١

١٠٣٠

وعدلو عليه بعالة من عظمتك فصل على محمد وآل محمد الطيبين الطاهرين

الذين اذهبت عنهم الرجس وطهرتهم تطهيرا اللهم

فصل على محمد وآل محمد واستجب لي كما وعدتني انك

لا تخلف الميعاد قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم

الاحمق من اتبع هواها وتمنى على الله المغفرة

قال رسول الله صلعم من شرب الماء بثلثة انفاس

اوله رحمة واوسطه شفاء وآخره مغفرة

قال علي عليه السلام وبها تدفع من حاملها كل سوء وبلاء

ع ع ع ع ع ع

١٣٥٣

١٣٥٥

١٣٦٦

١٣٥٩

١٣٦٨

١٣٦٢

بسم الله الرحمن الرحیم

فتوح المومنین

...وثنای اتم حضرت ودودی را که صفای مودت ووفای محبت را تاج وطوق جانهای شیفتگان علی جلاله
...ملح ذوق سوختگان سبحات جلال ساخت رئوفی که مهجوران درد ودرد فراق ومهجوران سوز اشتیاق
...اح اول شراب افضال بنواخت لطیفی که لطایف جود بخشش ناقصان از ظلمت خاک را بتوالی رنج ...
...وه کمال بخشید جمیلی که از ساقی کوثر انوار جمالش مهجوران بادیه حرمان ودیوانگان رنجوران ...
...شربت وصال رسید وباطنها را آثار نفس رحمانی سایر آن عرصه وجود را بار جام داد وبامطار ...
...والهام خطه شهود را آرام داد وصلوات زاکیات ودرود نامیات بر صاحب لوای کوثر ومقتدای اهل
...بر عالم توحید وبدر فلک تحقیق سید انبیا حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم وبر اهل بیت او وصلوات
...اجمعین که کاشفان اسرار عرفان وواصفان انوار وجدانند خصوصاً امیر المومنین وامام المتقین علی ابن ابی طالب
...علیه وعلیهم الصلوة والسلام اما بعد چنین گوید مولف این رساله الفقیر الحقیر الی رحمة الله الملک
فتح الله بن عزیز الله آبادی که عزیزی از برادران دینی وفرزندی از فرزندان طریقی که همگی همت خود
...علوم دینی مصروف داشته وجز خلوص عقیدتی با این کمینه نداشته از کمال اخلاص ونور اختصاص از این بنده ضعیف
...که از برای این طالبان نسخه تحریر وترقیم کن که بوسیله آن در علم طاعت وعبادت بفرمایند واز جهل وعصیان
...وسبب طاعت ما شود وبر صفحه صحیفه روزگار یادگار ماند مزین بآیات قرآن ملک علام واحادیث پیغمبر
...صلی الله علیه وآله وسلم واز حکایات وروایات ائمه معصومین علیهم السلام واز اکابر دین از هر کتابی از نثر
...دعا بر جماعت مومنین ومومنات حجتی قاطع باشد هر چند این بنده گنهکار وضعیف بی مقدار خود را
...دید که بدین جرات اقدام نماید وخود را از جمله مقیدان دین شمرد فاما چون حضرت رسالت پناه ...
...سئل عن علم یعلمه فکتمه الجم بلجام من النار خواست که در زمره این طایفه باشد که حدیث خبر ...
...حکم این حدیث ان العلم لا یحل منعه بر خود فرض ... دانست پس بنا برین ...

ترتیب وترکیب این کتاب فتوح المومنین ... ودر ... باب وخاتمه ...
این رساله را دریابند سودمند دنیا وآخرت شوند انشاء الله حق سبحانه وتعالی برخوانندگان ونویسندگان
شنوندگان ویادگیرندگان وعمل کنندگان وبر مولف رحمت کناد آلهی بحق عزت جلال خودت که دیده عیب
حسد حاسدان از این بنده ضعیف گناه کار در پوشان اگر عیبی یا سهوی از زبان قلم واقع شود از کرم بزرگی ولطف
شفقت خود آنرا اصلاح نمایند خدای عالم برایشان رحمت کند وبیامرزد وبالله التوفیق باب اول در
بیان توحید وعدل ونبوت وامامت ومعاد باب ۲ در بیان فضیلت علم وعالم ومتعلم باب ۳
در بیان ثواب نماز فریضه وسنتی باب ۴ در بیان روزه رمضان وغیره باب ۵ در بیان ثواب حج
زکواة وجهاد باب ۶ در بیان بهشت ودوزخ وقیامت باب ۷ در بیان خمر خوارگان وقمار باب ۸
در بیان زنا کنندگان ولواط باب ۹ در بیان ربا خوارگان واحتکار داران باب ۱۰ در بیان غیبت گو
بهتان باب ۱۱ در بیان سخاوت وبخل باب ۱۲ در بیان شکر وشکیبایی باب ۱۳ در بیان صبر وصبور
دن باب ۱۴ در بیان توکل بر خدای تعالی باب ۱۵ در بیان احسان وخیرات وصدقات باب ۱۶
بیان توبه واستغفار باب ۱۷ در بیان اکرام ضیف وهمسایگان باب ۱۸ در بیان حقوق والدین وزوج ...
باب ۱۹ در بیان امانت ودیانت باب ۲۰ در بیان ثواب صلواة باب ۲۱ در بیان فوت وموت باب ۲۲
بیان ترسیدن از خدای تعالی باب ۲۳ در بیان امر معروف ونهی از منکرات باب ۲۴ در بیان حکمت بار...
باب ۲۵ در بیان فضیلت شرم وحیا باب ۲۶ در بیان فضیلت حلم باب ۲۷ در بیان مذمت تکبر وغضب باب ۲۸
بیان شفقت با خلق خدای باب ۲۹ در بیان تواضع واحترام باب ۳۰ در بیان علو همت باب ۳۱ در بیان
...وپرستش خدای تعالی باب ۳۲ در بیان خاموشی وتنها نشستن باب ۳۳ در بیان دوستی ...
...در بیان عهد ووفاداری باب ۳۴ در بیان عدالت ومشاورت باب ۳۵ در شناختن نفس خود ...
شیطان باب ۳۶ در شناختن دنیا وپسندکاری بقضا باب ۳۷ در بیان دفع اشرار باب ۳۸ در بیان ...
...دریغ خوردن از دنیا باب ۳۹ در بیان دوستی اهل بیت پیغمبر صلعم باب ۴۰ در بیان وصیت وختم کتاب
... اول الخطبه الحمد لله باسط الارض ورافع السماء ودافع الشر وکاشف البلاء ورازق
الخلق وسامع الدعاء الذی تقدست احدیة ذاته عن النقص والفناء وتعظم صمدیة صفاته عما یقول الاعداء ...
...کریم تکرم الانبیاء بالصفوة والخلة والتکلم واللقاء وتشرف الاولیاء بالطریق المستقیم ...

ولا یخفی علیه شیء فی الارض ولا فی السماء ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة نافعة یوم الجزا
ونشهد ان محمدا عبده ورسوله سید الانبیاء ونشهد ان علیا ولیه ووصی رسوله سید الاولیاء وسند الاصفیاء اللهم
صل علی المکرم بالحوض واللواء من دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی ابو القاسم محمد ابن عبد الله الشرف والتقی بخصوص
علی امیر المؤمنین وامام المتقین ابن عم رسول رب العالمین وهو العلم العلامة مغلق الذی یقول سلونی کی ابین مشکلات
اسد الله الغالب ومطلوب کل طالب والسلطان اولیاء الله فی المشارق والمغارب امیر المؤمنین ابو الحسنین علی ابن ابی طالب
وعلی الامامین الهمامین العاملین الفاضلین الکاملین الامامین بالحق ابی [illegible] حسن و ابی عبد الله الحسین وعلی الامام المتقین سبط
رسول رب العالمین الامام بالحق ابو الفضایل زین العابدین وعلی الامام الباهر والبدر القاهر الامام بالحق ابو الفتوح
محمد الباقر وعلی الامام الناطق والنور البارق الامام بالحق جعفر الصادق وعلی الامام العالم والسیف الصارم الامام بالحق
موسی الکاظم وعلی الامام الهدی والبدر الدجا الامام بالحق ابی الحسن سلطان خراسان علی ابن موسی الرضا وعلی الامام السخی والنور
البهی الامام الهمام الامام بالحق محمد التقی وعلی الامام الزکی والنور المصطفوی الامام بالحق علی النقی وعلی الصراط السوی والبحر
القوی الامام بالحق حسن العسکری وعلی الامام الزمان المعین المعان سید الانس والجان الامام بالحق محمد المهدی صاحب الزمان
صلوة الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین کریما پادشاها بآب دیده مهجوران بادیهٔ محنت و پشیمان و بسوز سینهٔ رنجوران
هاویهٔ محنت و هجران که اقوال و افعال همه را از ناشایست و ناباییست محفوظ و مصون دار و پردهٔ ادبار پندار از راه
این ضعیفان بیمقدار بردار آیینه دل همه را بصیقل عنایت از زنگ غبار اغیار پاک گردان و لباس غفلت را بصولت
انوار هدایت چاک گردان و زبان ما را از هر چه زبان ماست خاموش گردان و بر دل ما هر چه سبب دل ماست فراموش
غالب ما را بتوفیق هدایه کرداری بخش و قلب ما را از تلقین عنایهٔ گفتاری ده الهی مسجونان حبس طبیعت را از عقد
بهیران حرمان نجاتی بخش و محبوسان قیود شهود را از محنت بند غفلت هوا خلاصی ده الهی سوختگان آتش هجرانیم به نسیم
عنایه سوختگان خود را بنواز و سرگشتگان بادیهٔ درد و حرمانیم کار ما بساز الهی افتادگان چاه طبیعت را بعنایت
علت دستگیر الهی رنجوران امراض عنادرا شربتی ده و مجروحان ضروب بلا را مرهمی نه و استادگان آستانه ذلیم
قطیعه را عذر پذیر یا اله العالمین یا خیر الناظرین
مناجات
خداوندا که بیچاره دادم ٭ که کارم بدین اقرار دادم
ز جام غفلت گشته سرمست ٭ ز پا افتاده عمری رفته از دست ٭ الهی تا درین عالم اسیرم ٭ ز لطف خویش باشی دستگیرم
انسی بخش از کسب حلالم ٭ حرامی را مکن داخل بمالم ٭ بهر جا پا نهم خیری به پیش آر ٭ دل دو پیستم [illegible] کار نیکم
[illegible] من عطا کن ٭ ز من یار منا فراجد اکن ٭ مرا بی صبر و سرگردان مگردان ٭ ز بد گویان و بی دینان مگردان

الهی طالعم را قوتی بخش ٭ برای کار خیرم فرصتی بخش ٭ دلم را باده عرفان بنوشان ٭ تنم را خلعت رحمت بپوشان
خدایا تا وطن دارم جهان را ٭ بمن منما فراق دوستان را ٭ فزون کن در دل من میل طاعت ٭ بده یا رب مرا گنج قناعت
اگر عزم سفر سازم ز مسکن ٭ بکن لطف ترا همراه با من ٭ مکن یا رب مرا مغرور خودبین ٭ زبانم را بده گفتار شیرین
ز لطف خویش بگذر از گناهم ٭ که من از کردهٔ خود روسیاهم ٭ کریما پادشاها کردگارا ٭ مکن مایل بهر بد فعل ما را
مرا از همرهٔ نادان جدا ساز ٭ بوقت رفتنم ایمان عطا ساز ٭ دران تاریک تحت خانهٔ گور ٭ برافروز از چراغ لطف خود نور
عطای بر دل لگر ما من بپا ز ٭ محمد را شفاعتخواه من ساز ٭ بحق خوی نیکوی محمد ٭ بحق هر دو گیسوی محمد
بحق حیدر و شاه ولایت ٭ که از من کم مکن لطف و عنایت ٭ خداوندا بحق شاه مردان ٭ مرا محتاج نامردان مگردان
ز من خوشنود کن شاه زمن را ٭ پناه دین من گردان حسن را ٭ بحق نقد سلطان دلاور ٭ حسین کربلا کامم برآور
پناهم ساز زین العابدین را ٭ شفیعم ساز باقر شاه دین را ٭ بحق صدق صادق [illegible] جان ٭ بنور روی کاظم عاشقانرا
مکن نومید یا رب این گدا را ٭ پناهم کن علی موسی رضا را ٭ بحق نقد سلطان خراسان ٭ که کار مشکلم را ساز آسان
فزون کن در دلم یاد تقی را ٭ شفیعم ساز اولاد نقی را ٭ مراد از عسکری بخشی بحقم ٭ درین دنیا رخ مهدی بنم
هلاکم از فراق روی مهدی ٭ بمن بنما رخ نیکوی مهدی ٭ باشک چشم مشتاقان عاشق ٭ بآب روی مظلومان [illegible]
بآه و ناله شام غریبان ٭ باشک چشم خونین یتیمان ٭ که از کار بدم بیزار گردان ٭ بیار نیک خواهم یار گردان
کریما بر من غلامش بنگر ٭ ز جرم خاکی غلامش بگذر ٭ ببخش ای پادشاه جمله عالم ٭ که نه کاران عالم را [illegible]
یا اله العالمین و یا خیر الناصرین فی نعت سید المرسلین با صد هزاران هزار قنادیل نور و مشاعل سرور بر روضه
فایض النور سلطان تخت شریعت و آفتاب برج حقیقت آن صاحب صدر مسند کنت نبیا بین الماء والطین و آن
نازنین جهار بالش وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و آن طوطی سخن سرای وما ینطق عن الهوی و آن
سرای سبحان الذی اسری و آن شهباز بلند پرواز و انا سید ولد آدم و آن عندلیب خوش آواز وما
عن الهوی و ما علمناه الشعر سبب آفرینش عالم معدن جود منبع الطاف شرف دودمان آل
نافه سر عهد عبد مناف همچو قدرش بلند رفته قدم همچو نامش ستوده بر اوصاف زده بالش فلک شب معراج
ملک بروز مصاف آن ندیم خاص الناس انت بنی عندی ربی و آن برید صاحب اصلاح و لا ینام قلبی
واللیل اذا یغشی قسمیت از موی مشکبارش والضحی والنهار اذا تجلی قسمیت از رنگ رخسار
رسول مشرق و مغرب امام انس و ملک ٭ که بر بساط شرف شهسوار کونین است ٭ زهی بلند کانی که [illegible]

اونا [illegible] قلب [illegible]

یعنی حضرت سید الانبیاء والمرسلین وخاتم النبیین رسول رب العالمین ابو القاسم محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم
در منقبت امیر المؤمنین ع علی الخصوص بر آن امام معصوم ومحترم مرحوم آن سرور مطلبی وابن عم نبی آن اصل شجره ولایت
وآن فرع ثمره هدایه انکه باو مدینه علم راه می یابیت وانکه باو مصر دین را هیچ درنیم بابیت آن صاحب تعظیم انما ولیکم الله
وآن خلعت پوش هل اتی علی الانسان وآن سرفراز والعادیات ضبحا وآن مبارز میدان ان الله اشتری انفسهم وآن
فقیر نواز ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا یعنی اسد الله الغالب ومطلوب کل طالب ومظهر العجائب والغرائب امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام وبر اهل بیت او که ائمه معصومین اند وسروران صفوف ولایت ونجوم طریق هدایه اند
صلوات الله علیهم اجمعین باب اول در بیان اصول دین واین باب مبنی بود بر پنج فصل توحید وعدل ونبوت وامامت ومعاد

فصل اول

اما بعد چنین گوید فضایلمآبی ضیاء الدین جرجانی تاب الله علیه غفرانه واین رساله ایست مختصر در بیان فواید
عقلیه که آنرا جمع کردم جهة التماس جمعی از طالبان علوم دینی بر ترتیب سؤال وجواب ویرا مرتب گردانیدم تا فهم وحفظ آن
آسان بود واین قدر بر جمله مکلفان واجب است وهر که این قدر بداند در آخرت رستکار باشد وهر که نداند خاسر وزیانکار
باشد ودر عذاب آخرت گرفتار گردد اگر پرسند که چه مذهب داری گویم مذهب امامیه اگر گویند که چرا این مذهب اختیار کردی
ودیگر مذهبها را اختیار نکردی گویم زیرا که مذهب اهل بیت رسول است وهر که مذهب اهل بیت رسول اختیار کند بیقین ناجی
ورستکار باشد ودیگر مذهبها یقین حاصل نشود زیرا که بر مذهب دیگران رفتن نجات بیقین حاصل نشود اگر گویند چه
دلیل که هر که مذهب اهل بیت اختیار کند ناجی ورستکار باشد گویم بر آن دو حدیث صحیح که از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم
نقلست حدیث اول انکه فرمود مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق مثل داستان
... من مثل داستان کشتی نوح است هر که درین کشتی نشست از غرق وهلاک ایمن شد وهمچنین هر که دست بر اهل بیت
زند وبر مذهب ایشان رود وتمسک بدیشان جوید نجات یابد از عذاب آخرت ایمن گردد وهر که بر مذهب وطریق
اهل بیت من نرود وتمسک بدیشان نجوید هلاک وتباه باشد ودر عذاب آخرت گرفتار باشد حدیث دوم انکه فرمود
ستفرق امتی علی ثلث وسبعین فرقة واحدة منها ناجیة والباقیة هالک یعنی زود باشد که امت من هفتاد وسه گروه شوند
یکی از ایشان ناجی ورستکار باشند ودیگران همه هالک وزیانکار باشند وشک نیست که گروه ناجیه ازین گروهان آن گروهست
که اختیار مذهب اهل بیت کرده است بنابرین حدیث اول چون گروه ناجیه ایشانند وگروهان دیگر که اختیار مذهب نکرده اند همه
هالک باشند بنابرین دو حدیث پس این مذهب اختیار کردیم تا بیقین ناجی ورستکار باشیم ودیگر مذهبها اختیار نکردیم
هالک وزیانکار نباشیم اگر گویند که اهل بیت کدام اند گویم امیر المؤمنین علی فاطمه حسن وحسین وعلی ابن الحسین ومحمد باقر وجعفر

وجعفر صادق وموسی کاظم وعلی بن موسی الرضا ومحمد تقی وعلی نقی وحسن عسکری ومحمد مهدی صاحب الزمان صلوات الله
علیهم اجمعین اگر گویند بنای مذاهب ایشان بر چیست گویم بر ایمان واسلام ونماز وروزه وزکوة وخمس وحج وجهاد
اگر گویند که ایمان چیست گویم که ایمان تصدیق است یعنی باور داشتن بدل اگر گویند که اسلام چیست گویم اسلام کلمه توحید
لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله اگر گویند بچه تصدیق کنی وبچه ایمان داری گویم که ایمان داریم بر الله تعالی
بر انکه وی موجود است یعنی هستی دارد وواجب الوجود است وقدیم وازلی وابدی وباقی وسرمدی وقادر وعالم وحی وسمیع
وبصیر ومدرک ومرید وکاره ومتکلم وعادل وحکیست وایمان داریم بر انکه خدای تعالی جسم وجوهر وعرض نیست ومرکب ومحتاج
نیست ودر مکان وجهة نیست ومتحد ودیدنی نیست وحلول بروی روا نیست وایمان دارم بر فرشتگان وی وکتابهای
وی ورسولان وپیغمبران وی وایمان دارم بر انکه محمد بن عبد الله صلعم پیغمبر حقست وفرستاده خدای تعالی وایمان دارم بعد از
نبوت محمد صلعم بولایت وامامت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع وبعد از وی بولایه وامامه حسن بن علی وبعد از
وی بولایت وامامت حسین بن علی وبعد از وی بولایت وامامت زین العابدین علی بن الحسین وبعد از وی بولایت وامامت
محمد باقر وبعد از وی بولایة وامامت جعفر صادق وبعد از وی بولایت وامامت موسی کاظم علی بن موسی الرضا وبعد از وی بولایت
وامامت محمد تقی وبعد از وی بولایت وامامت علی نقی وبعد از وی بولایت وامامت حسن عسکری وبعد از وی بولایت
وامامت محمد مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین وایمان دارم بر انکه محمد بن حسن عسکری امام این زمانست
وزنده است از زمان موت پدر تا این زمان وظاهر خواهد شدن وسبب غیبت وی از خلقان بود نه از خدای تعالی
ونه از وی ایمان دارم که مرگ حق است وزنده گردانیدن مردگان در گور حق است وسوال منکر ونکیر حقست ومعاد وحشر واجساد
یعنی زنده گردانیدن مردگان بعد از انکه مرده وپوسیده وریزیده باشند حق است وصراط ومیزان وپریدن نامها و...
وجوارح وبهشت ودوزخ وثواب مؤمنان وعقاب مر عاصیان از جمله حق است وایمان دارم بجمله شرعیات چون
نماز وروزه وزکوة وحج وجهاد بدانکه ایمان کامل آن بود که این همه را تصدیق کنی وباور داری وایمان اکمل یعنی کاملتر آن
بود که این جمله را تصدیق کنی از انچه ازینها عملیست بعمل آری اگر گویند چه دانستی که خدای تعالی موجود است گویم زیرا که عالم را
آفریده است وایجاد کرده است بعد از انکه عالم نبود اگر گویند همه عالم چیست گویم هرچه ماسوی الله است همه را عالم گویند
چون زمینها وآسمانها وآفتاب وماه وستارگان وغیر آن اگر گویند چه دانستی که عالم گردنده ومتغیر است وغیر ...
وچرا نباشد که عالم قدیم باشد گویم زیرا که عالم گردنده ومتغیر است نشاید که قدیم باشد بلکه حادث باشد اگر گویند چه
دانستی که عالم گردنده ومتغیر است گویم بضرورت دانم زیرا که ما نفسهای خویش را که بعضی از عالم است ...

وکردنده است چنانچه از نطفه بعلقه و از علقه بمضغه و از مضغه بعظام و از عظام بلحم و از انجا بجد انسان چون متغیر وکردنده بود
لابد وی را کردانندهٔ و متغیری باید زیرا که نزد عاقلان معلوم است که هیچ دری بی درودگری و هیچ زرینه بی زرگری و هیچ بنایی بی بنای نیست
وراست نکردد از ینجاست که سرور اولیا و قدوهٔ اتقیا علی مرتضی علیه الصلوة والسلام فرموده است من عرف نفسه فقد عرف
ربه یعنی هر که نظر کند نفس خود را بشناسد بآنکه این کردش و انقلاب و تغیرات خدا را بشناسد که او را آفریده کار است
اگر گویند که حد واجب الوجود چیست گوییم که حد واجب الوجود آنست که وجود وی از ذات وی بود برای وجود خود
محتاج بغیر خود نبود اگر گویند که بچه دلیل خدای تعالی واجب الوجود است گوییم زیرا که اگر واجب الوجود نبودی ممکن الوجود
بودی پس برای وجود خود محتاج بغیر بودی زیرا که گوییم که آن غیر که مؤثر وی است واجب الوجود است مطلوب ثابت
شود اگر ممکن الوجود است وی نیز محتاج شود بمؤثری دیگر پس اگر عود کند دور بود اگر بی نهایت بود تسلسل بود و دور
تسلسل هر دو محال مطلوب حاصل نشود اگر فرض کنیم که خدای تعالی واجب الوجود است مطلوب ثابت نشود پس خدای
تعالی واجب الوجود باشد اگر گویند حد قدیم چیست گوییم که حد قدیم چیست حد قدیم آن بود که وجود او را ابتدا نبود یا عدم
بروی سابق نبود اگر گویند حد ازلی چیست گوییم ازلی آن بود که وجود وی دایم بود در زمان ماضی اگر گویند که حد باقی چیست
گوییم باقی آن بود که وجود وی مستمر بود یعنی کشیده بود و هرگز منقطع نگردد و سرمدی نیز همین معنی دارد اگر گویند که حد ابدی چیست
گوییم حد ابدی آن بود که وجود وی دایم بود و در زمان مستقبل اگر گویند بچه دانی که خدای تعالی قدیم و ازلی و ابدی و باقی
و سرمدی بود گوییم زیرا که اگر قدیم نبودی عدم بروی سابق بودی و اگر ازلی و باقی و سرمدی و ابدی نبودی عدم بروی راه
یافتی پس واجب الوجود نبودی زیرا که واجب الوجود آنست که ذات وی مقتضی وجود وی باشد و هر چه ذات وی مقتضی وجود
وی باشد عدم بروی جایز نباشد زیرا که مقتضی ذات آن وجود است از ذات زایل نگردد اگر گویند که حد قادر چیست
گوییم که قادر آن بود که فعل وی باختیار وی صادر شود و همچنین ترک فعل باختیار وی بود و این را قادر مختار نیز گویند اگر گویند
که حد موجب چیست گوییم موجب آن بود که فعل بی اختیار از وی صادر شود گرمی آتش از آتش و خدای تعالی قادر مختار بود نه موجب
اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی قادر و مختار بود گوییم زیرا که قادر و مختار نبودی موجب بودی پس قدیم بودن عالم لازم
آمدی زیرا که موجب فعل وی هرگز از وی جدا نگردد و عالم فعل خداست و خدای تعالی قدیم است پس لازم آمدی که عالم نیز که
فعل وی است قدیم بودی و قدیم بودن عالم محال بود پس موجب بر خدای تعالی محال بود پس قادر مختار بود اگر گویند
که عالم خدای تعالی بچه معنی بود گوییم عبارت از کشف و ظهور تام بود یعنی جملهٔ اشیا نزد وی منکشف و ظاهر و حاضر اند و غایب
نشد اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی عالم است گوییم زیرا که افعال محکم متقنه کرده است یعنی افعال با فایده بسیار فایده کرده

هر که او افعال محکم متقنه کند پس عالم باشد و پس خدای تعالی عالم باشد اگر گویند بچه اعتبار خدای تعالی را سمیع و بصیر و مدرک خوانند
گوییم زیرا که علم وی بمسموعات و مبصرات است وی را بصیر خوانند و چون تعلق گیرد بمسموعات وی را سمیع خوانند و چون تعلق گیرد بمدرکات
وی را مدرک خوانند اگر گویند بچه دلیل بخدای تعالی این صفات ثابت گوییم که قرآن دلیل است برین زیرا که در قرآن مذکور است
وهو یدرک الابصار وهو السمیع العلیم اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی مرید است گوییم زیرا که مکلفان را بطاعات و عبادات
فرموده است و فرمودن وی بطاعات و عبادات دلیل است بر آنکه مرید است آنرا اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی کاره است
گوییم زیرا که نهی کرده است مکلفان را از معاصی و نهی کردن او از معاصی دلیل است بر آنکه کاره است آنرا اگر گویند بچه دلیل خدای
تعالی متکلم است گوییم زیرا که کلام عبارت از خلق و ایجاد آن کرده است و حروف و اصوات است در اجسام جمادیه و این امور ممکنه است
و خدای تعالی برین قادر است و ایجاد کرده است برای موسی علیه السلام در شجره و وی نیز قرآن دلیل و ناطق است برین که وکلم الله
موسی تکلیما

فصل در بیان عدل

و عدل آنست که مکلف اعتقاد کند که فعل خدای تعالی همه حسن است یعنی
خوب است مشتمل بر حکمت و مصلحت است و منزه است از قبیح خلل واجب نمیکند بدانکه فعلی که از کسی صادر شود اگر ازکسی بجهت
آن فعل مستحق مذمت شود نزد اهل عقل آن فعل را حرام و قبیح گویند یعنی بد مثل دروغ و خیانت و ظلم و مانند آن اگر بجهت آن فعل
مستحق مدح شود و بترک آن مستحق مذمت شود آنرا مندوب خوانند چون احسان و خیر و هر چه بدان ماند اگر بدان عمل مستحق
مذمت شود آنرا مکروه خوانند مثل خوردن طعام در بازار پیش مردم بول کردن ایستاده و مانند آن که نه مستحق مدح شود
و نه ذم آنرا مباح گویند و چون چیزهای که واجب و حرام است و مکروه نباشد مثل خوردن میوهٔ حلال بجهت تلذذ و سیر کردن
شکم و مانند آن و مخفی نیست عقل حکم میکند بر حسن بعضی افعال و بر قبح بعضی افعال مثل خیانت و ظلم و دروغ و خلف وعده
و مانند آن از ین جهة است که آنها که اقرار بشرع ندارند چون ملاحده و دهریه و مانند آن که حکم بر قبح افعال میکنند
مسئله خدای تعالی عادل و حکیم است یعنی افعال او همه حسن است و فعل قبیح یعنی بد چون ظلم و کدورت و خلف
وعده از وی صادر نمی شود و خلل واجب نمیکند یعنی آنچه لایق حکمهٔ اوست چون فرستادن پیغمبر و کتاب و ثواب دادن مطیعان و مانند آن
و وفا کردن وعدها آنرا میکند و خلاف آن نمیکند زیرا که فعل قبیح و خلل واجب نقص است و خدای تعالی منزه است از نقص
زیرا که نقص خدا را نشاید دیگر آنکه فعل قبیح و خلل واجب کسی کند که جاهل باشد یا محتاج بآن و خدای تعالی جاهل نیست
بلکه عالم است بجزویات و کلیات و محتاج نیست نه در ذات و نه در صفات پس فعل قبیح و خلل واجب نکند دیگر
اگر جایز باشد که فعل قبیح از خدای تعالی صادر شود اعتماد بر وعده و وعید وی نماند و اثبات نبوت انبیا نتوان کرد و دیگر
قرآن دلالت میکند بدانکه خدای تعالی فعل قبیح نمیکند چنانکه فرموده و ما ربک بظلام للعبید یعنی پروردگار

بر بندگان خود نمی کند و فرمود وَلَا یَرضَی لِعِبَادِهِ الکُفرَ یعنی خدای تعالی بر کفر بندگان راضی نیست و از اینجا ظاهر شد
که قول اشاعره باطل است و چون ثابت شد که خدای تعالی فعل قبیح نمیکند زیرا که اراده قبیح نیز قبیحست مسئله
افعال بندگان از خیر و شر همه از بندگان صادر میشود باراده و اختیار ایشان که اگر افعال بندگان از خدای تعالی صادر شود
بنده را قوت قدرت اختیار نباشد چنانکه اشاعره میگویند لازم آید که فرق نباشد میان افتادن کسی از بلندی
زیرا که آمدن از آنجا به نردبان و لازم آید که امر و نهی باطل و عبث باشد و لازم آید که کفر و معصیت که از بندگان صادر
میشود فعل خدای تعالی باشد و خدای تعالی این فعل را در ایشان آفریده باشد باز ایشان را بدین افعال عذاب کند
در دوزخ و این ظلم و قبیح است و خدای تعالی ظلم قبیح نکند دیگر اگر خدای تعالی افعال بندگان را اسناد بدیشان کرد
چنانکه فرموده قوله تعالی إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و فرمود که جَزَاءً بِمَا کَانُوا یَعمَلُونَ و ازین آیة بسیار است
پس اگر ازین افعال از ایشان صادر نشده باشد اسناد بدیشان نمیکرد پس معلوم شد که قول اشاعره که میگویند
همه افعال از خیر و شر و ظلم و کفر و فسق را از خدای تعالیست بنده را هیچ قدرت و اختیار نیست پس باطل و مهمل است
مسئله چون ثابت شد که خدای تعالی عادل و حکیم است و ثابت شد که هر چه لطف است نسبت به بندگان همه را
میکند در حق ایشان و فعل باطل نمیکند و لطف چیزیست که بندگان را نزدیک کرداند بطاعت و دور کرداند از
معصیت و بنده را از قدرة اختیار بیرون نبرد مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و تکلیف کردن
مکلفان و مانند آن زیرا که خدای تعالی خلق را برای فایده آفریده است پس اگر در حق ایشان لطف کند حاصل نمیشود
و فایده است بر فعل لطف پس فعل لطیف واجب باشد بر وی یعنی لایق حکمه باشد آنچه لایق حکمت اوست اگر نکند
نقض غرض کرده باشد و نقض غرض قبیح نقص است و خدای تعالی ازین منزه است پس خدای تعالی در حق بندگان
لطف کرده باشد مسئله از جمله الطاف تکلیف است و تکلیف آنست که خدای تعالی الزام کند بندگان را و واجب
گرداند برایشان آن چیز را که در وی مشقت باشد و مقرر شد که لطف آنست که بندگان را نزدیک کرداند بطاعت
و دور کرداند از معصیت پس تکلیف ازین قبیل است که نزدیک میکرداند بنده را بطاعت و دور میکرداند از معصیت
پس تکلیف از جمله الطاف است و چون ثابت شد که لطف بر خدای تعالی واجب است و لایق حکمه اوست
پس تکلیف کردن مکلفان واجب است بر خدای تعالی و لایق حکمه او باشد خدای تعالی خلل بواجب نمیکند
پس تکلیف کرده باشد بندگان را مسئله اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی یکیست گوییم زیرا که اگر دو بودی محال
لازم آمدی زیرا که ممکن است که یکی خواهد که جسم ساکن باشد و دیگری خواهد که همین جسم در همین زمان متحرک باشد اگر

فرض کنیم که مراد هر دو برآید لازم آید که یک جسم در یک زمان هم متحرک باشد و هم ساکن و این محال بود و اگر فرض کنیم که مراد هر دو
بر نیاید لازم آید که جسم نه متحرک باشد و نه ساکن و این نیز محال بود و اگر فرض کنیم که مراد یکی برآید و مراد دیگری بر نیاید ترجیح بلا مرجح
لازم آید و این هم محال بود پس خدای تعالی یکی باشد بدانکه صفات خدای تعالی غیر ذات بود نه زاید بر ذات چنانکه
مجبره گفته اند زیرا که صفات خدای تعالی صفات کمالست پس اگر ذات زاید بود هر آینه غیر ذات بود پس لازم آید که کمال
خدای تعالی از غیر بود و این روا نبود آنچه بعضی اشاعره گفته اند که صفات خدای تعالی نه عین بود و نه غیر باطلست زیرا که
این معنی معقول نبود مسئله اگر گویند جسم چیست و عرض چیست گوییم جسم هر مکان گیری باشد که آنرا طول و عمق و عرض باشد و جوهر
هر مکان گیری باشد وی را اجزا نبود و عرض آنرا گویند که وی قایم بجسم باشد یا قایم بجوهر باشد چون سفیدی و سیاهی و تلخی و ترشی
و مرکب و سکون و غیر آن اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی جسم و جوهر و عرض نیست گوییم زیرا که اگر جسم و جوهر باشد محتاج بمکان
باشد و اگر عرض باشد محتاج بمحل خود باشد که آن جسم یا جوهر باشد و مکان و محل هر دو غیر وی اند پس لازم آید که خدای تعالی محتاج
بغیر باشد و این روا نبود اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی مرکب نیست گوییم زیرا که مرکب محتاج باجزای خود بود و اجزای وی غیر
وی بود پس محتاج بغیر شود لازم آید که خدای تعالی مرکب بود و محتاج بغیر بود و این روا نبود اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی
محتاج بغیر نیست گوییم زیرا که اگر محتاج بغیر بودی ممکن بودی پس لازم آید که واجب الوجود ممکن الوجود گردد و این روا نبود
اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی در مکان و در جهت نیست گوییم زیرا که لازم آید که محتاج آن مکان یا جهت باشد و مکان و جهت غیر
وی اند پس لازم آید که خدای تعالی محتاج بغیر باشد و این روا نبود اگر گویند که حلول چیست گوییم حلول فرود آمدن بود در محلی اگر گویند
بچه دلیل بر خدای تعالی حلول روا نیست گوییم زیرا که می باید که محتاج آن غیر بود و این روا نبود و قول نصاری و قول بعضی از صوفیه
که گفته اند که خدای تعالی در دل عارفان حلول میکند باطل است اگر گویند اتحاد چیست گوییم اتحاد آن بود که دو شی یکی گردد بی زیاده
و نقصان اگر گویند بچه دلیل است که خدای تعالی متحد نیست گوییم زیرا که بضرورت عقل میدانیم که این معنی معقول نیست و نیز اگر خدای
تعالی بغیر متحد بود هر آینه آن غیر واجب بود یا ممکن بود پس حاصل بعد از اتحاد واجب بود یا ممکن اگر واجب بود لازم آید که ممکن
واجب گردد و اگر ممکن بود لازم آید که واجب ممکن گردد و این هر دو باطل گردد پس متحد بودن خدای تعالی بغیر خود باطل بود
اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی دیدنی نیست گوییم زیرا که هر چه او را توان دیدن که در مقابل بود یا در حکم مقابل بود و هر چه در مقابل
بود مجسم بود پس محتاج آن جهة باشد و جهة غیر وی است پس لازم آید که خدای تعالی محتاج بغیر باشد و این روا نبود فصل
در نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یعنی پیغمبر انسانیست که خبر دهد از خدای تعالی و در میان خدا و او [illegible]
بشریت نباشد مسئله فرستادن پیغمبر لطف است و لطف واجب است بر خدای تعالی پس واجبست فرستادن

پیغمبران اما اگر فرستادن پیغمبران لطف باشد زیرا که ظاهر است که چون در میان مردمان کسی باشد که موید باشد از نزد
خدای تعالی بمعجزات وآیات برای ایشان حلال وحرام وخیر وشر وطاعت ومعصیت را بیان کند از نزد خدای تعالی ایشان را امر
ونهی کند البته بطاعت نزدیکتر واز معصیت دورتر خواهند بود پس فرستادن پیغمبران لطف باشد اما اگر لطف بر خدای
واجبست که گذشت پس فرستادن پیغمبران واجب باشد اگر گویند واجبست که پیغمبر خدای معصوم باشد از گناهان صغیره وکبیره
عمدا وسهوا پیش از نبوت وبعد از نبوت تا اول عمر وآخر عمر وعصمت صفتیست که خدای تعالی بر بندهٔ خود میدهد تا آن بنده میل
نکند بسوی فعل معصیت وترک کند وطاعت دلیل بر وجود عصمت پیغمبران است که اگر معصوم نباشند اعتماد بر اخبار وامر ونهی
ووعد ووعید او نمایند وکسی او را تمکین نکند باقوال وافعال او التفات نکند واز دلهای مردمان ساقط وپست گردد آنچه از
خدای تعالی خبر میدهد قبول نیفتد پس فرستادن وی عبث شود ولازم آید که خدای تعالی فعل عبث کرده باشد در
فرستادن وی وعبث بر خدای تعالی روا نیست پس عصمت پیغمبران واجب شود که آنچه مخالفان میگویند که عصمت پس
از نبوت صغیره در حالت سهو شرط نیست وباطل است وبعضی مخالفان میگویند که معصوم بر فعل معصیت وترک طاعت قادر
نیست واین قول باطل است زیرا که معصوم را قدرت بر فعل معصیت وترک طاعت نباشد مکلف نباشد واو را
بترک معصیت وفعل طاعت وثواب نباشد واین اختیار نمیکنند الا کسی که ایمان وعقل ندارد اگر گویند واجبست
واجب که هر پیغمبری منزه باشد از عیوب خلقی مثل کوری وکری وغیر آن از رذایل خلقی چون کج خلقی وبخیلی وبد دلی
وامثال آن واز نقایص فعل مثل صنعت حیالت وحجامت ومانند آن اگر چنین باشد اقوال وافعال او را اعتبار نشد
خصوصا کسانی که ازین عیوب بری باشند پس فرستادن او عبث مسئله واجب است که هر پیغمبری از امت خود
افضل باشد ودر میان امت او بهتر از و ومساوی او نیز نباشد واگر نه تقدیم مفضول بر فاضل ترجیح بلا مرجح لازم آید
ونیز آن افضل ومساوی مطیع ومنقاد او نشود پس ارسال او عبث شود نسبت بآن افضل ومساوی مسئله
پیغمبران افضل از ملایکه اند چنانکه خدای تعالی میفرماید إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الْعَالَمِينَ
یعنی بدرستی وراستی که خدای تعالی برگزید آدم ونوح وآل ابراهیم وآل عمران بر جمیع اهل عالم از ملایکه وانس وجن
مسئله حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف رسول خدا است زیرا که آن حضرت دعوی نبوت
کرد ومعجزه از وی ظاهر شد بر طبق دعوی وی وهر که دعوی نبوت کند باید از وی معجزه ظاهر شود بر طبق دعوی پیغمبر بحق باشد
ومعجزه آن چیز است که ظاهر شود از کسی مخالف عادت مردم مطابق دعوی آنکس مقرون بتحدی وعاجز گرداند سایر
مردمان را از مثل آن ومعنی مقرون بتحدی آنست که آنکس که از و معجزه ظاهر شود گوید مردم را که اگر در این کار من شک دارید

وتحدی

وتحدی کنید مثل این کار من ظاهر کنید ایشان عاجز شوند ونتوانند که مثل آن ظاهر کنند ودعوی نبوت آن حضرت ظاهر شدن معجزه
از دست آنحضرت معلوم است بتواتر بدین شک نیست ومعجزات آن حضرت بسیار است وچون قرآن اکنون در میان ماست وپیغمبر
ما صلی الله علیه وآله وسلم خاتم پیغمبرانست یعنی آخر ایشانست بعد از آن حضرت تا به قیامت پیغمبر دیگر نخواهد بود چنانکه خدای تعالی فرموده
که وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ یعنی محمد مصطفی صلعم رسول خداست وآخر پیغمبرانست ونیز حضرت پیغمبر فرموده که لا نبی بعدی یعنی بعد
از من پیغمبری نخواهد بود والله اعلم بالصواب فصل چهارم در بیان امامة ائمه معصومین علیهم السلام اگر گویند واجب است که امام معصوم باشد
بانکه گوییم بلی واجب است که معصوم باشند از صغایر وکبایر قبل از بعثت وبعد از بعثت عمدا وسهوا زیرا که اگر معصوم نباشند خبر ایشان دروغ بود
پس روا باشد که خلقان که خبر او را تصدیق نکنند ودر دروغ منقاد وی نگردانند وفایدهٔ بعثت منتفی شود واین روا نبود مسئله بچه دلیل
حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بعد از حضرت محمد صلعم بلا فصل امام است گوییم بنص خدای تعالی وبنص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
واگر معصوم بود اما نص خدای تعالی آنکه در قرآن فرموده اینست إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی اینست وجز این نیست که ولی خدای تعالی ورسول آنکس است که نماز کرد ودر حال
رکوع صدقه داد یعنی انگشتری خود را بسایل داد باین اتفاق هیچکس دیگر اتفاق نیفتاد وجز حضرت امیر المومنین علیه السلام پس ولایت
وامامت امیر المومنین بعد از رسول خدای ثابت باشد اما بنص پیغمبر صلعم چنانکه متواتر معلوم است که حضرت رسول از حج الوداع باز گردید
وچون بموضع غدیر خم رسید جبرئیل علیه السلام آمد وآیت آورد که قوله تعالی يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ
فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ وسبب نزول این آیت آن بود که جبرئیل پیشتر ازین آیت إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ آورده بود
برای امامت وولایت حضرت امیر المومنین علیه السلام وحضرت رسول از جهة خوف از بعضی آنرا ابلاغ نمیکرد خدای تعالی
از آن خبر داد وگفت ای رسول برسان وادا کن آنچه بتو نازل شده است از خدای تعالی یعنی آیت إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ اگر نرسانی
وادا نکنی آنرا تبلیغ وادای رسالت نکرده باشی ومترس که خدای تعالی حافظ ونگهدار تست ونگه دارد ترا از ضرر وشر اعدا
ظالمان وآدمیان پس رسول آنجا فرود آمد واصحاب نیز فرود آمدند وحاضر شدند از جهاز شتر منبر ساختند وحضرت
رسول بمنبر بر آمد وگفت أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ یعنی ای مردمان کیست اولیتر بشما از نفسهای شما یعنی حاکم
شما وصاحب تصرف شما در امور همه گفتند خدا ورسول پس حضرت رسول دست حضرت امیر المومنین علیه السلام را بگرفت
وگفت مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ یعنی هر که من بوی اولیترم
وولی وحاکم حضرت امیر المومنین هم بوی اولیتر است وامام وصاحب تصرف ویست بار خدایا دوست دار آنکه علی را دوست دارد
ودشمن دار آنکه علی را دشمن دارد ویاری ده آنکه علی را یاری دهد وخذلان کن وفرو گذار هر که علی را خذلان کند وفرو

گذارد پس خلق همه تهنیت کردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را اول کسی که تهنیت کرد عمر ابن الخطاب بود
که گفت بخٍ بخٍ یا ابا الحسن انت مولائی و مولای کل مؤمن و مؤمنة یعنی خوشی گوارنده باد ترا یا ابو الحسن که گشتی مولای من و مولای
همه مؤمنان از مردان و زنان انکه امیر المؤمنین معصوم بود بتواتر ثابت شده است و گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بواسطه
اگر گویند امامت باقی امامان بچه ثابت شود گوییم بنص رسول و بنص هر امامی ما بعد خود را با آنکه ایشان در زمان خود معصوم بوده اند
و غیر ایشان انکسانی که دعوی امامت کردند معصوم نبوده اند اما نص حضرت رسالت پناه محمدی صلعم آنکه حضرت امام حسین علیه
السلام را گفت ابنی هذا امام ابن الامام اخو الامام ابو الائمة التسعة تاسعهم قائمهم یعنی پسر من حسین امام است و برادر امام است
و پدر نه امام است که نهم ایشان قایم ایشان است پس برین حدیث امامت دوازده امام ثابت شد و همه منصوص کرده از قبل
حضرت رسول صلی الله علیه و آله اما آنکه هر امامی بعد از خود نص کرده است بتواتر و ثابت شده است **مسئله** واجب است که این
همه امامان معصوم باشند یا نه گوییم بلی زیرا که احتیاج خلقان با امام است پس اگر معصوم نباشند او نیز محتاج شود با امامی دیگر و همچنین
هر امامی با امامی دیگر تسلسل لازم آید پس عدم عصمت امام محال لازم بود پس امام باید که معصوم بود والله اعلم و الحکم بالصواب
فصل در معاد اگر گویند بچه دلیل معاد یعنی حشر و اجساد زنده گردانیدن خلقان بعد از فنای ایشان حق است و واقع خواهد
شدن گوییم زیرا که خدای تعالی مکلفان را بطاعت و عبادت فرموده است و تکلیف کرده است پس واجب باشد بر خدای تعالی
جزا و ثواب آنرا بدیشان رسانیدن تا ظلم نکرده باشد و آن پیش از موت این مکلفان ممکن نباشد زیرا که دنیا سرای تکلیف
و تکلیف مشقت و رنج است و ثواب و تنعم دایمی است با یکدیگر در یکجا جمع نشوند پس واجب باشد بر خدای تعالی که بعد از فنای
ایشان ازان خبر داده است چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است کما بدأنا اول خلق نعیده یعنی چنانکه آفریدیم اول
باز همچنان اعاده کنیم و بیافرینیم دوم بار و خبر خدای تعالی صدق است **اگر گویند** بچه دلیل صراط و میزان و پریدن نامها و انطاق جوارح
و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب جمله حق است و واقع خواهد شدن گوییم زیرا که این همه امور ممکن اند و پیغمبر صادق القول بوقوع آن
خبر داده و هر امری ممکن که پیغمبر صادق القول ازان خبر دهد وقوع آن در محل خود خواهد بود والله اعلم والسلام علی من اتبع الهدی
فصل در ذکر پادشاه عالم پناه شاه طهماسب اللهم شید قواعد الدین و الدولة و ایّد اعمدة الملک و الملل بدوام دولة السلطان
السلطان الاعظم الاعدل الخاقان الغازی الاشجع الاعقل ناصب رایات العدالة و الانصاف بین المسلمین و صاحب
آیات السعادة و الهدایة و الخلافة و الفتح المبین الموفق عند الله الکریم المنان السلطان بن السلطان ابو المظفر السلطان
شاه طهماسب بهادر خان الصفوی الحسینی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی کافة العالمین عدله و احسانه **نظم**
ایا تا زمین رای نیکو نهاد * که عالم دمی از تو خالی مباد * سپهر کرم را توی آفتاب * نه بینم کمی از تو در هیچ باب * امور ممالک نظام از تو یافت

همه کار دوران قیام از تو یافت * همه روزگارت بود نوبهار * مبادا شده غرازبر و هیچ کار * امید چنانست از خداوند کردگار که این شهریار
معدلت شعار را ساعتهای بسیار و قرنهای بیشمار بر سر امتنان احمد مختار پاینده و مستدام دارد **نظم** بود خود دراین چرخ دیرینه پای * ندیده بچنین
شاه فرخنده رای * شده انجم از آسمان بر زمین * بنوشش عمر بر روی زمین * آمین بحق جمیع ملایکة المقربین و الانبیاء المرسلین و الاولیاء و المؤمنین
و بحرمة الائمة المعصومین **شعر** گر این پادشه را بدین گیر و دار * بسی بر خلق پاینده دار * همه شهریاران روی زمین * گذارند بر آستانش جبین
شده شهریار انجم سپاه معدلت دستگاه که زبان ناطقه در وصف و لال شده **شعر** فریدون فر اسکندر نشانی * بعدل افزونتر از نوشیروانی
برگزیده خداوند جهان قطب دایره زمان ناصر اهل ایمان قایم مقام سید الانس و الجان شهنشاه عالم برگزیده بنی آدم سلطان بارگاه جم الامم (?)
نایب مناب حضرت امام محمد المهدی صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه **نظم** بود بر آستانش مثل حاتم * کمر بسته هزاران نسل آدم
همه روی زمین بگرفته نامش * بود خاقان چین کمتر غلامش * سر نامداران گردون شکوه * ببخشش چو دریا بلنگر چو کوه * سپهر سخاوت (?)
جهان کرم * جهان گیر اندر زمان کرم * زمین را بود سرفرازی ازو * زمانرا بود دلنوازی ازو * جهان در جهان خلق ازو بهره مند
زمین در کشش آسمان بلند * بنابران فقیر حقیر در ترتیب این کتاب کوشید و امیدوار بود که چون بنظر کیمیا اثر شهنشاه عالم پناه رسد امیدوار
قبول نظر سلطنت شعار افتد و لطف و شفقت برین بنده کم بضاعت دریغ نفرماید که در نظر عنایت آن حضرت سرفرازی دو جهانی
حاصل است **شعر** خسروا ملک و دینت افزون باد * چهرهٔ دولت همایون باد * هر دلی کز محبت تو تهیست * از جفای زمانه پر خون باد
بر کافه انام و خاص و عام بدلیل نص کلام حضرت ملک علام و بحجت رسول سید الانام واجب و لازم و فرض و متحتم دعای دوام
دولت پادشاه اسلام شاه جمجاه ملک سپاه اختر دین دولت خسرو صاحب قران بر سر امتنان احمد مختار پاینده و مستدام باد **باب**
دوم در فضیلت علم عالم و متعلم الخطبه الحمد لله منشئ العقود و منبت الشجر و مخرج الثمر و کل فرد و بشر و الصلوة علی سید البشر
انا اعطیناک الکوثر فاذکر منه الذاکرون و بعد من دیوان فضله آن الناصرون قل یا ایها الکافرون بمرج البحرین عذبا و اجاجا و جعل
القمر فیهن نورا و سراجا اذا جاء نصر الله و الفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا فالق النوی و الحب خالق الجد و الاب تبت یدا ابی
و تب تعظم بکبریائه و تفرد و خضع کل جبار لهیبته و سجد و لن یحتاج الی جنود و عدد قل هو الله احد الله الصمد جمع فرق و افرص و الفلق
و تنزه عن الملق قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق جل عن تمثیل القیاس و عن ادراک الحواس تعالی منزه عن الامثال و الاجناس
قل اعوذ برب الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله
و نشهد ان علیا ولیه و وصی رسوله الی آخره **مناجات** یا واقف الاسرار و یا عالم الغفار انت قاسم الارزاق و مفیض الجود و علی الاطلاق
حمدی که مستوفیان ملاء الاعلی بکلک و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام از محاسبه وجود دو جهان متحیر باشند شکری که
محرران دفترخانه بسیط غبرا با قلام در نظام از تحریر فردی از افراد آن عاجز آیند نثار درگاه احدیت و صرف بارگاه صمدیت

لطف الاسراری که وقف نامهٔ هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً جهت مصالح اولاد آدم و منافع خلق عالم در دفاتر خلود ثبت فرمود قاسم الارزاق
از کمال لطف فی نهایت وظایف موجب جاودان قبل از ایجاد بر صحایف لوایح و کشاد فی الالواح من کل شیء بدست قدرت خود رقم فرمود
خداوندی که زبان گویا در اقامت رسوم حمد و کنش بغیر از اعتراف بنجوای لا احصی ثناء علیک و دل دانا در تمهید قواعد تمجید و کنش بجز
تصدیق بمضمون انت کما اثنیت علی نفسک چاره نیست که ما عرفناک حق معرفتک پادشاهی که سرمهٔ ظلام در دیدهٔ شفق شام او میکشد
دبیرات فلک در خرمن مزرعهٔ آسمان بوسس خواصل ماه او بر میزد و بیضهٔ زرین خورشید را در زیر پر غراب مغرب او می نهد ملتجا و حامی خائفان
از دکان کرم او میسازد ملتجا و ملجای طالبان از امداد نعم او می پردازد منعمی که انعام عام در طواوف اطوار و تعاقب ادوار در لیل و نهار
وسر و جهار بر بندگان او میرساند جوادی که از فوایح دریای ضحار فیض جود غواصان بحر نیاز را اصداف الطاف او می بخشد خیاط صنع
او دوال قاقم صبح را بر دامن قندز شب وصل کند و نساج حکمت او بر اطراف مرصع کردن را بر شب دیز فلک زند و زرادخشت او
زرهٔ زرین خورشید را از کنگرهٔ قلعهٔ مشرق در آویزد تا مصرف نحن قسمنا کنز خزاین طاق آفاق را چون طاق خزاین قارون پر زر کند
مناجات احد بی نیاز بی انباز ۞ صمد کارساز بنده نواز ۞ ای عطای تو بهترین انجام ۞ وی ثنای تو بهترین آغاز ۞ آفرینندهٔ زمین و زمان
گسترانندهٔ نشیب و فراز ۞ دل ما جانب رحمت تو طمع ۞ انس ما جانب حضرت تو نیاز ۞ دستگیرا تو دست بنده بگیر ۞ کارسازا تو کار بنده بساز
بندگان را چو ذکر نام تو شد ۞ در حریم نیاز محرم راز ۞ لاجرم سال و ماه میگویند ۞ طوطی خاطر سخن پرداز ۞ کای ز اسرار بندگان آگاه
وحده لا اله الا الله ای دستگیر دردمندان ما را بحضرت خود نزدیک گردان با نوار لطایف ایمان همه را بدار السلام جمع گردان
یا اله العالمین یا خیر الناصرین **فی نعت سید المرسلین صلعم** صد هزاران هزار صلوات نامیات و سوسن زبان گشوده
تحیات که ارواح واقفان مواقف قدس از نفحات مشک آسایش آسایش یابند و شرایف تسلیمات زاکیات که دل و جان عارفان
معارف انس از لمعات نور فزایش آرایش پذیرند و بارگاه مقدس خوابگاه مقدس آن صدر صفهٔ رسالت بدر خطهٔ جلالت
واقف مواقف محکمات متولی بقعهٔ کاینات صاحب دیوان فروح و ریحان و جنهٔ نعیم امت پناه بالمؤمنین رؤف رحیم مسند
نشین بارگاه قبول عالی طغرای و ما محمد الا رسول شفیع جمیع انجمن رسل مبشرین و منذرین تاج دار و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
شعر ای مدنی مطلع و مکی نقاب ۞ سایه نشین حرمت آفتاب ۞ شمسهٔ سیند و هفت اختران ۞ شاه رسل خاتم پیغمبران ۞ احمد مرسل
که خود خاک اوست ۞ هر دو جهان بستهٔ فتراک اوست ۞ بلبل بستان سرای سبحان الذی اسری طوطی خوش الحان و ما ینطق عن الهوی
هادی سبل نجات رهنمای چشمهٔ حیات رسول الثقلین سید کونین شهسوار مجامع الخطاب انا ارسلناک شهریار شرق و غرب
لولاک لما خلقت الافلاک حبیب حضرت اله طبیب علت گناه اعنی ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فی منقبت شاه اولیا امیر المومنین علیه السلام خصوصاً بر سلطان مسند خلافت پادشاه ممالک جلالت کاتب جواز اهل جنت

ماحی آثار بدعت خطیب منبر سلونی وارث مرتبهٔ هارونی مبارز معرکهٔ لافتی شهسوار میدان هل اتی زوج بتول وصی رسول قاسم
جنت و سقر صدر ائمهٔ اثناعشر فاتحه نامهٔ ولایت خاتمهٔ مصحف و صاحب آینهٔ آسمان صفات آلهی سزاوار مسند و خلافت
مرکز دایرهٔ هدایت سیادت شهاب فلک ولایت و سعادت شهسوار میدان والذین جاهدوا الکفار رزاند از لو کشف الغطاء
ما ازددت یقیناً کوتوال قلعهٔ انا مدینة العلم و علی بابها صاحب جاه با زیب و بها امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین
منجی الهالکین و مهلک الطاغین و قاید الغر المحجلین حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام **نظم** ای گزیده مر خدایت یا امیر المومنین
خوانده نفس مصطفایت یا امیر المومنین ۞ گردنان دهر را آورده سرها زیر حکم ۞ بازوی زور آزمایت یا امیر المومنین ۞ پیش کی لعل اندر دل کان
از دل دریا عطایت یا امیر المومنین ۞ خازنان کان و دریا کیسها بر دوخته ۞ روز بازار سخایت یا امیر المومنین ۞ آنچه عیسی نفس میکرد در منی بوده
از لب معجز نمایت یا امیر المومنین ۞ از نسیم باد نوروزی نشاید کرد یاد ۞ پیش خلق جانفزایت یا امیر المومنین ۞ گر بعالم لانه از عرش برین جای کر
گفتمی کانجاست جایت یا امیر المومنین ۞ با همه بالانشینی عقل کل نابرده راه ۞ زیر شادروان رایت یا امیر المومنین ۞ آنچه تو شایستهٔ آنی ز روی عز و جاه
کیست کو داند جز خدایت یا امیر المومنین ۞ علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات اللهم صل علی صاحب الدعوة النبویه و الصلابة الحیدریه والعصمة
الفاطمیه و الحلم الحسنیه و الشجاعة الحسینیه و العبادة السجادیه و الآثار الباقریه و المآثر الجعفریه و العلوم الکاظمیه و الحجج الرضویه و الجود
التقویه و النقابة النقویه و الهیبة العسکریه القایم بالحق و الداعی الی الصدق امام محمد مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین
الطیبین الطاهرین و الحمد لله رب العالمین **فصل** در فضیلت علم و عالم و متعلم و این باب مشتمل است بر سه فصل **فصل**
اول در فضیلت علم محمد ابراهیم در کتاب تنبیه الغافلین آورده و بروایت صحیح آمده است که اصحاب و محبان از حضرت رسالت پناه
محمدی صلعم سوال کردند که یا رسول الله کدام عمل فاضلتر است گفت علم دوم نوبت سوال کردند گفت علم اصحاب گفتند یا رسول الله
عمل از شما سوال میکنیم آن حضرت فرمود که ان قلیل مع العلم و کثیر العمل مع الجهل قلیل یعنی عمل اندک با علم بسیار است
و علم بسیار با جهل قلیل بود یعنی عملی که با علم نباشد هیچ قدری و منزلتی ندارد ۞ در نزد خدای تعالی **نظم** گر عمل با علم باشد اندکی
هست بسیار و قبولست بیشکی ۞ ور بود با جهل بسیاری عمل ۞ کم بود ناید قبول از ده یکی ۞ قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
تعلمه ساعة خیر من عبادة سنة قایم باللیل و صایم بالنهار یعنی یکساعت بطلب علم مشغول بودن بهتر بود از
عبادت یکساله که شبها به نماز بوده باشد و روز بروزه بود قال النبی صلی الله علیه و آله فرمود که خیر الدنیا و الآخرة مع العلم و شر الدنیا
و الآخرة مع الجهل یعنی نیکوی دنیا و آخرت با علم بود و بدی دنیا و آخرة از جهل حاصل شود پس لازم و واجب بود طلب علم کردن
تا از نیکی دنیا و آخرت بهتر حاصل شود و از بدی دنیا و آخرت خلاص شود آنحضرت فرمود که هر که یک مسئله از علم بیاموزد خدای تعالی
روز قیامت هزار قلاده از نور در گردن او اندازد و هزار گناه او را بیامرزد و در بهشت از برای او شهری

خدای تعالی بهر تار موی که بر تن او بود در دیوان اعمال او ثواب یک حج و عمره و حکما نیز گفته اند که علم حیات دل بود و مصباح ظلم
اخبار صحیح آمده است که اختلاف افتاد میان اهل شام و اهل بصره در فضیلت علم و مال دنیا اهل شام گفتند مال فاضلتر
بود از علم و اهل بصره گفتند علم فاضلتر بود از مال آن جملگی پیش حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام آمدند و گفتند مسئله ما را جواب
گوی آنحضرت فرمود که علم با اهل شام هشت درجه و مرتبه از مال فاضلتر و بهتر است اول آنکه علم میراث پیغمبران است و مال میراث
کسری و قیصر و نمرود و فرعون است دوم آنکه علم زیاده شود بنفقه کردن در حق مسلمانان صرف کردن و مال کم شود بخرج کردن
سیوم آنکه علم صاحب خود را نگه دارد و مال را نگاه باید داشت چهارم آنکه چون بمیرد علم از وی جدا نشود و در قبر و در عرصات
با وی بود و مال نزدیک مرگ وارثان بربایند پنجم خلق عالم از آدمیان چهار گروه اند یک طایفه علما دوم امرا سیوم اغنیا
چهارم فقرا پس سه گروه اغنیا و امرا و فقرا محتاجند بعلما و علما را با ایشان هیچ حاجت نیست ششم آنکه علم راه بهد بخاصان و گزیدگان
و مال راه بهد بکافران و ظالمان نیک و بد هفتم آنکه علم صاحب خود را روز قیامت از صراط چون برق درخشان بگذراند
و مال صاحب خود را بر صراط بدارد تا خدای تعالی چه کند بدان هشتم آنکه هیچکس ای اهل شام بجمع کردن علم دعوی خدای نکند
دیگر فضیلت علم آنست که این همه حجت که خدای تعالی را با حضرت محمد صلعم بود با [illegible] تعالی نبود چون خواست که حجت او بر ایشان
زیاده شود اظهار فضیلت نبوت ایشان پیدا شود بایشان کتاب فرستاد و مراد از آن علم بود و دانش پس معلوم شد که چیزی
از علم فاضلتر نیست پیش انبیا و اولیا و اصفیا و علما والله اعلم قال الله تعالی والذین اوتوا العلم درجات یعنی
خداوندان علم را اراده شده است و بدهد درجات و منازل و جای دیگر فرمود انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی
بندگان که عالمند از خدای تعالی میترسند و فرمان برداری بجای می آرند قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
عظموا العلماء فانهم یحتاجون الیهم فی الدنیا والآخرة یعنی بزرگ و گرامی دارید علما را بدرستی که شما را
نیز احتیاج است بعلم ایشان در دنیا و آخرة قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من خدم عالما سبعة
ایام فقد خدم الله سبعة الف سنة اعطاه الله تعالی بکل یوم ثواب الف شهید یعنی هرکه
خدمت کند عالمی را هفت روز بدرستی چنان باشد که خدمت کرده باشد خدای تعالی را هفت هزار سال و بدهد او را خدای
برای هر روز ثواب هزار شهیدی و دیگر میفرماید من اکرم عالما او متعلما فکانما اکرم سبعین نبیا یعنی هرکه
بزرگ و گرامی دارد عالمی را یا متعلمی را چنان باشد که هفتاد پیغمبر را بزرگ و گرامی داشته باشد قال النبی صلی الله علیه وآله
وسلم فاید بین العالم والعابد مائة درجة بین کل درجتین حضر الجواد المضمر سبعین سنة یعنی میان عالم
و عابد عبادت کننده صد درجه است که از درجه تا درجه دیگر آنقدر مسافت بود که اسب نیک هفتاد سال برود اینقدر فضل عالم

بر عابد است شعر صاحبدلی بمدرسه آمد زخانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را گفتم میان عالم
و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریق را گفت آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج وین جهد میکند که بگیرد
غریق را قال النبی صلی الله علیه وآله سألت جبرئیل قلت العلماء خیر من الشهداء اکرم عند الله ام الشهید قال العالم الواحد
اکرم علی الله من عشرة الف شهید فان اقتداء العلماء بالانبیاء و اقتداء الشهداء بالعلماء یعنی سوال کردم از جبرئیل
علیه السلام که علما بزرگترند پیش خدای تعالی یا شهدا از آنکه اقتدای علما بانبیاست و بزرگتر اند پیش خدای تعالی از
هزار شهید و اقتدای شهدا با علماست دیگر فرمود که طلب کننده علم پیش خدای تعالی فاضلتر است از مجاهدان و حاجیان
و کنندگان عمره و معتکفان مجاوران و آمرزش میخواهند از برای او درختان و دریاها و ابرها و بادها و ستارها
و هر چیزی که آفتاب برو تابد دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید که هرکه اندوهگین نشود بمرگ علما بدرستی که منافق
باشد زیرا که هیچ مصیبتی بزرگتر از مرگ علما نیست که چون عالمی وفات کند آسمان و ساکنان وی هفتاد روز بر وی گریه
و زاری کنند و هرکه اندوهگین شود بمرگ عالمی بنویسد خدای تعالی در دیوان وی ثواب هزار عالم و هزار شهید قال النبی صلی
الله علیه وآله من حقر طالب العلم فقد حقرنی ومن حقرنی فله النار یعنی هرکه خوار دارد طلب کننده علم را بدرستی که چنان باشد
که خوار داشته باشد مرا و جای او در دوزخ باشد روایت است از حضرت رسول صلعم فرمود من حقر طالب العلم و هو منافق
فی الدنیا والآخرة یعنی هرکه حرمت ندارد علما را بدرستی که او منافق است و ملعون بود در دنیا و آخرت شعر ای بوده وجود
تو زنیک فعل محبی منی هان تا نکنی با علما کبر و منی زیرا که چنین گفت رسول مدنی من اکرم عالما فقد اکرمنی روایت
از سید کاینات صلعم فرمود علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی علما امت من چون پیغمبران بنی اسرائیل باشند قال
النبی صلی الله علیه وآله ان طالب العلم شفاعة الانبیاء یعنی طالب علم فردای قیامت مقام شفاعت بود چون شفاعت پیغمبران
قال النبی صلی الله علیه وآله مداد العلماء خیر من دماء الشهداء یعنی سیاهی که علما قرآن و حدیث نویسند بهتر و نیکوتر از خون
شهداست دیگر حضرت رسول صلعم فرمود من حفظ امتی اربعین حدیثا کتب الله یوم القیامة فقیها عابدا یعنی هرکه یاد
گرفت و کرد از امت من چهل حدیث بنویسد خدای تعالی او را روز قیامت فقیه عبادت کننده یعنی نام او را در جریده
علما و فقها بنویسد و امثال آن فصل در بیان قرآن خوانان و متعلمان وغیره روایت از سید کاینات
صلی الله علیه وآله که فرمود علیکم بمیل الرجال قیل ما ذلک یا رسول الله قال تعلم العلم و صحبة العلماء یعنی حضرت رسول صلعم
اصحاب را گفت بر شما باد که عمل مردان پیش گیرید گفتند یا رسول الله عمل مردان چیست گفت علم آموختن با علما نشستن دیگر فرمود
اشراف امتی حملة القرآن یعنی بزرگان امت من [illegible] دارندگان قرآنند و دیگر فرمود که خیارکم و ابرارکم و افضلکم من تعلم

وعلمه یعنی برگزیده‌ترین شما و فاضل‌ترین شما آنکس بود که قرآن بیاموزد خلق خدای را دیگر فرمود که العلم کالذهب والمتعلم
کالفضة وما دونهما کالرصاص یعنی عالم چون زر سرخ است و متعلم چون زر سفید و باقی مردمان ارزیز و فرمود که چون متعلم
بنشیند پیش عالم برای آموختن علم بگشاید خدای تعالی بر وی او هفتاد در از رحمت چون از آنجا برخیزد آموزنده او بیگناه
باشد چنانکه از مادر بوجود آمده باشد و بدهد او را خدای تعالی بهر حرفی ثواب عبادت یکساله بنا کند بهر حرفی از برای او شهری در بهشت
که هر شهری بزرگتر و فراخ‌تر که ده باب چند دنیا بود پس واجب و لازم بود بر همه مومنان و مسلمانان که بطلب علم مشغول باشند
تا ازین ثواب دریابند و از جهالت خلاصی یابند شعر بیاموز علم و ادب ای پسر ۞ ز مادر نزاید کسی باهنر ۞ بتحصیل دانش بکوش
که دانا چو شاه است نادان چو خر در نقل صحیح و اخبار فصیح آمده است از اولیا کبار که روزی در خدمت حضرت رسالت
پناه صلعم بودند که شخصی درآمد و سلام کرد و گفت یا رسول الله خبر ده مرا که چه اجر و ثواب باشد آنکس را که فرزند خود را قرآن
بیاموزد رسول صلعم فرمود که کلام پاک خدای تعالیست و ثواب آنرا بجز حق سبحانه و تعالی کسی دیگر نداند و نتواند بیان کرد
آن حضرت درین سخن بود که جبرئیل عم از حضرت رب جلیل در رسید و گفت یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که
هر که فرزند خود را قرآن بیاموزد چنان باشد که ده هزار حج کرده باشد و ده هزار بار عمره بجای آورده باشد و ده هزار بنده آزاد کرده
باشد از فرزندان اسمعیل و ده هزار بار بغزا رفته باشد و هزار مسکین را طعام داده باشد و هزار برهنه را جامه پوشانیده باشد
و بنویسند بهر حرفی در دیوان او نیکی و از آنجا محو کنند بدی او و گران گردانند میزان نیکی او را و بگذرانند او را از صراط چون برق
جهنده و هرگز از وی جدا نشود و همراه بود او را و برسد بدو از کرامتها و بزرگی و فضیلت او چیزی از آنکه او را آرزو بود شعر
جان مومن شادمان از خواندن قرآن بود ۞ خواندن قرآن بظاهر جان جانان بود ۞ هر که با فرزند خود از بهر قرآن رنج برد ۞ قیمتش
روز جزا اندر بهشت آسان بود شعر شرع چون سبزه است قرآن قطره باران بران ۞ قوت هر سبزه چون از قوت باران بود ۞ بوده باش
روز و شب با خواندن قرآن و ذکر ۞ تا قرینش مصطفی با جمله یاران بود ۞ عزت از قرآن بود تا زنده باشی در جهان ۞ چون بمیری مونست
در گور هم قرآن بود روایت از حضرت رسالت پناه محمدی فرمود در فضیلت علما که در هر شهری و دهی که عالمی یا متعلمی در آنجا
درآید و طعام و آب ایشان بخورد و بیاشامد و از یک طرف درآید و از جانب دیگر بیرون رود ببرکت درآمدن او در آن شهر
و ده خدای تعالی بردارد عذاب از گورستان ایشان چهل روز و بروایت دیگر آمده است که چهل سال پس سبب فضل پیش
انبیا و اولیا و اوصیا علم و تقوی و ادب آمده است نه مال و جاه که پیش بزرگان و خداوندان دین مال و منال بسیار قدری
و منزلتی ندارد شعر جوانی بهنر بین و بر و بال او نگر ۞ که ده ساله برازعلت به از پنجاه کاو خر ۞ ترا از علم میگویم تو پیری
کاشکی می آری ۞ اگر پیری نبودی شدی ابلیس عنصر

فصل سیوم در شرح احوال قاضیان و منجمان

بدانکه قاضیان
سه طایفه اند یک گروه از اهل بهشت باشند و دو گروه از اهل دوزخ بحکم حدیث پیغمبر صلعم که القضاة ثلثة قاضیان فی النار
وقاضی فی الجنة یعنی قاضیان سه گروه اند دو گروه در دوزخ باشند و یک گروه در بهشت اما آن دو گروه که در دوزخ باشند
یک گروه از ایشان آنان باشند که ایشانرا علم نباشد و از سر جهل مسئله شرعی را جواب دهند و حکم کنند پس از فاسقان
و ظالمان باشند چنانکه خدای تعالی میفرماید و دوم اگر ایشانرا علم بود بمیل و محابا و رشوت حکم کنند پس جمله ظالمان
و مردودان باشند چنانکه خدای تعالی میفرماید ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون یعنی هر که حکم کند بانچه
خدای تعالی فرستاده است از طایفه ظالمان باشد دیگر حضرت رسول صلعم فرمود ویل للعالم بهواء الناس لایکون
احد اشد عذابا یوم القیامة یعنی ویل مر عالمی را که سخن گوید بهوای مردمان که روز قیامت کسی را عذاب سخت‌تر و دردناکتر
از و نبود و دیگر خدای تعالی می فرماید مردمانرا به نیکوی و شما فراموش کرده اید نفسهای خود را و شما خوانندگان کتاب اید
یعنی شما علما اید دیگر حضرت رسول فرمود العالم بلا عمل کالشجر بلا ثمر فالنار اولی به یعنی عالم بی عمل چون درخت بی
میوه بود که باتش سوزان سزاوارتر بود که هر درختی که او را میوه نباشد بغیر از سوختن در آتش او را چاره نیست نظم
عالمی کو را عمل همراه نیست ۞ جان او از علم او آگاه نیست ۞ چون درخت بی برست اندر مثل ۞ کش بجز آتش پناه و راه نیست
پس بتحقیق بباید دانست که عمل بی علم بیکار است و علم بی عمل دیوانگی علمی که امروز ترا در طاعت نیاورد و از معاصی
باز ندارد فردا ترا هم از آتش دوزخ باز ندارد شعر علمی که ترا بطاعت آرد بطلب ۞ علمی که ترا بحق رساند بطلب ۞
علمی که ترا باز ندارد ز گناه ۞ بتحقیق باتشت رساند بطلب روایت از حضرت رسول صلعم میفرماید که العلماء امناء الرسل
مالم یدخلوا فی الدنیا واذا دخلوا فی الدنیا فاحذروهم علی دینکم یعنی علما امینان پیغمبرانند مادامی که بدنیا نیامیزند و چون
بدنیا بیامیزند بپرهیزید تا دین شما نقصان نشود والله اعلم

فصل در شرح منجمان وغیرهم

بدانکه خدای تعالی میفرماید
قل لا یعلم من فی السموات والارض الا الله بگو ای محمد که داند آنچه در میان آسمان و زمین است مگر خدای تعالی دیگر
حضرت رسول صلعم میفرماید کذب المنجمون برب الکعبة یعنی سوگند یاد میکنم به پروردگار کعبه که منجمان دروغ گویند
دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید المنجم عند الله عاص عند الناس متهم وفی القبر مع ندامة شدیدة و عذاب
یعنی منجم نزدیک خدای تعالی عاصی بود و پیش بندگان متهم بود و در گور پشیمانی سخت و عذاب دردناک بود دیگر
حضرت رسول می فرماید که من اتی کاهنا فصدقه بما یقول فقد کفر بما انزل الله علی محمد یعنی هر که پیش رمالی و منجمی رود
راست گوی داند بدانچه او گوید از غیب خبر دهد بدرستی که کافر شود روایت از حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب
که میفرماید المنجم کالکاهن والکاهن کالساحر والساحر کالکافر والکافر فی النار یعنی منجم چون فال گوی رمال است و فال

جادوست وجادو چون کافر بود وکافر در آتش دوزخ باشد شعر منجم گی کرهی دان تمام بقول خدا و رسول امام مکن قول او
تو از دل قبول که کافر نباشی اخی والسلام نقلست از حضرت رسول صلعم میفرماید که فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی
سایر الکواکب یعنی دانا بر عبادت کننده چون فضل ماه شب چهارده است بر دیگر ستارگان دیگر خبر رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که فضل
العالم علی العابد کفضلی علی امتی یعنی فضل دانا بر عبادت کننده چون فضل منست بر امت من پس ای مؤمنان درمیان عالم وعابد
بسیار فرق است اگر خواهی که بر تو روشن گردد زمانی مستمع باش تا بشنوی حکایت عالم وعابد در اخبار آمده است از وهب
بن منبه که گوید که در بنی اسرائیل عابدی بود که صد سال بر سر کوهی عبادت کردی ابلیس علیه اللعنه خواست که اورا از راه ببرد نتوانست
هر وقتی که برفتی پیش آن عابد نماز کردی واز جای بجنبیدی و نماز کردی ابلیس بیامدی بجایگاه سجود وی چون ماری گردیدی
ودهن خود را باز کردی و سر عابد را در دهن گرفتی و آن عابد نترسیدی چون ابلیس بروی ظفر نیافت صورت خود را بوی نمود
گفت من ابلیسم پیش تو آمدم و ترا از راه نتوانستم بردن اکنون پشیمانم با تو دوستی خواهم کرد و بعد از امروز با تو دشمنی نخواهم کرد
عابد گفت مرا با تو دوستی حاجت نیست واز دشمنی تو نیز نمیترسم بحمد الله تعالی عابد را پیش از ان که در نماز شدی ابلیس چون مار
گژدم شدی و بر تن وی بر آمدی و او را هیچ باکی نبودی ابلیس بصورت مردی شد وگفت یا عابد من می بینم که مار وگژدم از تن تو
می آید و تو نمیترسی عابد گفت والله که شرم میدارم از کسی بترسم بجز خدای تعالی ابلیس نومید گشت و فریاد کرد هرچه از دیوان و اتباع
و بودند از دیوان و شیاطین جملگی گرد آمدند وگفتند ترا چه رسیده است ابلیس گفت از شما کیست که این عابد را از راه ببرد دیوی
گفت من اورا از راه ببرم برخاست پیش عابد آمد چون عابد را بدید باز گردید وگفت من اورا از راه نتوانم بردن اگر دیوی دیگر بود
که نام او سروان دیو بود که بجای سیمانه نشسته بود پس ابلیس گفت اگر عابد را از راه ببری خلیفتی خویش را بتو دهم دیو برفت تا
پیش عابد و چون روی عابد را بدید از نظر عابد خیره گشت و باز گردید وگفت یا استاد مرا طاقت نیست که ویرا از راه ببرم ابلیس گفت
تا دیوی دیگر که نام او سمیدا بود ومقام وی سمرقند بود گفت آن دیو که یا استاد من اورا از برای خاطر تو از راه ببرم ابلیس گفت اگر
تو اورا از راه ببری بر روی زمین خلیفه من تو باشی سمیدا قبول کرد و برفت وخویشتن بلباس عابدان بیاراست و بر کوه رفت ۱۱
و در پیش عابد رفت و در محراب ایستاد و وضو ساخت عابد چون او را بدید که نماز بترتیب کرد و چهار روز بود و رکعت نماز باستاد
نه وضو کرد و نه چیزی خورد و نه در جای نگاه کرد چون عابد او را بدان صورت بدید با خود گفت درین جهان چنین عابدی نیست
ویرا دوست داشت چون روز جمعه بود سمیدا سلام باز داد و بنشست روی با محراب کرد به ترس عظیم تسبیح میکرد پس عابد ویرا
آواز داد وگفت دستوری ده که از تو چیزی بپرسم پس سمیدا گفت هیهات هیهات ای عابد روزگاری بسیار عبادت کردی
[illegible]ت کشیدی و من ترا دوست بسبب این عبادت میداشتم اکنون ترا بس کاهل و مقصر می بینم اندر طاعت مگر تو از خدای

خدای تعالی رستی و به بهشت رسیدی مگر نامه از خدای تعالی به تو رسیده که از عذاب گور و از آتش دوزخ و هول قیامت
رستی که ایمن نشستی و از عبادت وی دست داشتی و بحدیث من آمدی شرمت باد عابد چون این بشنید از وی بترسید و بجای خاست
و در نماز ایستاد سمیدا نیز در نماز ایستاد روزگاری چندی نماز میکردند و هیچ حدیث نمیگفتند سمیدا برخاست و روی بعابد
کرد و دست در گردن او در آورد وگفت عفاک الله یا عابد بهران مردی که بطاعت خدای تعالی مشغول گردد و بر همان طریق بمیرد
جای او نباشد الا بهشت الحمد اول با تو گفتم به نصیحت تو گفتم و من خبر تو وقتی شنیده ام که ترا ندیده بودم و عبادت تو نشناخته بودم
ولیکن یا عابد مرا برادری هست از من بزرگتر یا عابد مرا چون دیدی گفت ترا چیزی عظیم دیدم از نیکوتر بنی آدم ندیدم سمیدا گفت اکنون
من بروم و برادر را بیاورم تا هر سه یکجا عبادت کنیم تا در طاعت خدای تعالی بمیریم عابد گفت من ازین دست ترا چیزی نمیخواهم
پس سمیدا گفت میخواهم که از تو مسئله بپرسم و خبر ترا به برادر رسانم پس عابد بترسید وگفت از من چیزی بپرس که علم من
بدان رسد گفت یا عابد مرا خبر ده که مردمان گویند گفت چه میگویند سمیدا گفت که میگویند هرچه خدای تعالی خواهد چنان
شود و هرچه نخواهد نشود عابد بترسید و جواب نداد سمیدا گفت من با تو بگویم که خدای تعالی هرچه خواهد تواند کردن گفت بلی سمیدا
گفت ای شیخ دست بیرون کن عابد دست بیرون کرد سمیدا شیشه بر کف دست وی نهاد و چند دانه انگور سفید وگفت خدای تعالی
بتواند که هفت آسمان و هفت زمین درین قدر شیشه کند عابد گفت سبحان الله اینچنین چون تواند کرد که هفت آسمان و هفت زمین
دراینقدر شیشه کند پس سمیدا گفت لعنتک یعنی کفر گفتی و کافر شدی پس سمیدا گفت خدای تعالی تواند بیافریند بدین صورت عابد
گفت نه سمیدا گفت یا عابد روزگاری در عبادت بودی اکنون بر سر این کوه باش تا من برادر خود را بیاورم بیک جا عبادت
کنیم پس عابد کافر و مشرک گشت و بر دیو ایمان آورد و از راه راست دور شد سمیدا شاد شد از پیش وی بیامد و پیش ابلیس باز
آمد و احوال عابد باوی بگفت خلیفتی خویش ویرا داد وگفت ای سمیدا دلم را شاد کردی و چشم مرا روشن گردانیدی
پس حال عابد برین نوع بود که شنیدی اکنون حکایت عالم را نیز بشنو تا عبرت گیری حکایت آورده اند از وهب
منبه که چون آن دیو عابد را از راه ببرد و ابلیس ملعون شاد شد گفت ای سمیدا دلم را خرم کردی ولیکن مرا غمی دیگر
که در دل من مانده است سمیدا گفت چه غم است ابلیس گفت بفلان شهر عالمی هست و من نمیتوانم در ان شهر شدن اگر تو او
پس سمیدا را نیز از راه ببری بسیار کرامت از من بینی سمیدا گفت یا ابلیس من اورا نیز از راه ببرم چنانکه عابد را
عالمانه در پوشید و بدر مدرسه عالم شد عالم در مسجد نشسته بود و مردم گرد برگرد او نشسته بودند چون مر
از عالم بزرگتر پیش واستند بدان لباس نیکوش خود بخود میگفتند یک عالمی آمده است از عالم ما بزرگتر و
گفت مرا دستوری هست که در آیم عالمی گفت بلی هست سمیدا در مسجد رفت و در میان خلقان

رحمک الله اگر دشوار نداری به نزدیک تو آیم عالم گفت بیای سمید ابن نزدیک وی رفت و زانو بزانوی وی نهاد و گفت از کجای گفت
از هندوستان و من ثنای تو بسیار شنیده ام آمده ام تا مسئلۀ چند از تو پرسم و آنچه پیش تو است بدانم و بیاموزم و آنچه
پیش تو نیست بگویم تا تو از من بیاموزی عالم گفت آنچه پیش تست جواب آن بدهم و آنچه پیش تو نیست از خدای تعالی
بخواهم تا مرا بیاموزد پس سمید اگفت نام تو چیست عالم خبر داد گفت تو عالمی گفت خدای مکناد که نام عالم بر خویش نهم سمید گفت
پس عالم کیست گفت عالم آنست که همه خلق را علم بیاموزد و از علم او هیچ کم نباشد و او را معلم نباشد سمید اگفت که خلقان
نبودند عالم کجا بود گفت خدای تعالی خلق را بیافرید و علم را بدیشان بیاموخت و از علم وی هیچ کم نشد و نیفزاید و چون خلق را
فانی گرداند علم پیش وی رود و از علمش هیچ زیاده نباشد ولی تو چه مردی سمید اگفت من مردی هستم فاضل بهمه چیزی ولیکن
ولیکن تو جواب دادی که از تو چیزی بیاموزم گفت معاذ الله که من از تو چیزی بیاموزم من چیزی که ندانم دعا کنم بخدای تعالی
تا مرا بیاموزد سمید اگفت من اکنون از تو مسئله میپرسم گفت هرچه خواهی بپرس سمید اگفت مرا خبر ده از انکه یکیست و دو نه یکیست
و دو نه یکیست و دو نه عالم گفت خدای تعالی یکیست و دو نه چنانکه در کلام خویش فرموده است که والهکم اله واحد لا اله الا هو
بکر مسلمانی یکیست و دو نه قوله تعالی ان الدین عند الله الاسلام سیوم انکه مرگ که یکیست و دو نه قوله تعالی لا یذوقون فیها الموت
الا الموتة الاولی سمید اگفت مرا خبر ده از آن دو جان که در یک جسم و از یک نسب نبود گفت آن ماهی بود که یونس ع در شکم وی
بود و هر دو از یک نسب نبودند سمید اگفت مرا خبر ده از هفت و از هفت و از هفت و از هفت و از هفت و از هفت و از هفت
ز هفت عالم گفت هفت آسمان قوله تعالی سبع السموات و زمین هفت والارض مثلهن و دریا هفت است والبحر یمده
من بعده سبعة ابحر و دوزخ هفت قوله تعالی سبعة ابواب و نباتها هفت قوله تعالی وانبتنا فیها حبا و عنبا و قضبا و زیتونا
نخلا و حدائق غلبا و فاکهة و ابا روزها هفت یکشنبه دوشنبه علی هذا القیاس و اصحاب الکهف هفت قوله تعالی
یقولون سبعة و ثامنهم کلبهم و نامهای دوزخ هفت اول جهنم و لظی و حطمه و سعیر و سقر و جحیم و هاویه سمید اگفت نامهای
بهشت است و چه خوانند عالم گفت بهشت اول جنة الخلد و جنة الماوا و جنة العدن و جنة الفردوس و جنة العالیه و جنة النعیم
ستان سمید اگفت مرا خبر ده از آن چهار چیز که یکبار بودند و دیگر نباشند عالم گفت توریة و زبور انجیل و فرقان
دو از دو از دو از دو از دو از دو از دو از دو از دو هو عالم گفت آدم و حوا بهشت و دوزخ
دو شب و روز دو خورشید و ماه دو آب و باد دو رنج و راحت دو سرما و گرما دو عرش و کرسی
ه از دو چیز که مدام برفتن اند و از دو چیز که دشمن اند گفت زندگانی و مرگ و دو چیز که استاده اند
آن دو چیز که استاده اند بهشت و دوزخ اند و آن دو چیز که سیر نباشند طالب علم و طالب مال

بسیر نباشند سمید اگفت مرا خبر ده از زرده خایه چه آید و از سفیدی چه آید عالم گفت گوشت و استخوان و خون و پوست از زرده است
و پرها و رگ از سپیدی سمید اگفت مرا خبر ده از دو پسر که از یک شکم بدر آیند تا کدام بزرگتر باشند عالم گفت اگر پیش زاید زیرا که
از یک شهوت نباشند از دو شهوت باشند اگر از شهوت پسین بود ضعیف تر و کوچک تر باشد و اگر اول بیرون آید از شهوت
نخست بود و اگر از پس زاید از شهوت پسین بود سمید اگفت مرا خبر ده تا پسر از شهوت پدر چه باشد و از شهوت مادر چه عالم گفت
پوست و استخوان و رگ از پدر بود و گوشت و خون و موی از مادر سمید اگفت مرا خبر ده که پسر بمادر ماند از چه باشد اگر به پدر ماند از چیست
عالم گفت اگر نطفۀ زن بیشتر بود بمادر ماند و اگر نطفۀ پدر بیشتر بود به پدر ماند سمید اگفت مرا خبر ده از بزرگتر چیزی و شیرین ترین
و تلخ ترین چیزی و نیکوترین چیزی و سخت ترین چیزی و بسیار ترین چیزی و مشغول تر چیزی و کوچک تر چیزی عالم گفت کوچک تر چیزی
مال دنیا قوله تعالی قل متاع الدنیا قلیل و بزرگتر چیزی گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و بسیار تر چیزی فیهای خدای
و سخت تر چیزی دل کافران است قوله تعالی فهی کالحجارة او اشد قسوة و تنگ تر چیزی دنیاست بر مومن و شیرین تر چیزی کلام مومن است
و تلخ تر چیزی کلام کافر و حدیث منافق و مشغول تر چیزی دل است قوله تعالی فمنکم من یرید و منکم من یرید الآخرة سمید اگفت مرا خبر ده
تا رسول کدام بود و نبی کدام عالم گفت رسول آن بود که جبرئیل کتاب پیش وی آورد و نبی آن بود که وحی خدای بخواب بیند
سمید اگفت مرا خبر ده که ملک الموت رسول است یا نه عالم گفت بلی زیرا که امر آید از خدای تعالی سمید اگفت مرا خبر ده از آن پسر که
از پدر سخت تر است عالم گفت آهن است که از سنگ خیزد و از سنگ سخت تر بود سمید اگفت مرا خبر ده که آدم را از حوا آفرید یا حوا را
از آدم عالم گفت چنانچه آدم را از حوا آفریدی طلاق که بدست مردان است بدست زنان بودی سمید اگفت مرا خبر ده که از دست
راست آفرید یا از دست چپ عالم گفت از دست راست آفریدی هم قاضی و هم امام بودی سمید اگفت مرا خبر ده از آن درخت که
آدم از آن بخورد عالم گفت آن درختی بود هفت شاخ داشت بر هر شاخی خوشه داشت گفت آن خوشه چگونه بود گفت هر خوشه
سه خوشه داشت و هر خوشه هفتاد دانه گفت چند خوشه گرفت عالم گفت یک خوشه گفت چند دانه بود که آدم گفت دو دانه آدم بخورد و دو
حوا گفت دیگر دانه چه کردند عالم گفت جبرئیل بیاورد بر زمین و هر دانه هشت پاره کرد و آدم از آن تخم کرد و اصل گندم از آن است سمید
آدم بکجا فرود آمد عالم گفت بهندوستان و حوا بجده و ابلیس ببلغار و مار بسیستان سمید گفت مرا خبر ده که بنی آدم چگونه است که بعضی
یکی سرخ یکی سیاه و یکی دراز یکی کوتاه و یکی سخی و یکی بخیل عالم گفت زیرا که آدم را از جمله گل آفرید خاک از همه لونی بود و بهم آبی
و آب چشم شور کرد و اگر چنان نبودی بنی آدم کس کسی را نشناختی و مادر و پدر را نشناختی و آب بینی را ترش کرد
نبودی آدمی چون بخفتی مار و گژدم آنجا رفتی و بنی آدم را بکشتی سمید اگفت مرا خبر ده تا طوفان چند بماند عالم
از آسمان می بارید و از زمین بر می آمد سمید اگفت مرا خبر ده تا حوا بچند بزادی و بچند بار گرفتی عا

برادی دلیل که روزی از آن روزها نه ساعت بود و هر ساعتی از آن ساعتها چندان بود که اکنون ماهی سعید اکفت مرا
خبر ده که فرعون از پس موسی بر چه نشست عالم گفت بر اسب جمه با چهار هزار سوار بود و مقدم لشکرها مان بود و با ده
هزار سوار سعید اکفت مرا خبر ده که چون زمستان آب زمین گرم بود و تابستان سرد عالم گفت گرمی در زمستان در زمین
باشد و سردی در بیرون باشد سعید اکفت مرا خبر ده از آن سلسله که خدای تعالی در کلام خویش بیان کرده است عالم گفت
سبعون ذراعا لا یعلم الصفات آن روز که آفریده است آن هفتاد ذراع است هر ذراعی هفتاد حلقه و اگر یکی از آن حلقها
بر آسمان نهند پاره پاره کند سعید اکفت کافر مر چگونه او را بر تابد عالم گفت خدای تعالی هر کافر را چندان بکند از
آسمان تا بالای زمین تنش چندان بکند که از مشرق تا مغرب و سرش چندان بکند که کوه احد و او را چهل پوست بیافریند
میان هر پوستی چهل گز بود و میان هر پوستی از دویست لون عذاب بود خدای تعالی میفرماید که کلما نضجت جلودهم
بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب گفت یا عالم مرا خبر ده از آنچه مردمان گویند عالم گفت چه میگویند گفت هر چه خدای
تعالی بخواهد باشد و هر چه نخواهد نباشد عالم گفت راست میگویند گفت یا عالم دست بیرون کن عالم دست بیرون
آورد شیشه دیگر باره بر کف عالم نهاد و گفت یا عالم خدای تعالی تواند که هفت آسمان و هفت زمین و دنیا و آخرت
و هشت بهشت و هفت دوزخ و جمله خلقان که آفریده است همه اندرین شیشه کند عالم گفت تواند که از ثری تا سفلی
اندر خایه مرغی کند چنانکه سپیده با زرده نیامیزد و خدای تعالی قادر است و تواند که این جمله مقصد با در دریان
انبازی کند چنانکه جای یکی دانه تنگ نکند و بهشت حرام است بر آنکس که برین ایمان نیاورد و عالم دیگر باره گفت
خدای تعالی تواند که این جمله که آفریده است در چشم تو کند چنانکه سیاهی سفیدی چشم ترا بیک نیامیزد و لیکن تو ملعونی
عده که مرا بفریبانی و بجوذ عره کنی از من دور شو که تو شیطانی و ملعونی سعید العنت الله از آنجا نا امید بیرون آمد و از
جنگ و غیرت عالم پاره پاره بتر قید و بلعنت رفت و خدای تعالی آن عالم را نصرت داد و بالله التوفیق موعظه
…ن که آه یتیمی شبی برون تازد ∴ فغان و ناله بعرش تا یک اندازد ∴ ز سوز سینه پیری مگر بترسی ∴ ز تیر تخش یتیمی که ناوک اندازد
هزار قلعه رویین بآه بیوه زنی ∴ ز تیر تخش سحرگاه سرنگون سازد ∴ هزار جوشن فولاد اگر بپوشانی ∴ ز آه گرم فقیری چو موم بگدازد
…نازبر سر مظلوم ساکن ای ظالم ∴ که دست محنت ایام بر سرت تازد ∴ مکن درونه مردان ای نو افراخشی ∴ بدانکه روز جزا است با تو …
…کشی این در آشنای تو نیست ∴ تو شیشه داری و سنگ صد من اندازد ∴ چنان شیشه زند سنگ آه مظلومی ∴ که طوطی قفس دل چو توتیا سازد
…ای الله ∴ هزار همچو تو از خانمان بر اندازد ∴ مگر بپاکش ز افتی و عذر از خواهی ∴ که گر جان خراب نظر بیندازد
∴ جفا دهنده مراد جهنم اندازد ∴ ز جور بار رقیبان منال عبد الله ∴ که گر خرت بزند کردگار ننوازد

…ای

پس ای مؤمنان و موحدان غرض از علم و دانش آنست که خدای تعالی را بیگانگی بشناسی و به نبوت حضرت مصطفی صلعم مقر شوی
و بمهر و محبت امیر المؤمنین علی مرتضی علیه الصلوة والسلام و بر ائمه اثنی عشر علیهم السلام و بر آل و اولاد ایشان بمحبت ایشان در آیی و مهر ایشان
بر دل و جان بندی و دست در دامن عروة الوثقی زنی و محبت ایشان و دوستان ایشان از زبور و حرز جان کنی و دوستان ایشان را دوست
داری و دشمنان ایشان را دشمن داری تا از شر شیطان و فتنه دوران در امان حق تعالی باشی تا نجات آخرت یابی و از آتش دوزخ در امان
باشی شعر اگر صد دوزخ اندر پوست داری ∴ نسوزی چون علی را دوست داری ∴ اگر بغض علی اندر دل تست ∴ بسوزی گر هزاران پوست داری
القطعه ز پیر عقل جوانی سوال کرد و چه گفت ∴ که ای بروی تو روشن چراغ انسانی ∴ ورای حب علی طاعتی تواند بود
که خلق را برهاند ز قید نیرانی ∴ نماز و روزه و حج و زکوة بی مهرش ∴ بدین وسیله توان جوی مسلمانی ∴ جواب گفت که لا والله این سخن غلط است
دوست گوش کن از من اگر سخن دانی ∴ بحق خالق بیچون خدای سبحانی ∴ بحق جمله کروبیان روحانی ∴ که دشمنان علی را نماز نیست درست ∴ اگر چه سینه اشتر کنند پیشانی
باب سیوم در فضیلت نماز و غیره للغفر الحمد لله مالک الملک و رب الارباب و مقلب القلوب و مسبب الاسباب خالق الخلق
و مالک الرقاب غافر الذنوب و قابل التوب شدید العقاب مصور الصور و الانسان بین الماء و التراب و نشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علیا ولیه و وصی رسول الله اللهم صل علی محمد المصطفی و المرتضی علی و البتول فاطمة و السبطین الحسن و الحسین
و صل علی زین العباد علی و الباقر محمد و الصادق جعفر و الکاظم موسی و الرضی علی و التقی محمد و النقی علی و الزکی العسکری الحسن و صل علی
الحجة القایم الخلف الصالح الدایم الامام الهمام محمد مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا

المناجات

ای مفتاح ابواب خزاین علوم ای و باب مفتاح اسباب معاون ای معرفت حکمت معین مراتب صدرنشینان و ما منا الا له مقام معلوم
ای منور زوایای صوامع افلاک بلوامع کواکب و طوالع شوارق نجوم و ای وصف جلالت انکه انه هو السمیع البصیر ای نعت اقتدارت انکه
نعم المولی و نعم النصیر بکمال قدرت تو بکمال خیال عقل فعال در نگنجد که و ما قدروا الله حق قدره بکمال حلمت که میزان وزن زبان معیار انسانی جان
بر نسنجد که و لا یحیطون بشیء من علمه جل جلاله مناجات ای صفات تو جاودان موجود ∴ ما نبودیم و ذات پاک تو بود ∴ غیر تو کل من علیها فان
هر چه ظاهر شد از عدم بوجود ∴ قدرتت ساخت آسمان و زمین ∴ این یکی از غبار و آن از دود ∴ ساخته پشه ز تقدیرت ∴ طعمه از مغز کله نمرود
کرده در قعر نیل قومی غرق ∴ قوم فرعون همه بمردود ∴ آتش از خشم تو چو آب روان ∴ داد بر باد خاک عاد و ثمود ∴ نیست یکلحظه خالی از آن ذکر
هر که راهست عاقبت محمود ∴ کای ز اسرار بندگان آگاه ∴ و حق لا اله الا الله الهی بحق امامان دین ∴ منازل شناسان راه یقین ∴ بحق شهیدان محمود دل
بدلهای صافی نهان زیر گل ∴ بحق قبول دل مقبلان ∴ بآیینه صاف روشن دلان ∴ بآب رخ خاک راه عشق ∴ بدرد دل پیر ران عشق ∴ که رحمت کنی
بر همه خاص و عام ∴ قلم در کشی عاصیان را تمام ∴ نمای رهی را بدیشان چنان ∴ که باشد نجات تمامی در آن الهی پادشاها بحرمت جود و جلال تو
بعظمت کمال تو که بر بیکسی بیچارگی و درماندگی این بندگان رحمت کنی و بلطف و کرم خود ببخشای و بیامرزی و از ننگ بخشان کردان …

گناه کاران را بکرم شفقت و رحمت دستگیری و رحمت کنی و از مکر شیطان و فتنهٔ آخر الزمان در حفظ امان خود نگاه داری یا اله العالمین
یا خیر الناصرین **فی نعت سید کائنات صلعم** ملکا پادشاها بحرمت جود و جلال تو و بعظمت کمال تو که صد هزاران هزار قنادیل نور
و مشاعل سرور از حی غفور بروح منور و غالب معطر صدر بدر عالم تاج فخر آدم در دریای حلم و کرم نسیم گلها و گل چمن الهای نقش بند گلبن
حقیقت نافه گشای گلشن طریقت صدرنشین دریای شریعت شمس چرخ عصمت منجوق مهد طهارت داماد عروس وحی مشاطه خوان
امر و نهی امین اصطفا چراغ اصفیا شمع و شفیع روز جزا یعنی ابو القاسم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم **شعر** تقدیم عقل کل ز کمال محمد است
تعظیم این زجاه و جلال محمد است ؛ مه پرتوی ز شعشعهٔ نور مصطفاست ؛ خورشید ذره‌ای ز جمال محمد است ؛ طوبی نهالی از چمن ختم انبیاست
کوثر نمی ز عین زلال محمد است ؛ خوش وقت آنکه پیرو احکام احمد است ؛ مطلوب هر دو کون وصال محمد است ؛ عرش برین چو حلقهٔ میم محمد است
گردون دوته بصورت دال محمد است ؛ تمکین فرش از شرف خاک پای او ؛ تشریف عرش گرد نعال محمد است ؛ خلقی که خالقش بکرم عظیم خواند
تعریف خصلتی ز خصال محمد است ؛ همچون کمال فارسی اکنون کمال یافت ؛ کو چاکر محمد و آل محمد است ؛ صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین
والحمد لله رب العالمین **فی منقبت امیر المؤمنین علی ابن طالب ع** علی الخصوص بر آن امام معصوم و محرم
و سرور مطلبی و ابن عم نبی و آن شاه اولیا و آن ستودهٔ هل اتی و سرور اصفیا و آن برگزین اتقیا و آن تشریف پوش لافتی
و آن معدن کان سخا و ابن عم مصطفی و آن خولهٔ هر نبت و دستگیر هر بیچاره و آن فریادرس هر آواره و آن نوازندهٔ هر غمخوار
مشکل گشای هر مستمندی و آن نور چشم هر خسته و آن امیر جملهٔ مؤمنان و آن مولای ممکنان و آن محب همه بیکسان و آن طبیب
بیماران و آن مونس مظلومان و آن کس بیکسان و آن نور چشم عالمان امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام
و آله المعصومین الطیبین الطاهرین والحمد لله رب العالمین **شعر** بدین رواق زبرجد کتابه ازلیست ؛ که هر که هست طفیل علی و آل علیست
ز دل محبت هر کس که هست زایل کن ؛ بجز محبت آل علی که لم یزلیست ؛ بخاک پای سگان علی عالیقدر ؛ که هر که خاک سگان در علی ولیست
جلیست نور هدی از جبین آل علی ؛ بدین حدیث تخلف خلاف معتزلیست ؛ چو چیرگی بغلامی شاه مفتخرم ؛ که دولت ازلی و سعادت ابدیست
قادرا پاکا بحق مصطفی و ذات او ؛ حق نور چار ده معصوم پاکیزه سیر ؛ حق صدر و بدر عالم مصطفی و مجتبی ؛ آنکه خواندی در کلامت نام او خیر البشر
حق شاه اولیا یعنی علی المرتضی ؛ صفدر صف شجاعت صاحب تیغ دو سر ؛ حق امام او حسن دیگر حسین کربلا ؛ حق زین العابدین باقر خورشید فر
هم بحق جعفر صادق امام پاک دین ؛ هم بحق موسی کاظم شه والا گهر ؛ هم بحق هشتمین سلطان علی موسی رضا ؛ حق میر دین تقی و با نقی پیر هنر
هم بحق عسکری آن رهبر اهل یقین ؛ هم بحق مهدی هادی شه نیکو سیر ؛ کین گنهکاران امت را برحمت عفو کن ؛ کاشفی مسکین ببخش و از گناهش در گذر
و بر آل و اولاد آن حضرت که امینان و سکنان آسمان و زمین اند صلوات الله و سلامه علیه و علیهم و آله الطیبین و عترته الطاهرین
رضوان الله علیهم اجمعین **در فضیلت نماز و تارک نماز سنتی و این باب** در بیان نماز یومیه در خبر است

در خبر

در خبر است از حضرات ائمهٔ اهل بیت رسول علیه السلام که یک نماز فرض پیش حضرت حق سبحانه و تعالی بهتر از بیست حج است و یک حج فاضلتر
و بهتر از خانهٔ پر از زر که صاحب او در تمامی سبیل الله صدقه بدهد و هم در خبر است و روایت از ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام که گرامی‌ترین
وجهی و وسیلهٔ بنده نزد حق سبحانه و تعالی چنان مقرب نگرداند که نماز بعد از معرفت خدای تعالی و حضرت رسالت پناه صلعم
میفرماید که چون بنده روی بقبله کند از برای نماز با خلاص تمام و نیت کند و بگوید الله اکبر بیرون آید از گناهان چنانکه گوئی امروز
از مادر بوجود آمده است و چون بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بهر تار موی که بر تن او باشد حق سبحانه و تعالی ثواب عبادت
یکساله در دیوان اعمال او بنویسد و چون فاتحة الکتاب بخواند چنان بود که یک حج و عمره بجای آورده باشد و چون رکوع کند چنان
بود که بوزن خود زر سرخ بصدقه داده باشد در راه خدا و چنان باشد که کتب بهای خدای تعالی خوانده باشد و چون بگوید سمع الله
لمن حمده خدای تعالی بنظر رحمت در و نظاره کند و چون تسبیح بگوید سبحان ربی الاعلی و بسجده برد خدای تعالی ورا بعدد فرشتگان
و چنان بود که بنده آزاد کرده باشد و چون تشهد بخواند بدهد خدای تعالی او را ثواب صابران و چون سلام دهد فارغ شود از گناه
و بگشاید بروی حق تعالی درهای بهشت را پس در آید در بهشت بهر کدام در که خواهد در آید بیحساب قال النبی صلی الله علیه و آله افضل الاعمال
بعد الایمان الصلوة یعنی فاضلترین اعمال بعد از ایمان نماز است **دیگر** میفرماید الصلوة کفارات الخطایا یعنی نماز کفارهٔ
گناهان است **دیگر** میفرماید اذا قام العبد الی الصلوة المکتوبة مقبلا علی الله بقلبه و سمعه و بصره انصرف من صلوة و قد خرج
من ذنوبه کیوم ولدته امه یعنی چون برخیزد بنده برای نماز فریضه پیش حق تعالی باستد بدل و اخلاص پاک چون از نماز باز گردد
فارغ شود بدرستی بیرون آید از گناهان چون روزی که از مادر در وجود آمده باشد **دیگر** حضرت رسول صلعم می فرماید الصلوة
معراج امتی یعنی نماز معراج امت من است **دیگر** میفرماید که چون بنده تکبیر نماز بگوید تمامت گناه او جمع شود بر پشت او و چون رکوع کند
بر گردن او جمع شود از طرف چپ و چون سجده کند گناهان او بیفتد بر زمین **دیگر** میفرماید ان لله ملکا ینادی وقت کل صلوة
ایها الناس قوموا الی اطفاء نیرانکم یعنی بدرستی که خدای تعالی را فرشته ایست که منادی میکند در وقت هر نماز که ای مردمان
برخیزید و بجای آورید فرونشانندهٔ کشندهٔ آتش دوزخ را یعنی نماز **دیگر** میفرماید که الصلوة اول الوقت رضوان الله و آخره غفران الله
یعنی نماز در اول وقت گذاردن خوشنودی خدای تعالی بود و آخر وقت آمرزش **روایة** از حضرت رسول صلعم میفرماید هر که
نگاه دارد چهل بامداد نماز را بجماعت بگذارد اگر همه عالم دشمن وی شوند بروی ظفر نیابند هر که چهل بار در مسجد اول بار رود
ثواب چهل پیغمبر او را بنویسند و ثواب چهل هزار فرشته و هر گناهی که پیش از آن کرده باشد حق تعالی بیامرزد و حاجت او روا گرداند
دیگر روایتست از حضرت رسول صلعم که مثل پنج نماز چون جوی آب بود که بر در خانهٔ یکی از شما رود که روزی پنج بار در آن
غسل کند در اعضای وی هیچ گردی و چرکی بر تن او نماند یعنی بدرستی که پنج نماز پاک گرداند او را از گناهان که هیچ

بر تن او نماند و این وقتی بود که نماز را بر قاعده شریعت گذارده باشد یعنی رکوع و سجود و قراءت تمام و درست بجای آورده باشد

دیگر میفرماید المصلی یناجی ربه یعنی نماز کننده با حق تعالی سخن میگوید و می شنود دیگر میفرماید الصلوة نور المومن یعنی نماز

نور مومن است دیگر میفرماید قربان کل تقی نماز قربان هر پرهیزگاری است در خبر است که حق سبحانه و تعالی می فرماید ان الحسنات

یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین یعنی نیکوئیها ببرد بدیها را و این وعظ و پند است هر کسی را که ذکر کنند بر نماز مراد ازین نیکوئیها

نماز است قوله تعالی ان الله لا یضیع اجر المحسنین المصلی یعنی بدرستی که خدای تعالی ضایع نکند مزد و ثواب نماز کنندگان را دیگر روایت

از حضرت رسول صلعم میفرماید الصلوة نور ای منور یعنی نماز نور است و روشن کننده دل است و نماز انس گرفتن بنده است با حضرت

رب العالمین چون یاد خدای تعالی بر دل و جان مکرر میشود و علم و معرفت بخدای تعالی زیاده می شود و محبت و مودة بخدای تعالی

زیاده میگردد و عقد ایمان بر دل و جان راسخ میگردد و نماز را فضیلت بسیار است آن وقت بود که بخشوع و خضوع و به حضور دل اگر

در رکوع و سجود تمام کند و بجای آورد که خدای تعالی در کلام مجید میفرماید که قد افلح المومنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی بدرستی

که رستگاری یافتند مومنان آنکسان که در نماز فروتنی نمایند روایت کند ابن عباس که خشوع در نماز آنست که نماز کننده نداند که

بر راست و چپ او کیست نقل از حضرت رسول صلعم میفرماید لا صلوة الا بحضور القلب یعنی نماز نیست الا بحاضر شدن دل در نماز

در خبر است که الله تعالی می فرماید فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون یعنی ویل مر نماز کننده را که ایشان از دل در نماز نبود و این

ویل چاهیست در قعر دوزخ و در ان چاه ماریست که دوزخ با همه عقوبت در شبانروزی چندین بار بخدای تعالی مینالد و دهان آن مار جایگاه

کیست که در نماز غافل بود قوله تعالی اقم الصلوة لذکری و لا تکن من الغافلین یعنی بپای دار نماز از برای یاد کردن خدای تعالی

و مباشید از غافلان در خبر است که خدای تعالی می فرماید لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون یعنی نزدیک نماز

مروید حال آنکه شما مست باشید تا آنگاه که بدانید که چه میگوئید و چه میخوانید و مستی بانواع است از حب دنیا و کثرت هموم و مستی از خمر

علی کل حال فرمود که نزدیک نماز مروید تا از بیخودی بخود آیید که چه میگوئید نماز مناجات است که با خدای تعالی می کنید با غفلت دل

چگونه باشد و باید دانست که سبب پراکندگی دل در نماز از غلبه شهوت مختلف است در اندرون و اصل آن همه حب دنیاست که

سر همه خطاهاست و بنیاد همه نقصانها و منبع همه فسادهاست هر که دل او بدنیا خرم شد از لذت مناجات محروم گشت روایت

از حضرت رسول صلعم که می فرماید که اتموا رکوعکم و سجودکم و خشوعکم فانی اراکم من خلفی کما اراکم من قدامی یعنی تمام کنید رکوع

و سجود و خشوع را شما در نماز بدرستی که می بینم از پس پشت چنانکه می بینم از پیش خود دیگر میفرماید اسوء الناس سرقة من یسرق

من صلوته یعنی بدترین مردمان در دزدان باشند و دزدی در نماز چیزی بدزدد یعنی رکوع و سجود آن تمام بجای نیاورد روایت

ابن عباس که گفت دو رکعت نماز با تفکر بهتر بود از نماز کردن شبی تا بروز که دل غافل بود فی اللباب آمده که مصلی هر روز که بر آید

مقا

صفات اندرون با افعال پرورش متغیر و متبدل نشود و مناهی بر دل وی سرد گردد و نشاط وی در عبادت بیفزاید چنانکه الله تعالی میفرماید

و ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر یعنی بدرستی که نماز باز دارد مردم را از ناسزا و از ناپسندیها روایت از حضرت

رسول صلعم فرمود و من لم تنه عن الفحشاء و المنکر لم یزدد من الله الا بعدا یعنی هر که باز ندارد او را نماز و از ناسزا و ناپسندیدن و زیاده نشود

او را بخدای مکر دوری شعر نمازی کو ترا ناهی نباشد از فساد ای برادر تو مکن بروی بکلی اعتماد آن نماز نیست دوری از خدای

روز محشر کو بود در خلق را زاد المعاد

فصل دوم در بیان عقوبت تارک نماز

قال الله تعالی یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر

قالوا لم نک من المصلین و لم نک نطعم المسکین یعنی سوال کنند مالکان دوزخ از گناهکاران چه گناه کردید که شما را بدوزخ آوردند گویند ما نبودیم

از نماز کنندگان و جای دیگر میفرماید قوله تعالی اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا یعنی آنکسانی را که ضایع

کردند نماز را و متابعت نفس شهوات کردند زود باشد که ایشان را در دوزخ غی در آورند ابن عباس گوید غی وادیست در

دوزخ بدان گرمی و هیبت که اگر خدای تعالی امر کند و بفرماید دوزخ را بگرمی خویشتن بخورد و در ان وادی ماریست که شصت سال

راه درازی اوست و سی ساله پهنای اوست و از ان روز که خدای تعالی او را آفریده است دهان او بسته است و دهان نگشاید

الا بکوشت بی نمازان و خمرخوارگان و ربا دهندگان در خبر است و در روایت صحیح آمده است از حضرت رسول صلعم که گفت روزی

برادرم جبرئیل بمن آمد و ادای وحی میکرد هنوز وحی تمام نگذارده بود که آوازی سخت و مهول با هیبت بر آمد که در حال رنگ جبرئیل

تغیر کرد از وی سوال کردم که ای برادر این چه آواز بود گفت یا رسول الله خدای تعالی در دوزخ هفتم چاهی آفریده است و سنگی سیاه

در وا انداخته بود سیزده هزار سال است که امروز بتک آن چاه رسیده است آن حضرت فرمود آن جایگاه کدام طایفه است گفت جایگاه

بی نمازان باشد دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامة در آید بیرون آید از دوزخ کژدمی که سر او از آسمان

هفتم بود تا زمین هفتم و دهن از مشرق تا مغرب بود پس گویند او را که چه میخواهی ای کژدم گوید پنج طایفه را میخواهم اول کسانی

بی نماز را دوم مانع زکوة را سیوم خمرخوارگان را چهارم رباخوارگان را پنجم کسانی را که سخن دنیاوی در مسجد ها گفته اند پس حضرت

رسول گفت هر چند ایشان را از دستگاه عرصات چنانکه کبوتر گنجد را بر چیند و باز گردد با آتش دوزخ شعر اندرین خانه که مسلمانی

چون درای بجز نماز مکن لاف کاه تو نیست خانه حق قصه بر خویشتن دراز مکن روایت از حضرت رسول صلعم فرمود که هر که نماز را

ترک کند و نگذارد حق تعالی او را به پانزده عقوبت گرفتار کند شش در حیوة و سه در نزدیک وفات و سه در قبر و سه در

قیامت اما آن شش که در زندگی بود اول آنکه نور از روی او ببرد ۲ برکه از عمر او بر دارد ۳ مالش زیاده نشود ۴ حق تعالی خیرات او را

قبول نکند ۵ دعای او بمحل قبول نرسد ۶ او را از دعای صالحان هیچ نصیبی نباشد اما آنکه در نزدیک وفات بود اول آنکه سخت کند

بروی سکرات موت ۲ گرسنه وفات یابد که اگر طعامهای عالم در حلق او ریزند سیر نشود و سیوم تشنگی از وی کم نشود اگر آب

دریاها بوی دهند همچنان تشنه وفات کند اما آن سه که در گور باشد اول اگر دایم در درد و غم و اندوه بود تا روز قیامت دوم
گور بروی تنگ و تاریک بود تا روز قیامة سیوم او را عذاب سخت و دردناک بود تا روز قیامت اما آن سه که روز قیامة بوی
رسد اول اگر حساب بروی سخت و دشوار بود دوم خدای تعالی او را دشمن دارد و بروی نظر رحمت نکند و عذاب او دردناک
سیوم حق تعالی او را برانگیزانند از قبر مثل حیوانی که او را چهار دست و پای بود چنانکه در عرصات همه خلایق او را ببینند و بعد از آن
او را به دوزخ برند شعر واسش بده اگر بی نماز است ∴ گرچه دهنش زفاقه باز است ∴ کو قرض خدا نمیگذارد ∴ وز قرض تو
نیز غم ندارد دیگر حضرت رسول صلی الله علیه وآله میفرماید من عمل فی وجه تارک الصلوة فکانما هدم البیت المعمور وهدم الکعبة سبع
مرات وکانما قتل الف ملک من الملائکة المقربین والانبیاء المرسلین یعنی هر که بخندد بر روی بی نماز چنان بود که خراب کرده بود
بیت المعمور را هفت بار و هزار فرشته از فرشتگان مقرب و هزار پیغمبر از پیغمبران مرسل را بقتل آورده باشد دیگر فرمود لا ایمان
لمن لا صلوة له یعنی هیچ نصیب و بهره نیست از مسلمانی بی نماز را دیگر روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود
احرق سبعین مصحفا وقتل سبعین نبیا وزنا مع امه سبعین مرة وافتض سبعین بکرة بطریق الزنا فهو اقرب الی رحمة الله من تارک
الصلوة متعمدا یعنی هر که هفتاد مصحف را بسوزاند و هفتاد پیغمبر را بقتل آورد و هفتاد بار با مادر خود زنا کند او برحمت و آمرزش
حق سبحانه وتعالی نزدیک تر از ترک کننده نماز متعمدا دیگر میفرماید من اعان تارک الصلوة بلقمة او کسوة فکانما قتل
سبعین نبیا اولهم آدم واخرهم محمد یعنی هر که یاری دهد ترک کننده نماز را بیک لقمه طعام یا بیک پوشش همچنان
باشد که هفتاد پیغمبر را بقتل آورده باشد اول ایشان حضرت آدم صفی و آخر ایشان حضرت محمد صلی الله علیه وآله شعر ای برادر
جهد کن تا تو نباشی بی نماز ∴ جهد کن هشیار شو از خواب مستی بی نماز ∴ امر حق را بنده شو فرمان او را در پذیر ∴ پنج نوبت ساز
کن تا تو نباشی بی نماز ∴ گر تو نگذاری نماز و روز و شب نان میدهی ∴ جای تو باشد بدوزخ گر تو باشی بی نماز ∴ بی نمازی خو مکن تا
نمانی در عذاب ∴ زانکه روز و شب بود در لعنت حق بی نماز ∴ بی نماز از ابجان کندن عذاب سخت هست ∴ درمیان کفر باشد دور از ایمان بی نماز
بی نمازان گر شوند بیمار پرسشان مکن ∴ ور بمیرد بی نماز او تو مکن بروی نماز ∴ زن مخواه از بی نماز و نیز او را زن مده ∴ تا نگردی دوزخی از شومی
آن بی نماز ∴ در قیامت چون درآید با گروه کافران ∴ مومنان صادقان لعنت کنند بر بی نماز ∴ ماهیان در قعر دریا مرغکان اندر هوا
روز و شب باشند هم لعنت کنان بر بی نماز ∴ زین نکوتر من بگویم حال آن بدبختگان ∴ دم سگ بهتر ز ریش مردمان بی نماز ∴
بی نماز و بت پرستان هر دو باشند دوزخی ∴ خوک بهتر صد مراتب از کسی بی نماز ∴ بدترین خلق باشند آن گروه ناکسان ∴ هیچ
خیراتش قبول حق نباشد بی نماز ∴ ای سنایی تا توانی روز و شب این پند ده ∴ تا مگر از پند تو عبرت بگیرد بی نماز ∴ حضرت
رسول صلی الله علیه وآله میفرماید لکل شیء علم وعلم الایمان الصلوة یعنی هر چیز را نشانه بود و نشانه ایمان نماز است دیگر حضرت

رسول

رسول صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر یعنی نماز ترک کند عمدا ترک جایز داند بدرستی که کافر گردد
دیگر میفرماید العهد الذی بیننا وبینهم الصلوة فمن ترکها فقد کفر یعنی آن عهدی که میانه ما و میانه مومنان است و آن نماز است
پس هر که ترک کند آن را بدرستی کافر شود شعر مکن ترک قصد نماز ای پسر ∴ که کافر شوی از جهودی بتر ∴ وگر سهو و نسیان بود ترک تو ∴ قضا
کن چو یاد آمدت زودتر دیگر حضرت رسول صلی الله علیه وآله میفرماید من اخل الصلوة وقتها او یترک حبس علی الصراط ثمانین
حقبا کل حقب ثلثمایه وستون یوما کل یوم کالف الدنیا من اولها الی آخرها یعنی هر که نماز را در وقت ادا نکند یا ترک کند باز دارند
بر صراط او را هشتاد حقب هر حقبی سیصد و شصت روز باشد که هر روزی عمر دنیا از اول تا آخر دیگر می فرماید من ترک الصلوة
متعمدا ابقی فی النار ثمانین حقبا یعنی هر که یک نماز دانسته ترک کند هشتاد حقب در دوزخ بماند که شش هزار و چهار صد سال که
دیگر فرمود الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن ترکها فقد هدم الدین یعنی نماز ستون دین است پس هر که
نماز را بپای داشته دین را بپای داشته است و هر که نماز را ترک کند و نگذارد دین را خراب کرده باشد نظم گر تو میداری نماز خود
بپای ∴ دین خود را داشتی قایم بجای ∴ زانکه دین را ستون آمد نماز ∴ خانه دین بی ستون نبود روای دیگر حضرت رسول صلعم میفرماید
اول ما یحاسب به الانسان الصلوة فان قبلت قبل ما سویها وان ردت ما سویها یعنی آنچه در اول حساب کنند از مردمان در روز قیامت
نماز است پس اگر قبول افتد آنچه غیر نماز باشد قبول باشد اگر رد کنند نماز را رد شود آنچه غیر آن بود پس معلوم شد که هیچ خیرات
و حسنات بی نماز پیش حق تعالی قبول نیست شعر روز محشر که جانگداز بود ∴ اولین پرسش از نماز بود ∴ پس مکن در نماز تقصیر
تا در آن روز باشدت توقیر در خبر آمده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام در مسجد نشسته بود که اعرابی از راه رسید و در مسجد آمد
و سلام کرد و از اصحاب پرسید که خلیفه و وصی حضرت مصطفی صلعم کیست در میان این جماعت یاران اشاره بحضرت امیر المومنین ع
کردند اعرابی نزدیک آمد و دعا و ثنای او بجای آورد و گفت یا امیر المومنین میخواهم از شما مسئله چندی بپرسم رخصت هست یا نه آن
حضرت فرمود بپرس آنچه میخواهی پس اعرابی گفت یا امیر المومنین نماز دانی آن حضرت فرمود دانم اعرابی گفت یا علی چگونه دانی
گفت بیرون از فریضه و سنت در آب پاک غسل کنم و غسل دیگر وحده بیرون باید کرد آنگه وضو سازم و نیت کنم و خدای تعالی را شکر
کنم اول گویم الحمد لله که مرا مسلمانی ارزانی کردی و دوم بار گویم الحمد لله که مرا امت محمد صلی الله علیه واله وسلم گردانیدی سیوم بار گویم
الحمد لله که مرا توفیق دادی تا فریضه تو تمام کنم آنگه برخیزم و روی بمسجد آورم با غم و اندوه و تفکر گناه آنگه پای در مسجد نهم و بگویم بسم الله
الرحمن الرحیم و باز گویم بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اللهم افتح لنا ابواب رحمتک بفضلک و …
و روی بقبله آورم و با دیو حرب کنم و تضرع گویم یارب در رحمت و مغفرة بر من بگشای و بر جای مومنان آنگه دو رکعت نماز کنم و دل …
ابراهیم بدارم و دست راست به بهشت و دست چپ بدوزخ بدارم و از پس پشت گوش بقضا و ملک الموت دارم و بگویم

اعرابی گفت یا امیر المومنین وا بگوی که در آمدن نماز چیست و گشودن نماز چیست و تمامی نماز چیست و بستن نماز چیست آن حضرت فرمود
ای اعرابی در آمدن نماز نیت است و بستن نماز تکبیر است و سپردن نماز خواندن قرآن است به ترتیل و تمامی نماز تفکر است و بستن
نماز تضرع و زاری کردن است بخدای تعالی و گشادن نماز سلام است اعرابی گفت یا امیر المومنین قرآن خواندن به ترتیل کدام است گفت به
ترتیل آنست چون آیه بشارت پیش آید ایمن نشوی که از پس وی آیه وعید آید و چون برکوع شوم صفت اندام معلوم دارم بر یکدیگر سجده کنم
بترس و بیم گویم که به سجده دیگر رسم اعرابی گفت یا امیر المومنین نماز چگونه بود گفت یا اعرابی نماز طاعت است نماز حجت است نماز
ستون دین است نماز شادی گور است نماز آسایش دل مومنان است نماز کفارت گناهان است نماز عز مومنان است
نماز نجات عاصیان است نماز گنج درویشان است نماز کلید در بهشت است نماز امانت است نماز حرب شیاطین است
نماز راحت مساکین است نماز صبر است نماز اخلاص است نماز وفا است نماز رجا است نماز شرف عارفان است نماز شفاعت
محمد آخر الزمان است اعرابی گفت یا امیر المومنین نماز را چندین فضیلت است حضرت امیر المومنین فرمود یا اعرابی مرا حضرت رسول صلعم وصیت
کرد که برادر من و ابن عم من اگر طاعت باید نماز کن اگر ترازو بسوی نیکی باید نماز کن اگر نامه اعمال سفید باید نماز کن اگر
فرق با کافران باید نماز کن اگر مهر حوریان باید نماز کن اگر ایمنی از عذاب باید نماز کن اگر خوشنودی خدای تعالی
باید نماز کن اعرابی گفت یا مولی روزی از کجا میخوری گفت از خزانه حق تعالی اعرابی گفت پنداری که در خانه نشسته روزی در دهن
تو می آید گفت ای اعرابی نه ماه در شکم مادر بودم روزی در دهن من می آمد اعرابی گفت یا مرتضی علی هرگز شنیدی که ناگشته بدروند
گفت این موی که بر سرت است گشته است که هر هفته میدروی اعرابی گفت چه گومردی گفت فردای قیامت خدای تعالی با تو به حجت
کار خواهد کرد اعرابی گفت سخن گومردی گفت ای اعرابی از آسمان سخن فرود آمد که مادر و پدرت بیگانه بودند بیک سخن حلال شدند اعرابی
گفت استغفر الله توبه کردم مرا پندی ده امیر المومنین گفت ای اعرابی بخشیده باش و بخیل مباش گویا باش خاموش باش زاهد باش دانا باش
دان باش شجیر باش عاقل باش اعرابی گفت یا امیر المومنین ع مرا خبر ده ازین گفت بخشیده باش بمال برضای خدای تعالی و بخیل بدین از دست دادن
یا باش بذکر باری تعالی خاموش باش از غیبت و فضولی کردن دانا باش بوقت طاعت کاهل باش بوقت معصیت زاهد باش بدید کردن جهان
عاقل باش بوقت آزار مردمان تا رسته باشی از عذاب دوزخ و خشم الهی والله اعلم بالصواب در خبر است از سید کاینات صلعم که
نماز را بپای دارید و نماز را مقدم داشت زیرا که سر جمله طاعتها نماز است نماز نه زیر ایمان است نماز رکن ایمان است و عیاد ایمانست
دلیل ایمان است فرق میان کفر و ایمان است و نور بر ایمان است و قرب قرآن است و کفارت گناهانست و شفای بیمارانست و درجات
نیکانست و نجات دردمندان است و مناجات رحیم و رحمن است و عادت نیکانست و عبادت فرشتگانست و میراث پیغمبرانست
اگر خواهی که می بپایی بر نماز کاهلی مکن و محبت اهل البیت مصطفی صلعم در میان جان بند تا حضرت الله تعالی بفضل و رحمت همراهی تو کند

تر ایشان را بپا رزد و بجنت رساند در خبر است که هرگاه امام علی زین العابدین علیه السلام خواستی که وضو سازد رنگ روی آنحضرت بگردیدی
از وی سوال کردند گفت چون آن ساز میکنم که در پیش خداوند ذو الجلال و کریم لایزال بیستم و با وی مناجات کنم چون بدر مسجد آمدی سر برداشتی
و گفتی خداوندا بنده تو بدرگاه تو آمده است ای نیکو کار گنهکاری و بدکاری بدرگاه تو آمده است خداوندا تو فرموده که نیکو کاران از سر
گناه کاران برخیزند در گذرانند گناه از سر گناه من برخیز معصومی که هرگز گناه نکرده و طایفه اثنی در خدای عاصی نشده معروف و مشهور است
که یازده سال بوضوی نماز شام نماز بامداد بگذاردی و هفت پوست از موضع سجودش بیفتاد از بسیاری نماز کردن و مولای ازان
وی گفت روزی وی را دیدم در صحرا بر سنگ درشت سجود کرده و میگریست و میگفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله
ایمانا و تصدیقا وی می گفت و من میشمردم تا هزار بار تمام شد انگه سر برداشت و محاسنش در آب چشم غرق شده با این همه خود را مقصر میدانست
نقلست که ابو درداء گفت شبی در صحرا بودم و آواز حزین بگوش من رسید که یکی میگفت خداوندا که اگر جرم در نافرمانی تو عظیم شد جز کرم
تو پناهی ندارم گناهم در صحف حفظه بزرگ گشت جز آمرزش تو نمی خواهم و بجز رحمت تو امید ندارم گفت رفتم تا بنگرم که کیست دیدم که حضرت
امیر المومنین علی ع خود را از وی پنهان داشتم تا چه میکند نماز میگذارد و در هر رکعتی چند رکعت نماز بگذاردی گریه و زاری آغاز نهادی و
میگفت خداوندا در عفو تو نظر میکنم گناه بر من خوار مینماید و باز از سخت گرفتن تو می اندیشم بلا بر من عظیم می نماید گفت آه آه اگر من در صحیفه
اعمال سیه کرم که آن را فراموش کرده ام و تو آن را دانسته انگاه فرمایی که بگیرد وی را آه آه از ان گرفته که خویشان وی را نتوانند نفع رسانید قبیله وی
وی را نجات نتوانند داد اهل جمع را بروی رحمت آید آه آه از ان زبانیه زننده انگه ساعتی اضطراب کرد و ساکن شد گفتم که در خواب شد
همه شب بیدار بوده است بروم وی را از برای نماز بامداد بیدار کنم برفتم وی را دیدم بر زمین افتاده بود وی را بجنبانیدم بجنبید
گفتم آه امیر المومنین ع وفات کرده است بدر خانه خیر النسا فاطمه زهرا علیها السلام شدم و حال با وی گفتم گفت یا ابو درداء آن بیهوشیست
وی را از ترس خدای تعالی حاصل است پس به نزدیک حضرت امیر المومنین ع رفتم و قدری آب بر روی زدم چشم باز کرد ابو درداء را دید که میگریستم
ابو درداء گفت آنچه از وی دیدم از هیچکس ندیدم با انکه او را یقین بود که بعد از حضرت رسول صلعم هیچکس را ازان منزلت و مقام نخواهد
بود که بهشت و دوزخ در حکم وی خواهد بود بنگرید که طاعت و عبادت و مناجات دلسوز چگونه بوده است و شما دعوی دوستی او میکنید
پس دوستی او در متابعت و پیروی اوست پس ای عزیزان از خدای تعالی بترسید و نمازی که بلهو بهوای نفس ترک آن
کرده اید آن را قضا کنید تا در روز قیامت رسته باشی و از عذاب الیم و دوزخ جحیم خلاصی یابید روایت کردند که امام جعفر صادق
علت از دار فنا بدار بقا خواست کرد فرمود که جمله خویشان مرا جمع کنید کردند گفت شما را وصیت میکنم به نماز که هر که [illegible]
نماز بر کردن وی باشد ما و را شفاعت نکنیم و نماز بجماعت کنید که نماز بجماعت گذاردن پنج خصلت کرامت کنند اول روزی وی را فراخ
کنند ۲ عذاب گور از وی بردارند ۳ نامه اعمال بدست وی دهند ۴ از صراط بگذرانند کالبرق الخاطف والریح العاصف ۵

بحسابش به بهشت فرمایند روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام فرمود که حق تعالی فرشتگان را آفریده است که بعضی در سجود اند
و سر از سجود بر نیارند و بعضی در رکوع اند که هرگز راست نکنند و بعضی در صف ایستاده اند که در صف خود پراکنده نمی شوند که منهم سجود لا یرفعون
و رکوع لا ینقلبون و صافون لا یزیلون پس نماز جماعت کنندگان در حال قیام مانند هستند با فرشتگان که در رکوع اند و در حال سجود با فرشتگان
که در سجود اند پس اگر میخواهی از ثواب فرشتگان با نصیب باشید نماز بجماعت گذارید و فرو مگذارید نقل است از حضرت رسالت پناه
محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که هران بنده و موحدی از مؤمنان که این نماز ها را بگذارند بثوابی رسد که بغیر از خدای تعالی نداند و بملک
به نعیم مقیم برسد و هران مؤمنی که مداومت نماید این نماز ها را روز قیامت وی را برانگیزانند به بهترین صورتی و برخوبتر روی و صورت او
چون آفتاب روشن و صافی و حساب بروی آسان گردد از عذاب آتش دوزخ و از خلایق بهتر و مهتر عالم و عالمیان او را الفت گردند
و ارواح ائمه اثنی عشر از وی راضی و خوشنود باشند و او را دوست دارند و عزیز و مکرم گردانند و خدای تعالی او را رحمت کند
و بیامرزد و به بهشت رساند در خبر است از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود هران مؤمنی که نماز نافلهٔ شب بگذارد خدا
و رسول از وی راضی باشند نماز نافلهٔ شب بدین قاعده بگذارد اند در رکعت اول بعد از الحمد سورهٔ قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم
قل یا ایها الکافرون بخواند و در شش رکعت هرچه خواهد از سورها بخواند اگر دو رکعت شفع بگذارد و سلام باز دهد و در رکعت اول
بعد از الحمد قل اعوذ برب الفلق و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس بخواند اگر برخیزد و نماز وتر بگذارد اگر نشسته گذارد دو رکعت
و اگر ایستاده باشد یک رکعت و یکی شرایط بجای آورد بعد از الحمد سه بار قل هو الله احد بخواند اگر دعای قنوت بخواند اگر هفتاد بار
استغفر الله ربی و اتوب الیه نعوذ بالله من النار اگر برکوع شود و نماز تمام کند و تعقیبات را تمام بجای آورد و حاجات از خدای تعالی
درخواهد چون صبح طلوع کند دو رکعت نافلهٔ صبح بگذارد و در رکعت اول الحمد و قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم الحمد و قل هو الله احد
تا ابتدا نماز و ختمش قل هو الله احد باشد بعد از آن سجدهٔ شکر کند و دعا که در سجده خواند این است یا خیر مدعو و یا خیر مسئول یا اوسع من
اعطی یا افضل مرتجی صل علی محمد و آل محمد اغفر لی و ارحمنی فانت اعلی انک انت التواب الرحیم و حضرت امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام و حضرت
امام جعفر الصادق علیه السلام فرمودند که از شیعهٔ ما نباشد آنکس که نماز شب را ترک کند و نماز شب روزی را زیاده گرداند و روی را
نورانی کند و خدای تعالی را خوشنود گرداند و جملهٔ سیآت او را محو کند حضرت رسول صلعم فرمود که چون مؤمنی از بستر خواب برخیزد
و خواب در چشم او بود تا خدای تعالی را خوشنود کند بگذاردن نماز شب حق تعالی با فرشتگان گوید این بندهٔ مرا می بینید که از خواب
برخاسته است تا مرا خوشنود گرداند شما گواه باشید که من او را بیامرزیدم و خنک آنکس که نماز شب گذارده باشد و در روزش گرسنه باشد
در آن خانه که در وی ختم کلام الله کنند و نماز شب گذارند در نظر فرشتگان میدرخشد چنانکه ستاره در نظر مردمان روایت است
از حضرت رسول صلعم فرمود که صفهای امت من در نماز چون صفهای فرشتگان بود در آسمان و یک رکعت نماز با جماعت برابر

بیست و چهار رکعت نماز بود هر رکعتی را خدای تعالی دوست‌تر دارد از عبادت بیست ساله هر که بجماعت نماز گذارد خدای تعالی او را
محفوظ دارد از هول قیامت اگر او را به بهشت فرماید و نماز جماعت درست نیست الا بانگ نماز و قامت و شرایط اگر دو تن باشند پیش نماز
در پیش ایستد و ماموم بر جانب راست باستد اگر بیشتر باشند جماعت از قفای او بایستند و باید که پیش نماز عادل و مؤمن باشد و قرآن بهتر
از جماعتیان خواند و بالله التوفیق نقل است از حضرت رسول صلعم فرمود در بیان نافلهٔ رمضان باید که در ماه رمضان هزار رکعت
نماز بکند زیاده بر نوافل شبانه روزی بدانکه تا بیستم ماه هر شب بیست رکعت نماز بگذارد هشت رکعت بعد از نماز شام و دوازده رکعت
بعد از نماز خفتن و در شب نوزدهم و شب بیستم و شب بیست یکم و شب بیست و سیوم صد رکعت بگذارد و هر شب صد رکعت و در شب
بیست دوم سی رکعت نماز بگذارد و در شبهای مفرده مذکور بیست رکعت و سی رکعت بگذارد در شبهای باقی هشت بعد از خفتن
و در شب جمعهٔ آخرین بیست رکعت نماز بگذارد و الله اعلم فصل در نماز حضرت امیر المؤمنین علی ع چهار رکعت بگذارد دیگر نماز
فاطمهٔ زهرا علیها السلام دو رکعت بگذارد دیگر چهار رکعت نماز جعفر طیار بگذارد و نماز حضرت امیر المؤمنین علی ع چهار رکعت به دو سلام اندر هر
رکعتی یکبار الحمد و پنجاه بار قل هو الله احد و نماز فاطمهٔ زهرا دو رکعت در رکعت اول یکبار الحمد و صد بار سورهٔ قدر و در رکعت دوم الحمد و صد بار
قل هو الله احد بخواند بجزای عالم که چندان ثواب یابد که دریاها مداد گردد و درختان قلم تا روز قیامت همه فرشتگان بنویسند از عهدهٔ آن بر نیایند
والسلام علی من اتبع الهدی فصل در نماز هفته روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم که از جمله نماز های هفته است
و آن چنان بود که روز جمعه هشت رکعت نماز گذارد چهار رکعت هدیه فرستد بحضرت رسالت پناه و چهار رکعت بحضرت فاطمه علیها السلام
روز شنبه چهار رکعت هدیه فرستد بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روز یکشنبه چهار رکعت هدیه فرستد بامام حسن مجتبی علیه السلام
روز دوشنبه چهار رکعت هدیه فرستد بامام حسین علیه السلام روز سه شنبه چهار رکعت هدیه فرستد بامام زین العابدین ع چهارشنبه چهار رکعت
هدیه فرستد بامام محمد باقر علیه السلام پنجشنبه چهار رکعت هدیه فرستد بامام جعفر الصادق ع جمعه چهار رکعت نماز هدیه فرستد
بامام موسی الکاظم علیه السلام شنبه چهار رکعت نماز هدیه فرستد بحضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام یکشنبه چهار رکعت هدیه
بحضرت امام محمد تقی علیه السلام دوشنبه چهار رکعت نماز هدیه فرستد بامام علی نقی علیه السلام سه شنبه چهار رکعت نماز هدیه
بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام چهارشنبه چهار رکعت نماز هدیه فرستد بحضرت امام محمد مهدی صاحب الزمان علیه السلام
بگوید اللهم انت السلام و منک السلام و الیک یعود السلام حینا ربنا منک السلام اللهم ان هذه الرکعات هدیة منی الی ولیک فلان فصل علی
محمد و آله و بلغه ایاها و اعطنی فضل املی و رجای فیک و فی رسولک صلواتک علیه و آله و فیه و دعای یا رب فصل در بیان نوافل
و بدانکه آن بیست رکعت بود و چهار رکعت زیاده از روزهای دیگر و شش رکعت بکند آنگاه که آفتاب گسترده شود و شش رکعت آنگاه که آفتاب
بلند شود و شش رکعت پیش از آنکه قرص آفتاب بگردد و دو رکعت آنگاه که آفتاب گردیده باشد روایت است از حضرت امام [illegible]

والسلام که شش رکعت نماز جمعه پیش از [illegible] آفتاب بر آید و دو رکعت پس از آنکه آفتاب بگردد و شش بعد از آنکه نماز جمعه کرده باشد

روایت اول معروف تر است اگر کسی بر دوم عمل کند باکی نبود و مستحب است غسل روز جمعه پس از صبح تا زوال و هر که روز جمعه غسل کند

ثواب عظیم یابد چون غسل کند در پاکی بود تا دیگر بامداد جمعه و موی لب فراگیرد و ناخن بچیند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که

روز جمعه موی لب و ناخن فراگیرد و بگوید بسم الله و بالله و علی سنة رسول الله بهر پاره موی و ناخنی که از وی بیفتد خدای تعالی وی را ثواب بنده

آزاد کردن بنویسد و غسل هر چند بزوال نزدیکتر بود فاضلتر بود و بعد از زوال قضا بود و در حال غسل کردن بگوید اشهد ان لا اله الا الله

وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولیه و وصی رسوله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و جامه پاک

نیکوتر در پوشد و بوی خوش بکار دارد و بمسجد همی شود بآرام و بآهستگی که حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که یک نماز در

مسجد همین کردن برابر صد رکعت نماز بود و فرشتگان وی را آمرزش میخواهند تا روز قیامت و آن فرشته موکل است بروضه حضرت

مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم وی را آمرزش میخواهد تا روز قیامت **در خبر است** در خبر است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

که فرمود که خدای تعالی روز جمعه را فضل نهاد بر روزهای دیگر و بهشت را بیاراید از برای آنکس که بجمعه آید و شما به بهشت می شتابید

بعد از آنکه بجمعه شتابید و درهای آسمان گشاده باشند از برای عملهای روز جمعه و فاضلترین اعمال و عملها درود فرستادن است بر حضرت

رسول و آل وی اگر تواند هزار بار درود فرستد و در آن فضل بسیار است و بگوید بدین ترتیب اللهم صل و ملائکتک و انبیائک و رسلک علی محمد

و آل محمد یا بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و مستحب است که هر جمعه قرآن ختم کند و حضرت امیر المومنین علی ع چون قرآن ختم

کردی بگفتی اللهم اشرح بالقرآن صدری و استعمل بالقرآن بدنی و اطلق بالقرآن لسانی و اعنی علیه ما ابقیتنی فانه لا حول و لا قوة الا بک

برحمتک یا ارحم الراحمین **در خبر است** از حضرت رسالت پناه محمدی فرمود که در ماه رجب جمعه اول که شب رغایب است

دوازده رکعت نماز است و میان شام و خفتن و در هر رکعتی الحمد یکبار و سه بار سورة القدر و دوازده بار سورة اخلاص بخواند و چون

فارغ شود هفتاد بار صلوات بروح پاک سید المرسلین صلعم بفرستد بدین نوع که اللهم صل علی النبی الامی و آله و سر بسجده نهد و هفتاد بار بگوید

رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت العلی الاعظم و بنشیند و بگوید هفتاد بار سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح و سر بسجده

نهد و آنچه در سجده اول گفته است هفتاد بار بگوید و هر مرادی که در دل دارد عرضه کند بقاضی الحاجات از سر نیاز البته مراد حاصل گردد

انشاء الله تعالی **روایت** از حضرت رسول صلعم فرمود هر آن مومنی که در شب جمعه میان نماز شام و خفتن دوازده رکعت نماز کند

در هر رکعتی الحمد یکبار و چهل بار قل هو الله احد در سر پل صراط بدو رسد و دست او گیرد و حساب تر از وی او را کفایت کند و نیز

فرمود که میان شام و خفتن در شب جمعه بیست رکعت نماز در هر رکعتی الحمد یکبار بخواند و ده بار قل هو الله احد خدای تعالی او را و مراد

[illegible] آفرینش نگاه دارد **دیگر** فرمود که هر که شب جمعه و یا روز جمعه یا روز پنجشنبه یا شب پنجشنبه یا شب دوشنبه یا روز

چهار رکعت

چهار رکعت نماز کند در هر رکعتی هفت بار الحمد بخواند و یکبار انا انزلنا بدو سلام چون فارغ شود

بگوید اللهم صل علی جبرئیل خدای تعالی هفتاد هزار کوشک بدو دهد در هر کوشکی هفتاد هزار سرای و هفتاد

هزار خانه وی را کرامت کند و هفتاد هزار کنیزک **دیگر** حضرت رسول فرمود که هر که شب جمعه دو رکعت

نماز کند در هر رکعتی الحمد یکبار و پانزده بار اذا زلزلت چون فارغ شود بگوید یا حی یا قیوم یا ذو الجلال و الاکرام

خدای تعالی شر اهل آسمانها از وی باز دارد و شر اهل زمین و شر دیو و پری و آدمی از و باز دارد و عذاب گور

از وی بر دارد و از جای برنخیزد تا خدای تعالی بنظر رحمت در و نگرد تا مکافات او را بهشت کند و وی را و مادر

و پدر وی را بیامرزد و دعاش را اجابت کند **روایت** از حضرت سید کاینات صلعم فرمود که هر که شب جمعه

چهار رکعت نماز کند بدو سلام در هر رکعتی یکبار الحمد بخواند و یکبار سورة جمعه و معوذتین و در هر رکعتی قل هو الله

احد و یکبار آیة الکرسی و قل یا ایها الکافرون یکبار و هفتاد بار استغفار کند و هفتاد بار صلوة بر پیغمبر صلعم

فرستد و هفتاد بار صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستد و هفتاد بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر

و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هر گناهی که کرده باشد حق تعالی بیامرزد **دیگر** روایت از حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در شب جمعه چهار رکعت نماز کند بدو سلام در هر رکعتی پنجاه

و دو نوبت قل هو الله احد بخواند گناهان وی را بیامرزد اگر گناه وی بعدد کف دریا بود و الله اعلم **دیگر** فرمود

هر که در شب جمعه چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی الحمد یکبار و دویست و پنجاه بار قل هو الله احد بخواند

نمیرد تا به بهشت رسد یا در خواب جای خود را در بهشت ببیند یا از برای وی ببینند **در خبر است** از حضرت

رسول صلعم فرمود که هر مومنی که در شب جمعه دو رکعت نماز کند در هر رکعتی الحمد و پنجاه نوبت قل هو الله بخواند

و در آخر نماز بگوید اللهم صل علی النبی الامی العربی هر گناهی که پیش از این و پس از این کرده باشد حق تعالی

بیامرزد **نقل است** از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که هر مومنی که در شب جمعه بمیرد وی را برائت

نویسند از سوال منکر و نکیر و هر که روز جمعه بمیرد وی را برائت نویسند از آتش **روایت** از حضرت امام جعفر

الصادق علیه السلام فرمود که صدقه در شب جمعه و روز جمعه یکی هزار بود و هزار نیکی وی را بنویسند و هزار بدی

از وی محو کنند و هزار درجه اش بردارند و هر که درود فرستد بر محمد و آلش در شب جمعه نورش میدرخشد

در آسمانها تا روز قیامت و آن فرشته که موکل است بر روضه پاک محمد صلی الله علیه و آله و سلم وی را آمرزش

خواهند تا روز قیامت **فصل در بیان فضیلت شب بیست و هفتم رجب** روایت از حضرت امام جعفر صادق

فرمود که صدقه در شب جمعه و روز جمعه یکی هزار بود و هزار یکی ویرا بنویسند و هزار بدی از وی محو کنند و هزار درجه اش بر دارند و هر
درود فرستد بر محمد و آلش در شب جمعه نور حق میدرخشد و در آسمانها تا روز قیامة فرشتگان ویرا آمرزش میخواهند تا روز قیامة
و آن فرشته که موکل است بروضهٔ پاک خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله و سلم ویرا آمرزش خواهد تا روز قیامة فصل در فضیلت
شب نیمهٔ شعبان که مولود ... روایتست از حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که هر آن مؤمنی که درین شب نیمهٔ شعبان زیارت امام حسین
بکند فضل و ثواب بسیار دارد و درین شب غسل کند و چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از الحمد صد بار قل هو الله
احد بخواند چون فارغ شود بگوید اللهم انی اسئلک فقیر من عذابک مستجیر اللهم لا تبدل اسمی و لا تغیر جسمی و لا تجهد بلائی و لا تشمت بی
اعدائی اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برحمتک من عذابک و اعوذ بک منک جل ثناؤک انت کما اثنیت علی نفسک و فوق ما یقول
القائلون در خبر است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که شب نیمهٔ شعبان فاضلترین شبهاست پس از شب قدر
خدای تعالی سوگند خورده که درو هیچ سایلی را رد نکند چون آن معصیت نخواهد و آن شب شبی است که اهل بیت مقابل شب قدر است
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که درین شب صد بار سبحان الله و صد بار الحمد لله و صد بار لا اله الا الله و صد بار الله اکبر
بگوید حق سبحانه و تعالی گناهان ویرا بیامرزد و هر حاجت که داشته باشد آنچه خواهد روا گرداند انشاء الله تعالی
از حضرت امام علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا فرمود که درین شب نماز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام باید کرد و فرمود
که از پدرم شنیدم که دعا درین شب مستجاب بود والله اعلم نقل است از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حضرت جبرئیل
بیامد و مرا گفت ای محمد بفرمای امتان خود را درین شب نیمهٔ شعبان ده رکعت نماز کنند و در هر رکعتی بعد از الحمد ده بار
قل هو الله احد بخوانند و سجده کنند و در سجده بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم لک سجد سوادی و بیاضی یا عظیم کل عظیم اغفرلی
ذنبی العظیم فانه لا یغفره غیرک هر مؤمنی که این نماز بکند خدای تعالی هفتاد دو گناه از دیوان وی محو کند و هم چندان
نیکوی در نامهٔ اعمال وی ثبت کند و از پدر و مادرش هفتاد هزار سیئه محو فرماید انشاء الله تعالی روایت از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر که درین شب بعد از نماز خفتن دو رکعت نماز بکند بعد از الحمد در رکعت اول قل یا ایها
الکافرون و در دوم قل هو الله چون سلام باز دهد تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السلام بگوید و دعای که داند بخواند پس سجدهٔ شکر کند و بگوید
هفتاد بار یا رب و هفتاد بار بگوید یا الله و ده بار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم انگه صلوات فرستد بر حضرت
رسول و بر آلش و هر حاجت که خواهد بخواهد از خدای تعالی که بعدد قطرات باران خدای تعالی بدو نیکی بدهد بفضل و کرم خود
که درین شب ولادت حضرة صاحب الزمان صلوة الله تعالی علیه و علی آبائه الطاهرین واقع شده و از تاریخ دویست و پنجاه و شش سال
... رسول صلعم گذشته بود که این مولود شده آنکه دیدار مبارک آن حضرة از غیب های بیچارگان و حاضران این مجلس گشتی

بحق محمد

بحق محمد و آل محمد در خبر است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر که هر روز از ماه شعبان هفتاد بار بگوید استغفر الله الذی
لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و اتوب الیه حضرت حق جل و علا آنرا در افق مبین و آن شکل زمین هامون بود در پیش عرش و در وجه او
در آنجا نهاده بعدد ستارگان و هر روز از ماه شعبان صد بار صلوات بر رسول و آلش فرستد که آن فاضلترین طاعات و روز سیوم
ماه شعبان مولود حضرت امام حسین علیه السلام است آن روز روزه دارد و در نیمهٔ شعبان زیارت امام حسین ع کند که فضل و ثواب بسیار دارد
که در شرح و بیان نیاید فصل در بیان زیارت امام حسین حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که هر که خواهد که زیارت کند حضرت رسالت پناه صلعم
و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمهٔ زهرا و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و امامان ائمهٔ اثنی عشر صلوة الله تعالی و سلامه علیهم اجمعین
در روز جمعه باید که جامهٔ پاک در پوشد و بصحرا شود و یا بر بامی بلند و چهار رکعت نماز کند بدو سلام و در وی هرچه از قرآن خواهد بخواند چون
سلام بدهد بر خیزد و روی بقبله کند و بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علیک ایها النبی المرسلین و الوصی المرتضی و السیدة الکبری و السیدة الزهرا
و السبطان المنتجبان و الاولاد و الاعلام و الامنا المستخزنین جئت انقطاعا الیکم و الی آبائکم و ولدکم الخلف علی برکة الحق فقلبی لکم مسلم و نصرتی لکم
معدة حتی یحکم الله لدینه فمعکم معکم لا مع عدوکم انی لمن القائلین بفضلکم مقر برجعتکم و لا انکر لله قدرة و لا ازعم الا ما شاء سبحان الله ذی الملک
یسبح الله باسمائه جمیع خلقه السلام علی ارواحکم و اجسادکم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و مستحب است که درین روز زیارت کند حضرت
امام حسین علیه السلام را و بگوید السلام علیک یا مولای و ابن مولای و سیدی و ابن سیدی السلام علیک یا مولای یا قتیل ابن القتیل و الشهید ابن الشهید
السلام علیک و رحمة الله و برکاته انا زائرک یا ابن رسول الله بقلبی و لسانی و جوارحی و ان لم ازرک بنفسی المشاهدة فعلیک السلام علیک یا وارث
موسی کلیم الله السلام علیک یا وارث عیسی روح الله السلام علیک یا وارث محمد حبیب الله و نبیه و رسوله السلام علیک یا وارث امیر المؤمنین
علی علیه السلام السلام علیک یا وارث حسن خلیفه وصی امیر المؤمنین لعن الله قاتلیک و جدد علیهم العذاب فی هذه الساعة و فی کل ساعة انا یا سیدی متقرب الی الله و الی جدک
رسول الله و الی ابیک امیر المؤمنین و الی اخیک الحسن و الیک یا مولای علیک سلام الله و رحمته بزیارتی لک بقلبی و لسانی و جمیع جوارحی فکن یا سیدی شفیعی لقبول ذلک منی
و انا بالبراءة ممن عاداک و اللعنة لهم و علیهم اتقرب بذلک الی الله تعالی و الیکم اجمعین فعلیک صلوة الله و سلامه و رضوانه و رحمته و برکاته انگه باجانب دیگر گردد و روی
حضرت علی ابن الحسین علیه السلام که وی در پایین حضرة امام حسین علیه السلام است و همچنین بروی سلام فرستد و دعای و حاجتی که خواهد بگوید انگه چهار رکعت نماز
زیارت کند بشش رکعت یا هشت رکعت یا کمتر دو رکعت و هشت رکعت فاضلتر بود انگه روی بقبر حضرت امام حسین علیه السلام کند و بگوید انا مودعک یا مولای یا سیدی
و ابن سیدی یا علی ابن الحسین مودعک یا سادتی یا معشر الشهداء فعلیکم سلام الله و برکاته و رضوانه در بیان زیارت سوم و آن دو رکعت است در هر رکعتی
پس از الحمد یازده بار انا انزلناه بخواند و در رکوع همان دستور و چون از رکوع بر آید همان دستور و در سجده دوم همان دستور و چون از سجود بر آید همان
و چون سلام بدهد تعقیبی که خواهد بخواند و باز گردد میان وی و خدای تعالی و ویرا بیامرزد و عفو کند برحمت خود پس این نماز بگوید لا اله
الا الله ربنا و رب آبائنا الاولین لا اله الا الله وحده وحده و انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده

وچهار رکعت نماز کردی پس از الحمد در رکعت اول اذا زلزلت خواندی ودر دوم اذا جاء نصر الله ودر سیوم قل یا ایها الکافرون ودر چهارم قل هو الله احد انگه
دست بر داشتی سوی آسمان بگفتی اللهم انی اسالک باسمائک التی اذا دعیت بها علی ابواب السماء للفتح انفتحت واذا دعیت به علی مطابق الارضین
للفرج انفرجت واسالک باسمائک التی اذا دعیت علی الابواب العسر للیسر تیسرت واسالک باسمائک التی اذا دعیت بها علی القبور للنشور انتشرت صل علی محمد وآل محمد
واقبلنی بقضاء حاجتی برحمتک یا ارحم الراحمین نقلست از حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام فرمود که هر که دو رکعت نماز بگذارد در بارگاه خدای تعالی
از جای فرا نشود که حاجتش روا گردد ان شاء الله تعالی وچون حاجت روا شود دیگر نوعی از نعمت های او بود و سجده کند نماز کند و شکر باری تعالی بگوید رکعت
اول پس از الحمد قل هو الله احد بخواند ودر دوم الحمد و قل یا ایها الکافرون ودر اول رکوع وسجود میگوید الحمد لله شکرا شکرا ودر دوم الحمد لله
الذی قضا حاجتی واستجاب دعائی واعطانی مسالتی یا رب العالمین در فضیلت از حضرت امام جعفر صادق روایت کند از حضرت امیر المومنین
علی علیه السلام واو از حضرت رسول صلعم که گفت وصیت میکنم شما را به دو رکعت نماز میان شام وخفتن در رکعت اول الحمد یکبار و سیزده بار اذا زلزلت
ودر رکعت دوم الحمد یکبار و قل هو الله احد پانزده بار هر که در ماهی این نماز بکند از متقیان باشد واگر در سالی بکند از محسنان باشد وهر که در هر جمعه بکند از [illegible]
باشد واگر هر شبی بکند نزدیک من باشد در بهشت وثواب وی جز خدای تعالی نداند و برساند او را به بهشت ونعیم مقیم والله اعلم فصل در بیان
فضیلت نمازهای روز و شب از حضرت سید انبیا وسند اولیا محمد المصطفی صلعم فرمود در فضیلت ثواب نمازها روایت از خواجه کاینات صلعم
فرمود که هر که در روز شنبه چهار رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی فاتحة الکتاب یکبار و سه بار قل یا ایها الکافرون وآیة الکرسی یکبار انگه سلام دهد واین چهار رکعت
به دو سلام حق سبحانه وتعالی بعدد هر مردی از جهودان وزنان جهودان ثواب حجی وعمره پذیرفته در دیوان اعمال او ثبت کند وچنان باشد که توریة
وزبور وفرقان برخوانده باشد وبه ثواب رسیده وثواب شهدای کربلا یابد وچون برآید در گور نهند هزار نور در گور او پذیرفته آید روز قیامت
اندر بهشت در آید بی شمار وبی حساب وبعدد هر آیتی که در قرآن است ثواب شهیدی از شهدای [illegible] ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله ودرین باب فضل وثواب بسیار است
ما بدین چند نوع اختصار کردیم شب شنبه روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که هر مومنی که در شب شنبه چهار رکعت نماز به دو سلام کند
در هر رکعتی یکبار الحمد وسه بار آیة الکرسی چون از نماز فارغ شود دوازده بار نیت دوازده امام اثنی عشر دوازده قل هو الله احد بخواند حق سبحانه
وتعالی فرماید که روز قیامت که ای گذارنده این نماز که بیاید و فرد خود بستاند و فردی تاجی بود که بر سری نهند [illegible] هزار حوری به هر حوری تاجی [illegible]
بود [illegible] در بهشت ودر نقل آمده است از حضرت رسول صلعم که هر که در شب یکشنبه چهار رکعت نماز بگذارد واو از ایمه معصومین شفاعت باشد روز قیامت ودر هر رکعتی فاتحه یکبار [illegible] قل هو الله
احد بخواند وچون از نماز فارغ شود [illegible] قل هو الله احد بر خواند [illegible] ایمه معصومین علیهم السلام امداد نماید [illegible] از آتش دوزخ [illegible] حرام گرداند
عذاب کردن [illegible] از نفاق رسته باشد اگر در آن شب بمیرد از جمله شهیدان باشد روز یکشنبه روایت از حضرت رسالت پناه صلعم که هر مومنی که روز یکشنبه چهار رکعت نماز بگذارد به دو سلام
[illegible] حضرت امیر المومنین [illegible] در هر رکعتی فاتحه یکبار وآمن الرسول یکبار وسه بار قل هو الله احد چون از نماز فارغ شود حق سبحانه وتعالی بعدد هر مردی وزنی [illegible]
عبادت در دیوان او ثبت کند وثواب [illegible] عمره [illegible] کند در میان وی ودوزخ خندقی شود [illegible]
روایت از حضرت رسالت صلعم فرمود که دوازده رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی یکبار الحمد و دوازده بار آمن الرسول ودوازده بار قل هو الله احد

[illegible] بار قل هو الله احد ودوازده معوذتین شش سلام الله تعالی از جمله نیکبختان گرداند و بیامرزد و به بهشت رساند و او را چندان حوری
بدهد که از روی ایشان آفتاب خجل شود ونور روی ایشان روشنی آفتاب را بنشاند ودوازده شهرستان در بهشت بدو دهد ان شاء الله
روز دوشنبه نیز فرمود علیه السلام که هر که روز دوشنبه دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی الحمد یکبار و پانزده بار قل هو الله احد ودوازده
بار معوذتین وبعد از نماز دوازده بار آیة الکرسی ودوازده بار استغفر الله من کل ذنب واتوب الیه وگذارنده این نماز نام وی در
روز [illegible] بود خدای تعالی بفرماید تا نام وی را در جریده اعمال بهشتیان ثبت کنند وبعدد هر آیتی که در نماز خوانده باشد او را ثوابی ودرجه
در بهشت برآرد واو را به بهشت فرمایند والله اعلم شب دوشنبه هشت رکعت نماز در هر رکعتی الحمد یکبار وسوره قدر ده بار و ده بار
اخلاص ده بار و ده بار معوذتین بخواند هر دو رکعت بیک سلام او را ثواب حج وعمره در دیوان اعمال او ثبت نمایند واو را به بهشت فرمایند
[illegible] چون در بهشت در آید حوریان از بند با چندین هزار جاریه پیش گذارنده این نماز آیند از روشنایی آن در گوشش آن حوریان باشد
[illegible] های بهشت منور شده باشد وآن درها از آفتاب روشن تر باشند وگیسوان ایشان از نور باشد وهر گیسوی وی هزار خادم بر دارنده
باشند وبدین کرامت پیش گذارنده این نماز آیند و براو نثار کنند پس ای مومنان این نمازها در قبول حق تعالی نباشد تا تولا
بحضرت ایمه معصومین علیهم السلام نکنی واز دشمنان ایشان تبرا نکنی بدین پایه نرسی شب سه شنبه کعب الاحبار روایت کند از حضرت
رسالت پناه محمدی صلعم که گفت در توریة نبشته یافتم که هر که در شب سه شنبه دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة
الکرسی یکبار و قل هو الله احد سه بار چون از نماز فارغ شود دوازده بار قل هو الله احد برخواند بخدای تعالی وعزت او که هنوز از دنیا بیرون
نرفته باشد که جای خود در بهشت عنبر سرشت ببیند وجمله گناهان او را خدای تعالی بیامرزد واز جای نماز برنخاسته باشد که الله تعالی نظر
رحمت در وی نظر کند وهفتاد تن از قوم وخویشان که مستحق عذاب دوزخ باشند بشفاعت او بدو بخشند روایت عبد الله عباس
روایت کند از حضرت سید المرسلین صلعم فرمود که هر که در روز سه شنبه ده رکعت نماز بگذارد در وقت نیم روز در هر رکعتی فاتحه
یکبار و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد سه بار وچون تشهد بخواند وسلام دهد حق سبحانه وتعالی بفرماید مر فرشتگان را بروی
موکل باشید تا هفتاد روز گناه بر وی ننویسند اگر تا هفتاد روز بمیرد از جمله شهیدان بود وبعدد قطرهای باران وبرگ درختان ثواب
در دیوان وی ثبت فرمایند وبعدد ریگ بیابان درجه اش بر هند وصد شهرستان در بهشت بنام او بنا کنند وهمه درهای دوزخ
بروی بسته گردانند وجمله درهای بهشت بروی گشاده گردانند وآن بنده چون در بهشت در آید الله تعالی بفرماید تا وی را هفتاد حله بپوشانند
با صدیقان وشهیدان هم صحبت بود [illegible] از معاذ جبل از حضرت رسول صلعم فرمود که هر که روز [illegible] دو رکعت نماز گذارد در
رکعتی فاتحه یکبار وسوره والتین یکبار و قل هو الله احد یکبار ومعوذتین چون از نماز فارغ شود بعدد هر قطره باران که از آسمان
[illegible] بنویسد ودر دیوان اعمال وی ثبت نمایند وهفت در دوزخ بروی او بسته گردد وهشت در بهشت بروی او بگشاید

ثواب پیغمبران بنی اسرائیل دهند **در فضیلت شب چهارشنبه** روایت کند معاذ جبل از حضرت سید کاینات صلعم که هر که در شب چهارشنبه چهار
رکعت نماز بنیت آنکه خدای تعالی را بدیدار امام محمد مهدی صاحب الزمان علیه التحیة والاکرام مشرف کرداند ومنظور نظر کیمیا اثر آنحضرت
گرداند پس این نماز بگذارد در هر رکعتی فاتحه یکبار و هر سورتی که اراده کند بخواند وسلام باز دهد چون از نماز فارغ شود الحمد یکبار وسی یکبار
قل هو الله احد ویکبار آیة الکرسی وسه بار سورهٔ قدر وسه بار بگوید الغنی وادرکنی یا صاحب الزمان الله تعالی معاذ عاصی را به شفاعت او
ببخشد ودیدار صاحب الزمان نصیب او کرداند الا باید که تولا با اهل بیت رسول خدا کند واز دشمنان ایشان تبرا کند تا بدین درجه
برسد **روایت** از حضرت رسول فرمود که هران مومنی که در شب چهارشنبه در فریضهٔ نماز خفتن سوره اذا السماء انشقت
برخواند چون بسجده رسد وسجده کند از همه گناهان بیرون آید چنانکه مار از پوست بعد هر آیتی که در قرآنست اورا ثوابی بنویسند
وثواب عبادهٔ یکساله در دیوان اعمال وی ثبت فرمایند خدای تعالی اورا در بهشت شهرستانی بخشد بکرم ولطف خود **فضیلت**
روز چهارشنبه روایت از حضرت رسالت پناه محمدی فرمود که هر که روز چهارشنبه دوازده رکعت نماز بگذارد به شش سلام در هر رکعتی فاتحة
الکتاب یکبار وسه بار قل هو الله احد وسه بار معوذتین چون از نماز فارغ شود فرشته از زیر عرش ندا کند که ای بندهٔ خدای کار از سر گیر
که گناهان ترا خدای تعالی بیامرزید وعذاب گور از تو باز داشت بهر رکعتی ثواب یکساله طاعت در دیوان اعمال او ثبت فرماید وثواب
هزار شهید ویرا کرامت کند تا سال دیگر هیچ گناهی در دیوان اعمال او نخواهند نوشت ودر روز قیامت هفتاد حاجت او را روا کنند
کمترین حاجت آن باشد که بروی رحمت کنند وبا شهیدان اورا حشر کنند وبرحمت خدای تعالی رسیده باشد **روایت** میکند عبد الله
عباس که از حضرت رسول فرمود که خدای تعالی بلند یکروشنای در روز چهارشنبه آفریده است وهر که روز چهارشنبه دو رکعت نماز
گذارد در هر رکعتی فاتحه یکبار واذا زلزلت یکبار وسه بار قل هو الله احد چون سلام دهد خدای تعالی بفرماید که ثواب هزار ساله طاعت
در دیوان اعمال گذارندهٔ این نماز ثبت کنند وچون از گور برخیزد روی وی سفیدتر بود از برف وسرختر از خون بود ونامهٔ اعمال او را
بدست راست او دهند واز هیبت آتش دوزخ اورا ایمن گردانند وویرا از صراط بگذرانند بحمایت حضرت امیر المومنین ودر بهشت عنبر سرشت
برسانند واو را برخوان کرامت بنشانند وخدای تعالی بنظر رحمت در وی نگرد **در فضیلت ثواب شب پنجشنبه** روایت کند
راوی این اخبار از حضرت رسول مختار که فرمود که هران مومنی که در شب پنجشنبه میان نماز شام وخفتن یکجا ده رکعت نماز
بگذارد در هر رکعتی فاتحة الکتاب یکبار وپنج بار آیة الکرسی وپنج بار قل هو الله وپنج بار معوذتین چون سلام بدهد پانزده بار
استغفر الله من کل ذنب واتوب الیه بگوید وثواب این نماز را بروح مادر وپدر خود بخشد حق تعالی پدر ومادر او را ادا کند
بمقابل کوه احد ارشد الله تعالی ایشان را بیامرزد وبدیشان رحمت کند وگذارندهٔ این نماز را بعد هر حرفی
نیکو گردانند وبعد هر حرفی در بهشت درجه برآرند ودر روز قیامت کرامت بسیار روی را در بهشت برند

اسمعیل علیهما السلام بر قبهٔ سفید ودرون خانه از زمرد سبز بروی تختی از نور وپایهای آن تخت از عنبر بود وبربالای آن تخت هزار حله
بود وآن بنده را بدانجا نشانند وحوری با وی جفت بود بران تخت وهفتاد حله پوشیده باشد وچون در وی نگرد مغز استخوان ویرا
از دیدار بیرون پوست وآن حور را هفتاد هزار خادم باشد وهر یکی را هفتاد گیسو وگیسوهای ویرا از مروارید ویاقوت بافته باشند
وهر یکی را تاجی بر سر نهاده باشند از در مکنون واین چنین هزار ثواب به پدر ومادر او بخشند واگر پدر ومادر او از وی ناخوشنود باشند
خوشنود شوند ببرکت این نماز وبهر رکعت نماز ثواب ده هزار رکعت نماز یابد **فضیلت روز پنجشنبه** روایت میکند عبد الله عباس
از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود هران مومن ومومنهٔ که این نماز بگذارد ودر میان نماز پیشین وپسین دو رکعت نماز
در هر رکعتی فاتحة الکتاب یکبار وقل هو الله احد صد بار وچون سلام بدهد ده بار بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصد بار بگوید استغفر الله من کل ذنب واتوب الیه وصد بار صلوات فرستد بر خواجهٔ کاینات وبر آل
او وسه بار بگوید الغنی یا ائمة المعصومین ادرکنی هنوز از جای برنخاسته باشد که حق سبحانه وتعالی ویرا آمرزیده باشد وثواب روزه
ماه رجب وشعبان ورمضان در نامهٔ اعمال وی ثبت فرمایند وبعد هر مومن ومومنه از وقت نوح نبی علیه السلام تا وقت خاتم
پیغمبران محمد رسول الله صلعم تا روز قیامت ثواب یکساله طاعت مقبول در دیوان اعمال او بنویسد وتوانگر دنیا وآخرت گرداند انشاء الله
ثواب نماز شب جمعه روایت می کند عبد الله عباس از حضرت سید انبیا محمد مصطفی صلعم فرمود هران مومن ومومنه که در شب جمعه
دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی فاتحة الکتاب یکبار ومعوذتین یکبار وچون از نماز فارغ شود سر بسجده نهد وبگوید لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم اگر حاجتی دارد بخواهد از خدای تعالی مراد وحاجت اورا برآورده گرداند ودر دنیا کامروا از پیش شهادت
گرداند ودر گور عذابش نفرمایند وگور بروی فراخ گردانند وپرنور وروشن گردانند چون روز قیامت باشد ویرا سفید روی برانگیزانند
ودر عرصهگاه ندای حضرت سبحانی در رسد که مرحبا ای بندهٔ شایسته ترا من که خداوندم از تو خوشنودم اکنون بشتاب بسوی بهشت
بعد هر آیتی که از نماز خوانده باشد ثواب حج وعمره در دیوان اعمال وی ثبت گردانند وآن بنده خویشان واقربای خود را شفاعت کند
روایت آمده که هر که در شب جمعه دو رکعت نماز بگذارد ودر هر رکعتی فاتحة الکتاب یکبار وسورهٔ قل هو الله احد پنج بار بخواند وچون
از نماز فارغ شود بگوید لا اله الا الله الهًا واحدًا احدًا صمدًا فردًا وترًا حیًا قیومًا دایمًا ابدًا لا اله الا الله العلی العظیم ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی الاعظم اللهم تب علینا انک انت التواب الرحیم خدای تعالی توبهٔ اورا قبول کند وگناهان اورا در پذیرد ودرگذراند وبیامرزد
انشاء الله تعالی **در فضیلت نماز روز جمعه** روایت میکند عبد الله عباس از حضرت خواجهٔ کاینات صلعم که فرمود هران
مومنان وموحدان که در روز جمعه دوازده رکعت نماز بگذارد پیش از جمعه در هر رکعتی فاتحة الکتاب یکبار وقل یا ایها الکافرون
وقل هو الله احد سه بار به شش سلام وچون از نماز فارغ شود صد بار صلوة بر محمد وآل محمد بگوید سبحانه وتعالی

ائمه اثنی عشر ثواب دوازده پیغمبر مرسل در دیوان اعمال او ثبت فرمایند و ثواب او چندان باشد که او را شرح و بیان نباشد ای مومنان
بدانید که هیچ طاعتی و عبادتی بدرجهٔ قبول نمی رسد تا محبت چهارده معصوم در دل و جان نبندی و شب و روز محبت ایشان از [illegible]
خود دور نگردانی تا از دوستی ایشان طاعت و عبادت شما بدرجهٔ قبول رسد و تولا بدیشان باید کرد و از دشمنان ایشان تبرا دریغ نباید [illegible]
تا بدین ثواب بدرجهٔ عالی برسی والله اعلم **در موعظه و نصیحت گوید** روایت کنند که روزی از روزهای پیشین پیغمبری از [illegible]
از مسجد بیرون آمد ابلیس ملعون را دید بر در مسجد ایستاده و علمی در دست و طبلی در گردن آویخته و تیری در میان فرو کرده آن پیغمبر گفت ای ملعون
تو اینجا چه میکنی و اینها از برای چیست گفت هر روز من این صفت بر در مسجد روم و یکی را از اتباع خود بر درون مسجد فرستم چون مردمان
سلام نماز بدهند من دوال تند بر طبل وسوسه زنم و سه آواز ازو بر آید آواز اول این بود که الطمع الطمع چون بگوش کسانی رسد
که ایشان بمخلوقان طمع دارند گویند اگر در مسجد توقف کنیم مخدومان از ما بیازارند و ادرار و تشریف از ما باز گیرند زود از مسجد
بیرون آیند و در زیر علم من جمع آیند اگر بر همین بمانند چون بدر مرگ رسند آن تیر زهرآلود بر جگر ایشان زنم تا در بیماری
در شک و شبهه افتند و بی ایمان از دنیا بیرون روند و این حکایت موافق حدیث حضرت نبوی صلعم که من تواضع لغنی لاجل غناه
ذهب ثلثا دینه هر که توانگر را تواضع کند دو بهرهٔ دین وی برود دیگر ابلیس لعین گفت آواز دوم از طبل من بر آید این باشد الحرص الحرص
و هر که را حرص دنیا در دل بود چون آواز من بوی رسد گویند اگر توقف کنیم دیگران بیع و شرا کنند و سود برند و من محروم باز مانم [illegible]
بیرون آیند و در زیر علم من در آیند و آواز سیوم این بود که المنع المنع چون این آواز بگوش بخیلان رسد گویند این زمان درویشان
و سایلان سوال کنند و از ما چیزی خواهند و چیزی بدیشان باید داد زود از مسجد بیرون آیند و در زیر علم من در آیند و چون
این سه گروه تعلق بمن دارند در زیر علم من حاضر شوند پس گویم من خیل خود را جمع کردم و از مسجد بیرون آوردم و شما خیل خدا اید
و بندگان خدایید که استغنا ورزیده است هان ای عزیزان و ای مومنان نیکو بشنوید و پیوسته ذاکر ذکر حق تعالی باشید تا ضرورتی نباشد
از مسجد زود بیرون مروید که مسجد خانهٔ متقیان است و پرهیزگاران آنجا که ضرورتی باشد چه توان گفت والله اعلم بالصواب
آورده اند که چون مرده را دفن کنند یکهفته بر آید روح دستوری خواهد تا تن را به بیند چون بیاید چشم و گوش را بیند که ده و تن عزیز در [illegible]
و زرد آب غرق شده روح گریان باز گردد و بعد از هفتهٔ دیگر بیاید همه اعضا چند کرم در افتاده و دهن و زبان پر کرم شده [illegible]
و زاری در آید و گوید کجاست عیال مهربانت کجا اند فرزندان نازپرورده و خویشان جانی و کجا اند رفیقان که عمر عزیز در [illegible]
کردی و حلال و حرام جمع کردی و بدیشان گذاشتی و ترا یاد نمیکنند و غم کار تو نمیخورند و بر ذلیلی و درماندگی تو رحم نمی کنند
چندان آه و ناله و زاری کند و گوید که ترا چنین نمیتوانم دیدن من رفتم بدرود باش تا قیامت یکدیگر را نه بینیم پس ای عزیزان غم کار خود
[illegible] از آنکه بدست مرگ گرفتار شده اید فکر [illegible] کنید که فردا پشیمانی سود ندارد حیف نعمت دنیا سراسر خورده [illegible]

هر نشانی کان نکرده کرده گیر ، چونکه این عالم نماند بکس ، مشرق و مغرب بدست آورده گیر ، پس ای عزیزان مال دنیا از دست [illegible]
و گور تنگ و تاریک ماوای تو شده و هیچ کاری و عملی از تو نیاید و غم تنهای و غریبی و بیچارگی خود را اندیشه کنید تا چشم [illegible]
ماوای اسیران و غریبان اسیر مانده اید و هیچ چاره نمی توانید کردن **بیت** گر کسب کمال میکنی میگذرد ، ور فکر محال میکنی میگذرد ، عالم
همه پر از خیالات آری ، هر طور خیال میکنی میگذرد **در خبر است** که حضرت عیسی روح الله علیه السلام پرسید که صاحب این گور ترا چه می شود
آن پیرزن گفت پسر من بود گفت میخواهی که دعا کنم تا زنده شود گفت بلی میخواهم یا روح الله عیسی علیه السلام دعا کرد شخصی از گور بر آمد
با روی زرد و موی سفید و پشت دوتا پیرزن گفت یا روح الله این پسر من نیست که پسر من جوانی بود با روی چو ماه و موی سیاه و [illegible]
چون سرو روان آن سخن چو بشنید آن شخص گفت ای مادر عزیز من پسر توام اما زردی رویم از تاریکی گور است و خمی پشتم از تنگی لحد است
و سفیدی مویم از هول منکر و نکیر است حال گور اینست که اول منزل است از منازل دنیا با آخرت که القبر اول منزل من منازل الاخرة
بنگر که حال قیامت چگونه باشد آه از آن ساعتی که خلقان از گور برخیزند مدهوش و متحیر که ترا الناس سکارا آه از آن روزی که ترازو
نصب کنند و اعمال بدان وزن کنند آه از آن ساعتی که نامها پران شود آه از آن ساعتی که بر صراط باید گذشتن آه از آن ساعتی
که خلق را بر سر دوراه برند که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر **در خبر است** از حضرت رسول صلعم فرمود که چون حق سبحانه و تعالی
گوید ای بندهٔ من چون بتو نگرم تو بکه نگری که ترا از من بهتر است روی بمن کن که ترا من بهترم ای عزیزان همه وقت با خدای تعالی
باشید و دل و جان در نماز بندید و جمله ما سوی الله از دل بیرون کنید و روی بخداوند کریم لایزال خود کنید و هوا و هوس دنیا از دل بیرون
کنید و لهو و لعب مشغول مباشید و پیروی شیطان ملعون مکنید که بهر وقتی که در نماز باز ایستید چنان مکنید که بتن در نماز باشید و بدل
در بازار **شعر** نیابی در نماز الا بعد کار ، حساب ده کنی و کار بازار ، چو گر به روی شوی وقت موجود ، زنی باری دو سه سر بر زمین زود
تو دانی کین نماز نا نمازی ، بر ریشت در خورست تا کی زبازی **آورده اند که** سر پوشیدهٔ در طواف خانهٔ کعبه بود مردی در وی نگاه کرد
گفت ای نادان اگر بدانی که درین ساعت از که باز مانده به نظر حرام نپردازی پس ای گدای عاصی در روزی سیصد و شصت نظر ربانی
بر دلت فرستند و تو روی برای خلق میشوی و بهر جای نظر میکنی پس ای بندهٔ من بیین پنج وقت نماز مداومت و مواظبت نما
و چون وقت نماز در آید مهمی که ترا باشد دلت از آن بدار و روی به نماز آر که در حدیث آمده است که چون بندهٔ مومن در اول
وقت ترک کار دنیا بکند و روی بحضرت مولا آورد حق تعالی مهمات وی را کفایت کند و در دنیا شر اشرار از وی باز دارد و در
آخرة بمساکن ابرارش فرود آورند حضرت مولانا حسن در کتاب مصابیح آورده است **او** که مومنه بود پارسا روزی
تنوری تافت تا نان پزد وقت نماز در آمد کودکش نیز گریستن آغاز کرد و شیر میخواست با خود گفت مرا سه کار پیش
[illegible] زان نیست که نماز گذارم که رضای خدای تعالی در آن است در نماز ایستاد ابلیس لعین فریاد کرد شیاطین را [illegible]

بروی کرد آمدند و گفتند ای مهین ترا چه رسیده است گفت امرت بالسجود فابیت وامرت هذه فی الطاعة مرا سجود فرمودند
طاعت میداند دیوان گفتند ما را چه میفرمای گفت آن کودک ویرا درین تنور آتش اندازید کودکش را در تنور انداختند آن کودک
فریاد بر آورد چون آواز کودک بزن رسید آتش در دلش افتاد توفیق آلهی در آمد که واجب نکنی که از پیش خدای تعالی
باز کردم و فرمان ویرا در نیمه بگذارم اکنون نماز بریده و کودک سوخته و دیو ملعون خوشنود شدن چه فایده کند پس بدل قوی نماز را
تمام کرد چون بسر تنور آمد کودک را دید که با آتش بازی میکرد و هیچ ضرری بوی نرسیده بود چون وی فرمان رب العالمین را
نگاه داشت الله تعالی او را بود پس ای عزیز به بین که چه لطف و چه کرم با بنده خود دارد که من کان الله له والسلام علی نبینا محمد
وآله الطاهرین والحمد لله رب العالمین **باب چهارم در فضیلت ثواب روزه الخطبه** الحمد لله الموصوف
بالجمال والکمال المعروف باثبات النعم والافضال المتعالی عن التغییر والزوال والتبدل والانتقال ان الله لا
یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له وما لهم من دونه من وال ونشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله ونشهد ان علیا ولیه ووصی رسوله
بنبی عربی ورسول مدنی ؛ واخیه اسد الله المسمی بعلی ؛ وبزهراء بتول وبام ولدیهما
وبسبطیه وشبلیهما اجل زکی ؛ وبسجاد والباقر والصادق حقا ؛ وبموسی وعلی وتقی ونقی ؛ وبزکی العسکر
والحجة والقائم حقا ؛ الذی یضرب بالسیف یحکم الازلی ؛ اجب الیوم دعائی وترحم حضرانی ؛ اقض حاجاتی
بهم کل غداة وعشی ؛ اقبل بقبول حسن کل صلواتی ؛ بعلی بعلی بعلی بعلی ؛ **التحمید** الهی کلام کلمت
سبحانک تبت الیک ندای حکیم است لا احصی ثناء علیک الهی ما مفلسان بی لسان این عقده را در چه محل حل کنیم و با خود درین دایره
بکدام قدم قدم زنیم ای در سرادقات لم یزلی بوحدانیت معروف وای بر سریر لایزالی بفردانیت موصوف ای صدای ملکوتت قل اللهم مالک
وای ندای جبروتت کل شیء هالک ای برقع جمالت الکبریاء ردائی وای عرصه جلالت لا یسعنی الارض والسماء ای با همه از کمال بی نیازی
وای با همه از غایت بنده نوازی **مناجات** الهی بحق بزرگان دین ؛ منازل شناسان راه یقین ؛ به پیغمبرانی که پیش آمدند
ز سر دردمندهای ریش آمدند ؛ بحق جوانان پرهیزکار ؛ به پیران فرسوده روزگار ؛ به طفلان بی مادر و بی پدر ؛ بدان دردمندان خونین جگر
که بر هوا زکرده ناپسند ؛ در لطف و احسان خود در مبند ؛ باستغفر الله باز آمدم ؛ بدرگاه تو بی نیاز آمدم ؛ گنهکار هر چه کردم پشیمان شدم
اگر گبر بودم مسلمان شدم ؛ نمای رهی را بجا آنچنان ؛ که باشد نجات تمامی در آن ؛ الهی اگر رحمت تو عمیم است و ذات تو قدیم
ام تو رحمن و رحیم است که بر ما بیچارگان و بیکسان و ضعیفان و گناهکاران و پر غمان رحمت کنی و بخشایی و بیامرزی یا اله العالمین
بر انا صرین ... و بران سید رسل نسیم کل تو کل مأمور امر قل صد او ان کاینات بدر آسمان موجودات شمشیری

برج سعادت خورشید افق رسالت برگزیده حضرت آله محمد رسول الله صلعم **نظم** سرای دل چو معمور است مرا از پرتو دانش
زبان آن به که بگشایم به نعت خواجه لولاک ؛ حبیب حضرت عزت محمد آنکه در یکشب ؛ گذشت از عرش و از کرسی رسید از شب تا با و ادنی
محمد آنکه او مه را اشارت کرد بر گردون ؛ دو نیمه شد مه تابان که مهجور شب یلدا ؛ قرین با نور وهاب رحمت امین و احد وحدت
شفیق و شفیع امت امام مسجد الاقصی ؛ الهی بحق راز محمد و نیاز محمد و نماز محمد و محراب محمد و جمال محمد و خوی و بوی محمد و موی محمد
و نور محمد و آل محمد و اولاد محمد که بر جمیع مؤمنین و مؤمنات بکرم رحمت کنی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین خصوصا بر آن امام
معصوم و آن سرور مطلبی و ابن عم نبی آن اصل شجره ولایت و آن فرع ثمره هدایة و آن بحر دریای شریعت و آن در دریای
طریقت و آن سر دریای وحدت و آن کاشف دریای حقیقت و آن ماحی دریای معرفت و آن آفتاب اسرار یقین و آن
علامه ماء و طین و آن مشکل کشای عالمیان و آن واقف اسرار عالمیان و آن کاشف سر لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و آن مخزن
اسرار انا مدینة العلم و علی بابها اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب و مظهر العجائب و سلطان اولیاء الله فی المشارق و المغارب
امیر المؤمنین و امام المتقین و وصی رسول رب العالمین ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام **نظم**
ز سر دفتر و دیوان بمدح او بیارایم ؛ پس آنگه نام شیر حق در آن دیوان کنم طغرا ؛ زبر دستی که در میدان اگر او روی گرداند
ز تیغ او دلیر از فتادی لرزه بر اعضا ؛ عطا بخشی که گر سایل از و نانی طلب کردی ؛ دو صد اشتر بخشیدی بیک سایل بگفتی لا
نزاده مادر گیتی مثال او یکی دیگر ؛ سخی طبعی جوانمردی ملوک آیین ملک آسا ؛ علی والیا و مرتضی دانم شهنشاهی
که شیران عرب دارند بخاک پایش استعلا ؛ نبی الله را ابن عم رسول الله را همدم ؛ حبیب الله ... رجال الله را مولا
با احمد ز یک نور آمده اندر دم اول ؛ باخر گفت پیغمبر علی روح است در اعضا ؛ دو سلطانند در دنیا دو سردارند در عقبی
دو بحر نور از یک گوهر دو گوهر از یکی دریا ؛ یکی حامی شرع دین یکی ساقی یوم الدین ؛ یکی ماه و یکی پروین یکی یس یکی طه ؛ یکی شاه شریعت دان
یکی شاه طریقت دان ؛ یکی سر حقیقت دان یکی دان ساقی فردا ؛ ز آدم تا دم خاتم ز جد و باب معصومند ؛ ز خاتم تا دم محشر برانداز فحشا
امام از نسل ایشان دان که غیر ایشان نمی شاید ؛ نه در دنیا نه در عقبی امام و پیشوای ما ؛ امام و رهبر دنیا ده و دو دان تو در عالم ؛ بعلم و دانش ...
... در جهان همتا ؛ طمع دارم من از ایزد که فردا در دم محشر ؛ کند ما را همه بخشایش بر دو با جنت المأوا ؛ خراب و شهد و اگر اکنون ...
... بهشت حور ؛ ز دست ساقی کوثر بیابم ساغر صهبا ؛ بمداحی اولاد پیمبر چون کمر بستم ؛ ز لطف مرتضی دارم ز مهر دو کون ...
الهی بحق جمله انبیا و اولیا و امامان اثنا عشر که بر جمله امتان احمد مختار و شیعیان حیدر کرار بنبوت و امامت بخشای و رحم ...
... مان عطا فرمای یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین **باب در بیان فضیلت ثواب روزه** و این باب مشتمل است
فصل اول در بیان فضیلت و ثواب روزه رمضان المبارک حضرت مولانا حسن ... در کتاب مصابیح القلوب

قال النبی صلعم
فقال من

انه قال الله احل رمضان لم یعلم العباد ما فی رمضان لتمنت امتی رمضان السنة کلها فقال رجل خزاعة یا
... خبرنا یا رسول فقال علیه السلام ان الجنة لتتزین من راس الحول حتی اذا کان اول یوم من شهر رمضان هبت ریح من تحت العرش
فصفقت ورق الجنة فینظر حور العین الی ذلک فیقول یا رب اجعل لنا من عبادک فی هذه الشهر ازواجا تقر اعیننا بهم وتقر اعینهم بنا
ثم قال علیه السلام فما من عبد یصوم رمضان الا زوج زوجة من حور العین فی خیمة من درة مجوفة مما نعته الله تعالی فی کتابه فقال حور مقصورات
فی الخیام صدق رسول الله این حدیث که روایت کردم حدیثیست بس شریف بس لطیف جوهریست بس گرانمایه نکته ایست بس بلند یا
قطره ایست از کوثر نبوت و میوه ایست از باغ جلالت پرتویست از چراغ رسالت روایت کرده اند از ان صاحب دعوت ادع الی
سبیل ربک بالحکمة تحفه انوار حقایق خزینه اسرار دقایق ماه عالم آدم و نقطه عقد اصطفا حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم این معنی
که شمه از مناقب او بگوشت رسانیدم منبر مایه چون مرکب همیون هلال رمضان بیک منزل وجود رسید آیة اظلکم شهر عظیم سایه در
جهان افکند در بارگاه رسالت پشت باز داد و بمسند جلالت از درج و ما ینطق عن الهوی ربیع ان هو الا وحی یوحی در بر یاران نثار کرد
فرمود اگر بندگان احد و امتان احمد اگاهی یافتندی از سعادتی که ایشان را درین ماه ساعت می باید اگر بدانند که رحمت سلطان ذو الجلال
و کرم پادشاه لم یزل لایزال در هر شبی و روزی از شبهای این ماه با تعظیم چند گناهکار عاصی را از درکات دوزخ با علی علیین میرساند
اگر این حالت ایشان را مقصور شدی همه سال رمضان شدی و در خواستندی از بساط قدرت بانگ صوموا الی رؤیته در پرده نشدی
این خورشید رمضان رخت رحلت از خط زمان بر نداشتی و تقدیر بارگاه وافطروا لرؤیته نیفکندی ای عزیزان این ماه نه خود ماهیست
گسری و او سلطانیست که دیده او را نتواند دید هر نظری بر امن سرادقات او نیارد کرد دیده وسیله موفق گناه کاران است
پروانه رحمت گناهان است برگزیده رحیم و رحمانست دران حال که حضرت خواجه عالم و خلاصه بنی آدم محمد رسول الله صلعم
فرمود که اگر بندگان خدای تعالی قدر مقدم رمضان دانستندی همواره مشتاق قدوم رمضان بودندی مردی از قبیله بنی خزاعه
حاضر بود ازین جرعه در نشا آمد و ازین جام سرمست شد فریاد برآورد که ای ساقی بزم امانی و ای شمامه شادمانی و ای
مفرح همگنان و ای مونس پرغمان این نیم شربت اول جرعه این محفل را ترجمانی فرمای حضرت سید المرسلین صلعم از آن
... ان که از شکر بار چنین فرمود که آن خلد برین و سراچه علیین آرام جان حق جویان و آن راحت افزای لبیک گویان
... خ امان و آن محک راه اهل ایمان مشاطه قدرت سال بسال زیوری می بندد و می آراید رسیدن این موسم همیون
... بوی آوردی بادی از بهشت لطف بر درختان وزد اعضا و اوراق او را در حرکت آورد حوران بهشت
... ت ها آیند فریاد برآرند که خداوندا بیگانگی تو رسد و وحدت تنهای صنعت قدرت مخلوقات را بی جفت
... از و بهین و دلالت رحمت را فرست تا میان ما و روزه داران ماه رمضان وصلتی ساز

جعلنا من عبادک ازواجا خواجه کاینات ایشان بس محترم است سرها فرود نمی آرد که ما زاغ البصر ما را با امت او پیوندی
[بـ]اید پادشاه عالم گوید بعزت و جلال قدرت ما که هران بنده که درین ماه شریف صوم با تعظیم بشرایط بندگی و مراسم افکندگی قیام
[نـ]ماید ما حوری از حوریان بهشت در حباله او کنیم مخدرات از مخدرات بهشت در حباله او کنیم و در آوریم در فضای صحرای فی جنة
عالیة بر سریر ملکش نشانیم او را سراپرده زنیم و در سرابستان و جنة عرضها السموات هنوز بیدار ثواب ما نرسیده خلعتش پوشانیم
[بـ]انواع اعزاز و اکرام بمقام و منزلش رسانیم در حدیث آمده است که روز قیامت ماه رمضان را در صورتی آرند در غایت خوبی
و بر بلندی بدارند و از جامها و خلعتهای سندس و استبرق چندان بروی افکنده که عدد آن بداند جز خدای تعالی نداند منادی
از حضرت عزت ندا کند که آن ماه رمضان است بساکس که برو نیکبخت شدن پس فرمان آید که هران مومنی که تعظیم او کرده است
و حرمت او داشته است و امتثال امر حق تعالی کرده است و اجتناب بهوای او کرده گو بیاید و ازین خلعتها برگیرید و در پوشید
مومنان که در طاعت حق تعالی کوشیده باشند در ماه رمضان بیایند و آن خلعتها در پوشند و روی به بهشت آرند و جماعتی دیگر
بیایند که ایمان ایشان نیکو نباشد و در ماه رمضان گناهان بزرگ کرده باشند و مرتکب قبایح شده از ان جامها برگیرند و در پوشند
در حال آن جامها بر تن ایشان آتش شود و ایشان را می سوزد و ایشان فریاد برآرند که این جامها بر تن ما آتش سوزان شدن
و بر تن دیگران چنین نیست آواز آید که ایشان از خدای تعالی ترسیدند و شما نترسیدید و ایشان عمل کردند و شما ظلم لاجرم
ایشان در بهشت خواهند بود با ناز و نعیم و شما در دوزخ با عذاب الیم شعر ای بدنیا نفس خود دلبر دوخته ٭ وی با آتش نفس
خود را سوخته ٭ از نماز و روزه هستی بیخبر ٭ بر معاصی همچو سگ آموخته ٭ با چنین اعمال باشد دوزخی ٭ باش یا ملعون در جهنم سوخته
مسکین بنده که درین ماه از فیض فضل الهی بی بهره ماند بیچاره کسی که درین ماه خط غفران در نامه عصیان او نکشند این ماه
[پـ]ایان است و روز بازار عاصیان شعر از سینه دمی برآر آخر تا کی ٭ از دیده نمی ببار آخر تا کی ٭ ای مومنان مائده
کرم گسترده و خوان نعم نهاده و در دعوت باز از آن بی بهره ماندن بدبختی عظیم باشد از گلزار نافهای مشک تتار بوی آشنایان
... حمانی تشکرف باشد هر شب درین ماه بزرگوار منادی از جلیل جبار ندا می کند که هیچ گناهکاری هست تا توبه وی قبول کنیم
و هیچ حاجتمندی است تا حاجتش روا کنیم او بکرم لطف ترا میخواند و تو در خواب غفلت با مزه خوش خفته که خواب خوش
غفلت نباشد هر که را لطف او خواب برد خفته بیدار باشد موعظه روایت از خواجه عالم و سرور بنی آدم محمد مصطفی
... گفت خداوندا امت عیسی ع را مائده فرستادی امت مرا چه فرستی خطاب عزت در رسد که امت عیسی شکم پرست بودند
امت تو خداپرست ایشان را خوان نان فرستادیم و امت ترا خوان رمضان و دران خوان سه قرص بود و بر خوان ماه
رمضان سه ده است اولش رحمت است و دوم مغفرة و سیوم آزادی از آتش دوزخ بران خوان عسل بود و بر این خوان

حلاوة للصائم فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة عند لقاء الملک الجبار بران خوانی بریان بود و برین خوان دکمان
بریان است از روزه داران و بران خوان سر که بود و برین خوان سر که انابت تائبان و شکستن نفس نافرمان است ای عزیزان
ماه رمضان بسه صفت موصوف است اوله رحمة و اوسطه مغفرة و آخره عتق من النار اول دهه رحمت است دوم دهه مغفرت
و سیوم دهه آزادی از آتش دوزخ و ماه رمضان ازان بسه صفت موصوف است که بندکان خدا بسه کروه اند فمنهم ظالم
و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات اگر ظالمی توبه بیار اینک رحمت و اگر مقتصدی عذر بخواه اینک مغفرة اگر سابقی کام بردار
اینک آزادی از آتش دوزخ نظم دعا چو از سر اخلاص میکند بنده خدای عز و جل زود مستجاب کند چون تو دهی فرو
جز بفضل خدا دوا مطلب مرهم درد ما خدا باشد مرهم خود جز از خدا مطلب درد دل را ز غایت اخلاص تو شفای
بجز دعا مطلب حکایة نقلست از حضرة عیسی علیه السلام که بدهی آمد و اهل آن ده تمام مرده بودند و بر جای مانده و
بروی زمین افتاده و دفن ناکرده عیسی علیه السلام گفت ایشان بخشم خدای تعالی مرده اند حواریان گفتند یا عیسی روح الله میخواهیم
که حال کار ایشان بدانیم تا آن کنیم عیسی علیه السلام دوگانه بدرگاه یگانه بگزارد و آواز داد یکی ازان جماعت زنده شد
جواب داد عیسی ع گفت حال شما چگونه بود گفت اصبحنا فی العافیة و امسینا فی الهاویة یعنی بامداد بسلامة و عافیة بودیم و
بهاویه گرفتار شدیم گفت هاویه چیست گفت دریاهاست از آتش که درو کوههاست از آتش گفت چه چیز شما را بهاویه
رسانید گفت دوستی دنیا و بی طاعتی و بی عبادتی گفت دوستی دنیا شما را تا چه غایت بود گفت چنانکه کودک مادر را
دوست دارد هرگاه که روی بوی آرد شاد شود و اگر بروی غمناک گردد گفت چون است که از میان چندین مردمان تو آواز
دادی گفت ایشان را در دوزخ لجامهای آتشین بر سر کرده اند و فرشتگان غلاظ و شداد بر ایشان موکل اند و ایشان را
عذاب می کنند والله اعلم فصل در بیان فضیلت روزه ماه رجب روایتست از حضرة رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله
فرمود هران بنده مومن و موحدی از بندگان خدای تعالی و امتان حضرت رسول صلعم که قیام نمایند و قدم در راه آخرة نهند
و روزه ماه رجب بتقدیم رسانند بثوابی رسند که آنرا جز پروردگار عالم نداند هر که اول ماه رجب روزه دارد خدای
امر اکرانی آسمان و زمین ثواب دهد و رضای خدای دریابد هر که رضای او یافت از آتش دوزخ خلاصی یافت
و به نعیم مقیم رسید و هر که دو روز از ماه رجب روزه دارد حق تعالی او را چندان ثواب دهد که محاسب هفت آسمان و هفت
زمین از حصر و عد آن عاجز آیند و هر که سه روز روزه دارد حق سبحانه میان او و دوزخ حجابی بدید کند که طول آن
هفتاد ساله راه باشد و هر که چهار روز روزه دارد از بلاهاش ایمن گرداند و از دیوانگی و پیسی و کری و فتنه آخر
زمان ایمن باشد و هر که پنج روزه دارد پنجاه ساله گناهش را عفو کنند و هر که شش روز روزه دارد از ماه رجب

شصت

شصت ساله گناهش بیامرزند و هر که هفت روز روزه دارد هفت در دوزخ بروی وی دربندند و هر که هشت روز روزه
دارد هشت در بهشت بروی وی بگشایند و گویند او را از هر دری که خواهی دررو و هر که نه روز روزه بدارد از ماه رجب
بیحساب در بهشت برود و هر که ده روز روزه دارد و دران ساعت که اهل عرصات بر صراط ترسان باشند خدای تعالی او را توفیق
دهد تا بر صراط آسان بگذرد کالبرق الخاطف و الریح العاصف و خدای تعالی او را دو بال دهد از یاقوت و در تا بدان بالها
از صراط چون برق بپرد و هر که یازده روز روزه دارد خدای تعالی درجه یوسفش کرامت کند و هر که دوازده روز روزه
دارد بشفاعة و ولایت او بوسیلهٔ دوازده امام بمحل قبول رسد و شفاعت یابد از حضرة رسول صلعم روایتست از ائمه معصومین
علیهم السلام هر که این روزها را که گفتیم ایام البیض رجب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم که معین است و دعایی که معروف است
برخواند پادشاه عالم ده کرامتش کند اول در عمرش برکت کند و مالش بیفزاید و عیالش را از آفتها نگه دارد دوم گناهان او را
بیامرزد و حسناتش را مضاعف گرداند و سکرات مرگ بروی آسان گرداند و گور بروی روشن گرداند و ترازوی حسناتش گران
بار کند و از درکات دوزخش نجات دهد و بدرجات بهشتش برساند ای عزیزان بنگرید که باندک تکلیفی چندین تشریف میدهند و چنین
ثوابها وعده میدهند در خبرست از حضرة امام جعفر صادق علیه السلام هر که از اول ماه رجب روزه دارد بهشت او را واجب گردد
اگر یک روز از میان ماه رجب روزه دارد شفاعة وی قبول کنند در مثل عدد ربیعه و مضر و هر که یکروز روزه دارد از آخر ماه رجب
وی را از پادشاهان بهشت گردانند والله اعلم نقلست از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود هر که یکروز روزه دارد از
اول ماه رجب حق تعالی میان وی و میان دوزخ حجابی بدید کند که عرض وی از مشرق و مغرب بود و ثواب یکساله طاعت در دیوان
اعمال او بنویسند و بهشت از برای وی واجب بود البته و رجب را از برای تعظیم رجب خوانند ترجیب تعظیم در خبرست از
حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خمسه صوم شریف که آن پنج روز است در سالی و در حدیث آمده است
که هران مومنی و موحدی که یک روز از آن روزها روزه بدارد ثواب صد ساله طاعت در دیوان اعمال وی ثبت فرمایند
و آن پنج روز اینست اول بیستم ماه صفر دوم دوازدهم ماه ربیع الاول سیوم هفتم ماه رجب چهارم بیست پنجم ماه ذو القعده پنجم
هجدهم ماه ذو الحجه الحرام قال النبی صلی الله علیه و آله ثلثة ایام من شهر حرام خمیس و الجمعة و السبت کتب الله له عبادة تسع مایه عام ماههای
حرام چهار اند ذو القعدة الحرام ذو الحجة الحرام محرم الحرام و ماه رجب شهر الله الاصم والله اعلم و احکم بالصواب فصل در فضیلت
ماه شعبان قال النبی صلعم انه قال من صام یوما من شعبان افطار صومه غضب الله و هون الله علیه هول یوم القیامة
و له عند الافطار ثلثة دعوات مستجاب صدق رسول الله روایتست از آن خورشید فلک رسالت صدر ایوان کاینات
بدر آسمان موجودات حضرت محمد مصطفی صلعم میفرماید که هر که یکروز از ماه شعبان روزه بدارد آن روز از خشم خدای تعالی

کردد و پادشاه عالم اورا از هول قیامة ایمن کرداند و در وقت روزه کشادن سه دعا مستجاب کرداند شعبان ماه حضرت
رسول است و ماه رسول خداست خنک آن بنده مؤمن که این روزها را روزه دارد و این ماه را به تقدیم صیام بسر آورد و حرمة
رسول خدای صلعم نگاه دارد شعبان پنج حرف است شین سرست و عین علوست و با برست و الف الفت است و نون نورست هر که در شعبان
روزه داشت شرف یافت الفت و نور یافت در خبرست از حضرة امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که حضرة خواجه عالم صلعم
در اول روز شعبان بفرمودی تا منادی کردند که یا اهل یثرب من رسول خدا ام شما و ماه شعبان ماه من است و رحمت پادشاه
ذوالجلال بران کسی باد که مرا با ماه من یاری دهد حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود تا منادی حضرة رسول شنیدم هرگز روزه
ماه شعبان از من فوت نشد در خبرست از حضرت امام جعفر صادق ع فرمود هر که یک روز از ماه شعبان روزه دارد بهشت
برو واجب شود هر که دو روز روزه دارد چنان باشد که خدای تعالی را زیارت کرده باشد و در پایه رحمت پادشاه عالم باشد
و به بهشتش رسانند و هر که سه روز روزه بدارد چنان باشد که زیارت خدای تعالی کرده باشد و در سایه رحمت او باشد و آمرزیده
کردد شعر در سایه رحمت تو خورشید شدیم ✿ وز لطف تو نیکبخت جاوید شدیم ✿ جز فضل تو امید نداریم دگر ✿ مپسند
که از فضل تو نومید شویم نقل است از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آورده است که حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود
که چون اول ماه شعبان باشد پادشاه عالم بفرماید تا درهای بهشت را بگشایند و درخت طوبی را فرمایند تا شاخها بیا فرو گذارد
و منادی از حضرت عزت ندا کند که ای بندگان خدای دست درین شاخها زنید تا شما را به بهشت رسانند و پرهیز کنید از آنکه
دست در شاخهای زقوم زنید که شما را بدوزخ رساند گفت بدان خدای که مرا برسالت فرستاده که هر که درین ماه نماز سنت
نگذارد دست در شاخهای زقوم زده باشد و هر که روزی روزه دارد دست در شاخهای مراد زده باشد و هر که دامن
درویشی درویشی داشته از وی تخفیف کند دست از شاخی از شاخهای طوبی زده باشد و هر که بذکر حق سبحانه
و تعالی مشغول شده باشد و شکر نعمت او گذارد دستی در شاخ طوبی زده باشد و هر که تکفل یتیمی کند دستی در شاخ طوبی
... هر که تعزیت ... مصیبت زده را دستی در شاخ طوبی زده باشد هر که رضای مادر و پدر حاصل کند دست در
شاخ طوبی زده باشد و هر که خواهد به فضیلت این ثواب بهار سد این وقتی بود که بقبول رسد که دست دل در دامن ائمه معصومین
علیه السلام و فرزندان عالیمقام و شیعیان و محبان آل محمد زده باشد تا اورا به بهشت رسانند دیگر فرمود
هر که یتیمی را جفا کند و اورا بیازارد دست در شاخ زقوم زده باشد و هر که درین ماه فعلی کند از افعال شیطانی دستی در شاخ زقوم
زده باشد ای عزیزان جهد کنید تا درین ماه بزرگوار دست در شاخ طوبی زنید نه در شاخ زقوم و همت بلند دارید و ترتیب زاد
آخرت کنید تا درین ماه بزرگوار دست در شاخ طوبی زنید قدم در راه حق نهید و ندامت از دل بردارید و آب دیده بحسرت

دیده که هر چه میکنید می بیند و هر چه اندیشه میدارید میداند آورده اند که درویشی میگفت که براهی میرفتم بحلقه واعظی رسیدم
... سخنش این بود که ای آنکه بر گناه عزم کرده و در دل پنهان کرده آنکه آفریده پنهان میداند که یعلم السر و اخفی گفت بیفتادم
... بهوش شدم چون بهوش آمدم توبه کردم کران تبدو ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اگر آشکارا کنید اگر پنهان بدان حساب با شما خواهد
... شعر سرست همه دانای فلک میداند ✿ کو موی بموی و رگ برگ میداند ✿ کیرم که بزرق خلق را بفریبی ✿ با او چه کنی که یک بیک میداند
حدیث درین ماه شبیست و آن شب را شب نیمه شعبان گویند که من احیی لیلة النصف من شعبان لم یمت قلبه یعنی هر که نیمه
شعبان را زنده دارد هرگز دلش نمیرد و حضرت رسول صلعم فرمود که ان الله عتقاء فی لیلة النصف من شعبان اکثر من شعر غنم کلب
... پادشاه عالم در نیمه شب شعبان بعدد موی گوسفندان بنی کلب عاصیان را از آتش دوزخ آزاد کرداند آن شب شبیست که پادشاهی کناه
... و توبه جریده محو می کند و بقیامی انعامی فرمایند و بسجودی جودی مبذول شد و منادی از حضرت عزت آواز میدهد که ای عاصیان
بیایید تا شما را بیامرزیم و ای تشنگان بیایید تا به بهشتان بریم ای مجرمان و مجروحان جراحت گناه بیایید تا مرهم بر جراحت شما
... نهیم هان ای عزیزان اگر زنده درین شب نفسی بزن اگر بیداری قدمی بردار بسوی دار القرار اگر هشیاری توبه بیار قطره چند آب از
دیده بیار که آتش زنار را باران کشد و آتش عشق را آب دیدگان علی الخصوص دران شب که شب برات است تا برات سعادت فرستند
شب رفع درجات شب محو سیئات شب مبارک و جاه عظمت و رحمت است و شب بزرگوار است و درهای آسمان کشاده و در رحمت پادشاه
ذوالجلال و کریم لایزال آماده است نظم شب چنین در صفت آسمان بر رحمت باز ✿ ز خویشتن نفسی ای لپسر بحق پرداز ✿ زعمر آنچه
بمانده بچه رفت و ضایع شد ✿ اگر دریغ نیاید بذکر او پرداز ✿ ثمر ز من عمر آنچه هست دریابی ✿ که آنچه رفت بغفلت دگر نیاید باز ✿ چنان
مکن که به بیچارگی فرومانی ✿ کنون که چاره بدست درست چاره بساز ✿ چه روزها که بشب رفته در هوا و هوس ✿ شبی بروز کن آخر
بذکر و فکر نماز ✿ شب دراز بنسیان چگونه روز کنم ✿ محب را ننماید شب وصال دراز ✿ کریم عزوجل غیب دان و مطلع است ✿ کزین بحر کو
ورش نهفته و راز ✿ برآر دست تضرع ببار اشک ندم ✿ زبی نیاز بخواه آنچه بایدت بنیاز ✿ سر امید فرود آر و روی عجز بخاک ✿ بر آستان
خداوند کار بنده نواز روایة از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام می فرماید که عبد الشهوة اذل من عبد الرق یعنی بنده شهوت
خوارتر است از بنده درم خرید آورده اند که در بغداد مردی زنی را دوست میداشت مدتی دران محبت بسر می برد و آن مرد بمراد
خود قادر نمی گشت اتفاق افتاد دران شب برات بیکدیگر رسیدند مرد خواست که مراد حاصل کند زن گفت دریغ نباشد که امشب همه آشنایان
باشند و ما بیگانه مرد گفت راستی مرا نیز چنین بخاطر رسید احسنت زنی بهنگام مراد و هوای نفس خدای تعالی را یاد می کند همه را
که کو سی الله بلکه هنگام مراد گناه کنی القصه هر دو پای بر نفس و هوا نهادند و از یکدیگر جدا شدند و رو بحضرت حق سبحانه و تعالی
نماز و طاعت و عبادت کردند بامداد دختر را پدر دست گرفته پیش آن مرد برد و گفت دوش حضرت رسالت پناه ...

دیدم مرا گفت دختر بنزد فلانکس بر و با وی عقد شرعی کن و دختر را تسلیم وی کن تا بدانی که هر آن مؤمنی که پای بر نفس هوا نهد و ترک
حرام کند پادشاه عالم در دنیا کار وی بسازد و در عقبی بهشتش کرامت کند قوله تعالی وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى
فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى امر که در شهوة و لذات بروی خود در بندد و از غیر ما دوری جوید ما هم آن کنیم مراد و رضای او حاصل باشد
قوله تعالی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ولیکن این صفت مردان خدا است پس و راه روانست قوله
تعالی لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ شعر بگویمت سخنی از ره صفا بشنو بکوش تا که خلاف هوا توانی کرد ز منزلات هوا گر برون نهی گامی
نزول در حرم کبریا توانی کرد اگر بعذر توکل بپروری تن خویش گذشتهای قضا را ادا توانی کرد وگر بآب ریاضت بر آوری غسلی
همه کدورت دل را صفا توانی کرد وگر ز هستی خود بگذری یقین میدان که عرش و فرش فلک زیر پا توانی کرد ولیکن این صفت رهروان چالاکست
تو نازنین جهانی کجا توانی کرد **فصل در بیان روزه حرام** اما بدانکه روزه عیدین و روز شک بر نیت ماه رمضان و ایام تشریق
کسی که بیمار بود و روزه کسی که سخن نگوید و روزه کسی که نذر کند بمعصیت این روزه داشتن بر جمله مکلفان حرام است فصل در
بیان یاد کردن روزه [illegible] بدانکه هر کس که هفدهم ربیع الاول روزه دارد چنان باشد که شصت سال روزه داشته باشد و آن روز
مولود حضرت رسالت پناه محمدی صلعم و هر که روزه دارد بیست و پنجم ماه رجب کفارت دویست ساله گناه بود و هر که بیست و هفتم ماه رجب
روزه دارد که بعثت حضرت رسول صلعم است آمرزیده گردد و هر که بیست و پنجم ذو القعده روزه دارد کفارت گناه شصت ساله شود و آن روز
دحو الارض بود و هر که هجدهم ذو الحجة الحرام روزه دارد که روز غدیر خم است آنچنان باشد که همه ساله روزه داشته باشد و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر آن مؤمنی که در هر ماهی سه روز روزه دارد پنجشنبه اول از دهه اول و چهارشنبه از دهه میانه و پنجشنبه
آخر از دهه آخر آنچنان است که تمام سال را روزه داشته باشد و هر که هفت روز از ماه رجب روزه دارد آتش دوزخ بر وی
کار نکند و در دوزخ بروی وی در بندند و هر آن مؤمنی که بماه شعبان بماه رمضان بپیوندد بهشت آنکس را روزی شود و مستحب است
که روزه ماه شعبان بماه رمضان بپیوندد و البته آمرزیده باشد و از ماه شعبان هفتاد بار بگوید ثواب عظیم یابد این است استغفر الله الذی
لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و اتوب الیه دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که صوموا تصحوا یعنی روزه رمضان برای
نبی بزرگواری که روزه ماه رمضان است و بزرگان دین رمضان را به بهار تشبیه کرده اند که چون بهار آید ابر در هوا پیدا شود
و باران فرو بارد و نباتات بروید و سبزها بروید و گلها بشکفند و زمین را بساط سبزی گسترده اند که بهار را حله سبز در پوشد
نهال [illegible] و همچنین چون ماه رمضان در آید مسجدها را منور کرده اند و دلها را نشاط آید و قندیلها افروخته
اند و جامها را با بو کرده اند مجلسها ساخته کرده و خایفان در عجب آیند راجیان در طلب آیند عارفان در طرب
در شعب آیند عاصیان براه آیند گریختگان بدرگاه آیند جوانان از دیده اشک بارند پیران موی سپید در خاک

ان الله عز وجل فی کل یوم من رمضان الف الف عتیق فاذا کان یوم الجمعة لیلة الجمعة اعتق الله فی کل ساعة الفا الفا کلهم قد استوجبوا
النار خواجه عالم صلعم فرمود که پادشاه عالم در هر روزی از ماه رمضان هزار هزار عاصی را از آتش دوزخ آزاد گرداند و چون
شب و روز جمعه باشد در هر ساعتی چندان آزاد گرداند که در هر روزی گردانیده باشد ماه رمضان بحریست که هر که آلوده بجنابت
معصیت باشد چون بوی در آید پاک شود و پاکیزه گردد رمضان سلطانیست که هر که در سایه چتر او در آید بر همه عالم سر آید
و هر که در ماه رمضان خلعت سعادة توبه نیافت در کدام ماه خواهد یافت هر که را درین ماه نیامرزیدند و منشور آزادی ندادند
در کدام ماه خواهند داد ماه رمضان را دو حرمت است حرمت قرآن و حرمت رمضان که شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ
الْقُرْآنُ دو عصمت عصمتی از شیطان و عصمتی از نیران دیوان را در بند کنند و درهای دوزخ را در بندند دو نعمت است درهای
بهشت بگشایند و دلها را راحت دهند و دو برکت برکه نور و برکه سجود دو هدیه است یکی آنکه خواب را در عبادت گیرند و خاموشی
را تسبیح و دو فرح است یکی نزدیک افطار و یکی نزدیک ملک جبار ای مؤمنان بدانید که هیچ طاعتی و عبادتی بی محبت و دوستی
ائمه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از ایشان قبول نمی کنند پس دوستی و محبت ایشان را در میان جان و دل باید بستن تا
سفید رویی دو جهانی حاصل آید و یک لحظه و یک لمحه بی دوستی و محبت ایشان نباشی شعر بی بود علی بود و وجودت بجوی
بی حب علی مایه و سودت بجوی بالله که اگر علی امامت نبود صد قبله و محراب و سجودت بجوی پس ای مؤمنان دوستی علی و آل
علی وسیله خود سازی و دوستی محبان و شیعیان حرز جان سازی تا در بهشت عنبر سرشت باشی و به نعیم مقیم برسی ان شاء الله

باب پنجم در بیان فضیلت زکوة و غیره

الخطبه بحمد الله ذو المن له التبیان و البرهان
علیم مدرک حی سمیع سبحان هو القهار ذو عدل هو الغفار ذو فضل هو الستار ذو عفو عظیم عفو الغفران تعالی ربنا الباقی
منزه من هو الباقی هو الشافی هو الراقی فمنه النور و التبیان عبیدک رب استغفر و کن معبوده و اصبر علی ما قال و استغفر
منه و الرضوان فخر الناس کلهم خلاصتهم و اولاهم رسول الله اعلیهم نبی الجن و الانس ان و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و نشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علیا ولیه و وصی رسوله صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین **التوحید** حمد بیحد
و ثنای بی عد حضرت احدی را که هر یک از آحاد موجودات و افراد ممکنات از خزانه اعطی کل شیء خلقه ثم هدی بخلعت صورتی
مخصوص ساخت و از جمله ایشان نوع انسان را بتشریف صورکم فاحسن صورکم مشرف ساخت و از کتابخانه علم بالقلم
علم الانسان ما لم یعلم بانواع دانش و حکمت گردانید **المناجات** ای خالق عرش و لوح و قلم که دادی بکل زبونی از کرم
بسان بخ ره بنده را به پیمانه عاصی و شرمنده را ترا اندرین گلشن روزگار بود راز پنهان همه آشکار بود درکات
نیارم که سر را به بالا کنم ز شرمندگیهای اعمال خویش بود چشمم از صد و از حسرت بیش از آن همچو نرگس سر افکنده ام که از کر

ز بسیاری جرم و فعل زبون ∴ دلم غنچه سانست در غرق خون ∴ بنفشه صفت بر زانوی غم ∴ ز شرمندگیهای خود مبتهم
همان به که ای قادر غیب دان ∴ کشایم بحمدت چو سوسن زبان ∴ ز روی یقین گویم از ذات تو ∴ کنم عرض وصف کمالات تو
دهی گر تو توفیق عزت مرا ∴ نماند بدل هیچ حسرت مرا ∴ توی پادشاه نشیب و فراز ∴ ز صنعت دهی خلق را مانن باز
نباشد ز بالای دستی تو دست ∴ توی آفریننده هرچه هست ∴ بحکمت نهادند روی نیاز ∴ خلایق بدرگاهت ای کارساز
بحکمت دهی رزق بینا و کور ∴ کریم و رحیم و حی غفور ∴ بود در پناه تو چرخ و فلک ∴ ز صنع تو گویند خیل و ملک
الهی توی خلق را دستگیر ∴ من بی سر و پا را دستگیر ∴ بود گرچه جرمم برون از شمار ∴ چه غم هست نام تو آمرزگار
چه عذر آورم چون زپا تا بفرق ∴ شدم بنده در بحر عصیان غرق ∴ برون آور از چاه عصیان مرا ∴ بکن التفاته نمایان مرا ∴ گنهکارم
و مجرم و تر مسپارم ∴ ولی هستم از عفوت امیدوار ∴ ندانم که تا کی من پرگناه ∴ کنم نامهٔ خویشتن را سیاه ∴ ز روی کرم [illegible]
ز درگاه خود نا امیدم مکن ∴ ز لطف ای خداوند یوم الحساب ∴ بکن دعوت بنده را مستجاب ∴ یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

في نعت محمد عليه السلام با صد هزاران هزار قنادیل نور و مشاعل سرور بر روضهٔ فایض النور شمس فلک رسالت
سرو چمن جلالت سلطان بارگاه نبوت والی خطهٔ فتوت مردم دیدهٔ عالم مقتدای انبیا صدر صفهٔ صفا بدر خطهٔ وفا و آن ماه
روی والضحی و آن سلطان تخت شریعت و آن آفتاب برج طریقت و آن واقف اسرار حقیقت سلطان انبیا و سردار اولیا
حضرت ابو القاسم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله **نظم** از خدا در ره خدا طلبی ∴ مطلب جز محمد عربی ∴ زانکه مطلوب اهل بینش اوست
بلکه مقصود آفرینش اوست ∴ شاه ایوان مکه و یثرب ∴ ماه تابان شرق و مغرب ∴ شرف گوهر بنی آدم ∴ در شرف سرور همه عالم
شهریاری که خیل اوست همه ∴ عرش و کرسی طفیل اوست همه ∴ کوی او مقصد است و او مقصود ∴ او محمد مقام او محمود
پنجه آفتاب را برتافت ∴ به یک انگشت قرص مه بشکافت ∴ بود برتر ز انجم و افلاک ∴ زان نیفتاد سایه اش بر خاک ∴ انکه بگذشت
از سپهر برین ∴ سایهٔ او کجا رسد بزمین ∴ ذات او هست بعد خیل رسل ∴ گل پس از خار و میوه بعد از گل ∴ زیر گیسوش آن رخ چو ماه
[illegible]ب معراج را جمال الله ∴ ای دل و جان فدای درگه تو ∴ سر ما همچو خاک در ره تو ∴ الهی بحق محمد و آل محمد و ذریت
که بر حاضران این مجلس ببخش و بخشای یا اله العالمین و یا خیر الناصرین **في منقبت امير المؤمنين علي عليه السلام**
[illegible] امام معصوم آن سرور مطلق و ابن عم نبی آن سلطان بارگاه ولایت و آن شهباز بلند پرواز سعادت و آن شهسوار
[illegible]ت و آن گوهر کان ولایت و آن پیشوای میدان هدایت و آن سرور آدمیان و آن مهتر و بهتر عالمیان و آن مشکل کشای
بر البررة و قاتل الکفرة المسمی بحیدره باب ام الکتاب میزان [illegible] حجة الله فی المشارق و المغارب [illegible]
[illegible] ابی طالب [illegible] در دریای سروت [illegible] نسبت علی ∴ اسد الله سرور غالب

شاه مردان علی بو طالب ∴ ساقی تیر کرمستان ∴ زیر دستش همه زبر دستان ∴ هر که با شیر حق زند پنجه ∴ پنجه خویش را
کند رنجه ∴ در کف انگشت او کلیدی بود ∴ در خیبر بدان کلید گشود ∴ دو سر ذو الفقار آن فیاض ∴ رشتهٔ کفر را شده مقراض
تا نجف بهر گوهرش صدف است ∴ ریگ صحرای او در نجف است ∴ زیب این گلشن از جمال علیست ∴ گل این باغ رنگ آل علیست
بود عمزادهٔ رسول خدا ∴ چون رسول خدا نبود جدا ∴ که سر خصم را جدا کرده ∴ که سر خویش را فدا کرده ∴ همه شب وقت نذر سر بخشد
شه دین روز رزم سر بخشد ∴ کرم خلق بخشش درم است ∴ گر کسی سر فدا کند کرم است ∴ همه سرها فدای او بادا ∴ همه شاهها
گدای او بادا الهی بحق علیا ولی الله بحرمة فرزندان عالیمقام او که بر مای بیچارگان و گناه کاران و تباه کاران امت
محمد و شیعیان علی شاه ولایت را از همه آفتها و بلاها و مرضها و شر جمله ظالمان و حاسدان و منافقان ایمن گردان
و همه مومنین و مومنات را بیامرزی و بهشت رسانی بکرم لطف خود یا ذو الجلال و الاکرام و الله اعلم و احکم بالصواب

این باب در فضیلت زکوة و این باب مشتمل است بر سه فصل قوله تعالی و آتوا الزکوة مالکم و حضرت رسول
صلعم فرمود که هر که زکوة مال بدهد مالش را خدای تعالی از تلف نگه دارد قوله تعالی و لا یحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله
من فضله هو خیر لهم بل هو شر لهم سیطوقون به یوم القیامة یعنی می پندارند آنها که بخیلی می کنند و زکوة مال نمیدهند که آنچه
خداوند از فضل خود بدیشان داده ایشان را به از آنست و نیکی ایشان در آنست بلکه عقوبت ایشان در آنست و
و زود باشد که گنجم آن مال را مثل ماری و در گردن ایشان اندازیم روز قیامة **دیگر** میفرماید قوله تعالی و الذین یکنزون
الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی
بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی آنکسانی که گنج می نهند
زر و نقره و نفقه نمی کنند در راه خدای تعالی یعنی زکوة آن مال نمیدهند بشارت باد ایشان را بعذاب دردناک که روز قیامة
گرم کردانند و آن زر و نقره را در آتش دوزخ اندازند و بیرون آورند و داغ کنند پیشانی و پهلوی ایشان را و پشت ایشان
و گویند این گنجهای شماست که زکوة آن نداده ید در دار دنیا **روایت** کنند از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم پیغمبر ما
که هر که را خدای تعالی مال داده باشد و او زکوة مال ادا نکند روز قیامة آن مال را ماری گردانند سفید و سیاه و بزرگ [illegible]
و در گردن ایشان اندازند چون طوق و این مار بگزد کنار دهان او را و او می نالد و میگوید من مال و گنج نهانی توام که در [illegible]
زکوة آن نداده قال النبی صلی الله علیه و آله الزکوة قنطرة الاسلام یعنی زکوة پل مسلمان [illegible]
[illegible] در کشور اسلام نتواند آمدن قال الرسول صلعم لا یقبل الله الصلوة الرجل لا یؤدی حق
[illegible] و تعالی نماز مردی را که زکوة مال را ادا نکند قال النبی صلی الله علیه و آله لا ایمان لمن

من زکواة یعنی کم نشود مال بدادن زکواة در دنیا شعر اگر مال داری زکوتش بده یکی گنج از بهر عقبی بنه
که هرگز نگردد از آن مال کم بیفزاید ترا باغ و بستان و ده قال النبی صلعم ما هلک مال فی البر و البحر الا بمنع الزکواة یعنی تلف
نشود مال شما نه در بیابان و نه در دریا اما تلف می شود در ندادن زکواة قال النبی صلعم حصنوا اموالکم بالزکواة و داووا
امراضکم بالصدقة حصار سازید مالهای خود را بدادن زکواة و دوا کنید بیماران خود را بدادن صدقه شعر
مال اگر خواهی برادر بی شمار روز کوتش ده که آید در حصار نی برد دزد و نه تاراجش بود در امان باشد ز فضل کردگار در
بیان انواع زکواة حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید من صام و لم یخرج الفطرة کان کمن لا صام یعنی هر که روزه دارد و بیرون
نکند زکواة فطر چنان باشد که روزه نداشته باشد قال علیه السلام ان من تمام الصلواة عطاء الفطر یعنی بدرستی که روزه
فضل و کمال یابد بدادن فطر دیگر قال ع صوم شهر رمضان معلق بین السماء و الارض لا یرفع الا بزکواة الفطر یعنی روزه
ماه رمضان آویخته است میان آسمان و زمین به آسمان نرود مگر بدادن زکواة فطر دیگر قال ع قد افلح من تزکی
یعنی من اخرج زکواة الفطر معنی آنچنان باشد بدرستی که رستگاری یافت هر که بیرون کرد زکوة فطر و روزه دارد و رستگار
نیابد تا بیرون نکند زکواة فطر و به مستحق نرساند نظم زکواة سرت را بده ای عزیز که امیدست بجا ریز
که صوم تو گردد قبول خدای بقول گزین سید با تمیز روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که در نه چیز
زکواة واجب است در زر و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و مویز و محققان گفته اند زکواة عز تواضع
و احسانست زکواة شرف نصرة ضعیفان است زکواة مال مواسات با درویشان است زکواة تن نواختن یتیمانست زکواة
وطن آوردن مهمانان است زکواة علم تعلیم دیگران است زکواة صحبت عارفان است زکواة صحبت پرهیزگاران است
از گناهان زکواة زبان ناگفتن بهتان است زکواة چشم ناگریستن به بیگانگان است زکواة دل تعظیم ایمانست
در خبر است از حضرة امام محمد الباقر علیه السلام فرمود که هر که زکواة مال بدهد حق تعالی از وی خوشنود شود اگر زکواة مال
ندهد روز قیامة مالش را ماری گردانند و در گردنش کنند مغز سرش میخورد تا که مردمان از حساب فارغ شوند بیانش
سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة و هر که گنجی بنهد و زکواة بیرون نکرده بمیرد روز قیامة آن درم و دینارش در آتش تافته
کردانند [illegible] پهلویش داغ کنند روایت از عبدالله مسعود که پوستهای ایشان را فراخ گردانند تا هر درم و دینار
[illegible] ی و پیشانی از وی تهی نکرده است و پشت بروی کردی و بقول دیگر آن است که بدان مال کشاده
[illegible] عزیزان اگر درویشی بنودی انبیا و اولیا اختیار درویشی نکردی نقل است که در دور حضرت
رسول صلعم گفت یا رسول الله از حق تعالی درخواه تا مرا مالی کرامت کند گفت برو و قناعت

کن که اندکی که آن را شکر کنند به از بسیاری که آن را شکر نکنند گفت یا رسول الله شکر الله تعالی بگذارم و خیرات بسیار کنم
و صلهٔ رحم بجای آورم حضرة خواجهٔ عالم صلعم فرمود خداوندا ثعلبه را مال ده گوسفندی چند داشت خدای تعالی بران برکت
کرد با اندک روزگاری گوسفندان چندان شد که وی را در مدینه جای نماند گوسفند از آن بیرون آورد و پیش از آن پنج وقت نماز
در عقب حضرة رسول الله گذاردی چون گوسفند از آن بیرون برد هر روز نماز پیشین آمدی و با حضرة رسول الله نماز گذاردی
دیگر نمازها را با گوسفندان بیرون شهر بودی تا گوسفندان چندان شدند که آنجا جایش نماند بوادی دیگر شد و هر جمعه بیامدی و نماز
جمعه بگذاردی و برفتی تا از بسیاری مال از جمعه نیز بر آمد و باز ماند چون آیة فرود آمد حضرة رسول صلعم دو کس پیش ثعلبه فرستاد
تا زکوة بستانند ایشان آیت زکواة برخواندند گفت جزیه است که از ما می خواهند شما جای دیگر روید تا من درین کار اندیشه
کنم ایشان پیش مرد سلیمی شدند که صاحب شتر بود نامهٔ حضرت رسول صلعم بروی خواندند و گفت سمعا و طاعتا در میان شتران آنچه
و الکه نیکوتر بود بیرون کرد و بدیشان داد ایشان باز پیش ثعلبه آمدند و همان سخن گفت که جزیه است که از ما میخواهند جای دیگر
روید تا من درین کار اندیشه کنم ایشان پیش حضرة رسالت پناه صلعم شدند و حال باز گفتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت وای بر ثعلبه در زمان جبرئیل علیه السلام آمد و آیت آورد که و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن و لنکونن
من الصالحین فلما آتیهم من فضله بخلوا به و تولوا و هم معرضون خبر به ثعلبه رسید بیامد و گفت یا رسول الله هر چه خواهی بدهم گفت حق تعالی
فرموده است که زکواة و صدقهٔ تو قبول نکنم ثعلبه بیرون شد و خاک بر سر میکرد و میگفت وای بر من وای بر من حضرت رسول گفت
ترا گفتند که قناعت کن نکردی لاجرم بخشم خدای تعالی گرفتار شدی و الله اعلم

فصل دوم در فضیلت حج

قوله تعالی و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا یعنی خدای راست بر مردمان که قصد خانه کعبه کردن کسی را که توانای بود روایت از
حضرت رسول صلعم فرمود که ایها الناس قد فرض الله علیکم الحج فحجوا یعنی ای مردمان بدرستی که خدای تعالی فریضه کرد اینو بر شما زیارت
کردن خانه کعبه پس ای مومنان زیارت کنید دیگر فرمود و حجوا بیتکم حج خانه کنید تا به بهشت خداوند خود روید گفت هر که را
حاجتی ظاهر یا سلطانی قاهر یا بیماری حابسش باز ندارد از حج و وی حج نکند و بمیرد خواه ترسا و خواه جهود و هر که حج کند با ثواب العتق
از آتش دوزخ آزاد شود و فرمود که هر که یک رکعت نماز بگذارد در کعبه برابر است با هزار صدقه و گفت هر کاری که حاجیان بردارند و هفتصد حسنة
از حسنات حرم در دیوان ایشان بنویسند گفتند یا رسول الله حسنات حرم چه باشد گفت یکی به هزار حسنه و هر روز و شبی صد و بیست رحمة
بخانه فرود آید شصت از برای طواف کنندگان و چهل برای نماز کنندگان و بیست از برای کسی که در کعبه نظر کند و نظر در کعبه عبادة است
از عبادتهای خاص روایت هر آن بندهٔ مومن متقی که از روی اخلاص و محبت نظر کند بجمال حضرة علی ابن ابی طالب علیه الصلوة
و السلام عبادة است که النظر علی وجه علی عبادة و در حدیث آمده است که هر که فضلی از فضایل حضرت علی ابن ابی طالب ع نگاه کند یا شنود

هر کناهی که بچشم و کوش کرده باشد حق تعالی بیامرزد و هر که فضیلت علی ابن ابی طالب را منکر شود و یا در وی طعن زند
از دنیا بدر نرود تا به بلای کرفتار نشود در خبر است که مردی را بدیدند در شام که یک نیمه رویش سیاه شده بود وی را پرسیدند
ازان سیاهی روی کفت در حضرة امیر المومنین طعن بسیار میکردم شبی در خواب دیدم که شخصی پیش من آمد و کفت توی که در مرتضی علی
طعن بسیار میزنی دستی بروی من فرود آورد رویم سیاه شد چنین که می بینی نقل است از حضرة رسول صلعم که وی را کفتند
یا رسول الله فلان کس را دیدی که به سفر دریا شد با اندک مایه باز آمد و چندان سود آورده است که همه یکان و خویشان بروی
حسد می برند و حضرت رسول صلعم فرمود که من شما را خبر دهم از کسی که باز آمدنش نزدیکتر بود و غنیمتش عظیم‌تر کفتند بلی یا رسول الله
فرمود بنکرید بدین مرد که روی به شما دارد نکاه کردیم و او را بشارة دادیم چون بخدمت آن حضرت آمد آن حضرت فرمود که یارا
خبر ده که امروز چه کار کرده کفت هر روز دیناری زر کسب میکردم امروز مشغول شدم و آن کسب از من فوت شد کفتم بروم و عوض
آن در روی امیر المومنین نظر کنم که حضرة رسول فرمود که النظر علی وجه علی عبادة نظر در روی حضرت علی عبادة است بر فتم و ساعتی در روی
آن حضرت نظر کردم حضرت رسول علیه السلام فرمود که هر روزی دیناری زر کسب میکردی امروز از تو فوة شد و تو در عوض
آن در روی حضرت امیر المومنین نظر کردی به دوستداری وی ترا چندان ثواب حاصل شده است اکر بر اهل زمین قسمت کنند
کمترین نصیبی که به یکی رسد آن بود که کناهش را بیامرزند و بروی رحمت کنند پس ای عزیزان بدانید که هر که دوستی محمد و علی و اولاد ایشان
صلواة الله علیه و علیهم اجمعین ندارد هم در دنیا و در آخرت خاسر و زیانکار باشد و طاعت و عبادة او بمحل قبول نرسد شعر
هر جا که روی مباش بی یاد علی : تا شاد شوی ز غم بخوان ناد علی : روزی که برای حاجتی در مانی : همت طلب از علی و اولاد علی
آمدیم بر حکایت حج روایت که حضرت رسالت پناه محمدی فرمود که چون بحکم خلوتخانه دیکر حق سبحانه و تعالی ابراهیم و اسمعیل
را فرمود که خانه کعبه بنا کنید از سنک بوادی غیر ذی زرع از یک جانب او را بیابان بی نهایت و از دیکر جانب دریای بیکانه
نظاره کنید تا عشق بازی عاشقان ما به بینند که مقناطیس دلهاست سنگ سنگ بهزار فرسنک بر هم نهاده و صد هزار اعرابی
جانب بر او نشسته و آتش عشق عشاق هر روز زیاده و تیز تر می شود حکایة ابو القاسم بشری بن محمد [illegible]
کوید مردی دیدم که در طواف روی زرد شده و رنج سفر کشیده و بر روی او پیدا شده از من پرسید از خانه تو تا اینجا چند راه است
کفتم دو ماه کفت پس تو همسایه این خانه باشی هر سال بزیارت آیی کفتم از خانه تو تا اینجا چند راه است کفت پنج ساله راه است کفتم [illegible]
طاعتی نیکو و محبتی صادق بجنبد و این بیت را بکفت شعر هر که ننهد در ره تو کام را : کی نکرد رهبر انجام را : قبله کر
ساخته اند ناکسان : سنک کلوخ و آتش و اصنام را : آیا هر مومنی که بر کعبه رود اهل احرام باید کرفت احرام جهت آنکه غسل باید کرد
و عمامه خواجکی از سر بنهد و لباس رعنایی تکبر از سر برکشند و ازاری و ردایی بر خود بپیچند و روی بمقصد آورد و لبیک میزنند

این قصه حج است و قصد حج احرام باطن است از جملهٔ اغیار و درین احرام ازاری از نیاز و ردایی از وفا و برده باری بباید
و افکندکی و در عالم صدق لبیک عشق باید زد و روی در بادیهٔ فردانیت باید نهاد و این نحو میزد نظم نام تو شمعیست دل
دل پروانه : نام تو کنجیست دل ویرانه : تا شراب نام تو نوشم ز شوق : بایدم از جان و دل پیمانه : هر صبح ز نیستی دراکی کجاست : این قدح
مردی خورد مردانه : آشنای نام تو دانی که کیست : زین جهان و زان جهان بیکانه : هوشیار هوشیار انکس بود : زین جهان
زان جهان بیکانه : کو بود نزدیک تو دیوانه : حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در ظاهر کعبه بنا کرد جبار جلیل در باطن کعبه بنا کرد
دلها در سینه بر مثال کعبه اند و کعبه ابراهیم خلیل از حجار و کعبه جبار جلیل از اسرار آن کعبه مطاف اصناف خلایق این کعبه مطاف الطاف خالق
این کعبه قبلهٔ خلقان این کعبه منظور نظر حق سبحان آنجا مسجد الحرام اینجا مشهد کرام آنجا عرفات اینجا نجات و کرامات آنجا مقام
خلیل اینجا مقام جلیل آنجا چشمهٔ زمزم اینجا فتح الطاف دمادم آنجا رکن یمانی اینجا کنوز معانی آنجا سر عالم صورت و حرمت
و سر حرم مکه و سر عالم حقیقت قرآن است و سر قرآن کلام و سر کلام الله و بادیهٔ لا اله یا بیابرید و در بادیهٔ الا الله باید رفت و از سر شوق این
بادیه را بر باید برد تا به کعبهٔ الله برسی اکر مجرد وار طوفی از سر رجا و خوفی بجا آوری و نفس اماره را پیش وقت خود قربان باید کرد
اما این کار کسی نیست و این راه مردانی اند که سر بکونین و عالمین فرو نیارند شعر انها که درین راه کمالی دارند : از
مایه کونین کمالی دارند : مشتاق جمال جانفزایند ولی : از قال کذشته اند حالی دارند فصل سیوم در فضیلت جهاد
بدانکه جهاد بر پنج روایت یکی جهاد است با کافران آشکارا چنانکه کفته اند قوله تعالی یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و دیکر
جهاد است با کافران نهانی و آن ابلیس است چنانکه خدای تعالی فرموده است ان الشیطان لکم عدو مبین فاتخذوه عدوا
دیکر جهاد است با منافقان چنانکه می فرماید قوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و چنین کفته اند که آن کسانی که
جهد کنند در توبه راه ایشان نماییم با خلاص و دیکر قول کفته اند آنکسانی که جهد کنند در خدمت ما راه ایشان نماییم بحلاوت
خدمت و کفته اند آنکسانی که جهد در خدمت ما کنند ما راه ایشان نماییم به بهشت عنبر سرشت اما قیمت بنده بخدمت منت و قیمت خدمت
است و قیمت حرمت بحقیقت وصال من است و پنجم جهاد است با دل دانا و جهاد اولیاست چنانکه خدای تعالی فرمود و جاهدوا
فی الله حق جهاده روایت کنند بایزید بسطامی که او را کفتند تو بر سر آب همی روی کفت چوبی بر سر آب همی رود کفتند
در هوا همی پری کفت همه مرغان در هوا همی پرند کفتند تو شبی بخانهٔ کعبه روی کفت جادوی بد ماوند شبی رود کفتند پس کار
مردان چیست کفت آنکه دل بکسی ننهد جز بخدای جل و علا روایت کردند از حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود
کار مردان چهار چیز است اول نشستن در پیش علمای دین دوم شمشیر بر سر کافران زدن سیوم سفره پیش کرسنکان بردن
چهارم مناجات بر در رحمان اما فضل غازیان با کافران بدان آیت که خدای تعالی فرمود که ان الله یحب الذین [illegible]

فی سبیل الله مقتا بدوستی خود ایشان را وعده کرده و گفت ویغفر لکم الله روایت کرده اند از حضرت رسول صلعم فرمود
که خدای تعالی هیچکس را دستوری نه دهد در جهاد تا او را درآرد در توبه و برحمت خدای تعالی و سه چیز دیگرش دهد
یکی چون از خانه بیرون آید از گناهان بیرون رود و دیگر آمرزش خواهند هر چیزی که آفتاب برو تابد و مردی که بر
صورت میرد از جمله شهیدان باشد دیگر حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که کار زار کنید اندر سبیل خدای تعالی اگر چه
دوزخی باشید خدای تعالی شما را بهشت واجب گرداند و هر که از خدای تعالی شهادة خواهد از راستی دل بدهد خدای فرد
دو شهید و اگر بمیرد و بکشندش دیگر حضرت رسول صلعم فرمود که شهید را به نزد خدای تعالی پنج چیز است که هیچ پیغمبر را
نیست یکی آنکه جان پیغمبر را ملک الموت ستاند و جان شهدا را نزد خدای تعالی ستاند دیگر پیغمبر را مرده خوانند و شهید را
مرده نخوانند و دیگر پیغمبر را بشویند و شهید را نشویند چهارم پیغمبر را کفن کنند و شهید را نکنند پنجم پیغمبر را شفاعت دهند
دهند روز قیامت و شهید را شفاعت دهند تا روز قیامت پس بدانکه جهاد با دل و تن فاضلتر است از دیگر جهاد
زیرا که دشمن را همی بینی و با او حرب کنی و آن سهلست دشمن بزرگ و حرب عظیم آنست که با نفس کنی که دشمن را نه بینی
مگر خدای تعالی توفیق دهد و گرنه کار دشوار است اگر چه کافر را جان باید انکس بهشت رسد و چون ابلیس جان ایمان برد
بدوزخ رسد در خبر است از حضرت رسول صلعم فرمود که فاضلترین جهاد با تن است و گفت رجعنا من
جهاد الاصغر الی جهاد الاکبر یعنی بازگشتیم از جهاد خرد پس بجهاد بزرگ شوید جهاد با کافران خرد و با نفس و هوای
شیطان او را حرب بزرگ خوانند زیرا که کافر را همی بینی و شیطان را نه بینی و کافر دشمن جان است و شیطان دشمن
ایمانست و جهاد با کافران باشمار است و با شیطان تا بمرگ اگر کافر کسی را کشد او را مقام بهشت عزیز است
و اگر شیطان ترا کشد ترا دوزخ و عذاب باشد و کافر صلح کند و برگردد و شیطان نه صلح کند و نه گریزد روایت
از حضرت رسول گفتند یا رسول الله دنیا و هوای نفس را چگونه دانیم فرمود آنچه بدنیا نزدیکست از و دوری نمایید
و آنچه باخرت نزدیکست بدان بشتابید تا رسته شوید از مکر شیطان ملعون روایت کرده اند از حضرت عیسی ع
گفت بشبانی رسیدم در بیابانی گفتم ای پیر طلب کور رسیده چکار میکنی گفت حرب میکنم با دو دزد یکی [illegible] و دیگری
دزد بیرونی عیسی ع گفت کجا اند گفت با من دزد بیرونی شیطان است و دزد درونی هوای نفس منست گفتم سلاح [illegible]
مرکب صبر و جوشن یقین و سپرم توکل و علم و پسندکاری و شمشیرم اخلاص است و کمانم ترس خدای تعالی و تیرم یاد کردن خدا
و بالله التوفیق باب ششم در بیان صفت دوزخ و هول آن [illegible] الحمد لله الذی صرف لاذاتی واصلح حالی
واسالنی فی الدین بهدایتی واصلح القلیل ضلالتی بمجدی وکشفه ترشتی بالمصطفی وصحبت فی بل جلالی بمجد

ما وحدت محمد بمقالی لاکن وحدت بمقالی محمدی و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان محمداً
التحمید عبده و رسوله و نشهد ان علیا ولیه و وصی رسوله الی آخره صلوة الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
ای مصور بی قلم و ای مقدر بی ستم و ای مدبر خزان و بهار و ای مقلب دوران لیل و نهار ای قادر بر کمال و ای
رازق ذوالجلال ای در سینه از آتش عشق تو جوششی ای در کوی از گفتگوی تو خروشی ای لطیفی که عاصیان پر عصیان
[illegible]سیان را در امضای رمضان زلال نوال تو نوشانی و ای واهبی که در شب قدر هر بی قدری را لباس مغفرة
تو پوشانی ای صانعی که عقول عقلای عالم بتفکر حقایق تو نرسد ای خالقی که فهم خلق بکاف کنه کبریای تو نرسد نظم
ای خالق هر جا نور و رازق هر کس لبیک و سعدیک تعالی و تقدس مردان ترا وقت چه در روز چه در شب میدان ترا
راه چه از پیش و چه از پس جل جلاله و عم نواله المناجات الهی مرا محرم راز کن در معرفت بر دلم باز کن دلی ده که باشم ثناخوان تو
زبانی که بستایم آلای تو ز نور خرد روشنایم بخش ز بیگانگی آشنایم بخش ز اول چو با من کرم کرده ز فضل خودم محترم کرده
در آخر بهانه مکن گر دیم که در هر دو عالم امیدم توئی چو لطفت مرا رایگان آفرید خردمندیم داد و جان آفرید چو دانی که بیزار دل [illegible]
هم از فن خویشم و خوشنودم مبر آبم ای آبرویم بتو امید من و آبرویم بتو به روی من از گرده [illegible] در بر که هر کز بستی مبند
در رحمت بر ویم دری برگشای مرا قهر منمای و لطف نمای عزیزم بخواری نرنجم مران بقهر از در لطف خویشم مران که بر گیر دم گر توام افکنی
که بپذیردم گر توام رد کنی اگر لطف تو برنگیرد مرا کرا زهره کاندر پذیرد مرا چو امید رحمت نماند ازان ببخش و ببخشای روز زیان
درین خاکدان چون بکام بری بپاکان ذاتت که پاکم بری الهی بحق ده و دوازده امام ببخشی گناه همه خاص و عام یا آله العالمین
خیر الناصرین

فی نعت سید المرسلین صلعم

با صد هزاران هزار صلوة و صلوات و تحیات
تحیات بروح معنبر و قالب معطر صدر صفه صفا خورشید مطلع بهائی منبع [illegible] یاسمن باغ [illegible] بلبل گلستان قدس گلزار نکهت
دین و اسطه لوای دولت لولاک مرتبه و ما ارسلناک [illegible] مرسله سخن نقطه دایره کن [illegible] بطحی بدر برج [illegible] نقطه پرکار
رخسار والضحی وصف طره مشکین واللیل اذا سجی نقش ابرار قرب [illegible] ما ودعک ربک [illegible] شمس [illegible] منجوق مهد طهارت
داماد عروس [illegible] خاتون [illegible] چشمه خورشید رسالت گوهر کان طهارت شمع جمع انبیا نور دیده اولیا [illegible]
او ادنی امین اصطفی چراغ اصفیا مسند نشین سبحان الذی اسری [illegible] منشور نجاة وکیل در ارباب حاجات نقش نگین [illegible] افضل
کل انبیا شفیع روز جزا یعنی ابو القاسم محمد المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم نظم گلبن باغ جان و بلبل قدس انبیا جز و او همه کل
هادی و مهدی و امام امم مهتر و بهتر و امین رسل عاصیان را بروز رستاخیز می شود او شفیع بر سر پل هر سحر که نشان [illegible]
از خط و روی او بنفشه و گل آب تیغ چو آب او بستد از رخ روزگار نقش سبل کشته لاله ای روی او لاله بوده هندوی موی او سنبل

ب از قنادل

دوکش بر باغ نعت او بود خ این شنو دم زنغمهٔ بلبل انّما المصطفی رسول الله دعوتش رهنمای هر گمراه علیه افضل الصلوٰة
واکمل التحیاة و آله الطیبین الطاهرین فی منقبت شاه اولیا علی علیه السلام با صد هزاران هزار … قنادیل نور و مشاعل
سرور از حضرت ملک غفور از روضهٔ پاک رسول بروح پاک حضرة امیر المؤمنین حیدر خواجه محراب و منبر صاحب تیغ دو سر کنندهٔ
در خیبر برندهٔ حلق عمرو عنتر مبارز میدان لا فتا در خمرستان علم مصطفی امام بحق و خلیفهٔ مطلق و مخصوص با بانهٔ احمد باز دو …
لشکر معانی ملاح دریای شریعت ملواح اوج شیعت گنج دفینهٔ رحمت پهلوان درگاه شریعت نجات ده لولا علی لهلک اکبر درجات
بخش انا کالشمس و علی القمر امام المتقین و فارس المسلمین و یعسوب الدین و قاید الغر المحجلین اسد الله الغالب مطلوب کل طالب
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع نظم یا رب به نبی و بتول و دو پسر با زین عباد و با قر و با جعفر با موسی و با رضا تقی و به نقی
کز حکم ره به سوی مهدی بر صاحب کرمی که صد خطا بخشد خوش باش ضیفی که جرم ما بخشد بالله بخدا هر که علی را بشناخت
هر چند گنه کند خدا بخشد صلواة الله تعالی علیه و علیهم اجمعین و آله الطیبین و الطاهرین و الحمد لله رب العالمین فصل در بیان
صفت بهشت و عذاب دوزخ و این باب مبنی بود بر سه فصل فصل اول در صفت بهشت و اهل بهشت قوله تعالی
متکئین فیها علی الارائک لایرون فیها شمسا و لا زمهریرا یعنی اهل بهشت نه بینند نه آفتاب گرم و نه سرما سخت در خبر است
از خواجه کائنات و مغز موجودات رحمت آدمیان مهتر و بهتر عالمیان محمد رسول الله علیه التحیة و الثنا میفرماید که هر که در آید به بهشت
زنده جاوید باشد و در آنجا هرگز نمیرد و فانی نشود روایت که عبد الله سلام از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم سوال
کرد که یا رسول الله مرا خبر ده که خدای تعالی بهشت و دوزخ را آفریده است یا نه حضرت خواجه عالم صلعم فرمود که بلی آفریده
است گفت یا رسول کدام را زود تر آفرید آن حضرت فرمود اول بهشت را آفرید و بعد از آن دوزخ را آفرید و رحمت خود را
بر خشمش سبقت گرفت عبد الله گفت یا رسول الله مرا صفت بهشت بگوی و از عذاب دوزخ و صفت خازنان بهشت و ملایکه
و مرا بگوی که خازنان بهشت و دوزخ کجا اند و بگوی پوشش بهشتیان و دوزخیان چیست و درهای بهشت چند است آن
حضرة فرمود که بدان ای عبد الله بهشت بر آسمان هفتم است و دوزخ بر زمین هفتم و بهشت را هشت در است و درهای بهشت
از دری تا دری پانصد ساله راه است و بر هر دری چندان فرشته است که عدد آن بجز خدای تعالی نداند چون بهشتیان
بدر بهشت فرا رسند فرشتگان برایشان سلام کنند و تحیت گویند چنانچه حق تعالی در قرآن یاد کرده است قوله تعالی
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و درهای بهشت را حلقهاست از سیم سپید و قبهای آن از زر است و از یاقوت و گرد
او عنبر و گیاه او زعفران و ریگ وی از مروارید و یاقوت عبد الله گفت یا رسول الله که نخست از کدام طعام خورند گفت
از طعامهای لذیذ که از بوی آن مرده زنده گردد عبد الله گفت یا رسول الله چون بهشتیان طعام و شراب خورند بول و غایط ایشان

باشد یا نه آن حضرت فرمود که بهشتیان را بدان چیز حاجت نیست و پس گفت چگونه باشد که عرق سپید تر از شیر و خوشبوتر
از مشک و طعم وی شیرین تر از شهد از جبین ایشان بیرون آید و همانند بر تن ایشان خشک شود اگر از آن عرق ایشان در دریا آمیزد
آب دریا خوشبو و شیرین طعم گردد و عبد الله گفت یا رسول الله مرا خبر کن که بهشتیان را صفت کردی که طعام و شراب خورند بول و غایط
ایشان نباشد درین جهان مثل آن هست یا نه فرمود یا عبد الله بلی هست مثل آن کودکی که در شکم مادر باشد بول و غایط او نبود
اگر کودک را در شکم مادر بول و غایط بودی شکم مادر بترکیدی و رحم او را نیز زیان داشتی و کودک نیز بمردی اگر بهشتیان را بول و غایط
حاجت آمدی مرگ برایشان رسیدی چنانکه درین جهان و دیگر حق سبحانه و تعالی ایشان را پاک و طاهر و پاکیزه کرد از همه چیزها دیگر باره ایشان را
پلید نکند زیرا که بهشتیان اندر حجرها و خیمهای نور نشسته جاوید اند پس گفت مرا بگوی که رودهای بهشت چار چند یا ایستاده گفت چهار
جوی یکجا میروند و به یکدیگر همی گذرند چنانچه نه این بر آن و نه آن برین آمیخته نشود از جمله رودی که روند شیر است سپید و صافی
و رودی آب و دیگر می و دیگر عسل عبد الله گفت ازین جویها چیزی کاهد و چیزی افزاید گفت نه از وی زیاده و نقصان نباشد
گفت یا رسول الله آن رودها را درین جهان مانند هست یا نه گفت هست مانند آب دریاها چون ابر از وی بردارد و بر زمین ببارد
و دیگر باره بجویها و رودها اندر آید و بدریا اندر رود و اگر آب دریا بیفزاید جهان غرق شود پس عبد الله گفت مرا خبر ده که کنار آن جویها
چیست فرمود که سیما الله نور حق سبحانه و تعالی سنگ ریگ آن از در و یاقوت و مروارید و گیاه وی زعفران و خوشهای وی از
سندس و استبرق و حجرها و خانها بود بر کنار آن جوی و آب جویها صافی بود و روشنتر از چشم مردم و سپیدتر از شیر و شیرین تر
از انگبین و نرم تر از حریر و درخشان و روشنتر از آفتاب و خوشبوتر بود از همه چیزها عبد الله گفت از پهنای هر جوی مرا
خبر ده که چند است و چگونه گردند و به یک جا شوند گفت پهنای هر جوی پانصد ساله راه است از گرد بر گرد کوشکها و ایوانهای بهشت
میگردد و بزیر پردهای بهشت در میرود چنانچه حجابهای ایشان بر یکدگر دود و هر جا که میرود تسبیح کند آواز بهشتیان هر جا که شنوند
پندارند که مطربان و ثنا گران اند عبد الله گفت بهترین جویها کدام است گفت رود کوثر گل زیر آن جوی مشک و ریگ و سنگ وی
در و یاقوت و جوهر است و کنارهای او خیمها زده است اندران خیمها حوران بهشت چنانکه یاد کرده اند عبد الله گفت
بگوی که بهشتیان بزیارت و سلام حق تعالی روند چگونه سلام و زیارت حق سبحانه و تعالی کنند گفت بر جنیبتهای نور نشسته
و سر ایشان از در بود و چشم ایشان از یاقوت سرخ بود و رویهای ایشان همچون زنان بود و جامهای ایشان از رحمت خدای
بود و لجامهای ایشان از زر و زبرجد بود و گردن ایشان از مروارید و در بود و بر سر ایشان گیسوها بود همچون گیسوهای دختران
دوشیزه و پیشانی ایشان از نور بود و پایهای ایشان از سیم سپید بود و همه تنهای ایشان از لولوی سپید بود و موی ایشان
از زعفران بود و دم ایشان از استبرق بود و زین ایشان از رحمت بود و تنگ ایشان از خوشنودی خدای بود و مومنان

اندر بهشت باشند بزیارت وسلام رب العالمین روند و چنین چنینها نشسته باشند و با ملایکه روند عبدالله گفت یا رسول الله
مرا خبر کن از حال آن درختان که اندر بهشت باشند هرگز خشک شوند و میوهای ایشان نقصان آورد یا نه آن حضرة فرمود که
هرگز خشک نشوند و از هر درخت هفتاد گونه میوه برمی آید که آن بدین نماند عبدالله گفت این را درین جهان مانندی هست یا نه
گفت بلی که قرآنرا که خدای تعالی بمن فرستاده است که هر و اصل او یکیست و به همه خلقان مشرق و مغرب برسد و هرگز کم نگردد
از و تباه نشود و آیتهای او از یکدیگر منقطع نگردد و حرفهای او فانی و متلاشی نگردد عبدالله گفت یا رسول الله بگوی از حال
بهترین درختی که در بهشت است گفت بزرگترین درختی که حق تعالی در بهشت آفریده است درخت طوبی است گفت صفت آن مرا بگوی
گفت اصل آن درخت از زر صافی آفریده است و برگهای او را از زبرجد و میوهای او را از لولو و آن درخت را هشتاد هزار شاخ است
و بر سر هر شاخی هشتاد هزار شاخ دیگر و شاخی از وی تا بزیر عرش خدای تعالی رسیده است اندر بهشت هیچ قبه و حجره
و کوشکی و موضعی نیست الا که شاخ آن درخت در آنجا در آمده و از آن میوهای او خداوندان آن موضع هر کسی باندازه خود بخورند
و هر کس از قومی چنان داند که آن نعمت همه اوراست و کسی دیگر را نیست چنانکه او هست عبدالله گفت مرا خبر ده که در بهشت آفتاب هست
یا نه آن حضرة فرمود که نباشد گفت مثل نماز و روزه و زکوة و حج این علوم چیزی باشد گفت اینها نباشد عبدالله گفت بگوی که
مردان را زن باشد گفت بلی باشد گفت بازی کردن گفت نباشد و گفت اندر بهشت هیچ بادی جهد گفت بلی باشد
گفت آن باد را چه خوانند و چه صفت باشد گفت آن باد از رحمت خدای تعالی باشد آنرا آفریده است و جلیلی بر وی نوشته
است و بران نوشته است که ایزد تعالی بهشتیانرا زندگانی جاودانه داده است عبدالله گفت مرا خبر ده که آن باد را
نام چیست گفت نامش نامیه است چون بهشتیان و فرشتگان بسلام خدای تعالی روند آن باد بر ایشان می وزد و مشک
و زعفران و عنبر و کافور بر ایشان می افشاند حق تعالی آن باد را نه از سرما آفریده است و نه از گرما بر روی بهشتیان میجهد
و رویهای ایشان میشگفاند و روشن گرداند و سرور ایشان زیاده کند پس بهشتیان هم آواز بر آرند و بشادی و طرب
در آیند هر نعمت که اندر بهشت ظاهر گردد و ولدان مخلدون بلهو و طرب در آیند و مشغول شوند و چشمهای بهشت بگشایند
و درختان بهشت جلوه کردن گیرند و مرغان بهشت بآواز آیند و از ریاحین بهشت نسیم بوی رسد و عطرهای بهشت
دمیدن گیرد و بهشت خویشتن را بیاراید چنانکه اگر همه خلق این جهان آگاه شوند که حق سبحانه چه شرف و شادی
و نعمت داده است و از شادی همه برآسایند عبدالله گفت مرا خبر ده که بهشتیان چند ساله باشند که در بهشت روند
گفت همه بسال حضرة عیسی ع و همه بنیکوی یوسف پیغمبر علیه السلام باشند و همه ببالای آدم صفی الله علیه السلام و همه بخلق و خوی
من که محمدم صلعم چنانکه خدای تعالی در قرآن یاد کرده است عبدالله گفت مرا خبر ده که روز قیامت خطاب بهشتیان که باشد

فرمود که من باشم که این از بهر من است که از میان چندین هزار پیغمبران خدای تعالی فرمود که خاطب تو باشی در بهشت و این از
برای آنست که خدای تعالی نام مرا با نام خود پیدا کرده است پیش از آنکه آسمان و زمین آفریند هفتاد هزار سال و نام مرا بنام
همه پیغمبران سبقت کرد و حق تعالی مرا خاتم پیغمبران کرد عبدالله گفت صدقت یا رسول الله عبدالله گفت مرا خبر ده که جامهای بهشتیان
چه رنگ باشند گفت از سندس و عبقری و جای ایشان اندر قصرها و خیمها باشد و نعمت ایشان جاودانه باشد عبدالله گفت
بگوی پادشاهی هر یک تا چه حد باشد گفت هر مردی را از ایشان چندان پادشاهی بود که هفتاد بار پادشاهی مشرق و مغرب
و هر یک از ایشان را هزار قبه و هزار کوشک و هزار حجره و هزار کنیزک و هزار خادم که در پیش بخدمت ایستاده باشند و طشت و ابریقهای
زرین و ابزارهای نور در کتف انداخته باشند عبدالله گفت یا رسول الله صفت بهشتیان کن گفت یا عبدالله اگر بهشتیان یکی روی [illegible]
آورد از مشرق تا بمغرب روشن گردد و اگر یکی از ایشان آب دهن خود بدریا افکند جمله آبهای دریا و دنیا شیرین شود و از وی
بوی مشک آید چنانکه حق تعالی را اراده بودی که این جهان باقی ماندی یکتن از اهل بهشت را فرمان آمدی تا دست خویش
بر زمین بمالیدی تا هر آدمی که در روی زمین کور بودی بینا شدی و هر که مبتلا بودی درست شدی و هر که مرده بودی زنده
شدی و هر که کافری بودی مومن گشتی و هیچ آب روی زمین تلخ نبودی اگر از آن گیسوها که بر سر بهشتیان است یکی از گیسوهای
ایشان چون خورشید است اگر گیسوی خود را بگشایند ماه و آفتاب را بپوشانند عبدالله گفت یا رسول الله صفت حور العین کن
تا بشنوم آن حضرة فرمود که اگر یک حور را فرماید که بروی زمین بایستد چون بر زمین آید زمین بشکافد قدم وی با آخرین
زمین رسد و هر دو کتفهای وی از آسمان نخستین بگذرد اگر روی با آفتاب نماید نور ایشان پوشیده گردد از نیکوی
دیدار حوریان و خدای تعالی اندام ایشانرا از مشک خالص و عنبر و کافور آفریده است و بر هر یک هفتاد گیسوست که اگر از گیسوی
خویش حلقه را بنمایند همه از آرزوی جان بدهند و گیسوهای حوریان همه بدر و یاقوت بود و روی ایشان بدان نیکوییست
که آدمیان از صفت کردن آن عاجز آیند و نتوانند صفت آن کردن و همه خوشبوی و خوش آواز باشند و رویهای ایشان
از نور بود و ابروهای ایشان پیوسته بود بینی ایشان باریک و ساقهای ایشان فراخ و لب سرخ و دندان همچون مروارید
و بروشنی چون ستاره و مویهای جعد و بالا لطیف حق تعالی ایشانرا بدین لطافت آفرین و هرگز از لهو و طرب و عیش
خالی نباشند و حق تعالی ایشانرا از بهر بهشتیان بدین خوبی آفریده است و بمکافات آن نیکیها و عبادتها و طاعتها
که کرده اند در دنیا در خبر است که چون روز قیامت شود حضرة رسالت پناه محمدی خبر میدهد که حضرت امیر المومنین
علی [illegible] شاه و ادر بهشت فردوس بنشیند و فردوس که بهشت بر بالای بهشت در آمده و جویهای بهشت از آنجا آید و در
بهشت پراکنده شود و در حدیث آمده است که بهشت صد درجه است از درجه تا درجه چندان است که زمین تا آسمان و [illegible]

درجها بهشت فردوس است و بالای آن عرش خداوند ذو الجلال است و فردوس جای مقربان است و آن بالای درجات
علیین است که حق تعالی در کلام مجید فرموده است که قوله تعالی کلا ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادریک ما علیون کتاب
مرقوم یشهده المقربون **در حدیث** آمده است که اگر یکی از اهل علیین بر اهل بهشت فرو نگرد از نور روی او تمام
بهشت روشن شود اهل بهشت بدانند که نور روی اهل علیین است **روایت** از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که
حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بر فردوس که بالای درجات علیین است بر کرسی از نور نشسته باشد در پیش وی تسنیم میرود که
شراب مقربان است که ایشان را از صاف و خالص دهند و دیگران را ممزوج چنانکه فرمود قوله تعالی ومزاجه من تسنیم عینا یشرب
بها المقربون حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از آنجا با اهل عرصات می نگرد و هرکه را با وی برات دوستی او بود بفرماید تا از
صراطش بگذرانند و به بهشتش رسانند اگر برات دوستی او و فرزندان او نداشته باشند بدوزخشان فرمایند چنانکه [illegible] قوله
نبی خل محبه الجنة ومبغضه النار **روایت** از حضرت سید المرسلین صلعم فرمود که در شب معراج کوشکی از یاقوت سرخ دیدم و او را
دو در بود از زمرد سبز و او را چهار رکن بود از رکنی تا برکنی چندان بود که از مشرق تا بمغرب و در آن کوشک در آمدم در و
چهار جوی دیدم یکی از آب و یکی از عسل و یکی از خمر و یکی از شیر و دیدم درختهای بسیار و اصل آن درختها از زمرد سبز برگها
از حلهای بهشت بوده و بر برگ او نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله و علیا ولی الله **شعر** جنت الفردوس
دان ای پسر: حق تعالی آفریده از درر: از برای مومنان متقی: هست قول سید خیر البشر: و حضرت حق تعالی این بهشت
و نعمتها که وعده کرده است از برای دوستان و محبان اهل بیت مصطفی و از برای محبان و دوستان علی ع و امامان ائمه
اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین اماده کرده است از بهر مبغضان و دشمنان آل محمد علیه السلام و آله دوزخی تافته و آتشی
افروخته و بعذاب گوناگون ابد الابد از بهر ایشان مقرر کرده پس ای مومنان بر طاعات و عبادات اگر [illegible]
بود که بغض ایشان در دل شما بوده باشد که جای شما در دوزخ باشد **شعر** اگر صد دوزخ اندر پوست داری
نسوزی چون علی را دوست داری: اگر بغض علی اندر دل تست: بسوزی گر هزاران پوست داری **روایت**
که مولانا حسن کاشفی در کتاب منهاج آورده و نقل از ناقدی که او روایت کرد که روزی در مجلس هارون الرشید بودم
که شافعی و محمد یوسف و محمد اسحق حاضر بودند هارون رشید شافعی را گفت چند از فضایل حضرت امیر المومنین یاد داری گفت
چهار صد یا پانصد و محمد یوسف را گفت تو چند از فضایل امیر المومنین روایت میکنی گفت هزار یا زیاده باز محمد اسحاق را
گفت تو چند از فضایل حضرت علی میگوی گفت که فضایل او پیش ما بسیار است اگر خوف و ترس نبودی گفت خوف از کی
گفت از تو و عاملان تو گفت بگوی که ایمنی محمد اسحاق گفت پانزده هزار حدیث گفته‌اند و پانزده هزار حدیث مرسل

پس هارون گفت من شما را خبر دهم از فضیلتی از آن وی که بچشم سر خود دیده ام شما را نیز نمایم بهتر از آنچه شما یاد دارید
گفتند بفرمای گفت عامل دمشق بمن نامه نوشت که اینجا خطیبی است که بحضرت امیر المومنین علی ناسزا میگوید و دشنام میدهد
گفتم وی را بند برنهید و پیش من فرست وی را فرستاد گفتم ای ملعون امیر المومنین ع را چرا دشنام میدهی گفت زیرا که پدران مرا
کشته است گفتم ای ملعون امیر المومنین هرکه را کشت بامر خدا و رسول خدا کشت گفت که چنین است من وی را دشمن میدارم جلاد را
فرمودم تا وی را صد تازیانه بزد و چون شب در آمد وی را در خانه انداخت و در خانه بقفل بر زد چون شب در آمد اندیشه
میکردم که وی را چون کشم یا به تیغش گردن بزنم یا باتشش بسوزانم یا بابش غرق کنم در این اندیشه بودم و در خواب شدم دیدم
که در آسمان گشاده شد و حضرت رسالت پناه محمدی فرود آمد پنج حله پوشیده و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرود آمد
سه حله پوشیده و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرود آمدند هر یکی دو حله پوشیده جبرئیل را دیدم که طاسی در دست
داشت آب صافی در وی حضرت رسالت پناه از وی بستد و در سرای من قریب پنج هزار خلق بودند آن حضرت فرمود
که هر که شیعه امیر المومنین علیه السلام است باید که برخیزد دیدم که چهل کس برخاستند من ایشان را میدانم آن حضرت ایشان را
آب داد گفت آن دمشقی پلید را بیارید وی را از آن خانه بیرون آوردند چون شاه اولیا امیر المومنین علی علیه السلام را
چشم بروی افتاد گفت یا رسول الله این ملعون مرا بی جرم دشنام میدهد حضرت رسول گفت ای امیر المومنین علی را دشنام میدهی
گفت خداوندا او را مسخ کن و صورتش بگردان وی در حال سگی شد وی را فرمود تا در آن خانه کردند من از خواب
جستم و گفتم تا در خانه باز کردند آن خارجی سگی شده بود اکنون در آن خانه است بفرمود تا او را بیاوردند سگی بود
اما گوشش بگوش آدم میماند و پر افگنده چون دیدی عذاب خدای تعالی وی سر در پیش انداخته بود آب از چشمانش روان
شده بود شافعی گفت وی را از اینجا فراتر برید که سخت از عذاب ایمن نتوان بود وی را در آن خانه کرد صاعقه در آن خانه افتاد
آن سگ هر چه در آن خانه بود بسوخت آن ملعون در دنیا مسخ بود سوخته شد و باخرت بعذاب ابد الابد گرفتار شد حق تعالی
دوزخ را از برای دشمنان حضرت مرتضی علی آفریده است و بهشت از برای دوستان و شیعیان اهل بیت آفریده است
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله النار یعنی
اگر جمله خلقان دوست حضرت امیر المومنین علی علیه السلام شدندی آتش دوزخ را خدای تعالی نیافریدی امیر المومنین بهترین
خلقان است و امام متقیان است و هر کسی که بر وی و فرزندان او اقرار ندارد از جمله زیان کاران است و از کافران
منافقان کمتر و مردارتر است والسلام علی من اتبع الهدی

فصل دوم در بیان صفة دوزخ وعقاب وعتاب

بدانکه عبد الله السلام گفت یا رسول الله مرا خبر ده از [illegible] دوزخ

روایت از حضرت خواجه کاینات و فخر موجودات و فخر بنی آدم مهتر و بهتر جمیع عالم خواجه دو سرا و شفیع روز جزا محمد
رسول الله صلعم آن خواجه که شمه از و بگوش جانت رسانیدم می فرماید که خدای تعالی فرموده است قوله تعالی لها سبعة ابواب
منهم جزء مقسوم و بدانید که از هر دری که اندر شوند از کافران و مشرکان آنها که گناهان کبایر کرده اند و بی توبه از دنیا بیرون
رفته اند و منافقان و مجرمان از هر دری تا دری هفتاد هزار ساله راه است و درهای آهنین بلعنت خدای مطبق کرده است
و اندر درها از خشم و ظلمت و تاریکی آگنده و زمین دوزخ از آهن و سرب و آبگینه و از ارزیز تافته از آتش و درختها از آتش
و سرایها از آتش عبد الله گفت صفت ایشان را بگوی گفت کافران و شقیان و بدبختان باشند و گرسنه و تشنه و هرگز سیر نگردند
و سیراب نشوند و مردان و زنان درهم آویزند و بسیار مردان باشند از دوزخیان که مجلس ایشان سفید بود و بخویشتن همی گویند
از ذلیلی و بیچارگی و از بریدن امیدهای خویشتن و نوحها همی کنند و خون و ریم از گلوی ایشان بر می آید و غل و سلسله بر دست
و پای ایشان مانند چهارپایان وحشی باشند و اندر اندام ایشان هفتاد پوست بود و از میان هر پوستی تا پوستی
هفتاد طبقه باشد و هر یکی را جداگانه عذاب باشد و در شکم ایشان از ماران و کژدمان باشند از آتش دوزخ هم بدان گونه
آواز در شکم ایشان بر آید پنداری اسیا اند در شکم ایشان گفت عذاب دوزخیان در عرفه چیست آن حضرت فرمود صدید
و قطران و غسلین و عذابهای گوناگون چنانکه حق سبحانه و تعالی یاد کرده است قوله تعالی بماء کالمهل یشوی الوجوه
بئس الشراب و ساءت مرتفقا عبد الله گفت مرا خبر ده که دوزخیان چند درین عذاب خواهند بود آن حضرت
فرمود کافران و منافقان بگناه کبایر خود در عذاب باشند حق تعالی ایشان را عذاب کند و روزگار عذاب ایشان
احقاب باشد عبد الله گفت هر حقب چند باشد گفت چهار هزار سال گفت هر سالی چند باشد گفت چهار هزار ماه گفت
هر روزی چند ساعت بود گفت چهار هزار ساعت گفت هر ساعتی چند است گفت چهار هزار روزهای این جهانی باشد
عبد الله گفت یا رسول الله مرا خبر کن از شکل اهل دوزخ بر دهنهای ایشان لجامهای آهنین بود و غل بر گردن ایشان
از آتش و جامها بر تن ایشان از قطران هرگاه که جامه بر تن ایشان افگنند جگر ایشان پاره پاره گردد و گوشت ایشان بریزد
و عذاب ایشان سخت گردد قوله تعالی ربنا غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین و گویند خداوندا سخت بدبخت و شقی بودیم
از بهر آنکه بی راهی کردیم پس گویند قوله تعالی ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون گویند خداوندا ما را ازین عذاب
دوزخ باز به سوی دنیا فرست که اگر گناه دیگر باره بکنیم بر تن خود بیداد کرده باشیم آنگاه از خدای تعالی ندا آید قوله تعالی
اخسئوا فیها و لا تکلمون بران گونه فریاد کنند و جواب دهند و گویند اخسئوا یعنی خاموش باشید ای بدکرداران و بدبختان مرا [illegible]
[illegible] اندران جهان و از فرمان من بیرون رفتند لاجرم من ایشان را در بهشت خویش جای کردم

از وحوش و از طیور و انس و جان : هیچ جانداری نماند در جهان : آید آنگه ابر و باران زان غمام : متصل بارد چهل روز تمام
پس بقدرت خالق جان آفرین : مالک ملک ملایک اجمعین : زنده سازد باز اسرافیل را : صور بر دارد بفرمان خدا
هفت شاخ آن صور را بهر آگهی : دور هر شاخ پانصد ساله راه : جمله جانهای ملایک را خدای : اول اسازد در نخستین شاخ جای
در دوم جانهای جمله انبیا : در سیوم ارواح جمله اولیا : جان آن جمله شهید و صالحین : زان صدیقان بود در چارمین
شاخ پنجم جای جان جنیان : کافران را در ششم باشد مکان : روح حیوانات وحش و طیر و دد : باشد اندر هفتم از حکم احد
چون شود در هفت شاخ این روحها : باز اسرافیل را آید ندا : تا دمد یکنفخ در صور آنجهان : کز وی آن جانها برون پرد روان
وز بسیط خاک تا هفتم سما : روحها پرند بر روی هوا : پس بفرماید حکیم ذو المنن : کاورند ارواح را سوی بدن
جمله جانها با منازل نیاز : سوی قالبهای خود کردند باز : پس همه خلقان بیکبار سر از گور بر کنند پس حق سبحانه و تعالی
آتشی بفرستد تا گرد جهان در آید و همه مردم را بر زمین بیت المقدس گرد آورد تا حق سبحانه و تعالی آنجا با ایشان حساب
کند پس عبد الله گفت مرا خبر ده که درازی صراط چند است آن حضرت فرمود درازی صراط سه هزار ساله راه است از موی باریکتر
و از شمشیر تیزتر است گفت خلقان از آنجا توانند گذشتن حضرت رسول صلعم فرمود که ایزد تعالی از عرش نوری بفرستد
تا مومنان بدان نور از صراط بگذرند گروهی بسان برق روند و گروهی چون باد روند و گروهی چون سواران و گروهی
چون پیادگان و گروهی بدشواری و سختی روند گروهی افتان و خیزان بگذرند و طفلان را فرشتگان بگذرانند گروهی باشند
که قدم بر صراط نهند پایهای ایشان بسوزد و بروی در افتند و روی و شکم ایشان بسوزد و بدست در آویزند دستشان
بسوزد و بزیر افتند و در زیر صراط و هر چه کافر باشند از صراط بدوزخ افتند ایشان را آتش بسوی خود کشد عبد الله گفت مرا خبر ده
که خلقان بچند صف بایستند حضرت رسول فرمود بصد و بیست صف بایستند گفت درازی هر صفی چند باشد گفت چهل هزار ساله
راه باشد و صد و نوزده صف کافران باشند و حق سبحانه و تعالی مومنان را به فضل و کرم خود بیامرزد و عفو کند عبد الله گفت یا
رسول الله آن چه نیکی و احسان بود که روز قیامت با مومنان کند که مومنان خرم شوند و چه چیز بود که با کافران کند که دو
زخیان را هیچ حسرتی و دردی از آن عظیم تر نبود حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که روز قیامت باشد حق سبحانه
و تعالی بهشتیان را به بهشت فرماید و آنجا قرار گیرند و حساب و ثواب یافته باشند و دوزخیان را بدان عذاب سخت گرفتار
و بدان عمل که کرده باشند آنگاه فرشتگان رحمت را بفرماید تا مرگ را بشبه گبشی ابلق بیارند و بهشتیان را و کافران را
ندا کنند که آنچه می بینید مرگ است شما خواهید که من مرگ را بکشم تا شما ایمن گردید گویند ما نمیخواهیم پس فرشتگان
مرگ را میان بهشت و دوزخ بکشند تا بهشتیان ایمن گردند و هرگز نمیرند دوزخیان را از آن سخت تر [illegible] بهشت

ازان خوشتر نباشد عبد الله گفت بگوی که نخستین کسی که برخیزد که خواهد بود از خلقان شعر اول الگو سر بر آرد از تراب

با رخ تابنده تر از آفتاب ∴ باشد آن سلطان خیل انبیا ∴ صدر و بدر هر دو عالم مصطفی ∴ با براق آید به پیش جبرئیل

حله آورده از رب جلیل ∴ حله در پوشد و گردد سوار ∴ در رکابش از ملایک صد هزار ∴ پیش پیش او امیر المؤمنین

آن وصی نفس خیر المرسلین ∴ او بود حامل لوای حمد را ∴ میبرد در پیش شاه انبیا ∴ آن لوا واسع تر از شمس و قمر

از علو افراشته بر پیش سر ∴ آل و اولاد رسول کردگار ∴ همره وی از یمین و از یسار ∴ جمله اصحاب نبی و پیروان

بر طریق خویشتن از پی روان ∴ با جمیع انبیا و مرسلین ∴ جمله خلق اولین و آخرین ∴ تا بدان موقوف باشد حشرگاه

جمله جمع آیند از حکم اله ∴ عبد الله گفت مرا خبر ده نخست کسی از دوزخیان مثل چنان زنده شود که باشد حضرت رسول فرمود

که ابلیس را زنده گرداند حق جل و علا فرماید که او و فرزندان او بیایند تا ببینند انگاه او را با اتباع او بدوزخ فرستند

روایت از ابو ایوب انصاری از حضرت رسالت پناه محمدی ازین آیت که قوله تعالی یوم ینفخ فی الصور فتأ

تون افواجا حضرت رسول سخت بگریست و گفت از کار عظیم سوال کردی روز قیامت که کار ازا برده نوع حشر کنند

بعضی را بر صورت خوکان و بعضی را بر صورت بوزینگان و بعضی را پایها بالا و رویها بر زمین و بعضی کور باشند و بعضی را

زبانها از دهان بیرون آمده باشد و بر سینه افتاده و زبانهای خود میخایند و بعضی را پایها و دستها بریده باشند

و بعضی را لباس قطران پوشیده باشند و بعضی را بر درختان آتشین کرده باشند و بعضی را از ایشان بوی گندی آید

مانند مردار گفتند یا رسول الله این طایفها کیستند و این عذابها از برای چیست حضرت سید المرسلین صلعم فرمود که

آنها که بصورت خوکانند خمر خوارگانند و حرام خواره و رشوت گیران آنها که بصورت بوزینگانند سخن چینانند آنها که سر

نگونسارانند ربا خوارگانند و کوران قاضیانند که حکم نا حق کرده باشند آنها که زبان خود میخایند عالمانند که بر آنچه

گفته باشند کار نکرده باشند آنها که دست و پای ایشان بریده باشند کسانی اند که همسایگان را رنجانیده باشند آنها که بر درخت

آتشین باشند غمازانند آنها که لباس قطران پوشیده باشند متکبرانند آنها که از ایشان بوی گند آید مانند مردار کسانیند

که غمازی کرده باشند و کسانی که بشهوات و لذات حرام مشغول بوده باشند هان ای عاصیان هان ای مجرمان هان ای

جوانان پر گناه هان ای پیران نامه سیاه هان ای در حرم مسلمانان خیانت کرده هان ای در حرام و شهوات و لذات فرو رفته

هان ای خلق آزاران هان ای ظالمان جور و ستم کرده هان ای بی نمازان از پی شیطان و هوای نفس رفته در چه خیالی

چه اندیشه کرده و چه عذر ساخته قوله تعالی ان لدینا انکالا و جحیما و طعاما ذا غصة و عذابا

الیما یعنی که ما ساخته ایم از برای دوزخیان بندها و زنجیرهای آتشین که بر دست و پای ایشان بندند دوزخ

و شما را درین مقام جای دادم ایشان دیگر باره فریاد بر آرند و خدای عز و جل را بزاری بخوانند ایزد تعالی فرمان دهد

تا از میان آتش دوزخ ابری بر آید بالای سر ایشان بایستد گویند اینک ابر آمد فریاد رس ما خواهد بود پس ناگاه ابر سنگ

باریدن گیرد و هر سنگی که فرود آید در میان و سر ایشان آید و از ایشان بگذرد و بزیر بیرون رود و دوزخ را هفت در است و از

دری تا دری سپاه عظیم و لشکری از دیوان باشد به شمار ستارگان و برگ درختان و بر هر دری از درهای دوزخ

هفتاد هزار رودبارست از آتش و پهنای هر دریای هزار ساله راهست اندر میان هر دریا شهرستانی از آتش اندر هر شهرستانی

هزار حجاب از آتش اندر هر حجابی هزار تابوت از آتش اندر هر تابوتی چشمه ایست از آتش و اندر هر چشمه جوی روان است از

آتش و اندر هر جوی هزار درخت است از آتش و بر هر درختی هزار شاخ است از آتش و بر هر شاخی هزار برگ است

از آتش و بر هر برگی هزار سلسله است از آتش و در هر سلسله هزار حلقه است از آتش و بر هر حلقه هزار نام است از آتش

و بر هر نامی چندین از دیوان و آدمیان باشد و عدد ایشان بجز خدای تعالی کسی دیگر نداند صفت دوزخ این بود که گفتیم و خلق را

بدان طریق عذاب کنند عبد الله گفت یا رسول الله مرا خبر کن که خاطب که بود گفت ابلیس لعنة الله زیرا که ایشان را فرمان

کردند اندر دنیا ابلیس ایشان را از طاعت و سرزنش کند که چرا فرمان من بردید و طاعت من را داشتید و بدان گفتار من فریفته

شدید من خواستم که شما را با خویشتن درینجای دوزخ یاد کنم و من پیش از شما در عذاب و بر خدای تعالی عاصی شدم اکنون من

با شما در عذاب سخت گرفتار باشیم جاودانه ابدا لآبدین حدیث آمده است که فردای قیامت جانوری از دوزخ

بیرون آید و او کژدمی باشد از کژدمهای دوزخ قوله تعالی راسه فی السماء السابعة و ذنبه فی الارض السفلی فهو من المشرق

الی المغرب سرش بر آسمان هفتم رسیده و دنبالش در زیر هفتم زمین و دهنش از مشرق تا مغرب حضرت جبرئیل گفت که او

کرا میطلبی گوید پنج گروه را اول کسی را که در نماز تقصیری کرده باشد و کسانی که ربا خورده باشند و کسانی که زکوة مال نداده

باشند و کسانی که در مسجدها سخن دنیا کرده باشند و کسانی که خمر خورده باشند و بی توبه از دنیا رفته باشند پس ای مؤمنان

توبه کنید از گناهان صغایر و کبایر تا بعذاب دوزخ گرفتار نشوید و کار آخرت شما تباه نشود و عمل صالح کنید و حق مسلمان

بناحق تصرف مکنید و در خانهای مسلمانان خیانت میارید و دایم بنماز و طاعت و عبادت مشغول شوید و پرهیز نمائید

از خمر و زنا و ربا و خیانت با زنان همسایگان و از غیبت و بهتان و خلق آزاری که آزردن خلق خدای بدوزخ سزاوار

و بیزارند از خدا و رسول و ائمه هدی ای عزیزان من اگر عاقبت خواهید ازین گناهان توبه کنید و از خدای تعالی بتر

سید والله اعلم حکایت آورده اند که مرکه کار دین در پای انداخته باشد و دست در گردن عروس

شد و روی از عقبی بگردانیده باشد و پشت بر طاعت مولا کرده آرزو که کار ترجمان و مترکان

عذابی بر آن شخص آن باشد که نعلین آتشین در پایش کرده که مغز سرش در جوش آمده باشد و اهداب و اشفارش لب و ناخنش
و حشو اندرونش بیرون آید و ریسمان معادنش بند پایش کرده انگس کان بر دکه عذاب ای سخت ترین عذابهاست بنگر
که دشوارترین چگونه باشد هان ای عزیز در راه دین قدمی پیش نهاده اندیشه کنید از آن روز که قدم در عرصات قیامت نهید

فصل در بیان احوال قیامت روایت است از حضرت سید کاینات و خلاصه موجودات و رحمت عالمیان مهتر و بهتر
آدمیان و خلاصه دو جهان و شفیع امتان محمد رسول الله صلعم میفرماید که روز قیامت آفتاب و ماه از حال خویش بگردند و
شوند و ریخته گردند چنانکه ایزد تعالی می فرماید قوله تعالی اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و آسمانها در نوردند چنانکه
در قرآن یاد کرده قوله تعالی یوم نطوی السماء کطی السجل للکتاب هم بدانگونه در نوردند که نامها و کوهها پران شوند و زمینها
لرزان شوند تا خلق را بران زمین شمار کنند پس عبدالله گفت یا رسول الله مرا خبر ده از آن که حق تعالی اسرافیل را به چه صفت
آفریده است **صفت اسرافیل علیه السلام** بدانکه اسرافیل را دو گیسو باشد از نور و صور در دست اسرافیل باشد و درازی
صور چهل هزار ساله راه است و پهنای آن ده ساله پس بفرماید تا صور بر دهد **شعر** منتظر در زیر عرشش ایستاده است
صور را اندر دهن بنهاده است ‧ تا که چون صبح قیامت بر دمد ‧ حق کند فرمان و صور اندر دمد ‧ که اول ز نفخ فزع
کز نهیب افتد خلقان در جزع ‧ هر که را آن نفخ بانگ آید بگوش ‧ از سرش پرد تمامی عقل و هوش ‧ زلزله در عرصهٔ خاک اوفتد
غلغله در سطح افلاک اوفتد ‧ آسمان شق گردد از وی پیه سپر ‧ وز نهیب آن زمین زیر و زبر ‧ تیره گردد طلعت خورشید و ماه
اختران تاریک گردند و سیاه ‧ کوهها گردد با مر ذو الجلال ‧ در هوا سایر و سیرت الجبال ‧ بحرها از موج پر طوفان شود
همچو کشتیها زمین جنبان شود ‧ آسمانها همچو ابر اندر هوا ‧ پاره پاره می شود از هم جدا ‧ اختران ریزان شوند از آسمان
ظلمت و طوفان فرو گیرد جهان ‧ مادر از فرزند دارد دست باز ‧ کودک از مادر نماید احتراز ‧ کز برادر و ز پدر زان رستخیز
جمله را باشد ز هم رو در گریز ‧ کودکان گشته ز مادر نا امید ‧ جمله را از بیم موی سر سفید ‧ پس ندای آید از پادشاه لم
ل و لایزال و کارساز مهیمن ذو الجلال گوید که لشکر مردگان و ریزیدگان و نیست شدگان و بد نهار ریزیده و استخوانها
شده برخیزید بعرصه گاه آید که امروز روز حساب است و شمار همه بیکبار از صدای دمیدن صور هلاک رسند و هر چه
شده بمیرد و جمله فرشتگان آسمان ناچیز گردند **نظم** باز اسرافیل را فرمان رسد ‧ و آن ندا از حضرت یزدان رسد
دوم از زیر عرش ‧ کز نهیب آن بلرزد عرش و فرش ‧ هیبت آن خلق را بیجان کند ‧ پس بعزرائیل حق فرمان کند
ل میکائیل را ‧ قبض سازد باز اسرافیل را ‧ باز از حکم خدای غیب دان ‧ قبض سازد جان خود را در زمان
...ه الیها کس نماند زنده جز ذات خدا ‧ انکه روی مرگ نبود ذات اوست ‧ زانکه حی لایموت با ذات اوست

تا فرو و آتشت افروخته طاقت با غصه و طعامهای ایشان چه باشد زقوم و ضریع و غسلین و غساق گفتند یا رسول الله غسلین و غساق
چه باشد فرمود که خون و ریم و زرد آبی که از تن دوزخیان رود ای عزیزان بدانید که موجب خلاصی ازین عذابها نماز و طاعت
و عبادت و دوستی ائمه اثنی عشر با دوستان خدای دوستی کردن و از دشمنان خدا و رسول و ائمه علیهم السلام تبرا کردن و دشمن
داشتن **در خبر آمده** که چون این آیت فرود آمد حضرت خواجه کونین و فخر عالمین صلعم بیفتاد و بیهوش شد چون باهوش آمد گفت ای
امتان من از گناهان دور باشید و از گناهان ظاهر و باطن ترک کنید ظاهر خلاصی شماست از عذاب نیران و ترک گناه باطن
خلاصی شماست از عذاب نیران و سخط رحمان **المناجات** الهی گناهان بسی کرده ایم ‧ بفضل تو نعمت بسی خورده ایم ‧ ره آرزو رفته ایم
پشمارند ‧ در شرع پیوسته در بسته ایم ‧ تهی دستم از طاعت بی ریا ‧ با خلاص چیزی نیاورده ایم ‧ و لیکن تو دانی که هرگز بعقید
بکنه تو شرکت نیاورده ایم ‧ اما ای عزیزان بدانید که زین عقدها و عذابها از چه رو رحمت گشته باید که محبت و مودت حضرت رسالت پناه
و ائمه معصومین در دل و جان خود در بندی و تولا بدیشان کنید و از دشمنان ایشان تبرا کنید تا طاعت و عبادت شما بدرجهٔ قبول
رسد الهی بحق محمد و ائمه معصومین که حاضران این مجلس ابخشای و بیامرز یا اله العالمین و یا خیر الناصرین **باب [illegible] در**
صفت خمر خوارگان و قمار بازان الحمد لله الذی من صنعه خلق البشر ‧ رب قدیم موجد فرد قدیم ذی قدره
یکتا خداوند جهان دانای پیدا و نهان ‧ پروردگار انس و جان بیچون خدای دادگر ‧ هو مقعد سلطانه هو مکمل احسانه
سبحانه سبحان خلاق الصمد ‧ جان بخش هر دلداده دلبند هر آواره ‧ هر جا که کار افتاده افکنده بر کارش نظر
لما بدا الطافه عم الوری الطافه ‧ یا النور کان الکافه فیما قضاه و القدر ‧ لطفش چو تزیین می کند بازار
آیین می کند ‧ با جان سکین می کند هر لحظه آیین دگر ‧ ملک رقیب صانع حق حبیب نافع ‧ یعطی لراضی قانع عن شر کل ایمان
سرها پر از سودای او و جان غرقه دریای او ‧ دل عاشق شیدای او و انتظار یک نظر ‧ لو شاء من انواره نور الذی اشهر
قد آب فی ابصاره القلب فی خذ البصر ‧ پنهان او پیدا کند پس سوخته شیدا کند ‧ مرغی که سیر آنجا کند او را بسوزد بال و پر
و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علیا
ولیه و وصی رسوله الی آخره **التحمید** الهی برکت نیاز وجود و نوال تو و بذات مقدس تو ای کریمی که هزار
هزار نعمت زیاده کنی ای رحیمی که هزار هزار گناه بیامرزی بعذری ای دانای بی خبر ای توانای بی خطر ای قادر بی ظلم و زیر
یا لطیف یا علیم یا خبیر یا من لا یحتاج الی البیان و الشرح و التفسیر حاجاتنا کثیر و انت عالم بنا بصیر نعم المولی و نعم النصیر **نظم**
من بیچاره سودا زده سرگردانم ‧ که باوصاف خداوند سخن چون رانم ‧ من و توحید تو هیهات دلم میلرزد ‧ این قدر بس که حدیث زبان
کردگارا ملکا پادشها دانا ‧ چو تو که بیچونی و من چون ترا چون دانم ‧ نظری کن ز سر لطف که تربیت کن من ‧ در بیابان ...

با هری جودی و قیوم و جودی بیقین حسبنا الله کفی قاعدهٔ ایمانم • من بسامان صفاة تو کجا ره یابم • عاجز و خسته دل و بیروبی سامانم
هیچ کرد سوالی که بگو حق بکجاست • گفتم آخر هیچ در همه جا میدانم • همه جا در همه رو روی تو در جلوه گریست • مصحف روی ترا از همه رو خوانم
چند روزیست که قاسم ز تو مانده بجدا • پس عجب مانده ام و نیز عجب میمانم • الهی پادشاها بحق آلاء و نعمای تو و بحق ذات کریم
تو الهی بحق عظمت و جلال تو و بذات مقدس بی منتهای تو الهی برکت جلال و کمال الوهیت خود که عقل و فهم کس
بران نرسد که برمای بیچارگان و بیکسان رحمت کنی و جرمهای بیکسان گنهکاران و نامه سیاهان عفو کنی و بخشای
یا اله العالمین و یا احکم الحاکمین **فی نعت سید المرسلین** باصد هزاران هزار صلوات و تحف تحیات زاکیات
بابرکات حضرت خواجهٔ کاینات و مغز موجودات رسول حبیب منیع نبی رفیع حامد محمود شاهد مشهود حور نور بدر
بهی نقی زکی عربی مکی مدنی قرشی هاشمی ابطحی عالم معلم طبیب خطیب شافع مشفع خاشع خاضع بشیر نذیر حلیم کریم و با المؤمنین
رئوف رحیم سید انبیا و سند اولیا و شفیع روز جزا حضرت ابو القاسم محمد المصطفی صلعم **شعر** عقل قاصر ز کنه ادراکش
مشک و عنبر نتیجه خاکش • سینهٔ صافی صفی الله • صدف گنج گوهر پاکش • سرو بالا که نامش آزاد است • بندهٔ سرو قد چالاکش
از لعوک چه خوب دوخته اند • درعهٔ بر قبای لولاکش • ضرر زهر معصیت چه کند • با شفای لب چو تریاکش • بال بگشاده
در هوا داری • طایر سدره پیش فتراکش • بر ثبوت رسالتش ملکوت • می کند این خطاب ز افلاکش • انما المصطفی
رسول الله دعوتش رهنمای هر گمراه • بران محمد ختمش و بران پسر و ختم شمع جمع انبیا خلاصهٔ اصفیا محمد رسول الله صلعم
فی منقبت امیر المومنین ع خصوصا علی روحه و نفسه و جسمه و جسده و دمه و قدره و طرفه و شحمه و اصله و فرعه و ابن عمه و کاشف
غمه و قاضی دینه و وزیره و وصیه و خلیفته من بعدی امیر البرره و قاتل الکفره المسمی بحیدره باب ام الکتاب میزان یوم الحساب
حجة الله فی المشارق و المغارب امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین الامام بالحق ابو الحسنین علی ابن ابی طالب ع
مرد میدان لافتی ست علی • حارث بیشه وفاست علی • اولیا قدر اولیا دانند • سر مکتوم اولیاست علی • تو علی را بجود
کجا دانی • کوه معدن سخاست علی • گر علی را خدای نتوان گفت • خود که گفت از خدا جداست علی • در حقیقت علی کجا داند
در دریای هل اتیست علی • قدر تعظیم او نداند کس • آیت قدرت خداست علی • از ولایت سخن اگر پرسی • غرض نفس انما
ستر این آیه بدیع بدان • تا بدانی که رهنماست علی • انما انت منذر العباد • و علی لکل قوم هاد • الهی بحق علی ولی الله و ائمه معصومین
که بر حاضران این مجلس بخشای و برحمت بیامرزی و بجنت رسانی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین **فصل در عذاب**
خمر خوارگان و قمار و غیره این باب مشتمل است بر سه فصل **فصل اول در بیان خمر خوارگان** قوله تعالی یا ایها الذین
امنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون یعنی ای کسانی که ایمان آورده اند

که خمر

که خمر و قمار و انصاب و ازلام پلید و بد است و حرام و از عمل شیطان است بپرهیزید تا شاید که رستگاری یابید که خمر خواره را
بعد از توبه و پرهیز باخدا باید بودن که هنوز بیم عذاب بود **روایت** از حضرت سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین
و خلاصهٔ ما و طین حضرت محمد رسول الله و حبیب الله صلی الله علیه و آله میفرماید شارب الخمر کعابد الوثن یعنی خورندهٔ خمر چون پرستنده بت
بود قال النبی صلی الله علیه و آله ما من رجل یشرب الخمر الا سقاه الله یوم القیامة من الحمیم مثل ما یشرب من الخمر یعنی نیست هیچ مردی که
خمر را بخورد اگر خدای تعالی بچشانید در روز قیامة از زرداب دوزخیان مقدار آنچه خورده باشد از خمر قال النبی صلی الله علیه و آله
الخمر جماع الاثم و ام الخبائث یعنی خمر اصل همه گناهان است و مادر همه پلیدیهاست قال النبی صلعم الخمر مفتاح کل شر
یعنی بدرستی که خمر کلید همه بدیهاست قال النبی صلعم من اطعم شارب الخمر لقمة سلط الله علیه حیات و عقارب و اطعمه الله من جهنم
یعنی هر که یک لقمه طعام دهد خمر خواره را مسلط گرداند خدای تعالی ماران و کژدمان او را و طعام دهد او را خدای تعالی از زرداب
دوزخ قال النبی صلعم من سلم شارب الخمر او صافحه او عانقه احبط عمله اربعین سنة یعنی هر که سلام کند خمر خواره را یا دست بوس کند
یا دست در گردن او کند حبط گرداند خدای تعالی عمل چهل سالهٔ او را قال النبی صلعم فرمود که هر که خمر خورد در شب نظر نکند خدای تعالی
بسوی او تا شب و هر که مست بود در روز قبول نکند خدای تعالی عمل او در چهل شبانه روز اگر دران مستی وفات کند همچنان باشد که کافر
بت پرست قال النبی صلعم من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر فلا یجلس علی مائدة یدار علیها الخمر یعنی هر کسی که باشد مومن بخدای تعالی
و بروز بازپسین باید که نشیند بر خوانی که برو خمر باشد پیغمبر صلعم میفرماید که در دوزخ وادیست بدان گرمی و هیبت که روزی
هفتاد هزار بار اهل دوزخ از گرمی او بفریاد آیند و بنالند و دران وادی خانهٔ ایست از آتش و دران خانه تابوتی بود از آتش
و دران تابوت ماری بود از آتش و او را هزار سر باشد و در هر سری هزار کف و از آن کف هزار قطره زهر باشد که اگر یک قطره از ان
زهر در دریاهای دنیا ریزند همه زهر گردد که از تابش آن همه خلقان عالم بمیرند و بسوزند اصحاب گفتند یا رسول الله این عذاب
کدام طایفه است فرمود از آن خمر خوارگان باشد دیگر فرمود هر که طعام دهد خمر خوارگان را یک لقمه مسلط گرداند خدای تعالی بر
او ماری و کژدمی و هر که حاجت خمر خواره بر آورد چنان باشد که یاری داده باشد بخرابی اسلام و هر که قرض دهد خمر خواره را
چنان بود که یاری کرده باشد بقتل مومنی و هر که خمر خورد او را دختر ندهید اگر بیمار شود به پرسش او نروید و بروی نماز مکنید قال
النبی صلعم عروس الشیاطین السکاره و النائحه یعنی خمر خواره مست و زن نوحه گر عروس شیطان باشند و شرم باد آن شخص را با تک یا عقل و فهم
خود از زن دیوان و شیاطین گرداند و دیگر میفرماید که روز قیامة خمر خوار با روی سیاه بود و ازرق چشم باشد و از زبان او خون
و ریم روان بود چنانکه اهل عرصات از بوی او به فریاد آیند پس حضرت رسول صلعم فرمود که خمر خواره چون بت پرست بوده باشد
در اخبار صحیح آمده است که روزی گروهی از مومنان از حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوة و السلام سوال کردند

تا چه غایت از خمر پرهیز باید کرد آن حضرت فرمود ای مومنان بدانید اگر چنانچه قطرهٔ خمر بچاهی افکنند و آن چاه را پر خاک کنند
و صد سال از آن بگذرد از سر آن چاه علف بروید و اورا گوسفندی بخورد و در میان گله گوسفندان رود من گوشت گله گوسفندان
نخورم اگر یکقطار شتر که اول او در مشرق بود و آخر او در مغرب و آن شتر بازپسین خمر بار داشته باشد من مهار شتر اول
بدست نگیرم قال النبی صلعم من شرب الخمر فی الدنیا لم یشرب فی الآخرة من الکوثر الا من تاب و مات علی التوبة یعنی هر که بخورد خمر که بار
در دنیا نخورد در آخرت آب کوثر مگر اگر توبه کند و بر توبه وفا کند **شعر** مخور خمر کو خود بلید آمدست ٭ بدی‌ها همه زو پدید آمده
که هر کو بدنیا خورد خمر شوم ٭ دو دستش بکوثر نبید آمدست ٭ مگر انکه توبه کند چون نصوح ٭ بدان توبه میرد سعید آمدست **خبر**
که خمر خواره را در روز قیامت در معرکهٔ عرصات آورند بار وی سیاه غلهای آتشین کشیده و بوی گندی از وی بر آید
که اهل عرصات از تعرض آن آرام نداشته باشند و گویند این چه بدبخت است از گناه کاران و مجرمان گویند که این شخص
خمر خوار است پس ای عزیزان از خمر خوردن توبه کنید تا بدین عقوبتها گرفتار نشوید **آورده** که هر بنده که از سر گناه برخیزد و توبه
کند از گناهان و توبه کار نیکوکاران است و کارها را باصلاح آورد حق تعالی گناهان او را بحسنات بدل گرداند آورده اند
که چون آیت تحریم خمر فرود آمد حضرت خواجهٔ عالم صلعم فرمود تا منادی کردند که دیگر خمر نخورند روزی اتفاق افتاد که
حضرت پیغمبر بکوچه میرفت از سر کوچه یکی در آمد قرابهٔ خمر در دست آن مرد چون حضرت رسالت پناه را بدید بترسید و از سر
اخلاص توبه کرد و گفت خداوندا توبه کردم که هرگز دیگر خمر نخورم و گناه نکنم الهی بحق نیاز نیکوکاران که این گناه را بر من
پوشیده گردان و مرا از حضرت رسول شرمنده مگردان چون به نزدیک رسول رسید حضرة فرمود که چیست درین قرابه گفت که سرکه است
آن حضرة دست پیش آورد و گفت قدری بر دست من ریز قدری بر دست آن حضرة ریخت سرکه بود آن مرد متحیر بماند و گفت
یا رسول الله بخدای که این سرکه نبود بلکه خمر بود اما چون من به شمار رسیدم توبه کردم و از خدای بترسیدم و گفتم خداوندا توبه کردم
و توبه کردم مرا از روی حضرت رسول شرمنده مگردان حضرت الله تعالی این خمر را سرکه گردانید آن حضرت فرمود چنین است
هر که توبه کند از سر اخلاص بدل پاک حق تعالی سیئات او را بحسنات بدل گرداند که اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات
احوال تائبان شنیدی اکنون حکایت کسانی که از گناه توبه نمی کنند نیز بشنو **حکایة** موذنی بود که چندین سال
بانگ نماز گفته بود و شرایع اسلام ورزیده ناگاه نظرش بر جمال زن ترسای افتاد و دلش از دست برفت چندانکه
خویشتن بر آویخت بر نیامد بدر سرای آن زن ترسا رفت قصه باوی بگفت زن گفت اگر در دعوی صادقی می زنار باید
که در صحبت موافقت شرط است زنار بست و خمر بخورد و مست شد و قصد زن کرد زن از پیش وی بگریخت و در خانه
رفت و آن خاک سار بر بام رفت تا خود را بجای بجهاند از دیوار بام در افتاد و بمرد و چندین ساله موذنی کرده و

اسلام ورزیده عاقبت کافر برد و بمقصود نرسید پس ای بندگان از گناهان توبه کنید و از حرام اجتناب نماید
تا بعذاب آخرت گرفتار نشوید که امروز زمام اختیار در دست شماست غم کار خود بخورید و از گناهان توبه کنید که فردا
حسرت خوردن فایده ندارد **نظم** غم کار خود خور ایا کامگار ٭ که حسرت بخوردن نیاید بکار **فصل دوم در بیان**
عذاب بنگ خواره روایت از حضرت خواجهٔ کاینات و مفخر موجودات محمد مصطفی صلعم میفرماید که من اکل لقمة من البنج فکانما
هدم الکعبة سبعین مرة یعنی هر که یک لقمه از بنگ بخورد چنان باشد که با مادر خود زنا کرده باشد و هر که با مادر خود زنا کند
چنان باشد که هفتاد بار خانهٔ کعبه را خراب کرده باشد قال النبی صلی الله علیه و آله من اکل البنج و مات علی هذا یحشر یوم القیامة
مکتوب بین عینه هذا آیس من رحمة الله یعنی هر که بخورد و بمیرد بنگ را و بر این اگر انند در روز قیامت نوشته باشد در پیشانی وی
که این شخص ملعون است از رحمت خدای تعالی ناامید است و بعضی از مفسران گفته اند که شجرهٔ ملعونه که خدای تعالی در کلام مجید
یاد کرده است آن بنگ ملعون است دیگر حضرت رسول صلعم گفت پرهیزید از گیاه خشک که آن بنگ بود بدرستی که حیا را برباید
از چشم مردمان و بربایدا یمان را در وقت مرگ **نظم** بپرهیز از بنگ کو شد حرام ٭ حیا از چشمت برباید تمام ٭ به هفتاد بار و برابر بود
بمادر زنا کردن ای بنگ نام **حکایت** فرعون علیه اللعنة روزی با لشکر خود براهی میرفت او را میل آب تاختن شد از لشکر خود
بکناری رفت و آب تاختن نتوانست چون از غایط و بول پرداخت لشکر بود نزدیک شدند فرعون نخواست که بدانند که او آب
بغایط نشسته است گفت بار خدایا فرعون را آخرت نمی باید مراد دنیای مرا حاصل کن و دست برداشت و دعا کرد آن غایط
و بول نابود شد و گیاه سبزی بدید آمد فرعون پشت خود را بدان گیاه باز داد چون لشکری رسیدند فرعون را نشسته دیدند
و پشت خود را بدان گیاه باز داده و چون از آنجا برخاست لشکریش آن گیاه را به تبرک بچیدند و بخوردند و این بنگ از اصل
غایط فرعون است و هر که بنگ بخورد فردای قیامت با فرعون در عذاب دوزخ باشند و عذاب بنگ خواره سخت ترین عذابها
باشد و اهل قیامت از عذاب او بفریاد آیند و چاره نداشته باشند **فصل سیوم در بیان قمار و شطرنج روایت**
از حضرت سید کاینات و خلاصهٔ موجودات و اکمل عالمیان و مهتر و بهتر آدمیان خواجهٔ هر دو سرا محمد مصطفی صلعم میفرماید که
من لعب بالنرد و الشطرنج فکانما غمس یده فی دم الخنزیر یعنی هر کس نرد یا قمار یا شطرنج بازی کند چنان باشد که دست خود را
بخون خوک آلوده کرده باشد و از جملهٔ پلیدیهاست **روایت** از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ما الهیکم عن ذکر الله
و هو حرام یعنی هر چه شما را مشغول کند و باز دارد از ذکر خدای تعالی حرام بود و حرام کرده است قمار و نرد و شطرنج مثل این
فعلها را خدای تعالی **روایت** از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که لا یدخل الملائکة بیتا فیه خمر و دف او طنبور او
نرد و لا یستجاب دعاؤهم و ترفع الله عنهم البرکة یعنی فرشتگان در نیایند در خانه که در وی خمر یا دف یا طنبور یا نرد باشد

نشود دعای اهل آن خانه و برکت از ایشان بر دارد و شطرنج و نرد و قمار کار شیطان است و هوای نفس شما است شعر
میدان و بپرهیز لقول یزدان شطرنج و قمار و نرد کار شیطان زیرا که حرام است و پلیدست و بدست وز ذکر خدای باز دارد دیوان
پس ای عزیزان توبه کنید و بر سر کنار آن مروید تا بعقوبت نیران گرفتار نشوید هان ای بندگان پر گناه و هان ای جوانان بی باک
هان ای پیران نامه سیاه و فکر زاد آخرت کنید که راه پر خوف و بیم پر خطر است و سفر دور و دراز و اعمال قلیل و امل دراز در پیش
گرفته و پنبه غفلت در گوش کرده و بیخبر از کار آخرت موعظه در خبر است از آن سرچشمه خورشید رسالت گوهر کان طهارت
برگزیده حضرت آله محمد رسول الله صلعم میفرماید که چون روز قیامت باشد منادی از حضرت پادشاه لم یزل و لا یزال و کریم با کرم
ذوالجلال جل جلاله می فرماید تا فرشتگان ندا کنند که کافران را از مومنان جدا کنید و منافقان را از مخلصان دور کنید و دروغ
زنان را از راست گویان پیدا کنید پس خواجهٔ عالم صلعم زار زار بگرید و گوید زحمت و سختی خواهند دید امتان من گروهی را شادان
و خندان به بهشت برند و جماعتی را گریان و با لباس قطران بدوزخ کنند و قومی را مدت مدید در آفتاب قیامت بدارند بندگان
گویند آخر این محشر را شفیعی و پیشوایی باید که بشفاعت او کار ما بر آید این بندگان روی با ملایک آرند و گویند ای زاهدان عالم بالا
ما را شفاعت کنید تا ازین عذاب خلاصی یابیم فرشتگان زبان طعن برکشایند و گویند شما را کار خویش در دنیا میبایست ساخت
شما عمر خویش در دنیا ضایع کرده اید با حریفان پیاله و دوستان نواله لاجرم از جرایم و ضلالت بر می آید امتان در جواب در آیند
که آن دم که پدر ما از کتم عدم بصحرای وجود آمد شما زبان طعن و اعتراض در وی دراز کردید اتجعل فیها من یفسد فیها اما عنایت پادشاه
کریم لایزالی با بود حق سبحانه و تعالی جواب باز دهد که انی اعلم ما لا تعلمون الکه جمله روی بسوی آدم صفی الله آورند و گویند ای
خلیفه جرم و کرم و ای حجره حجج عالم پدر همگنان توی ما را شفیع باش آدم صفی علیه السلام گوید من خود را از گندم نگه نتوانستم داشت
شما را از سعیر چگونه نگه دارم به نزدیک نوح روید که نجی است طوفان را چاره او کرده است در دنیا بر دامرکب او ساخته است در
آخرت آتش را لجام او کند با صد هزار فغان و نوحه روی بنوح نجی الله علیه السلام رسید آرند که ای نوح پاک روح ما را شفاعت
کن گوید که من دیروز شکایت کردم که رب لا تذر امروز شفاعت چون کنم ای امتان ما پیش ابراهیم خلیل الله علیه السلام
روید چون نزد حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام روند بآن حضرت گویند ای صاحب کرامت و پدر ملت توی خلعت عزت یافته ما را
شفاعت کن و ما را دستگیر گوید مرا دستوری نیست که شفاعت کنم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه پیش حضرت موسی کلیم الله
روید که او برگزیده درگاه کبیر المتعال و برکشیده بارگاه لم یزل و لا یزال است گویند ما را شفیع باش حضرت موسی علیه السلام
گوید من از جرات ان هی الا فتنتک زهره آن ندارم که زبان شفاعت بجنبانم پیش عیسی روح الله علیه السلام روید
پیش عیسی آیند و گویند ای پسر مریم و ای خستگان را تو مرهم طبیب توی ابری الاکمه و الابرص درد ما را دوا کن

گوید ای امتان بدانید که این عقاقیر که من دارم داروی شفا نیست اما آنچه درین طب نیست در خزانه حبیب است بیایید تا نزد
با شما بیایم امتان را اینکه بوده است و عاصیان از اشتیق و کیلت آن امتان همه روی بحضرت خواجهٔ کاینات و خلاصه موجودات محمد رسول الله
صلعم باه و ناله و چشم گریان و بدل بریان و بسوز سینه گویند ای خواجه کونین و فخر عالمین هیچ سر آن داری که ما را شفاعت کنی
حضرت خواجهٔ عالم و شفیع بنی آدم محمد صلعم گوید ای امتان من زنهار تا گمان نبرید که من شما را چون انبیای مرسلین مهجور گردانم
همین ساعت بیایم و حلقه بر در بهشت زنم رضوان گوید کیست گویم پاسبان محکم ام چندین سالست بر کنگرهٔ قصر و من اللیل فتهجد
به نافلة لک پاس میدارم رضوان هنوز نام من نشنیده باشد که در بهشت باز کند و گوید ای سید عالم و عالمیان در آی و ای امام
بیت الحرام در خرام من گویم نه من گریخته آیم که تنها در آیم من پادشاهم و چندین هزار سپاه دارم آمده ام تا توقیع سلطانی بستانم
پس خواجهٔ عالم صلعم زیر عرش در آید و به سجود در افتد و گوید خداوندا امتان گناه کار دارم اگر گناه کارند بندگان تواند اگر چه بد کارند
اگر ده خود پشیمانند خطاب عزت در رسد که ای سید عالم سر بردار و غم مدار که منشور و لسوف یعطیک ربک فترضی به تو داده ایم و جرم را
به تو بخشیده ایم و لباس مغفرت در ایشان پوشیدیم پس امتان یکبار روی به بهشت آرند شعر نماند عصیان کسی در گرو
که دارد چنین سید پیش رو نماند بزندان دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین دستگیر الهی بحق بنی فاطمه که بر قول ایمان کنی خاتمه
اگر دعوتم رد کنی ور قبول من و دست و دامان آل رسول صلعم در خبر است که حضرت جبرئیل علیه السلام به نزد خواجه عالم صلعم آمد
نه همچون که عادت آمدن او بودی با حزن و اندوه هر چه تمامتر خواجهٔ عالم صلعم فرمود که ای جبرئیل چه حادثه است گفت درین وقت
که آمدم خدای تعالی بفرمود تا آتش دوزخ را افروختند و افروخته تر گردانیدند حضرت فرمود ای جبرئیل مرا صفت دوزخ کن تا چگونه
گفت یا رسول الله حضرت الله تعالی فرمود تا آتش دوزخ را برافروختند هزار سال تا سرخ شد و هزار سال تا سفید شد و هزار سال
تا سیاه شد و امروز دوزخ سیاه است و تاریک و حق تعالی آن را هفت طبقه گردانیده است و هر یکی از برای قومی معین کرده است
لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم گفت ای جبرئیل مرا خبر کن که ساکنان این درکات اول که باشند جبرئیل
گفت یا رسول الله عذاب این طبقه سهلتر باشد گفت بگوی تا این جای کیست گفت یا رسول الله این جای عاصیان امت تو باشد
آن حضرت فرمود یعنی از امت من در دوزخ روند گفت آری آنها که گناه کبیره کرده باشند و بی توبه از دنیا بیرون رفته باشند حضرت
رسول بگریه در افتاد و سه شبانروز میگریست و از یاران هیچکس را زهره و یارای آن نبود که معلوم کنند که چه افتاده است و حضرة
امیر المومنین علیه السلام حاضر نبود سلمان بخانهٔ خیر النسا فاطمهٔ زهرا علیها السلام شد و گفت ای سیده زنان عالمیان پدر بزرگوار تو
که پدر بزرگوارت میگرید و با هیچکس سخن نمیکند و نمیدانیم که چه بوده است حضرت فاطمه علیها السلام برخاست و بخدمت پدر بزرگوار

خود آمده دید که آن حضرت چندان گریسته که گل رخسارش پسته گفت ای پدر بزرگوار من چه حادثه افتاده است و چه شده است آن حضرت
فرمود که جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که در طبقهٔ اول دوزخ عاصیان امت تو باشند ایشان مرا می‌گریانند گفت ای پدر بزرگوار
پرسیدی که عاصیان را چگونه بدوزخ برند گفت زنان را بموی و مردان را بمحاسن کشند چون بکنار دوزخ رسند دوزخ را ببینند
و مالک دوزخ را فریاد برآرند و واویلا و وامصیبتاه گفتن گیرند مالک را گویند ما را دستوری ده تا بخود بگرییم مالک
دستوری دهد چندان بگریند که آب چشمشان نماند و بجای آب خون گریند مالک گوید چه نیکو بودی که این گریه در دنیا بودی از
ترس او های ای عاصیان گریه های گنه کاران ناله های ای مجرمان سوز و گدازی های ای جوانان ناله جانگدازی های
ای پیران گریه در شبهای تار های ای مردمان افغان دردناک های ای عاشقان سینه پرنیاز های ای مخلصان اندوه
نماید از راه دور و دراز و یاد آورید آن روز بزرگ را که خدای تعالی در قرآن یاد کرده که روز قیامت پنجاه هزار ساله راه است
و فکر زاد آخرت کنید تا می‌توانید **شعر** تا که دستت میدهد کاری بکن ؞ پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار ؞ کوههای
آتشین در پس است ؞ تا نپنداری که راه کوته است ؞ پس مالک عاصیان را در دوزخ اندازد ایشان یکبار آواز برآرند که لا اله
الا الله آتش از ایشان دور شود مالک بانگ بر آتش زند که یا نار خذیهم ای آتش ایشان را بگیر که خدای تعالی می‌فرماید که
روهای ایشان را مسوز که خدای تعالی را سجده کرده اند و دلهای ایشان را مسوز که در ماه رمضان روزه گرفته و تشنگی کشیده اند
پس در دوزخ بمانند آن مقدار که خدای تعالی خواهد **شعر** یا الهی ما گنهکاران دور آخریم ؞ جرم ما را در گذار از حرمت آل عبا
درد ما را از ره انعام درمانی فرست ؞ چون تو خود گفتی که نبود هیچ دردی بی دوا ؞ یا الهی دوستان مصطفی و آل را ؞ در قیامت حشر
کن با مصطفی و مرتضی ؞ پس پادشاه عالم گوید ای جبرئیل حال امتان احمد مختار بکجا رسیده است گوید خدایا تو دانای بر حقیقت
گوید من میدانم اما برو و تو نیز بنگر جبرئیل علیه السلام چون بکنار دوزخ آید مالک را گوید طبق بردار تا بنگرم که حال امتان محمد
بچه رسیده است مالک طبق بردارد جبرئیل ایستاده باشد عاصیان بنگرند جبرئیل را ببینند با صورت و روی خوب گویند
این کیست که صورت خوب دارد گویند که جبرئیل امین است که وحی بحضرت محمد رسول الله صلعم آوردی ایشان چون نام حضرت محمد بشنوند
بیکبار فریاد برآرند که ای جبرئیل حضرت رسول صلعم را از ما سلام برسان و بگوی که عاصیان امت تو بعذاب دوزخ گرفتار شده
باشد که ما را شفاعت کند جبرئیل امین خبر ایشان بحضرت محمد رساند آن حضرت بروی در افتد گوید خداوندا عاصیان امت مرا که
بدوزخ کردی ایشان را بمن بخش خطاب عزت در رسد که ای محمد دانسته دار که ایشان را جمله بتو بخشیدم و لباس مغفرت در
ایشان پوشیدم پس خواجه عالم ایشان را از دوزخ بیرون آورد و بعد از آن که چون انگشت سوخته شده باشند ایشان را

ایشان
که آنرا عین الحیوة خوانند و از آن آب خورند و بر خود ریزند علت ظاهر و باطن ایشان برود و پاکیزه شوند و صورتهای
ایشان نیکو شود اما بر پیشانی ایشان نوشته باشد که عتقاء الرحمن من النار یعنی آزاد کردگان خدایند از آتش دوزخ
و ایشان را به بهشت فرمایند اهل بهشت ایشان را به یکدیگر نمایند که ایشان را از دوزخ بیرون آورده اند گویند خداوندا چون
ما را به بهشت فرستادی و بر ما رحمت کردی این نشانه ما را زایل گردان خدای تعالی آن نشانه را به لطف خود زایل
گرداند پس ای عزیزان عظیم نعمتست که حق سبحانه و تعالی در حق ما کرامت کرده است که ما را از امتان حضرت محمد
صلی الله علیه و آله کرده است انبیای گزین از خدای تعالی تمنا کرده اند که ایشان را از امت محمد گرداند

فصل در بیان موعظه

باقی ذو الجلال حق را دان ؞ و آن دگر کل من علیها فان ؞ جای اصلی مردمان گور است ؞ ای دریغا که دیده‌ها کور است
روی همچون گل شکفته بباد ؞ زرد گشته میان خاک و غبار ؞ نو عروسان عاجز و مسکین ؞ بند کرده بگیسوی مشکین
نازنینان همه زیار و رفیق ؞ ماه رویان همه غریب و غریق ؞ همه حیران و گنگ و بیچاره ؞ شرمسار و اسیر و آواره
آه از آن خانهای خاموشان ؞ آه از آن منزل فراموشان ؞ آه از آن تنگنای تنهایی ؞ آه از آن نام و ننگ تنهایی
آه از آن جای درد و رنج و غمت ؞ آه از آن جای حیلت و وحشت ؞ آه از آن زاری و ندامتها ؞ آه از آن خواری و ملامتها
ای دل بی حیا بکن توبه ؞ پیش از آنی که در رسد نوبه ؞ چند بر اسب و بر جنازه روی ؞ روزت آید که بر جنازه روی
اسب چوبین ترا سوار کنند ؞ پس ترا زیر خاک کنند ؞ تن نازک بخاک بسپارند ؞ روی چون گل بگل بینبارند
در زمان منکر و نکیر آیند ؞ بخلاف گرفت و گیر آیند ؞ هر چه روزی گذشته بر سر تو ؞ باز دارند در برابر تو
دل خویشان دو نیم گردانند ؞ طفلکان را یتیم بگذارند ؞ آه از آن دم که رخت بردارند ؞ خانمان را بجای بگذارند
زن و فرزند را وداع کنند ؞ خویش و پیوند را وداع کنند ؞ اندران روز نیست زان بهتر ؞ که بگویند مدح خیر بشر
بزبان مدح مصطفی گویند ؞ بدرون مهر مرتضی جویند ؞ گر امید نجاتشان داری ؞ دوستیشان ز دست نگذاری
پس ای مؤمنان و عزیزان بدانید که نجات آخرت در دوستی حضرت ائمه اثنی عشر صلوة الله علیه و علیهم اجمعین از دست نگذا
که بی هواشان طاعت و عبادت بدرجهٔ قبول نرسد اگر صد هزار سال عمر یابد و عبادت کند بی مهر و محبت ایشان در دوزخ
جای نشاند والسلام علی من اتبع الهدی **باب ششم در بیان زنا کنندگان الخطبة المزنوم** الحمد لله الذی سلطانه الازل
الماجد الفرد الذی غفرانه یمحو الذلل رب تعالی شانه مستوجب غفرانه ؞ شکر خداوندی که دارد صفات لم یزل
دور ست ذات پاک او از تهمت مثل و مثیل ؞ آن کارساز خاص و عام روزی رسان انس و جان ؞ لا ینبغی رضوانه الا لاعمال العمل
مالح الی غفرانه والنظر الی سلطانه ؞ فذلک من برهانه لما تجلی للجبل ؞ دانندهٔ راز نهان یکتای بی شبه و مثل

یا فرا بپرست ای پسر نزد کش مبر نقد دغل ∴ شری بدار ای بی خبر در راه دین سعی ببر ∴ بر زکی مصابیح الشهب والیل بزیج
بجری افاویق الشحب کی تکشی لارض المحل ∴ هم درد درویشان ازو هم مرهم ایشان ازو ∴ هم زخم دلریشان ازو هم لطف هم حرامل
صلوا علی بدر الدجا اعنی نبی المصطفی ∴ من لم یزل خیر من الوری یدعو الی خیر الملل ∴ از مادر و دیگران بر خواجه هر دو جهان
مقصود امر کن فکان سرمایهٔ دین و دول ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ونشهد ان محمدا
عبده ورسوله ونشهد ان علیا ولیه ووصی رسوله المناجات الهی سیدی ومولای
ببرکت عظمت و جلال تو الهی ببرکت عز و کبریای تو الهی ببرکت فضل بی منتهای الهی ببرکت آلا و نعمای تو الهی ببرکت وحدانیت
وصمدانیت وکمال الوهیت تو که عقل و خرد کس بدان نرسد الهی ببرکت عفو بی منتهای تو براءت الهی ببرکت توریت و انجیل و زبور
و فرقان تو الهی ببرکت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل تو الهی ببرکت مهلائیل و روحائیل و دردائیل تو الهی ببرکت
حملهٔ العرش و کروبیان و روحانیان تو الهی ببرکت نیاز آدم صفی الله الهی ببرکت سید شهدا هابیل علیه السلام الهی ببرکت نیاز شیث
الهی ببرکت نیاز نوح نجی الله علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز ادریس علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز صالح پیغمبر علیه السلام
الهی ببرکت نیاز ابراهیم خلیل الله علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز اسحق پیغمبر علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز یعقوب نبی علیه السلام
الهی ببرکت نیاز یوسف پیغمبر علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز ایوب پیغمبر علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز موسی کلیم الله علیه السلام
الهی ببرکت نیاز هارون پیغمبر علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز سلیمان پیغمبر علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز یونس پیغمبر علیه السلام
الهی ببرکت نیاز خضر پیغمبر علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز الیاس پیغمبر علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز جرجیس پیغمبر علیه السلام
الهی ببرکت نیاز لوط پیغمبر علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز داود پیغمبر علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز عیسی روح الله علیه السلام
الهی ببرکت نیاز زکریا پیغمبر علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز یحیی پیغمبر علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز خاتم الانبیا محمد رسول الله علیه السلام
الهی ببرکت نیاز علیا ولی الله علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز امام حسن الرضا علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز امام حسین المعلی علیه السلام
الهی ببرکت نیاز امام زین العابدین علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز امام محمد باقر علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز امام جعفر الصادق علیه السلام
الهی ببرکت نیاز امام موسی کاظم علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز امام علی بن موسی علیه السلام ∴ الهی ببرکت امام محمد تقی علیه السلام
الهی ببرکت نیاز امام علی نقی علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز امام حسن عسکری علیه السلام ∴ الهی ببرکت نیاز امام محمد مهدی صاحب الزمان
الهی ببرکت نیاز جمیع انبیا و اولیا و اصفیا علیه السلام الهی ببرکت نیاز جملهٔ ابدال و اوتاد و زهاد و عباد و جملهٔ مومنین و المومنات
که بر ما ی بیچارگان و ضعیفان و گناهکاران و محبان و شیعیان امت محمد مصطفی صلعم رحمت کنی و ببخشایی و پدران و مادران
و ... ایشان و اقوام ما و حاضران این مجلس را بیامرزی و رحمت کنی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین المناجات

ای همه هستی ز تو پیدا شده ∴ خاک ضعیف از تو توانا شده ∴ زیر نشین علمت کاینات ∴ ما به تو قایم چو تو قایم بذات
هستی تو صورت و پیوند نه ∴ تو بکس و کس به تو مانند نه ∴ آنچه تغیر نپذیرد توی ∴ آنکه نمردست و نمیرد توی
جز تو فلک رنج چوگان که دید ∴ دیگ جسد را نمک جان که داد ∴ ما همه فانی و بقا بس تراست ∴ ملک تعالی و تقدس تراست
هر که نه گویا به تو خاموش به ∴ هر چه نه یاد تو فراموش به ∴ گر چه کنی قهر پی راز ما ∴ روی شکایت نه کسی راز ما
منزل شب را تو فروز آوری ∴ روز فرو رفته تو باز آوری ∴ چرخ روش قطب ثبات از تو یافت ∴ باغ وجود آب حیوت از تو یافت
ای ز ازل بوده و نابوده ما ∴ تا ابد زنده و فرسوده ما ∴ بی طمع از همه پا زنند ∴ جز تو ندارم نوازنده
از پی تست این همه امید و بیم ∴ هم تو ببخشا و ببخش ای کریم ∴ چاره ما ساز که بی یاوریم ∴ گر تو برانی بکه رو آوریم
چون خجلم از سخن خام خویش ∴ هم تو ببخشای با نعام خویش ∴ پیش تو گر بی سر و پا آمدیم ∴ هم با مید تو خدا آمدیم
قافله شد و اپسی ما ببین ∴ ای کس ما بیکسی ما ببین ∴ جز در تو قبله نخواهیم ساخت ∴ گر ننوازی تو که خواهد نواخت
اگر ... بی نوا ... ∴ در که گریزیم توی دستگیر ∴ در گذر از جرم که خواهنده ایم ∴ چاره ما کن که پناهنده ایم
الهی زبان ما را بذکر یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا گویا گردان و همه مومنین و مومنات را در پناه لطف محفوظ دار
و مادران و پدران ما و حاضران این مجلس را بفضل خویش بیامرز و ببخشای یا اله العالمین و یا خیر الناصرین فی نعت
سید المرسلین صلعم با صد هزاران هزار قنادیل نور و مشاعل پر ور از حضرت ملک غفور بر سید رسول درج
و سرور بطحا شمع جمع انبیا اصناف الطاف نامتناهی و رونق بازار آب و گل خلاصهٔ جان دل سید سادات و منبع سعادت
حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم نعت ای مدنی برقع و مکی نقاب ∴ سایه نشین چند بود آفتاب ∴
منتظر از لب آمد نفس ∴ ای ز تو فریاد به فریاد رس ∴ ما همه جسمیم بیا جان تو باش ∴ ما همه موریم سلیمان تو باش
ای کهر تاج فرستادگان ∴ تاج ده گوهر آزادگان ∴ هر چه نه پیکانه و خیل تو اند ∴ جمله درین راه طفیل تو اند
خاک ترت روضهٔ جان منست ∴ روضهٔ تو جان و جهان منست ∴ بر سر این روضهٔ چون جان پاک ∴ خیزم و چون خاک نشینم بخاک
مهر شد این نامه بعنوان تو ∴ ختم شد این خطبه بدیوان تو ∴ وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین
الطاهرین و بالله التوفیق فی منقبت امیر المومنین علی خصوصا با صد هزاران هزار تحف تحیات زاکیات
با برکات بدان مرقد منور شاه اولیا و ستوده هل اتی و آن سرور اصفیا و آن تشریف پوش میدان لا فتی و آن معدن کان سخا
و آن وصی و خلیفهٔ مصطفی و آن مونس هر درمانده و آن دستگیر هر بیچاره و آن فریاد رس هر آواره و آن یاری دهنده
... و آن مشکلکشای هر ستمدیده و آن نور چشم هر بیننده و آن امیر جملهٔ مومنان و آن مولای همگنان ...

وآن مایهٔ مفلسان وآن شفای بیماران وآن دادرس مظلومان امیر البررة وقاتل الکفرة حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام
بهر حدیث ثناگر شوم بلوح کسی ٭ که هست خیل ملایک سپاه آن سردار ٭ شهی که خسرو انجم ز مهر کسب شرف ٭ بجز حکایت مهرش نمیکند تکرار ٭
علی عالی و والا که وصی رسول ٭ سپهر مهر کرم شاه آسمان مقدار ٭ مدار مرکز عالم امام جن و ملک ٭ مهی سپهر ولایت قسیم جنت و نار
وجود او چه وجودیست در جهانبانی ٭ وقار او چه وقاریست در جهان ٭ علیست از ره رفعت در مدینهٔ علم ٭ علیست از شرف علم صدر منبر بار
علیست قاضی بازو علیست مفتی کار ٭ علیست مظهر علم و علیست معدن حلم ٭ علیست کوه عالم علیست بحر زخار ٭ علیست بحر سخا و علیست منبع جود
علیست اول و آخر علیست لیل و نهار ٭ علیست قطب ولایت علیست نقطهٔ امل ٭ علیست مرکز معنی علیست اصل مدار ٭ علیست بهتر از انبیا بهر دوری
زدور آدم گوتا دور احمد مختار ٭ گر مهر امیر مؤمنینت نبود ٭ فردوس برین حور عینت نبود ٭ گر صد ده و دو در نگینت نبود
جوی می و شیر انگبینت نبود ٭ صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

باب در عذاب زناکنندگان

واین باب مبنی بود بر سه فصل فصل اول در بیان زنا عبد الله عباس روایت کند از حضرت رسول صلعم فرمود که هر که نظر کند بحرام روز قیامت می آید دستهایش بغل برنهاده و برگردن بسته و هر آن کس که زنا کند با مسلمانان یا غیر مسلمان یا پرستاری چون از دنیا بیرون رود خدای تعالی بفرماید تا سیصد در از آتش در قبر وی بگشایند و ماران و کژدمان از وی بیرون می آیند و آن شخص را عذاب می کنند تا روز قیامت و چون در عرصات قیامة بیرون آید بوی گندی از وی حاصل شود که خلق قیامة را از وی رنج رسد و ویرا بدوزخ برند زیرا که خدای تعالی فاحشه را لعنت کرده است **روایت** از حضرت رسول صلعم فرمود که آن شب که مرا بمعراج بردند گروهی زنان را دیدم که پستانها آویخته بودند و بانگ و فریاد می کردند گفتم یا جبرئیل اینها را که عذاب میکنند چه کسانند گفت یا رسول الله اینها زنان امت تواند که در دنیا زنا کرده اند چون آبستن شدندی فرزند خود را در شکم خود هلاک کردندی و گروهی را دیگر دیدم چیزها در دهان ایشان می نهادند و ایشان فریاد میکردند گفتم یا اخی این چه طعام است که ایشان را میخورانند گفت زرداب دوزخیان بود و عذاب این سخت تر بود و بدین عقوبت گرفتار گفت یا رسول الله اینها چه کسانند که حلال در خانه داشتند و از پی حرام رفتند و عقوبت ایشان بدین سختی خواهد بود دیگر
خبر است از عبد الله عباس روایت می کند از خواجهٔ کونین و فخر عالمین صلعم فرمود که آسمانها و زمینها و کوهها و در دنیاست زانیان را لعنت کنند خاصه بر مردی یا بر زنی که زنا کنند باشند و دیگر بدان که خدای تعالی در توریت و انجیل و زبور و فرقان که در چند جایگاه از حرام یاد کرده است و زنا گناه عظیم و دیگر آنکه حرمت مسلمانی برده است و پردهٔ ایشان را دریده بود و بگناهان آمیخته بود قال الله تعالی وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وجای دیگر می فرماید قوله تعالی الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ دبت الغرة میفرماید که مردی و زنا

هشتاد تازیانه حد زنند و حضرت رسول صلعم گفت ایشان را یکسال از وطن برانند تا بغربت روند از مقام خود واین حد کسانی را باشد که زن نکرده باشند یا شوهر نکرده باشند اگر کرده باشند حد بر ایشان واجب است وهم رجم کنند یعنی سنگسار کنند وحد زدن فرمود خدای تعالی وهر کسی را که در دنیا حد نزنند در آخرت او را حد بزنند با تازیانهٔ آتشین نعوذ بالله تازیانهٔ قصاص آخرت وخدای تعالی در آخرت جزا دهد ودر قرآن مجید زنان را یاد کرده پس مردان را در دزدی مجید مردان را یاد کرده است پس زنان را قوله تعالی وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ یکی از علما گفت از خدای تعالی بترسید که بمقدار ده درهم واجب گردد بریدن اندام آدمیان روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام واو از حضرت خواجهٔ کونین که فرمود دور باشید از زنا که در وی شش عقوبت است سه درین جهان وسه در آن جهان اما آن سه که درین جهان است نیکوی روی برد و دوم زندگانی وی زود بسر آید وسیوم روزی بروی تنگ شود اما آن سه که در آن جهان است اول خشم خدای تعالی بروی غالب شود ودوم سختی روز شمار وسیوم جای ایشان در دوزخ باشد **روایت** کرده اند از حضرت سید کاینات که زنا نگریستن است بنظر حرام پرسیدند از یحیی پیغمبر علیه السلام که زنا چیست گفت نگریستن بنظر حرام و تمنا در دل وبعضی از علما گفته اند زنا نکند فرج را تا چشم او نبیند ونظر در و نکند **روایت** از عبد الله بن مسعود که گفت یا رسول الله کدام گناه بزرگ تر است گفت آنکه بر خدای تعالی بهتان گوید که آفریدگار او نیست گفت یا رسول الله آن بهتان کدام است گفت آنکس را که فرزند را در شکم تباه کند وگوید که خدای تعالی کرد گفتم یا رسول الله دیگر کدام است گفت آنکه زنا کند در همسایه چنانکه فرمود قوله تعالی وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَزْنُونَ **در خبر است** از حضرت خواجهٔ عالم صلعم فرمود که خدای تعالی فرموده که بندگان را به پنج عقوبت گرفتار کند چون پنج گناه بکند اول ربا خواره که ربا خورد بآتش دوزخ گرفتار گردد دوم زنا کنندگان بمرگ مفاجاة گرفتار گردد سیوم آنکه زکوة ندهد چهار پایان ایشان هلاک شوند چهارم مال ایشان محو شود پنجم او را سلطان پیدا کند ودولت دشمنان ور باشد وخشم خدای عزوجل بر ایشان نزدیک باشد **راوی** روایت کند از مالک گفت با آهنگری بگذشتم دیدم که آهن سرخ شده را بدست خویش بیرون آوردی از آتش ودست او نمی سوخت ومن در وی نظاره می کردم آن مرد سر بر آورد وگفت ای جوانمرد بدان که من روزی بزنی بگذشتم زنی بود با حسن وجمال در غایت خوبی او را بخود دعوت کردم مرا اجابت نکرد هزار درم بوی فرستادم آن زن از من قبول نکرد گفت مرا شوی خوش است پسند است بعد از مدتی شوهرش بمرد ومن در عشق او مبتلا بودم باز او را بخویشتن بخواندم اجابت نکرد گفت حق شوهر خویش ضایع نکنم پس آن زن به بینوایی رسید وکودکان یتیم داشت روزی از غایت بی نوایی ودرویشی نزد من آمد واز من قرضی چند طلب کرد گفتم و است ندهم تا با من راحت نشوی آن زن قبول نکرد روزی دیگر آمد

باز گردید روز دیگر آمد و گفت مرا وای ده گفتم هزار دینارت بدهم با من خلوت کن آن زن از غایت مفلسی چاره ندید
که یتیمانش بی برگ و نوا بودند از سر ضرورت قبول کرد و گفت ای مرد با تو شرطی میکنم که جای خلوت سازی که هیچکس
بران مطلع نگردد چون بدو زر و سیم بدادم و با او خلوت کردم آن زن بلرزید و بگریست و چون من خواستم که قصد زن
کنم گفت نه با تو شرط کردم که مرا بجای خلوت بری که کسی بران مطلع نگردد من گفتم که درین جای کسی نیست زن گفت هست من
گفتم کو زن گفت چهار گواه عادل اند دو فرشته که بر تو موکل اند و دو بر من و قاضی بر حق می بیند که قاضی روز شمار است
اگر من از خلقان بپوشم خدای تعالی بینای کل حال است و چون زن این بگفت من بلرزه در آمدم و از خدای تعالی
بترسیدم گفتم ای زن هزار درم برگیر و برو که بتو بخشیدم زن از خانه بیرون رفت و روی سوی آسمان کرد که قبله دعا است
گفت یا رب العالمین چون این مرد آتش شهوت فرو نشاند آتش دو جهانی بروی سرد گردان خدای تعالی
از دعای آن زن مومنه آتش این جهان بر من سرد کرد چنان که می بینی امید دارم که آتش آن جهان را نیز بر من
سرد گرداند آورده اند که چون زلیخا با حضرت یوسف علیه السلام خلوت کرد دران خانه بتی بود روی آن
بت را بپوشید یوسف علیه السلام گفت چرا چنین کردی گفت زیرا که ازو شرم میدارم که مرا بیند گفت تو شرم
میداری از صنمی پس من شرم ندارم از صمد این بگفت و بگریخت روایت کرده اند از لقمان حکیم که پسر خود را گفت
ای پسر دور باش از زنا که درین جهان بیم است و دران جهان آتش دوزخ روایت از حکیمی گفت پنج چیز پیش
او ناپسند است توانگری نزد زنا کردن ناپسند درویشی نزد نماز ناپسند و گناه نزد توبه ناپسند و دوستی در نزد دنیا
ناپسند و ترشی نزد کردار نیک ناپسند پس ای مومنان توبه کنید از گناهان و زنا مکنید که خسر الدنیا و الاخرة گردید

فصل در موعظه پس ای مومنان چون روز قیامت باشد آن زمان که طبل یوم ینفخ فی الصور فرو کوبند
آب از دیدهای عاصیان و مجرمان و سوز سینه فاجران دریای موج بر اوج بر آورند و اذا البحار سجرت این همه وقتی باشد
که خلایق سر از خاک بر آرند و اذا القبور بعثرت درچنین وقتی هیچ شخصی زهره آن ندارد که قدم از قدم بر دارد تا
از عهده چهار سوال بیرون نیاید اول آنکه عن عمره فیما افناه بگوی تا عمر عزیز خود در چه گذرانیدی در نور طاعت و ایمان
و یا در کفر معصیت در طاعت آلهی و یا در متابعت شهوات و مناهی چون از عهده این سوال بیرون آید سوال دیگرش
کنند گویند عن جسده فیما ابلاه بگوی که این قد چه و آسا که چون کمان دو تا کردی در طاعت کردی یا در معصیت
و این چهره گلناری که دیناری کردی و این مشک سیاه را کافوری کردی در طاعت و پرهیزکاری کردی یا در معصیت و جفا
از عهده این سوال بیرون آید سوال دیگرش کنند عن علمه فیما عمل بگوی تا بچه دانستی کار کردی و از اهل بیت

حضرت رسالت پناه محمدی را شناختی بدیشان تولا کردی و از دشمنان ایشان تبرا کردی وای بر کسی که تولا نکرده باشد
چون از عهده این سوال بیرون آید سوال دیگرش کنند عن ماله من این اکتسبه و فیما انفقه ای بنده دنیا دار مال
دنیا از کجا کسب کردی و حلال و حرام در صلاح و سداد خرج کردی یا در شر و فساد هیچ شخصی زهره ندارد که قدم از قدم
بر دارد تا از عهده این چهار سوال بیرون نیاید ای بسا پرده ها که دران روز در مجمع اگر درین شود بسا زبانها که دریغ
حسرت برین گرداند ای بندگان خدای هشیار باشید بر تن خود ستم مکنید و دین و ایمان را فدای مال دنیا مکنید و در حرم مسلمانان
بوجه حرام مروید آبروی خود مریزید و با خدای تعالی بسازید پیش از آنکه به آتش دوزخ بسوزید که حق تعالی دوزخ را از غضب
خود آفریده و آنرا هفت طبقه گردانید و خدای تعالی در دوزخ ماران آفریده است هر یکی بشکل بختی گردی مانند شتران
بختی هر که را نیشی زنند هفتاد سال دران درد مانند و فرشتگان را موکل دوزخ کرده است که اگر یکی از ایشان انگشتی
بر آسمان یا بر زمین زنند پاره پاره گردانند و بعضی عقابها دارند که بر سر دوزخیان زنند که و لهم مقامع من حدید
و بعضی زنجیرهای آتشین دارند که دوزخیان را بدان می بندند که ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا در خبر آمده است که اگر حلقه
ازان زنجیرها بر کوههای دنیا نهند گداخته شود و آب گردد حمیم دوزخیست و در و آیست که از آن روز باز که خدای تعالی دوزخ را
آفریده است میجوشانند بعد از آنکه دوزخیان از تشنگی هزار سال فریاد کنند آن آب را بدیشان دهند چون بنزدیک روی ایشان
برند گوشت روی ایشان فرو افتد چون بیاشامند هر چه در شکم ایشان باشد پاره پاره گردد و در دوزخ کوههای
آتش آفریده است از بهر عقوبت دوزخیان از شش جهت ایشان آتش افروخته و فرو گرفته که لهم من فوقهم ظلل و من تحتهم
ظلل اگر میخواهید که ازین دوزخ و عذابها خلاصی یابید توبه بجا آرید و قطره چند آب از دیده بباریدو کار خود با صلاح آورید

فصل در موعظه بدانکه خدای تعالی بندگان خود را در کلام مجید یاد کرده است کسانی را که حضرت رسول
را باور داشته اند و بر شریعت او اقرار کرده اند و به قیامت ایمان دارند و از خمر و زنا و ربا خوردن و از حرام کلی دست
داشته اند ایشان را مومن و متقی میخوانند و آن کسانی که توکل بخدای تعالی و رسول او دارند و فروغ میدانند که نیند که بقیامت
و شریعت حضرت رسول ایمان ندارند و خمر و زنا و ربا و لواط و غیبت و بهتان و خلق آزاری پیشه خود کرده اند و از حلال
و حرام و معصیت پرهیز نمی کنند ایشانرا مسلمان میخوانند بر سبیل مجاز از بهر آنکه ایمان تصدیق است بدل تعلق دارد و هر کجا
در قرآن حدیث ایمان بیرون حوالة آن با دل است نه بزبان و جمیع مسلمانان بر آنند که کلمه شهادت ایمان است دلیل بر آنکه
هر که کلمه شهادتین گفت آن ایمان است قوله تعالی قالت الاعراب آمنا قل لم تومنوا و لکن قولوا اسلمنا
و لما یدخل الایمان فی قلوبکم بگوای محمد که عربان پیش تو آمدند و دعوی می کنند که ایمان آوردیم بگوی ایشانرا

که شما مؤمن نیستید و ایمان در دل شما نشده است و آنچه شما دعوی می‌کنید مسلمانیست نه ایمان و این ایمان بزبان است
و هر آن مسلمانی که اسلام را ایمان داند زهر بکام خورده باشد و جای دیگر میفرماید قوله تعالی یا ایها الذین آ
منوا بالله و این لفظ آمنوا درین آیه رعایتی است یعنی آنانکه مسلمانانند ایمان آورند بخدای تعالی و رسول وی
جای دیگر میفرماید یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم یعنی ای مسلمانان شما را
راهی باز نمایم که بازرگانی کنید و از عذاب ابد برهید تؤمنون بالله ورسوله ایمان آرید بخدای تعالی و رسولان او
که رستگاری شما در ایمان است و در قرآن باز نمودیم که ناجی کیست و هالک کیست و هیچ جای در قرآن نیست که بپرستید
پادشاهان را و بپرستید امیران را و خواجگان را و نمی‌گوید که بپرستید علویان را و عالمان را و فقیهان را و نمیگوید که بپرستید نماز
گویان را بلکه میگوید بپرستید حق سبحانه و تعالی را و مؤمنان را دوست گیرید قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم
خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون تا بآنجا که ثم انکم یوم القیامة تبعثون پس بدانید که رستگاری شما حاصل کردن ایمان است
بخدای تعالی و برسول و بهرچه حضرت محمد صلعم شما را خبر داده است از قیامت بر انگیختن از گور و عذاب دوزخ و نعیم بهشت
و حلال و حرام اگر به بعضی ایمان نیارید مؤمن نباشید و خدای تعالی میخواند الکسی را که گوید نؤمن ببعض و نکفر ببعض
یعنی هر که بدان چیز که خولیهٔ عالم خبر داده است با التمام ایمان نیاورد اولئک هم الکافرون حقا که ایشان کافرانند همچنین
که هر که شرع پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حکمی که کرده است ندانسته و نیاموخته فتوی دهد بقول خدای تعالی کافر باشد چنانکه
در قرآن می‌فرماید و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و دیگر می‌فرماید یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها واکثرهم الکافرون
یعنی ای محمد هر که بشناخت نعمت ما را و شکر آن بگذارد وی کافر است و جای دیگر می‌فرماید ان الانسان لکفور مبین
ای محمد آدمیان کافرانند آشکارا و همچنین نص قرآن مسطور است و هر که خدای را نشناسد و بینا نداند بحقیقت وی خدادان نبود
و هر که خدای را نداند کافر باشد و مجرم و هر که مجرم بود در عذاب دوزخ باشد که ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون لا
یفتر عنهم وهم فیه مبلسون و همچنین خبر حضرت رسول صلعم میفرماید ایطمع کل امری منهم ان یدخل جنة نعیم یعنی طمع دارید هر مردی از ایشان
که به بهشت شوند کلا انا خلقناهم مما یعلمون حقا که بیافریدیم و ما میدانیم احوال ایشان اما ایشان را مهلت
داده‌ایم تا اجل مسمی در دنیا اختیار کلی ایشان راست تا دانند که در آخرت اختیار کلی ما را خواهد بود دلیل بر صحت این
قرآن است اعملوا ما شئتم یعنی بکنید آنچه خواهید ای آدمیان و پریان که زود باشد که با شما پردازیم سنفرغ
لکم ایها الثقلان دیگر میگوید ایحسب الانسان ان یترک سدی یعنی می‌پندارید که از عذاب من برهید
... ایمان و همچنین میفرماید که یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة

یعنی ای

یعنی ای مسلمانان تن خویش و اهل خویش و فرزندان خویش را نگه دارید از آتش دوزخ و تن خویش از آتش نگه نتوان داشت الا
به توبه چنانکه میفرماید یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی ای مسلمانان توبه کنید از خمر و زنا و ربا خوردن و ترک
نماز کردن و دروغ و بهتان و غمازی و غیبت مؤمنان کردن و فحش کردن برادر مؤمن را و مال مسلمانان بردن پس ازین
جمله گناهان توبه باید کردن و بخدای بازگشتن اگر ازین فعلهای مذکور توبه نکند و توبه ناکرده بمیرد عاصی و گناهکار باشد و خلاصی
از آتش دوزخ نداشته باشد و بر صحت این قرآن است و من یعص الله و رسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا
و جای دیگر می‌فرماید ان الفجار لفی جحیم بدرستی و راستی که بدکاران در دوزخ باشند جاودانه پس اگر خلاصی از آتش
دوزخ باید از گناهان توبه باید کرد و محبت اهل البیت مصطفی صلی الله علیه و آله و محبت دوستان و شیعیان ایشان را باید داشتن
و وسیلت بدیشان باید جست و تولای ایشان را حرز جان خود باید ساخت و از دشمنان ایشان تبرا باید کرد تا خلاصی از
عذاب و نجات آخرت رسد والله اعلم والحکم **فصل در بیان عذاب لواطه** و دیگر بباید دانست که از گناهان
کبیره هیچ گناهی بلواطه نمیرسد و روایت است از حضرت خواجه کاینات و خلاصهٔ موجودات افضل و اکمل عالمیان مهتر و بهتر آدمیان
خواجه هر دو سرا و شفیع روز جزا محمد مصطفی صلعم میفرماید که هر بندهٔ از بندگان که لواطه کند چون با هم جفت شوند آسمانها و زمینها بلرزه
در آیند و جمله فرشتگان آسمان و زمین بر ایشان لعنت کنند و در روز قیامت در آرند ایشان را بصورت خوکان و از ایشان بوی
گندی حاصل شود که اهل عرصات از بوی آن در رنج باشند و آه آتش از درون ایشان بر می‌آید و با اندوه و ناله اند و فریاد می‌کنند
و نعلین آتشین در پای ایشان و میان پوست و گوشت ایشان ازماران و کژدمانند و اندامهای ایشان را می‌گزند و می‌سوزانند
و ایشان فریاد می‌کنند و اهل عرصات سوال کنند که گناه ایشان چیست که بدین عذاب گرفتار اند گویند اینها آن کسانند که در
دنیا نرینه بر نرینه جمع شده‌اند در حدیث که چون نرینه بر نرینه جمع شود لعنت کند بر ایشان آنچه آفتاب بر وی میتابد و ایشان
لعنت کنند و بدوزخ در آرند بنوعی که اهل عرصات عجب بمانند و تعجب کنند ایشان را بزنجیرهای آتشین کشند و ماران و کژدمان
بر ایشان مسلط کردانند با نیشهای پر از زهر اگر قطرهٔ از آن زهر بدریاهای دنیا ریزند همه دریاها تلخ شوند و از تلخی و گرمی
او بجوش آیند چون ماران و کژدمان که ایشان را زخمی زنند هزار سال در آن درد بمانند و فغان و ناله کنند و اندامهای
ایشان بلرزه در آید و از هیبت عذابهای گوناگون ایشان زاری کنند و فرشتگان غلاظ و شداد با گرزهای آتشین بر سر ایشان
میکوبند و ایشان فریاد می‌کنند پس ای بندگان خدای توبه کنید از گناهان و بشهوات نفس خود را در مهلکهٔ عذاب میفکنید
که تنهای شما ضعیف است و طاقت زبانیهٔ دوزخ ندارید رحمی بر تن و جان خود کنید و توبه کنید از سر صدق تا آمرزیده
شوید و از گناهان بپرهیزید و توسل بحضرت ائمهٔ معصومین کنید تا از آخرت ایمن گردید که دوستی ایشان نجات آخرت است

روایت که روزی حضرت امیر المومنین علی علیه السلام نشسته بود و در پیش آن حضرت درخت انار خشک بود جماعتی
از دوستان و دشمنان در آمدند و در خدمت آن حضرت نشستند آن حضرت گفت ای یاران شما را آیتی نمایم که همچون
مایده عیسی بود در بنی اسرائیل گفتند میخواهیم آن حضرت فرمود این درخت انار را بنگرید ایشان نگاه کردند آن درخت در
حرکت آمد و سبز شد و شاخ بر کشید در زمان انار بر آورد آن جماعتیان در تعجب و تحیر بماندند پس امیر المومنین علی علیه السلام
فرمود که برخیزید و بسم الله بگویید و انار باز کنید آن جماعتیان برخاستند و بسم الله الرحمن الرحیم گفتند پس آنکسانی که از دوستان
بودند انار چیده و میخوردند و آنکسان که دشمن بودند دست بهر اناری که می بردند بالا میرفت و دست ایشان بدو نمیرسید
گفتند یا امیر المومنین چونست که دست بعضی با انار نمیرسد و بعضی را میرسد آن حضرت فرمود فردای قیامت نیز چنین باشند دوستان
ما در بهشت روند بر تختها نشسته باشند تکیه کرده چون میوه خواهند درخت سر فرود آورد تا از آن درخت میوه باز کنند
بی زحمت که وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا دشمنان ما در دوزخ در بهشتیان می نگرند و آن همه نعمتها می بینند
و دست ایشان بدان نرسد بهشتیان را گویند اگر پاره ابرار بریزید از ان نعمتها که روزی شما کرده اند ایشان گویند
خاموش باشید که از این هیچ بشما نرسد که حق سبحانه و تعالی بر کافران حرام کرده است که اِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ
آورده اند که مالک بن دینار گفت سالی بحج میشدم چون از شهر بیرون شدم بوداع گاه رسیدم پیرزنی را
دیدم ضعیف بر چارپای ضعیفی نشسته مردمان گفتند برگرد که این راه صعب است آن ضعیفه گفت من نه چنان بیرون آمده ام که باز
گردم من نیز وی را همین سخن گفتم و همین جواب داد چون بمیان بیابان رسیدم چارپای وی بماند وی را گفتم ای پیرزن ترا
گفتم این راه صعب است و چهارپای تو ضعیف پیرزن روی سوی آسمان کرد و گفت خداوندا نه در خانه خودم رها کردی و نه
در خانه خودت رسانیدی بعزت و جلال تو که اگر این با من غیر تو کردی شکایت آن جز با تو نکردی هنوز این سخن تمام نکرده بود
که شخصی از گوشه بیابان در آمد زمام ناقه در دست ناقه را پیش او فرو خوابانید و گفت برنشین وی بر نشست چون باد از پیش
من برفت دیگرش ندیدم تا بحج رسیدیم دیدم در طواف گاه گفتم بآن خدای که با تو این کرامت کرد بگوی که کیستی گفت آن از
کرامت من نبود دختر زاده فضه ام که در خاندان حضرت فاطمه زهرا بصدق خدمت میکرد و آن کرامت خداوندان من بود که بمن
رسیده است پس آزادی از آتش دوزخ دوستی خاندان محمد و علی و ایمه معصومین است علیهم السلام روایت از حضرت رسالت پناه
فرمود در محبت و دوستی ما هر آن بنده مومن و مومنه در ماه رجب و شعبان و رمضان و در همه شبهای جمعه در هر شبی
و روزی پنج بار الحمد و پنج بار آیت الکرسی و سه بار قل یا ایها الکافرون و سه بار قل هو الله احد و سه بار معوذتین و سه بار
سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وصد بار
صلوة

وصد بار صلوة بفرستد بروح پاک محمد و آل محمد علیهم السلام و سه بار بگوید اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي
صَغِيرًا و کبیرا استغفار کند و ما را وسیله سازد بخدای تعالی که اگر گناه وی بعدد ستارگان و قطرات باران و برگ درختان
و ریگ بیابان بود حق سبحانه و تعالی بعزت و جلالت خود بیامرزد و ببخشد که باعتقاد پاک و نیت جزم دوستی ما داشته
باشد تا باین ثواب و بدین درجه برسد پس جهدی کن که از دوستان باشی باب ششم در بیان عذاب
رباخوارگان و انبار داران الخطبة الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَبَدًا تَجَلَّى مِنْ عِلْمِهِ آبدی تباشیر الضحی علی ما بشر
سبحان حی خالق رب قدیم رازق شکر خدای را که او بر وفق احسان و کرم بخشیده عالم را وجود از
فیض انوار قدم او کردگار نه فلک دانا بانسان و ملک بر کریم صادق ذو الفضل جود و الکرم رب تعالی شانه عم الوری
احسانه مستغرق غفرانه ذلان ارباب الکرم علمش بری از فنا ذاتش منزه از عدم دارنده جان و خرد روزی رسان
نیک و بد دارای جان و کالبد در سایه لطف و کرم عبد اله کل الوری فی ارضه و فی السما الفضل منه و الغنی
و النقص منه و النعم ثم التحیات العلی منی علی خیر الوری بنیت خلق جهان دانش سر نهان هم خالق صبح و شام هم
خالق نور و ظلم از ما درود بیکران بر خواجه هر دو جهان صفوة الکرام المصطفی کهف الوری بکر الامم فخر عرب
ماه عجم مقصود ارض و مکان و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و
رسوله و نشهد ان علیا ولیه و وصی رسوله الی آخره التمجید ای احد قدیم و ای صمد کریم و ای معبودی که
استحقاق عبادت جز ترا روا نیست که و لا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو و ای واحدی که صفت وحدانیت و فردانیت جز
ترا لازم نیست که وَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ بعزت ذات مقدس از اضداد و اشباه و بحرمت صفات
منزهت از امثال و انداد که اهل ایمان را بر منهاج شریعت نبوی و جاده طریقه مصطفوی مستقیم و مستمر دار کدورات و شبهات
که بند حجاب روش ما گشت از پیش بر داشته گردان آنچه در محل قبول نیست همه را بر عبادت خالص توفیق بارزانی دار
و از خجالت روز حشر نگاه دار یا اله العالمین و یا خیر الناصرین مناجات ای وجود تو اصل هر موجود هستی و بوده خواهی بود
صانع هر بلند و پست توی همه هستند و هر چه هست توی نقش بند صحیفه ازلی بوجود قدیم لم یزلی فی ازلی که از بدایت تو
ابد واقف از نهایت تو از ازل تا ابد سفید و سیاه همه بر سر وحدت تو گواه ورق نانوشته میخوانی سخن ناشنیده
میدانی پیش تو طایران قدوسی بهر یکدانه در زمین بوسی روی ما سوی تست از همه سو سوی ما روی تست از همه رو در بجوم
رو بدرگه تو پا ز سر کرده ایم در ره تو چیست این طرفه گنبد والا رفته کردی ز درکت بالا کعبه سنگی ز آستانه تو قبله را
بسوی خانه تو صبح را با شفق برآمیزی آب و آتش بهم برآمیزی زلف و شب را نقاب روز کنی مهر را جهان فروز کنی

کوه را جانب تو آهنگ است ٭ وز تو بار دلش گران سنگ است ٭ باد را از تو آه درد آلود خاک را از تو روی گرد آلود
آتش از شوق داغ بر دل ماند ٭ آب را نیز پای در گل ماند ٭ همه سر بر خط قضای تو اند ٭ به سر طالب رضای تو اند
هرچه او در نشیب و در اوج است ٭ تو محیطی و آن همه موج است ٭ موج اگر نیست بحر را چه غمست ٭ بحر اگر نیست موج هم عدم است
موج دریاست این جهان خراب ٭ بی ثبات است همچو نقش بر آب ٭ که ز موج هوا زند بر هم ٭ که ز باد هوا شود درهم
من بامید گوهر نایاب ٭ کشتی افکنده ام درین گرداب ٭ کشتی من ز موج بیرون بر ٭ همچو موجش بلوج گردون بر
گر ز من جز گنه نمی آید ٭ از تو غیر از کرم نمی شاید ٭ گرچه لب تشنه ام فتاده بخاک ٭ چون ترا بحر لطف هست چه باک
گرچه در خورد آتشم چو شرر ٭ شرری گر نمیرسد چه ضرر ٭ من چه گویم که لطف و احسان کن ٭ بنده ام هرچه بایدت آن کن
یا اله العالمین یا خیر الناصرین ## فی نعت نبی ع
با صد هزاران هزار تحف تحیات با برکات بران درصدف مهتری سرو لطیف
سروری کل کلین لولاک مقصود آفرینش خاک از قبایح بری از فضایح پاک بلب خندان بدل غمناک بخاطر نقاد در باطن ادراک
مؤمنان از جلوت و جمیع کافران هلاک نظم ای بلبل وصل تو طربناک ٭ وی غمزه چو زهر خنده تریاک ٭ ای جان دو صد هزار عاشق
آویخته از دوال فتراک ٭ از نقش نگین تو تیرک ٭ ای طلعت خلقت تو لولاک ٭ از رنگ تو آفتاب چون صبح ٭ هر روز قبای تو کند چاک
با نقش تو کوه نقش نبوت ٭ لولاک لما خلقت الافلاک صلی الله علی نبینا محمد و آله الطاهرین ## فی منقبت شاه اولیاء علی ولی الله
خصوصا بران امام معصوم و محترم مرحوم آن سرور مطلبی و ابن عم نبی آن امیری که حق سبحانه و تعالی او را در توریت ایلیا گوید
و در انجیل بلیا گوید و در زبور طریا خوانند و در صحف ابراهیم طالب خوانند و در فرقان محمد عروة الوثقی خوانند و در آسمان اول
عبد الواحد گویند و در آسمان دوم عبد الاحد خوانند و در آسمان سیوم عبد الصمد گویند و در آسمان چهارم مجتبی و مبین خوانند و در آسمان
پنجم مرتضی و صراط المستقیم خوانند و در آسمان ششم عبد الغفار خوانند و در آسمان هفتم عبد الاعلی خوانند و حق تعالی او را
ولی خوانند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل او را مولی خوانند ملایکه او را امیر الاحسان خوانند حضرت رسول صلی الله علیه
و آله وسلم او را ابو الحسن گوید پدرش او را زید گوید مادرش ابو الخیر خوانند حمزه و عباس او را ناموس الاکبر خوانند مکیانش
بیض البلد گویند مدنیانش اسد الله خوانند طایفیانش عدیم الاسلام خوانند ترکانش بلیا خوانند رومیانش سطیقوس خوانند
ارمنیانش اقیاقوس خوانند زنگیانش حلیا خوانند هندوانش کنزیا خوانند حبشیانش مجیر خوانند فارسیانش فارس الحق
گویند خراسانیانش حیدر خوانند کبرانش صاحب ذو الفقار خوانند جهودانش قاتل الکفار خوانند یزیدیانش ابو تراب خوانند
شیعیانش علی مرتضی گویند علی ست خدا نیست کسی بی نبر دیر خدا ٭ شعر ای ز تعظیمت آسمان معظم ٭ جلوه خرد برده در تعظیم
آسمان از نه آستانه تست ٭ سر بمکین و گردن تسلیم ٭ با شکوه تو کوه بود خفیف ٭ با سخای تو ابر بوده لئیم ٭ بوده قربان کشت اسمعیل

بوده قربان بر پشت ابراهیم ٭ دعوت ایمن از دعای مسیح ٭ منطق افصح از کلام کلیم ٭ بجواب تو باز گویا شد ٭ جمجمه با جبان عظام رمیم
مدحت اندر سفینه بر بست ٭ آفرین باد بر کرام و کریم ٭ انما انت منذر لعباد ٭ و علی لکل قوم هاد علیه الصلوة والسلام
و آله الطیبین و الطاهرین الحمد لله رب العالمین ## باب در بیان رباخوارکان و انباردان و موعظه
و این باب مشتمل بود بر سه فصل ## فصل اول
در بیان رباخوارکان قوله تعالی الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی
یتخبطه الشیطان من المس ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا الی آخره بدانکه خدای تعالی
رباخوار کا از پنج چیز وعده کرده است اندر قرآن مجید روایت کند عبد الله عباس از حضرت رسالت پناه محمدی
صلعم که گفته یا رسول الله گناهان کبایر چند است گفت یازده چیز است چهار در سر است و سه در شکم و یکی
در فرج است و یکی در دست است و یکی در پاست و یکی در همه تن است اما آنچه در سر است شرک بخدای تعالی
دوم سوگند بدروغ و بهتان و دشنام دادن زن ستودن بغیش اما آنچه در شکم است می خوردن و ربا خوردن و آنچه در فرج است
شهوت است بر زن حرام اما آنچه در دست است چیز های حرام گرفتن است اما آنچه در پاست گریختن از کافران و آنچه
در جمله تن است آزردن مادر و پدر است روایت از حضرت خواجه کونین و فخر عالمین صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که ربا خوردن هفتاد و دو گناه است کمترین گناه چنان است که با مادر خود زنا کند و دیگر فرمود علیه السلام
که در هر دهی و شهری که ربا و زنا آشکارا گردد خدای تعالی بفرماید در هلاک کردن ایشان روایت از عبد الله
عباس که او نقل کرد از حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که رباخواره حق تعالی بفرماید تا شکم او را
پر از آتش دوزخ کنند آنمقدار که خورده باشد و هیچ طاعتی نپذیرد از کردار او از نماز و روزه و زکوة و صدقه و حج و همیشه
در لعنت خدای تعالی باشد و بلعنت جمله فرشتگان و جمله پیغمبران باشد خلاصی از دوزخ نداشته باشد در خبر است
از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم میفرماید که هر که یکلقمه ربا خورد یا از چیز های حرام بخورد چهل روز نمازش نپذیرد
و دعایش مستجاب نکند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامة مردمان همی آیند با ایشان نیکویها
چون کوههای سفید باشد چون نزدیک شمارگاه رسند نیکوی ایشان جملگی هبا گردد و چون گرد هوا در آرند ایشان را
بدوزخ دیگر فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله ناگرفتن دانگی از حرام و ربا بهتر و نزدیکتر بخدای تعالی از هفتاد
حج پذیرفته روایت از خواجه عالم صلعم فرمود که شب معراج بالای سر خود رعدی و برقی دیدم و صدای با هیبت شنیدم
پنداشتم که فلک افتاد چون نگاه کردم دیدم گروهی از زنان و مردان که شکمهای ایشان هر یکی چون خانه بود
مار و کژدم که در شکمهای ایشان نمایان بودند و بوی گندی از ایشان ظاهر می شد که اهل دوزخ از بوی ایشان

در عذاب بودند گفتم یا جبریل ایشان چه کسانند گفت اینها رباخوارگان امت تواند و ایشان را عقوبت بسیار
خواهد بود روز قیامت **نظم** رباخواره ز اهل نار باشد ∴ همیشه با دل افگار باشد ∴ رباخواره نباشد ز اهل ایمان
بود دایم بغم خاطر پریشان ∴ رباخواره هم از مال فقیران ∴ ز مال یکسان سازند ایوان ∴ چو ایوانی که از ظلمش بنا شد
ز مال مفلسان درویش ادیشان ∴ درین عالم ستانند مال ایشان ∴ چو خواهد گشتن آخر زو پریشان ∴ چو مالی کاخرش دوزخ سزا شد
تن و جانش در آتش مبتلا شد ∴ بکن رحمی تو بر جان ضعیفت ∴ بکن کاری که باز آید حریفت **روایت** کند حضرت امیر المؤمنین حیدر
علی ابن ابی طالب علیه السلام از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله که از آن حضرت شنیدم که فرمود ملعونست
رباخواره و دهنده و ستاننده و گواه و نویسنده و مال ایشان با ایشان جملگی در دوزخند و عبد الله سلام میگوید
ربا هفتاد و دو درجست از گناهان کبیره و کمتر عقوبت وی آن باشد که با مادر خود زنا کرده باشد در خانه کعبه **روایت**
کردند از بزرگان دین که اگر کسی یکدرم ربا خورد او را گناه سی و سه بار مقابل گناه زنا نویسند و رباخواره روز قیامت
دیوانه از گور برخیزد و دیوانه وار در دوزخ رود **روایت** کند ابو سعید خدری از حضرت رسالت پناه محمدی
صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود هر که ربا خورد همچنان باشد که آتش دوزخ خورده باشد باز قوم **نظم** رباخواره
با درد همدم بود ∴ چه غم گر رباخواره با غم بود ∴ به تشویش دنیا و درهم مدام ∴ شب و روز القصه درهم بود ∴
مکن نسبت سگ تو آن نجس را ∴ که سگ پیش آن نجس آدم بود ∴ چو بر خاک گیرد او قند گور او ∴ پر از کژدم و مار ارقم بود
جهنم مقام رباخواره است ∴ رباخواره اهل جهنم بود پس ای مؤمنان و عزیزان ترک گناهان بکنید و بر نفس
ضعیف خود ببخشایی که دوزخیست ساخته و آتشیست افروخته و طعامیست با غصه ای عزیزان فکر زاد آخرت کنید
راه دور درازست و بی پایان و شما غافل از کار آخرت که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده الناس نیام
فاذا ماتوا انتبهوا مردمان غافلند از عقبی ∴ همه گویی بخفتگان مانند ∴ ضرر و غفلتی که میورزند ∴ چون بمیرند آنگهی دانند
پس توبه کنید از گناهان مثل خوردن ربا و زنا و غیبت و بهتان و آزار بندگان زنهار خود را مکن و ربا مخور بنده و خاک در دنیا
و آخرت مگردان **شعر** ایا مؤمن پاک نیکو سیر ∴ بکن اجتناب از ربا و ضرر ∴ رباخواره باشد هم از اهل نار ∴ رسول خدا
داده از وی خبر ∴ کسی کو رباخواره باشد مدام ∴ همیشه بود جای او در سقر ∴ بکن توبه از گناهان خود ∴ بقول خدا و رسولان
نگر ∴ باب انابت بتو عامرات ∴ که در آخرت است زاد سفر ∴ ز لطف آنکه بخشی گناهان ما ∴ بحق امامان نیکو سیر ∴

فصل دوم در بیان عذاب انبارداران نقلست که در بنی اسرائیل شخصی بود دانشمند و در علم و دانش بی نظیر بود در روز
در تقویم نگاه کرد دید که در آخر آن سال گرانی غله خواهد شد یک خانه گندم داشت پس آن گندم را نگاه داشت



که چون وقت در آید آن غله را بگرانی بفروشد چون چهل روز شد در غله قیمت بسیار واقع شد روزی توریت میخواند
بدین آیت رسید که خدای تعالی فرموده است هر آن بنده از بندگان خدای تعالی چهل روز رزق بندگان را حبس کند
به نیت آنکه به قیمت فروشد و از رحمت خدای تعالی دور است و تن او سزای آتش دوزخ خواهد شدن چون آن مرد
این آیت بخواند جامه بر تن خود چاک زد و فریاد و واویلاه برداشت فریاد و ناله کنان بنزدیک موسی علیه السلام
آمد و گفت یا کلیم الله از من این نوع گناهی سر زده است چاره کار من بیچاره کن حضرت موسی علیه السلام گفت تو
میدانی که خدای تعالی نهی کرده است که کسی رزق بندگان را نگه ندارد تا به قیمت بفروشد اگر چهل روز کسی نیت کند دور
باشد از رحمت خدای تعالی و نزدیک باشد به آتش دوزخ و عذاب چون او قطع رزق بندگان کرده باشد خدای تعالی
قطع کند او را از بهشت پس آن مرد بسیاری زاری و گریه کرد پیش موسی پس موسی بفرمود که برو و آن گندم را براه
خدای تعالی تصدق کن و بدرویشان رسان آن مرد بیامد درویشان و مسکین آن شهر را تمامی بخواند و احوال گندم گفت
با ایشان بگفت ایشان گفتند حاشا و کلا ما این گندم تصرف نمیکنیم و میترسیم که سزاوار آتش دوزخ شویم برفتند و آن
گندم قبول نکردند آن مرد بنزدیک موسی آمد بچشم پر آب گفت درویشان قبول نکردند موسی علیه السلام گفت برو
و آن گندم به طیورات و حیوانات بریز تا بخورند چنان کرد ایشان نیز قبول نکردند و نخوردند باز بموسی علیه السلام
آمد بسینه بریان و چشم گریان گفت یا کلیم الله چاره من کن گفت بدریا انداز تا ماهیان و جانوران بخورند آن غله
بدریا افکند موجی برآمد و بکنار انداخت باز در پیش موسی آمد گفت برو بآتش بسوزان چنان کرد آتش نیز آن
گندم را نسوخت بفرمان رب العالمین پس آن مرد متحیر شد ناله و زاری در گرفت و می گفت خداوندا بد کردم و تو
کردم و از کرده خود پشیمان شدم و امید بکرم تو دارم تا چهل شبانه روز در آن بیابان میگردید و مینالید و آب
از دیده میبارید و در روایتی دیگر چهل سال چون از سر یقین توبه کرد خدای تعالی از گناه او در گذشت
برحمت خود **روایت** کردند از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله فرمود که بنده از بندگان خدای که با
شود دیگران فروختن غله چون بدین نیت باشد بخشم و لعنت خدای تعالی باشد و دیگر نوحه گر بلعنت خدای تعالی
باشد و دروغ گو بلعنت خدای تعالی باشد **حکایت** آمده است سخت ترین عذاب سه تن را بود یکی زن
زانیه و عاصی شده بر شوهر خود دوم زن نوحه گر گناه او از همه گناهان بیشتر باشد و نوحه گر را گورش در میان
گوران نمی باید نهاد که از شومی همسایگی او همه در عذاب باشند و سیوم کسی که بر پدر و مادر عاق باشد و عاصی
و در خبر است از خواجه کونین صلعم که هر که نرخ غله را گران خواهد از امت من یک روز خدای تعالی همه حسنات او را

رد کند و از وی توبه پذیرد و در روایت دیگر آمده است هرکس که طعام و غله بنهد تا چهل روز و نرخ گران طلبد در
روز قیامت لبهایش بریده باشد و دستهایش در زیر بغل کشیده باشند و عذاب او سخت تر و سوزناکتر بود از
عذاب دوزخیان و خدای تعالی گوید بیزارم از و روایت کردند از حضرت رسول صلعم میفرماید که هرکه انبار غله
بنهد تا چهل روز بنیت گرانی نرخ بیزار است از خدای تعالی و بیزارند از و فرشتگان و بیزارم از و من که محمدم
و او را شفاعت نکنم و هرکه را در همسایگی گرسنه باشد و او فروشد بدینسان که گران تر بفروشد بعذاب الیم گرفتار شود
و در روز قیامت پس ای بندگان توبه کنید و آنچه نرخ غله بود او را بزیادتی بخلقان دهید که در و ربا نباشد
تا از مغفرت خدای تعالی بی نصیب نباشید شعر رباخواره ز اهل نار باشد ؛ کجا از خلد برخوردار باشد
رباخواره بود نزدیک حق خوار ؛ شرف دارد لبی سگ بر رباخوار ؛ چه ایمان خواهی از آنکس که خواهد ؛ که گرد نانش خلقی
نکاهد ؛ بدان تا خود بود در دولت و ناز ؛ شود درویش را خانه بر انداز ؛ بسا ممسک که نعمت جمع آورد ؛ چو مرد او قحبه آتش
بادیگری خورد ؛ رباخوار از سگ دون تر آید ؛ وگر خیری کند کی در خور آید ؛ مخور نانش اگرچه نفع جان است ؛ که گر جمع آورد
خون مفلسان است ؛ زمین و چرخ با عار اند از وی ؛ خدا و خلق بیزارند از وی ؛ ای عزیزان اگر غافلی بغفلت در گناه افتاده
باید که از گناه برآیی و توبه کنی و بار درگاه خدای تعالی شوی اکنون که زمام اختیار در دست است و چنگ مرگ گرفتار نشده
ای بنده در اضطراب دریای غفلت بیدار شو و توبه کن که در آن دنیا توبه قبول نیست تا که دستت میدهد کاری بکن
پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار فکر زاد آخرت کن که دنیا اعتباری نیست والله اعلم فصل سیوم در موعظت روایت است از حضرت
خواجه کاینات و خلاصه موجودات و رحمت عالمیان و بهتر آدمیان خواجه هر دو سرا محمد صلعم میفرماید که چون پانزده چیز در میان
امت من بدید آید اثر قیامت پیدا شود و عقوبت آن بود ۱ اول در امانت خیانت بدید آید ۲ زکوة مال ندهد از بخل ۳ اکثر کمترین
خلق بود بر خلقان حاکم شود ۴ در مسجد حدیث و معامله دنیا رود ۵ حرمت آنکس برابر کند که مال دار باشد ۶ خمر بسیار خورند و زنا
کنند ۷ حریر و ابریشمین بسیار پوشند ۸ زنان حکم کنند بر مردان ۹ و ترک نماز جماعت کنند ۱۰ در امر معروف و نهی از منکر نباشد ۱۱ جوانان
حرمت پیران ندارند و ایشان را خوار دارند ۱۲ بر مادر و پدر جفا کنند و حرمتشان ندارند ۱۳ بر فقیران و درویشان استهزا کنند ۱۴ زنان
بلباس مردان بمردان شوند ۱۵ و زنان بزنان شوند لاجرم شرم و حیا کم شود و فحش ظاهر گردد روایت از حضرت امیر المومنین علی
علیه السلام فرمود که فی ابی فی مجانة قل حیاوه و یذول لسانه شعر هر که را وقت کودکی بود است ؛ پیشه در زیر مردمان خفتن
شرم از و رفته باشد و ناید ؛ هرگز از لفظ او نکو گفتن ؛ هر که در زیر کس خزیده بود ؛ خویشتن را بزیر دیده بود ؛ تو از و مردمی مخواه که او
و گفتار و شوخ دیده بود روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که هر زنی که با مرد بیگانه نشیند و بد نکرد فردا

مردان زانی و زنان زانیه را هر دو چشمشان پر از آتش دوزخ کنند و در دوزخ جز خدا ایشان را از بوی کند فرج ایشان
دوزخیان بفریاد آیند حکیمی با پسر خود گفت با پنج کس مصاحبی مکن تا رسته باشی اول با دروغ زن دوستی مکن که او
همچون سراب باشد تو پنداری که درو چیزی است چون باز نگری درو هیچ نباشد دوم با نادان و ابله دوستی مکن که
او پندارد که به تو نفعی برساند چون وانگری مضرت رساننده باشد سیوم با بخیل دوستی مکن که آن وقت که تو بدو محتاج
باشی ترا بگذارد و بجای دیگر رود چهارم با بددل دوستی مکن که بددل باندک چیزی باک ندارد ترا و برادر و پدر را
در دست خصم بگذارد و بگریزد پنجم با طامع دوستی مکن که او طامع بود ترا بلقمه و شربه بفروشد و باک ندارد
بندگی گفته است بنده بر سه قسم است بنده آنست که بزر بخری و این بندگی آسان است چون بندگی خواجه بجا آوری فرمان
خدا و رسول بجا آوری از همه غم رسته باشی اگر خویشتن را بتوانی خرید آزاد باشی دیگر بندگی هوای نفس است که آتش
دوزخ باز آورد و بنده سیوم طمع است که هرگز آزاد نشود بمراد مردم سخن باید گفت و با همه کس موافقت باید کرد
و در چشم مردم خوار بود و بچشم حقارت بوی نگرند روایت از سعید مالک از حضرت رسول صلعم فرمود مرا چون بر
آسمان بردند حق سبحانه و تعالی را ثنا گفتم گفت یا محمد بندگان و پرستاران مرا بگوی و سلام من برسان و هرکه پیروی
کند بی ریا مسجدی یا عمارتی برای من که خداوندم بسازد فهو حبیبی فی الارض او حبیب و دوست من است و هرکه صدقه
بدست راست بدهد چنانکه دست چپ نداند تحقیق که او حبیب و دوست من است و هرکه دهه ذو الحجه الحرام روزه بدارد
حبیب و دوست من است یا محمد دوستان من باشند پناه بدرگاه من آورند و دوستی از بهر من کنند و دشمنی از بهر من کنند
چون روز قیامت باشد ایشان را از دوزخ اگر نگهدارم ایشانند که راه راست یافته اند که اولئک هم و هم مفلحون
روایت از بزرگان دین منقول است که در فصل بهار حضرت الله تعالی هزار عجایب و غرایب تعبیه باغ کرده و قمریان
چون مقریان بر شاخ گل در آیند بلبل باغ آمده و داغ بر جان نهاده و زاغ آمده عندلیب مغنی از نوای غریب صلصلان
بر شاخ گل و ارغوان ارغنونی بنوازد و مرغان از بانگ بلبل مست می مغانه گشته گل بر مثال ماه آسمان طالع شده و
چون مشتری و زهره از سپهر گلستان طالع شده و همه بزبان حال مدح و ثنای باری تعالی میگویند شعر
آنکس که هزار لونه از رنگ نگاشت ؛ رنگ من و تو لعل خریداری داشت این نمرا و از معل آسمانی افتاده و بلبل میگوید ساکن شوید
این همه بازی و فریاد مکنید که این پادشاهی تا دو ماه بیش نیست و اهل دنیا نیز چنین ما در دنیا آمده ایم و یکی چون
گل شگفته و چون بلبل مست آشفته همی خندان بود و قهر الهی در آید این همه رنگ و نگار و این همه بوی بهار نیست
داند چنان شود که هرگز نبوده است کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الآیات یعنی الامثال لقوم یتفکرون فی الدنیا

والآخرة ان الدنیا تفنی الآخرة تبقی خدای تعالی مثل من زند آنهارا که دنیا فانیست و آخرت باقیست آورده‌اند که مردی
روزی از راه رسید نزدیک حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله آمد آنحضرت ازو پرسید که ولایت شما چگونه است
گفت ولایت ما جای خوب است پر نعمت گفت شما چه کار میکنید گفت میخوریم و می خسپیم آن حضرت گفت تا چه باشد
گفت حتی تغیر لولایت تا بول و غایط شود آن حضرت فرمود مثل دنیا داران بی اعتبار چنین است که
تو نیکویی الدنیا مزرعة الآخرة دنیا مزرعه ایست در آخرت وهرچه بکاری همان بدروی شعر تو با خود
بر توشهٔ خویشتن که شفقت نباشد ز فرزند و زن پس برای زاد آخرت طاعت و عبادت میباید و در دنیا
اعتماد مکن و آزموده را میازمای که پیش از تو بسیار آزموده‌اند و از وی وفا ندیده‌اند شعر هر که را
در خرد کمال بود ز آزمودنش چند مثال بود اگر را آزموده یکبار آزمودن دگر محال بود هر که آزموده را
آزماید الا پشیمانی خورد من جرب المجرب حلت به الندامة آورده‌اند که موسی علیه السلام دنیا را بدید بر مثال پیرزنی گفت
چند شوهر داشته باشی گفت بعدد را است نباید گفت کسی ترا طلاق نداد گفت نه همه را بکشتم گفت عجب از
مردان که می بینند تو با دیگران چه کردی بتو رغبت می کنند و چیرت بنگرند و آزموده را می آزمایند بیت می کنند که چون
حضرت خواجه کاینات عارضه پیدا کرد بفرمود تا او را به مسجد بردند و بر منبر بر آمد و گفت چشمها بگریه در آمده و خطبه
بلیغ آغاز کرده و گفت ایها الناس چون بودم با شما فریاد برآوردند که تو در حق ما نیکو بودی گفت لقد کنت فیکم
لکم کالاب الرحیم وکالاخ الناصح المشفق یعنی بر شما چنان بودم که پدر مهربان و برادر شفیق که هرچه خدای تعالی
فرمود و بشما رسانیدم شما را از دوزخ به بهشت آوردم و از منبر زیر آمد و بخانه رفت جبرئیل علیه السلام در رسید
و گفت یا جبرئیل حق تعالی با امت من چه خواهد کرد جبرئیل علیه السلام بحضرة عزة جل وعلا باز رفت و باز گشت و گفت
یا محمد بشارت باد ترا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که فردای قیامة همه کس آن کنند که من فرمایم و تنها عظمت و کبریا
خود آن کنم که تو فرمایی چنانکه گفته‌ام ولسوف یعطیک ربک فترضی در حدیث کنند که در شب معراج که از نعل براق
او تاج عرش ساخته و بمقام قرب قاب و قوسین رسید آنجا هم در غم امت بود و از گناه امت بگریست
بزاری زار و بدعا مشغول شد قوله تعالی غفرانک ربنا والیک المصیر از خدای تعالی ندا آمد که ای محمد چه غم امت میخوری
من خدای پاک و تو رسول پاک در میان دو رحمت پاک آمرزیدن این مشت خاک همه را بیامرزم از برای این غمناک
مباش و حضرت رسول صلعم فرمود خداوندا خوشنود نباشم روز قیامة تا یکتن از مخلصان من در آتش
دوزخ گذاشته که لا یرضی واحدة من امتی بالنار و با این تضرع زاری از برای امت میکرد در حالی که بود امتی میگفت

شما اگر امت اوید و دعوی امتی او می کنید از گناهان صغیره و کبیره خود را نگاه دارید و جهد بکنید که از خدای
تعالی دور مشوید بنماز و راز و نیاز جان گداز مشغول و از گناهان و معصیت دور باشید و پشیمان شوید و دل
خود را شکسته دارید که حق تعالی میگوید من با خسته دلانم و دوست میدارم و من او را جواب میدهم حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که الله تعالی خطاب کرد بمن یا محمد دو نعمت با امتان تو کردم که اگر با
جبرئیل و میکائیل کردمی بسا منتها که بر ایشان بودی یکی آنکه اگر مؤمنی مرا یاد کند من او را یاد کنم او مرا
به یگانگی و خداوندی یاد کند من او را برحمت و آمرزش یاد کنم او مرا در میان گناهکاران یاد کند من او را در
ملاء الاعلی یاد کنم و او را بیامرزم قوله تعالی فاذکرونی اذکرکم نعمت دویم اگر مرا براه بر خواند و حاجت خواهد
اجابت کنم فادعونی استجب لکم بخوانید تا اجابت کنم و بخوانید تا بخشیم آورده‌اند موسی علیه السلام در مناجاة
بود می گریست و می نالید و از سر سوز گفت یارب از بارگاه عزت سه بار جواب آمد که لبیک لبیک لبیک
موسی گفت خداوندا از عظمت و کبریای تو عجب میدارم که ترا یارب یکبار خواندم و تو سه بار جواب دادی از
حضرت صمدیت خطاب آمد که یا موسی ترا عجب می آید در آخر الزمان یکی از امت محمد مرا بخواند من او را هفتاد بار
جواب لبیک گویم موسی گفت قدر و منزلت آن یک گناهکار امت محمد بدرگاه تو بیشتر است از من که موسی‌ام خطاب
آمد یا موسی این سخن مرا به آه و ناله و نیاز بخواند و تو مرا از سر عصمت و ناز میخوانی و من همه حال نیاز بندگان گنهکار
دوست میدارم که در خزینهٔ من همه چیز هست الا حاجت و نیاز نیست والله الغنی وانتم الفقراء خدای تعالی غنی بر
اطلاق است و مستغنی بر اتفاق باندک چیز که بنده دارد حق تعالی برضای حق بدرگاه او فرستد اگر بجال
بود و اگر بقال ضایع نبود آورده‌اند که داود پیغمبر علیه السلام در مناجاة گفت ملکا پادشاها بنده نوازا کارسازا
ترازوی که بدان اعمال بندگان وزن کنند بمن نمای خطاب عزة در رسید که یا داود تو طاقت آن نداری گفت
خدایا مرا قوة ده خدای تعالی ویرا قوة داد بروی عرضه کرد داود علیه السلام نگاه کرد که فیه بین المشرق والمغرب داود
داود علیه السلام عجب بماند گفت خداوندا چون پر کنی این ترازو را گفت بقدر آن یکلا بنصف تمرة چون بنده مومن
برضای من باشد به نیم خرمایی که به درویش دل ریشی دهد من این ترازو را پر کنم حضرت رسول صلعم فرمود که زود است
که علم ظاهر شود و عمل پنهان و بزبان بایکدیگر دوستی کنند و بدل دشمنی کنند روایة از حضرت رسالت
پناه محمد صلعم فرمود که قوم پیشین درم و دینار پیش داشتند زبان در دهان کردی اکنون درم و دینار در خزینه
دهند و زبان پیش داشتند پس بدان ای مؤمن اگر نجات آخرت میخواهی قدم در راه خدای تعالی بزه دوست

در دامن اهل بیت محمد مصطفی و علی مرتضی و فرزندان عالیمقام ایشان زن و تولا بدیشان کن و تبرا از دشمنان
ایشان تا نجات دو جهانی حاصل کرده باشی ؛ یا رب بشهید کربلا بخش مرا ؛ یا رب به روضه رضا بخش مرا
نزد تو شفیع مصطفی آوردم ؛ کرنا خلفم بمرتضی بخش مرا ؛ والسلام علی من اتبع الهدی **باب دهم در بیان**
غیبت و بهتان حمده الله دیانه الاکرام والاحسان ؛ تعالی الله مولانا رحیم ؛ و راحم الرحمن
مالک الملک ما ذا الذی صحیح القول ما قاله ؛ جواد جوده ناله علی الاعدای والخلان ؛ خداوندی
که وصف او نیاید جز همه پاکی ؛ منزه از همه عیبی مبرا از همه نقصان ؛ نه در ملکش زوال آید نه در قولش ملال آید
نه در وصفش بیان آید چنین سبحان چنین سبحان ؛ فلا حی بلا موت له القول بلا صوت ؛ له الحکم بلا فوت کذا
حکم کذا سلطان هو القدوس عن عرش هو السبوح عن فرش ؛ هو الرحمن ذی بطش علیم السر
والاعلان ؛ نه از مرگش بود خوفی نه در ذاتش بود جوفی ؛ ز حکمش هر زمان طوقی کند گردون بگردن
نه در صنعش بود آلت نه در ذاتش بود وحشت ؛ نه در علمش بود علت زهی حکم و زهی فرمان ؛ بختم
انبیا احمد خیال الخلق فاشهد ؛ صفی مکرم امجد رسول الجن والانسان ؛ محمد اکه
تفضیلش بوصف اندر نمی گنجد ؛ خطابخشی خطاپوشی که هست او رحمت یزدان واشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله واشهد ان علیا ولیه ووصی رسوله الی آخره التحمید
ای یگانه بی همتا و بی انباز و ای سمیع و بصیر و ای عالم و حاکم و ای حی و قیوم و باقی و ای مرید و متکلم و قدیم
وای در صفت ذات تو زبانها ابکم **رباعی** ای ذات تو بر کل ممالک مالک ؛ وی راه روان کوی عشقت
سالک ؛ من وصف تو از کمال تو چی گویم ؛ انت الباقی وکل شیء هالک ؛ خداوندیست که مثلش نیست
صمدیست که جفتش نیست فردیست که خفتش نیست قادریست که عجزش نیست خالقیست بی مثل جباریست
با کمال متکلمیست بی کام و زبان عالمیست بی فکر و خاطر آفریننده ایست بی آلت شنواییست بی گوش
بیناییست بی چشم و حدقه زنده ایست که مرگ نیست باقیست بعد از فنای خلق مالکیست بی وزیر پادشاه
بی وزیر آفریدگاریست بی شریک ستاریست بی نظیر لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر گردن شکننده جباران
است نیست کننده پادشاهان است ذلیل کننده عزیزان است عزیز کننده ذلیلان است روزی دهنده
جانوران است آمرزنده گنهکاران است چاره ساز بیچارگان است عذرپذیر عاصیان است قبول کننده
تائبان است دستگیر درماندگان است فریادرس بیچارگان است اجابت کننده داعیان است نوازنده

پیدا است بی زن و فرزند بی خویش و پیوند است لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد **المناجات**
خدایا تویی خالق جزو کل ؛ که از گل دمی خار و از خار گل ؛ نبی در جهان و جهان بی تو نیست ؛ نداری مکان و
مکان بی تو نیست ؛ تویی دور از ادراک و نزدیک دل ؛ نه از آب و گل صانع آب و گل ؛ ز مهر تو خورشید و
مه را شرف ؛ ز سوز تو دریا بر آورده کف ؛ صف آرای میدان هستی تویی ؛ نگهدار بالا و پستی تویی
تهی از کسی و نمانی بکس ؛ نماند کسی و تو مانی و بس ؛ در از قطره و از خار خار آوری ؛ گل از خاره و خاره بار آوری
یکی را دهی بال و خوانی بخویش ؛ یکی را دهی مال و رانی ز پیش ؛ زهی مقبل آن کز تو بود ملول ؛ زهی نیک بخت اگر آید قبول
ترا بر شهان پادشاهی سزا است ؛ که بر آستان تو سلطان گدا است ؛ اگر زانکه از بنده آید خطا ؛ ز سلطان نزیبد برون
عطای تو پیش از خطای من است ؛ ولی گر بخشی سزای من است ؛ از این پس چو آیم ز چشم دران ؛ چو بیگانه از پیش خویشم مران
گر از ره برون رفتنم رهنمای ؛ درین راه بی ره مرا رهنمای ؛ مگر دست گیری که رفتم ز دست ؛ اگر جا ختم (?) نیست لطف تو هست
چو بیچاره گشتم مرا چاره ساز ؛ که بیچارگان را تویی چاره ساز ؛ دلم را ز شمع خرد بر فروز ؛ شب تیره ام را بدید آر روز
چو نامم تو داری بکن نامیم ؛ مرا خاص خود خوان اگر عامیم ؛ روان من از مهر پر نور دار ؛ دلم را ز دوران دل دور دار
چو آورده رویی بخاک درت ؛ چرا آبرویی ندارم برت ؛ من باد پیمای خاکی نهاد ؛ کف خاکم افتاده در راه باد
چه درویش مسکین چو مور اجل ؛ ز نور چاره باش بعد از اجل ؛ نماند جهان جاودانی بکس ؛ تویی آنکه جاوید مانی و بس
ندانم چه نامم درین بارگاه ؛ که دارم تمنای انعام شاه ؛ کدامی غبارم درین رهگذر ؛ که بر من کند باد لطفت گذر
چه نامم که نام و نشانت برم ؛ چه مرغم که در بوستانت پرم ؛ ببوی تو ره جویم از نور و نار ؛ بکوی تو ره جویم از مور و مار
ترا بینم از هرچه بینم نخست ؛ که چشم خود خیره در صنع تست ؛ گر از خاک ره بر نگیری سرم ؛ دم مصطفی را شفیع آورم
یا اله العالمین و یا خیر الناصرین **فی نعت سید المرسلین** با صد هزاران هزار صلوات بی پایان بدان مدرس
صفه رسالت مهندس حجره حالات سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین و رسول رب العالمین الاخلایق اجمعین
ای مومنان چه گویم در وصف آن برگزیده که خدای تعالی بزبان بی زبانی او را صفت و ثنای گفته رسولی
که آسمانیانش نبی خوانند و بر زمینش رسول خوانند و در توریة او را میذ میذ خوانند و در انجیل طاب طاب خوانند
و در توریت موسی وفی خوانند و در صحف ابراهیم رحی خوانند و در فرقان مزمل و مدثر و طاها و یاسین و سراج و نبی
و رسول و نذیر و بشیر و احمد و محمد و عبد و شاهد و داعی خوانند و در صفت او خدای تعالی فرمود که ای محمد اگر
ذات شریف تو نبودی سپهر نیافریدمی و آفریدن این همه مکونات را سبب جلوه کردن ذات شریف تو بو

تا بدانند که چون تو پیغمبری آفریدیم دوم بهشت را که کرامت تو و دوستان و محبان و شیعیان آل تو نبودی بهشت را
نیافریدمی سیوم اگر دشمنان تو نبودی و اهل بیت تو من دوزخ نیافریدمی سبب آفریدن دوزخ از بهر دشمنان
تو و اهل بیت تو که ایشان را در آنجا عقوبت کنم سید سادات و خلاصهٔ موجودات محمد مصطفی صلعم **نظم** ای خاتم دین
انبیای مرسل . شد قوی دین ز تو مسجل . ای در یتیم بحر سرمد . سرخیل پیمبران محمد . ای قاضی شرع متقی
توقیع تو خاتم النبیین . ای چشم و چراغ جمله عالم . وز نور تو شد مکرم آدم . قایم بطفیل تست عالم . مقصود توی ز بهر دو عالم
چون روزی آدم این تشریف . شایسته سجدهٔ ملک شد . شاه قرشی هاشمی خیل . زلفین تو همه دو لام و اللیل . آمد حرمت حریم بطحا
فراش رهت دم مسیحا . هر خادم خوان تو خلیلی . مرغ مدینه جبرئیلی . بر درگهت ای رسول یثرب . موسی بعصای خویش حاجب
باغ ارم از نسیم آن کوی . روح القدس است خاصیت جوی . خضر آمده نیز سوی این در . کز خاک درت لبی کند تر . وی داده
با مستان عاصی . لطف تو بشارت خلاصی . خواهی چو غلام خاک پا ران . و آزاد کن چو ما هزاران . شد لطف تو
واهب العطایا . محتاج در تو جمله اشیا . صلوات الله و سلامه علی محمد و آله اجمعین **فی منقبت امیر المومنین علی**
و امام المتقین علی علیه السلام خصوصا با صد هزاران هزار بشارات نور از حضرت ملک الغفور امیر المومنین و امام المتقین
و قاتل المشرکین و مبید المارقین و مهلک المنافقین الانزع البطین الضارب بسیفین الطاعن برمحین المصلی بقبلتین
الذی لم یکفر بالله طرفة عین ابو السبطین الحسن و الحسین اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب و مظهر العجایب و الغرایب
حضرت علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام **نظم** ای اوج سپهر شرح را بدر . یعنی که علی عالی القدر .
شاهنشه کشور حقیقت . سلطان ممالک طریقت . ابن عم مصطفای مرسل . ادراک یقین و عقل اول .
خاک قدم تو بر که و مه . ز آب رخ قدسیان بود به . اوراد ملایک است نامش . آب خضر است رشح جامش .
جبریل ز خدمتی که بودش . آمد مگسی ز خوان جودش . بحر کرم است و کان انصاف . سنگیست ز کان حلم او قاف
با این همه قدرت است کوثر . یک قطره ز بحر جود حیدر . در حشر لوای او بود بس . تن پوش برهنگان بیکس
در روز جزا ز تاب خورشید . ظل کرمش پناه جاوید . زو یافته تشنگان محشر . از جام بقا زلال کوثر .
پیغمبر پیش معتقد اگر دد . خود لحمک لحمی ندا کرد . بودند یکی علی و احمد . در دین احوال دو آمد . من بعد نبی امام برحق
بر مسند شرع شاه مطلق . در دین نبی علیست والی . او کرد جهان ز کفر خالی . آن نخل علی که جان فشانست . فرخنده دو میوه بهشت است
یک میوه حسن دگر حسین است . زیشان دو جهان بزیب و زینت . از یک صدف اند آن دو گوهر . طالع شده با هم آن دو اختر
بودند یگانه آن دو کانه کاورد زمانه در میانه . هم شد دو گوشوارهٔ عرش . افتاده بدست این فلک فرش

یارب که گنی خجسته نام . در دین دوازده امام . تا هست زبان بگفت گویم . مداح علی و آل اویم صلوات الله تعالی
و سلامه علیه و علیهم اجمعین **باب در بیان غیبت و بهتان و تهمت** و این باب مبنی بود بر دو فصل **فصل اول** در بیان غیبت
و بهتان بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی باز داشته است بندگان خویش را از غیبت و بهتان گفتن چنانکه در کلام
مجید می فرماید و لا یغتب بعضکم بعضا غیبت مکنید شما بعضی مر بعضی را ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا دوست دارید که گوشت
برادر خود بخورید مرده گی و همچنین گفته اند که کراهیت دارد خوردن گوشت برادر در زندگی **روایت** کرده اند از حضرت رسالت پناه
محمدی صلعم فرموده که دانید که غیبت چه بود گفتند خدا و رسول داند گفت اگر چیزی گوید که در وی باشد غیبت گفته باشد
و اگر آن گوی که در وی نباشد بر وی بهتان کرده باشد در خبر است از عبد الله عباس که روایت کرد از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که ربا هفتاد درجست از گناه و بدترین درجه از گناه آنست که با مادر خود زنا کرده باشد ربا
بدتر از سی و پنج بار زنا کردن با محرم خود و بدترین زنا غیبت است که برادر مسلمان را کرده باشد که حضرت رسول صلعم
فرمود که الغیبة اشد من الزنا **روایت** کنند از ابو سعید خدری از حضرت رسالت پناه صلعم که در شب معراج در آسمان
قومی دیدم که گوشت ایشان می بریدند از پهلوی ایشان در دهن ایشان می نهادند و می گفتند بخورید این گوشت برادر مسلمان
که در دنیا میخوردید گفتم یا جبرئیل اینها چه کسانند گفت اینها غمازانند و غیبت کنان امت تواند **روایت** از مالک
بن انس از حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که گناهان کبیره که مرد را بدوزخ برد و نیکیها را باطل میکند چهار است اول غیبت کردن
برادر مسلمان را دوم دروغ گفتن سیوم سخن چینی کردن چهارم نظر در جمال زن نامحرم کردن **در خبر است** از حضرت رسول صلعم
فرمود که هر که از امت من غیبت کند برادر مسلمان را فردای روز قیامت از شفاعت من نا امید باشد **روایت** کردند از حضرت
سید المرسلین صلعم فرمود که شبی مرا باسمان بردند مردمانی دیدم که ناخنها داشتند از مس و روی گوشتهای اندام خویشتن
میکندند گفتم اینها کدامند گفتند یا رسول الله ایشان غیبت گویان و آنها که گوشت مردار میخوردند و زبان در موی مردمان
دراز کردند و ایشان را رنجانیدند **روایت کردند** از حضرت خواجهٔ کاینات فرمود که غیبت از زنا سخت تر است گفتند یا رسول
چگونه باشد گفت اگر مردم زنا کنند و توبه کنند خدای تعالی اعتماد است که ببخشد و خداوند غیبت را نیامرزد **روایت** کردند
از خواجهٔ عالم صلعم که فرمود چون مردی برادر خود را گوید سخنی که او را از آن کراهیت باشد و غیبت برادر مومن کند گردد
و گفتار و ثواب چهل روزه او باطل گردد اگر گردد و اگر نیک ندارد گناه چهل روزه بروی نویسند اگر مردی زن حلال
فرش دهد گرداد هفتاد ساله او را غیبت کرده اند **روایت** کردند از حضرت رسول هر که برادر مسلمان مومن را شاد
گردان باشد که کعبه و بیت المعمور را ده بار خراب کرده باشد و هزار فرشتهٔ مقرب را کشته باشد **روایت**

کونین و فخر عالمین صلی الله علیه و آله فرمود که هر که غیبتی از آن مؤمنی کند نیم از گناه آنکس که غیبتش کرده باشند الله تعالی بیامرزد
و نیز فرمود که نامه بدان بنده دهید آن بنده در و نگاه کند نیکیها بیند که نکرده باشد گوید بار خدایا این ثواب از
کجاست که من در جمیع عمر خود نکرده ام گویند این آنست که مردمان ترا غیبت کردند و تو ندانستی درخبر است که پیش
از حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در روز قیامت بنده را بیارند و نامه بدست او دهند از کردار
نیکی هیچ نباشد آن بنده گوید بار خدایا نیکیها بود در نامه خویش نمی بینم جواب آید که نیکیهای تو بدل شد بغیبت
کردن مردمان روایت کردند از حضرت سید المرسلین صلعم فرموده هر که غیبت همسایه مسلمان کند رویش را باز گردانند
بقفای سرش و نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت که در دور پیغمبری زنی بود که غیبت مسلمانان میکرد و نیز حایض بود
روزی بنزدیک حضرت پیغمبر آمد و گفت روزه دارم و گرسنه ام آن حضرت فرمود که گرسنه هستی ولیکن روزه دار نیستی
روز دیگر آمد که روزه دارم و گرسنه ام همان جواب شنید روز سیوم در خانه نشست و با کسی سخن نگفت آن روز بیامد
که روزه ام گفت راست میگوئی بفرمود تا طعامش دادند آن زن گفت یا رسول الله چگونه بود که آن دو روز مرا گفتی
که روزه ندارم امروز گفتی روزه داری آن حضرت فرمود از بهر آنکه درست نباشد روزه با غیبت مردمان آورده اند
که خدای تعالی موسی را گفت یا موسی هر که توبه کند و بمیرد باز پسین کسی که در بهشت رود وی باشد و هر که بی توبه بمیرد
نخستین کسی که در دوزخ آید او باشد روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که باز دارد
غیبت از برادر مسلمان خدای تعالی باز دارد از آتش دوزخ در روز قیامت روایت است از عبدالله عباس فرمود پدرم
مرا گفت که یا فرزند همی بینم که حضرت امیر المومنین علی علیه السلام ترا نزدیک خود همی دارد و در کارها با تو مشورت
میکند تو سه نصیحت از من نگه دار اول راز او را آشکار مکن دوم نزدیک او غیبت مسلمانان مکن تا دروغ گوی نباشی
سیوم تا از تو سخن نپرسد جواب سخن او مگوی تا آراسته باشی آورده اند که هر سخنی که بوقت گوئی بهتر است از هزار
سخن بیوقت روایت است از عبدالله عباس که فرمود بهتان از سه توبه باید کرد یکی آنکه پشیمان گردد دوم بنزدیک او
رود و حلالی طلبد و بگوید که من دروغ گفتم سیوم دیگر کارش بخدای تعالی است اگر خواهد توبه اش قبول کند
یا نکند روایت است از وهب بن منبه که گفت در بنی اسرائیل مردی گفت یارب مرا مال نیست که صدقه دهم
هر مسلمانی را که زبان بر من دراز کرد من خود را بر وی صدقه کنم و خدای تعالی وحی کرد به پیغمبران زمان که فلان
را بیامرزیدم وهب بن منبه گوید مرد نبود آنکس را که غیبت مسلمانان کند و خدای تعالی ما را از غیبت و بهتان و هم
ایمن بس را نگه دارد نظم غیبت مکن ای برادر از کس تا رسته شوی ز دوزخ و نار و غیبت

در حضرت او نباشد بار غیبت همه رو سیاهی آرد از من بشنو حدیث و گفتار گر عافیت از خدای خواهی غیبت
خلق مباش زنهار **فصل در موعظه** پس ای مومنان و موحدان خلاصی ازین گناهان و نجات ازین عصیان
توبه است پس ای مجرمان وای گنه کاران وای نامه سیاهان توبه کنید و با درگاه خدای تعالی رجوع کنید و قطره چند
از آب دیده بیارید و پشیمان شوید از گناه و فکر زاد آخرت کنید که راه صعب در پیش شما است ای جوانان پر گناه
وای پیران نامه سیاه اندیشه کنید از آن روزی که نامها پران شود و همه خلقان سراسیمه از خاک لحد سر بر دارند
و پدر به پسر نپردازد و دختر با مادر نیامیزد و هیچکس را پروای یکدیگر نباشد و همه بحال و کار خود درمانند و هیچ
چاره نباشد بجز لطف خدای تعالی پس ای عزیزان غافل نباشید از گناهان توبه کنید و از خدای تعالی
بترسید و اندیشه کنید از آن روزی که خدای تعالی فرماید که ای زبانیه بگیرید این مجرمان را و این جوانان بدکردار را
و این پیران پر گناه را و بدوزخ اندازید پس ای جوانان توبه با ناله و افغان وای پیران پر گناه و عصیان
ناله جانگداز و با دیده خونبار با درگاه پادشاه لم یزل و لا یزال بچشم گریان و دل بریان و سینه نالان مناجات
کن و در شبهای دراز با خالق بی نیاز از سر نیاز بحال خود پرداز که از هیچکس یاری و مددکاری نیست بجز از لطف
و فضل پروردگار هیچ چاره نیست شعر محتاج برحمت الهیم همه سر تا بقدم غرق گناهیم همه لطف تو مگر
مگر دست بگیرد همه را ورنه بکنه نامه سیاهیم همه الهی گنهکاریم و نامه سیاه و چشم بکرم و الطاف پروردگاری تو
داریم و از کرده پشیمانیم و چشم امید بکرم بیغایت و بی نهایت تو که رحیم و رحمانی داریم اگر بخشی لطف بی اندازه کرد
زبان عذر آورده الهی ما مفلسانیم و چشم مفلسان بکرم منعمان میباشد پس ای منعم ما بیکسان را از ذلت عصیان برهان و داد
و خط غفران بنام این مفلسان در کش الهی چون نامه اعمال خود میبینیم همه جرم و عصیان می بینیم و چون بلطف و احسان
تو می نگریم لطف و شفقت بیکران می بینیم الهی ما را از هوای نفس و شیطان و راه پر خطر عصیان نگهدار و محفوظ گردان الهی ما
مفلسان بیکسان این عقده را حل نتوانیم ساخت و ما را بما مگذار و لطف و کرم خود همراه این مفلسان بیکسان ساز الهی این
نفس ضعیف ما را از مکر شیطان تو حافظ باش که ما بر نفس و هوای او بر نمی آییم بکرم ما را بنواز ای کریم کارساز و ای
رحیم بنده نواز و توی قاضی الحاجات و مجیب الدعوات و عالم السر و الخفیات ما را از ذلت و بار عصیان برداز و ما را
رحمت کن و بیامرز یا اله العالمین یا خیر الناصرین شعر گر گوهر طاعت نسفتم هرگز گرد گنه از چهره نرفتم هرگز
نومید نیم ز خاندان کرمت زانرو که یکی را دو نگفتم هرگز پس بدانید ای عزیزان مرگ یقین است زود باشد که بخاک لحد
خسپید و دست از شغل دنیا برچیده شود و امیدها گسسته گردد و بعد از آن حسرت خوردن که چرا کاری که رستگاری

آخرت باشد نگر دیم که درین روز پر محنت و شدت ما را بکار آید و مال از حلال و حرام اندوختیم و بدیگران گذاشتیم آن حسرت
و ندامت پس از آنکه اختیار از دست تو رفته باشد سودی ندارد شعر بکن کار فردا تو ای نیکمرد که فردا توانی
از و بهره خورد بنه توشه بهر آن روز سخت که نیکو شود روز کارت ز بخت خطرناک راهی ز اندازه دور ز راحت
بیفزای بر خویش نور اگر خواهی آن روز گردد بکام بنه توشهٔ راحت ای نیکنام روایت کند راوی این اخبار
که چون مومنی بمیرد و او را بر جنازه بنهند بزبان حال گوید با ایشان که زود ببرید و تعجیل کنید و بشتابید با آنچه از بهر من
ترتیب کرده اند از روشنای گور و نعیم بهشت چون او را بخوابگه بجا بنهند بزبان حال زمین با او گوید که من دوستدار
تو بودم اما چون بنده گنهکار و بد اعتقاد و بدکردار بمیرد و وی را بر جنازه نهند و او را می برند بزبان حال میگوید که نشتابید
باشید و نشتابید که من دانم که به کجا میروم که از بهر من ساخته اند گوری تنگ و تاریک و عذابهای گوناگون و چون
او را در گور نهند زمین او را گوید که من ترا دشمن داشتم اکنون نیز دشمن دارم نقلست از ابو امامه از حضرت
رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که فرشتهٔ دست راست امین بود بر فرشتهٔ دست چپ چون بنده عملی کند که نیکو بود
فرشتهٔ دست راست ده نیکی بعوض یک نیکی در دیوان اعمال او ثبت نماید از حسنه اما چون بنده که اعمال بد کند فرشتهٔ
دست راست گوید که شش ساعت و هفت ساعت بگذار تا باشد که از گناه بد خود پشیمان شود و استغفار کند و اگر غافل
شود و غفلت او دریابد و استغفار نکند و آن یک گناه بر وی بنویسند آورده اند که چون بنده گناهی بکند ننویسند تا
انگاه آن پنج گناه شود چون حسنه نیکو بکند آن پنج گناه از وی محو کنند و پنج حسنه در دیوان او بنویسند تا ابلیس ملعون
فریاد برآورد و گوید هر چند جهد میکنم که بنده را در گناه افگنم هر چند من او را براه بد میبرم او با حسنه باطل میکند روایت
میکند زهری که روزی جوانی بدر مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و زار زار میگریست که از گریهٔ او اصحاب هم گریان
شدند حضرت رسول صلعم فرمود ای جوان گریه از جهت چیست گفت گناه بزرگ کرده ام و گناهکارم و میترسم که حق سبحانه و
تعالی مرا عذاب کند آن حضرت فرمود که با خدای تعالی شرک آوردی گفت نه گفت کسی را کشته گفت نه آن حضرت
فرمود دلیر ازین هر گناهی که کرده حق سبحانه بکرم لطف خود بیامرزد گفت یا رسول الله گناه من بزرگست و از آسمان
و زمین گرانترست آن حضرت فرمود گناه تو بزرگتر است یا کرم و لطف پروردگار گفت رحمت و کرم خدای تعالی عظیم تر
گفت چه گناه کرده بگوی تا بدانم گفت مرد نباشم و مدت هفت سال است که گورها را میشکافم و کفنهای مردگان را
می برم و میفروشم و صرف معاش خود میکنم روزی دختری از انصاریان وفات کرد و دختر در حسن و جمال
همتا نداشت رفتم و سر گور او را باز کردم و او را از گور بدر آوردم و کفن از و در کشیدم صورت او در نظر من آمد

خوبی

خوبی و نازکی دلم مایل او گشت شیطان مرا برین داشت که با این دختر مجامعت کنم هر چند خود را منع کردم با خود بر نیامدم
آخر قصد او کردم که کام خود را از و بستانم چون دست بر و دراز کردم آن دختر دستهای خود را بر عورت خود نهاد
و هر چند جهد کردم دست او نتوانستم برداشت آخر الامر کارد بیرون آوردم و دستهای او ببریدم و میل او کردم
پایهای او در هم پیچید باز شیطان وسوسه کرد باز خنجر برآوردم و پایهای او ببریدم و کام خود از و حاصل کردم خدای
تعالی آن مرده را به سخن آورد و زبان داد تا با من بسخن در آمد و به آواز بلند فریاد بر داشت که ویلک ما تستحی
من دیان یوم الدین یعنی وای بر تو شرم از خدای تعالی نداری که فردا خدای تعالی قاضی شود و داد
مظلوم از ظالم بستاند برهنه ام بگذاشتی و در لشکرگاه مردگان پاک بودم پلیدم کردی آن جوان چون این
حکایت بگفت حضرت رسول از جای جست و گفت بیرون شو ای فاسق سزاوار آتش دوزخ جوان را از پیش
خود براند آن جوان از حضرت رسالت پناه نا امید شد برخاست و روی بصحرا نهاد و ناله و زاری در گرفت
و چهل شبانه روز روی بر خاک نهاد و زار زار میگریست با آه و ناله می گفت خداوندا بد کردم و از کرده پشیمانم
و از فعل بد خویش توبه کردم مینالید و میزارید با چشم گریان و دل بریان از صبح تا شام و شام تا صبح مینالید
و با نالهٔ جانگداز با حضرت حق تعالی مناجات میکرد و می گفت خداوندا ای بی نیاز بنده نواز توبه کردم بفریادم رس
که دریای رحمت تو کنار ندارد پادشاها گنه کارم بی نیازا نامه سیاهم و برحمت تو امید وارم دل در کرم و فضل بیغایت
تو بسته ام مرا نومید مکن که جز از دریای رحمت تو دری دیگر ندارم توی دستگیر همه بیچارگان توی عفو کنندهٔ عاصیان
گنهکارم دستم گیر و رحمت کن خداوندا بدرگاه تو آمده ام و امید بکرم تو دارم مرا محروم مگذار شعر
گنه کارم و رفته کارم ز دست کرم نیست طاعت امید از تو هست الهی مرا محروم مگردان شب و روز مناجات با قاضی
الحاجات میکرد و میگفت نظم گناهم بیامرز و پوشیده دار که هم ستر پوشی هم آمرزگار ببخشی مرا با همه جرم و
خطا عفو در نامهٔ من کشی با چشم گریان و دل بریان روی بر خاک مذلت نهاد و مغفرت را از دل افگار بناله
و گفت یا الهی اگر توبهٔ این گنهکار و عاصی و روسیاه قبول درگاه تو می شود حضرت رسالت پناه را از احوال من خبر
مدتی در گریه و ناله و آه میگفت استغفر الله روزی جبرئیل نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله خدایت سلام
میرساند و میگوید که آن بندهٔ مرا بخوان که از سر گناه او درگذشتم و او را بیامرزید آن جوان را بخواند و او را
بشارت داد روی خود بر پای حضرت رسول بمالید و جان بداد پس ای عزیز من هر چند که گناهکاری رو
بدرگاه او آور نظم باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ این درگه ما درگه نومیدی نیست

صدبار اگر توبه شکستی باز آ مان ای عزیزان اگر گنهکاری توبه اگر نامه سیاهی گریه و اگر تباه کاری ناله و از درگاه
پادشاه لم یزل و لایزال نومید مباش که دریای رحمت او بی پایانست و عذر گناه خود بطلب شعر
تا که دست میدهد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار درا خبار صحیح آمده است که بندگانی که نافرمانی
کردند حق سبحانه و تعالی ایشانرا مسخ کرد چون از فرمان خدای تعالی و پیغمبران بیرون رفتند و گرد عصیان گشتند
و بی باک گناه کردند حق تعالی صورت ایشانرا بگرداند و هر یکی را بصورت دیگر مسخ کرداند اکنون شرح احوال
هر یکی را بشنو تا ترا عبرتی و حیرتی حاصل شود و گرد گناهان نگردی و پند و نصیحت بزرگان دین بشنوی تا
الله تعالی بفضل و کرم محفوظ دارد وَاَمّا القِرَدَه پنجاه تن بودند حضرت داود نبی علیه السلام ایشانرا
نهی کرد که در روز شنبه ماهی بگیرید ایشان خلاف کردند و امر داود علیه السلام را نشنیدند و روز شنبه ماهی
گرفتند و بخوردند خدای تعالی ایشانرا بصورت کپی و بوزینه مسخ کرداند واما الخنازیر نه تن کس بودند
و ایمان داشتند بعیسی علیه السلام و از حضرت عیسی علیه السلام درخواستند که مایده خوان آراسته از آسمان
بخواه تا بتو گروند عیسی علیه السلام دعا کرد قوله تعالی ربنا انزل علینا مائدة من السماء چون مایده
از آسمان فرود آمد بخوردند و گفتند ما را این اعتقاد نیست که تو جادوی کردی چون شک آوردند خدای تعالی
صورت ایشانرا بگرداند بصورت خوک شدند واما الضب مرد بیابان نشین بود هر که بروی بگذشتی او را آزار
دادی حق جل و علا او را بصورت سوسمار کرداند وَاَمّا البق مردی بود چوگانی داشت مال مردم بخود کشیدی
خدای تعالی او را بصورت خرس بصورت مسخ کرداند وَاَمّا الدعموص مرد نباش بود که گور خلقانرا
بشکافتی و با مردگان فسق کردی حضرت خداوند تبارک و تعالی او را بصورت کفچه مسخ کرداند وَاَمّا العقرب
مردی بود سخن چین یکشب با اهل خود خفته بود فرزندی در گهواره داشت او را بکشت بستم حق تعالی او را بصورت
کژدم مسخ کرداند وَاَمّا الفیل مردی بود با بهایم و چهارپایان فسق کردی حق جل و علا او را
بصورت فیل مسخ کرداند واما القنفذ مردی بود بدخوی و تنگدل که بهر چیزی که بسر آمدی و خشم گرفتی ایزد
تعالی او را بصورت خار پشت مسخ کرداند وَاَمّا الارنب مردی بود صیرفی با مال مردم خیانت کردی حضرت
حق سبحانه او را بصورت خرگوش مسخ کرداند واما ال[illegible] مردی قصاب و ظالم و سنگدل ایزد تعالی او را بصورت
سوسمار مسخ کرداند وَاَمّا الکلب ~~زنی بود که جامه خواب بر شوهر خود بریده بود~~ مردی بود بمعصیت مشغول
مردمرا بزبان رنجانیدی خداوند تبارک و تعالی او را بصورت سگ مسخ کرداند وَاَمّا الفار

زنی بود جهوده و نوحه‌گر بودی حق جل و علا او را بصورت موش خانگی مسخ کرداند وَاَمّا السلحفاة
زنی بود که تن خود را خوشبوی کردانیدی و خود را بیاراستی و خود را بمردم بیگانه نمودی حق سبحانه و تعالی او را
بصورت لاک پشت مسخ کرداند واما العنکبوت زنی بود که جامه خواب بر شوهر خود بریده بود و فرمان شوهر
نبردی خداوند عزشانه او را بصورت عنکبوت مسخ کرداند واما ال[illegible] مردی بود که بسیار سوگند بدروغ
خوردی خدای تعالی او را بصورت موش دشتی مسخ کرداند واما ال[illegible] مردی بود خباز غش و خیانت در
طعام کردی و بمردم فروختی حضرت خداوند تعالی او را بصورت موش کلان مسخ کرداند واما الزنبور مردی بود
با همه کس مصاف و مجادله کردی حضرت پادشاه ذوالجلال او را بصورت زنبور مسخ کرداند واما ال[illegible] مردی بود
که طعام نگه داشتی تا گران شدی و بخلقان فروختی حق سبحانه و تعالی او را بصورت شیردم مسخ کرداند واما
ال[illegible] زنی بود با مردم سباحت کردی و دشنام دادی ایزد تعالی او را بصورت شپره مسخ کرداند وَاَمّا
ال[illegible] مردی بود برقص و بازی و مسخرگی مشغول بودی و مردم را بخنده آوردی خدای تعالی او را بصورت
گنجشک مسخ کرداند وَاَمّا الکلاغ مردی بود حیله‌گر و ظالم و متکبر الله تعالی او را بصورت کلاغ مسخ کرداند
وَاَمّا ال[illegible] مردی بود بروز بتواضع و خضوع و خشوع مشغول بودی و بشب بنفاق بودی و مردم را
رنجانیدی الله تعالی او را بصورت [illegible] مسخ کرداند وَاَمّا ال[illegible] مردی بود نجاس و ظالم و دروغ
گوی و فاسق حق جل و علا او را بصورت طوطک مسخ کرداند وَاَمّا البوم مردی بود پادشاه و متکبر و کبر
زندگانی کردی با خلق خدا حق سبحانه و تعالی او را بصورت بوف مسخ کرداند وَاَمّا الکبک
مردی بود در میان مردمان و زن و شوهر و برادر میان اکناف و اشراف دکردی و جدایی افکندی خدای
تعالی او را بصورت کبک مسخ کرداند پس بدانکه حق سبحانه و تعالی این جمله را از امتان محمد مصطفی
برداشت بشرف منزلت آن حضرت و داوری او را بروز قیامت انداخت که مکافات هر کس از نیکی
و بدی در آخر زمان بدهد حکایت وهب بن منبه گوید که روزی حضرت عیسی علیه السلام بر
دهی بگذشت اندران ده کسی را ندید و عیسی علیه السلام با قوم خود گفت بیایید تا اهل این ده اعتبار بر
گیریم که این قوم همه بعذاب خدای تعالی گرفتار شده‌اند آن قوم بحضرت عیسی علیه السلام گفتند یا روح الله
یکی را از معجز خویش زنده گردان و از خدای تعالی درخواه عیسی دعا کرد یکی از ایشان زنده گشت
علیه السلام او را بخواند جواب داد که لبیک یا روح الله گفت اهل این ده چه گناه کرده بودند

رفتار شوند گفت دوستی دنیا و معصیت و نافرمانی خدای عز و جل و هر که که دنیا با روی نمودی خرم میشدیم و چون
بما کردی دلتنگ میشدیم و از طاعت و عبادت خدای تعالی دور بودیم عیسی علیه السلام گفت حال شما چگونه شد گفت
نام فی اللیل فی عافیة و اصبحنا فی الهاویة نماز شام بخسپیدیم بعافیه و بامداد دیدیم خود را در هاویه
گفت هاویه چیست گفت سجین گفت سجین چیست گفت وادیست از دوزخ چنانکه همه دنیا عیسی پیغمبر گفت چرا دیگران سخن
نمی گویند و تو میگویی گفت از بهر آنکه بعمل ایشان راضی نبودم اما چون عذاب آمد من نیز با ایشان هلاک شدم اکنون
درمانده ام و چنان نمیدانم که احوال من بچه آید پس عیسی علیه السلام گفت خوردن نان جوین و شربت آب صافی بعافیه
به از دنیا و هرچه در دنیاست **روایة** از امیر المومنین علی پرسیدند که بچه دلیل ترا دنیا بچشم در نیامد گفت از آنچه
از روی عقل و حکمت دانستم و یقین هست که در همه دنیا اول خوردنی و پوشیدنی و آشامیدنی و برنشستنی و برگرفتنی
و صحبت کردنیست پس نگاه کردم از خوردنی شیر نیز از عسل خیری نبود آن لعاب از آن مگسی ضعیف است دوم از
پوشیدنی از اطلس چیزی بهتر نبود خود کفن کرمیست ضعیف سیوم آشامیدن بغیر از آب نبود در خوردن با همه
حیوان شریک باید شد چهارم برنشستنی بهتر از اسپ ندیدم و از وی بیوفاتر چیزی نبود که مردان بر پشت او کشته شوند
پنجم از بویها و عطرها از مشک بهتر ندیدم آن نیز خون آهوی مردار بود ششم از صحبت کردن با زنان همه رنج و وبال
حاصل می شود و بول دانی بود به بول دانی سودن از این سبب دنیا بچشم من حقیر و خوار آمد و ترک آن کردن بهتر دانستم
پس ای عزیزان در عمل صالح کوشید و از گناهان صغیره و کبیره توبه کنید و بدرگاه بی نیاز و رحیم کارساز رجوع
کنید تا رستگار و آمرزیده باشید والسلام علی من اتبع الهدی

باب یازدهم در بیان سخاوت و نجمل الخطبة المنظومه

الحمد لله الذی خلق الصباح من ظلم و افاض ابحر جوده خلع الوجود و
العدم قهر العدی برهانه بهر الهدی سلطانه پاک جهانداری که هست آنکه ز اسرار عدم فردی
بی همتا ... گردون محکم بوده منزه در ازل ذاتش ز نقصان و خلل ملک عظیم شانه رب تردی والکرم
...ب رئوف شاکر عم البرایا بالنعم سبحان حی قاهر فرد قدیم قادر وادای ملک لم یزل سلطان
...وان قدم مست هوایش مرد و زن مخمور شوقش جان و تن سرگشته در راهش سخن دیوانه کویش صنم رب السموات
...ة المنادی للمنی فی لنا بنعم المنجی للناس خیر المعتصم الدهر منه نظرة و البدر
...ق سپهر نیلگون در قبضه قدرتش زبون نزد جلالش فریدون پیش کمالش کم در منصب فرمان
...دونش رهی کم شد منه ذرة فاسطا و من اسد الامم ضعفت شداد بطشة

طشیمت و واسع طشتة هذا المدی عن عرشه اذ المراقی و النعم بر درگهی شاهنشهی کو نیستش از حج قدم
حیران خرد در صنعتش قاصر زکنه رتبتش نزد جلال قدرتش افتاده حیران چون قلم یا عالم السر الخفی ما منبت
اللداع الخفی بلنا نجاح المعتفی بل یا غیاثا للنسم اخترت منه من الصفا بدرا لا
مام المصطفی درویش را همدم توی دلریش را مرهم توی مجروح را مرهم توی مظلوم را غمخوار هم
چشم و چراغ مهتری نور دل پیغمبری ارسلته حتی عفی رسم الطاینة الظلم بدر علی بالافق نور
تلطی فی الغسق شمس به کانت لنا عند النبوة و الظلم مهرش بود مشتری تاج سرش نون
و القلم خورشید رخشان سایه اش نون و القلم هم دایه اش سوده بر رفعت پایه اش برتارک شعری قدم
و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله
و ان امیر المومنین علی بن ابی طالب ولیه و وصی رسوله صلوات الله علیهم اجمعین

التمجید ای پادشاهی که شقه سراپرده عزتت دواج بهنای ازلیت و ای بی نیازی که طاق ایوان
عظمت کلزاری و ای سقف زمین از میدان فطرت غباری و ای هشت بهشت از هدایت غمزه و ای هفت دوزخ
از آیت عذابت رمزه ای در هوای صمدیتت شهبازان جان پر سوخته و ای در فضای احدیت حدقه عقل پر دوخته
وای دیده فهم کنگره جلالت ندیده وای پای مرکب طبع بکنه کمالات نرسیده **نظم** محتاج برحمت الهیم همه
سرتا بقدم غرق گناهیم همه لطف تو مگر دست بگیرد ما را ورنه بگنه نامه سیاهیم همه ملکا معبودا بحق الا
و نعمای تو و بحرمت عظمت و کبریای تو که بر ما ی بیچارگان و درماندگان ببخشایی و رحمت کنی یا اله العالمین

مناجاة ای نام تو صدر هر کتابی آرایش فصل هر خطابی مفتاح خزانه معانی عنوان صحیفه امانی
منشور کمال لایزالی طغرای مثال بی مثالی مفتوحه درس هر سخن سنج بر دل ز یقین گشاده هر کنج ذات تو
منزه از تغیر عقل از تو فتاده در تحیر هم اول بی بدایتی تو هم آخر بی نهایتی تو هم نامه نامهاست نامت
قانون نجات شد کلامت بر هر چه رقم زدی ز هستی بی منت خامه نقش بستی از علم تو نکته ایست عالم
زان دایره نقطه ایست آدم در راه تو عقل حکمت اندیش بی حس شد از حقیقت خویش از عجز مقدسان افلاک
بگشاده زبان ما عرفناک در مجلس خاص عزت از غیب شد بر خرد چو طفل مکتب صنع تو ورای چرخ و غبرا افراشته
بر سپهر خضرا سبحان الله زهی خداوند بی شبه و شریک و مثل و مانند او راست کمال پادشاهی کس واقف نه و نشد
کما هی که مشعل مه بر فروزد تا بال غراب شب بسوزد که حله شب کند مطرا که جلوه دهد عروس صحرا

زلف تو شب و عارض تو روز ؛ شد سایه شب چنین دل افروز ؛ اینست بمعاش رهبر کردی ؛ وانت بلباس چهره گری کرد

بر صفحهٔ دل رقم روان کرد ؛ آثار کمال خود عیان کرد ؛ هر دل که ز مهر او صفا یافت ؛ از پرتو نور مصطفی یافت

فی نعت سید المرسلین صلی الله علیه ای سایهٔ رحمت الهی ؛ آن مظهر لطف پادشاهی ؛ آن خواجه که شد فلک غلامش

هر گشت کمینه سایبانش ؛ آن مخزن لطف ذو الجلالی ؛ آن مهر سپهر لایزالی ؛ مهری که بنود پایهٔ او

عرش است کمینه پایهٔ او ؛ ای مطلع صبح آفرینش ؛ روشن به تو چشم اهل بینش ؛ ای خسرو بارگاه تمکین

کام آنا املح از تو شیرین ؛ ای پایهٔ تو مقام محمود ؛ ای مایهٔ تو کلام معبود ؛ ای صدر نشین مسند شرع

اصلی تو و دیگران همه فرع ؛ شهباز هوای قاب قوسین ؛ پر شد ز تو آشیان کونین ؛ از سر تو کس نگشت آگاه

در خلوت خاص لی مع الله ؛ هر چند که آخری بمقدم ؛ شد بر همه نور تو مقدم ؛ والشمس حکایتی ز رویت

واللیل کنایتی ز مویت ؛ شاهی و ترا ملک سپاهست ؛ خلق تو عظیم و حق گواهست ؛ این جمله ترا شدند تابع

فرمان ترا بجان متابع ؛ شد سرو حدیقهٔ جلالت ؛ سرسبز به آبروی آلت ؛ هست از تو روان پیروان شاد

بر روح روانت آفرین باد ؛ گر جرم ز بنده کان نیاید ؛ عفو تو جمال کی نماید ؛ فی منقبت شاه اولیاء علی

ای جان و دلم بیاد تو شاد ؛ ای خانهٔ کعبه از تو آباد ؛ خواهم که رسی ز راه احسان ؛ ای شاه کرم مرا بفریاد

موسی ز تو یافت ید بیضا ؛ آدم ز تو شد ز غم آزاد ؛ مفتاح علوم گنج معنی ؛ شاها ز ازل ترا خدا داد

گویند همیشه از دل و جان ؛ هم شیخ و مرید و عبد و آزاد ؛ سلطان کرم علیست بالله ؛ مقصود امم علیست بالله

یا رب بولای مصطفای عربی ؛ با حرمت هشت و چار اولاد نبی ؛ شرمنده مسازم از کرم در عرصات ؛ آن دم که حساب بنده کار تو طلبی

وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین و بحق ائمة المعصومین که خاطر این مخلص را ایمان عطا کنی یا اله العالمین

باب دهم در بیان سخاوت و بخل و این باب مبنی بود بر دو فصل فصل اول در بیان سخا بدانکه سخاوت چهار است یکی سخاوت مال است دوم سخاوت تن است سیوم سخاوت جان است چهارم سخاوت دل است و بدانکه سخاوت تن از آن مجتهدان است و سخاوت جان از آن غازیان است و سخاوت دل از آن عارفان است و سخاوت مال از آن زاهدان است بدانکه زاهدان مال بدهند تا آخرت بستانند و مجتهدان تن بدهند بخدمت تا هدایت بستانند و غازیان جان بدهند تا حیات باقی بستانند و عارفان دل بدهند تا محبت بستانند روایت کردند از حضرت خواجهٔ کاینات و خلاصهٔ موجودات و رحمت عالمیان محمد رسول الله صلعم فرمود که سخاوت درختیست در بهشت و شاخهای او در این جهان است که دست در شاخ او

تا به بهشت رساند و بخل درختیست در دوزخ و شاخهایش درین جهان است هر که دست در شاخ او زد بردش تا دوزخ روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که درهای بهشت گشاده است بر درویشان و رحمت فرود آینده است بر ایشان و خدای تعالی خوشنود است از سخیان و دیگر فرمود عز پیغمبران در نبوت است و عز عالمان در تواضع و عز اولیا است در حکمت و عز درویشان در خرسندی و عز توانگران در سخاوت عز عابدان در خلوت با خدای عز و جل شعر

بخشش کوش چون دست دهد پر ؛ مکن با کس بسیم و زر تفاخر ؛ بده چون داد نعمت کردگارت ؛ که ندهد بهر تو میراث خوارت ؛ به یزدان ده چو در بخشش شتابی ؛ به یزدان هر چه دادی باز یابی ؛ بر آور حاجت درویش دلریش ؛ بترس از روز حاجتمندی خویش ؛ جوانمردی سعادت را دلیل است ؛ ذلیل دو جهان بیشک بخیل است ؛ سخی مطیع ایمن است از دوزخ و نار ؛ بخیل اندر سقر ماند گرفتار ؛ سر در خانه گر نانی نداری ؛ که در بسته بمهمانی نداری ؛ چه بدتر زین در را در بر کردن ؛ چه بهتر بینوایی سیر کردن ؛ مخور غم بهر رزق اندوزی او ؛ که با هر کس روان شد روزی او ؛ بتابستان مدد ده کوزهٔ آب ؛ زمستان آتشی و موضع خواب

روایت از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ایمان میگوید خداوندا مرا قوة ده که قوت من سخاوت است و نیکوی و کفر و ضلالت میگوید که مرا قوة ده که قوت او از بخل است و بدخویی و بد دلی فرمود که خدای تعالی بیامرزد گناهان سخی پیش از آنکه وی آمرزش خواهد و خدای تعالی جاهل سخی را دوست دارد از عالم بخیل نقل دیگر فرمود که سه گروه در بهشت درنیایند یکی آنکه مادر و پدر آزار است و بدیشان بدی کرده باشد دیگر آنکه خمر خواره باشد سیوم که بخیل باشد و منت نهد بر خلق خدای روایت کنند که عیسی علیه السلام ابلیس ملعون را بدید گفت ای دشمن خدای دوست ترین خلق به نزدیک تو کیست گفت مومن بخیل گفت دشمن ترین خلق نزدیک تو کیست گفت فاسق سخی که همی ترسم که خدای تعالی گوید بیامرزیدم او را بحرمت سخاوت که داشت در خبر است از حضرت خواجهٔ عالم صلعم فرمود که رحمت خدای تعالی و روزی بتعجیل آید در خانه که در و سخاوت باشد و دیگر فرمود که بر شما باد بصدقه دادن که در وی شش خیر است سه درین جهان و سه در آن جهان اما آن سه که درین جهان است خانها آبادان کند و روزی فراخ گرداند و مال بسیار کند اما آنچه در آن جهان است اول آنکه سرهای شما را سایه کند و عورت شما را سایه کند و عورت شما را بپوشاند و پرده باشد میان تو و میان دوزخ نظم

دولتیان کاسب درم یافتند ؛ ... باقی ز کرم یافتند ؛ تخم کرم کشت سلامت بود ؛ چون برسد زاد قیامت بود ؛ کرم شو از مهر کز ...

چون مه و خورشید جوانمرد باش :: سنگ بینداز و گهر بستان :: خاک زمین میوه و زر بستان :: زین چو بدی با بتوانی خرید
کن مکن دیو نباید شنید :: اگر ترا توشه ای میدهد :: از تو یکی خواهد و ده میدهد نقلست از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که حق سبحانه فرمود که سخاوت از آن من است و من بردارم از سخی عذاب گور و سختی روی زمین و من از وی
خوشنودم و سخی چون شب بخسبد بامداد برخیزد آمرزیده باشد و نخستین گروه پیغمبران سخی در بهشت در آیند و سخی نزدیک
بخدای تعالی و نزدیک است به بهشت و دور است از آتش دوزخ و فرمود که سخی نشسته است در بهشت شعر ز دریای کرم
ابری که خیزد نه باران کوه سیراب گردد ز صحرای کرم برگی که روید جواب گلشن فردوس گوید سر شاداب
از موسی علیه السلام که حق سبحانه و تعالی مرا گفت مال مال من است و بهشت بهشت من است بخرید بهشت مرا بمال
من که سود کند ترا است و اگر زیان کنی بر من و دیگر حق سبحانه و تعالی فرمود یا موسی من کلام میکنم از بندگان
خود بچهار چیز یکی سخا کردم و خواستم از آنچه ترا دادم ایشان بخیلی کردند و دیگر بهشتشان خواندم
مرا اجابت نکردند سیوم از دوزخشان ترسانیدم ایشان جهد کردند که بدوزخ روند چهارم روزیشان
مقدر کردم تا بدیشان رسد در طلب کوشش میکردند شعر همین مردی سرفرازی کند سر آن شد که مردم
نوازی کند :: دد و دام را شیر از آن است شاه :: که مهمان نواز است در صبحگاه :: جوانمرد همواره باکس بود
پس آز انبا شد که ناکس بود :: بیا تا خوریم آنچه داریم شاد :: ز دی و ز فردا نیاریم یاد :: نهنگ بحار گنج کرده گیر
همه خورده باز ناخورده گیر :: از آن گنج کاورد قارون بدست :: سرانجام در خاک بین چون نشست :: از آن خشت
زرین شداد عاد :: چه آید بجز مردن نامراد :: زر از بهر مقصود زیور بود :: چو بندش کنی بند در زر بود :: تو اگر
که باشد زرش زیر خاک :: نه زندان بود روز و شب ترسناک :: فدا کن زر و خوشدلی را بسنج :: که ارزان بود در
غریوان برنج :: ز بهر درم تند و بدخو مباش :: تو باید که باشی درم گو مباش :: پس ای عزیزان سخاوت سبب نیک
نامی و احسان موجب ذوک نیک نامی و نجیبه وجاهت و هیچ صفت آدمیان را خصوصا از شرف اجداد است را
به از جود و سخاوت و جوانمردی نظم شرف مرد بجود است و کرامت بسجود هر که را این دو نباشد
عدمش به ز وجود و حضرت مولانا حسین در لباب اخلاق آورده که در اخلاق آمده است که سخاوت درخت
در بهشت و بحقیقت نهال ایست در جویباری خوشنودی حق سبحانه و تعالی رسته و شاخ او را در هم افرازی
علا علیین پیوسته و شکوفه او نیکنامی دینست و میوه او کرامت و فضیلت عقبی شعر این سخا شاخ
از بهشت :: وای آن کین شاخ را از کف بهشت آورده اند که یکی از حکیم پرسیدند که عیبی که جمله هنرها را بپوشد

چیست جواب داد که بخل باز پرسیدند که هنری که همه عیبها را بپوشد کدامست گفت سخاوت و جوانمردی شعر
هنر سخاوت است دگر جمله آفرازهاست :: اگر ترا بهر انگشت خویش صد هنر است :: بیک عیب که بدانت مال او را از قید
امساک مطلق نگردانند تو پس مفاخر و معالی بقید در نیاید شعر بتجربه کردم ز هر اندیشه نیست نکوتر ز سخاوت
خاست ز بهر کرم آمد درم :: بر گذر و قافیه اینک کرم :: در اخبار آمده که اسکندر از ارسطو پرسید که سعادت
دین و دنیا در چه چیز است گفت در جود و کرم اما سعادت دین آنست که حق سبحانه و تعالی میفرماید من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها که یکحسنه بیارد او را ده حسنه کرامت کنیم نظم اگر ترا توشه
ده میدهد :: از تو یکی خواهد و ده میدهد :: بهتر ازین مایه ستایش نیست :: سود کن آخر که زیانیت نیست
اخبار آمده است که خسرو پرویز را سپه سالاری بلشکرکشی و دشمن کشی معروف و مشهور بود بتدبیر و رای
قوت عزم در اطراف مملکت موصوف مذکور مقرب ملک عمده ممالک بود خسرو از تدبیر صواب دید او عدول
ننمودی از و تازه بد گلشن خسروی :: ببازوی او پشت دولت قوی :: وقتی صاحب خبران بسمع ملک
رسانیدند که سپه سالار شما از جاده فرمان برداری انحراف خواهد ورزید و سیل عصیان عنا و طریق سرکشی
و طغیان مسلوک خواهد داشت پیش از آنکه آن قوة او بفعل آید به تدارک و تلافی او اشتغال باید نمود شعر
علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد :: دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست :: خسرو ازین اندیشه مند شد که او را
عنان عزیمت از روی مخالفت بطریق فی الاطراف مملکت بگرداند بسیاری از اعیان لشکر و سران سپاه
با او راه موافقت پیش گیرند لیکن که آوازه یاغی شدن او و قصوری در ارکان ملک پدید آید از دبدبه یاغی گری و یاغی
شدن او و قصوری به قواعد سلطنت راه یابد شعر مبادا که آرد به پیدا سری که در ملک پیدا شود شور و شر
پس با خواص و مشیران مملکت درین باب مشاورت فرمود و رای همگنان بران متفق شد که او را بند باید کرد خسرو
بر حسن تدبیر ایشان آفرین گفت روزی دیگر امیر او را طلب کرد بموضعی بالاتر از معهود او نشانید و ذکر محامد
و مفاخر و سیرتهای ستوده و خصلتهای پسندیده او را بر زبان راند و از نفایس خزاین و نقود دفاین خویش
زیاده از استحقاق وی بر و عطا فرمود و مشیران نیکورای که صلاح و صواب در بند کردن او دیده بودند
در محل فرصت عرضه داشتند که سبب تخلف او مقرر و عزیمت همایون چه بود شاه تبسم نمود و گفت من رای شما را خلاف
نکرده ام و از عزم خود انحراف نورزیده ام شما گفته بودید که او را بند باید کرد من خواستم که او را محکمتر بند مقید سازم
هیچ قیدی قوی تر از احسان ندیدم دیگر تامل نمودم که محل هر قیدی عضوی معین است از اعضا و جوارح که مطیع بند و

دیگر بنه آهن بریک عضوی شنید بسوهان سوده کردد و بند کرم و احسان که بر دل نهاده شد بهیچ چیز فرسوده نشود و در امثال
آمده است که مرغ وحشی را بدام توان گرفت و آدمی را باحسان و انعام صید توان کرد شعر کرم پیشه کن
کآدمی زاده صید باحسان توان کرد و وحشی بقید عدو را بالطاف کردن ببند که نتوان بریدن بتیغ و کمند
چو دشمن کرم بیند و لطف و جود نیاید ازو هیچ بد در وجود و همچنان بخاطر خسرو رسیده بود آتش مخالفتش باب
از سرچشمه احسان مترشح شد فرو نشست و بیخ نهال کینه از ضمیم سینه او بقوت سرپنجه کرم بکلی منقلع و منقطع گشت
بعد ازان چون بندگان صافی نیت بخلوص طویت کمر جان سپاری بمیان خدمتگاری بسته بقیه عمر از منهج فرمان برداری
روی برنتافت و درین باب این رباعی نیکو افتاده است شعر با هر که کرم کنی ازان تو شود و اندر همه وقت
مدح خوان تو شود با دشمن خود اگر سخاوت ورزی شک نیست که یار مهربان تو شود زان نوازشش که
که یافت ازو بعد ازان روی برنتافت ازو و فضیلت جود یکی آنست که دلهای خلایق جوانمرد را دوست
دارد هرچند که احسان ایشان بهر کسی نرسیده باشد مثلا مردم خراسان بشنوند که در عراق مردی کریم و جوانمرد هست
او را دوست دارند بر او آفرین خواهند کرد بلکه اگر جایی در قید حیات نباشد یاد کنند و همه کس ثنای او گویند چنانچه
حاتم طایی را که از طرفها تا تاریخ تالیف این رساله چند سال گذشته هنوز بهار حسنش و ذکر او بریاحین آفرین
آراسته و چمن نیکنامی به پیرایه نثار تحسین پیراسته نظم نماند حاتم طایی ولیک تا ابد بماند نام نکویش بنیکوی
مشهور [illegible] چون آوازه جوانمردی حاتم از جریده عرب تا دارالملک یمن رفت و صیت سخاوتش بولایت
شام و مملکت روم رسید والی شام و حاکم یمن و پادشاه روم ازان برخاستند چه هر یک ازیشان دعوی
سخاوت کردندی و لاف جوانمردی زدندی و ذکر حاتم بر زبان اهل زمان بیشتر جاری بود و طنطنه جود
و کرم وی در همه اطراف سایر و ساری می بود و میگفتند شعر ابر دریا دل زدست جود او در انفعال
مال عالم زیر پای همت او پایمال پس هر یکی ازیشان بطریقه سلوک کردی اولا والی شام خواست تا او را
بیازماید کس فرستاد و ازو صد شتر سرخ موی و سیاه چشم و بلند کوهان طلبید که مثل آن شتر در وادی عرب
نادره باشد و اگر یافت شود بغایت گران بها فی الواقع دران وقت این نوع شتر در گله حاتم نبود آن ایلچی پادشاه
بحاتم رسید و پیغام والی رسانید حاتم دست رد بر سینه ایلچی ننهاده در جواب سمعاً و طاعةً بر زبان راند
و گفت شعر بهرچه امر بود حاکم و دولتخواه برآنچه حکم شود بنده ایم و خدمتگار پس ایلچی را بوضع نیکو فرود
آورد و اسباب ضیافت چنانچه فراخور حال بود مهیا ساخت و بفرمود که آوردند و دیگر فرمود که منادی کردند

در قبایل عرب که هر که این نوع شتر بیاورد ازو بهای تمام بخرم و در ماه دیگر بها بدهم بدین طریق یکصد شتر
قرض کرده بملک شام فرستاد و چون ملک برین اطلاع یافت انگشت تعجب بدندان تحیر گرفت و فرمود که او را
می آزمودیم او خود را بواسطه ما در دام انداخت پس همان شتران را از متاع مصر و شام بار کرده بدست همان ایلچی
فرستاد چون شتران از نزد حاتم آوردند باز فرمود تا منادی کردند که هر که شتری بمن داده بود بیاید و شتر خود را
با باری که دارد بگیرد پس آن شتران را با بار بخداوندان داد و هیچ چیزی را ازان بر نگرفت خبر بسلطان شام رسید
گفت این همه مروت نه حد آدمی زاد است و سخاوت را بر حاتم مسلم داشت شعر آوازه سخاوت احسان
حاتمی آخر درین جهان بعث بر بنا مروت حکایت دیگر پادشاه روم که او را هرقل گفتندی چون
دبدبه جود حاتم بشنید تفحص اخبار و تجسس احوال وی گرفت بسمع وی رسانیدند که حاتم مرکبی دارد بادپای جهان
پیما چون تیر خدنگ است دور دو و چون عمر گرامی تیز رو اسپی بکرم روی با آتش دم مشابهت زده و از
تیزگامی با باد طریق همراهی سپرده شعر چو اشک عاشقان گلگون و خوشرو جهان پیما تر از شبدیز خسرو
یگانه بوییه چون صرصر جهنده دونده بوقت حمله چون برق جهنده قیصر گفت خبر سخاوت حاتم در عرب و عجم مشهور و معروف است
و صیت جوانمردی و مروتش قاف تا قاف عالم گرفته و من شنیده ام که بدین صفت اسپی دارد و میخواهم که نقد
او را بر محک اعتبار بیازمایم و صورت او را در محکمه معنی امتحان نمایم بجهت طلب آن مرکب کسی بقبیله طی میفرستم
شعر من از حاتم آن اسب تازی نژاد بخواهم گر او مکرمت کرد و داد بدانم که در وی شکوه مهیست
وگر رد کند بانگ طبل تهیست پس ایلچی با تحفه و هدایا که لایق حاتم بود فرستاد اندک زمانی را قاصد ملک روم
بقبیله طی رسید در حوالی و منازل حاتم فرود آمد قضا را مقارن رسیدن ایلچی ابری بدید آمد باران و برف
باریدن گرفت حاتم مهمان را نزول داری نموده بمنزل شایسته فرود آورد فی الحال بفرمود تا اسپی را بکشتند
و طعامی مهیا کرده نزد مهمان آوردند بعد از فراغت اسباب استراحت اماده ساختند از خیمه بیرون رفت
آن شب از هیچ نوع سخنی نگذشت علی الصباح که حاتم بعذرخواهی آمد ایلچی منشور قیصر با هدایا فرستاده بود بحاتم تسلیم
نمود و چون حاتم بر مضمون آن اطلاع یافت بغایت اندیشه ناک گشت ایلچی بفراست دریافت اثر ملالت بر جبین
حاتم مشاهده نمود گفت ای حاتم اگر در دادن اسب مضایقه داری ازانجانب نیز چندانی مبالغه نیست حاتم جواب
داد که اگر از من اسب هزار باشد که کسی از اهل روزگار از من طلب کند بهیچ وجه مضایقه در حیز امکان تصور من
نیاید خصوصا که سلطان عالیشان مرا بطلب یک اسب مفتخر سازد و بجهت این جزوی خدمت که رسوا

ارسال فرموده اندیشه من از تحیّر و فکر من از غایت تحسّر است که چرا زودتر خبر نیافتم تا اسب را تلف نکردمی شعر
من آن بادرفتار دلدل شتاب ❊ ز بهر شما دوش کردم کباب ❊ که از ظلمت ابر و از بیش و پیش ❊ بسوی رمه
ره نمی یافت کس ❊ بنوعی دگر روی وراهم نبود ❊ جز آن اسب در بارگاهم نبود ❊ مروّت ندیدم در آیین خویش
که مهمان بخسپد دل از فاقه ریش ❊ مرا نام باید در اقلیم فاش ❊ دگر مرکب نامور گو مباش ❊ پس اسپان
تازی تیزگام جاری جهت سلطان روم فرستاد و نوشته اورا نیز با تحفهای آن دیار بهرمند ساخت
بخوبترین وجهی روانه کرد چون قیصر از افواه حال خبر یافت صفت انصاف پیش آورده و گفت آیین مروت
و قاعده فتوت حاتم را مسلّم است نظم توان گفت کامروز نبود بعالم ❊ بجز او شهریاری و مروت ❊
ز روی جوانمردی و مروت ❊ برو ختم شد کار و بار مروت حکایة دیگر حاکم یمن پادشاهی بود بصفت
کرم موصوف و سخا برو غالب و خصلت احسان و مروت بروی مستولی همواره مراید انعام او نهاده بودی
و نوالید اکرامش بجهت محتاجان و درماندگان آماده نظم چو دست جود و بخشش برگشادی ❊ ز عالم رسم
خواهش برفتادی ❊ میخواست که بجز نام و کرم او بر زبانها مذکور نشود و غیر از صفت جود و سخاوت او در اطراف
عالم مشهور نگردد و بدین سبب هرکه در پیش وی صفت حاتم کردی آتش غضبش اشتعال یافته بازای او اشتغال
نمودی می گفت حاتم مرد صحرانشینست و از جمله رعیت ولایت من است نه اورا رتبه مملکت داری نه قوت و جهانگیری
نه بازوی کشورکشای ندارد شعر نه اورا خزانه است نه تخت و تاج ❊ نه باجش کسی میدهد نه خراج و بیدادست تا
که یک روز بسایل میدهم و صد برابر خوان او در یکجا نشست پیش مهمان می نهم ❊ ببین تفاوت ره از کجاست تا
به کجا القصه روزی ملک یمن جشنی ساخته بود و طرحی دعوت پادشاهانه انداخته تمام روز بزربخشی مشغول بود
مانند ابر بگوهرفشانی اشتغال می نمود ناگاه در اثنای این کار در ذکر حاتم کسی باز کرد و کریک ثنا گفتن آغاز
کرد ملک از آن برنجید و عرق حسدش در حرکت آمد با خود اندیشه کرد بهیچگونه زبان اهل زمان از ذکر حاتم
خاموش نیست و صفت نیکوکاری و مهمانداری او بر دل مردمان فراموش نه همان بهتر که بدستیاری
ملاح فکر کشتی بقای او را در غرقاب فنا افگنم و بمددکاری استاد اندیشه رقم نام اورا از لوح زندگانی
محو کنم شعر که تا هست حاتم در ایام من ❊ نخواهد به نیکی شدن نام من ❊ و در پای تخت او عیاری شیر
بود که برای یک درم صد خون ناحق را میان بستی بامید اندک فایده شیشه دل بسیار کس را شکستی نظم چو وه بچشم
... بود خونریز ❊ چو زلف خوبرویان بود فتنه انگیز ❊ شاه یمن اورا طلب کرد و برا عذر خرم واز بستش

کردانید بران آورد که اورا بقبیله بنی طی رساند و بهر حیله که داند و بهر شعبده که تواند حاتم را نیست و نابود گرداند
عیار قتل حاتم را تعهد نموده متوجه بنی طی شد و بدان سر منزل رسید جوانی خوش خوی خوش روی سیمای بزرگی
از جبهت او تابان و نور فرخندگی در ناصیه او درخشان بود و ملاقات کرد چون از روی مهربانی و شیرین زبانی
اورا پرسش کرد و گفت از کجایی و کجا میروی عیار پیشه جواب داد که از یمن می آیم و عزیمت شام دارم
جوان التماس نمود که یکشب بقدم کرم وثاق ما را مشرف ساز که تا ماحضری که هست بنظر تشریف رسانم بدینه
تلطف که کلبه مرا بنور حضور خود بیارایی منت دار شوم شعر ز در درآی و شبستان ما منور کن ❊ عیار پیشه
بخوشخویی و دلجویی دل بسته آن جوان شد روی بمنزل وی نهاد و از آن جوان رسم ضیافت و شرط مهمانی
بر وجهی بتقدیم رسانید که هرگز آن عیار را در خاطر خطور نکرده بود و در ضمیرش نگذشته بود میزبان لحظه
تکلیف میکرد و می نمود و مطعومات گوناگون و مشروبات رنگارنگ ترتیب میفرمود شعر هر نفسی
بر سر خوان خویش نگر ❊ خوردنی خوبتر از خوبتر مهمان ساعت بساعت آن جوان از تحسین میکرد و برو آفرین میگفت
تبارک الله ازین مردی و خوشخویی گذشته ز همه نیکوان نیکوی برین منوال تا شب تیره بپایان رسید و صبح
روشن از افق مشرق آغاز طلوع کرد مهمان با دیده گریان و داغ میزبان را بر زبان نیاز بمضمون این بیت
جگرسوز ادا میکرد شعر دلم میسوزد از داغ جدایی ❊ چه بودی گر نبودی آشنایی ❊ جوان بمبالغه تمام
درخواست میکرد که دو روزه بما اقامت نمای و مرد عیار پیشه میگفت شعر نیارم شد الا اینجا مقیم
که در پیش دارم مهم عظیم ❊ جوان گفت تشریف محبت ارزانی دار و مهمی که داری با من در میان آر شاید مددی
توانم کرد و همراهی بجای آورم مهمان جوان آن چون دلنوازی و جوانمردی از وی مشاهده کرده بود با وجود
تامل نمود که این مهم که مرا در پیش است بی امداد چنین یاری و بی دستیاری ازین گونه مددکاری
سرانجام نخواهد یافت که مردی با مروت و کارساز و دلجوی غریب نواز است هیچ به ازین نیست که
پرده از روی کار بردارم و اورا یار و محرم خود سازم و در وی با ساختن این مهم آورم شعر یکی کل
مقصود درین بوستان ❊ چمن نشد بی مدد دوستان ❊ دامن یاری گرت افتد بدست ❊ فارغ و آزاد
توانی نشست ❊ کار تو از یار مکمل شود ❊ مشکلات از همنفسان حل شود ❊ پس اول جوان را از برای
اخفای آن راز سوگند داد و بعد از مبالغه بسیار و تاکید بیشمار سر خود با او در میان نهاد و گفت
شنوده ام که درین نواحی حاتم نام مردیست که لاف جوانمردی میزند و دعوی احسان و مردم نوازی ...

شاه یمن را از وی غرض در دل خدشه در خاطر است من مرد پریشان روزگارم و معاش من از دزدی و عیاری
میگذرد و درین ولا سلطان یمن مرا طلبیده و وعدهٔ مال فراوان کرده بشرط آنکه حاتم را پیدا کنم و بقتل آورم و سر
او بتحفه پیش ملک برم و من لضرورت وجه معیشت این صورت را قبول کردم و بدین قبیله آمدم نه حاتم را میشناسم
و نه ره بمنزل اوی برم از درویش پروری و غریب نوازی تو عجب نباشد که حاتم را بمن نمایی در قتل او شرط
مددکاری بجای آوری تا من از عهدهٔ عهد خود بیرون آیم و بدولت تو از مواعید شاه یمن بهره مند گردم جوان چون
این سخن بشنید و استماع نمود بخندید و گفت که حاتم منم ؛ سر اینک جدا کن بر تیغ از تنم ؛ ای مهمان پیش از آنکه
متعلقان من خبردار گردند سر من بردار و سر خود گیر تا مقصود شاه یمن حاصل گردد و مراد تو میسر بزودی شعر
چو حاتم بآزادگی سر نهاد ؛ جوان از بر آمد خروشش از نهاد ؛ در حال پیش حاتم بر زمین افتاد و بوسه بر دست
وی میداد و میگفت شعر اگر من گلی بر وجودت زنم ؛ نه مردم که در پیش مردان زنم ؛ دو چشمش ببوسید
در بر گرفت ؛ وز آنجا طریق یمن برگرفت حاتم اسباب راه وی از زاد و راحله ترتیب داد و او را روانه نمود
عیار چون به پیش شاه یمن آمد و صورت حال بعرض رسانید ملک یمن از روی آزادگی و جوانمردی معترف شد
که کریمی درین مرتبه حد هیچکس از عالمیان نیست و حق سبحانه و تعالی با سخیان خوش دارد سخاوتی بدین
شاید مقدور هیچکس از آدمیان نیست و نباشد از آدمیان این عمر کسی که سر فدا کند شعر هست جوانمرد
درم صد هزار کار چو با جان رسد آنجاست کار حکایت آورده اند که چون حاتم وفات کرد او را
دفن کردند قضا را قبر وی در محلی بود که ممر سیل بود وقتی از اوقات بارانی عظیم باریدن گرفت و سیلی
نایله بیامد نزدیک بود که قبر حاتم ویران گردد و برادرش خواست تا قالب او را از آن محل بموضعی دیگر برد
تا ازین آفت ایمن باشد چون سر تربت او باز کردند همه اعضا و اجزای او از هم ریخته بود الا دست راست
که بهیچ نوع تغیر نیافته مردم از آن متعجب شدند از چنان صورتی شگفت ماندند پیری صاحب دلی در میان
نظارگی بود گفت ای مردمان ازین معنی متعجب میشوید از سلامتی دست حاتم عجب مدارید که او بدین دست عطای بسیار
سایلان داده بود لاجرم در حمایت کرم بسلامت ماند هرگاه که دست کافری بت پرست بوسیلهٔ سخاوت
و کرم و احسان با خلق خدای از آفت سوختن ایمن گردد چه حصول دولت جاودانی جهت تمهید قواعد خیر و احسان
بازبسته شود شعر دولتیان رخ زجهان تافتند ؛ دولت باقی ز سخا یافتند حکایت دارای
... که پیرایهٔ سلطنت چیست گفت در عزت زیستن گفت عزت را چگونه نگاه توان داشت

گفت بخواری داشتن زر و مال همچنانکه گفته اند هر که را زر در نظر او خوار است همه کس او را عزیز و مکرم دارند
و هر که زر را عزیز دارد همگنان او را خوار و بیمقدار شمرند شعر مال از بهر آن بکار آید ؛ تا زبهر تن بسر گردد
هر که تن را فدای مال کند ؛ مال و تن عرضهٔ خطر گردد ؛ هر کریمی که خوار دارد زر ؛ هر زمانی عزیزتر گردد حکایت
آورده اند که در مصر شخصی بود دختری داشت نام او کریمه و گوسفندی چند داشت کریمه هر روز گوسفند از بصحرا
بردی چون سایلی بروی گذر کردی اگر توشه داشتی از توشهٔ خود چیزی بوی دادی و اگر توشه اش نبودی
گوسفندی بسایل دادی روزی گوسفندارا باز شمرد مبلغی از گوسفندان نبود گفت گوسفندان تمام نمانده اند
دختر احوال باز گفت با پدر پدر گفت دیگر اینچنین مکن دختر گفت ای پدر تا این کریمه است ازین کار باز نیایم
که من شرم دارم که کریمه باشم و سایل از من نا امید باز شود والله اعلم روایة از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
فرموده است لا کرم اعز من التقی ؛ گر کریمی براه تقوی رو ؛ زانکه تقوی سر همه کرم است
ناگرفتن درم بوجه حرام ؛ بهتر از بذل کردن درم است

فصل دوم در بیان بخل

قال النبی صلی الله علیه
و آله و سلم السخی فی جوار الله و انا رفیقه و البخیل فی النار و رفیقه ابلیس یعنی سخی در جوار
خدای تعالی باشد من که رسولم رفیق او باشم و بخیل در دوزخ باشد و رفیق او شیطان است قال النبی صلی
الله علیه و آله و سلم البخیل لا یدخل الجنة و السخی لا یدخل النار یعنی مرد بخیل در نیاید به بهشت و مرد سخی در نیاید بدوزخ
قال النبی صلی الله علیه و آله الکافر السخی ارجی من مسلم بخیل یعنی کافر سخی امیدوارتر است ببهشت از مسلمان بخیل قال النبی صلعم
السخی لا یدخل النار و لو کان کافرا و البخیل لا یدخل الجنة و لو کان مسلما یعنی سخی در نیاید بآتش اگرچه کافر باشد
و بخیل در نیاید به بهشت اگرچه مسلمان بود قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم السخی قریب فی الجنة و قریب من الله
و قریب من الناس و بعید من النار و الجاهل السخی احب الی الله من عابد البخیل یعنی سخی نزدیک است ببهشت و بخدای
تعالی نزدیک است به بهشت و بخدای تعالی نزدیکست بمردمان و دور است از آتش دوزخ و نادان با سخاوت
نزدیک است بخدای تعالی از عابد کنندهٔ بخیل دیگر فرمود الجنة دار الاسخیاء یعنی بهشت سرای
سخاوت کنندگان است شعر هست جنت جای آنکس کو سخیست ؛ زانکه هر که بخیل ورزد دوزخیست ؛ مرد
بخشنده رحیم و مهربان ؛ رحمت حق لازم مرد سخیست روایة از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود بشر
مال البخیل بحادث او وارث یعنی بشارت ده مال بخیل را بحادثی یا بوارثی یعنی بخیل صرف مال نکند تا حادثه افتد
تلف شود یا بمیرد وارث او بردارد و صرف کند شعر هر که را مال است و خوردن نیست او از آن مال همچنان کی

یا بتاراج حادثات برند یا بمیراث خواره بگذارد **حکایت** آورده‌اند که مردی بود نام او شداد و مال
بسیار داشت و یک لقمه بخوشدلی نخوردی چون وفات کرد زنش شوهری کرد و آن شوهرش دست در
و مال شداد را صرف و خرج میکرد روزی زن آب در چشم بگردانید گفت این مال همه شداد جمع کرد و یک لقمه
بخوشدلی نخوردی شوهرش گفت نوشش مباد آنچه خورده است کاشکی آنها را نیز نخوردی تا من میخوردم
شداد را شریکی بود آن بخیل بود چون این خبر باو رسید دست در نهاد و مال را صرف میکرد و میخورد و می‌بخشید
هر روز طعامهای گوناگون می‌پخت و صرف کردی و گفتی کلوا قبل ان یاکلوا اهل زوجة شداد که شداد نخورد و شوهر زن
زن شداد بخورد **روایت** از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام میفرماید لا تسع الشح یعنی نیست هیچ نیکوی با بخیل کرد
شعر هر که را بخل پیشه شد همه خلق نیست ممکن که حاش دارند حق گذاشت طاقت مردم نبود حق چگونه بگذارند **حکایت**
آورده‌اند که بخیلی بود با عیال خود طعام میخورد سایلی بر در آمد زن خواست که سایل را نانی دهد از ترس شوهر
نمی توانست که نان بسایل دهد بپنهانی بخانه شد و نیم نانی زیر بغل گرفت چنانکه شوهرش ندانست بیرون رفت
بسایل داد شوهرش از قیاس و قرینه بفعل دریافت زن را ایذا کرد و طلاقش بداد که نیم نانی بدرویش بداد
روزگاری برفت و شوهر دیگر کرد روزی با شوهر دوم طعام میخورد سایل بر در آمد زن خواست که طعام بسایل
دهد گفت مبادا که این شوهر نیز همچون شوهر اول بود از وی دستوری خواست مرد گفت تو سخی و من بخیل همچنین مایده
طعام بردار و بسایل ده زن مایده طعام برداشت و در سرا باز کرد شوهر پیشین خود را دید فریاد برآورد شوهر
از خانه بیرون آمد دید که ترا چه رسیده است گفت این سایل را که میبینی شوهر من بود و مال بسیار داشت اما بخیل بود
بسبب بخل عظیمی که داشت چنانکه روزی سایلی بر در خانه آمد ما طعام میخوردیم من به بهانه برخاستم و بخانه رفتم
و نیم نانی دزدیده در زیر بغل گرفتم بجانب او نهان بردم و بسایل دادم شوهرم دریافت بسبب آن نیم نان مرا
طلاق داد و از خانه بیرون کرد به سبب بخل عظیمی که داشت مالها از دست او رفته و کارش بگدای افتاده است
مرد گفت بهتر ازین بشنو آن درویش که بخانه تو آمد و تو او را نان دادی من بودم و محتاج بخانه گرسنه و اما سخی
و جوانمرد بودم حق سبحانه و تعالی بسبب جوانمردی مرا توانگر گردانید و او را بسبب بخیلی که داشت محتاج
خلق کرد **شعر** زر بخوردن مفرح طرب است چون نهی رنج و هم را سبب است

باب دوازدهم در بیان شکر باری تعالی الخطبه

لا احصی ثناء علیک کیف ثناء یعود الیک جل عن
... بقدسک انت اثنیت علی نفسک خداوندا زبان نمی آرم و ستایش

نمی‌شمارم هرچه صحایف کائنات از جنس اثنیه و محامدست همه بجناب عظمت کبریای تو عاید است از دست
و زبان ما چه آید که سپاس و ستایش ترا شاید چنانی که خود گفته و گوهر ثنای تو آنست که خود سفته **شعر**
آنجا که کمال کبریای تو بود عالم نمی از بحر عطای تو بود ما را چه حد حمد و ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو سزای
جای که زبان آوران افصح علم فصاحت انداخته و خود را در ادای ثنای تو عاجز شناخته و در شکسته زبانی
را چه امکان زبان گشایی و هر آشفته رایی را چه یارای سخن آرایی بلکه اینجا اظهار اعتراف بعجز و قصور عین
قصورست و بآن سرور دین و دنیی درین معنی سر رشته حسن از حسن ادب در الهی خلصنا عن لا
شتغال بالملاهی وارنا حقایق الاشیاء کما هی غشاوت و غفلت از بصر بصیرت ما بگشای
سر چشمه چنانکه همت بما نمای نیستی را بر ما در صورت هستی جلوه من و از نیستی بر جمال هستی پرده منه صورت خیال
را آینه تجلیات جمال خود کن نه علت حجاب دوری این نقوش وهمی را سرمایه دانایی و بینای ما گردان
نه آلت جهالت کوری محرومی و مهجوری ما از مات ما را از مایی مگذار و کرامت کن و با خود آشنایی ابد
دار یا اله العالمین و یا خیر الناصرین **شعر** یارب دل پاک جان آگاهم ده آه شب و گریه سحرگاهم ده
در راه خود اول ز خودم بیخود کن وانگه بخود وز خود بخود راهم ده یارب ز دو کون بی نیازم گردان واز افسر
فقر سرافرازم گردان در راه طلب محرم رازم گردان زان ره که نه سوی تست بازم گردان **مناجات**
خدایا بعشاق بیدار تو که هستند مشتاق دیدار تو بآن دل که در کثرت ازو ا نگنجد در وغیر هیچ از خدا
بشام غریبان برگشته روز بآه یتیمان محنت فروز به بیخوابی دیده مقبلان به بیداری بخت صاحبدلان
بآیات اعجاز و صوم و صلوات بایمان و اسلام و حج و زکوة به تعظیم عرش لشرح عظیم بحسن کلام و کلام عظیم
باوج کمال و کمال کرم بر تیغ زبان و زبان قلم بسری که در سینه اولیاست بتاجی که بر تارک انبیاست بشغلی
که در جان درویش پیوستست بدردی که در نالش پرخستست که بر جرم بعضی پریشان شدن ستم رسم گیتیان ایشان شدن
بجز من بیحرمت بیکس خطا چه پرسی از آنکو نداد و جواب ز تو رحمت از بنده شرمندگی همین است از آن بنده
... اگر رفت از قضا خط عفو در کش بمعنی ما مضی دمی ده که تغییر عادت کنیم حضوری که میل عبادت کنیم
... ما را فراغت پذیر ز انعام سلطان و منع وزیر سری ده که در وی نباشد بلا تمنای اعمال سودای با
دلی کز همه رازها فارغ است زبانم سرا بسته دار از گزاف مکن غیر ذکر خود اوراد من بهستی من هم از یاد من
از فضل خویشم بکام بگردان کسم راز سودای خام بران ده نه امروز پیشانیم که فردا نباشد پریشانیم

بخشا که دارم من شکوه؛ عبادت کم و معصیت کوه کوه؛ برآهی کش این نفس بیراه جان؛ که خوشنودی خویش بینی و زان
ندارم بجای بزرگان هوس؛ مرا پایهٔ بندگی بخش و بس؛ ز بیشی و خویشی و شرمندگی؛ به از پادشاهی بود بندگی
به کنجی شوم این بی نوا را دلیل؛ که با خود توان برد وقت رحیل؛ از آن سفره ام بخشش نعمت بسی؛ که نتواند از من ستاند کسی
کرم غیر حمد تو گیرد عنان؛ قلم کن بر تیغ عتابم زبان؛ چنان ساز کار من ای کارساز؛ که باشم ز شاه و گدا بی نیاز
شب ظلمت است و بیابان جاه؛ برافروز شمعی که بینم راه؛ چو سازی روان قلزم جود را؛ کفاف است یک قطره مسعود را
کرامت افغان بجد شفیع؛ رفیع است یکباره دست شفیع

فی نعت سید المرسلین صلعم

کسی را بود دین و دولت قبول؛ که گردن نتابد ز شرع رسول؛ رسولی که عرشش از زده احترام؛ کند گرد نعلین او را قیام
امینی که او گشته با حق قرین؛ ز بیرون در مانده روح الامین؛ دو عالم بمیزان قدرش حقیر؛ بتحقیق سلطان و اکبر فقیر
ملک را زبان قاصر از راز تو؛ زبان خوان شده سنگ اعجاز تو؛ زده حلقهٔ روحانیان بر درش؛ قسم خورده یزدان بجان و سر
سپهرش بره باز خاک قدم؛ طفیل وجودش وجود عدم؛ زبانش که معصوم آلایش است؛ کلید در گنج بخشایش است
اگر صبح بی مهر او دم زند؛ فلک در دشش کار بر هم زند؛ کسی کز ره او به پیچد قدم؛ کند تیغ تیزش سر و پا قلم
دلی کز می مهر او گشت مست؛ فلک داد جام مرادش بدست؛ کسی کز پی آل او تافت روی؛ سیه رو در دین و دنیا چو موی
چو روز قیامت بر آرد علم؛ بیفشاند از چهره گرد عدم؛ بجنبد در آیند خلق جهان؛ شود آشکارا گنهکار و نهان
در آید در آن حالت از بیم جان؛ رسول خدا موی مشکین بکف؛ شفیع آورد چند زلف دوتا؛ شفاعت کند بنده را از جفا
چو حق بگذرد موی دلجوی او؛ دو عالم ببخشد بیک موی او؛ زهی عرش پرواز کرسی نشین؛ سلامت لی و آسمان و زمین

فی مدح شاه اولیا

هر کس که دوستی علی اختیار کرد؛ او را خدای در دو جهان بختیار کرد؛ فرخنده طالع
آمد و فیروز روزگشت؛ آنکه اختیار خدمت آن شهریار کرد؛ بر مرکب سعادت عقبی نشد سوار؛ جز مقبلی که روی
بدان شه سوار کرد؛ سرمایهٔ سعادت دار القرار یافت؛ هر دل که بر محبت آن شه قرار کرد؛ سلطان دین
خویش شناسم شهنشهی؛ کو کام مار در که طفلی فکار کرد؛ تو طفل چار ماهه شنیدی بجز علی؛ کو کام مار در که
فکار کرد؛ کو کام مار در که طفلی کو در میان مهد چنین کارزار کرد؛ گاهی میان باز و کبوتر قضا که بیست و
بجلم حل سوالات مار کرد؛ بر بستر رسول بخفت و نداشت باک؛ جان را فدای خواجهٔ روز شمار کرد؛ آن دم که
طفی نهاد؛ عرش برین بقدم او افتخار کرد؛ پیدا نبود از گل آدم نشان هنوز؛ کایزد بنورش نام
در که بخشش بیک سوال؛ مال و قطار و چار صد اشتر نثار کرد؛ صاحب قبول حضرت عزت کسی بود؛ کو دوستی

دل نگار رز

بهم صراط و موقف حشرش کجا بود؛ آنرا که بر ولای علی زینهار کرد؛ سر تا قدم بر آتش دوزخ حرام گشت؛ آنرا
که اعتصام بر این رشت و چار کرد؛ ظلمت سوی سرای وجودش گذر نکرد؛ بر هر دلی که پرتو مهرش قرار کرد؛ صلوات الله
علی الائمة المعصومین علیهم و علی آبائهم اجمعین و بالله التوفیق باب ششم در بیان شکر و عفو و این باب مشتمل است بر دو فصل

فصل اول است در بیان شکر باری تعالی و آن سپاس و ستایش باشد منعم را بر انعام او و چون نعمت سلطنت و بزرگترین نعمتهاست پس بنده و سلطان باید که شکرگذاری و سپاس داری این نعمت قیام نماید هم بدل باشد و هم بزبان و هم بجوارح و اعضا اما شکر دل آنست که منعم حقیقی را بشناسد و بداند که هر نعمتی که بدو رسیده از فیض عنایت و لطف بی نهایت اوست اما شکر زبان آنست که پیوسته حق را یاد کند و کلمهٔ الحمد لله بسیار گوید حتی آنکه کلمه و فاست بشکر نعمت اما شکر جوارح آنست که قوت آن نعمت را در طاعت منعم صرف کند و هر عضوی را از اعضا بطاعتی که بدان عضو مخصوص است مشغول گرداند مثلا طاعت چشم آنست که نظر در مخلوقات بعبرت کند و در علما و صلحا بنظر رحمت نگرد و بضعفا و زیردستان بشفقت نگاه کند و طاعت گوش آنست که استماع کلام الهی و اخبار نبوت و روایات ائمه معصومین و قصص اکابر دین و مواعظ و نصایح و مشایخ و اهل یقین است و طاعت دست آنست که احسان با فقیران و محتاجان است و طاعت پای آنست که رفتن بمساجد و معابد و مزارات اولیا و تفقد درویشان خالص و زیارت گوشه نشینان بی طمع و علی هذا چون بحکم و لئن شکرتم لازیدنکم و شکرگذاری بسبب زیادتی نعمت حق سبحانه و تعالی ملک و مال و جاه و جلال زیادت است شعر

شکر سوی شهر سعادت برد؛ هر که کند شکر زیادت برد

آورده اند که سلطان سنجر ماضی رحمة الله و انار الله برهانه میگذشت خرقه پوشی بر سر راه ایستاده بود سلام کرد سلطان چیزی میخواند و سر بجنباند و بزبان جواب ندادی نگفت درویش گفت ای شاه سلام کردن سنت است و جواب دادن فرض من سنت بجای آوردم تو چرا ترک فرض کردی سلطان از روی انصاف و سلامت عنان عزیمت باز کشید و باعتذار آمد و فرمود ای درویش در شکر گذاری مشغول بودم از جواب تو غافل گشتم درویش پرسید که بچه نوع شکر میکنی گفت بکلمه الحمد لله رب العالمین که شکر جمیع نعمتها درین کلمه مندرج است درویش گفت ای سلطان تو طریق شکرگذاری نمیدانی و وظیفهٔ سپاس داری بجای نمی آری شکر تو باید که بمقدار فیضان نعمت الهی و ترادف مواهب نامتناهی باشد که روزگار دولت ترا حاصل و ایام شوکت ترا شامل شکر نه همین باشد که بیک نفس عندلیب نغمه سرای زبان را بر گلبن الحمد لله مترنم سازد بس شکر سلاطین که در حضرت مالک الملک موقع قبول یابد و بدرجهٔ التفات کرد مستحق به مرتبه مترقی شود آنست که

که هرچه داری شکر آن مناسب آن باشد بجای آوری سلطان سنجر التماس نمود که مرا بران مطلع گردان درویش
گفت شکر سلطنت آنست که عدل داشته باشد و شکر پادشاه عدل است بر عموم عالمیان و احسان با جمیع آدمیان
شکر فسحت و مملکت و وسعت عرصه ولایت طمع نا کردن در املاک رعیت و شکر فرمان روایی خدمت فرمان بران
شناختن شکر بلندی بخت و بسیاری اقبال بر افتادگان بخاک مذلت و ادبار رحم کردن شکر معموری خزینه و رفاهیت
وزارات جهت اهل استحقاق مقرر داشتن شکر قوت و قدرت بر عاجزان و ضعیفان بخشودن شکر صحت بیماران ستم
رسیده را از قانون عدل شفای کلی ارزانی داشتن شکر بسیاری لشکر و سپاه و آسیب ایشان را از مسلمانان باز داشتن
و شکر عمارتهای عالی و باغهای بهشت آیین و مساکن و منازل و رعیت را از نزول خدم و حشم معاف داشتن و خلاصه
شکر گذاری آنست که در چشم رضا جانب حق تعالی بر آسایش خود مقدم داشتن **نظم** نیاساید اندر دیار تو کس
گر آسایش خویش خواهی و بس پس سلطان فوق سخنان درویش دریافته خواست که از مرکب بزیر آید
و ویرا زیارت کند چون درنگریست درویش را ندید و کس از وی نشان نداد فرمود که این کلمات را نوشتند
و دستور عمل روزگار خود ساخت **شعر** پند حکیم صیقل آینهٔ دل است مقصود هر دو عالم ازان پند حاصل است
حکایة آورده که حضرت داود نبی علیه السلام فرمود که خداوندا نعمت تو بر من چند است که شکر آن
گذارم فرمود که ای داود نعمت من بسیار است اگر خواهی که شکر همه بجای آری نتوانی درین بود که جبرئیل امین از
حضرت رب العالمین در رسید و گفت یا داود ارشد که نفس فراگیری داود نفس فرا گرفت هم آن بود که هلاک
شود جبرئیل علیه السلام گفت ای داود اگر همه دنیا ترا باشد و گویند نفسی بده تا بگذاریم که نفس برآری بدهی گفت
بلی گفت اگر نمی خواهد گفت بدهم پس جبرئیل گفت یا داود در شبانروزی بیست و چهار هزار نفس است که از
بنده برآید و هر نفسی نعمت است از نعمتهای خدای تعالی بنگر تا عجز خود بدانی و شکر نعمت حق تعالی چنانکه میباید
نتوانی که این نعمت از دست حدیث آن نگنی که شکرش کرده باشی چنانکه حضرت خواجهٔ کونین صلعم فرموده که هرکه
عطا میدهد باید که مکافات آن کند اگر نتواند باز گوید و حدیث کند تا شکر باری تعالی کرده باشد منقول است
از شیخ سعدی منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت و بشکر اندرش مزید نعمت هر نفسی که
فرو میرود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی
شکری واجب **نظم** از دست و زبان که برآید کز عهدهٔ شکرش بدر آید اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی
الشکور بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدای آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد

باران رحمت بی حسابش همه جا رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه را کشیده پردهٔ ناموس بندگان بگناه فاحش
ندرد و وظیفهٔ روزی خواران بخطای منکر نبرد ای کریمی که از خزانهٔ غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری دوستان را
کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت
نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری چون از خزانهٔ پادشاه
عالم نعمتی و خلعتی و تشریفی چیزی بوی رسد در عقب آن شکر آنرا بر زبانش الحمد لله بود **روایة** که حضرت نوح
نبی علیه السلام چون طعام خوردی گفتی الحمد لله چون آب آشامیدی گفتی لعنة الله علی قوم الظالمین چون نامه نوشتی
گفتی الحمد لله چون بر مرکب نشستی گفتی الحمد لله حق سبحانه و تعالی نام وی از جملهٔ شاکران نوشت قوله تعالی انه
کان عبدا شکورا حمد از شکر عامتر است و حمد بر خصال او باشد و بر نعمت او و بقول حمدة الرجل علی انعامه و حمده
و علی شجاعته شکر بر نعمت باشد و حمد بر زبان باشد و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا شکر بادگاه باشد و حمد
سر شکر است که الحمد لله راس الشکر ما شکر الله عبد لم یحمده شکر نکرده باشد خدای را بنده که حمد وی نگفته شکر
قدر نعمت حاصل است و صید نعمت اجل اگر شکری کنی نعمت بر تو زیاده گرداند و لئن شکرتم لازیدنکم **حکایة**
در بنی اسرائیل درویشی بود صالح روزی فرشته بنزدیک وی آمد که حق سبحانه و تعالی شما را نعمتی کرامت کرده
است در جوانی میخواهی یا در پیری گفت با عیال خویش مشورت کنم عیالش گفت در جوانی که نعمت در جوانی
خوش باشد در جوانی اختیار کردند حق تعالی رحمت خود نعمة برایشان بگشاد ایشان در خیرات باز کردند
بعمارات مسجدها و پلها قیام نمودند و نفقهٔ درویشان و مسکینان و یتیمان کردند چون ایام جوانی بگذشت آن
فرشته باز آمد که ایام جوانی و نعمت بگذشت پیری و درویشی بهم ساخته باشید مرد غمناک بخانه آمد زن را خبر داد
زن گفت بفرشته بگوی که خدای تعالی بچنین معامله معروف و مشهور است و میدانم که ما درین کار شاکر بودیم و زندگانی
چنان نکردیم که مستحق زوال نعمت باشیم مرد باز گشت فرشته گفت زن تو راست میگوید خدای تعالی این نعمت بر تو
باقی گذاشت تا زنده باشید چرا که شما درین نعمت شاکر بودید **دیگر** است که الله تعالی فریضه کرد شکر کردن
بر نعمت چنانکه فریضه کرد صبر کردن بر شدت قوله تعالی و اشکروا نعمة الله علیکم شکر گنید بر نعمت خدای تعالی **دیگر**
ابوالقاسم حکیم گفت بقای نعمت شکر است و بقای عافیت بطاعت است چون شکر گذارد عافیت زیان کرد آنکه
روایة از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله فرمود که هر کرا که خدای تعالی آزمایش کند او را به بلایی
تا صبر کند و اگر نعمت دهد او را تا شکر کند و اگر کسی بر و ستم کند آنکس از برای خدای تعالی درگذراند و گفتند یا رسول الله ثواب

همچنین کسان چیست آنچه حق تعالی یاد کرده است اُولَئِكَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُم مُهتَدونَ یعنی ایشان را امان است از آتش دوزخ
وایشانند راه یافته به بهشت روایة کردند از حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که خدای تعالی بنده را نعمتی دهد
از اندک یا بیشتر اول بگوید الحمد لله رب العالمین شکر نعمت دنیا و آخرت کذا ده باشد اما شکر آن بطاعت داشتن
بخدای تعالی و ابوالقاسم حکیم گفت شکر آنست که از نا آمده نکر نزد چون حال بروی تنگ شود حیلت بجوید دیگر
روایت کردند از شقیق که گفت هلاک مردم در سه چیز است یکی گناه می کند بامید توبه و توبه نکند و دیگر امید زندگانی
و طاعت نکند بامید رحمت فصل دوم در بیان موعظ بدانید ای مومنان و موحدان در ان ساعت که
روز قیامة باشد نامها پران شود بعضی را بر دست راست دهند و بعضی را بر دست چپ و چون نامه اعمال بدست عاصی
بیچاره دهند گویند اقرا کتابک برخوان نامه خویشتن آن مسکین چون بنامه خود نگرد همه معصیت بیند و چون گوید
مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها و وجدوا ما عملوا حاضرا چیست این نامها که هیچ گناه بزرگ و خرد نمانده
است که درین نامه نوشته است از عملهای من آنچه در دنیا کرده بودم حاضر آوردند سر در پیش افکند و حسرت خورد
و سود نباشد در خبر است از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله فرمود که در ان ساعت که ملک تعالی بنده
خود را گوید نعمت آفریدم نه منت پروردم نه منت بینای دادم نه منت گویای دادم نه منت شنوایی دادم نه منت
دست گیرا دادم نه منت پای روان دادم نه منت دل با معرفت دادم نه منت شب و روز نگاه میداشتم نه منت
در شکم مادر نه ماه بداشتم و غذا به تو میرسانیدم پاک بودی از جفای این آلودگی چرا آوردی این بیوفایی
از شکم مادر بیرون آمدی با ایمان بودی از کجا آوردی این عصیان از نزدیک من برفتی با صفا از کجا آوردی
این جفا از نزدیک من برفتی با دیانت این عصیان چیست ای بیوفا ای بنده من شرم نداشتی مراقبت من فروگذاشتی
واز من نترسیدی که عنان خود از من باز کشیدی نه به تو رسول فرستادم و بر زبان وی پند و نصیحت کردم
نه ترا از دوزخ ترسانیدم و شراب معرفت و محبت ترا بچشانیدم این همه گناهان چیست آن گناهکاران
خجل و شرمسار سر فرو دارند و آه سرد از جگر پر درد بر کشیند و گویند وا خجلتا و اندامتا و احسرتا و ای قلت حیلتا
از درد دل بنالند و آب حسرت از دیده ببارند هان ای عزیزان ناله هان ای مجرمان گریه هان ای گنهکاران
زاری هان ای نامه سیاهان عذری هان ای معصیت زدگان آهی هان ای درماندگان توبه و از گناه کردن پشیمان
شوید و سر از خاک مذلت بردارید و بنگرید که چه راههای دور و دراز و ورطهای شگرف و مهلک در پیش دارید
اگر غافلی باهوش آی اگر دیوانه با عقل آی اگر نادانی دانا شو اگر کوری بینا شو اگر گنگی گویا شو از برای فردا آخرة

چیزی

چیزی بنه که فردای پشیمانی سودی ندارد که راههای پرخطر و هولناک در پیش داری و از کرده پشیمان شوید
و توبه کن و دیگر بر سر گناه مرو که دنیا را کار و بار این است که شنیدی آگاهی خداوندا پادشاها بنده نوازا کارسازا
عاقبت کار این بندگان گنهکار بخیر و خوبی برسان و آخرت کار همه را بساز و برحمت بیامرز و ببخشای یا آله العالمین
و یا خیر الناصرین روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که من فرق بین
الوالدین و ولدها فرق الله بینه و بین احبته یوم القیامة فرمود که هر که جدایی افکند میان فرزند و مادرش خدای تعالی
میان وی و میان دوستان جدایی کند و دیگر فرمود آن حضرت در حق آنکس که جدایی افکند میان مادر و فرزند
که محروم او را شفاعت نکنم و پسری که حرمت پدر خود ندارد او را شفاعت نکنم و هر گه جوانان بر پیران شفقت نکنند
ایشان را شفاعت نکنم و هر که جوانان را رحمت و شفقت نکند او را شفاعت نکنم در روز قیامت و هر که خوار دارد اهل
اهل بیت و فرزندان من و محبان و شیعیان آل من من از ایشان بیزارم در روز قیامت پس دوستی ایشان نجات
آخرت است پس دست از دامن ایشان برمدار شعر هر جا که روی مباش بی یاد علی تا شاد
شوی زغم بخوان ناد علی روزی که برای حاجتی درمانی دست طلب از علی و اولاد علی رهبری جز علی ابی طا
نیست بالله طالب الغالب والسلام علی من اتبع الهدی باب سیزدهم در بیان صبر و شکر بانعمتها کسی را
خداوند العزت آنکه بفردانیت ذات منفردی بوحدانیت صفات متصفی استحقاق عبادت عبودیت جز تو
ثابت نی بکمال حکمت و قدرت نامتناهی خود آثار انوار و کمال خود از دریچه موجودات ظاهر کردانیدی
خاصان خود را بواسطه مشاهده آثار کمال خود بخود راه دادی و از وحشت التفات بما دون خود بکمال
عنایت قدیم خود خلاص کردانیدی و طایفه دیگر را هم بواسطه مشاهده این آثار تمام مشغول مظاهر کرده
و از خود رهایی ندادی پس به کثرت او بحرمت برگزیدگان بحقیقت بندگی خود بنمایی تا یکنفس مای بیچارگان
ذوق بیخودی چشیده از خود فارغ آییم از حقیقت مسلمانی بوی بمشام ما رسد یا رب العالمین نظم
جانم آلوده است از بیهودگی من ندارم طاقت آلودگی یا ازین آلودگی پاکم بکن یا نه در خونم کش و خاکم
بکن نفس من بگرفت سرتا پای من گر نگیری دست من ای وای من جمله ترسند از تو من ترسم ز خود کز تو
نیکی دیده ام از خویش بد رهبرم شو زانکه گمراه آمدم دل شکسته گرچه بیگاه آمدم ای گناه آمرز و عذر آموز من
سوختم صد ره چه خواهی سوز من خونم از تشویر تو آمد بجوش ناجوانمردی بسی کردم بپوش من ز غفلت

تو عوض صد گونه رحمت داده باز ٭ چون ندانستم خطا کردم بپوش ٭ بر دل و بر جان پر دردم بپوش ٭ عفو کن
دون همتهای مرا ٭ محو کن بیحد ستمهای مرا ٭ مبتلای خویش و حیران توام ٭ گر بدم ور نیک هم زان توام ٭ یک نظر
سوی دل پر خونم آر ٭ وز میان این و آن بیرونم آر ٭ من که باشم تا کسی باشم آر ٭ این بسم کز ناکسی باشم تراه ٭ ای ز
فضلت ناشده نومید کس ٭ حلقهٔ داغ توام جاوید بس ٭ چون فرو مانیم یا رب دستگیر ٭ خلق ما را رد کنند تو در پذیر
یا اله العالمین یا خیر الناصرین و یا ارحم الراحمین

فی نعت سید المرسلین

ای کرده اقتدا بکمال تو انبیا
وی مهتدی بنور جمال تو اولیا ٭ در خلوت گواه تو اسرار عبده ٭ در قربت دنی فتدلی دلیل ما ٭ چون زنگ و بوی موی تو هوا
رند روز و شب ٭ آمد قسم بهر دو که واللیل والضحی ٭ زانجا گذشته که فرو مانده جبرئیل ٭ در پیش همت تو نشد سدره منتهی
روحت شفیع بود بحضرت و زان نفس ٭ کادم بعزم توبه همی گفت ربنا ٭ حجاج گرد کعبه طوافی همیکنند ٭ بر خاک می نهند سر از
غایت صفا ٭ بوی نسیم جنت فردوس میدهد ٭ زان خاک پای روضهٔ پر نور مصطفی

فی نعت ائمة المعصومین

بوالحسن
ای ز مهر حیدرم هر لحظه اندر دل صفاست ٭ وز پی حیدر حسن ما را امام و رهنماست ٭ همچو کلب افتاده ام در آستان
خاک نعلین حسین اندر دو چشم توتیاست ٭ عابدین تاج سر و باقر دو چشم روشنم ٭ دین جعفر بر حق است و مذهب موسی رواست
ای موالی وصف سلطان خراسان از من شنو ٭ ذرهٔ از خاک قبرش دردمند از دواست ٭ پیشوای مؤمنان است ای مسلمانان تقی
نقی را دوست داری در همه مذهب رواست ٭ عسکری نور دو چشم عالم است و آدم است ٭ همچو مهدی یک سپه سالار در عالم کجاست
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

این باب مبنی بر دو فصل فصل اول در بیان صبر و شکر

بدانید ای بندگان خدا ای مؤمنان
هر گونه بلیات که از حضرت حق سبحانه و تعالی به بنده میرسد و صبر صفتی نهایت مقبول و مرضیست و منقبت صبر همین
بس که ان الله مع الصابرین ٭ چون آفتی در دنیا بایشان رسد بفحوای قوله تعالی انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب فردا ایشان در عقبی بسیار است و بی پایان ٭ در خبر صحیح آمده است که خدای تعالی
بداود علیه السلام وحی فرمود که ای داود تکلیف نمای تا اخلاق مرا پیرایهٔ روزگار خود سازی و از جملهٔ صفات
بنزای من آنست که صبورم ٭ شعر ٭ صبر بهتر مرد را از هر چه هست ٭ تا بیابد بر مراد خویش دست ٭ و هر که در تیر
باران حوادث سپر صبر در روی کشید ٭ و هر چند زودتر خدنگ امیدش بر هدف مراد رسد زیرا که صبر مفتاح فرج است
و در خانهٔ راحت جز بدین کلید نگشاید ٭ شعر ٭ کلید در گنج مقصود صبر است ٭ در بسته انگشت گشود صبر است ٭ چه خار ای
کوه وجود پای کردون ٭ لباسی که هرگز نفرسود صبر است آورده اند که در حکایات ملوک ترکستان که افراسیاب

امرا خود را گفت که بیهات و هیکل مردان و بیهبت و شوکت ایشان فریفته مشوید و تملاقی که زنند و بدخوی
که کنند مغرور مگردید تا وقتی که ایشان را بصبر و پایداری تجربه کنید اگر بر محک صبر تمام عیار زنند ایشان را مردی و مردانگی
اعتبار کنند ٭ شعر ٭ نه بدعویست قدر رفعت مرد ٭ قیمت مرد صبر داند کرد ٭ آورده اند یکی از امرا پیش پادشاه
ایستاده بود و پادشاه با او در مهمی مشاوره میکرد قضارا کژدمی در پیراهن او افتاده بود و هر ساعت امیر را
نیشی میزد و ضرر میرسانید چنانچه شیی زد که از کار افتاد و هر نیشی که داشت بکار برد آن امیر مطلقا در آن
مشاورت قطع سخن نکرد و تغیر در ظاهرش نشد و سخنش از قانون عمل و قاعدهٔ حکمت انحراف نیافت تا چون
آمد و آن کژدم را از جامه بیرون کرد و این خبر بپادشاه رسید متعجب و متحیر گشت روز دیگر امیر بملازمت آمد سلطان
فرمود که دفع ضرر از نفس خود واجب است تو چرا دی روز آن عقرب را از خود دفع نساختی جواب داد که من
آن نیم که شرف مکالمه چون تو پادشاهی بواسطهٔ الم کژدمی ترک کنم اگر امروز در مجلس بزم به نیش کژدمی
صبر نتوانم کرد فردا در معرکه رزم بر تیغ زهر آلود دشمن چگونه صبر توانم کرد پادشاه را این سخن خوش آمد
و مرتبهٔ او را بلندتر گردانید و بهمان مقدار صبر که فرموده بمقصود رسید ٭ شعر ٭ گرت چو نوح نبی صبر است در غم طوفان
بلا بگردد و کام هزار ساله برآید و اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اگر در نفس یا در عیال مصیبتی
روی بوی آرد دست در دامن صبر زده رجوعش با کلمهٔ انا لله بود ٭ روایة ٭ از حضرت خواجهٔ کاینات صلی الله
علیه و آله فرمود که صبر بر سه نوع است صبریست بر مصیبت و صبریست بر طاعت و صبر بر معصیت هر که را مصیبتی رسد
و بر آن صبر کند سیصد درجه ویرا در بهشت حاصل شود اگر نفس وی مایل معصیت باشد نفس خود را از آن باز دارد
و بر آن صبر کند نهصد درجه او را در بهشت حاصل شود ٭ شعر ٭ بصبری می توان کامی فریدن ٭ بپای دل آرامی خریدن
بگرمی کار عاقل به نگردد ٭ بتنگ دانی که زر فربه نگردد ٭ مراد آن به که دیر آید فرادست ٭ که هر کو زود خورد شد زود
شد مست ٭ بنالیدن مکن بر مرده فریاد ٭ که مرد صابری خواهد نه فریاد ٭ بصبر از بند آید مرد رسته ٭ که صبر آمد کلید کار بسته
را از صبر کردن تلخ شد کام ٭ سزد گر لعبت صبرم نهی نام آورده اند از بزرگی پرسیدند که صبر چیست گفت زهر چون شکر
خوردن و بشکر پیش آمدن هرگاه که محبوب دانست که بر بلای او صبر کردی و با تلخ زهراب داده او را سینه
پیش داشتی از وی مراد و مقصود یافتی ٭ نظم ٭ گر صبر کنی بصبر یکچند ٭ دولت بتو آید اندک اندک ٭ هان تا نشوی بصابری تنگ
گوهر ببر رنگ می توان سفت ٭ در دل شدگی قرار میدار ٭ صبری بنشین بکار میدار ٭ روایة آورده اند که سلمان فارسی رحمة الله
علیه از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله فرمود که بندهٔ مومن را چون فرزندی یا عزیزی بمیرد حضرت حق تعالی

گوید ای فرشتگان بندهٔ من در حالت مصیبت چه گفت گفتند گوید انا لله وانا الیه راجعون حق سبحانه و تعالی گوید ای
فرشتگان برای بندهٔ من در بهشت بنا کنید و آن خانه را بیت الحمد نام کنید پس باید که بندهٔ مومن در حالتی که خواهد رنجه شد
کلمهٔ استرجاع بر زبان راند **شعر** مرد صید که ناصبور بود ۞ تیر او از نشانه دور بود **فصل** دوم در موعظه
در خبر است از سید ولد آدم و خلاصهٔ عالم درج طاوس کوهکان معدلت شاهباز میدان رسالت خورشید
آسمان رفعت خواجهٔ هر دو سرا محمد مصطفی صلعم فرمود که شبی مرا بمعراج بردند و از قاب قوسین بگذشتم و چون
بمقام قرب رسیدم نگاه کردم دو کلید دیدم پیش من نهاده گفتند یا رسول الله بسوی راست بنگر چون نگرستم
عالمی دیدم بیشمار و بسوی چپ نگریستم همچنان قومی بسیار دیدم گفتم الهی این قوم کیستند که بر دست راست
و بر دست چپ منند گفت یا محمد آنکه بر دست راست تواند مومنان اند و آنکه بر دست چپ تواند کافران اند
و این دو کلید که در پیش تو است یکی کلید بهشت و یکی کلید دوزخ است و این همه مومنان و کافران و بهشت و
دوزخ را بحکم تو کردیم و هر دو کلید را پیش تو نهادیم اگر همه مومنان را بدوزخ کنی و همه کافران را در بهشت
همه از عدل تو انگاریم و هر چه خواهی میکن و فرمان تراست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که الهی سید
و مولای مرا بهشت و دوزخ چه کار است و مرا با مومنان و کافران چه کار و هر دو گروه آفریدهٔ تواند و من در میانه
کیستم بار خدایا امت مرا در کار من کن و با دیگران هر چه خواهی کن ملک تعالی گفت یا محمد من پاک و تو پاک و امت
تو در میانه مشتی خاک چه خطر دارد بعزت جلال قدرت خود دم که اگر امت تو گناه کرده باشند تا ایشان را بعزت خود
بیامرزم پس از آنکه گناه کردندی تا تو دل مشغول نداری **روایت** که روزی حضرت رسالت پناه محمدی صلعم در مسجد
نشسته بود با اصحاب خود مرغی خرد بیامد و بر کنگرهٔ دیوار نشست و نعره زد حضرت رسول صلی الله علیه و آله تبسم کرد اصحاب
گفتند یا رسول الله این چه تبسم بود از بهر چه کردی گفت این مرغک بیامد چند سپند دانه گل در منقار گرفت بخواهم رفت
و این پارهٔ گل در دریای قلزم اندازم تا تمام دریا تیره شود و من تبسم کردم که این مرغک این ذرهٔ گل که در منقار گرفته
در دریای قلزم کجا بدید آید گفت یا رسول چون این قدر گل بدید نیاید در دریای قلزم پس گناه امت تو در دریای
رحمت حق تبارک و تعالی نا چیزتر است از این ذرهٔ گل که من در منقار دارم و گفته اند که رحمت صفت خداوند
تبارک و تعالی است و گناه صفت بنده هرگز نباشد که صفت بنده صفت خدای تعالی را غلبه کند الا جر الاخره خبر
حق سبحانه و تعالی گوید فردای آخرت بر همه مزد بر دو گونه است مزد دنیا و مزد آخرت باتفاق **روایة**
از سید کونین صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت غرفه ایست خاکش از مشک و کافور است سنگش در و یاقوت است

وظاهرش

وظاهرش از باطن پیداست و باطنش از ظاهر نمایان است از یکدانه مروارید سفید آفریده است که دیگر درش هفتاد
ساله راه است گفتند یا رسول الله کرا است این منزل گفت آنکسی را که با مردم سخن نرم کند و سلام کند تمامی مردم را
و خلق را پیوسته طعام دهد و پیوسته روزه دارد و همه شب نماز کند گفتند یا رسول الله شاید کسی این همه را تواند
بجای آوردن گفت هر که از سر صدق و اعتقاد و نیاز تمام بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله همچنان
باشد که این اعمالها را تمام بجای آورده باشد و هر که ماه رمضان را روزه بدارد و با شش روز همچنان باشد که
همیشه روزه داشته باشد و هر که نماز را با جماعت بگزارد آنچنان باشد که همه شب تا به روز نماز گزارده باشد و بالله التوفیق
الموعظه بشنو ای مومن تو اسرار کهن ۞ از بزرگان پند بشنو در سخن ۞ با تو گویم پند نیکان جهان ۞ بشنو و در
گوش گیرش این زمان ۞ بود در اول همه بیحاصلی ۞ کودکی و بیدلی و غافلی ۞ باز در اوسط همه بیکارگی ۞ وز جوانی
شعبهٔ دیوانگی ۞ باز در آخر که پیری بود کار ۞ جان خرف در مانده تن گشته نزار ۞ با چنین عمری بجهل آراسته ۞ کی شود
این نفس سگ پیراسته ۞ چون ز اول تا به آخر غافلیست ۞ حاصل ما لاجرم بیحاصلیست ۞ ای ز غفلت غرق دریای آز
می ندانی که چه میمانی تو باز ۞ هر دو عالم در لباس تعزیت ۞ اشک میبارند و تو در معصیت ۞ حب دنیا ذوق ایمانت ببرد
آرزوی از تو جانت ببرد ۞ کار دنیا چیست بیکاری همه ۞ چیست بیکاری گرفتاری همه ۞ هست دنیا آتش افروخته
هر زمانی خلق دیگر سوخته ۞ هر که او را راه زد گمره بماند ۞ پای بسته در درون چه بماند ۞ در حساب بگوی زر از دام
موی بشکافی بطراری مدام ۞ لیک در دین چون خر لنگ آمدی ۞ خاک بر وقت که بس تنگ آمدی ۞ گر تو یکجو زر دهی درویش را
گاه او را خون خوری که خویش را ۞ مرد دنیا جان و دل در خون نهند ۞ صد هزاران دام دیگرگون نهند ۞ تا بدست آرد جوی زر از حرام
چون بدست آرد بمیرد والسلام ۞ وارث او را بود آن زر حلال ۞ او بماند در غم زر و وبال ۞ ای همه چیزی بهیچ از دست داده تو
پس چنین بر هیچ دل بنهاده تو ۞ عز دنیا بایدت با دین بهم ۞ دین و دنیا می نیاید کس بهم ۞ ای سرا و باغ تو زندان تو
خانمان تو بلای جان تو ۞ برگذر زین خاکدان پر غرور ۞ چند پیمایی جهان پر غرور ۞ تا نگردانی ز مال و ملک روی ۞ یک نفس ننمایدت
این حال روی ۞ گر چنین کردی برستی از همه ۞ ورنه خون خور زانکه هستی از همه ۞ گر بود در ماتمی صد نوحه گر ۞ آه صاحب
درد آید کارگر ۞ هر که را این حسرت و این درد نیست ۞ خاک بر فرقش که او خود مرد نیست ۞ تا نیفتد بر تو مردی را نظر
از وجود خویش کی یابی خبر ۞ گر تو بنشینی بتنهایی بسی ۞ راه نتوانی بریدن بیکسی ۞ پیر باید راه را تنها مرو ۞ وز
سر عمیا درین دریا مرو ۞ هر که شد در ظل صاحب دولتی ۞ نبودش در راه هرگز خجلتی ۞ هر چه از گردون گردان کم رسد
از طفیل جان مردان میرسد ۞ پس تو ای دل طالبی در راه رو ۞ می نگر از پیش و پس آگاه رو ۞ کوههای آتشین در رهست

تا پنداری که راه کوتهست ٭ هست راه دور منزل بیکران ٭ فکر کار خود بکن ای ناتوان ٭ ره زنانند اندرین راه
ره زنند و جان ستانند بی ٭ چند باشی در پی عصیان بنا ٭ نشنوی تو پند پیران کهن ٭ راه دین مصطفی گیری تمام
شرح حالت جمله گفتم والسلام ٭ وصلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد والسلام علی من اتبع الهدی

باب چهاردهم در بیان شکر کار خدا

الحمد لله الذی من علینا بهدایة محمد خاتم النبیین وولایة امیر المومنین علی روح
ارواح المومنین بنبوت محمد سید المرسلین و فتوت علی امیر المومنین ممهد الاسلام بشریعة محمد شفیع المذنبین
وطریق علی امیر المومنین الکذا قواعد الدین و مبانی الیقین بغرسه علی امیر المومنین نور قلوب العارفین بلمحة محمد
روف المومنین و بهجة علی امیر المومنین واصح بالدلایل الواضحة و براهین الساطعة بحجة محمد قاید الغر المحجلین و حجة علی
امیر المومنین ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله ونشهد ان علیاً
ولیه و وصی رسوله و حجة امیر المومنین و امام المتقین ابو الحسن علی ابن ابی طالب علیه الصلوات والسلام خصوصا
علی الطاهرة البتول والسلالة الرسول و نور المجبول و حبل الله الموصول فاطمة الزهرا اصل الاصول و علی سید
الی آخره **مناجات** ای خالق بیچون ٭ وای رازق بیچون ٭ ای اول بی بدایت ٭ ای آخر بی نهایت ٭ ای ظاهر بیصورت
وای باطن بیضرورت ای حی بیجهات ٭ وای علام بی تفکر وای قایم بی زحمت ٭ ای معطی بی کثرت ٭ ای بخشنده
بی منت ٭ ای بخشاینده بی علت ٭ ای قسام بی تغیر ٭ ای جبار بی تجبر ٭ ای قهار بی قهر ٭ ای داننده ضمایر وای
بیننده سرایر ٭ ای آمرزنده صغایر و کبایر ٭ ای دستگیر هر سرگشته ٭ وای دلیل هر درگشته ٭ وای فریاد رس هر درمانده
ای درد پذیر هر غمخواره ٭ وای غفور هر بیچاره ٭ که بر ما ی گناهکاران و درماندگان رحمت کنی یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین
الهی مرا محرم راز کن ٭ در مرحمت بر رخم باز کن ٭ دلی ده که باشد شناسای تو ٭ زبانی که بستاید آلای تو ٭ ز نور خرد
روشنایم بخش ٭ ز پاکان آشنایم بخش ٭ در اول چو با من کرم کرده ٭ بفضل خودت محرم کرده ٭ در آخر همان کن
که کردی نخست ٭ که در هر دو عالم امیدم بتست ٭ چو لطفت مرا رایگان آفرید ٭ خردمندیم داد و جان آفرید ٭ چو دانی
که بی زاد و بی توشه ام ٭ هم از خرمن خویش ده خوشه ام ٭ ببر آبم ای آبرویم بتو ٭ امید من آب رویم بتو ٭ بروی کن
از کرده ناپسند ٭ دریا که هر کو نشستی بمند ٭ ز رحمت بروییم دری برگشای ٭ مرا قهر منما و لطفی نمای ٭ عزیزا بخواری ز
پیشم مران ٭ بقهر از در لطف خویشم مران ٭ که بر گیر دم گر توام بفگنی ٭ که بپذیر دم چون توام رد کنی ٭ اگر لطف تو برنیز
گرانمایه کان درپذیر دمرا ٭ یا اله العالمین و یا خیر الناصرین فلیبلغه سید المرسلین با صد هزاران
هزار صلوات و تحف تحیات زاکیات بجان شمس فلک رسالت سرو چمن جلالت سرو حسن ملاحت

روایت از حضرت سید ولد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه وآله توکل بر خدای ذوالجلال و کریم لایزال کرد در میان
در غار چنانکه گفت اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله یعنی او را پسندیده بود روایت کرده اند از حضرت
رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که اگر شما توکل بر خدای تعالی کنید سزاوار توکل روزی شما دهد چنانکه مرغان را
در هوا که بامداد گرسنه برخیزند و شبانگاه سیر خسبند روایت کردند از حضرت داود نبی علیه السلام مر سلیمان را
علیه السلام گفت یا فرزند عزیز بر بندگان واجب است سه چیز یکی خرسندی باشد بدانچه نیافته است دوم آنکه
نیکو پسند کاری بدانچه یافته است سیوم آنکه صبر کردن بدانچه از و رفته است حلیمی را پرسیدند از تفسیر توکل گفت توکل
تو آنگه کردی آنگاه که خدای تعالی توفیق هر بیاری و آنچه مرا بر دست است و او قادر است بر دادن از بی نیازی پس
روایت کردند که متوکلان چهار رند یکی بر تن خویش و گوید تا تنم درست است مرا چیزی کم نباشد دوم گوید تا مال
بر جاست مرا کار قوت هست سیوم آنکه بخلق گوید تا فلان زنده است مرا غمی نیست چهارم توکل بر خداست
که روزی دهنده همه خلایق و جمله جانوران است همه را دارد چنانکه خواهد اما توکل عام بر نگاه داشتی امر است
در طاعتها اما توکل خاص بر نگاه داشتی دل است در سینها **روایت** از عبد الله که اگر مردی خویشتن را بپاد
شاهان جهان که دنیاست پیوند و بخدمت ایشان بروی پیدا شود و چگونه باشد کسی بر خدای تعالی گریزد و
پناه بروی کند و توکل کند بهتر از وی باشد نقل آورده اند که مردی سیصد درم وام داشت و بر در هر
مخلوقی که میرفت و درخواست میکرد اجابت نمیکردند در خانه خود رفت و تن در طاعت بست و امید از مخلوقان
ببرید و توکل بر خدای تعالی کرد شب در نماز بود و روز در روزه همین بود و دعا میکرد حق تعالی دعا ایشان را
اجابت کرد و عبد الله بن مبارک را در خواب نمودند که او را میگویند که سیصد درم شمار کن و بدر خانه فلان برو
بروی تسلیم کن عبد الله مبارک از خواب درجست سیصد درهم شمار کرد و با خود برداشت آمد تا بدو رسید سیصد درهم
بروی داد و گفت پس ازین چون ترا حاجتی افتد بدر خانه من آی آن مرد گفت چه عجب بدید آمده بخدای عز و جل که
درین نیم شب بدر خانه تو آمدی هرگز در کشتی دیگر پادشاهان را لازم است که در همه حال رسم توکل فرونگذارند
تا عنایت الهی کارهای او را چنانکه باید و شاید بر آورد **آورده اند** که روزی پادشاهی از عالمی پرسید که نصرت
اهل ایمان در چند چیز هست گفت یکی نماز دیگر توکل بر کرم پادشاه جلیل جبار کند آن پادشاه بنا کار خود را برین
دو چیز نهاد و این دو خصلت را عادت کرد ناگاه او را دشمنی بدید آمد با لشکری گران و سپاه بیکران روی بملک
او نهاد و او نیز با سپاهی که داشت متوجه خصم شد چون به نزدیک یکدیگر رسیدند و خصم بر حرب قرار گرفت در خشم که روز

آن مصاف مقرر بود و آن پادشاه همه شب نماز میگزارد و یکی از ارکان دولت گفت ای ملک زمانی بیاسای که فردا
روز مصاف است گفت امشب من کار خدای تعالی میکنم فردا کار کار خداست هرچه خواهد کند مرا با آن هیچ کار نیست
و دران هیچگونه اختیار گفت تهیهٔ اسباب حرب کن و معرکهٔ قتال آماده باش گفت زره توکل پوشیده ام و کار خود
بوکیل لطف حضرت پادشاه کریم لایزال گذاشته ام که او میداند هرچه خواهد کند شعر ما کار خویش را بخداوند
کارساز بگذاشتیم تا کرم او چه میکند فلما علی الصباح که مصاف راست کردند و هر دو لشکر در برابر یکدیگر
صف برکشیدند بشارت آلهی از عرصهٔ انزل جنودا لم تروها در رسید و لشکر تایید حق سبحانه و تعالی از فلک غیب
بیرون آمد چون چشم سپاه خصم بر چتر و رایت پادشاه متوکل افتاد چنانچه اختیار از قبضهٔ قدرة اقتدار ایشان بیرون
رفت هزیمت را غنیمت شمرده بی آنکه حربی واقع شود و کارزار دست دهد رو بگریز نهادند و شر دشمن کفایت شد
شعر صبح ظفر از مشرق امید برآمد و اصحاب غرض را شب سودا بسر آمد

فصل دوم در بیان موعظه

قوله تعالی عز و جل واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فرمود یا محمد بیان کن
مرکافران را مثل زندگانی دنیا چون آبیست که فرستادیم آنرا از آسمان پس آمیخته شد یعنی بروید بآن آب نباتهای
مختلف بروی زمین سبز با زینت باشد قوله تعالی فاصبح هشیما تذروه الریاح وکان الله علی کل شیء مقتدرا
پس بگرداند گشت و نبات ریزه ریزه و شکسته می بردش بادها و خدای تعالی بر همه چیزها توانا است و قیل هشیما
تذروه الریاح ای غافلان بدانید که مثلا حق سبحانه و تعالی دنیا را بیان می کند که چون آبیست که از ابر بوقت بهار
بر زمین بارد و نباتات سبز در زمین پیدا شود ناگاه آفتاب گرم یا باد سرد پدید شود و خشک گردد و در زیر پای
ستوران شکسته شود و فرو ریزد و بادش ببرد پس حال آدمیان همچنین است که در ابتدای حال خرم و با طراوت
ظاهر شود در جوانی بی غم میباشد ناگاه آثار پیری یا بیماری بوی رسد و رنگ ارغوانی زعفرانی شود و آسیب
مرگ بوی رسد شکسته شود و باد فنا او را از دنیا برباید یا چنان شود که گویی هرگز نبوده است بدانکه دنیا با تو هرگز
نپاید و طاعت خدای تعالی با تو باید پیوسته عبادت خدای تعالی میکن تا فردای قیامت به ثوابی رسی
و دل بر مال و منال و فرزندان منه که از تو جدا شوند قوله تعالی المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات
الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا مال دنیا و فرزندان آرایش زندگانی دنیا اند که با ایشان غره شوند
که عاقبت نمانند پس کارهای نیکوست که باقی مانند بهتر است به نزدیک خدای تعالی و در پاداش از فرزندان
و مالها بهتر است در وامید داری یعنی مال دنیا و فرزندان آرایش اند بدو غره نباشی که عاقبت فانی شود و آنچه باقی ماند

وبنده را

وبنده را از و مقاصد بحاصل گردد و کارهای نیکوست که ثواب آن در آخرت بهتر از تمتع بمال دنیا شمار الخالق بعضهم
و بتقدم و تاخیر یعنی الصالحات والباقیات خیرا و خبرها گفته اند والباقیات الصالحات ابن عباس گفت پنج نماز و درود
منایل گفت ثواب پنج سخن است اول سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم لما روی عن سعید الخدری قال سال رسول الله صلی الله علیه و آله عن الباقیات الصالحات فقالوا
الله و رسوله اعلم قال من التکبیر و التهلیل و التسبیح و التحمید و التمجید فی حدیث آخر عن رسول الله علیه انه خرج علی اصحابه
فقال خذوا جنتکم قالوا یا رسول الله امن عدو حضر فقال لا بل من النار قالوا اذا جنتنا من النار قال الحمد
لله و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و هی الباقیات الصالحات ثواب نماز و روزه و زکوة
و حج و جهاد و ادای فرایض است که مومن بگذارد چون بنده از دنیا درگذرد و مال و فرزندان سود ندارند
با او در گور نیاید عمل صالح با او ماند در گور باشد در قیامت و او را منفعت رساند و او را از اهوال و افزاع
قیامت ایمن گردد و دستگیر او شود دران روزی که آسمانها گردان شوند و ستارکان روان شوند و کوهها
قوله عز و جل و یوم نسیر الجبال و تری الارض بارزة و دران روز ببریم کوهها را یعنی از جای برکنیم در هوا گردانیم
و ببینی یا محمد زمین را پیدا شده در زیر کوهها یعنی کوهها را از زمین برکنیم و چون ابر در هوا گردانیم تا
زمین پیدا شود و فراخ گردد چنانکه در آیت دیگر فرمود و هی تمر مر السحاب والارض عرصت ابن عباس
گفت هرچه بر روی زمین باشد از کوهها و درختان و غیر آن همه را بشکنند تا چنانکه همه روی زمین و قیل
قوله تعالی و تری الارض بارزة ای خالیة عما فیها من الکنوز والاموات کقوله تعالی و القت ما فیها و تخلت
قوله تعالی و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا و برانگیزانیم ایشان را یعنی همه را زنده گردانیم فردای قیامت و کوهها
چون پشم رنگین شود و آسمان پاره پاره شود و ستارکان فرو ریزند و جمله خلایق را در عرصهٔ قیامت
اندر آرند کعب الاحبار رضی الله عنه از اهوال قیامت که ظاهر خواهد شد خداوند عز و جل از صد جزو یک جزو
و نود و نه جزو دیگر یاد نکرد و عظم بر آنچه یاد کرد از شکستن کوههای و ریختن ستارکان و با
و بانگ دوزخ و غیر آن و عرض اکبر است قوله تعالی و عرضوا علی ربک صفا لقد جئتمونا کما خ
در عرضه کرده شود بجناب خدای تعالی گروه گروه و صف صف آنگاه گویند شان آمدید
آفریدیم باز اول شمارا یعنی چنانکه از مال در برهنه و بی مال و بی خیل و حشم آمدید
خیر پس برآمدید قوله عز و جل بل زعمتم ان لن نجعل لکم موعدا بلکه گفتید در

وقیل لقد جئتمونا کما خلقناکم ای فرادا وقیل ضعفاء بلا قوة وقدرة چون خلایق را بجایگاه گرد آورند بر هر
فرشته با هیبت موکل باشند تا از حق در حق او چه فرمان آید پس از عرش نامها پران شود نامه هر یکی
در دست او نهند قوله تعالی ووضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیه و نهاده شود در دست راست و دست
چپ آدمیان پس بنی یا محمد کافران و ترسایان را آنچه در نامه ایشان باشد از کفر آوردن و غیر آن قوله تعالی
ویقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصیها گویند مجرمان ای وای بر ما چه بوده است
چون مومنان نامه بینند هیچ گناه بزرگ و گناه خرد را مگر گویی بشمار رند بر ما یعنی هیچ گناه خرد و بزرگ نگذاشته اند
الا که همه را نوشته اند عبد الله بن عباس گفت صغیره تبسم است و کبیره قهقهه است و گفته اند که صغیره و شل قبل سودن دیگر
بسی است و کبیره زنا و لواط است و قوله یا ویلتنا قیل واذا بها قوله عز وجل ووجدوا ما عملوا حاضرا ولا یظلم ربک
احدا یابند هر چه کرده باشند حاضر یعنی از نیکی و بدی در نامه نوشته بینند و ستم نکند خدای تو بر کسی یعنی کسی را بی گناه
عذاب نکند و از طاعت کسی ذره کم نکند **روایت** از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام گفت طوبی از طاعتی که رنجش
برود و ثوابش بماند و وای از معصیتی که لذتش برود و رنجش بماند و حقیقت دانند که هر نیک و بد را جزا خواهد بود
و هر بدی را عذاب است در دوزخ آماده و آتش افروخته پس ای مومنان خلاص از این گناهان توبه است و باز گشتن
بدرگاه خداوند بی نیاز و کریم چاره ساز و پشیمان شدن از گناهان و دوستی و محبت اهل بیت مصطفی صلعم و شفاعت ایشان
در دنیا و آخرت رستگاری خواهد بود و هر که برات دوستی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نداشته باشد
بعذاب الیم و بدوزخ عظیم گرفتار خواهد شد خنک آنکس که برات دوستی ایشان در دست ایشان باشد برسند
بر ثواب عظیم و بهشت نعیم جاودانه برسند **شعر** گر مهر نبی مونس جانت نبود * بی حب علی مونس جانت نبود * گر مهر
دوازده امامت نبود * فردوس و بهشت جاودانت نبود * الهی بحرمت محمد و آل محمد که بر حاضران این مجلس رحمت کنی بحق
اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین

باب پانزدهم در بیان خیرات

سپاس و ستایش خداوند جهانداری و حکیم
کاردانی را که در هر چه نظر کنی آثار قلم قدرت اوست و نه فلک معلق بر زمین مطلق نمایش کارخانه حکمت او
انسان پای عالم بکنه کمالات نرسیده وای رازقی که خوان نعیم تو بر جمله خلق عالم گسترده وای بصیری که
صنع کمالات راه نیافته جل جلاله و عم نواله **مناجات** خدای جهان داور کارساز * توانا شهنشاه
نیلگون بارگاه * فروزنده مشعل مهر و ماه * فلک را رفعت سری برفراشت * زمین را بحلم
تماز اد هر رنگ و بوی * ز ابر کرم بنمود آبروی * کسی کا بر لطفش درآید بپا * ...

ز نرگس چمن را فروزنده چراغ * دهد سرو را سرفرازی بباغ * همه شهریاران روی زمین * گذارند بر آستانش جبین
کسی کز گدایان این در شود * سزد گوش هفت کشور شود * دلیلت بر لطف و قهرش تمام * سپید و سیه گرد صبح و شام
چه گویم ببیچ چنین پادشاه * که ذاتش بکنهش نبرده است راه * دران جون منی را چه جای سخن * نباشد چنین گفتگو حد من
زبان در کشم از چنین گفت و گو * نه حد من است اندرین راه پوی * همان به که داند کسی حد خویش * نماند قدم را ز اندازه بیش
پس درود و تحیات زاکیات بر بهترین کاینات و خلاصه موجودات صدر صفه صفا و بدر خطه وفا آن شهنشاه
عالم ملکوت و آن شاه باز کشور جبروت و آن سلطان تخت رسالت و آن آفتاب آسمان جلالت و آن سرحلقه انبیا
مرسلین و آن سرخیل رسولان رب العالمین نهیب لشکر توحید ملک شرک بهم زد که سلطان رسالت خیمه بصحرای عالم
سید سادات و منبع سعادات خواجه دنیا و دین کان سخا * صدر و بدر همه عالم مصطفی * صلی الله علیه و آله وسلم
ای راه نمای ملک معنی * پیغمبر کردگار یعنی * سر دفتر قدسیان افلاک * مقصود بنای عالم خاک * ای هادی کاروان گمراه
وی شافع عاصیان درگاه * ای دیده بروت آرزو یم * ابیات حبیبه گفته گویم * هر لحظه زمار و دیده * بر روضه مصطفی
چون دست نداد بخت آنم * کاندر قدم تو جان فشانم * باخود بهمیشه جنگ دارم * وز هستی خویش ننگ دارم * هر جا
ز تو بشنوم حکایت * از دست اجل کنم شکایت * پامال شدم بمحنت و غم * غمگین نیم و خوشم برین هم * هرچند نبود بخت آنم
باری ز سگان آستانم و صلی الله علی سیدنا و حبیب الله وطبیب علل گناه و آله الطیبین والطاهرین والحمد لله رب العالمین
خصوصا بر آن امام معصوم و محترم مرحوم آن حلال مشکلات عالم و مهتر و بهتر بنی آدم و آن محرم سراپرده جبروت و آن
و آن خورشید آسمان ملکوت آن اصل شجره عالم و آن برگزیده آدم اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب و مظهر العجایب
و سلطان اولیاء الله فی المشارق والمغارب امیر المومنین و امام المتقین و وصی رسول رب العالمین الامام
بالحق ابو الحسنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوات والسلام **شعر** من ترا پیرو مقتدا دارم * که بمهر تو اعتقاد دارم
کوی تو قبله سجود من است * روی در کعبه صفا دارم * دست خواهش گشاده بر کرمت * چشم امید بر شما دارم
در عنایت کنی و دور سگنی * من همان نیت و هوا دارم * تا غباری ز مشهدت برسد * دیده بر نکهت صبا دارم * روز حشر
از تو ام جدایی باد * گر ترا از نبی جدا دارم * انما انت منذر العباد * و علی لکل قوم هاد * الهی بحق نبی فاطمه * که بر قول
ایمان کنی خاتمه * الهی بحق نبی و وصی * بحق حسن یادگار علی * بحق حسین شهید عرب * که لب تشنه رفتن شد او را ادب
بطاعات زین العباد * باقر که چون او نشان کس نزاد * بصدق دل جعفر پاک زاد * بسوی حق آورد روی نیاز
بموسی کاظم امام بحق * که برده ز پاکان سبق * بحق علی ابن موسی رضا * شهید خراسان بظلم و جفا

آنکه بحق تقی و نقی بنور ولی شاه دین نگری بمهدی هادی صاحب زمان. زمین را امین و زمان ضمان صلوات الله
تعالی وسلامه علیهم اجمعین الطیبین والطاهرین والحمد لله رب العالمین والسلام علی محمد وآله **باب بیست و دوم در فضیلت**
ثواب صدقات و موعظه و این باب مشتمل است بر دو فصل **فصل اول در بیان خیرات** بدانکه تمهید قواعد
خیرات و تاسیس مبانی خیرات بر ذمه دولت صاحب همتی واجب است چه یکی از اعمال که جدا از انشاء حیات آثار
فیض برکت او بروح عامل رسد و صدقه جاریه است چون مساجد و معابد و مدارس و خوانق و رباطها و حوضها
و امثال آن از ابواب البر که مادام آن باقی باشد هدیه آن بروح بانی آن واصل است شعر هرکه خیری کرد چون
محل بران عالم کشید * روح او از هر نفس فیضی دیگر خواهد رسید * و هر عاقل و هشیار که بصیقل انابت زنگ غفلت از
آینه دل بزداید میداند که مال دنیا و متاع آن در معرض زوال و انتقال است هر آینه این معنی را درخواهد یافت که
حاصل آن از بندگان و روندگان باقی خواهد ماند و هر عمارت عالی و موضع شریف از طبقات ملوک و امرا و ارکان دولت
و توانگران هر مملکت واقع شده اثر آن بر جراید روزگار و صفحات ادوار لیل و نهار مثبت و مسطور است
و نام ایشان نیز و هم ارباب عقل و نقل بلکه پیش اکثر اصاغر و اکابر عالم معروف و مشهور است شعر چون نماند
جهان بی مدار * نام نیکو به که ماند یادگار * خصوصا رقم مبانی خیر بهیچ نوع از ایام الواح محو نمی شود و حدیث انقطاع
خبر که از متقدمان خیر واقع شده بگوش متاخران بتسلسل میرسد آثارنا تدل علینا شعر کسری نماند و قصه ایوان
او بماند * نعمان برفت و ذکر خورنق هنوز هست * بزرگان گفته اند که چون همای توفیق تا ابد از آشیان ولدینا
سایه دولت بر فرق کامکاری فکند و باز بلند پرواز واهب ربانی از فضای فیض جاودانی جلوه مساعدت نموده
و بر ساعد سعادتمندی آرام گیرد لایق حال است که صحایف احوال خود را با رقم ان احسنتم احسنتم لانفسکم بیاراید
و از زاد سفر آخرت از تقدیم خیرات و مبرات و ترتیب باقیات الصالحات که عبارت از خیر جاری و صدقات جاریه
مهیا کند تا ذکر نعم و نشر کرم او در اطراف اکناف عالم رسد و در هر زمانی ثنای آفرین او جاری باشد بر
رواق زبرجد نوشته اند بزر * که جز نکوی اهل کرم نخواهد ماند * آمده است که چون آدمی بمنزل آخرت رود همه عملها
او از او منقطع گردد الا سه چیز یکی صدقه جاریه دوم علمی که برای نفع گیرند سیوم فرزندی که صالح باشد او را بدعای
خیر یاد کند و صدقه جاریه عبارت از خیر باشد که مردم متمتع شوند چون مسجد و مدرسه و خانقاه و پل و رباط و حوض
پس از اولیات ... نشینان بارگاه خلافت چنان زیبد که معمار همت ایشان اولا در تعمیر مساجد
تاسیس نماید که باشارة انما یعمر مساجد الله من آمن بالله که واقع شود سعی نماید در حدیث آمده است که

برای

برای رضای حق سبحانه و تعالی عمارت مسجدی بنا کند الله تعالی در بهشت برای او خانه بنا کند و مساجد که در آن زمان عمارت
کردن همین حکم دارد بعد از عمارت مسجد امام و موذن تعیین باید کرد و اسباب معیشت ایشان مهیا باید کرد تا از روی
فراغت بمهم خود قیام توانند نمود و بجهت تعلیم طلب قوت از اقامت آن باز نمانند و دیگر مدارس و انتظام بنا باید
کرد و مدرسان افادت نصاب علما و فضلا مفاوضت انتساب تعیین باید کرد تا نیز علوم شریعت نمایند و برکات
دولت ایشان برسد و دیگر خانقاه پاکیزه با صفا جهت پاکیزه دلان و پناه صوفیان صفا صفوت انتمای الا ان
اولیاء الله ترتیب باید داد تا طالبان حقایق و قاصدان دقایق بیامن انفاس شریعت ایشان بمقاصد و مطالب
برسند و آثار اوقات و احوال ایشان ضمیمه صوری و معنوی و وظایف ارادت مدرسه و خانقاه نیز معین باید کرد
تا طلبه از مطالبه علوم و درویشان از اذکار و اوراد خود باز نمانند دیگر در زاویه‌ها که در آن برای محتاجان چاشت
و شام از قلور و نان مرتب و مهیا باید کرد موجب جمعیت خاطر و صفای باطن میشود دیگر ابداع دار الشفای تعیین
طبیب حاذق مشفق و ترتیب اشربه و اغذیه و آنچه وسیله سلامت و صحت باشد و رابطه عافیت و کرامت میگردد دیگر
ساختن رباطها باستحکام تمام و نتیجه بسیار رهبا فران منتم رسیده و پناه غریبان محنت کشیده باشد ثمره
بسیار و نتیجه بیشمار دارد دیگر بستن قنطرها بر آبهای روان تند بسیار که مسافران بران مرور آسان باشد بغایت
پسندیده است چه **در اخبار** آمده است که هر که پلی در راهی سازد تا مسلمانان بران بگذرند خدای عز و جل
گذشتن صراط بروی آسان گرداند و عمارت حوضهای بزرگ و چاهها که در راهها و محلها که آب کمی میکند سبب
ایمنی باشد از تشنگی قیامت **آورده اند** که یکی از اصحاب بحضرت رسول الله گفت که میخواهم از برای روح مادرم
نیکوئی کنم و صدقه بدهم در آنچه می فرمایی آنحضرت فرمود بهترین صدقه آب روان است که مردم از آن فیض رسند
آن مرد چاهی بخرید بر مسلمانان وقف کرد و ثواب آنرا بروح مادر بخشید و دیگر تعمیر مشاهد متبرکه و ترویج قرارات
مقدرست آن که ارواح مقدسه آسودگان آن قرارات ممد روزگار سعادت آثار عامره ممزوج آن گردد
و از جمله خیرات بکلمه آنست موقوفات باتقاح ابواب البر را از دست کلاه متغلبان استخراج نموده بمردم امین متدین
بسپرند تا محصول آنرا بر وظایف استحقاق چنانچه شرط واقف باشد رسانند و اعمال وقف عمال با دیانت
و پاکیزه معاش تعیین نماید و بران اعتماد ننموده هر چند وقت تفحص امور مباشران امور وقف مشغول گردند
و در مهم وقف اصلا و قطعا مساهله و مسامحه روا ندارند چه تمشیت این معنی تقویت شریعت است و هر که مهم وقف
یا واقف را بدستور شرع فیصل دهد بحکم الدال علی الخیر کفاعله در اجر و ثواب با واقف شریک باشد شعر

جهد کن یا دلیل خیری باشی تا ترا هم ازان ثواب بود آورده‌اند که یکی از بزرگان وصیت حیات بموجبی کسی هم بوده و رحلت ازین مرحلهٔ فانی بسرای جاودانی برده فرزند خواب دیدند و حالش که او را بعد از حیوت فراق شده بود او را پرسیدند فرمود که مدتی در شکنجه و عذاب گرفتار بودم که ناگاه پروانهٔ نجات آلهی در رسید حق سبحانه و تعالی کناهان مرا بیامرزید سایل استفسار نمود که هیچ دانستی که سبب آمرزش چه بود و چه وسیله صورت خلاصی بروی داد جواب داد که آری در بیابانی رباطی ساخته بودم مگر درویشی در گرمای روز بسایهٔ او پناه آورده بود چون زمانی استراحت کرد مشقت او بصحت بدل شد از روی نیاز زبان بدعا کشاده برین وجه گفته که خدایا بانی این موضع را بیامرزی فی الحال تیر دعای او بنشانهٔ اجابت رسید مرا بیامرزید و از حفرهٔ جهنم بروضهٔ نعیم رسانید

شعر هرچند بروزکار درین تکرم نیکیست که نیکیست دگر با هیچ هست روایة از صدر و بدر کاینات صلعم فرمود هذه ‌هدایا موتی کم یعنی هدیه فرستید بمردگان گفتند یا رسول الله چگونه هدیه فرستیم فرمود الصدقة والدعا و از بهر آنکه هر شب جمعه ارواح مومنین و مومنات باسمان دنیا آیند بقولی بر سر سراهای خود آیند و آواز دهند بزبان حال گویند ای عزیزان ما وای فرزندان ما وای کراجی و اهل بیت و قرابات وای خویشان دلنواز یکباره ما را فراموش کردید نه از بهر شما رنج بردیم و از حلال و حرام اندوختیم و این خانها و سراها از بهر شما ساختیم و عاقبت برفتیم و بگذاشتیم اعطفوا الینا بشیء اذکرونا لا ینسون شما شفقتی و مرحمتی و صدقتی نمایید ما را عطای بما رسید ارحموا غربتنا بر غریبی و بیچارگی و درماندگی ما رحمت کنید و ببخشایید که زندان ما سخت محکم است و غم ما بس عظیم است و منزل ما بس تاریکست اگر ما را ببینید باز نشناسید قالب نه آن قالب و قامت نه آن قامت و صورت نه صورت و هیات نه آن هیات و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که مرده در گور همچنان است که غرقه در دریا فریاد می کند تا او را دست گیرند همچنین مرده منتظر آن باشد که یکی او را دعا کند یا صدقه دهد یا استغفار کند و او را از خدای تعالی آمرزش خواهد دوست تردار از دنیا و هرچه در دنیاست حکایة مرد صالحی بدهی مقام داشت هر شب جمعه بشهر آمدی و نماز کردی شبی بیامد دروازه بسته بود باز گردید و بگورستان آمد و بدعا و نماز مشغول شد در آخر شب او را خواب در ربود در خواب دید که اهل گورستان همه از گورها برآمدندی و هر یکی خود را بجائی بهتر پوشیده بودند و طبقی از نور در دست گرفته دران میانه جوانی را دید برهنه و دست تهی از وی پرسید که حال تو چیست و چرا چنین در مانده گفت از بهر آنکه از جهت من کسی صدقه نمیدهد و دعا نمی کنند از برای این من اینچنین زار و نزارم گفت مگر ترا کسی نیست گفت مادر پیری دارم چون از دنیا بیرون آمدم از من بازار بود و مرا یاد

نمی کند از برای خدای پیش مادرم رو و احوال باز گوی تا باشد که مرا حلال کند و بر حال زار من بخشاید که وعاهٔ سخت بر دستان مرد صالح از خواب در آمد و بنماز مشغول شد چون فارغ شد برخاست و بدر سرای پیرزن آمد و احوال را تمام با پیرزن بگفت آتشی در نهاد آن پیرزن افتاد و نوحه و زاری در گرفت و دل بر فرزند خود خوش کرد و او را حلال کرد و بخانه رفت و بدرهٔ زر بیاورد و گفت این زر را از برای فرزند من بمستحقان صرف کن صالح مرد آن زرا بدرویشان رسانید چون شب جمعه دیگر در رسید مرد صالح باز بیامد دروازه بسته بود باز بگورستان شد و بنماز مشغول شد باز خواب او را در ربود باز دید که آن مردگان سر از خاک بر آوردند و آن جوان را دید می آمد و لباسهای بهشتیان پوشیده و در شراب رحمت غرق شده و طبقی از نور گرفته چون صالح را بدید بروی آفرین کرد و گفت مادرم را بشارت ده که آنچه از تو بر من رسید اضعاف آن بر من رسانید بر خوشنودی تو مرا از آتش دوزخ خلاصی دادند مرد صالح از خواب در آمد بدر خانهٔ پیرزن رفت و او را بشارت داد و احوال بتمامی با او بگفت پیرزن شاد شد بسجده در افتاد و شکر باری تعالی بجای آورد تا بدانی که در بارگاه عزت هیچ چیزی ضایع نمی شود قوله تعالی ان الله لا یضیع اجر المحسنین ای دوستان و عزیزان از خواب در آیید و از خواب غفلت بیدار شوید و هر چیزی که از دستتان بر آید در راه خدای تعالی صرف کنید در حال حیوت که فردا حسرت خوری و پشیمانی که چرا خیرات و صدقات نکردیم از بهر این روز که دستگیر ما شود که مال از حلال و حرام اندوختیم و بوارثان گذاشتیم وارثان از برای ما خیراتی نمی کنند و هر چند که دیگران دهند بسیار ثمره نمیدهد هست شعر تا که دست میدهد کاری بکن پیش ازان کز تو نیاید هیچ کار و کار امروز بفردا مینداز که مرگ در کمین است و در خواب غفلت مباش روایت از حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا یعنی مردمان خفتگانند پس چون بمیرند بیدار شوند مردمان غافلند از عقبی همه گوی بمردگان ضرر و غفلتی که می ورزند چون بمیرند آنگهی دانند پس ای غفلت زده شیطان ترا از راه برده پنبهٔ غفلت در گوش تو نهاده و تو در خواب غفلت مانده فقیر بیدار شو بیدار شو از خواب غفلت ای فقیر تا چند با عصیان روی در خواب غفلت ای فقیر فکری بحال خود بکن تا دست داری در عمل آخر نیاید از تو خیر در خواب غفلت ای فقیر بر خیز در راه خدا سعی بکن ای بیوفا آخر پشیمانی کشی در خواب غفلت ای فقیر ابلیس تا چند کشد شیطان روی دین را بدنیا دهی با دیو و مسابازی کنی در خواب غفلت ای فقیر پندی شنو از من کنون ای مرد با ایمان برو گامی بنه در راه حق در خواب غفلت ای فقیر

بادو میدارم یعنی جانرا فدا کن بوالوفا با دشمنان نفس خو مکن در خواب غفلت ای فقیر پس ای عزیز من بیدار شو واز
روز قیامت حذر کن که راه دور در پیش داری و فکر زاد آخرت را هیچ نساختی پس روی بار راه خدای تعالی کن
و چشم میدار بر کرم پادشاه ذو الجلال و کریم لایزال و توبه کنید از گناهان و کاهلی در راه آخرت بنهید و خیرات و صدقات
براه خدا بدست خود بدهید تا فردای قیامت ثواب بحساب یابید چنانچه روایت کردند که در زمان حضرت
رسول صلعم مردی از دنیا بدار العقبی روی نهاد و وصیت کرد که فلان انبان زر بحضرت رسالت برید تا بدست مبارک
او صرف درویشان کند آن زر را بحضرت آوردند آن حضرت بفرمود تا قطعی باز افکندند و آن زر را بر سر آن قطع
بریختند بدست مبارک زر بدرویشان داد بر سر نطع نظر کرد قراضه کوچک مانده بود که از کوچکی در دست نمی آمد
آن حضرت آنرا بدست مبارک خود گرفت و فرمود بدان خدای که مرا براستی بخلق فرستاد که اگر این شخص در حال
حیات خود این قراضه را بدرویشان میداد ثوابش بیشتر ازین بودی که بعد از مرگ بدست من دادم پس ای
عزیز امروز بباید کوشید و توشه برای زاد آخرت در روز بازپسین باید فرستادن که فردا پشیمانی سود
ندارد قوله تعالی یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم و حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود طوبی از انکه نعمتی دارد
و حق تعالی را شکر آن بگوید و بحقیقت بدانکه نعمت چهار است یکی آنست که درین جهان بکار آید و در ان جهان
سودمند بود و چون علم و خوی خوش و دوم آنست که او را منفعت رسد بدرویشان و خیر و صدقه دهد نعمتی
که او را بود از پیش فرستد که وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله شعر ای که پنجاه رفت و در خوابی
مگر این پنج روزه دریابی خجل آنکس که رفت و کار نساخت کوس رحلت زدند و بار نساخت خواب نوشین بامداد رحیل
باز دارد پیاده را ز سبیل هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل بدیگری پرداخت وآن دگر پخت همچنین هوسی
وین عمارت بسر نبرد کسی برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس ز پیش فرست عمر برفست و آفتاب تموز
اندکی ماند خواجه غره هنوز ای تهی دست رفته در بازار ترسمت بر نیاوری دستار هر که مزروع خود بخورد بخوید
وقت خرمنش خوشه باید چید سیوم آنست که در دنیا بکار آید و در آخرت بکار نیاید و آن نعمتی بود که
خود بخورد و خیرات و صدقات ندهد و در راه خدا بدرویشان صرف نکند و حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود
اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر شعر چون بیابی تو نعمتی ورچند خرد باشد چو نقطهٔ
موهوم شکر آن یافته فرو مگذار که زنایافته شوی محروم چهارم آنست که نه در دنیا بکار آید و نه
در آخرت بفریاد کس رسد بلکه بدان عذابش بود و آن نعمتی بود که آنرا نخورد و ندهد و بگذارد تا دیگران بخورند

وفردای

وفردای قیامت تن او را بدان داغ کنند قوله تعالی فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم و دیگر بدان که حقیقت
نعمت آن بود که سعادت آخرت بدان پیوسته بود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اللهم انی اسئلک
تمام النعمة یعنی بار خدایا از تو میخواهم تمامی نعمت چه باشد گفت آنکه در بهشت آن حضرت فرمود که نعم المال العون
علی تقوی الله بهترین مال و نعمت آن بود که در وجوه صلاح و پرهیزکاری و صحت تندرستی بالای همه نعمتهاست
و عقل و دانش بهترین آرایش است در خبر است که شخصی پیش بزرگی رفت و از دست درویشی
گله کرد بزرگ او را گفت راضی که چشم نداشته باشی گفت روا باشد چشم را بیا نصد هزار درهم ندهم گفت یا با
یا دست نداشته باشی یا گوش یا زبان یا عقل از اینها یکی نداشته باشی گفت روا باشد از اینها و آنچه
در دنیاست ندهم آن بزرگ گفت پس چرا میگوئی که چیزی ندارم و این نعمت که ترا است نقل است
از وهب بن منبه که گفت زنی را دیدم در طواف کعبه میگفت که بار خدایا عمرم گذشت و گناه مانده پیش زنی
دیگر با وی بود گفت چرا در خانهٔ کعبه نروی گفت پای خود را شایستهٔ آن نمیدانم که در جای چنین روم که من
کیم و این خانه کیست در حال ندای جبار عالم در رسید که ای پرستار که تو مرا بدین وجه میشناسی و این ادب
نگاه داشتی ترا آمرزیدم و رحمت کردم نقل است از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله فرمود صدقه
بر نیت مردگان دهید بدرویشان و بعلما و فقرا و اهل طاعت و عبادت دهید که آنرا فرشتگان بصفت آسمان
بیایند و از روشنای او میدرخشد و می آورند تا بر سر قبر آن بنده و گویند السلام علیکم یا اهل گور اهل تو این
هدیه بتو فرستادند آن بندهٔ اهل گور شاد و خرم شود و دعای خیر بر اهل هدیهٔ خود کند گوید یا رب العالمین بیامرز
و بجنت رسان و اگر نا امید باز گردد گوید یارب ذلیل و سرگردان بی نوا از مال و عمر او برکت بردار و او را نا
امید و ذلیل گردان چنانکه مارا نا امید گردانیدند و حضرت رسول فرمود هر مؤمنی که خیر کند و صدقه بدهد حق
سبحانه و تعالی او را چندان ثواب دهد که کوه احد روز قیامت در سایهٔ عرش حضرت حق سبحانه و تعالی
باشند موعظه روایت از حضرت خواجهٔ کاینات و مفخر موجودات محمد رسول الله صلعم الا اشد الناس
عذابا یوم القیامة من اجهل اهله وولده یعنی بدرستی و راستی که سخت ترین عذابی آنرا باشد که جاهل فرو گذارد
زن و فرزندان آنچه تکلیف باشد در دنیا نیاموزد و امر دین و شریعت ایشانرا پیدا نکند و ایشانرا بنماز
و روزه نفرماید و غسل بایشان نیاموزد و ایشانرا دستوری دهد تا از سرای بیرون روند و از مرد بیگانه
روی نپوشند و نفس ایشان فدای آتش دوزخ شود قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا

یعنی ای مومنان نگه دارید دین خود را و اهل و عیال خود را از آتش دوزخ پس گفتند یا رسول الله اگر پدر و فرزندان
و شوهر با زنان بگوید و ایشان فرمان نبرند گفت اگر فرمان نبرند گنهکار باشند در آخرت اگر فرمان نبرند او از گردن
خود ساقط کرده باشند و چنانکه فرموده وان عفوه قد قضی ما علیه روایت است از یحیی معاذ گوید که اهل زمانه ابنای
زمانه اند که هرچه آبادانی کرده اند خراب خواهد شد و آنچه دارد بزیر خاک خواهد شد و آنچه کرده اند از نیک و بد در نامه
ایشان نویسند فردای قیامت بدان حساب باید داد شعر آخر بکند فلک شمار من و تو ؛ دریا بد روزگار
من و تو ؛ هیهات اگر بجز از ما طلبند ؛ کار من و تو کرد کار من و تو ؛ اگر کسی چیزی بیاموختی از ما در و پدر نصیحت قبول
کردی و بر علم خود چندان حلاوت طاعت رحمانی بودی که هیچکس از اهل زمانه نبردانی و خود را چو ایشان نساختی
امروز بباید کوشید و خود را از میانه بدگویان و بدکرداران بیرون باید آوردن تا آخر با ایشان نباشد که
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرموده هر که پیروی کند قومی را از جمله ایشان است اگر نیک باشند و
اگر بد پس ای عزیز بدین قدر عمر که ترا هست نیکی کن و از بدی دور باش و چنین گفته اند که اهل زمانه را سه چیز
مال و ملک ضیاع و عیار دوم زن و فرزند و دوستان سیوم کردار اعمال چون چشم بر هم زنی و نفس آخر کشی
برآید مال و ملک از دست رفته و زن و فرزند و دوستان تا لب گور با وی باشند بس اعمال کردار که در
زیر سر او نهند اگر نیک باشد فطوبی له و اگر بد باشد فویل له حکایت شخصی بود از مال دنیا بی نصیب بود
زن و فرزندان او قناعت نمی کردند و با او به نزاع و جنگ رسانیدند روزی برخاست و چادری در
سر گرفت و روی را بپوشانید و در سر بازار نشست و از مردم درم و دینار می گرفت قضا را دزدی بر دکان
بزازی برد و زر و سیم بسیار برد و خواجه خبردار شد در طلب هر سوی بشتافت با جمعی چون بدین مرد
رسیدند او را بگرفتند که زر ما را تو دزدیده گفت من خبر ندارم و او را ستم بسیار کردند مقرر شد چون بی گناه بود
القصه یک دست او را ببریدند گفت دست بریده من بمن دهید گفتند کجا می بری گفت پیش زن و فرزندان برم
تا قناعت کنند که قناعت بهترین چیزها است پس پیش زن و فرزندان برد و گفت آیا قناعت بهتر
ازین بود شعر ای قناعت توانگرم گردان ؛ که ورای تو هیچ نعمت نیست ؛ کنج صبر اختیار لقمان است
هر که را صبر نیست حکمت نیست ؛ بی قناعت همیشه خوار بود ؛ بسته بند روزگار بود ؛ تاجدارست هر که قانع
مرد طامع برنج نزار بود ؛ رو قناعت گزین و رنج طلب ؛ کاینچنین گنج پایدار بود ؛ و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله فرموده طوبی زنی که با شوهر درویش قناعت کند و آنچه او را نباشد از وی طلب نکند

تا او را

تا او را ثواب آن جهانی حاصل آید و فرشتگان را از چند چیز عجب آید از اهل دنیا یکی آنکه چون زنده باشد از
مردم نگریزد و مستوره نباشد چون بمیرد او را بر جنازه نهند فرشتگان گویند ای بیچاره در حال زندگانی
از نامحرم نگاه نداشتی اکنون چه سود دارد دوم عجب دارند از کسانی که در میان نماز شام و خفتن
بنشینند و هرزه و هذیانات و حدیث سرگذشت دنیا گویند سیوم فرشتگان عجب دارند که در روز در
بطلان بسر آورده اند کفایت نیست که شب نیز صرف آنها می کنند و ترک طاعت و عبادت می کنند و دیگر
عجب که مردم میکوشند که یک دست زمین مردم بغصب در زمین خود دیگر کنند تا زیادت گردد و فرشتگان
گویند که ترا صحرای بدین فراخی کفایت نیست بدین یک دست زمین هم سیر نخواهی شدن چهارم عجب دارند
اگر نعمتی دارند شب و روز میخورند و می پوشند و چون درویشی طلب چیزی کند او را نا امید باز گردانند
و ننگش آید که شکر نعمت کند هر که طعامی خورد و ریزه اش بر زمین افتد بردارد و بخورد و خدای تعالی
درویشی از وی بردارد تا بهفت بطن او رسد آن برکت آن نعمت و حرمت که داشته باشد و صلی الله
علی محمد و آله اجمعین والسلام علی من اتبع الهدی

باب شانزدهم در بیان توبه و استغفار

ای خالق بی عدد و ای قادر بی مدد و ای رزاق بی بدل و ای دوست نیکوکاران و ای ستار تباه کاران
و ای غفار گنه کاران و ای چاره بیچارگان و ای روزی دهنده بیکاران و ای پناه آوارگان و ای رحیم
پشیمانان و ای کرم پریشانان ای مونس پر غمان ای مرهم دردمندان و ای درمان درماندگان و ای
عز مخلصان و ای معین بی کسان و ای چاره درویشان و ای پناه بیخویشان و ای قادر بیکسان (?) و ای
خالق بندگان ای دستگیر درماندگان ای صحت دهنده بیماران و ای امید امیدواران ای خداوند زمین و
آسمان ای قبول کننده توبه عاصیان ای پذیرنده گریختگان ای پوشنده عفو بر سر گنهکاران ما محتاج رحمت تو
که پروردگاری پادشاها بنادانی ما دانایی و بحاجت ما بینا از سر گناه ما درگذر و پرده از روی بوجه ما بردار
و بنظر رحمت بر ما نگر و آبروی ما ببر (?) امید بتو داریم از آتش دوزخمان نجات ده و بباد بی نیازیمان بر
مده و خاک پاشان کوی توایم خاک [illegible] الدنیا والاخرتمان مگردان و به نعیم مقیمان برسان [illegible]
و یا خیر الناصرین المناجات کریما مالک الملکا تو آن سبوح و سبحانی ؛ که نزد آن بیکار (?) راحت [illegible]
علیم عالم الغیبی حکیم فرد لا ریبی ؛ تو آن علام بی عیبی که عیب بنده پوشانی ؛ تو نه از اهل پیوندی [illegible]
یکی بیچون خداوندی نه مثلت نه کسی مانی ؛ عظیم ذو الجلالی تو حکیم بی مثالی تو ؛ قدیم بی زوالی تو سزا [illegible]

سمیع و بصیری تو معین بیکسی تو ٭ رحیم و هم کریمی تو تو با مخلوق کی مانی ٭ همه مرغان پرنده ترا گشته پرستنده
تمام شی گوینده علیم نطق مرغانی ٭ همه مرغان گشته بیان بسته بجان در خدمتت ٭ همی گویند آهسته تو رزاق ضعیفانی
روان بی دست و پا ماهی بآب اندر تو آگاهی ٭ همی گویند الهی خدای جن و انسانی ٭ تو بر جمله خداوندی بری از چونی و چندی
کریما عذر بپسندی که ذو الفضل و احسانی ٭ منم مسکین و بیچاره شده از مسکن آواره ٭ ندارم هیچ غمخواره بجز امید یزدانی
بهر کاری که درمانم خدایا چون ترا خوانم ٭ نگهبان هم ترا دانم تو بر جمله نگهبانی ٭ بطاعت سخت درویشم نهاده معصیت پیشم
همیشه با دل ریشم بنا گز دو کهم را ٭ نی کریما وعدمان دادی بدان آیت فرستادی ٭ تو گفتی گاه ناشادی مرا خوان چونکه درمانی
بحق نام تو اعظم بحق صفوت آدم ٭ بحق عیسی مریم بحق پیر کنعانی ٭ بحق احمد مرسل رسول اول و آخر حبیب اکرم و افضل
بشیر جسمی و جانی ٭ بحق والضحی رویش بحق طاق ابرویش ٭ به واللیل آن دو گیسویش سیه چون لیل ظلمانی ٭ بحق
تارک تا ماهش بحق قدر معراجش ٭ بجان ستم تحتاجش عطا ماند ده سلمانی ٭ بحق میر دین حیدر چراغ مسجد و منبر
ز بیم او در خیبر فتاد از تخت ایوانی ٭ بحق مردی و جاهش بحق روی چون ماهش ٭ بدان راز سحرگاهش که باشد
بزور مردی تازی که در دین کرد سربازی که شیر حق بد و غازی عدو در کفر و نادانی درآن تلخی جان کندن دو ساتم داهم
افکندن ٭ ز دیده اشک افشاندن تو بر ما سهل گردانی ٭ شب اول درآن گورم شده با فطره زورم ٭ خور تدابن دیدگان
مورم خدایا خیر گردانی ٭ همی زان روز اندیشم که آید گردنا پیشم ٭ ز نندم با دل ریشم بیا تا نامه برخوانی ٭ همه جرم و خطا پیشم
خلل افتاده در دینم ٭ زن و فرزند در کینم بدوزخ گشته ارزانی ٭ اسیر بار عصیانم اسیر زان معصیت نالم ٭ چو برایید
غفرانم خدایا عفو گردانی ٭ ز غم یارب رهایی ده ز ظلمت روشنایی ده ٭ بحضرت آشنایی ده که احوالم تو میدانی
سنایی دل پر از دردم برنج چون زعفران زردم ٭ نشسته بر رخان گردم تو غمخوار غریبانی ٭ الهی جمله عالم را همه اولاد آدم را
چو درویش و چه منعم را کنا مان عفو گردانی ٭ تعالی الله زهی صانع وضع قدرت یزدان ٭ که عقل وضع میگردد ز صنعش عاجز
و حیران ٭ تعالی الله زهی احسان خلق حضرت خالق ٭ که دارد حق ما این همه بخشایش و احسان ٭ تعالی الله زهی
سلطان که مرجاهست جاویدان ٭ همه گشته بر خوان عطای جود او مهمان ٭ ثنا و حمد گویم از دل و جان بیاد شاه
[illegible] اطفیل خلقت انسان ٭ بحق جمله کروبیان عالم علوی ٭ که هست اوراد شان تسبیح و تهلیل جاویدان
[illegible] ات کتاب تو که شد بر انبیا منزل ز بهر رونق ادیان ٭ بحق آدم و شیث و بحق نوح پیغمبر
[illegible] همه ملک جهان طوفان ٭ بهود و یونس و صالح بالیاس و خضر آنکو حیوان جاودانی یافت او از
[illegible] رس ادریس بلاغت یعقوب ٭ بصبر طاعت ایوب و علم و حکمت لقمان ٭ بفکر آن زکریا و درخت

خوف آن انجر

خوف آن انجر ٭ که آتش بر نیش هرگز نبود از یاد تو نسیان ٭ بحق حرمت لوط و شعیب و قرب ابراهیم که گردش
آتش نمرود بروی گلشن و ریحان ٭ بحق ذبح اسمعیل و آب دیدهٔ اسحاق ٭ بحزن دیدهٔ یعقوب و حسن یوسف کنعان
بحق مصطفی سلطان فخر عالم و آدم ٭ که آمد از تو او را رحمة للعالمین در شان ٭ بحق مرتضی و هادی دین احمد مرسل
که بود او حق و باطل را بحق المعرفت فرمان ٭ امام و هادی و منزه وصی نفس پیغمبر ٭ امیر و حاکم محشر قسیم جنت و نیران
فلک حیران جود او ملک اندر سجود او ٭ ز روی لطف خود او بود هم عین و هم اعیان ٭ همه جانها فدای او همه شاهان گدای او
کف معجز نمای او ببخشش برده رشک بحر و کان ٭ بحق آل اولاد کرام و قدر منزلشان ٭ که هست پیشوای دین احمد شافع خلقان
خداوندا بحق ذات پاک بیمثال تو ٭ که ارباب سخن را هست نامت مطلع دیوان ٭ بحق چارده معصوم پاک آن دو زبان دین
که هست خلق عالم را شفیع از جمله عصیان ٭ که سازی نور ایمان همره ما در دم آخر ٭ کشی بر سیئات جمله خط بخشش و غفران
وصلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین والسلام علی من اتبع الهدی

باب در بیان توبه و استغفار

و این باب مشتمل است بر دو فصل بدانکه

فصل اول در بیان آنچه توبه از وی واجبست

و انقسام صغایر و کبایر قال الله تعالی والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم الآیه
ای عزیز من چون دانستی که توبه عبادتست از ترک گناه بدانکه چیزی که در حقیقت آن معلوم باشد ممکن نگردد چون توبه
واجبست معرفت آنچه ترک آن سبب وصول است بمرتبهٔ توبه واجب بود دانستن گناه است و گناه عبارتست
مخالف امر حق بود و آن فعل ترک تفصیل آن بسیار است بحسب کثرة اوصاف و اخلاق هر شخصی ولی مجموع آن منحصر
میگردد در چهار صفت که آن چهار رکن خانهٔ بشری و منشاء اخلاق و اوصاف انسانیت و آن چهار صفت بهیمی
و سبعی و شیطانی و ربانیت و چون طینت انسان از اخلاط مختلف ترکیب یافته است از حقیقت هر عنصری
اثری در نهاد او سرشته شده است اول رحمانی که آن نتیجهٔ و نفخت فیه من روحی در جبلت آدم مذکور است و از
وی کبر و فخر و استعلا و عجب و تعزز و استغفار محبت و مدح و ثنا و دوام و عز و بقا و تولد کند دوم صفت شیطانی
و از وی حسد و حیله و قدرع و غش و نفاق و مکر و اغوا و اضلال منشعب گشته سیوم صفت بهیمی و از وی حرص و شره
و شهوت و طمع و سرقه و اکل حرام و زنا و لواط و خمر و غیره متفرع گردد چهارم سبعی از وی حسد و حقد و غضب
و ضرب و شتم و قتل و انواع ایذاء خلق زنده شود و از هر صفتی از این صفات باز صفتهای بسیار بمقتضای بحر حوادث
وقایع ازمنه و امکنه ظاهر گردد اول صفتی که در نظر آدمی بظهور می آید صفت بهیمی است و هر معصیتی که از شخص در وجود آید
از این اصول است و ظهور این بعضی در دل باشد و چون اعتقاد بدعت و کفر و نفاق و بد اندیشیدن خلق بعضی در چشم و گوش

و بعضی بر زبان و بعضی در شکم و فرج و بعضی شامل بود مجموع بدن را و مجموع معاصی دو قسم است اول آنچه
میان بنده و حق تعالی است و چون ترک نماز و روزه و زنا و شرب خمر و غیره و قسم دوم آنچه متعلق است
بحقوق خلق چون قتل و غصب و منع زکواة و قصد و عرض جاه و قصد دین باغوا و ترغیب بمعاصی و دعوت
کردن به بد و دلیر گردانیدن معاصی و به ترجیح دادن جانب رجا بر جانب خوف چنانکه رسم بعضی از وا
عظان روزگار است و آن قسم که میان بنده و حق است بعفو نزدیکتر است مگر شرک که از امید عفو نیست
و آنچه متعلق است بحقوق خلق مشکل تر است و در وی تشدید بیشتر روایة از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله می فرماید که حضرت جبرئیل امین علیه السلام از حضرت پادشاه ذو الجلال و کریم لم یزل
و لا یزال در رسید و فرمود یا رسول الله حضرت پادشاه عالم می فرماید که مرا با امتان تو هفت شرط است
اول آنکه چون طاعت من کنند و پناه بدرگاه من آورند و از گناهان توبه کنند من به فضل و کرم خود توبه ایشان را
بپذیرم دوم آنکه اگر شش عضو گناه کنند و یک عضو طاعت از روی کرم آن شش را در کار آن یکی
کنم سیوم اگر هفت اعضا و جوارح معصیت کنند و توبه کنند ایشان را بیامرزم چهارم اگر گناه
بخواستن اضافت کنم و بدرگاه من آیند ایشان را بیامرزم پنجم اگر گناه کنند و توبه کنند و دانند که بدر گردند
ایشان را بیامرزم ششم اگر گناه کنند من گرمای تابستان و سرمای زمستان بر ایشان گمارم
تا بران رنجور شوند آن رنج بکفارت گناه ایشان کنم و ایشان را به فضل و کرم بیامرزم هفتم
چون بقیامت آیند حساب ایشان سهل کنم و شرط آنست که هر که مرا پرستد و بر من شرک نیاورد دیگر جبرئیل
امین علیه السلام گفت یا رسول الله پنج بشارت برای تو آورده ام اول آنکه هران مؤمنی که از بندگان من
امید برحمت من دارند من ایشان را بیامرزم و نا امید نگذارم دوم بدعای زندگان عذاب مردگان بر دارم
سیوم هر که در دنیا پرده بر روی گناه کسی پوشاند در قیامت پرده او را بپوشانم و او را رسوا نکنم
چهارم در توبه بر بنده در نبندم تا که عقلش بجا بود و داند که چه میگوید و توبه کند بوقت مرگ توبه وی قبول کنم
پنجم چون روز قیامت روی بحضرت من باز آرند و بمن شرک نیاورده باشند و مرا منزه و متعالی داشته
باشند اگر برابر آسمان و زمین گناه داشته باشد ایشان را بیامرزم قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ
بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ پس حضرت خواجه عالم و مهتر بنی آدم محمد رسول الله صلعم
می فرماید که فرشتگان هفت آسمان و زمین از برای مرد دو شب و روز استغفار می کنند اول عالمانی

کردن

کردن حق دارند و کسانی آنچه بکار ایشان آید شرم نکنند و بیاموزند و از بهر آخرت و دیگر آنها که سخاوت داشته
از خدای تعالی ترسان باشند و درویشان مستحق را چیزی دهند و درویشان را محروم نگذارند سیوم
آنکه آتش دوزخ بر ایشان کار نکند و دوزخ نه بینند و دیگر زن مؤمنه که برضای شوهر باشد و زنی که صبر کند
بر جفای شوهر و چیزی نگوید و دیگر فرزندی که با پدر و مادر نیکو کار بود حکایت هر کس آنکه از شر ابلیس
در حمایت خدای تعالی باشند اگر از خوف خدای تعالی بگریند و قطره چند از آب دیده ببارد و حق سبحانه و تعالی
وحی بداود نبی علیه السلام فرستاد و گفت هیچ چیز در دنیا دوستتر از ناله و گریه گنهکاران ندارم که ایشان را بجز
از من هیچ فریاد رسی نیست و نباشد آورده اند که بنده گنهکار بخانه کعبه رفت و دست در آستانه حلقه در کعبه
زده بود و می گفت لبیک لبیک یا رب لبیک جواب آمد که لا لبیک و لا سعدیک برو ای بنده گنهکار توبه ترا
قبول نمی کنم آن بنده را دوستی بود گفت بیا و رسوایی بر خود مکن نا امید باز گشت سالی دیگر باتفاق آن
دوست باز بکعبه آمد باز حلقه بگرفت و گفت لبیک و سعدیک باز خطاب آمد که لا لبیک و لا سعدیک آن دوست
گفت پارسال رسوایی کردی امسال نیز باز آمدی نا امید باز گشت سال سیوم باتفاق آن دوست رفتند
باز دست در حلقه زد و گفت لبیک و سعدیک خطاب آمد که لا لبیک و لا سعدیک آن دوست گفت این سه سال است
که بر خود رسوایی میکنی آن گنهکار دیده پر آب کرد و آه جگر سوز از دل بر کشید و گفت ای دوست مرا بجا منزلتی
که بجز ازین درگاه درگاهی نیست و ندارم که گنهکاران را بیامرزند و عاصیان را پناه گیرند این بگفت و زار زار بگریست و گفت
خداوندا توبه کردم بر بیچارگی گنهکاران نامه سیاه رحمت کن و آه و ناله در گرفت و روی بر خاک نهاد و بسوز نیاز گفت
ای پادشاه گنهکاران و ای پناه آوارگان زار زار بگریست و گفت خداوندا توبه کردم و پشیمان شدم استغفر الله
و اتوب الیه درین ناله بود که ندا از عالم جبروت در رسید که لبیک لبیک عبدی و سعدیک عبدی ای بنده من توبه
ترا قبول کردم و ترا بیامرزیدم که میدانم که بجز از من پروردگاری و آمرزگاری نیست در خبر است که از حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام پرسیدند که ما چرا مرگ و آخرت را منکریم و نمی خواهیم گفت از بهر آنکه در دنیا آبادانی کرده اید و آخرت
را خراب کسی را آرزو نبود که از آبادانی بویرانی رود دیگر پرسیدند که هر که مال دارد و نخورد و نپوشد همچو طعامی بود که بر
گور مردگان نهاده باشند روایة از حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله منقولست که هر که خواهد خانه
او پر نعمت و پر برکت باشد این شش کلمه را در شش وقت بکار دارد اول هر کاری که ابتدا کند بسم الله
الرحمن الرحیم بگوید دوم هر نعمتی که پیش او آید بخورد و بخوردن و از وجه حرام نخورد و از وجه حلال و بگوید الحمد لله رب العالمین

سیوم هر خطا و ذلتی که از وی در وجود آید بگوید استغفر الله و اتوب الیه چهارم هر غمی و المی که پیش آید بگوید
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پنجم چون تدبیر کاری و عزمی که خواهد کردن بگوید ما شاء الله کان
ششم چون از ظالمی ترسد یا از چیزی اندیشه کند بگوید حسبنا الله و نعم الوکیل و چنین آورده اند که چون
خواجه عالم صلی الله علیه و آله دل تنگ نشستی زبان بر گشادی و گفتی اللهم لک الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حضرت جبرئیل از حضرت رب جلیل در رسید و گفت یا رسول الله ترا
رسانیده ام سجاده که دلتنگ و غمناک باشد این کلمات را بر زبان راند خدای تعالی او را از هر چه ترسد
ایمن گرداند و بر دشمنان ظفر یابد و این کلمات آنست که موسی علیه السلام بر دریا خواند و سلامت بگذشت
و نجات یافتند دیگر که در بصره پیش نمازی بود و نماز میکرد و سورهٔ یا ایها المدثر میخواند چون بدینجا رسید
که فاذا نقر فی الناقور یعنی چون روز قیامت صور در دمند از ترس و بیم بیفتاد و جان بحق تسلیم کرد و اما
در حدیث از حضرت خواجهٔ عالم صلعم می فرماید که حق سبحانه و تعالی می فرماید که ما یفعل الله بعذابکم ان
شکرتم و آمنتم یعنی مرا با عذاب کردن شما چه کار بودی اگر شما شکر میکردید و گاه و بیگاه ناله و زاری و توبه
و استغفار از گناهان میکردید و از گناهان گذشته که بجاها شما را رسید توبه و استغفار میکردید آورده اند
که هر شب فرشتگان از آسمان ندا کنند که هل من سایل هل من تائب هیچ سایلی نیست که از ما سوال کند
و آمرزش و رحمت خواهد تا او را بیامرزیم هیچ خشم گرفته نیست که با او صلح کنیم و هیچ گناه کاری نیست
که پشیمانی خورد از گناهان تا هفت در دوزخ بروی در بندیم و هشت در بهشت بروی او گشاییم دیگر
کنند در بصره زنی بود او را شغوانهٔ مطربه گفتندی و بی او هیچ عروسی و مهمانی و مجلسهای فسق و فجور نبودی
و غلامان و پرستاران خوب روی داشتی و همه را مطربی آموختی و چهل سال بدین نوع بسر برده بود و بکارهای
گوناگون مشغول بودند روزی با کنیزان ساده رویان با صراحی و پیاله می آمد آوازی شنید که گریه و زاری
میکردند پنداشت که ماتمی افتاده است می آمد تا بدر مسجدی رسید در آنجا منصور عمار رحمة الله علیه وعظ و نصیحت
می گفت دید که منصور بر کرسی نشسته بود و گنه کاران را پند میداد و آواز و نالهٔ دردناک میکردند شغوانه گفت
ساعتی توقف باید کرد تا این پیر پارسا چه میگوید منصور عمار این آیت می خواند و اذا رأتهم من مکان بعید
سمعوا لها تغیظا و زفیرا یعنی چون عاصیان و مجرمان از دور آتش دوزخ را ببینند بانگ آن بشنوند
از پای در آیند و از دست در افتند شغوانه چون این آیت بشنید خونی در سینهٔ او پدید آمد و پارسایی

دامنش

دامنش بگرفت آواز داد که ای شیخ اگر در آیم بازم دهند و گنه کاری و ترهات را مانع و عصیان و گناهان
مرا به توبهٔ نصوح قبول کنند یا نه منصور عمار گفت در آی درین بارگاه گنه کاران را و عاصیان را میطلبند و شقیان را
میجویند و پارسایان را می خوانند و توبه کاران را میخواهند اگر گناه تو چون گناه شغوانهٔ مطربه باشد آن زن
آهی سرد از دل پر درد بر کشید و گفت نبینی که بمن مثل میزنند گفت ای شیخ شغوانهٔ مطربه منم پس با اخلاص
تمام پای در حلقهٔ توبه نهاد و با درگاه حق سبحانه و تعالی رفت و پارسایی شعار خود ساخت و کنیزان را
جمله آزاد کرد و دل برحمت خدای تعالی بست و چهل سال دیگر زندگانی یافت چنان شد که در زاهدی و پارسایی
نام یافت و چنان شد که در خدا ترسی بدو مثل زدند که در همهٔ بصره چون شغوانه زاهده نیست شغوانه تا در پی
دنیا بود بی شرم و حیا بود چون ترک دنیا گفت حیا و شرم او را دامن گرفت پس روزی بر اندام خود نگاه کرد
سوخته و گداخته دید آهی از میان جان بر کشید و گفت در دنیا چنین سوخته و گداخته شده ام آیا کار آخرت من
چه خواهد شد آوازی شنید که ای شغوانه در کار خود بیفزای که بر تو رحمت کرده ام و رحمت حق تعالی بر نیکوکاران
قوله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین در خبر است که حضرت امام علی زین العابدین علیه السلام در عبادت
تن خود را چنان زار و نزار کرد که استخوانهای پهلوی او نمایان بود گفتند یا ابن رسول الله دانی که رحمت خدای
بی شمار است از بهر چه این چندین رنج و سختی بر خویشتن نهادی گفت خدای تعالی میگوید که رحمت حق نزدیک
نیکوکاران است حکایت آورده اند که شب و روز در صحرا گردیدی یک روز حضرت عیسی بن مریم علیه السلام با او
رسید از وی پرسید که هیچ دانی که موجب رستگاری آخرت تو چه باشد گفت یا روح الله شش کار
دانم و بر آن عمل کنم عیسی علیه السلام گفت آن کدام است گفت اول نفس را گفته ام تا کار رضای خدای تعالی باشد
کار خلقان مکن هرگز نباشد که کار رضای خدای تعالی نباشد دوم گفتم تا خوف خدای تعالی باشد خوف از
مردم مدار هرگز نباشد که خوف الهی نباشد سیوم تا امید از خدای تعالی باشد امید از خلقان مدار
هرگز نباشد که امید از خدای تعالی نباشد چهارم تا شرم از خدای تعالی باشد شرم از مردم مدار هرگز نباشد
که شرم از خدای تعالی نباشد پنجم گفتم تا حلال باشد حرام نخورم هرگز نباشد که حلال نباشد ششم
تا عیب خویشتن بینم عیب دیگران نگیرم هرگز نباشد که عیب خویشتن نباشد پس عیسی علیه السلام گفت حق سبحانه
و تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بخلقان فرستاد از بهر این شش خصلت خوب تا خلقان را باین شش خصلت
رهنمای کنند عیسی مریم علیه السلام فرمود تا ترک چهار چیز نگفتم چهار چیز نیافتم تا ترک حرام نکردم حلال نیافتم

تا ترک معصیت نگفتم حلاوت طاعت نیافتم تا ترک دوستی دنیا نگفتم دوستی آخرت نیافتم تا
ترک هوای نفس نگفتم خدای را نیافتم حکایت بزرگی را پرسیدند که چه میخواهی گفت سه چیز یکی آنکه
بدان وضو سازم دوم کهنه که بدان عورت پوشیده کنم سیوم جایگاهی که بدآنجا عبادت کنم پس ای عزیزان
خلق عالم سه گروه‌اند قناعت کنندگانند و جویندگان مال‌اند و مال دارند اما جویندگان از دو غم خالی
نباشند یکی رنج طلب کردن دوم غم نایافتن اما مالداران از دو غم خالی نباشند یکی غم نگاه داشتن
و پاسبانی مال دوم غم زوال مال که ترسید که از دستش برود و فارغ ازین هر دو آسوده بود و در
آخرت از غم حساب ایمن باشد تا مال دنیا در دست است سه عیب دارند اندک است و فانی است
و پلید است و چون براه خدای تعالی بهر ویشان بهر بسیار کرد و قوله تعالی ومن ذا الذی یقرض الله
قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة و باقی کرد قوله تعالی ما عندکم ینفد وما عند الله باق و پاک کرد
قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم ای عزیزان اگر مال ندارید آن زبان ورثه را بود اگر تن
فربه ندارید زبان هوام و ماران و کژدمان و موران را بود اگر طاعت نداری زبان خود و دین تو باشد
آورده‌اند که روز قیامت هر بنده را سه دیوان باز کنند در یک دیوان امید عفو بود و آن گناهانی
بود که میان بنده و خدای تعالی باشد و در یک دیوان امید عفو نباشد و آن شرک باشد در یک دیوان
هیچ فرو گذاشت نشود و آن دیوان مظالم بندگان است میان یکدیگر البته آنرا مطالبه خواهد بود و هر یکی
ازین دو قسم مذکور منقسم میگردد بصغایر و کبایر و بعضی انکار صغایر کرده‌اند و برانند که هر چه خلاف امر
حق است کبیره است چون کتاب شاهد است و ناحق بر وجوب صغایر و کبایر لابد است از معرفت
و تمیز میان آن قال الله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و حضرت رسول صلعم می‌فرماید
الصلوة الخمس والجمعة الی الجمعة تکفر ما تنهون الکبایر و در روایت دیگر ما بینهن الکبایر و اکابر امت اختلاف
کرده‌اند در عدد کبایر بعضی گفته‌اند که نه است و بعضی گفته‌اند که هفت است و ابن عباس گوید هفتاد نزد
دیگر است اما اکثر هفده شیخ ابوطالب مکی فرموده که جمیع احادیث وارد درین باب و اقوال
جمیع را جمع کردم عدد کبایر هفده یافتم و ازان چهار در دل است و چهار در زبان و سه در شکم و دو در
فرج و دو در دست و یکی در پای و یکی در جمیع بدن و اعضا اما آن چهار که در دل است اول شرک
دوم نیت اصرار بر معصیت سیوم نومیدی از رحمت خدای تعالی چهارم ایمن بودن از مکر الله اما آن چهار

که در زبا

در زبان است اول شهادت زور دوم قذف سیوم سوگند بدروغ چهارم سحر و آن سه که در شکم است اول
یعنی شرب خمر دوم اکل مال یتیم سیوم اکل ربا اما آن دو که در فرج است اول زنا بود دوم لواطه اما آنکه
در دست است اول قتل ناحق دوم سرقه و آنکه در پاست فرار نمودن از غزا یکی از دو ده از بیست اما آنکه
شامل است جمیع بدن را عقوق والدین است شیخ ابوطالب فرموده اکل الربوا اکل مال یتیم از کبایر میگردد
پس ای عزیزان از گناهان توبه و بدرگاه حضرت حق سبحانه و تعالی رجوع کنی که پس راههای خوف
و خطرناک در پیش شماست و فکر زاد آخرت کنید پیش از آنکه از شما کاری آید تا حسرت و ندامت
در روز آخرت نخورید و دران روز توبه و پشیمانی سود ندارد روایت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود لا شفیع انجح من التوبة یعنی هیچ شفیعی حاجت تر از توبه نیست شعر ای که بیحد گناه کردی
می‌ترسی ازان فعال شنیع توبه کن تا رضای حق یابی که به از توبه نیست هیچ شفیع الهی بحق محمد و آل
محمد که بر جمیع محبان و شیعیان و حاضران این مجلس را رحمت کنی و بیامرزی فصل دوم در بیان استغفار
و اذا اذنب ذنبا قال استغفر الله یعنی چه بواسطه شیطان و خلاف امر رحمان کند و گناهی بدست و زبان
کند و روان شود در عقب وی مرهم زخم گناهش استغفر الله بود و در خبر است از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
فرمود که استغفار را شرطهای عظیم کرده است آورده که یکی در حضرت وی گفت استغفر الله گفت او را باید
که دانی استغفر الله توحیت هو اسم واقع علی ستة اولها الندم علی ما مضی والثانی
العزم ترک علیه ابدا والثالث ان تؤدی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله املس علیک
تبعة والرابع کل فریضة ضیعتها فتؤدیها والخامس ان تعمد علی اللحم الذی نبت علی
السحت فتذیبها بالاحزان حتی یلصق الجلد بالعظم وتنشأ بینهما لحم جدید السادس
ان تذیق الجسم الم الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیة فعند ذلک تقول استغفر الله
یعنی اسمیست واقع بر شش معنی اول پشیمانیست بر گذشته دوم عزیمت بر آینده که مثل آن را بر جوع کنی سیوم
حقوق مردمان را که در ذمت تست اداکنی چهارم فریضه که ضایع کرده گذاشته قضا کنی پنجم گوشتی که از حرام بر
رسته است بریاضت زایل گردانی تا بجای او گوشتی از حلال روید ششم آنکه نفس خود را الم طاعت
بچشانی چنانکه حلاوت معصیتش چشانیدی هرگاه که این خصال قیام نمای بعد ازان بگوی استغفر الله
استغفار تو قبول باشد روایت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود مصر نباشد

برگناه بگی که استغفر الله کند اگر چه روزی هفتاد بار بر سر گناه شود آن حضرت فرمود خنک آن بنده که فردای
قیامت چون نامهٔ اعمال آن باز کنند نوشته باشد در زیر هر گناهی استغفر الله **روایت** کند طاوس یمانی
که روزی در ماه رمضان بزیارت پیشوای مؤمنان و سرور متقیان امام علی زین العابدین علیه السلام
رفتم گفتند در نماز است دستوری خواستم و در رفتم حضرت امام معصوم در سجده کردن بود و گرد رخسار ریش او
از آب دیده گل برخاسته میگریست و می گفت **شعر** در بارگه جلالت ای عذر پذیر ؛ بر خاک درت نشسته ام
خوار و حقیر ؛ از تو همه نعمت است و از من تقصیر ؛ من هیچ نیم توی همه دستم گیر ؛ بنگر معصومی که هرگز گرد ذلت
بر دامن عصمت او نشسته بود طاعت و عبادت و مناجات جان سوزش چگونه بوده است ای عزیز من تو
عمر خویش را ملاهی و مناهی بسر می بری و از پی هوای نفس میروی و از حق سبحانه و تعالی شرم نمی داری
و طمع حور و قصور میداری **شعر** حق تعالی بفضل و منت خویش ؛ وعده کرده ترا بحور و قصور ؛ تو همه نفس را
کنی خدمت ؛ تو همه دیو را شوی مزدور ؛ با چنین غفلت و چنان تقصیر ؛ چه امید قصور داری و حور ای عزیز من
اگر بهشت و قصور و حور العین میخواهی خود را از شیطان و غرور وی نگاه دار و ترا به حصار ببباید کرده اند از شیطان
که حصون المؤمن ثلث المسجد و تلاوت القرآن و ذکر الله الملک المنان و بدانکه مسجد است و خواندن قرآن
و ذکر خدای حق سبحانه ای بندهٔ مؤمن پناه برین حصارها ده و چون بمسجد در آیی جز بعبادت مشغول مشو
و زود از مسجد بیرون مرو **آورده اند** که روز قیامت حق سبحانه و تعالی فرشته بیافریند که چون امت محمد
صلی الله علیه و آله نمازها گذارده بود و عبادتها بجای آورده باشد و محبت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
و فرزندانش در میان جان و دل دارد امر کند الله تعالی تا آن فرشته او را به بهشت رساند بیحساب
اگر نمازهای فرایض نگذارد و اعمال نیکو نکرده باشد و محبت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نداشته باشد الله تعالی
آن فرشته را امر کند تا او را بدوزخ برد و عذابهای گوناگون بروی گمارند پس ای عزیزان من توبه کنید
از گناهان بپرهیزید و دل در کرم پادشاه ذو الجلال بندید تا آمرزیده باشید **فصل دوم در** روایت است
از حضرت خواجه کاینات و خلاصهٔ موجودات افضل و اکمل عالمیان مهتر و بهتر آدمیان خواجه هر دو سرا
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین می فرماید که پادشاه ذو الجلال و کریم لایزال میفرماید الصوم لی
و انا اجزی به یعنی روزه مراست و جزای روزه من دهم و طاعت همه برای اوست و لیکن روزه دار را
بخود اضافت کرد حضرت رسول صلعم تاویل این سخن را چنین کرد که فردای قیامت مؤمنان و صدیقان

در عرصه عرصات آیند ماه رمضان بخوبترین صورت حاضر آید در مقابل عرش بیاید سر بسجده نهد و گوید الهی
آنانی که مرا تعظیم کردند و اقامت مرا بخیرات و طاعات و عبادات گذرانیدند و صف جماعت و تسبیح
بذکر خداوندی بنیاز داشتند ای پادشاه پادشاهان امروز در عرصهٔ عرصات قیامت برهنه میگردند حضرت
ایزد تبارک و تعالی فرمان دهد رضوان را که خزینه از بهر روزه داران ماه رمضان و غیره بگشا چون در
خزینه گشاده شود تاجها و حلها تا نزد مؤمنان بیارند که هر یکی را معتاد حلهٔ بهشت نصیب او شود باز ماه
رمضان سر بسجده نهد حق سبحانه و تعالی بگوید الهی سیدی و مولای این تشریف که در حق مؤمنان فرمودی
حرمت داشتی من بود از کرم بیغایت خود چه عطا فرمایی خطاب رب الارباب در رسد که از تشریفات
و انعامات و الطاف و شفقت در حق ایشان کنم که بعقل و فهم کس راه نبرد و در دار الجلال ثواب بالا مال
دهم که الصوم لی و انا اجزی به بدانکه هر که این ماه را حرمت داشته و بطاعات و عبادات گذرانیده اگر مطیع بود
کرامت یافت اگر عاصی بود توبه و ندامت یافت اگر کافر بود اسلام یافت **و در خبر است** که در شهر مرو مردی
بود بفسق و فجور معروف بود چون وفات یافت از بسیاری گناه کسی بروی نماز نگذارد در آن شهر شیخ آن زمان
خلق را نصیحت کرد کسی اطاعت او نکرد و او را در خاکدانی بخاک مذلت انداختند بامداد شیخ بدان خاکدان گذر
کرد که حال آن جوان چیست دید آن جوان بر خاک مذلت افتاده و سگان گرد برگرد او نشسته و او را پاسبانی
می کنند و بر پیشانی او خطی پیدا شده که عرفوا ظاهرک و لم یعرفوا باطنک **خاصه** او را ترا دیدند و توبه باطن ترا ندیدند
نشد ترا بخواری پیش سگان انداختند ما سگان را بر تو مهربان گردانیدیم شیخ گریان گریان باز آمد و در آمد
و خلق را از آن حال خبر داد تا قریب چند هزار مرد بنماز و جنازهٔ او حاضر شدند زهی خوشی و قت صاحب دولتی
که چنین ماه رمضان را تعظیم کند بطاعت گذراند و فرصت غنیمت داند و بسیار عزیزانی که پار سال با ما بودند
و بصف جماعت حاضر میشدند امسال در زمین خاک گشته و در آرزوی آنند که یکبار دیگر این ذکر را بگویند سبحان
ذی الملک و الملکوت و نمیتوانند گفت **شعر** غنیمت دان دو روزه زندگانی ؛ بغفلت مگذران دیگر تو دانی
فصل سیوم در بیان موعظه این نصیحت که میکنم بنیوش ؛ بدل و جان شنو نه بر سر گوش ؛ عادة چند از سعادت
هر که دانست از شقاوت رست ؛ اول از صحبت بدان دوری ؛ دور بودن دوم ز مغروری ؛ سیمی از تواضع افزودن
دل مردم بلطف بر بودن ؛ بشنو از من چهارمین طاعت ؛ آنچنان کن که باشد این عادت ؛ پنجمین کز دروغ باشی دور
تا نباشی ز گفتگو رنجور ؛ ششمش ترک خواب باید گفت ؛ جز بشب نه بروز نباید خفت ؛ هفتمش نیکخواه مردم باش

هشتمش آن ز خود مگردان فاش ؛ نهم آنکه از حسد کنی دل پاک ؛ تا که آسوده باشی اندر خاک ؛ دهمش آنکه کنی آزار
که نه کار است مردم آزاری ؛ دیگرش غیبت کسان نکنی ؛ تا به یک گفت صد زیان نکنی ؛ دیگر آن دم که هست با تو هم
باکسان خور که تا براری نام ؛ دگر اندر هوای نفس مباش ؛ تا نگردی چو گرگ مرده لاش ؛ دگر آن کز طمع ببری
که شوی خوار اگر طمع ببری ؛ دگرش آنکه در غضب نشوی ؛ تا به دوزخ بدان سبب نشوی ؛ دگرش آنکه در سخن کوشی
کج نباشی و راستی جویی ؛ دگر آن کز ریا بپرهیزی ؛ طاعت خود بدان نیامیزی ؛ دگرش خوی بد شعار مکن
جان خود را میان نار مکن ؛ دگر از گفت بد زبان دربند ؛ این گناهان بخویشتن مپسند ؛ دیگر از عیب خلق دیده بدوز
تن خود را بدین گناه مسوز ؛ دیگر آن کار نیک عادت کن ؛ زانچه داری از آن سخاوت کن ؛ دیگر از بخل و حرص دست بدار
دیگر از فکر دین تو بسیار ؛ دیگرش عهد خود وفا کردن ؛ قول خود را درست وا کردن ؛ دیگر از خیر کی بکس بدهی
آنچنان ده که منتش ننهی ؛ دیگر از فسق فاسقان بگریز ؛ با عزیزان و صالحان آمیز ؛ دیگر از کبر دور شو زنهار
زان گناهان بخواه استغفار ؛ ای که گفتی که من مسلمانم ؛ علامت را بگوی تا دانم ؛ هر مسلمان که بی عمل باشد
کار او بیش با خلل باشد ؛ عملی کن که باشد از سر علم ؛ قدمی نه که باشد از سر حلم ؛ هر عمل را که علم همره هست
بحقیقت قبول الملت ؛ ای برادر اگر نه خفته ؛ هیچ پندی نماند ناگفته ؛ گوش کن تا بدولت شود بیدار
بشنو از من بگوش دل زنهار ؛ بد مکن بد مکن که بد بینی ؛ هر چه بینی بخلق خود بینی ؛ تو اگر نیک میکنی یا بد
بحقیقت که میکنی با خود ؛ در نگر تا چه روز کار است این ؛ در چه کاری بگو چه کار است این ؛ تا بکی عمر خود کنی باطل
عمر بگذشت مانده غافل ؛ در چه کاری و کار بار تو چیست ؛ در نگر تا که کردگار تو کیست ؛ تا بکی دل درین جهان بندی
تا بکی بر بروت خود خندی ؛ وقت آنست که چشم باز کنی ؛ روی دل سوی بی نیاز کنی ؛ یکزمانی بحال خود نگری
گر ز احوال خویش بیخبری ؛ ای بچنگ زمانه گشته زبون ؛ ای بکردارهای خود مفتون ؛ جهد کن تا دگر گنه نکنی
پیش ازین روی خود سیه نکنی ؛ بحقیقت بدان اگر خواهی مرد ؛ جان ز چنگ اجل نخواهی برد ؛ گر ترا مردن یقین بودی
زندگانیت کی چنین بودی ؛ زانکه از مرگ غافلی غافل ؛ نام خود را نهاده عاقل ؛ دیده بگشا بحال خود بنگر
که نداری ز حال خویش خبر ؛ ای جوانی و عمر داده بباد ؛ هیچت از مرگ می نیاید یاد ؛ چاره خود بکن که ره دور است
دیده بگشا که منزلت گور است ؛ جمله رفتند ما دگر برویم ؛ زین جهان بی‌سپر بدر برویم ؛ رو که اینجا کسی نمی ماند
وین جهان هم بسی نمی ماند ؛ از همه چیزها جدایی کن ؛ با خدای خود آشنایی کن ؛ بهر غم این جهان مشو دلتنگ
که درآن هیچکس نکرد درنگ ؛ این جهان بیوفاست تا دانی ؛ غم عقبی خور ار مسلمانی ؛ دل در او بسته زبی خبری

دل فرو بسته ز بی‌خبری ؛ دیده بگشا که زود بگذری ؛ ای برادر چو زنده‌ای ز نفس ؛ بندگی کن که بنده دینی
چند باشی مقید زر و زن ؛ مکرت نیست یاد گور و کفن ؛ تا بکی جمع کردن زر و سیم ؛ غافلا یاد کن عذاب الیم
جمع تا چند چون نخواهی برد ؛ گر تو قارون شوی بخواهی مرد ؛ گر تو شادی که سیم و زر داری ؛ زر چه باشد که جمله بگذاری
ای چنین زبان عذر بیار ؛ دست حاجت بروی عجز برآر ؛ یا رب از لطف خود بکن نظری ؛ که ندارم بجز تو چاره گری
بکرمی کارسازی خویش ؛ برحیمی و بی نیازی خویش ؛ که گناهم ببخش و دستم گیر ؛ عفو فرما که کرده ام تقصیر

در موعظه آورده اند که روح از حضرت پادشاه عالم دستوری میخواهد که بدنیا باز رود و فرزندان و خانمان خود را ببینم چون دستوری یابند اول بر سر خاک خود آیند پشتهای خراب بینند و بر سر خاک او خارها رسته و در کنج لحد دوپاره استخوان مانده و موی مشکین بر روی سینه خود ریخته و چشمان چون بادام نرگس خاک شده و تن سیمین از هم فرو ریخته بناله زار در آیند و آه و فغان در گیرند و گویند ای قالب عزیز و مونس شریف ترا بدین خواری نمیتوانم دیدن باه و ناله دلسوز بناله و از آنجا برای خود روند زن خود را بینند با بیگانگان دست در کاسه کرده و یتیمان گرد بر گرد در پس در نشسته هر یکی بزبان حال میگویند ای آنانی که جمع کرده مالها را میخورید و فرزندان عزیز ما را خوار میدارید چه شود اگر نان ریزه بروح روان ما فرستید و بر درماندگی ما رحمتی کنید و هیچ درماندگی و سختی دشوارتر از حالت یتیمی و غریبی نیست اول سخنی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم با اهل مدینه گفت این بود که یا اهل المدینه اکرموا الغرباء والیتامی فانی کنت یتیما فی صغری و غریبا فی کبری چون بامداد شود که عید باشد فرزندان همه جامهای نو پوشیده باشند یتیم و مسکین در پس دیوار خوار و زار آب از دیده روان کنند و دیگر غریبان سرگردان و آوارگان از خان و مان که ترک اهل و اوطان گرفته باشند و در ماه رمضان سفره بوریا و خوان خشت در کنج حجره بی نوا و مبتلا مانده و بی سامان می گذرانند و در ساعات لیل و نهار و لطایف اسرار را بکمند بحث و تکرار بدست آرند و محنت ایام و کدورت و وحشت نماز شام غریبی را برای طلب جواهر احکام شریعت بجان خریداری کنند و روزهای بی نوایی غریبی را و شبهای جدایی دوستان را در مشاهده روی استادان و مباحثه با شرکان که بلبلان مذهب حق ائمه معصومین بیان سازند اگر ناگاه در محنت یتیمی گرفتار شوند کسی بر بالین ایشان نیاید که ای غریب بیچاره بر یاد وای آرزومند جا دوستان حال تو چیست بگویند آگهی جمله یتیمان و غریبان و بیچارگان و درماندگان و ستم رسیدگان

مومنین و مومنات را بمقصد خویشتن برسان و همه را بدار السلام برده ساکنان دار الجلال بهشت بوده
خود را واصل و متواصل گردان و عاصیان و گناه کاران امتان احمد مختار و حاضران این مجلس را برحمت و فضل
خویشتن بیامرز و بجنت رسان یا ارحم الراحمین والسلام علی من اتبع الهدی باب [illegible] در بیان اکرام ضیف
و همایکان مناجات رب اشرح لی صدری و یسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی ای مرهم جراحت
هر دل ریشی وای مونس راحت هر درویشی ای کرمت دستگیر هر بیچاره وای رحمت پای مرد هر آواره ای
حواطت غیرت بصایر قدسیان از ملاحظه اسرار جمال پردوخته وای عواطف رافت نیاز رشح
صفا در گوشه دل هر شکسته برفروخته ای آثار نفحات لطفت سرمایه هر فتوحی وای هبوب نسیمات نفحت
راحت جان هر مجروحی وای صبح وصالت امیدگاه سوختگان آتش فراق وای زلال دریای افضالت
حیات بخش خستگان بادیه اشتیاق وای سوابق الطاف عنایت دستگیر هر بیقدری وای لطایف
عفو بیغایت عذر پذیر هر بیعذری مناجات الهی کریما پادشاها باب دیده مهجوران بادیه محنت و بیمان
و بسوز سینه رنجوران هاویه محنت هجران که اقوال و افعال ما را از ناشایست و ناباییست مصون و محفوظ
دار و پرده ادبار و پندار از راه این ضعیفان بیمقدار بردار آینه دل ما را بصیقل عنایت از ادناس غبار
اغیار پاک گردان گریبان لباس غفلت را بصولت انوار هدایت چاک گردان سیمرغ روح را که طایر
هوای عالم غیب است در جولان فضای ساحات قدس سرور دولت قدس کرامت فرمای نفس
ضعیف را که مجاور آستانه عبودیت برکشته بساط انس تشریف حضور ارزانی دار الهی مسجونان سجن
طبیعت را از عذاب الام نیران حرمان نجاتی بخش محبوسان قیود شهوات را از محنت بند غفلت و هوا خلاصی
ده الهی نواخته لطف تو هرگز نمیرد و انداخته قهر تو کس نتواند که برگیرد الهی سوختگان آتش محنت و هجرانیم
بنسیم عنایت سوختگان خود را بنواز تشنگان بادیه دردیم ما نیم کار ما باز الهی رنجوران امراض عنانیم
شربتی ده مجروحان ضروب بلاییم مرهمی نه الهی افتادگان چاه طبیعتیم عذر ما بپذیر یا رب العالمین یا ارحم
الراحمین مناجات الهی الهی خطا کرده ایم ٭ تو بر ما مگیر آنچه ما کرده ایم ٭ گنه کارم و لکن امیدوار ٭ که دریای رحمت نه آرد
بدکار خود را ابتر کرده ایم ٭ بخود روز خود را سیه کرده ایم ٭ مگر هم تو بر حال فردای من ٭ کنی رحمتی ورنه ای وای من ٭
مرا مایه بس گران داده ٭ بشهر غریبم فرستاده ٭ که تا دولت هر دو عالم کنم ٭ برم سود و سرمایه باز آورم
کنون میروم کیسه پر دوخته ٭ همه سود و سرمایه در باخته ٭ در اندم که جان عزم رفتن کند ٭ ز سودای جان مرغ دل پر زند

ندارم

ندارم بغیر از تو فریاد رس ٭ خدایا در آندم بفریاد رس ٭ الهی بحق ده و دو امام ٭ ببخشی گنه خاص و عام
یا اله العالمین و یا خیر الناصرین فی نعت خواجه کاینات صلعم وصلوات زاکیه و تحیات وافیه بر مظهر ملاحت انا
املح مظهر فصاحت انا افصح قایل انا سید ولد آدم مخبر انا افصح العرب والعجم سید انبیا ممدوح حضرت کبریا محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم و بر آل کرام سید الانام علیهم الصلوات والسلام و تحیة و الاکرام نظم جلوه پرداز لیلة الاسرا
منبر آرای مسجد اقصی ٭ ماه برج حریم و مکه حرم ٭ شاه مسند نشین تخت دنی ٭ در طفولیت و رجولیت ٭ محرم راز دار غار حرا
رفته بالای قبه افلاک ٭ از دنی تا بقرب او ادنی ٭ طایر سدره با هواداری ٭ تا که گشته ز جنت الماوی ٭ عزه ربه و سلمه
ثم اوحی الیه ما اوحی ٭ از علا همه فغان برخاست ٭ کای مقیمان ذروه اعلا ٭ انما المصطفی رسول الله
دعوتش رهنمای هر گمراه ٭ صلی الله علیه و آله و سلم فی منقبت شاه ولایت امیر المومنین علی ع خصوصا بر آن امام
معصوم و ابن عم رسول زوج بتول شاه اولیا امام اصفیا امین مصطفی ستوده هل اتی انیس انبیا قابل انما
تشریف پوش قل کفی ٭ امیر المومنین و امام المتقین و وصی رسول رب العالمین اسد الله الغالب و مطلوب کل
طالب و مظهر العجایب و الغرایب ابو الحسنین علی ابن ابی طالب ع شعر ولا کر می شوی آگه بیا تا از علی گوییم ٭ زبان
بگشا بر بسم الله بیا تا از علی گوییم ٭ علی عین صفا آمد علی عین وفا آمد ٭ مرضها را شفا آمد بیا تا از علی گوییم ٭ علی
مشکل کشا آمد علی شیر خدا آمد ٭ علی صاحب لوا آمد بیا تا از علی گوییم ٭ علی مومن ذات حق علی عین صفات حق ٭ بود حی
از حیات حق بیا تا از علی گوییم ٭ علی بر شهر دانش در علی بر سروران سرور ٭ علی بعد نبی مهتر بیا تا از علی گوییم ٭
علی با انبیا در سر علی با مصطفی ظاهر ٭ علی از معصیت طاهر بیا تا از علی گوییم ٭ علی بود مرشد مکمل علی اعلم علی اعدل
علی بعد از نبی افضل بیا تا از علی گوییم صلوة الله تعالی و آل المعصومین علیهم و علی آبائهم اجمعین الطیبین و الطاهرین
والحمد لله رب العالمین باب در بیان اکرام ضیف و مهمان و این باب مبنی بود بر یک فصل فصل اول در بیان
اکرام ضیف روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال الضیف اذا دخل بیت اخیه المومن دخل الف برکة و غفر الله
تعالی ذنوب اهل البیت و ان کان ذنوبهم اکثر من زبد البحر و ورق الاشجار و اعطیهم الله ثواب الف شهید
و کتب الله بکل لقمة ان یاکل الضیف حجة و عمرة متقبلة و بنا لهم مدینة فی جنة و من اکرم سبعین نبیا
حضرت خواجه عالم و فخر بنی آدم محمد مصطفی صلعم میفرماید که چون میهمان بخانه یکی از برادر مومن رود حق سبحانه
و تعالی گناهان اهل خانه را بیامرزد اگرچه گناهان ایشان بیشتر از کف دریا و برگ درختان باشد و ثواب
هزار شهید و حج مقبول و عمره مبرور در دیوان ایشان ثبت کند و در بهشت بنام او شهرستانی بنا کند و هر که میهمان

گرامی دارد چنان باشد که معتاد پیغمبر را گرامی داشته باشد حدیث دیگر فرمود ومن یؤمن بالله
والیوم الآخر فلیکرم الضیف یعنی هر که ایمان دارد بخدا و روز بازپسین باید که گرامی دارد مهمان را روایت
از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم میفرماید که چون مهمان بخانهٔ کسی خواهد رسید پیش از رسیدن وی بدان خانه
حق سبحانه و تعالی فرشته بفرستد بصورت مرغ سفید تا بر در آن خانه بنشیند و مردم را ندا کند چنانکه اهل آسمانها
بشنوند چون کسی جواب ندهد ساعتی صبر کند آنگه ندا کند چنانکه اهل آسمانها و زمینها بشنوند مگر آدمیان جبرئیل
امین از حضرت رب العالمین در رسد از زیر سدرة المنتهی جواب دهد گوید لبیک یا رسول خدای چه خواهی
از مردمان او گوید خدای تعالی مرا به بشارت فرستاده است که مهمان بخانهٔ ایشان خواهد آمدن بعد از چهل روز
دیگر اینک روزی مهمان آوردم و برکت در آن خانهٔ ایشان بماند چهل سال جبرئیل علیه السلام آن را بستاند و بقبضهٔ
خویش گیرد پس گوید آن فرشته را آن خط چیست که در منقار تست گوید این براتی است که خدای تعالی بخدا
وندان خانه فرستاده است و ایشان را از آتش دوزخ آزاد کرده است جبرئیل علیه السلام گوید بمن ده تا بدیشان
بسپارم بوی دهد پس فرشته فرستاده اند که تا محو کنند کرام الکاتبین هرچه اهل خانه گناه بنویسند چندانکه مهمان
در خانهٔ ایشان بوده باشد چون بیرون شود گناهان اهل آن خانه را با خود ببرد و حضرت رسالت پناه
محمدی صلعم پرسیدند که آن فرشته چند باشد گفت چون کوه احد هفت بار که چهار فرسنگ است روایت
از قاسم بن حمزه که روزی نزدیک حضرت امیر المؤمنین علی ع بودم او را در گریه دیدم گفتم یا ابوالحسن موجب
گریهٔ تو چیست گفت از آنکه هفت روز شد که مهمان بخانهٔ ما نیامده است در خبر است که ابراهیم خلیل علیه السلام را
عادت بودی که بی مهمان طعام نخوردی اتفاق افتاد که سه روز بگذشت او را مهمان نیامد روز چهارم بر
سر راهی رفت مگر تا کسی بیاید دید که هفتاد گبر می آمدند و بیلها بر دوش نهاده تا بهیزم دوری روند گفت
بیایید و مهمان من باشید گفتند ما بهیزم دوری میرویم که عیالان ما بی برگ و نوا اند گفت بیایید که فرزندان شما بدهم
ایشان را بخانه برد و سه روز نگاه داشت و مزد سه روزه نیز بداد ایشان بروی آفرین کردند گفتند ما را کاری
بفرمای گفت در کار برای خدای تعالی باید کرد اگر راست گویید خدای را سجده کنید گفتند این در دین و ملت ما
نیست گفت بروید که بر شما جرمی نیست ایشان به یکدیگر گفتند حیف باشد که چنین جوانمردی را باین قدر
مرنجانیم شاید که دین وی حق باشد و ما راه نیابیم همگی سر بسجده نهادند حضرت ابراهیم گفت خداوندا
آنچه بر من بود بجای آوردم باقی نصیب تست حق سبحانه بنظر رحمت بدیشان نگاه کرد چون در طلب بودند سر

از سجد

از سجده برآوردند و کلمهٔ شهادة بر زبان راندند و مسلمان شدند در خبر است از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم
فرمود که ضیفه فهو معی مع ابراهیم فی الجنة یعنی هر که گرامی دارد مهمان را او با من و ابراهیم باشد در بهشت دیگر فرمود
الضیف دلیل الجنة مهمان دلیل باشد در بهشت فرمود قال علیه السلام الضیف اذا انزل برزقه و اذا اخرج بذنوب
اهله یعنی چون مهمان فرود آید بمقامی فرود آید با وی روزی او و چون بیرون رود گناهان اهل آن خانه را ببرد
دیگر فرمود قال علیه السلام من لم یکرم ضیفه فلیس منی یعنی هر که گرامی ندارد مهمان خود را از دین من نباشد دیگر
قال النبی صلی الله علیه و آله فرمود البشاشة فی وجه الضیف احب الی الله من عبادة مائة سنة یعنی خوش خوی بودن
بر روی مهمان و خندان بودن بهتر است در پیش خدای تعالی از طاعت چند ساله دیگر فرمود اکرموا
الضیف و لو کان کافرا یعنی گرامی و بزرگ دارید مهمان را اگرچه کافر باشد نظم اگر کافری گشت مهمان تو بر پیش
آر خوانی هم از خوان تو که کافر است او بخلاق ما ببخشید جایش چون جان تو و نیز مهمان غریب باشد و غریب را
عزیز و گرامی باید داشت چنانچه حضرت رسول صلعم فرمود اکرموا الغربا و لو کانوا کفارا یعنی گرامی دارید
غریبان را شما که من در غریبی افتادم حکایت آورده اند که مردی از صحابه هرگز مهمان بخانه نبردی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم با وی عتاب کرد گفت یا رسول الله زنی دارم وقتی که مهمان بخانه می برم تا یک ماه
با من جنگ و نزاع می کند گفت برو و طعام راست کن که امشب بخانهٔ شما می آییم و مهمان شما می شوم مرد بخانه
شد و زن را اعلام کرد زن گفت ای مرد حضرت رسول را مهمانی می کنی شاید که چیزی لایق او نباشد با وقت دیگر
انداز گفت نتوانم که حضرت فرموده است که امشب مهمان شما ام میان مرد و زن مقالات بسیار گذشت زن
سوگند خورد که من طعام نپزم مرد بدست خود طعام بپخت چون شب درآمد حضرت رسالت پناه صلعم
بخانهٔ ایشان آمد و طعام ایشان تناول کرد و بیرون شد زن گفت ای مرد از من بدان حضرت شکایت کردی گفت
نکردم گفت کردی گفت از کجا می گویی گفت از آنکه آن حضرت از طعام ما نخورد مرد گفت بخورد زن گفت من
دیدم که چون آن حضرت درآمد بخانهٔ ما گردهای نان از دامن او آویخته بود چون درآمد نانها پیش او درآمد
و از آن نانها بخورد و از طعام ما نخورد و چون بیرون شد مار و کژدمان و چیزهای دیدم که از روی او آویخته
بود مرد گفت من هیچ از اینها ندیدم برخاست شد و بحضرت آمد و آن حضرت فرمود راست میگوید آن گردهای
نان روزی من بود که با من می آمد و آن ماران و کژدمان از خانهٔ شما بیرون بردم گناهان شما را و شما را از
گناهان پاک کردم چون مهمان بخانهٔ کسی بیاید با روزی خود بیاید و چون بیرون رود گناهان اهل خانه را

ببرد

روی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم الضیف اذا جاء برزقه واذا رحل بذنوب اهل البیت صدق رسول الله نقلست
که مولانا حسن شیعی در کتاب مصابیح آورده که از مجاهد وعبد الله عباس که نقل کردند که حضرت شاهزادهای
دنیا وآخرت امام حسن وامام حسین علیهم الصلوة والسلام بیمار شدند حضرت جد بزرگوار ایشان حضرت سید ولد
آدم محمد رسول الله صلعم بعیادت ایشان آمد حضرت امیر المومنین علی ع را گفت اگر از برای فرزندان نذری کنی
نیکو بود حضرت امیر المومنین علی علیه السلام نذر کرد که خداوندا فرزندان مرا شفا دهی سه روز روزه دارم
حضرت فاطمه زهرا وامام حسین علیهم السلام نیز نذر کردند چون شاهزادها را الله تعالی شفای خیر داد
حضرت شاه ولایت حضرت فاطمه زهرا را گفت وقت است که بنذر خود وفا کنیم روزه بگرفتند ودر خانه
امیر المومنین از قلیل وکثیر طعام نبود حضرت شاه ولایت یکمن جو قرض کرد صباحی حضرت فاطمه آرد کرد وکلیچها
ساخت چون وقت افطار شد طعام آوردند تا تناول کنند هنوز دست بطعام نابرده که سایلی بر در آمد
وگفت السلام علیکم یا اهل البیت نبوت ومعدن رسالت مسکینم از مسکینان مسلمانان مرا طعام دهید
که خدای تعالی شما را از خوانهای بهشت طعام دهد حضرت امیر المومنین علی شاه ولایت علیه السلام روی
بحضرت فاطمه زهرا کرد وگفت شعر ای دختر بهترین خلقان ✽ ای درد مرا فزار درمان ✽ این بیکس را که بر در
زین نان چون تو سیر گردان ✽ حضرت فاطمه زهرا در جواب گفت ای شمع خدا ونور ایمان ✽ فرمان ترا شنیدم از جان
امشب نخورم بدو رسانم ✽ از حصه خویشتن من این نان ✽ حضرت امیر المومنین قرص خود را ایثار کرد ✽ حضرت فاطمه
وامام حسن وامام حسین علیهم السلام وفضه نیز موافقت کردند همه طعام بدادند وآن شب باب خالص روزه
گشادند روز دوم نیز روزه داشتند وطعام ساختند وپیش آوردند که تناول نمایند یتیمی بر در آمد وگفت
السلام علیک یا اهل البیت نبوت وولایت یتیمم واز فرزندان مهاجر پدرم را در روز عقبه شهید کردند
مرا طعام دهید حضرت امیر المومنین علی مرتضی روی مبارک خود بسوی فاطمه زهرا کرد وگفت شعر ای فاطمه
بر در یتیمست ✽ در گرسنگی ورنج بیم است ✽ هر کو نخورد دهد وخوراند ✽ نزدیک خدای او کریم است ✽ حضرت فاطمه
زهرا علیها السلام فرمود شعر ای ابن عم مصطفی وجانم ✽ من نان نخورم بدو رسانم ✽ تا کرد اندر خداوند
در حشر شفیع مجرمانم ✽ آن شب نیز طعام بدادند وباب خالص روزه گشادند روز سیوم هم از نان جو طعامی
ساختند خواستند که افطار کنند سایلی بر در آمد وگفت یا خاندان نبوت ورسالت اسیرم از اسیران مرا اسیر آوردند
وطعامم نمیدهند حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع فرمود ای زهرا شعر ای فاطمه خجسته پیکر

آ

آمد بدر آن اسیر مضطر ✽ از گرسنگی وبینوایی ✽ نالان وحزین وزار وغمخور ✽ حضرت فاطمه علیها السلام فرمود شعر
ای شوهر شهر علم را در ✽ شبیر بروزه است وشبر ✽ از گرسنگی خان ایشان ✽ اندر زردی شده است چون زر
این هم طعم کردم ایشان ✽ از بهر ثواب روز محشر ✽ آن شب نیز طعام را بدادند وباب خالص روزه گشادند
در روز چهارم حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع بیکدست دست امام حسن ع وبه یکدست دست
امام حسین علیه السلام گرفته ایشان را بخدمت شاه اولیا وفخر انبیا محمد مصطفی صلعم آورد از آثار روزه وناخوردن
طعام سه روزه ضعف وگرسنگی بدیشان غالب شده بود حضرت رسالت پناه محمدی صلعم چون ایشان را بدان
حالت دید گریان شد برخاست بحجره فاطمه زهرا علیها السلام آمد آن حضرت را دید در محراب در پیش ملک وهاب
بنماز ایستاده براز نیاز با حضرت بی نیاز بسوز وگداز مناجات کردی وامتان ودوستان ومحبان خاندان را
شفاعت میکرد درزمان حضرت جبرئیل از حضرت ملک جلیل در رسید واین آیه با بشارت به پیش حضرت
رسالت پناه محمدی آورد قوله تعالی یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا تا آنجا که [illegible] شکورا
آن ابرار وفا میکنند بنذری که کردند ومی ترسند که روزی سر آن فاش شود ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا
بر دوستی خدای تعالی طعام میدهند مسکین ویتیم واسیر را با آنکه خود محتاجند از خود باز میگیرند وبر دیگران
ایثار میکنند ومیگویند ما شما را طعام میدهیم از برای رضای حق سبحانه وتعالی میدهیم وجزا نمی خواهیم روایت
کردهاند که [illegible] در تفسیر حضرت امام حسن عسکری ع آورده است که روزی حضرت رسالت پناه محمدی صلعم با یاران
حکایت گفت که از شما دویست هزار ومعتقد درم در قرض برادر مومن بگذارده است حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
گفت یا رسول الله من ادا کردهام حضرت رسول صلعم فرمود که جبرئیل امین مرا خبر داده است یاران را خبر ده گفت
یا رسول الله فلان مومن را دیدم فلان منافق میرنجانید آن مومن را چون چشم بر من افتاد گفت یا امیر المومنین علی قرض
من مسکین برسی این شخص هزار ومعتقد درم بر من دارد ومن مفلس ودرویش بی نوایم هیچ ندارم که بوی
دهم از وی درخواه تا مرا مهلتی دهد تا خدای تعالی بمن چیزی بدهد باو دهم گفتم من اورا خواهش نمیکنم از مالک
الملک ذو الجلال درخواهم تا کار تو بسازد روی سوی آسمان کردم که قبله دعاست گفتم خداوندا بحق محمد
وآل محمد که دین این مرد گذارده گردان دیدم که دری از آسمان گشاده شد آواز آمد که یا ابو الحسن بفرمای تا این
بنده دست بزمین برد هرچه بر دست او آید برداد که ما او را از برکت دعای تو زر سرخ گرداندیم چون باوی گفتم
از سنگ وکلوخ برگرفت حق سبحانه وتعالی آن را زر سرخ گردانید گفتم زر بردار قرض خود را ادا نمای وباقی ترا است

حضرت خواجه عالم گفت یا امیرالمؤمنین جبرئیل امین مرا خبر داد و گفت که هزار و مقصد با هزار و مقصد ضرب
هزار نوبت که عدد آن را خدای تعالی داند بآن عدد که ننگ و خانها کرامت کرده اند در خبر است که حضرت امیرالمو
منین علیه السلام شبی از شبهای رمضان از حضرت رسالت پناه محمدی التماس کرد که یا رسول الله چه باشد
بقدمی که عرش را تشریف دادی خانهٔ علی را مشرف گردانی آن حضرت قبول کرد شب در خانهٔ حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام افطار کرد خواست که بیرون آید خاتون بهشت فاطمه بنت محمد صلعم التماس کرد که امشب
برای خاطر امیرالمؤمنین علی علیه السلام بخانهٔ ما آمدی فردا شب برای خاطر من بخانهٔ ما بیا اجابت کرد شب
دوم بواسطهٔ خاطر فاطمه زهرا بخانهٔ ایشان رفت امام حسن رضا علیه السلام گفت ای جد بزرگوار دو شب از
برای خاطر پدر و مادرم آمدی فردا شب از برای خاطر من پیش ما افطار کن اجابت کرد شب دیگر حضرت امام
حسین گفت ای جد بزرگوار برای خاطر من بیای اجابت کرد شب دیگر فضه که خادمهٔ فاطمه زهرا بود در
حضرت رسول صلعم برید گفت ای رسول کونین و فخر عالمین مهمان خواجگان بودی مهمان بندگان نیز باش
آزادان را شاد کردی بندگان را شاد کن آن حضرت قبول کرد و چون شب شد خواجه عالم روی بحجرهٔ خاص فضه نهاد
خواست که افطار کند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله آن ضعیفهٔ درگاه را امیدوار کردی او را محروم مگردان
حضرت خواجهٔ کاینات روی بخانهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نهاد آن سوختهٔ درگاه منتظر بود حضرت
سید عالم را دید شادکام چون بخانهٔ امیرالمؤمنین آمد آن حضرت گفت مرحبا ای خواجه عالم ما را
مشرف گردانیدی آن حضرت فرمود که مهمان فضه ام او مرا خوانده است امیرالمؤمنین گفت ای فضه
چرا ما را خبر نکردی تا طعام ساخته میشد گفت از برکت شما حاضر خواهد شد برخاست و در خانه شد و روی
بر خاک نهاد و گفت ای خداوند واجب التعظیم حضرت حبیب ترا بمهمان خوانده ام مرا شرمسار مگردان حضرت
پادشاه عالم رضوان را امر کرد تا مایده از بهشت بردار و پیش آن شکستهٔ درگاه و سوختهٔ راه ما بنه که می خواهد
که دوست ما و حبیب ما را مهمانی کند رضوان خوان آراسته پیش فضه نهاد فضه برداشت و به پیش خواجه
عالم نهاد بنگر تا فضه را این کرامت از کجا پیدا شد از آنجا یافت که خدمت خاندان حضرت مصطفی و مرتضی
باخلاص میکرد و نیازی باخلاص داشت تا بدانی که درین راه نیاز صادق باید و باطنی کریم و درد بیقرار
و توکل نیکو و توکلت علی الحی القیوم و توکلت علی الحی الذی لا یموت و توکل بر زنده که هرگز نمیرد و توکل
بر غیر او مکن و هرکه توکل بر غیر او کرد داغ خسارت بر رخسار خود نهاد و در هاویهٔ خسران و حرمان افتاد

والله

والله اعلم **فصل دهم در بیان اکرام همسایه** بدانکه همسایه را عزیز و مکرم باید داشت و نباید رنجانید
زیرا که خواجه کونین و فخر عالمین صلی الله علیه و آله فرمود من اکرم جاره وجبت له الجنة و من اذی جاره فعلیه لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین یعنی هرکه گرامی دارد همسایهٔ خود را واجب شود او را بهشت و هرکه برنجاند همسایه
خود را بروی باشد لعنت خدای تعالی و فرشتگان و مردمان دیگر فرمود من اکرم جاره فکانما اکرم سبعین نبیا
یعنی هرکه گرامی دارد همسایهٔ خود را همچنان باشد که گرامی داشته باشد هفتاد پیغمبر را دیگر قال النبی صلی الله علیه
و آله و سلم من اذی جاره بغیر حق حرم الله ریح الجنة و ماویه النار یعنی هرکه رنجاند همسایهٔ خود را حرام گرداند خدای
تعالی بروی بهشت و جای او باشد در آتش دوزخ شعر گرامی بدار ای همسایه را که یابی نعیم مقیم از خدا که هرکه او کند
رنج و ایذای جار بر و لعنت حق بود بیشمار که محبی از محبان امام حسن مجتبی علیه التحیة والثنا آمد و گفت یا ابن
رسول الله شکایت دارم از همسایهٔ خود که مرا رنجانید و دایم الاوقات با من جنگ و نزاع می کند و دشمن اهل بیت
شماست او را دعا کنید که الله تعالی شر او را از ما بگرداند حضرت امام حسن رضا علیه التحیة والثنا لب مبارک گشاد
و گفت برو که شر وی از تو دفع شد گفت چون بخانه شدم هیچ آوازی بیرون نمی آمد در بزدم زن همسایه بیرون
آمد گفت ما را عجب واقعه پیش آمده است من و شوهرم طعام میخوردیم اضطرابی در وی پدید آمد شنیدم که می گفت یا علی
من چه میخواهی آوازی شنیدم که می گفت النار اولی بک وی بیفتاد و جان بداد و هرکه با ایشان عناد کند چنین شود
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الاوان الحسین باب من ابواب الجنة من عاداه حرم الله علیه ریح الجنة حضرت امام حسین
دریست از درهای بهشت هرکه با وی عتاب کند حق تعالی بوی بهشت بروی حرام گرداند وای بر ظالمان که از این دنیا
با وی ظلم و جفا پیدا کردند لاجرم در دنیا ببلا مبتلا شدند و در آخرت بعذاب الیم و دوزخ جحیم گرفتار شدند روایت
از زهری که گوید بیمار شدم بیماری که بهلاکت نزدیک شد گفتم مرا بخدای تعالی وسیلتی باید جست که خدای تعالی
مرا از شفاعت او شفا دهد هیچکس را در عهد خود از سرور متقیان و پیشوای اهل ایمان و مقتدای عالمیان حضرت امام علی
زین العابدین علیه الصلوة والسلام فاضلتر نمیشناسم پیش وی شدم گفتم یا ابن رسول الله حال من بدین که بجه رسیده است
دعای در کار من کن آن حضرت دست برداشت و گفت بارخدایا پسر شهاب درین گریخته است وسیله میسازد مرا بحق
آن خدای که از پدران ما میدانیم که وی را شفای دهی و روزی بروی فراخ گردانی قدر او در عالم رفیع گردانی زهری
گفت بدان خدای که جانها بفرمان اوست در حال شفا یافتم و بعد از آن هرگز بیمار نشدم و دلتنگی و سختی بمن نرسید
و امید میدارم که ببرکت دعای آن حضرت که خدای تعالی بر من رحمت کند و بیامرزد آمین **فصل یازدهم در بیان موعظه**

روی عن النبی صلی الله علیه وآله انه قال لاصحابه یا اصحاب قد جاءکم شهر رمضان بفرض حق علیکم صیامه یفتح
فیه ابواب الجنان و تغلق فیه ابواب النیران و تغل فیه الشیاطین فیه لیلة خیر من الف شهر والتفقه
فیه مضاعفة من صام وقام ایمانا واحتسابا اخرج من الذنوب کیوم ولدته امه صدق الله رسول الله
خبر بشارت از این بدر آسمان سعادت و از آن صدر ایوان رسالت راوی این خبر میگوید که هرگاه در گلستان
گل عهد ماه رمضان بر چمن دولت تازه گشتی مهتر کاینات و خواجه موجودات یاران بشارت از فتوح
عبادات بر سینه مهاجر و انصار ریختی و مرهم راحت بر جراحت انتظار ایشان نهادی و شمع شادی در دل
ایشان بر افروختی و ندا در دادی که ای مهتران محفل شریعت و ای اختران آسمان حقیقت و ای عاشقان
حضرت حق قد جاءکم شهر رمضان که از نزدیک رحمان نزدیک شما مهمان آمده ماهیست که درهای دلهای درد
باز کند و جانها را مستحق جنان گرداند در کعبه وصال باز کشاید درهای لذت و شهوت بر بندد شاه راه
وصال را که از شیطان قطاع طریق است ایمن گرداند فیه لیلة القدر خیر من الف شهر و درین ماه شبیست
که در خلوت جنت بگشاید هر که درین شب مردوار درآید و جرعه از شراب مشاهده بیداری نوش کند
و در روز مهر بر دهان نهد و دست کمر عبودیت بر میان بندد چندانی ثوابش دهند که گویی همه شبهای رمضان را
بیدار گذاشته است و هر که این شب را بیدار دارد چندان که خواب بروی غلبه کند خداوند ذوالجلال
میفرماید که من بنامم که همه خصمانرا ازوی خوشنود گردانم یکی از ازواج طاهره سوال کرد و گفت
یا رسول الله اگر شب قدر را دریابم چه دعا گویم که باجابت نزدیکتر باشد فرمود که هر که شب قدر را
دریابد این دعا برخواند که اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی یعنی خداوندا تو درگذارنده و آمرزنده
و دوست داری بفضلت از ما درگذران آنگاه مهتر عالم صلی الله علیه وآله فرمود هر که درین شب این دعا
گوید از آن وقت که قلم خطاب بروی روان شده باشد تا این ساعت که این دعا گوید اگر گناه
ثقلین او را باشد از وی درگذرانند و آن فرشتگان که گناه وی نوشته باشند بر ایشان چنان فراموش
گردانند که هرگز آنرا یاد نیابند تا بر گناه وی گواهی دهند ای عزیزان امشب شبیست که در هر باطنی
از باطن محبان سریست و در هر خاطری در خاطر نیازمندان نیازیست طلب نداشتیم چون دانستیم که درک
آینده است و کسی را فراموش نکند کار آمدن او را ساختیم چون دانستیم کسی دیگر کار ما نکند شب و روز
بطاعت مشغول گشتیم صد هزار رحمت باد بر عاشقی که درین شب نام خود را در جریده فراموشان نماند و تعهد

وقت را

وقت را در کنبه انس ننهند شب بدین بزرگواری می گذرد و تو سر بر بالین غفلت نهاده ای عزیزان شب
دو است یکی شب قدر و یکی شب قبر که داند که شب قبر در پیش است تا شب قدر را بطاعت و عبادت
بیدار دارد این شبیست که بر هزار ماه ترجیح دارد و شب نزول این سورت آن بود که اعمال امتان بر حضرت
پیغمبر عرضه کردند پیغمبر کوتاهی عمرها بر عمر امتان خویش بدید فرمود که ایشان بدان عمر این اعمال را چگونه دریابند
که دیگران بدان اعمال عمرها گذرانیدند تا رسیدند حضرت حق سبحانه و تعالی ویرا لیلة القدر داد و هر سال شبی
که هزاران هزار دران ماه بود و هر مومنی و مومنه که بیابد این شب را بهتر از ثواب بیداری سی هزار شب و روز
و سی هزار روز درجات بسیار یابد حکایت علی بن عروه گوید که حضرت رسالت پناه محمدی چهار
تن را یاد کرد از بنی اسرائیل که ایشان هر یک هشتاد سال عبادت کرده بودند که هیچکس از ایشان عاصی نشده
بودند بخدای عز و جل یک طرفة العین حضرت ایوب پیغمبر و زکریا پیغمبر و حزقیل بن العجوز و یوشع بن نون اصحاب
پیغمبر ازان در تعجب شدند جبرئیل امین علیه السلام فرود آمد و گفت یا رسول الله امت تو تعجب می کنند ازانکه
کسی هشتاد سال عبادت کنند و عاصی نشوند بدرگاه خداوند کریم لایزال میگوید من ترا بخشی دادم که آن شب
ترا و امتان ترا بهزار و هشتاد سال برابر هر انکس که این صورت را برخواند حضرت رسول و اصحاب را ازین
بشارت دل شاد گشتند آورده اند که ابن ابی نجیح گوید که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که مردی از بنی
اسرائیل یاد کرد که سلاح در پوشیده و هزار ماه جهاد کرده در سبیل راه خدای عز و جل و مسلمانان ازان عجب داشتند
حق سبحانه و تعالی بدل آن هزار ماه شب قدر فرستاد و برین امت داد این سوره فرو فرستاد آن مرد که حضرت رسول فرمود
شمعون یزدان پرست بود و در روایت دیگر هزار ماه جهاد کردی با کفار و هزار ماه در عبادت بودی و حضرت
قصه عبادت و سرگذشت مجاهدت او بسید عالم رسید با صحاب گفت ازان در تعجب و تفکر افتادند که عمری
بدین صغیری چگونه درجه حاصل آید در حال این بشارت از حضرت رب العالمین در رسید که انا انزلناه فی لیلة
القدر وما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر ای محمد امتان دیگر را هزار ماه مجاهده بود دوست تو
و امت ترا بخشی دادم که اندران شب مشاهده بهزار هزار ماه مجاهده پیشینان است پس ای عزیز من جهد کن
تا جرعه از جام جان افزای مشاهده این شب نوش کنی و عاشق وار درین شب خلعت مشاهده را طالب باشی
تا از فتوح صبوح قدری بروح روحت برسد کدام فتوح باشد بهتر ازین شب که در نزول ملائکه و الروح وکدام
لذت باشد خوشتر از استماع این سلام که فیها باذن ربهم من کل امر سلام وکدام طلوع صباح عالم آرای در مقابله

در مقابله این صباح جانفزای باشد سلام هی حتی مطلع الفجر پس ای عزیز من قدر این شب مکرم و این ماه معظم
بشناس در روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله این ماه را چنین تعریف کرده است اوله رحمة و اوسطه
مغفرة و آخره عتق من النار اگر بوقت آمدن این ماه مبارک شرط استقبال بجای نیاوری بوقت رفتن
شرط وداع بجای آور هم اکنون باشد که دروازهای نفاق کشاده گردد و خیل عزازیل از بند آزاد شوند
و در تخریب بنیاد طاعات اهل ایمان بکوشند کاری که دجال را باید کرد مشتی بطال پیش گیرند و مهر از دهان بردارند
و زبانها بفحش و غیبت بگشایند فجار و قمار کار کنند اگر میخواهی از دریای خطر بسلامت بگذری در این شب
خود را بطاعت و عبادت بیارای و نیازمندی پیش آر و آب از دیده ببار و آه دردناک از سینه
برآور و از گناهان گذشته خود یاد آور و توبه کن تا از برکت این شب بزرگوار مدد خیر بدید آید
بعون الله و ایاکم الهی پروردگارا بعزت قدر این شب قدر این بزرگوار جمله محبان و شیعیان
ائمه اثنی عشر علیهم السلام بیامرزی و رحمت کنی بفضل و کرم خود یا ارحم الراحمین باب پنجم در بیان
حقیقت انسان و نوع و فضیلت و اقسام حمد و سپاس و ثنای بیقیاس حضرت صانع حکیمی را که موجب خمیر طینت آدم بیدی
اربعین صباحا بید قدرت و قلم ارادت خط بر وجود آدم بر صفحه شهود عالم بنگاشت بمقتضای و لقد
کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر لوای کرامت و فضیلت بنی آدم بر مفارق سایر اهل عالم از حیوان
و پریان و ملایکه بکرم برافراشت و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم طغرای سلطنت حضرت آدمی
و صیت کوس خلافت وی بر وفق انی جاعل فی الارض خلیفة از ملاء الاعلی گذرانید و دایره افلاک
بحکم حدیث لولاک طفیل وجود شریف انسان کامل ساخت بنای عالم برای آدم از هر چه قبول تخول و افهام
عوام تصور نماید احکم و اقوی پرداخت از اجناس جمیع اشیا خاصه نوع انسان را بشرف جامعیت صوری و معنوی
مشرف فرمود بنص صریح انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال بجان توان نمود المناجات
پادشاها جرم ما را در گذار ما گنه کاریم و تو آمرزکار تو نکوکاری و ما بد کرده ایم جرم بی اندازه و حد کرده ایم
سالها در کفر و عصیان بوده ایم آخر از کرده پشیمان بوده ایم روز و شب اندر معاصی بوده ایم غافل از امر و نواهی
دایما در بند عصیان بوده ایم همنشین نفس شیطان بوده ایم یک نفس نگذشته بر ما ساعتی با حضور دل نکرده طاعتی
بر در آمد بنده بگریخته آبروی خود ز عصیان ریخته مغفرت دارد امید از لطف تو زانکه خود فرموده لا تقنطوا
بحر الطاف تو بی پایان بود نا امید از رحمتش شیطان بود نفس شیطان زد کریما راه من رحمتی باشد شفاعتخواه من

چشم دار

چشم دارم گر گنه با کم کنی پیش از آن کاندر جهان خاکم کنی اندر آن روزی که از من جان بری از جهان با نور و با ایمان بری
ای خداوند کریم و ای چاره ساز و رحیم و ای پادشاه عظیم که بر مای بیچارگان و درماندگان و عاصیان رحمت
و از سر گناهان ما در گذری و بر ضعیفی ما ببخشی و بیامرزی یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین فی نعت سید المرسلین
با صد هزاران هزار صلوات زاکیات و تحف تحیات وافیات بر آن چشم و چراغ آفرینش که تا طلایه ظهور
نور او از پرده صبح فطرت لایح نگشت هیچ موجودی را نوری در چشم نیامد که لولاک لما خلقت الافلاک
آن سیدی که هم چشم و هم چراغ چشم بود که مردمی بجهان او آورد که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق چراغی بود که اگر
لمعان انوار او نبودی همه را گمراهی بظلمت آباد جهنم کشیده بودی که کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم
منها عجب چشمی بود که هرگز بغفلت در خواب نشد که تنام عینی و لا ینام قلبی عجب چراغی بود که باد از انکه همه عالم
مخالفت بود هیچ باد مایره او را اطفا نتوانست کرد هر لحظه افروخته می بود که یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم و الله متم نوره زهی چشمی که چشم نبینا دگه نظری از وی به تنگ چشم منازل خلد که بدین مشغول
شود لاجرم در حق وی آمده ما زاغ البصر زهی عالی همتی که بدان همه تنگی که داشت جز در خوشاب در چشم
نگنجید که اللهم ارزقنی عینین هطالتین صلی الله علیه و آله اجمعین شعر طایر سدره با هزاران بال طیران
گر کند هزاران سال بر رسیدن بر اوج تعظمت کی تواند زهی خیال محال تو همای و زیر بال تواند پروان تو
و عترت و آل روبسوی تو کرده ایم که هست آفتاب تو بی فنای زوال آبروی تو به ز در عدن خاک راهی
تو به ز آب زلال با زبانت مقال طوطی عیسی با بیانت زبان ناطقه لال و ردنا بالعشی و الابکار
تولن فی الغدو و الآصال الصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله اجمعین فی منقبت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
خصوصا علی امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین و وصی رسول رب العالمین خلاصه ما و طین شاه بانه
امن و امان راز دار سید انس و جان مقتدای سید دو جهان مشکل کشای جمله خلقان دافع شر و الاحکاف
فیروز کون و مکان اسد الله الغالب و مظهر العجایب و سلطان اولیاء الله فی المشارق و المغارب
ابو الحسین علی ابن ابی طالب علیه السلام شعر ای دل ز بعد حمد حق و نعت مصطفی بگشا زبان بمنقبت شاه اولیا
والی ولی وصی نبی صادق و صفی عالم علی زکی و فی و رضی کشاف کنز و کاشف اسرار لو کشف فتاح فتح
باب سلونی و انما منصب نشین کار که لا فتی الا علی سند نشین بار که صدر قل کفی قسام هفت دوزخ و سلطان
هشت خلد سردار چار دفتر و سردار دو سرا دریای لطف و معدن بخشش مکان علم جود وجود و کان کرم منبع حیا

ساقی چون کوثر شافی در دین ❊ صافی صوفیان صف صدق صفا ❊ قایم مقام شاه رسل مرتضی علی ❊ میر امم امام بحق
حجت خدا ❊ آن شاه باز برج شریعت که از شرف ❊ تختش ز انما شد و تاجش ز هل اتی ❊ نورش ز نور احمد مختار
مشتق است ❊ زان شمع شرع را رسد از نور او صفا ❊ چون باب شهر علم نبی شد بفتح باب ❊ گشت این اگر گرد بدین
باب التجا ❊ فردا که هر کسی بدری التجا کند ❊ ما را بغیر آل علی نیست التجا ❊ یا رب بر این ده و دو امامان پیش رو
یا رب بحق جمله ده معصوم رهنما ❊ از مرحمت ببخش هم از رحمت بده ❊ هم کام این سرا و هم انعام آن سرا ❊ صلوات الله
تعالی و سلامه علیه و علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین و الحمد لله رب العالمین بفضلک یا ارحم الراحمین واین باب [illegible]
فصل اول در بیان حقوق والدین قال الله تعالی و قضی ربک ان لا تعبدوا
الا ایاه و بالوالدین احسانا حضرت صمدیت عز شانه می فرماید ما که خداوندیم و پروردگار بر شما باد که بندگی نماید
که غیر جناب کبریای ما را بندگی نکنید و در حق مادر و پدر نیکو باشید روایة کند ابی دردا قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه و آله یقول الوالد وسط ابواب الجنة فان شئت فحافظ علی الباب او ضیع ابو دردا گفت از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت رضای پدر بزرگترین درها درهای بهشت است اگر بهشت
میخواهی در این در محافظت نمای اگر خواهی آن را فرو گذار روایت از حکیم بن حزام قال قلت یا رسول الله من
ابر قال امک قلت ثم من قال امک قلت ثم من قال اباک حکیم بن حزام گفت
از حضرت رسالت پناه پرسیدم که با که نیکی کنم گفت با مادر گفت پس از آن با که کنم گفت با مادر گفتم پس
از آن گفت با مادر گفتم پس از آن که کنم گفت با پدر چه بدلایل شرعی حقوق قرابت و رحم متاکد است لکن فرزند
هر چند این نسبت باختصاص نزدیکتر حقوق متاکد تر اخذ آن نسبت و لادت لاجرم رجحان حقوق از همه بیشتر
آمد و چون با وجود ضعف و عجز والده مشقت حمل و رضاعت و تربیت و شفقت و محبت از بهر او بیشتر است
هر آینه حقوق او بر حق والد متضاعف بود روایت کند مالک بن ربیعه قال بینا نحن عند رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم جاء رجل من بنی سلمة فقال یا رسول هل بقی من بر ابوی شیء ابرهما به بعد وفاتهما قال
نعم الصلوة علیهما و الاستغفار لهما و انفاذ عهدهما و اکرام صدیقهما مالک بن ربیعه روایت کرد که من
نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم با جمعی از اصحاب که شخصی از بنی سلمه بحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم آمد و سوال کرد و گفت یا رسول الله هیچ حقی از آن مادر و پدر من مانده است بر من بعد از آن
که وفات یافته اند آن حضرت گفت بلی دعا و خیرات ایشان یعنی آمرزش خواستن ایشان را و وصیت

اینها را

اینها را

بجای آوردن و دوستان ایشان را گرامی داشتن والله اعلم روایة از حضرت رسول صلعم دعاء الوالدة
اسرع اجابة قیل و لم ذلک یا رسول الله قال هی ارحم من الاب و دعوة الرحیم لا تسقط فرمود
که دعای مادر زود مستجاب میگردد از دعاء پدر گفتند چرا گفت زیرا که دعاء مهربانتر است و دعای مهربان
رد نمی شود روایة از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اصبح مرضیا لابویه اصبح له بابان
مفتوحان من الجنة و من امسی مثل ذلک و ان کان واحد فواحد و من اصبح مسخطا لابویه و اصبح له بابان
مفتوحان الی النار و من مسی ذلک و ان کان واحد فواحد فرمود هر که بامداد بر خیزد و بر جای بود و دیگر مادر
و پدر از وی خوشنود باشند آن روز دو در از بهشت بروی او بگشایند و اگر مادر و پدر او یکی زنده باشد
یکدر بگشایند هر که بامداد بر خیزد و بر جای بود و مادر و پدر از وی ناخوشنود باشند دو در از دوزخ بر روی
او بگشایند و اگر یکی از ایشان زنده باشد یکدر بگشایند روایة از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود
الجنة یوجد ریحها من مسیرة خمسمائة عام و لا یوجد ریحها عاق و لا قاطع رحم فرمود که بوی بهشت را چنین
است که از پانصد ساله راه آن بوی شنیده می شود و عاق هرگز بوی نشنود یعنی چنان از رحمت خدای تعالی
دور باشد در قیامت که پانصد ساله راه پیرامن بهشت راه نیابد در اخبار آمده فی الخبر ان الله تعالی اوحی الی موسی
یا موسی بر والده و عقوق کتبت بارا و من برنی و عق والدیه کتبته عاقا در اخبار است که حق جل و علا به موسی
که ای موسی هر که بر ادای حقوق بندگی ما بجای آورد و در حقوق مادر و پدر تقصیری کند ما او را از بدکاران
نویسیم آورده اند که در قرون ماضیه در مصر عادت بودی که هرگاه پادشاهی که بجهت احترام کسی بر خاستی
گفتندی تا او از سر مملکت برخاستی و او را از سلطنت عزل کردندی چون یعقوب علیه السلام بدیدن یوسف
آمد یوسف خواست که بر خیزد نگذاشتند گفتند ازین برخاستن خط ملکت یوسف بر نخاست خدای
تعالی بیوسف وحی فرستاد که ای یوسف بجهة مصلحت ملک فانی حرمت پدر فرو گذاشتی بعزت و جلال
من که بعد ازین از پشت تو هیچ پیغمبری بیرون نیاورم از اینجاست که علما گفته اند که احتساب بر پنج
مرتبه است اول تعریف دوم نصیحت سیوم منع بفعل چهارم عنف و سب پنجم ضرب و فرزند را دو مرتبه
که تعریف و نصیحت است بوعظ بر پدر و مادر احتساب جایز نیست در مرتبه چهارم و پنجم که دشنام و زدن
از فرزندان روا نیست اما مرتبه سیوم آن منع است بفعل علما روا نداشته اند چه اگر فرزند را فعلی صادر شود
که سبب ایذای او گردد چنانچه عود و رباب و طنبور و آلات مناهی ایشان بشکند یا خمر ایشان را بریزد

یا جامهٔ حرام از تن ایشان برکند و بخداوند دهد یا مال غصب از خانهٔ ایشان بیرون آرد و بمستحق رساند اگرچه
ایشان بدین افعال خشمگین شوند و اصح آنست که فرزند بدین افعال عاق نشود و خشم ایشان را اعتبار ننماید
زیرا که وجوب و ادای حقوق فرمان صمدیت بر حقوق ایشان مقدم است از نجاست که حق سبحانه در قرآن
میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان فرمود ای گروهی
که ایمان آورده اید بدوستی مگیرید مادران و پدران و برادران خود را چون باطل را بر حق اختیار کنند از فرمان
حق سبحانه و تعالی کردن بر تا بند اما والدین چون مطیع فرمان حق باشند مخالفت شرع روا ندارند طلب
رضای ایشان افضل طاعات است چنانچه حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که بر الوالدین افضل
من الصلوة و الصوم و الحج و العمرة و الجهاد فی سبیل الله یعنی نیکوی مادر و پدر فاضلتر است از نماز
و روزه و حج و عمره و جهاد در راه حق سبحانه و تعالی و چون ذات والدین در سببیت وجود فرزندان
اول مصدریست که وجود حقیقی فرزندان مصدر بعالم محسوس صادر میگردد و لاجرم حضرت صمدیت عز شانه طاعت
ایشان را قرین طاعت خود گردانید بعد از ان ادای شکر نعمت آن حضرت شکر ایشان را بر فرزندان واجب
گردانید اما قسم دوم ازین باب در ادای نکاح و حقوق زوجه و زوج و حقوق زوج بر زوجه قال الله
تعالی و لقد ارسلنا رسلا من قبلک و جعلنا لهم ازواجا و ذریة و قال لقد من نکح الله و انکح الله استحق
ولایة الله فرمود که هر که زن خواهد برای خدای تعالی تا دین خود را در حصار آورد و نفس خود را از ارتکاب
حرام محفوظ دارد یا دختری خواهد خود را بمسلمانی متدین دهد برای خدای تعالی تا در دین ایشان محفوظ ماند
ایکس مستحق قرب و دوستی حضرت صمدیت گردد و حضرت خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من رغب عن
سنتی فلیس منی و النکاح سنتی فمن احبنی فلیستن بسنتی آن حضرت فرموده هر که از سنت من روی بتابد
او از من نیست و نکاح سنت من است هر که مرا دوست میدارد گو بر سنت من ثابت باش و حضرت خواجه
کونین فرمود که اذا اتاکم من ترضون دینه فزوجوه وان لا تفعلوه تکن فتنة فی الارض و فساد کبیر فرمود
که هرگاه کسی را بر دین و امانت شما اعتماد بود نزد شما آید و طلب نکاح کند او را نکاح کنید یعنی اگر چنین
کس درویش بود و از درویشی او ننگ مدارید و تقوی و امانت او را غنیمت شمرید اگر نکنید فتنه در زمین
انگیخته باشید و فسادی بزرگ کرده و چون امر نکاح از محاسن امور دین و مصارف جند شیاطین و ابقای
وجود انام و تکثیر سواد اسلام است جمیع جاهلان اهل اسلام معرفت شرایط و حقوق و احکام مقاصد

واداب

واداب آن واجب است آنچه طالب حق را در رعایت حقوق نکاح از دانستن و عمل کردن بدان چاره نیست
هفت شرط است شرط اول مباشرت دوم سیاست سیوم غیرت چهارم نفقه پنجم تعلیم ششم قسمت هفتم
تادیب شرط اول معاشرة است قال الله تعالی عاشروهن بالمعروف حق جل و علا میفرماید با زنان
زندگانی کنید و نیکی و خلق خوش و آخرین وصیتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در حالت
وفات این بود که الصلوة و ما ملکت ایمانکم و اتقوا الله فی النساء فانهن عوان فی ایدیکم یعنی بر شما باد که نماز
بپای دارید و بر بندگان شفقت کنید و از خدای تعالی بترسید و حقوق زنان رعایت کنید که ایشان اسیران
در دستهای شما پس از حقوق و معاشرت اهل بر مرد یکی آنست که اهل خود را بخشونت قول و فعل ایذا
نرساند بلکه بدخویی و سبکی و افعال ناقصهٔ ایشان را بقوت حلم و صبر تحمل کند و ترش روی نباشد شرط دوم
سیاست مومن غیور باید که در احتمال حسن خلق متابعت ایشان را بر گستاخی کشد هرگاه که چیزی نامشروع
ایشان چند در زجر و تهدید و ادب تقصیر روا ندارد و ایشان را بقوت سیاست و صولت حمیت مقهور و زیر دست
خود گرداند و مامور ایشان گردد و خاصه بر امور دین بمشورت ایشان کار نکند و بر قول ایشان و
در خبر است که شاوروهن و خالفوهن فان فی خلافهن البرکة یعنی با ایشان مشورت کنید تا دلهای ایشان
بدان شاد و خوش گردد پس مخالفت رای ایشان کنید و این از حضرت سید انبیا محمد رسول الله صلعم
فرمود که لا یفلح قوم تملکهم امرأة یعنی هرگز نیابند آن قوم که بر حکم زن کار کنند فی الجمله قیام جمیع کارها جنس زن
و متجاوزت چیزی از حد اعتدال موجب فساد و نقصان است شرط سیوم غیرت قال رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم ان الله یغار و المومن یغار غیرة الله ان یاتی المومن ما حرم علیه یعنی بدرستی که حق سبحانه و تعالی غیرت
میکند و مومن غیرت می کند و غیرت حق جل و علا بر انکس که فعل کند که آن فعل بروی حرام گردانیده شده است
و قال علیه السلام انی الغیور و ما من امرء لا یغار الا منکوس قلبه مراد ازین قلب اینجا عقل است فرمود که من
غیورم و هر مردی که او را غیرت نباشد عقل او نگونسار است و شرط غیرت مومن است که دخول غیر محرم
در حرم خود روا ندارد و از زیارات گورستان و مساجد و مجالس و ولایم و معازی که مردان و زنان
در یک مجلس جمع شوند منع کند و مع ذلک و بدگمانی در حق ایشان از حد در نگذراند و در تجسس اخبار
نهانی ایشان مبالغه نکند و عیبهای ایشان را نجوید حضرت خواجهٔ عالم صلی الله علیه و اله فرمود که المرأة کالضلع
بنصیحت ایشان را بحق راغب گرداند چنانچه در کار فنای آخرت و خلاصی نفس خود میکوشد

ودر خلاصی ایشان کوشش نماید تا ایشان را از خطرهای آن جهانی ایمان ایمن کرداند شرط چهارم نفقه است
قال الله تعالی والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا یعنی اهل نجات و ارباب درجات آنکسانی
اند که در نفقه حد اعتدال رعایت کنند و چنان تنگ نگیرند که بجب بخل انجامد و چنانچه اسراف نکنند بحد تبذیر
بطر و طغیان کشد و تحصیل نفقه و کسوه عیال از جمیع شبهات احتراز کند و هر زیاده در کفایت بود بمستحقان
و محتاجان ایثار کنند و اگر در تحصیل نفقه و کسوه بعضی میسر در بعضی از شبهات مبتلا شود و از آن چاره نباشد حلال
خود را در وجه نفقه کسوت صرف کند و شبهه را در وجه کسوه نهد هر چه کوشتی از شبهات حرام رسته شود و مستحق عذاب
آتش شود شرط پنجم تعلیم است قال الله تعالی واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن
واهجروهن فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا حق تعالی می فرماید
که آن زنانی که نبود که نشوز می کنند شما اول ایشان را دور کنید و اگر آن هم فایده نکند ایشان را زیادتی مکنید
و اگر کسی دو سه روز یا یک ماه با زوجه خود بجهة مصلحت دینی سخن نگوید و اورا مهجور کند روا باشد در خبر است
از حضرت سید کائنات و خلاصه موجودات محمد مصطفی صلی الله در خانه یکی از ازواج بود و طعام آوردند
آن حضرت از آن طعام چیزی پیش عایشه فرستاد عایشه غیرت کرد آنرا باز داد و آن زن دیگر گفت عایشه ترا
امانت کرد بدین رد کردن طعام آن حضرت در خشم شد گفت شما نزد خدای تعالی از آن خوارترید که مرا امانت کنید
پس یک ماه با زنان مهجور کرد و هیچکس از ازواج سخن نگفت این حق زوجه است بر زوج اما بعد حقوق
زوج بر زوجه بسیار است و در حقیقت نکاح نوعی از رقیت است چه در شرع ملک دو نوع است یکی ملک یمین
است دوم ملک نکاح چنانچه طاعت سید بر بنده واجب است طاعت زوج نیز بر زوجه واجب است و از اینجا
بود از حضرت خواجه عالم صلعم فرمود لو امرت احدا ان یسجد لاحد لامرت المراة ان تسجد زوجها لعظم حقه علیها یعنی
بغیر از خدای تعالی بر کسی سجده واجب بودی هر آینه فرمودی تا زن بر شوهر خود سجده کردی از بزرگی حق شوهر بر وی
در خبر است که شخصی سفر کرد زوجه خود را امر کرد تا آمدن او از خانه بالا بخانه زیر فرود نیاید و پدر آن زن
در خانه زیر بود بیمار شد آن زن نزد رسول صلعم فرستاد اجازت خواست که از خانه بالا بیرون پدر فرود آید آن
حضرت فرمود که فرمان شوهر خود را بجا آور پس آن شخص وفات یافت زن از حضرت رسول اجازت خواست که فرود
آید آن حضرت فرمود که فرمان شوهر خود را بجای آر پس آن شخص را دفن کردند آن زن از خانه بالا فرود نیامد حضرت
سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که ان الله غفر لابیها بطاعتها لزوجها یعنی پدر کسی که خدای تعالی آمرزید

پدر اورا از برکت طاعت داشتن آن زن شوهر خود را از حقوق زوج بر زوجه ده است یکی آنست که هر گاه
زوج را رغبت او باشد بهر حال که باشد منع نکند بمباشرت مگر در وقت حیض دوم آنکه از خانه شوی بی اذن
او چیزی بکسی ندهد سیوم آنکه روزه تطوع بی اذن و فرمان شوی ندارد چهارم آنکه بی اجازت شوهر پای
از خانه بیرون ننهد پنجم غیبت شوی خود را پیش خویشان خود نگوید ششم زیادت از قدر خود حاجت
از شوی طلب نکند هفتم آنکه بشادی شوی شاد باشد و باندوه او اندوهگین باشد هشتم در شوی بسیار
غیرت نبرد نهم آنکه خود را پیوسته پاکیزه دارد و فعلی که شوهر را انکار باشد نکند دهم آنکه بر فرزندان
وی دعای بد نکند تا رسته باشد از عذاب خدای تعالی این حقوقها که یاد کردیم از بهر آن می باید که نفس
او فدای آتش دوزخ باشد قسم سیوم از باب در حقوق فرزند با والدین عن جابر قال جاء رجل
الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله من ابر والدیک فقال لیس والدان فقال بر ولدک فان لولدک
علیک حق ابوه روایت کرد جابر انصاری که شخصی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آمد
و گفت یا رسول الله نیکی با که کنم گفت با پدر و مادر گفت مادر و پدر ندارم گفت با فرزند خود چنانکه مادر
و پدر را بر تو حق است روایت کنند از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که فرزند را
روز هفتم عقیقه کنید و موی او پاک کنید و چون بشش سالگی رسد اورا ادب کنید و چون هفت ساله شود جای
خواب او را جدا کنید و چون سیزده ساله شود اگر ترک نماز کند اورا بزنید و چون شانزده ساله شود
از برای او زن بخواهید پدر دست پسر بگیرد و گوید ترا ادب کردم و تعلیم کردم و تزویج کردم پناه میگیرم بخدای
تعالی از فتنه تو از دنیا و از عذاب تو در آخرت ای عزیز من بدانکه امانت حق است نزد مادر و پدر
مطالبه حقوق این امانت در مجمع قیامت خواهد بود و این امانت آیینه است که صورت جمیع نقایص
و کمالات را قابل است و جوهر حقیقت او را بهر چه میل دهند برای مایل گردد و اگر مادر و پدر استاد و معلم
او از اهل خیر و صلاح باشند آثار صلاحیت ایشان در وی راسخ گردد از دیاد علم و تقوی نتیجه او شود و
نیک بخت دو جهانی شود و مادر و پدر و استاد و معلم در ثواب با او شریک باشند و اگر مادر و پدر و استاد
و معلم او فاسق و فاجر و جاهل و غافل باشند آثار ظلمت و فسق و غفلت و جهل ایشان در نهاد فرزند مستحکم
گردد و مباشرت نفس و ظلم و فتنه و عجب و کبر طبع او شود و بدبخت دو جهانی گردد و مادر و پدر و استاد و معلم
جمله در اثم او شریک باشند و از اینجا بود که حضرت خواجه کونین و فخر عالمین صلعم فرمود که کل مولود یولد

علی الفطرة فابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه یعنی که فرزند که تولّد می کند در حالت ولادت بر آفرینش پاک است
و دین و مذهب و سیرت نیک و پند از مادر و پدر میگیرد و اگر ایشان جهود ند او را جهود می کردانند و اگر ایشان
ترسا اند ترسا میکردانند پس هر دین و مذهب که مادر و پدر دارند و از ایشان فرا می گیرد و چون مادر و پدر بحکم
شفقت فرزند را در حالت صغر از آفات آب و آتش نگاه میدارند تا هلاک نشوند و از هلاکت آتش دوزخ آن
جهانی برعایت کردن تا به هلاکت او گرفتار نشود اولی تر ازین آن باشد که فرزند را از خردی محاسن اخلاق
تعلیم کنند و از مخالفت غیر باسوا نگاه دارد و زینت دنیا نفرمایند و تنعم را عادت او نسازند در اول نشات
رضاعت او را بشیر زنی که بی نماز و حرام خوار باشد نکنند و لقمهٔ حرام را غذیه او نسازند هر طفلی که بدن او در غذی
بشیر و لقمهٔ حرام تربیت یابد بظلمت و خباثت آن حرام طبع او را تاریک و مکدر گرداند و در حالت جوانی میل او بشر و
معصیت باشد و چون طفل بحد تمیز رسد باید که مراقب حال او باشند که اول نشانی که از آثار سعادة است در طفلی
حیاست و چون حالت تمیز طفل ظاهر شد یکین بود و این نشان سعادت را غنیمت شمردن و در تربیت او
او سعی نمایند که اول صفتی که از صفات ذمیمه که در طفل ظاهر می شود شره است و بر پر خوردن باید که او را آداب
خوردن او را نگه تعلیم کنند و بسیار خوردن را در چشم او زشت گردانند و از ذخیره کردن طعام او را منع کنند و به ایثار
فرمایند و کودکان بسیار خورد را پیش او سرزنش کنند و بسیار خوردن تا آن صفت در وی شکسته و از پوشیدن
جامهای رنگین و ابریشمین منع کنند و او را اگاه کنند که آن پوشش زنان است و مخنثان و نقصان کرف و اخلاق
بیشتر اطفال از زینت است صفات مهلکه از دروغ و حسد و عجب و کبر و حرص و غیبت و بخل و مکر و غدر
در نهاد کودک رسوخ می یابد چون بحد تعلیم رسد بجهت تعلیم قرآن استادی طلب نماید که بصلاح تقوی موصوف
باشد و بعد از قرآن به تعلیم اخبار و احادیث و مواعظ و مذهب حق ائمه معصومین و حکایات مشایخ و صلحا و اولیا
مشغول گردانند تا محبت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اهل صلاح در باطن او متمکن گردد و از
خواندن غزلها که دران ذکر عشق و زلف و خال باشد منع کنند که آن تخم فساد در دل اطفال رسته می گردد و در
هر روز یک ساعت طفل را در لعب و بازی رخصت دهند تا طبعش بروی منقطع نگردد و او بحد اعتدال بماند و قوت
ذکا او باطل نگردد و از دشنام دادن و فحش بسیار گفتن و خیوا انداختن و بسیار خندیدن منع کنند و در خدمت
پیران و بزرگان با ادب نشستن و برخاستن و راه رفتن تاکید کنند غرض کودک را در اول نشات آینه ایست قابل
که هر صورت در برابر آن بدارد عکس آن صورت در وی ظاهر گردد و در صحبت عارفی کامل و محقق تربیت یابد امید

بود

بود که ولی از اولیای وقت گردد و اگر در صحبت جاهل شریر تربیت یابد بد شیطان مرید بشود که المرء علی دین
خلیله **قسم چهارم ازین باب** در حقوق خادم و بنده و زیردستان روایتست از حضرت رسالت
پناه صلعم قالت آخر ما اوصی به رسول الله صلی الله علیه و آله الصلوة و ما ملکت ایمانکم یعنی آخرین چیزی که آن حضرت
وصیت نمود این بود که نماز را بپای دارید و زیردستان را نیکو دارید و قال علیه السلام اتقوا الله فیما ملکت ایمانکم
اطعموهم مما تاکلون و اکسوهم مما تلبسون و لا تکلفوهم من العمل ما لا یطیقون فما احببتم فامسکوا و ما کرهتم فبیعوا
لا تعذبوا خلق الله ملککم ایاهم ولو شاء لملکهم ایاکم فرمود که بترسید از خدای تعالی در حق آنکسان که در تحت دست
شما اند یعنی بندگان را بخورانید ایشان را از آنچه میخورید شما و بپوشانید ایشان را آنچه شما می پوشید ایشان را کاری
مفرمائید که طاقت آن ندارند آنچه از ایشان میخواهید نگاه دارید و آنچه از ایشان نمی خواهید بفروشید و بندگان
حق را عذاب مکنید بدرستی که حق سبحانه و تعالی ایشان را ملک شما گردانیده است اگر خواهد شما را ملک ایشان
گرداند قادر است و هرچه خواست کرد و هرچه خواهد کند قال علیه السلام فرمود که در بهشت در نیاید بنده که مردم
بمکر و خیانت کند و کسی که جور کند بر بندگان و زیردستان شخصی پیش حضرت رسالت پناه محمدی صلعم آمد
و گفت یا رسول الله چند بار عفو کنیم از بندگان پس فرمود در روزی هفتاد بار ایشان را عفو کنید فی الجمله که ادا
بنده یا جاریه ایست او را در موقف عرض حاجات از حقوق ایشان خواهد پرسید بنده را خواه صفت چنین است
اول آنکه در خوردن و پوشیدن او را با خود برابر دارد **دوم** آنکه او را زیادت از قدر طاقت کار نفرماید
سیوم آنکه از حد احکام شرع بروی واجب است او را تعلیم کند **چهارم** آنکه چون در روز وظیفه خدمت خود بجای
آورده باشد شب او را دیگر کار نفرماید **پنجم** بنظر حقارت او را نه بیند **ششم** آنکه در وقت ادای فرایض او را کار
نفرماید چنانچه بسبب آن کار فریضه او قضا شود **هفتم** آنکه هر تقصیری که در وی نقصان دین نباشد از وی عفو کند **قسم
پنجم ازین باب** در حقوق صحبت و اخوت و شرایط و صداقت قال الله تعالی فاصبحتم بنعمته
اخوانا و عن ابی دردا قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان حول العرش منابر من نور علیها قوم من نور
لباسهم نور و وجوههم نور لیسوا بانبیاء و لا شهداء یغبطهم النبیون و الشهداء فقالوا یا رسول الله صفهم لنا قال هم
المتحابون فی الله و المتزاورون فی الله ابو دردا روایت کرد از حضرت سید انبیا صلعم می فرماید که در گرد
عرش منبرهاست از نور روز قیامت بران منبرها قومی باشند از نور و جامهای ایشان از نور و روی ایشان از
نور و ایشان پیغمبران و شهیدان باشند ولی پیغمبران و شهیدان برمرتبه ایشان رشک برند گفتند یا رسول الله صفت ایشان

بعدها فرمود که ایشان آن کسانند که با صلحا و اتقیا دوستی کنند برای رضای حق تعالی و ایشان شنیده‌اند
برای رضای خدای تعالی قال النبی صلی الله علیه وآله من اراد الله به خیرا رزقه خلیلا صالحا ان نسی ذکره
وان ذکر اعانه حضرت سرور کاینات صلعم میفرماید که خدای تعالی با هر بنده که نیکی داشته باشد او را دوستی
صالح روزی کند و هر گاه که او را از کارهای دین فراموش کند یادش دهد و چون یاد کند او را در آن
یاری گرداند کامل دین او را آراسته گرداند در اخبار آمده است که حق جل و علا وحی فرستاد بداود علیه السلام
که ای داود چه بوده است که ما ترا می‌بینیم در گوشه تنها افتاده و با کسی نمی‌آمیزی گفت الهی خلق را دشمن
داشتم برای رضای تو خطاب آمد که ای داود هشیار باش از برای خلاصی نفس خود و در روز درماندگی
برادران دینی و دوستان حقیقی طلب کن و هر دوستی که بر رضای ما ترا موافقت نکند با او صحبت مدار که
اگر کسی با او صحبت داری دل ترا سیاه و سخت میگرداند و ترا از رحمت دور می‌اندازد آورده‌اند
که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بعیسی علیه السلام که ای عیسی اگر تو ما را چندان بندگی کنی که جمله اهل آسمانها و زمینها
در آن همه دوستی صالحی برای رضای ما و دشمنی فاسقی را یا مبتدعی برای رضای ما نباشد آن همه ترا
هیچ سود ندارد و هیچ نیست نقلست از حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام فرمود علیکم
بالاخوان فانهم عدة الدنیا والآخرة الا تسمع الی قول اهل النار فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم
آن حضرت فرمود که بر شما باد که برادران دینی کسب کنید که ایشان یاری ده دین اند در دنیا و فریادرس در آخرة
نمی‌بینید که حق سبحانه از حال دوزخیان حکایت می‌کند که چون از ایشان پرسند که چون است که شما از
عذاب خدای تعالی خلاصی نمی‌یابید از گرفتاری که درمانده‌اید ایشان جواب گویند که از آنکه ما در دنیا
دوستی صالح و برادر دینی کسب نکردیم که امروز شفاعت او ما را ازین عذاب خلاصی دهد آورده‌اند که ملکی
صالح از پادشاهان شام بود شبها با یک غلام بیرون آمدی و در میان مساجدها و مقابرها گشتی و از
احوال مردم تفحص کردی شبی در سرمای زمستان می‌گشت بمسجدی رسید درویشی را دید که از برهنگی
و سرما میلرزید و می‌گفت الهی در قیامت این پادشاهان غافل را که نعمت ترا سرمایه حظوظ نفس و هوا ساخته‌اند
و دولت فانی را تخم کبر و تکبر گردانیده و از احوال ضعیفان غافل شده بهشت راه دهی بعزت جلال تو که
قدم در بهشت ننهم آن ملک صالح جامه پاک برده نزد پیش درویش نهاد و بگریست و گفت شنوده‌ام که حضرة
رسول فرموده است پادشاهان بهشت کسانی باشند که ایشان را در دنیا قوت یک شب نباشد و ایشان بروز

از حضرت خدای تعالی راضی نشوند امروزی که نوبت پادشاهی مات من بود صلح آمده‌ام فردا که نوبت
پادشاهی شما خواهد بود در خصومت برما کشایی و سایه همای حمایت از حال ما باز مگیر و فیض فضل شفاعت
از ما دریغ مدار ای عزیز چون شرف تربیت اخوت و صحبت دانستی بدانکه نه هر کسی که خود را برادر تو خواند
برادری دین را شاید نه خلعت حب الله بر قامت هر محتاج چست آمده است اسرار سایه همای المتحابون فی الله
جریده محقق متورع بیند و عنای موصل معنوی بر چهره مکدر هر فاسق و جاهل نشیند و ازین سبب اکابر دین
گفته‌اند که عاقل باید که با پنج کس صحبت ندارد اول احمق جاهل دوم بدخوی متکبر سیوم فاسق مصر چهارم
مبتدع معاند پنجم حریص بخیل و فرق میان جاهل و احمق آنست که جاهل کسی را گویند که راه بمقصود نداند و احمق
کسی را گویند که راه عکس مقصود در مقصود کند پس هر که با احمق دوستی دارد هر روز از خدای تعالی دورتر است
روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و علی آبائه السلام فرمود که با پنج کس صحبت مکن اول با دروغ
گوی صحبت مدار که دروغ چون سراب است که چیزی نماید و ترا بدان می‌فریبد و در حقیقت هیچ نیست
دوم صحبت مدار با احمق که بحماقت خود هر چند خواهد که ترا سود کند آخر ترا زیان اندازد سیوم بخیل اگر با
بدو پیوندی در حال احتیاج روی از تو بگرداند چهارم بی زهره ترسنده که در حال حادثه بجهت خلاصی خود
ترا بدشمن سپارد پنجم فاسق را که ترا به لقمه بفروشد و حقوق صحبت اخوت هشت حق بود اول
قال الله تعالی یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة حضرت صمدیت جل و علا میگوید بدان کسانی که با وجود
احتیاج آنچه دارند ایثار می‌کنند بر برادران دینی و مهم برادر خود را بر مهم خود تقدیم کند دوم معاونت نفس
در قضای حاجت با ایشان در بشاشت و استبشار و قبول منت روایت از امیر المؤمنین علی مرتضی علیه
التحیة والثنا فرمود که دوست‌ترین دلها نزد حق سبحانه و تعالی آنست که بر برادران نرم‌تر و با شفقت‌تر
باشد و حسن بصری گفت برادران دینی بر ما عزیزتر است و دوست‌تر از فرزندان ما که دنیا یاد دهند
برادران دینی ما را آخرت یاد دهند در زمان تابعین بعضی از اکابر بعد از وفات برادر طریقت چهل سال
بر در خانه برادر دینی تردد کردندی و مؤنت اهل و اولاد او را کفایت کردندی و آن را واجب دانستندی
قسم سیوم بزبان است و آن آنست که در غیبت و حضور برادر ذکر عیبهای او نکند و سر و رازهای
او را افشا نکند و در خلل و خطا که در سخن برادر دینی واقع شود و بمحاربت و مجادله پیش نیاید و ذکر
مساوی او را از زبان مردم بدو نرساند و محاسن او را نپوشد قسم چهارم بنصرت و حمایت است علامت

صحبت محبت دینی و مودت حقیقی آنست که مومن لا یزال مراقب و راعی غیبت برادر دینی باشد و چون
جمعی قصد غیبت او کنند بدانچه ممکن بود از تعریض روا ندارد و مثال کسی که غیبت برادر دینی از دیگری می
شنود و تو خاموش میباشد همچنان است که کسی برادر خود را می بیند که در میان سگان و آدمی خوار
افتاده است و آن سگان او را میخایند و گوشت و پوست او را میدرند و او ایستاده است و می بیند
و هیچ شفقت برادری باعث او نمی شود که آن سگان را از آن برادر منع کند شک نیست که تفریق عرض و آبروی
بر نفس دیگر اشد از تفریق پوست و گوشت و از اینجاست که حق سبحانه و تعالی غیبت را تشبیه کرده است
و فرموده که ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه **قسم پنجم از نیاب** تعلیم است و نصیحت است بر مومن مشفق
واجب است که همچنانچه مواسی در مال برادر دینی بر خود واجب و لازم داند و هم او را عیوب نفس او
آگاه گردانند از اقوال شنیعه و افعال قبیحه باز دارند از ارتکاب مخالفات و ارتکاب شهوات مهلکات
منع کنند در حالت نصیحت و ارشاد وظیفه اسرار و تلطف را رعایت کند و از افصاح برادر بر ملا خلق
احتراز واجب داند و رحمت خدای بر آنکس باد که عیب مرا بمن دهد یعنی عیب من بمن نماید و هر مومنی
که از برادر عیبی بیند که آن بدین تعلق دارد و او را از آن آگاه نکند در دین او خیانت کرده باشد
و در روز قیامت بدان مواخذ بود **قسم ششم** عفو از هفوات و زلات و این معنی از دو معنی
خالی نبود و حال خالی نباشد یا بسبب تقصیر بود در حقوق اخوت یا بواسطه تساهل امور دینی از قسم اول
به همه حال عفو اولی بود اما در قسم دوم ابوذر غفاری گفت برادر را برای صلاح علم برای خدای تعالی دو
گرفتی چون از آن حال برگردد و بمخالفت حق تعالی مشغول شود برای خدای تعالی او را دشمن گیر
تا دوستی و دشمنی تو از برای خدای تعالی باشد والله تعالی بجهت تنبیه امت بر حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم خطاب میکند که فان عصوک فقل انی بری مما تعملون یعنی اگر از نصیحت و فرمان
تو عاصی گردند بگوی که من بیزارم از آنچه شما می کنید و نیز فرمود که از ایشان بیزار شو از اینجا بود که از ابوذر
غفاری رحمة الله علیه پرسیدند که فلان برادر تو بمعاصی مشغول است و او را دشمن میداری یا نه گفت
آن فعل او را دشمن میدارم ولی او همچنان برادر من است و این طریقه الطف و اقرب از طریق است
شرط وفا آنست که در حال فقر حاجت برادر دینی فرو نگذارد و سه احتیاج اخروی اولی تر است از سه احتیاج
دنیوی و مصیبت دینی سخت تر از مصیبت مالی دنیوی باید که همان مراعات در این حال از برادر روا ندارد

ومعاو

ومعاونت او بر خلاف این حال بر خود لازم داند **قسم هفتم** وفاست بحقوق اخوت بدعای
خیر در حیات بعد ممات احسان در حق اهل و اولاد او و شرط است و شرط اخوت آنست که مرد هر بار که بجهت
نفس خود کند برادر را در آن شریک گرداند و بعد از وفات او را بدعا و استغفار مخصوص گرداند و از حضرت
رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله فرمود اذا دعا الرجل لاخیه فی ظهر الغیب قال الملک و لک مثل ذلک
فرمود که چون شخصی در غیبت برادر دینی دعا کند فرشته گوید ترا چنین باد که در حق برادر دعا کردی و
آمرزش خواستی **آورده اند** از سفیان بن عیینه که از پدر خود پنجاه هزار دینار میراث رسید همه را بر دوستان
و برادران دینی نثار کرد و گفتند بجهت عیال خود چرا چیزی از آن مال ذخیره نکردی گفت من از حضرت
حق سبحانه و تعالی از بهر برادران و فرزندان بهشت میخواستم محقر دنیا را چگونه از ایشان دریغ دارم و این
نشان صدق است و محبت که بقول و فعل تنبیه غافلان و ترغیب طالبان میکند **حکایت** که بدرا از حضرت
عیسی ع فرمود که دوست گردانید خود را نیز و خدای تعالی بر دشمنی عاصیان و نزدیک گردانید خود را
بحق سبحانه و تعالی به دوری ایشان و طلب رضای خدای تعالی کنید بخشم ایشان گفتند یا روح الله
با که نشینیم فرمود با کسی نشینید که دیدن او لطف و قهر حق سبحانه و تعالی شما را یاد دهد و از سخنهای او
عمل شما زیادت گرداند عمل او در آخرت شما را راغب گرداند پس اگر نجات دو جهانی خواهید که حاصل شود
و به بهشت نزدیک شوید و محبت خاندان محمد و علی و ایمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بر لوح جان خود
نقش کنید و دست در دامن عروة الوثقی امیر المومنین علی علیه السلام زنید و تولای ایشان زیور جان خود
سازید و تبرا از دشمنان ایشان کنید تا رستگاری دنیا و آخرت نصیب شما گردد و به نعیم مقیم بهشت داخل
شوید الهی خداوندا حاضران این مجلس و خوانندگان و شنوندگان را بیامرزی و رحمت کنی یا اله العالمین
باب نوزدهم در بیان امانت و دیانت التمجید حمد بسیار و ثنای بیشمار حضرت ملکی را که بر نگارش
خط ملک دنیوی را بتمجید قانون سیاست بر نگاشتی حکیمی نظام دارد حکیمی که عرصه ملک مکارم اخلاق و محامد و تمام
بنای انتظام نهاد قادری که سطوت قهر او رقاب جباران ظالم پست گردانید عادلی که آثار رافت عدلش
ادعیه مظلومان ضعیف را باوج محل قبول رسانید **رباعی** یارب گنهم از همه مردم بیش است ؛ زین غصه دلم
فگار و جانم ریش است ؛ آمد اجل و نیامد از من عملی ؛ زادی نه و راه مهجم در پیش است ؛ صلوات زاکیات
و تحیات نامیات بر صاحب لوای اعظم و واضع شرع اکرم و ممهد سیاست اقوم سید ملوک انبیا و مقتدای

ماخالی

ارباب سلوک اولیا حضرت ابو القاسم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و بر اهل بیت او که منار انوار ولایت و هدایت اند صلوات الله علیهم اجمعین **مناجات** الهی باعزاز آن چند تن ٭ که هستند فخر زمین زمن ٭ بحق تو ای داور آب و خاک ٭ بدین چارده نام معصوم پاک ٭ بحق محمد چراغ رسل ٭ سر و سرور سرو باغ سبل ٭ بحق که سر روضهٔ انما بسر و خرامنده لا فتا ٭ علی ولی شیر پروردگار ٭ بسالار دین شاه دلدل سوار ٭ بخاتون جنت که خیر النسا ست که جنت عنان دو ران سراست ٭ بحق حسن افتخار زمن ٭ که خلقش حسن بود و نامش حسن ٭ بحق حسین آنکه در کربلا ٭ بغرق و برهنی بلا را بلا ٭ بسجادهٔ زینة العابدین ٭ بباقر شناسای علم الیقین ٭ محمد که هم نام پیغمبر است ٭ که نعلین او عرش را زیب و زیور است ٭ بصادق گل روضهٔ اصطفا ٭ کش افزون بد از صبح صادق صفا ٭ بموسی کاظم بجلالت او بقربت مقام نو مقالات او ٭ بحق علی بن موسی رضا ٭ شهید خراسان بظلم و جفا ٭ بزهد محمد که نامش تقی است که در دین چو آبای خود متقی است ٭ بشمع شبستان علم الیقین ٭ علی نقی قدوة المتقین ٭ بشهید شکر لذهٔ عسکری که همچون پیمبر بدین پروری ٭ بمهدی هادی امام تمام سلام علیهم علیه السلام ٭ که در دین و دنیا مرا چند کار بر آری بفضل خودای کردگار ٭ یکی حاجتم را تمامی بخش ٭ بر آرنده او تو باشی و بس ٭ دوم روز بیم راز جای رسای که منتهی باید گشید از کسان ٭ سیوم چون بیرم اشارت بود ٭ بان لا تخافوا بشارت بود ٭ چهارم چنانم بسیاهی بخاک که باشم ز آلودگی جمله پاک ٭ به پنجم چو تن مبتلا نو کفن ٭ رسا لم نی تنم را بدان پنج تن ٭ ششم اگر روییم زرتم گناه ٭ نباشد بمیدان محشر سیاه ٭ بهفتم به نیکوترین حال من ٭ نهر بد ترازوی اعمال من ٭ بهشتم که برمن زکردار زشت نبندند درهای خرم بهشت ٭ نهم اگر در زیر و بالای پل ٭ نباشد بگردن مرا بند غل ٭ دهم اگر هنگام بیم فزع زبانرا نباشد کشیدن جزع ٭ ده و یک چو آتش زبانه کشد ٭ مرا لطف تو بر کرانه کشد ٭ ده و دو چو افزون بود در حساب ٭ کنی برمن آسان سوال و جواب ٭ ده و سه زمن نامهای درشت ٭ بدستم چیم نابد از سوی پشت ٭ ده و چار هین اگر بی ماجرا ٭ بدین چارده تن ببخشی مرا ٭ خدایا مراده سر انجام کار ٭ زنیکان و از نیک مردان شمار صلی الله علی سیدنا محمد و آله المعصومین الطیبین و الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین **باب دویم در بیان امانت و دیانت و موعظه** و این باب مبنی بود بر سه فصل **فصل اول در امانت** در امانت و چنین گفته اند که امانت رکن اعظم است از خصال حمیده و دیانت محکم از اخلاص پسندیده و بنیاد با امانت که الایمان لمن لا امانة له و قاعدهٔ شرع بحفظ قواعد امانت و دیانت تمام کرده **شعر** کشرع که بنیاد امانت نهاد ٭ قاعدهٔ دین بدیانت بنهاد در دولت ارسل امانت نهاد ٭ از شر دوزخ امانت بود ٭ هر کرداری که در آن نگری دز هر دیدنی و شنیدنی

که اشرف

که اشراف آنرا تامل کنی جدی با امانت دارد و جدی بخیانت چون کسی در آن نامحرم نگاه کند خیانت کرده باشد هر چه خدای تعالی به بنده داده امانت است که در آن خیانت روا نیست مثلا دیده امانتیست که بدان آنکار قدرت نگرند و گوش امانتی که بدان سخنان خدای تعالی استماع کنند و زبان امانتیست که ذکر خدای تعالی گویند و دست امانتی که بدان نفع رسانند علی هذا چون کسی دیده بنظر حرام بگشاید و گوش را بدان اقوال ناشایسته نهد و بر زبان دروغ و بهتان گوید و دست بآزار مسلمانان بگشاید هر آینه در امانت الهی خیانت کرده باشد و امر و نهی الهی را یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا شنوده **شعر** ای شده ... دین تو فارغ ز دیانت کری ٭ ترس نداری که کنی بیعت است ٭ شرم نه که خدا بیعت است ٭ و ... از محافظت این امانتها حفظ امانت دیگر لازم است یعنی ملاحظهٔ حال بر رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا اند اگر در محافظت ایشان تقصیری ... و قصوری بارکان امانت راه یابد **حکما گفته اند** اگر ... عامل ظالم بعمل فرستند و مهم رعیت بجباری و ستمکاری حواله کنند علامت خیانت است در حق ... بر ضعیفان عاجز مستولی ساخته چنان باشد که شبانی گوسفند از ابگرگ دهد **شعر** پس ستمکاران گرگ است ... رعیت همه گوسفند حقیر ٭ چو بسپردی این گوسفندان بگرگ ٭ فتادند اندر بلای بزرگ ٭ و دیگر ملاحظه ... لازم و دیانت محافظت امانت است که میان بنده و خدای تعالی باشد ٭ کسی بران اطلاع نیابد مگر بعد از اظهار آن خیانت قانون دیانت موجب سعادت هر دو سرای بلکه سبب حصول رضای خدای تعالی است **شعر** در دیانت کوش تا دنیا و دین یابی یقین ٭ بی دیانت را نه دنیا بر مراد است و نه دین همیشه مردم متدین ... باشند و نزد همه کس محترم **آورده اند** که در اول زمان انوشیروان که هنوز رایت عدل نیفراخته بود و باشتغال عیش و عشرت بکار رعیت نپرداخته و در دیار او مردی بود بکرم مشهور و برعایت مهمانان و بمراعات ایتام موصوف و مذکور **شعر** باحسانش فقیران شاد گشته ٭ ز بند احتیاج آزاد گشته ٭ پیوسته خوان انعام گستری خاص و عام را چو آوازهٔ مردی او بر آمد و صیت او بجوانمردی در افواه عالم افتاد و بر سر آمد انوشیروان بجهت امتحان کیاس لباس بازرگانی پوشیده و بخانهٔ او رفت و میزبان او را نشناخته چنانچه عادت او بود طریق تکلف نگاه داشت و از قانون مروت و لوازم ضیافت هیچ نکته فرو نگذاشت و او را در صفه آورد و بنجرهٔ آن باغ انگور بود و انگورهای لطیف رسیده بود و تماشا می نمود آنجا صحبت داشتند میزبان چندان تکلف کرد که نوشیروان متعجب ماند در آخر مجلس گفت ای خواجه من بازرگانم آوازهٔ فتوة

فتوت و جوانمردی تو را تصدیع دادم آنچه درباره تو از کرم و احسان شنیده بودم مصرع چون بدیدم هزار
چندانی اکنون میروم برین حکمی فرمای تا برای تو تحفه فرستم و چه هدیه ترتیب نمایم میزبان گفت ای خواجه
بدولت تو همه اسباب مهیاست چون پرده حشمت از میان برخاست و رسم تکلف برطرف شد مرا
انگور تازه میل است اگر شما را باغی بر ندیا برسم تبرک بیاورند قدری برای من فرستید انوشیروان
گفت در باغ تو انگور بسیار دیدم چرا ازان نخوری گفت ای جوان پادشاه ما مردی غافل و ظالمست
بر وای رعیت و انگور در دم نذارد و کس تعیین نمی کند که حرز گیرند مردم دیگر ملاحظه حرز نمی کنند و انگور
میخورند و من محروم جهت آنکه حق او درین باغ هست هنوز حرز نکرده اند اگر من ازین انگور بخوردم خیانت کرده
باشم و خیانت وی بی دیانتی در مذهب من حرام است چون غوره پدید آید در باغ را به بندم و مهر کنم و نگذارم
که هیچ آفریده درین باغ رود تا وقتی که بنظر ضابطان درآید عشر پادشاه بدهم آنگه دست بانگور کنم نوشیروان چون
این حکایت شنید بگریست و گفت پادشاه غافل منم و بسبب دیانت تو از خواب غفلت بیدار گشتم
پس طریق عدالت پیش گرفت و آن مرد را معزز و مکرم ساخت شعر از دیانت کار ملکی دنظام: و زامانت
مرد کامل میشود: بی تکلف لذت خلق خدای: دولت دارین حاصل میشود در خبر است که پسر پادشاه
بلخ روزی بتماشا بیرون آمد گذرش بر دیوار بستانی افتاد نگاه کرد پیری دید زناری در میان بسته و بیلی
بدست گرفته و درختی چند میکاشت امیرزاده گفت ای پیر درختی که از میوه آن نخوری چرا می نشانی
پیر گفت دیگران کاشتند ما میخوریم و ما نیز بکاریم تا دیگران بخورند شاید که ما نیز بخوریم امیرزاده جوانی
نورسیده بود و مغرور بود بطلاق سوگند خورد که تو ازین میوه باغ نخوری و این بگفت و مرکب براند پیر پرسید
که این جوان چه کس بود گفتند پسر امیر بلخ بعد از مدتی امیرزاده بتماشا سوار شده با کوکبه خود بباغی رسید بغایت
دلکشا و روضه دید بسیار خوش هوا شعر درختانش همه بالا کشیده: بر آنجا میوهای خوش رسیده
ز بالای درختان سر افراز: نواخوان گشته مرغان خوش آواز: امیرزاده را آن باغ خوش آمد عنان باز
کشید و از مرکب پیاده شد و در باغ رفت پیری دید زناری بسته که دران باغ می گشت چون امیرزاده را دید شتابان
طبقی از میوهای لطیف چید و پیش آورد امیرزاده آغاز میوه خوردن کرد در اثنای میوه خوردن قدری بدست
پیر داد که تو هم با ما در میوه خوردن متفق باش پیر آن میوه را برداشت بیکی از ملازمان که ایستاده بودند داد و گفت
مرا ازین میوه نشاید خورد امیرزاده پرسید که چرا گفت بجهة آنکه وقتی که این درختان را می نشاندم پسر امیر بلخ

انجا

اینجا رسید و مرا در نشاندن درخت سرزنش کرد که عمر گذرانیده و بسبب کبر رسیده چرا امل دور و دراز پیش
گرفته درین سن درختی که چند سال دیگر میوه آن خواهد رسید می نشانی من ازین سخن او را جوابی گفتم و او بطلاق
سوگند خورد که تو ازین میوه باغ نخوری من حرمت آن را که شاید زنده باشد و کدخدا شده باشد و من ازین میوه باغ
نمیخورم تا طلاق او واقع نشود و من از عهده دیانت بیرون آمده باشم جوان گفت ای پیر امیرزاده منم و من آن
سوگند خورده ام از بهر این دیانت ورزیدن تو من وزارت خود بتو تفویض فرمودم و هیچ مهمی بی مشورت
تو نشود و هیچ نمایم پیر زمانی سر در پیش افکند و تامل کرد پس ازان سر برآورد و گفت قبول کردم اما پادشاه
مسلمان و وزیر گبر روا نباشد پس زنار ببرید و کلمه شهادت بر زبان راند ببرکت دیانت بدولت اسلام
و مرتبه عالی و منصب بزرگ رسید شعر گر علو قدر خواهی از دیانت رخ متاب: با تو گفتم گفتنی والله اعلم
بالصواب و بالله التوفیق فصل [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اول من صلی الفجر
آدم صلوات الله علیه لما تاب الله علیه اتاه جبرئیل علیه السلام حین طلوع الفجر و بشره بالتوبة و صلی [illegible]
تعالی فاذا اجر الله تعالی لامتی محصا کفارات الخ بهمامه صدق رسول الله وقت و ساعت مبارک کردم
بحدیث از احادیث سید رسل و هادی سبل و مهتر عالم و سرور اولاد آدم چنین می فرماید آن سلطان
تخت شریعت و آن ساکن خانقاه نبوت آن صاحب صفة لولاک و آن برگزیده خطه افلاک و آن کدخدای
خانه کل و آن مقتدای زمره رسل محمد رسول الله صلعم چنین می فرماید که اول کسی که نماز بامداد گذارد حضرت
آدم علیه السلام بود چون از کتم عدم بصحرای وجود آمد و تخت او را در سبزه زار بهشت و گلزار باغ [illegible]
جنت نصب کردند و عمامه اصطفا بر سرش نهادند و دراعه اجتبا در برش کشیدند و بر منبر تدریس [illegible]
و طالب علمان و مریدان قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا [illegible] و علم آدم الاسماء کلها سبق مطلع
انبئونی تعلیم میداد سلطان کبریا جل جلاله فردوس اعلی را مسکن آدم علیه السلام و حوا گردانید چنانکه در کلام
مجید و فرقان حمید خبر میدهد یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة
فتکونا من الظالمین در دست ایشان نهاد و آن شجره منهیه را سبب اخراج آدم بود و لا تقربا هذه الشجرة
استوار کردند تا دست آدم نرسد که ناگاه آن دزد بی باک غوی و آن بی پاک کوی هوا و آن گرگ دم بریده
و آن رجیم و آن خوک زخم کرده و آن علیک لعنتی الی یوم الدین و آن خاک رنجی سرمایه و آن بدبخت فرومایه
ابلیس علیه اللعنه از گوشه بیرون دوید و لباس تلبیس بپوشیده و دفتر وسواس در آستین نهاده خطبه

ادلک علی شجرة الخلد وملک لا یبلی بر آدم خواند بحکم نسیان بود نه بوجه قصد عصیان دست بران شجره منهیه دراز
کردند و ندای وعصی آدم ربه فغوی بر خاست وبولوله در ملکوت افتاد پادشاه عالم جل جلاله با آدم عتاب کرد و گفت
ای آدم بهشت سرای عاشقان است وقرارگاه مطیعان است بفرمان این بیگانه درگاه دانه خوردی
چاره نیست که رخت برگیری وچون آن نیازه وی نافضل این دانه را در ویرانه افگنی دیگر نیز برگ انجیر بریان
بجای حله حریر از سر بر کشی تا دران خاکدان دنیا مونس تگی آدم از بوستان جنت بهندوستان محنت افتاد بر سر
رسیدنشان طفقان یخصفان علیهما من ورق الجنه در کتف کشید وروز روشن بسر آمد ونماز شام غریبان بر
آمد سلطان خورشید درعین حجاب متواری شد وروی جهان چون نامه سیاه گنهکاران سیاه شد آدم از
بهشت دور افتاده آن مقدمه محنت وسواد ظلمت بدید ناله ربنا ظلمنا انفسنا برآورد
ودران تاریکی بگریست ناگاه صبح صادق که پیک سلطان خورشید است از طرف مشرق تافتن گرفت
وخویشتن را باشکر ظلمه زد قلب وجناح را درهم شکست وعلم نور بر بام عالمیان نصب کرد وظلمت منهزم
شد آدم علیه السلام آن روشنای بدید از ملک جنتش یاد آمد برخاست واز برای شکر آن نعمت را دو رکعت
نماز گزارد یک رکعت از جهت قبول توبه و رکعت دیگر از برای آنکه ظلمه شب تاریک متواری شد وعالم روشن
گشت وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله چنین می فرماید که آن دو رکعت نماز را ذخیره امت من کردانید
وبریشان فریضه کردانید تا هران بنده که توفیق یابد واین دو رکعت فریضه نماز بامداد را بجماعت بگزارد
ودران وقت که در لحدش نهند ودوستان ویاران بگذارند وفرزندان وعیال که از بهر ایشان حلال
وحرام اندوخته است رد بکردانند دران ساعت خطاب حضرت صمدیت در رسد که عبدی او حسوک او حده
بنده من تنها بماندی وبگذاشتندت دل تنگ مکن که من بتو نزدیکم اینک بیک رکعت فریضه نماز بامداد
همه کس آمرزیدم وبرکعت دیگر گور ترا بر تو روشن کردانیدم خداوندا دران ساعت عجز ومسکنت رحمت
خود را قرین حال ما کردان فرا تجاب چنین آورده اند زمانی دل حاضر دار تا شمه از احادیث سید ابرار واز
الفاظ در دربای شکر نثار با تو بیان کنم سید عالم وبهترین اولاد آدم صدر صفه صفا محمد مصطفی صلعم
چنین می فرماید که آن شب که طبل حشم فرو کوفتند وبساط عظیم بسط کردند وچهار بالش دولت بقاب قوسین
باز نهادند چنانکه قرآن مجید خبر میدهد وکلمه فکان قاب قوسین او ادنی دران شب بزرگوار عجایب ملک
وغرایب مصنوعات ثقلین وکونین جن وانس تا بجز بهشت ودوزخ را همه بمن نمودند چنانکه کتاب

کریم

کریم خبر میدهد قوله تعالی لقد رأی من آیات ربه الکبری دران شب بزرگوار صد هزار وبیست هزار وچهار هزار انبیا
حاجت متواتر وسوال از ملک الملوک جل جلاله وعم نواله درخواستم همه را بتمامی روا کرد وخلعت خود تمام
وتحفه امتان درخواستم وقصد آن کردم تا از مقام باز گردم که چهار تن از مقربان حضرت عزت ابوبکر
وعمر وعثمان وعلی را فرشته وار در بهشت عدن در آوردند واز ین کوشک بدان کوشک واز ین قصر بدان قصر
که ناگاه ادریس پیغمبر علیه السلام را دیدم که نزدیک من آمد وگفت مرحبا ای سید اولین وآخرین وای چراغ
آسمان وزمین وثنای او را جواب گفتم وگفتم یا ادریس شکر خدا را که ترا پیش از همه خلق در بهشت
آورده است ادریس پیغمبر علیه السلام گفت ای مهتر عالم سخن کوتاه کن از انبیا وغیرهم مرا به بهشت در آوردند
همه بهشت گشته ام هر جا که کوشکی خرم ومیوه لطیف ترد جوی بر بار تر دیدم خواستم که جای من آنجا قرار گیرم
فرمان از حضرت عزت در رسید که یا ادریس از اینجا در گذر که آن جای تو نیست گفت دست بر درگاه خود
بر داشتم وگفتم بار خدایا این جا جای کیست خطاب عزت در رسید که آن جای از برای امتان محمد است
با حق سبحانه وتعالی مناجات کردم گفتم الهی امت محمد را چه معامله بوده که مستحق این درجات ومستوجب
این کرامات کردی از حق سبحانه وتعالی خطاب در رسید که یا ادریس امت محمد صلعم را امری فرموده ام
وبهمان دو رکعت فریضه نماز بامداد است هران بنده که این دو رکعت نماز بامداد بجماعت ادا کند من که
خداوندم همه گناهان او را بیامرزم واو را مستحق این درجات ومستوجب این کرامات کردانم الحمد لله
رب العالمین که خدای تعالی توفیق دهد تا ما درین روزها طهارة پاک کنیم ودرین بقعه خیر حاضر شویم
دو رکعت نماز بامداد بجماعت بگذاریم الهی بحق وحدانیت وصمدانیت الهیت بجلال تو که درین زمان
لطیف وساعت شریف هر گناهی که از ما بیچارگان در وجود آید از رحمت والطاف وشفقت بینهایت
خود بیامرزی وبخشایی وبهر طاعت وعبادت که شکسته وبسته از دست این بیچارگان بر آید بمحل قبول
برسانی وبه وعده قبول فی واکرامی که مر گذارندگان پنج وقت نماز را وعده فرموده که حاضران این جلسه را
از ان وعده ها مشرف ومکرم گردان وپدران ومادران وعزیزان خاک یک بیک را بکرم لطف وفضل خود بیامرز
وهمه را به بهشت عنبر سرشت برسان وعاقبت همه را خیر گردان یا ارحم الراحمین والسلام علی من اتبع الهدی

باب بیستم در بیان صلوة المناجات

ای داننده نامهای شکسته که نامها وای دوزنده آوازها وامها وای داننده رازها وای شنونده وای اکثر رحمت تو عظیم است وذات تو قدیم است ونام تو عزیز

ورحیم است یا دلیل المتحیرین ویا غیاث المستغیثین الیک حربی ومنک طلبی وکرمک احببنی وعجل فرجی
بحق محمد العربی یا ملجاء الضعفاء یا مونس الغرباء یا عزیز الفقراء ای مفضلی که با فضال کس ترا حاجت نیست
ای منتقمی که کس را با تو مجال مقاومت نه ای جباری که گردن آوران از بیش تو گریزش نه ای قهاری که
سرکشان را با تو حکم آویزش نه ای مقتدری که بی تو هیچ تقدیر تدبیر دفع نشود ای مدبری که رقم قلم تو هیچ آفریده محو نگردد
ای خداوندی که جان بندگان هدف تیر تقدیر تست الهی ببرکت آن نام که از هیبت آن زمین بشکافت
الهی ببرکت فرق محمد و فرقان محمد الهی بحق راز محمد و نیاز محمد الهی ببرکت صبر محمد و محراب محمد که حاجات
دینی و دنیاوی ما بیچارگان دور ماندگان مضطر و فرو ماندگان روا کنی و از شفاعت مهتر و بهتر عالمیان
محمد مصطفی صلعم بی نصیب نگردانی و بر ما رحمت کنی و ببخشایی یا آله العالمین و یا خیر الناصرین

المناجات

بیا تا ما برآریم دست نیاز : بدرگاه آن صانع کارساز : بیا تا برآریم دستی ز دل : که نتوان برآورد فردا ز گل
برآور تهی دست بی نیاز : ز رحمت نگردد تهی دست باز : مپندار از آن در که هرگز نبست : که نومید گردد برآورده
دست : قضا خلعت نو بهارش نهد : قدر میوه در کنارش نهد : همه طاعت آرند و مسکین نیاز : بیا تا بدرگاه
مسکین نواز : خداوندگارا نظر کن بجود : که جرم آید از بندگان در وجود : گناه آمد از بنده خاکسار : بامید عفو
خداوندگار : کریما برزق تو پرورده‌ایم : بانعام و لطف تو خو کرده‌ایم : گدا چون کرم بیند و لطف و ناز :
نگردد ز دنبال بخشنده باز : چو ما را بدنیا تو کردی عزیز : بعقبی همین چشم داریم نیز : عزیزی و خواری تو بخشی و بس
عزیز تو خواری نبیند ز کس : خدایا بعزت که خوارم مکن : بذل گنه شرمسارم مکن : مسلط مکن چون منی بر سرم
ز دست تو به گر عقوبت برم : بگیتی بتر زین نباشد بدی : جفا بردن از دست همچون خودی : مرا شرمساری ز روی تو بس
دگر شرمسارم مکن پیش کس : کرم بر سر افتد ز تو سایه : سپهرم بود کهترین پایه : اگر تاج بخشی سر افرازدم
تو بر دار تا کس نیندازدم : بمستان دین انفاس کش جهان : که عقلش قوی در گرفتن عنان : بمردان راهت که راه حرم
وزین دشمنانم پناهی بده : خدایا بذات خداوندیت : با وصاف بی مثل و مانندیت : بلبیک حجاج بیت الحرام
بمدفون یثرب علیه السلام : بتکبیر مردان شمشیر زن : که مرد وغا را شمارند زن : بطاعات مردان آراسته
بصدق جوانان نوخاسته : که ما را در آن ورطه یک نفس : ز ننگ دو گفتن بفریاد رس : امید است از آنان که طاعت کنند
که بی طاعتان را شفاعت کنند : بپاکان کز آلایشم دور دار : وگر زلتی رفت معذور دار : به پیران پشت از عبادت دوتا
ز شرم گنه دیده بر پشت پا : که چشمم ز روی سعادت مبند : زبانم بوقت شهادت مبند : چراغ یقینم فرا راه دار :

زبهر کردنم دست کوتاه دار : بگردان ز نادیدنی دیده‌ام : مده دست بر ناپسندیده‌ام : خدایا بذلت مران از درم
که صورت نبندد دری دیگرم : چه عذر آورم از ننگ تردامنی : مگر عذر پیش آورم کای غنی : فقیرم بجرم گناهم مگیر
غنی را ترحم بود بر فقیر : خدایا بغفلت شکستیم عهد : چه زور آورد با قضا دست جهد : چرا باید از ضعف حالم گریست
اگر من ضعیفم پناهم قویست : چه برخیزد از دست تدبیر ما : همین نکته بس عذر تقصیر ما : نه من سر ز حکمت بدر میبرم
که حکمت چنین میرود بر سرم : یا آله العالمین و یا خیر الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین این باب در بیان
صلوات و موعظه و این باب مشتمل است بر دو فصل فصل اول در بیان فضیلت صلوات
از ابو عبدالله جعفر صادق علیه الصلوة والسلام فرمود که هر جا مذکور شود اسم حضرت سید انام و بدر تمام
حضرت رسول علیه السلام و در هر جایی و مکانی و در هر محلی و در هر خانه و در هر مجلسی که نام محمد بر زبان رانی
و صلوات بفرستی بدرستی که هر که یکبار صلوات بر نبی و آل بفرستد حق سبحانه و تعالی با هزار صف از ملائکه
بروی صلوات فرستند و هیچ چیزی نباشد از خلق الله تعالی الا که همه بر وصلوات فرستند و هر که را
رغبت بصلوات نباشد جاهل است و بیزار است از خدای تعالی و رسول خدای روایت کنند از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر آن بنده مومنی که ده بار یا بیشتر یا صد بار یا هزار بار صلوات بر رسول
و آل بفرستد حق تعالی فرمان دهد حضرت جبرئیل ع را تا بعدد هر درودی که بر حضرت رسول صلعم فرستاده است
ثواب هزار حج پذیرفته در نامه اعمال او ثبت نمایند و خدای تعالی هر روز سیصد و شصت نوبت بنظر رحمت
بسوی آن بنده بنگرد و هزار کوشک از یاقوت سرخ بجهت آن بنده مومن در بهشت بنا کنند و آن بنده را حق تعالی
از دنیا نبرد تا مقام خود را در بهشت نه بیند و هر که صلوات بسیار بفرستد حق تعالی حضرت جبرئیل را با جمله
ملائکه آسمان و زمین بر سر روضه سید کائنات صلی الله علیه و آله رود و خبر دهند که فلان بن فلان یکی از
امت تست و شما چندین درود فرستاده است آن حضرت شادمانه شود اگر خواهد که جمال با کمال سید کائنات
صلی الله علیه و آله را در خواب بیند چنانکه با او سخن گوید و بشارت دهد آن روز که این بنده رحلت نماید از دنیا جمله
پیغمبران و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جمله فرشتگان آسمان و زمین در نماز جنازه او حاضر گردند
حضرت جبرئیل علیه السلام حله بهشت در وی پوشانند تا آن بنده را در گور نهند جمله بر وی نماز و دعای
خیر کنند و هر آن مومنی که صلوات و درود بر پیغمبر فرستد بسیار تا کرامت آن بنده بر خلق ظاهر شود اگر خواهد
که کرامت فرستادن درود بداند هیچ باب نتواند دانست که از حد و عد بیرون است و اگر کسی درود

بسیار فرستاده باشد چون او را در گور نهند گور بر وی روشن شود بجایی که شرحش نتوان کرد آورده اند
که پسری بود در شهر بغداد و گور مادر خود را میخواست که بکند و او را از گور بیرون آورد و بسوزاند که بسیار بد بود
با مادر خود چون بکندن گور مادر مشغول شد چون گور مادر باز کرد از روشنایی چشمش خیره شد الله تعالی
حجاب از پیش وی برداشت مادرش را دید که رویش چون ماه شب چهارده نورانی که نور روی او ماه و آفتاب را
غلبه کردی چون مادر را بدان کرامت دید گفت ای مادر این کرامت این درجه از چه یافتی گفت گناهان عظیم کرده
بودم اما در شبها صلوات و درود بر سید عالم میفرستادم و نقل آن حضرت شنیده بودم که هر که صلوات بر
خواجه کاینات بفرستد خدای تعالی گناهان او را بیامرزد و به بهشت رساند و او را عذاب گور نباشد و هر آن
مؤمنی که در شب جمعه هزار نوبت صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد البته او را در خواب بیند روایت کرده اند از حضرت
سید کونین و فخر عالمین صلی الله علیه و آله فرمود که اگر کسی را بیماری یا غایبی یا مهمی عظیم پیش آید یا بدست ظالمی
گرفتار شود یا در بند یا در زندان یا در فقیری و درویشی گرفتار شده باشد بعد از نماز خفتن هزار بار صلوات
بروح پاک سید کونین بفرستد و بخسبد جمال با کمال سید البشر را در خواب بیند و او را از آن جمله رنجها ایمن گرداند
نقل است از حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج فرشته را دیدم که وی را چند هزار دست بود و در
هر دستی چند هزار انگشت بود و بدان انگشتها حسابی و شماری می کرد از حضرت جبرئیل پرسیدم که این چه حساب
و شمار است که میکند گفت حساب قطرات باران بنزد آن فرشته است رفتم و بدو سلام کردم گفتم دانی که از روز
باز که حق سبحانه و تعالی ترا آفریده است تمام روز چند قطره باران باریده است گفت یا رسول الله بدان خدای
که ترا براستی بخلق فرستاده است که تفصیل آن نیز دانم که بر بر چند باریده و بر بحر چند آمده و بر گورستان
چند و بر معموره چند باریده از آن سخن او تعجب کردم از خاطر آن فرشته و از آن حساب و بعد از آن آن فرشته
گفت یا رسول الله ثوابی است که من از حساب و شمار آن عاجزم و نهایت آن ندانم گفتم یا فرشته آن کدام است
گفت چون جماعتی از امت تو در جمعی باشند و در پیش ایشان نام تو بر زبان رانند ایشان باتفاق بر تو صلوات
فرستند حق سبحانه و تعالی ایشان را چندان ثواب دهد که من از حساب آن عاجز آیم و نهایت آن ثواب
ندانم ای عزیزان اگر میخواهید که بثوابی برسید که آن را نهایت نباشد پس برود و تحیات روح پاک
سید کاینات بصلوات شاد گردانید روایت است از حضرت خواجه عالم صلعم فرمود که در شب معراج فرشته
را دیدم پر و بال او سوخته و در خاکدان دنیا بخاک مذلت افتاده گفتم یا جبرئیل این فرشته را چه بوده است

گفت

گفت یا رسول الله حق سبحانه و تعالی او را بدهی فرستاده که اهل آن را هلاک کند وی ساعتی توقف کرد
آتشی درآمد و پر و بالش بسوخت گفتم وی را هیچ توبه هست گفت نمیدانم جبرئیل رفت و باز آمد
گفت یا رسول الله توبه وی آنست که ده بار بر تو صلوات بفرستد آن فرشته ده بار صلوات داد پر و
بالش باز دادند بپرید و بر آسمان شد غلغله در ملکوت افتاد زهی پیغمبری که از برکت صلوات دادن
بروی توبه فرشتگان آسمان قبول می کنند چون اهل آسمان برکت صلوات وی رحمت و مغفرت یابند غریب
و عجب نباشد و چون صلواة دهی با آواز بلند بردار که حضرت خواجه عالم صلعم فرموده است که ارفعوا اصوا
تکم بالصلوات علی فانها تذهب بالنفاق گفت چون صلوات دهید بر من با آواز بلند بردارید
که نفاق را ببرد گفت من فصل بینی و بین آلی بعلی لم ینل شفاعتی هر که فاصله کند میان من و آل من
بعلی شفاعت من در نیابد پس صلوات چنین باید که اللهم صل علی محمد و آل محمد حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
فرمود که گاهی که ترا حاجتی پیش آید و خواهی که حق سبحانه و تعالی آن را اجابت کند اول ده بار صلوات
بر حضرت رسول الله صلعم بفرستد و بعد از آن حاجت خود را بخواه خدای تعالی اجابت کند زیرا که او کریم
از آنکه از دو حاجت خواهد یکی را اجابت کند یکی را نه روایت از سید المرسلین و رسول رب العالمین خلاصه
ماء و طین امام ثقلین و شفیع یوم حنین و سید کونین محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف
صلوات الله تعالی و سلامه علیهم اجمعین فرمود که در شب معراج فرشته را دیدم با هیبت و عظمت هرچه تمامتر
تکیه داده و هزار ملایکه در پیش وی صف زده بروی سلام کردم جواب سلام باز داد اما از جای برنخاست
خطاب عزت در رسید که ای فرشته دانستی که بود بر تو سلام داد ترا و هرچه آفریدم از برای رضای او آفریدم
برخیز و بر وی صلوات میده تا بروز قیامت آن فرشته برخاسته و صلوات میدهد روایت از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود که فردای قیامت مرا نبینند و از شفاعت من بی نصیب باشند اول خمرخواره که
بی توبه از دنیا بیرون شود دیگر که نام من بشنود و بر من صلوات ندهد و دیگر کسی که مادر و پدر را برنجاند و عاق
باشد آورده اند که اول منبر نبود و در مسجد ستونی بود که او را حنانه خوانند حضرت رسالت پناه صلعم پشت
مبارک خود را بران ستون باز دادی و با یاران وعظ فرمودی گفتند یا رسول الله اگر اجازت دهی
منبری بسازیم تو بران منبر وعظ کنی ما به جمال مبارک تو بنگریم آن حضرت اجازت داد چون منبر
بساختند آن حضرت از در مسجد درآمد و روی بمنبر نهاد چون بپایه اول رسید گفت آمین و بر دوم

نهاد گفت آمین و بر سیوم نهاد گفت آمین چون نشست آن ستون در ناله آمد که اهل مسجد از ناله وی در گریه آمدند
حضرت رسول صلعم از منبر فرود آمد و آن ستون را در بر گرفت تا ساکن شد آن حضرت فرمود که بدان
خدای که مرا برسالت فرستاد بخلقان که اگر او را در بر نگرفتمی تا بقیامت در فراق من ناله کردی گفتند یا
رسول الله آمین گفتی و ما دعا نشنیدیم گفت دعا جبرئیل امین کرد چون پای بپایهٔ اول نهادم گفت که
نام تو بشنود و بر تو صلوات ندهد خدای تعالی او را دور گرداند از رحمت خود گفتم امین چون پای بر پایهٔ
دوم نهادم گفت هر که ماه رمضان دریابد در و رضای حق سبحانه و تعالی حاصل نکند حق تعالی او را دور
گرداند از رحمت خود من گفتم آمین چون پای بر پایهٔ سیوم نهادم گفت هر که پدر و مادر را دریابد و رضای ایشان
حاصل نکند ایزد تعالی او را دور گرداند از رحمت خود من گفتم آمین ای عزیزان بدانید که رضای مادر و پدر
حق است هر که مادر و پدر دارد باید که رضای ایشان بجوید و در حدیث آمده است که اوّل ما کتب الله
فی اللوح المحفوظ اِنّی انا الله لا اله الا انا من رضی عنه والداه فانا علیه کما منه راض و من سخط علیه
والداه فانا علیه ساخط اولین چیزی که حق سبحانه و تعالی در لوح محفوظ بنوشت این بود که منم آن خدای
که جز از من خدای نیست هر که را مادر و پدر از وی راضی باشد من از وی راضیم و هر که پدر و مادر از وی
خوشنود نباشد و خشمگین باشد من بروی خشم کنم و او را بنا رزم آورده اند که هر ان مؤمن متقی که این صلوات را
یکبار بخواند او را ثواب صد هزار صلوات دهد و در نامهٔ اعمال او ثبت نماید و صلوات این است اللّهم
صلّ علی محمّد بعدد انفاس المخلوقات اللّهم صلّ علی محمّد بعدد الاشجار الموجودات
اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد بعدد الحروف والاعوات اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد
بعدد السکّان الارض والسموات اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد بعدد البدایات والنّهایات
من العدم الی الموجود الی ابد الآباد من اوّل ازله واسط حشره و آخر بقاه و صلّ
علی خیر خلقه محمّد و آل محمّد و آله الطیّبین والطّاهرین روایت است از حضرت سید عالم صلعم
فرمود که هر ان بندهٔ مؤمن که از سر اعتقاد و یقین این درود و صلوات بزرگوار بر سر گورستان مسلمانان یکبار
بخواند حق سبحانه و تعالی ده سال از ان گورستان عذاب بردارد و هر که دو بار بخواند بیست سال و هر که
سه بار بخواند سی سال و هر که چهار بار بخواند چهل سال و هر که پنج بار بخواند هشتاد سال از ان گورستان
عذاب بردارد و هر که شش بار بخواند تا پایان قیامت در ان گورستان عذاب نبود از برکت این درود

وصلوات

وصلوات و اگر بنیت مادر و پدر خود بخواند چهار بار چه حقوق که مادر و پدر بر وی دارند گذارده شود و هزار فرشته
بعد از خواندن این صلوات از آسمان فرود آیند و زیارت مادر و پدر او کنند تا روز قیامت و استغفار کنند
و ثواب آن در دیوان اعمال ایشان ثبت کنند و درود و صلوات اینست بسم الله الرحمن الرحیم
اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد ما دامت البرکات وارحم علی محمّد و آل محمّد ما دامت الرّ
حمة اللّهم صلّ علی محمّد فی الارواح وصلّ علی محمّد و آل محمّد علی قبر محمّد فی
القبور وصلّ علی محمّد جسد و آل محمّد وصلّ علی محمّد و آل محمّد فی الاجساد وصلّ علی تربة
محمّد فی التراب وصلّ علی صورة محمّد فی القبور وصلّی الله علی سیّدنا و علی خیر خلقه محمّد
و آله الطّاهرین برحمتک یا ارحم الرّاحمین آورده اند که هر ان مؤمنی و متقی که روز چهارشنبه
هزار بار صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستد و هر مراد که از پادشاه عالم بخواهد حاصل شود برین وجه که
اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و سلّم روایت است از حضرت سید انبیا و خلاصه اصفیا و شفیع
روز جزا محمّد مصطفی صلعم فرموده که در گلشن باغ فردوس حضرت صمدیت جل و علا مرغ عظیمی آفریده است که آن
مرغ را مرغ صلوات خوانند بر فراز درختی و حضرت صمدیت عز شانه را تسبیح می کند و آن درخت را منهاج خوانند
و شاخهای آن درخت بهر قصر و منظره رسیده است و در زیر آن درخت چشمه آبست که حق تعالی آفریده است
یکی حوض مانند حوض کوثر و هر ان بندهٔ مؤمنی که صلوات بروح پاک سید انبیا و آل او بدهد آن مرغ همچون
از ان درخت بزیر آید و در ان چشمه غوطه خورد و از آنجا بیرون آید و خود را بیفشاند و هر قطرهٔ آب
که از پر و بال آن مرغ فرود آید حضرت صمدیت جل و علا بقدرة خود از ان قطرهای آب هر قطره را ملکی بیافریند
تا برای آن شخص که صلوات فرستاده باشد آمرزش او را از حضرت ملک تعالی میخواهند تا روز قیامت
در اخبار صحیح چنین آورده اند که در کتابهای معتبر که یکمرد درویش و عاجز و مضطر و بیچاره پیش حضرت رسالت
صلعم آمد و گفت یا رسول الله جمعی عیالان دارم و از متاع جهانی هیچ چیز ندارم که معیشت ایشان شود
بفریاد من بیچاره برس که از محنت فقر و فاقه مضطرب احوالم حضرت خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله فرمود که ای
بندهٔ مؤمن اگر میخواهی از مال دنیایی توانگر گردی و در آخرت آمرزیده شوی برین که محمّد و آل من صلوات
بفرست تا حضرت الله تعالی ترا چندان مال بدهد که توانگر شوی آن بندهٔ مؤمن چون از لفظ درربار حضرت خواجه
عالم بشنید برخاست و رفت و روز بروزه و شب بنماز بود و دایم الدهر صلوات میفرستاد چون

چند بر آمد روزی قضا را بوریا از رفت آب تا خشن او وامیل شد چون باز آمد پایش بسنگی در آمد و آن سنگ
از جای بر آمد درویش دست کرد و آن سنگ را بر داشت سبوی پیدا شد پر از زر سرخ پس از آن درویش
با خود گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده بود که مطیب تو از بالای سقف خانهٔ تو خواهد بود پس
این سبوی زر حق من نیست پس سر سبو را استوار کرد و بجانب خانهٔ خود رفت و قصهٔ سبو و زر را با زن بگفت
مگر همسایه داشت یهودی از بهر حاجتی بر در خانهٔ آن درویش آمد قصهٔ آن مرد بشنید که با زن می گفت که سبوی
چنین در خلانه خرابه دفن کرد جهود چون آن بشنید بدان جانب روانه شد و بدان خرابه رفت و آن
سنگ را از جای بکند و آن سبوی زر نمایان شد بر گرفت و بر دوش نهاد و بخانهٔ خود برد و چون سر
سبوی را بگشود چه دید که ماران و کژدمان سر از آن سبوی بیرون کردند مرد با زن گفت این همسایهٔ
ما ما را دشمن است او را می برم و در خانه بریزم آن سبوی را بر سر گرفت و بر بالای بام درویش شد
و آن سبوی را از روزنهٔ آن درویش سر بزیر کرد درویش نگاه کرد چه دید که از بالای بام آن زر سرخ
میریزد از جای جست و گفت خداوندا این حق من است چون جهود نگاه کرد دید که آن ماران و کژدمان
همه زر سرخ شده است پس آن جهود حسرت میخورد که چرا چنین کردم آن درویش از حقیقت آن خبر یافت
گفت ای جهود مسلمان شو و دین پاک محمد را تابع شو تا نصف این ترا باشد و نصف مرا پس آن جهود در
خانهٔ مسلمان در آمد و مسلمان شد با اهل و عیال و خویش و اقوام خود همگی مسلمان شدند پس آن درویش آن زر را
با او قسمت نمود و باهم برادر شدند پس ای عزیز من بدانید که فضیلت صلوات بود که بدین دولت رسیدند
و ثواب او بسیار است و فضیلت او بیشمار **نظم** نظر کن بقرآن و لطف خدا بین ؛ که ست زانکه از قول من
نیست باور ؛ خدا و ملایک فرستد صلوات ؛ تو هم نیز گر مؤمنی و مطهر ؛ درود و سلامی که گر و بیا ترا
بود فضل بسیار میخوان تو از بر ؛ درود و سلامی که گر و بینی از گفتن آن ؛ بریزد گناهت چو اگر چه اصغر ؛
درود و سلامی که بر خواجه فرود ؛ بگوید با خلاص مولا و چاکر ؛ درود و سلامی که از هیبت آن ؛ منافق شود
کور و منکر شود کر ؛ درود و سلامی که چون آب حیوان ؛ بیابد از آن زندگی جان مضطر ؛ درود و سلامی که از برکت آن
که دارد درخت امید تو در بر ؛ درود و سلامی چو ابر بهاران ؛ فزاید همه خیر و کاهد همه شر ؛ درود و سلامی که آثار
لطفش ؛ بود چون نسیم صبا روح پرور ؛ کریما رحیما بذات صفاتت ؛ که پاک و منزه ز جسم است و جوهر ؛ بحق محمد
سرور هر دو عالم ؛ محمد شفیع خلایق بمحشر ؛ امام هدی غالب کل غالب ؛ علی ابوطالب آن شاه صفدر

بحق بتول و باولاد پاکش ؛ کزین مؤمنان را دعا نیست بهتر ؛ بحق شهیدان راه شهادت ؛ دو معصوم و مظلوم شبیر و شبر
دو حجت دو برهان دو سرور دو سلطان ؛ دو لؤلؤ دو مرجان دو دُر دو گوهر ؛ بحق علی دوم زین عباد ؛ که زو عابدان بود زینت و فر
بتعظیم باقر بتصدیق صادق ؛ بعلم و کمالات موسی جعفر ؛ بحق رضا قبلهٔ هر دو عالم ؛ که خاک درش سروران راست افسر
بحق تقی قایم دین احمد ؛ بحق نقی وارث علم حیدر ؛ بسلطان دین عسکری و شاه عسکر ؛ بمهدی هادی پدید آمدن شر
بساط جهان را بود عدل گستر ؛ باولاد و ذریت پاک احمد ؛ بحق امامان رهبران و رهبر ؛ که هر جرم و عصیان که کردم بمحشر
بالطاف فضلت که از جمله بگذر ؛ که ختم سخن شد ز جان بر محمد ؛ بگوییم صلوات یکبار دیگر

فصل دوم در بسم الله

موعظه

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال بسم الله الرحمن الرحیم یا ای عزیز من بر جوا
این نام فتوح چهار کس شد سلیمان علیه السلام و آصف و هدهد و بلقیس سلیمان املی کرد و آصف نوشت
و هدهد برد و بلقیس بخواند و سلیمان املی کرد دیو بیافت آصف نوشت نام بزرگ وزارت یافت و هدهد
برد تاج و خلعت یافت بلقیس بخواند معرفت و هدایت یافت پس تو نیز کا چندین سال است تا که میگویی بسم الله
اگر طعام میخوری بگوی بسم الله و اگر آغاز کاری کنی بگوی بسم الله اگر در راه میروی بگوی بسم الله اگر در کشتی نشینی
بگوی بسم الله همه حال نام دوست بر زبان یاد می کنی اگر برکت این نام الله تعالی احوال روز قیامت
و آخرت تو بر تو سهل گرداند و بهشت نعیم روزی کرداند و از درکات جهنم نگاه دارد از کرم او عجب و غریب
نباشد **در خبر است** از لقمان حکیم که وقتی در راهی قدم میزد کاغذ پارچه دید در راه بر گرفت و حرمت بر داشت
نظر کرد بروی نوشته یافت که بسم الله الرحمن الرحیم کاغذ را پاک کرد بخواند و بخورد حق سبحانه و تعالی او را
حکمت روزی کرد و زبان وی را به حکمت گشاده گردانید برکت بسم الله الرحمن الرحیم اگر بندهٔ مؤمن را برکت این
نام بدم آخر زبانش را بدین نام گشاده گرداند از کرم و رحمت او هیچ عجب نباشد **آورده اند** از شیخ بشر حافی که روزی
میرفت کاغذ پارچه را یافت پایمال بی باکان شده بود بر داشت و نگاه کرد بر آن نوشته یافت
بسم الله الرحمن الرحیم بخانه برد و پارهٔ مشک بر روی گذاشت و در صندوق نهاد و شب اندر خواب دید
که بوی گفتند ای بشر چنانکه نام ما را عزیز داشتی ما نیز ترا و نام ترا عزیز و رفیع گردانیدیم و گفته اند
که این همه دولت و رفعت بدین سبب یافت پس بدانکه در نام الله ولایت است که الله ولی الذین آمنوا
و در نام رحمن محبت وی است که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و در نام رحیم رحمت
وی است و کان بالمؤمنین رحیما نام الله نصیب دوستان است که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم الرحمن

ولاهم یحزنون و نام رحمن نصیب مشتاقان و متقیان است که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و نام
رحیم نصیب جملهٔ مومنان است که وکان بالمومنین رحیما بدانکه این اسم اشرف اسماست که حضرت ملک
عز شانه در کتاب کریم و نامهٔ قدیم را باین نام افتتاح کرد اقرا باسم ربک الذی خلق و حوش در
صحرای شکار بدین نام حلال کرد که فکلوا مما امسکن علیکم واذکروا اسم الله علیه مومنان از عقوبت نیران بدین
نام خلاص یابند که قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی الهی بحرمت و عظمت این نام و این کلام که خاتمه
ما بخیر گردان یا اله العالمین بسم الله الرحمن الرحیم بنام آن خداوندی که آمرزگار خلقان است که ان الله
خالق کل شیء و روزی دهندهٔ بندگان است که ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین آمرزندهٔ عاصیان است
که الله غفور رحیم نگاه دارندهٔ زمین و آسمان است که ان الله یمسک السموات والارض و رهنمای مومنان است
که ان الله الهادی الذین آمنوا دوست محسنان است که والله یحب المحسنین عذر پذیر تائبان است
و هو الذی یقبل التوبة نوید دهندهٔ مومنان است که والله یدعوا الی دار السلام فریادرس بیچارگان است
که امن یجیب المضطر اذا دعاه دستگیر درماندگان است و یکشف السوء نصرت دهندهٔ ستم رسیدگان است
وکان حقا علینا نصر المومنین نثار کنندهٔ آثار غفران است که و ربک الغفور ذو الرحمة و عزت و عظمت این نام
را نهایت نیست اگر در مهمی درمانی بگوی بسم الله اگر در نعمتی بگوی الحمد لله اگر گناهی کرده بگو استغفر الله اگر
مصیبتی بتو رسیده است بگوی انا لله و اگر همه عالم دشمن کردند بگوی حسبی الله اگر وعده کنی بگوی ان شاء الله
اگر از شیطان ترسی بگوی اعوذ بالله اگر کاری آغاز کنی بگوی بسم الله چنین می آرند که حضرت الله تبارک و تعالی
و تقدس را که سه هزار نام است هزار نام وی فرشتگان دانند و هزار نام از وی پیغمبران دانند و هزار دیگر آنکه
صد نام وی در زبور است از داود علیه السلام منزل شده است و سیصد در توریت موسی و سیصد در
انجیل عیسی ع و سیصد در فرقان محمد صلی الله علیه و آله و سلم که خاتم پیغمبران است نازل گشته است و صد و
سه از وی بهرهٔ سابقان است و سی و سه دیگر بهرهٔ مقتصدان است و سی و سه دیگر بهرهٔ ظالمان است
یک نام است که آن نام را بجز حق سبحانه و تعالی کسی دیگر نداند هر که این سه هزار نام را بداند و بخواند در ثنای
او بحاصل آید و هر که این سه هزار نام کرامت کرداند که بسم الله الرحمن الرحیم و نام سه آمد و مقدمهٔ وی نیز سه است
ب س م هر برموافقت این سه حرف تو نیز موصوف باش بسه صفت تا در دنیا بسه کرامت رسی و در
دار عقبی سه خلعت یابی و برموافقت ب از خواب غفلت بیدار شو و بیدار باش و برموافقت سین از حلال

بالشبهه

بالشبهه پیره بیزار باش تا در حرام بی شبهه نیفتی و برموافقت میم مردانه باشی در ادای پنج نماز و در نی
تقصیر و تاخیر روا مدار تا نجات آخرت یابی ب بسم الله گوی البته گردد و چون لب بسین رسی لب گشاده
شود گوی که حضرت عزت میگوید بنده من ببند تا ببندم بگشای تا بگشایم یعنی دل محبت ما به بند تا درهای
ملامت بر تو ببندم و زبان بگشای به ثنای من تا درهای عفو و سلامت بر تو بگشایم و نام سه گروه سابق
مقتصد و ظالم پروردگار عالم می فرماید که ای سابقان الله منم بیدار باشید و ای مقتصدان رحمان منم هشیار
باشید و ای ظالمان قبول کننده توبه منم بمن باز گردید اول کسی که این نام بر زبان راند پدر ما آدم علیه السلام
بود و آن ساعتی که از بهشت بیرون آمد گفت بسم الله صعب کاریست از بهشت بیرون آمدن و از زحمت
تنها ماندن ملایکه گفتند خداوندا نام تو میگوید باز گردانیم فرمان آمد که نی او را بدنیا برید که او را فرزندان
دهم چندانکه از قاف تا قاف گیرند بعضی از ایشان گوینده این نام باشند بعضی نباشند یا خوانندگان این
نام دو فریق باشند و بعضی فرمان ما اختلاف کنند تا روز محشر آدم علیه السلام با فرزندان عاصی جا فی از
برکت این به یکبار گفتن آدم همه را از آتش دوزخ آزاد کردانم و در تفسیر آمده است که چون معلم بگوید ای نارسیده
بگوی بسم الله الرحمن الرحیم حضرت پادشاه عالم جل جلاله جهل کس از اقارب نارسیده بیامرزد پس هرکه
گفتار نارسیده مر این کلمه بسم الله الرحمن الرحیم چندین کس آمرزیده میشود اگر گوینده بسم الله الرحمن الرحیم آمرزیده
شود عجب و غریب نباشد خداوندی که ذات او منزه باشد از اشباه نه هر وصف ذات او زبان عاقلان
گویا و مشتاقان او را هم هزاران ناله و زاری بسان مغنیان هر یک همی نالند بدرگاه پروردگار عالم که خداوندا
همین دانیم ز فضل بیکران تو که پنجاه ساله عصیان را عدم گردانی از یک آه دردناک الهی فضل و رحمت کن بر ما
که از جان و دل هر دم و هر ساعت بامید وصال تو گوییم بسم الله الرحمن الرحیم والسلام علی من اتبع الهدی

باب بیست یکم در بیان موت و فوت اللهم

ای گشاینده ابواب مرادات و ای نماینده اسباب
سعادات و ای مواهب کرمت نامحدود و ای ذات نعمت نامعدود ای قهاری که گردن کشان را با خلم
تو آویزش نی و ای جباری که گردن آوران را پیش تو گریزش نه ای مقتدری که تیر تقدیر تو هیچ تدبیر دفع
نشود ای مدبری که رقم قلم تو هیچ آفریده محو نکرد و ای خداوندی که جان بندگان هدف تیر تقدیر تست ای
پادشاهی که دل دوستان هدف توحید تست ملکا اگر پرسی حجت ندارم و اگر بسنجی بضاعت ندارم منم
مفلس بی مایه منم عاجز و حیران منم درمانده و پریشان منم مضطرب و بیخود منم متفکر و مهجور از من خطا و بخشیدن

از تو وعطا الهی برکت آن بندگان که در آسمان و زمین ترا تسبیح و تهلیل گفته و میگویند و طاعت بندگی
کردند و می کنند الهی برکت آن نامها که عرش و کرسی و لوح و قلم و بر و بحر بدان قرار و نظام دارد الهی
برکت آن نظام که در خزاین اسرارست الهی برکت آن پنج نام که بر پردهای قدسی و حمله العرش
نوشته است الهی برکت آن نام که ملک الموت علیه السلام جانهای مومنان بدان نام قبض کند الهی
برکت آن نام که ابراهیم علیه السلام ترا بدان نام بخواند آتش نمرود بر وی برد و سلامت کردی الهی برکت
آن نام که یعقوب علیه السلام ترا بدان نام بخواند یوسف را بوی باز دادی الهی برکت آن نام که یوسف
ترا بدان نام بخواند اورا از حبس و زندان خلاصی دادی الهی برکت آن نام که ایوب علیه السلام ترا
بدان نام خواند اورا از بلای کرمان نجات دادی الهی برکت آن نام که سلیمان علیه السلام ترا بدان
نام بخواند خاتم ملک بر وی دادی الهی برکت آن نام که جمله انبیای مرسلین ترا بدان نام خواندند تو ایشان را
عزیز خلق ساختی الهی برکت آن نام که بدان عزیز را ذلیل گردانی الهی برکت آب چشم یتیمان و ستم رسیدگان
الهی برکت آه سینه گناهکاران الهی برکت موی سر مالیده یتیمان و بی نوایان و بدحالی و بامداد نمید
یتیمان الهی بسینه پر حسرت پیرکان الهی بمرگ جوانان و شکر منعمان که بر مای بیچارگان و گناهکاران رحمت
کنی و ببخشایی و حاضران این مجلس را و شنوندگان و خوانندگان را بمقصود برسانی یا اله العالمین و یا خیر
الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین المناجات کرم گسترا عاجز و مضطرم: بگستر سحاب کرم بر سرم
بعجز و ضعیفی و پیری ببین: ز اسباب قوت فقیرم ببین: نه دستی که کاری برآید ازو: نه پایی که راهی گشاید ازو
ببخشای و لطف و دستی گشا: ببخشا برین پیر بیدست و پای: جوانی که با دل سیاهی گذشت: بموی سپید در تباهی گذشت
سپید موی از من چو برتافت روی: تو نیز از دل من سیاهی بشوی: چو شد مویم از ناامیدی سفید: مگردان ز نور خودم ناامید
دلم را که آمد سیاهی پسند: ز نور علی نور کن بهره مند: سیاهی دل شد مرا تو بتو: بدل رفت گویی ز موی بمو
بسی در دل این آرزو آیدم: که از دل سیاهی بمو آیدم: گرفتم که از دل شود مو سیاه: چه گویم کنم راست پشت دوتا
چنان مانده ام در نماز خضوع: که نایم دگر با قیام از رکوع: زمانه کمان وار پشتم شکست: ز تار رگش کم بران خدمت
ز موی سپید خودم در حجاب: کنم از سواد دل آن اضطراب: کنون میکشم از کمان تیر آه: هدف میکنم سینه قهر و ماه
چو هرگز نشد صید کار رستگار: چه حاصل ازین کرده و کرده گذار: نخواهم ز تو خلعت خسروی: کزان کرده ام پشت دون قوی
نخواهم ز تو فضل و عقل و هنر: که از فضل وام جهان شوم بیخبر: نخواهم ز تو شغل اهل صلاح: کزان کرده ام حور جنت فراح

دلی

دلی خواهم از تو همه درد و داغ: کش از غیر درد تو باشد فراغ: دلی خواهم از غم و درد و پاک: ز آلوده نایاب تو دردناک
که تا گنج تا بود منزل کنم: ز عالم همه رو بدان دل کنم: کنم غیرت نقش کم و بیش را: در آن نیستی گم کنم خویش را
کنم سر بجلباب کم بودگی: ز کم بودگی یابم آسودگی: چو ماهی شوم غرق دریای ژرف: زبان را فرو بندم از هر حرف
برم ره بجای سخن مختصر: که باشم ز نو و کهن بیخبر: بیابم دگر بار از آن نیستی: شوم مخزن راز از آن هستی
تو بنمای بمن خویشتن را ز من: تو گویی بمن این سخن را ز من یا اله العالمین یا ارحم الراحمین فی نعت سید
المرسلین و برهان سید رسل و هادی سبل مهتر عالم سرور بنی آدم سلطان تخت شریعت و آن ساکن خانقاه
نبوت و آن صاحب صفه لولاک و آن برگزیده خطه افلاک و آن کدخدای خانه کل و آن مقتدای زمره رسل
سید سادات منبع سعادات شعر خواجه دنیا و دین کان سخا: صدر و بدر هر دو عالم مصطفی صلی الله
علیه و آله وسلم نظم سر سروران تاج آزادگان: سپهدار خیل فرستادگان: مه ابطحی تیر یثربی
کش آن شرقی کرد و این مغربی: بحکم شریعت طریقت اساس: بنور طریقت حقیقت شناس: جهان را مطاع و خدا را
مطیع: ایران روز جزا را شفیع: محمد که شمع ازل نور اوست: قلم اولین حرف منشور اوست: در گنج هستی ازو
باز شد: دلش مخزن گوهر راز شد: خرد تشنه فیض تعلیم اوست: ترشح کش از چشمه بیم اوست: چو شد
شمع این سبز قندیل را: بپروانگی خواند جبریل را: بکف داد آرای عرش مجید: ز انگشت
بدان قفل از خون مرکب در: ز اعجاز رخشان که جلوه داد: بشب کفر تاریک چون پر زاغ: برافروخت از آن گوهر
همی کرد در کشور محرمی: نبوت سلیمان و او خادمی: چو خاتم در این طاق فیروزه رنگ: از آن بسته
چو خاتم بگیرد بدندان نگین: شدش سنگ اعدا بدندان قرین: ببین آن لب معجز آهنگ را: که چون
تن پاکش از ظلمت سایه دور: زمین از فروغ رخش غرق نور: دریغ آیدش سایه بر فرق خاک: از آن سایه افکند
بر عرش پاک: گذشت از سپهر برین پایه اش: که تا عرش آساید از سایه اش فی منقبت شاه اولیا
ز بعد مدح خداوند و خواجه دو سرا: بمدح شاه ولایت زبان بکن گویا: امیر جمله مردان علی بو طالب
وصی نفس پیمبر سپهر جود و سخا: ولی حق اسد الله طالب الغالب: امام متقیان شهسوار روز غزا: ایا شهی که مدار سپهر و مرکز
بذات پاک تو دارد قرار: بضرب تیغ تو قایم مدار ملت و دین: بنسل پاک تو معمور معدن دنیا: مرا چه زهره که مدح تو بر زبان
چو نیست حد بشر مدحت تو کرد ادا: الهی بحرمت چهارده معصوم پاک که گناهان و زلات اهل این مجلس را از صغیر
و کبیر رحمت کنی و بیامرزی بحق محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین این باب در بیان موعظت و این باب مبنی بود بر

فصل اول در بیان موت قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت و در کتاب مصابیح آورده روی عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم انه قال کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور
صدق رسول الله روایت از آن شمس فلک رسالت سرو چمن جلالت سلطان بارگاه نبوت
والی خطهٔ فتوت مردم دیدهٔ عالم مقتدای انبیا پیشوای اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله می فرماید که
در دنیا چنان باش که غریبان باشند یا چنانکه رهگذر باشد و خویشتن را از جملهٔ مردگان شمر بزرگی را پرسیدند
که اما الغربة غریب چیست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود ترک الوطن وطن و مسکن فروگذاشتن
یعنی دنیا وطن و مسکن نفس شهوت دنیا را فروگذار و دست از لذات و راحت و آسایش او بدار و از نعمت و ثروت
و حشمت و سیم و زر و تجمل و زینت او مپسند بدانکه نهایت هر آفریده مردنست و حاصل هر آینده شربت مرگ
که هر زنده را باید چشید شربت مرگ شربتی است که هر آفریده را بخواهد رسید سلطنت سلطان ضربت اول را
دافع نه و حرمت و حشمت ملکان ... نگ او را مانع نه اگر بر چرخ برین جای سازی طپانچهٔ قهر مرگ بگوش
در اندازد و اگر در زیر هفتم زمین حصار آهنین و روئین سازی سر حر قهر مرگ بیرون آرد که اینما تکونوا یدرککم
الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة پس چون حال چنین است و مرجع و مآل چنین صواب آنست که اقتدا با انبیا
و اولیا کنی و محنت دنیا بکشی و نامرادی دنیا بچشی که این محنت دنیا بسر آید و راحت و آسایش ببر
آید و در وقت سماع کلام باری تعالی بگوش هوش تو رسد سلام قولا من رب رحیم محققان گفته اند که چون
مؤمن به درگ رسد عزرائیل علیه السلام بقبض قهر جان او را به سینه آورد و جان از سینه که محل معرفت است
بر لب او نیاید خطاب عزت در رسد که این جان را اسلام ما کند و سماع لطف ما بیرون آورد فیقول الله تعالی
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة جان مؤمن چون سلام حق تعالی بشنود چنانکه مرغ از
قفس قالب بیرون آید چون روز قیامت باشد که جانها بقالبها باز آید با روح گوید چون تو رفتی
مرا حیوات نماند مرا نجات نماند مرا از صحرای دنیا بزندان گور آوردند و در آن لحد تنگ و تاریک فرو خانه
عیال مهربان مرا بی تو در خانه نگذاشت و ناز پروردهٔ من یک لحظه با من الفت نگرفت روح گوید چون من از
تو جدا شدم از زمین بآسمان شدم و از آنجا با فق اعلی شدم و در فضای جنت پریدم و از مراتع نعیم چریدم
اما بی وجود تو یک لحظه قرارم نبود بی وصال تو یکساعت آرامم نبود هر دو بهمدیگر غم دل گویند چنانکه
عاشق معشوق غم دل گوید یعقوب غم زده در پیش یوسف احوال هجران و محنت بیت الاحزان حکایت کند

حال

حال است تقریر احوال فرقت تا باز نگری روح ترا از قالب رانند و جان جهانگیر ترا بعالم بالا برند
قالب فرسوده را در زیر خاک پنهان کنند تو امل دراز در پیش داری و خطبهٔ ازل و ابد بر خود میخوانی
موعظه بیا ای که عمرت بهفتاد رفت ∴ مگر خفته بودی که بر باد رفت ∴ همه برگ بودن همی ساختی
بآهنگ رفتن نپرداختی ∴ بضاعت بچند آنکه آری بری ∴ وگر مفلسی شرمساری بری ∴ که بازار چندانکه آگنده تر
تهی دست را دل پراکنده تر ∴ ز پنجه درم پنج اگر کم شود ∴ دلت ریش سرپنجهٔ غم شود ∴ چو پنجاه سالت برون شد ز دست
غنیمت شمر پنج روزی که هست ∴ اگر مرده مسکین زبان داشتی ∴ بفریاد و زاری فغان داشتی ∴ که ای زنده
چون هست امکان گفت ∴ لب از ذکر چون مرده بر هم مخفت ∴ چو ما را بغفلت بشد روزگار ∴ تو باری دمی چند فرصت
شمار ∴ دو چشم جگر گرد روزی کباب ∴ که می گفت گوینده با رباب ∴ دریغا که بی ما بسی روزگار ∴ بروید
گل و بشکفد نوبهار ∴ بسی تیر و دیماه و اردیبهشت ∴ برآید که ما خاک باشیم و خشت ∴ چو انار ره طاعت امروز گیر
که فردا جوانی نیاید ز پیر ∴ که گفتت ... چون درانداز تن ∴ چو افتاده دست ... ی بزن ∴ بغفلت بدادی ز دست پاک
چه چاره کنون جز تیمم بخاک ∴ روایت است روی عن امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام
عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال ما من یوم الا وملکان ینادیان من اهل السماء یا اهل الدنیا لدوا للموت
وابنوا للخراب واجمعوا للاعداء کم وانتم تحسبون ومعذبون عند ربکم راوی این حدیث حیدر شیر بیشهٔ معرکه
در بحر حقیقة مبارز میدان لافتا تاج گنجینهٔ هل اتی نگین خاتم حلم مرکز انا مدینة العلم خادم خلوت سرای ادخلوها
بسلام ساقی شراب حور مقصورات فی الخیام صفدر روز وغا شیر جبار علی المرتضی علیه الصلوة والسلام
روایت میکند از صدر بدر عالم سید ولد آدم پیشوای انبیا شفیع روز جزا امین با وحی گنجینهٔ ...
رسول الثقلین امین الحرمین کاشف یوم بدر و حنین تاجدار قاب قوسین رسول رب العالمین شهباز
بلند پرواز اما سید الانبیا محمد مصطفی صلعم روزی فریضهٔ نماز بامداد گذارده بود و پشت بمسند رسالت داده
و چنین فرمود که هر کسی روزی که صبح صادق چتر کافوری بگشاید خسرو سیارگان این حدیقهٔ مینا
عالم را بشعاع نور بیاراید بهمو لشت زرین و یا چون تاج خسروانی بیگانه بر آفاق سما خرامیدن گیرد
و جهان را از ضیای خود منور گرداند و زمین را با انوار خویش مزین گرداند پس وحش و طیر و انس و جن
هر یکی از اوطان و مسکن خویش در طلب کسب رزق خویش پراکنده شوند حق جل و علا بفرماید تا دو
فرشته بآسمان دنیا بیایند و آن منادی در دهند که یا ایها الدنیا لدوا للموت یعنی ای کسان

سرای دنیا وای پاشندگان کلبه فنا بحقیقت بدانید که همه از برای مرگ زاییده اید تبنون للخراب و بناها می کنید و کرده اید
همه خراب است اگر شرفه ایوان را از کیوان در گذرانیده اید عاقبت سیلاب کل من علیها فان فانیست و خراب خواهد شد ثم
محاسبون معذبون و شما را بجز حساب نخواهد ماند نزدیک آفریدگار همه روز شما همچو مورچه حریص در طلب زخارف
دنیا در جمع اموال و بی معنی دنیا قدم میزنید تا از کجا و چگونه حاصل کنید آنرا که جمع می کنید ناگاه باشد که باد مرگ کل
شئ هالک الا وجهه از دریچه اینما تکونوا یدرککم الموت درآید و بر درخت قامت خواجه زند برد و نقاب خاک
کشد آن مال و غنیمت ویرا هیچ سود ندارد که لن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون ای عزیز من اگر در شریعت
و طریقت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرموده که الدنیا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها یعنی دنیا بر مثال پلیست بگذرید
و عمارت مکنید دین را آبادان کنید که کار دین دارد دین سر نجات است و بدان سر درجات یافت کدام شخص را
دیدی که دم عزل بر نامه دولت او نکشیدند و کدام صاحب تخت را دیدی که آفتاب دولت او را لباس کسوف نپوشیدند
کدام شهسوار دیدی که مرکب حیوتش پی در دنیا مدای عزیز من هیچ خانه و سرای و هیچ قصری دیدی که شوق
شرفه او را بمخلب فنا نخراشیدند که کان لم تغن بالامس و هیچ قالبی را دیدی که بزهر زوال سر برهنه نشد
ای عزیز من بدانکه هر که او تخم طاعت در زمین موافقت اندازد و بآب مجاهدت تربیت کند بر رحمت بر دارد
و هر که تخم معصیت در زمین فساد اندازد در حسرت بر دارد لفظ نبوی برین ناطق که الدنیا مزرعة الاخرة
و مصحف مجید ازین حال هر دو خبر میدهد قوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره
در خبر چنین آورده اند که لقمان حکیم فرزند خویش را پند میداد و وصیت کرد گفت ای فرزند عزیز من
از خدای تعالی بترس و از آتش دوزخ حذر کن که حق سبحانه فرموده است قل نار جهنم اشد حرا اس و هیبتی در
دل فرزند وی بدید آمد برخاست روی از شهر بیرون نهاد و چهل شبانه روز در بیابان میگریدید پس لقمان
حکیم برخاست و بطلب فرزند خود رفت چون نزدیک فرزند عزیز خود رسید دید که روی بر خاک
نهاده بود و پادشاه ذو الجلال و کریم لایزال مناجات میکرد و میگریست و می گفت خداوندا پادشاها
اگر من بمیرم گناه من هرگز نمیرد گفت الهی مرا بیافریدی بقدرت خویش و روزی دادی بنعمت خویش و مرا
دادی بشفقت خویش من گناه کردم بر گناه خویش اگر گفت الهی اگر برات مطیعان راست و رحمت تو جهان
صیانت است اگر من مطیع نیستم تا ثواب را شایم بنده عاصیم رحمت را شایم این می گفت و زار زار
می گریست لقمان حکیم را دل بروی بسوخت گفت ای فرزند عزیز من ساعتی بر روی پدر خود بخند تا دل

پدر

پدر بر تو شاد شود گفت ای پدر بزرگوار کسی که او زنده باشد و حساب قیامت را زاده باشد و هنوز جان
کندن نچشیده باشد و نامه جرم خود را نخوانده باشد او را خنده از کجا آید پس لقمان گفت ای فرزند گرامی
زمانی بخسب تا بیارامی گفت ای پدر بزرگوار قضای خدای تعالی بر سر من آویخته است و عقبه چون صراط
از پیش و از پس چون ملک الموت ایستاده است از جانب راست رضوان بهشت آراسته است از جانب
چپ مالک دوزخ را تافته است و دنیا بر مثال میدانی کشیده است و تن همچو گوی در میدان افتاده پس مرا
با این همه محنت خواب چگونه آید پس لقمان گفت ای فرزند من طعامی بخور تا بیاسایی گفت ای پدر از
چشیدن طعام مرگ را گزیده ام و از مرکبها جنازه را گزیده ام پس لقمان حکیم زار زار بگریست و گفت ای
فرزند عزیز مرا پندی ده گفت ای پدر بزرگوار یاد کن آن روزی که هر چه ترا بود چهار قسمت کنند یک قسمت ملک
الموت راست که بگیرد و آن جان است و قسمت دوم وارثان راست و آن مال است و قسمت سیوم کرمان
برند که آن تن است و قسمت چهارم خصمان برند که آن عوض است لقمان گفت ای فرزند عزیز پندی دیگر
بده پدر پسر خود را گفت ای پدر اگر تن خود را دوست داری پس جهد بطاعت و عبادت خدای تعالی تا
از عذاب دوزخ نجات یابی اگر تن خود را دشمن داری پس دوست را برای دشمن میازار که خدای تعالی
لقمان را حکیم خویش خوانده آنجا که فرمود ولقد آتینا لقمان الحکمة پس ای عزیز من از خدای تعالی بترس
و ترسان باش والله اعلم نظم صد هزاران سبز پوش از غم بسوخت تا که آدم را چراغی بر فروخت
صد هزاران جسم خالی شد ز روح تا که گشتی پیش حضرت راند نوح صد هزاران لشکر در لشکر فتاد تا که ابراهیم
پا از سر نهاد صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد صد هزاران خلق زر زنار شد
تا که عیسی محرم اسرار شد صد هزاران جان و دل تاراج یافت تا رسول الله شب معراج یافت پس ای عزیز
من بنگر آدم صفی الله علیه السلام با چندان صفوت و کرامت کجا شد و نوح پیغمبر علیه السلام که نوحه کرد و داعی قوم
بود کجا رفت و ابراهیم خلیل الله علیه السلام صاحب کرامت و موسی کلیم الله علیه السلام صاحب رسالت و یعقوب
مادر محنت و ایوب علیه السلام ماده بلیت کجا رفتند پادشاهان دهر و جباران عصر کجا شدند پس ای بنده
بی خبر پنبه غفلت از گوش بردار و بنگر که راه دور و دراز در پیش داری و خطبه ازل و ابد بر خود میخوانی تا
در دگری حادثه مرگت پست کرده است و فرزندان و عزیزان ترا فراموش کرده اند و تو در لحد تنگ و تاریک با عملها
بیحاصل درمانده و در آن روز حسرت و ندامت خوری و بجای نرسی پس ای عزیز من بنگر حضرت آدم

که پسندیده و برگزیدهٔ پادشاه ذو الجلال بود در اول خلعت خلافت یافته و مسجود ملایکه مقرب بود و در
اطراف اکناف بهشت در تصرف آورده و نقش نعم اجتبیه ربه بنوک قلم کرم نامنشور ظلال کشیده و اصطفی
من عبادنا طراز افراز لباس فرزندان او کرده صد هزار و اند هزار نطفهٔ مطهر نبوت در صلب او ودیعت
نهاد و آخر الامر سر از سکرات موت نا رسته کاس یاس الموت بدست فوت نوش کرده آنده که ترب
جز خود آدم علیه السلام مستولی شد ضعف در منزل قوت او رخت اقامت نهاد و عجز خیمه در صحرای ذات
او زد و لرزه بر اعضای آدم افتاد و گفت ای جبرئیل همه محنتها دیدم و فراق فردوس اعلی چشیدم
و جدایی دوست خود حوا بدیدم و دویست سال بر سر کوه سراندیب گریستم عمری نالها کردم فریاد
ربنا ظلمنا از عرش مجید گذرانیدم با این همه هیچ دردی و رنجی با این درد نرسد این را چه خوانند و بچه کارش
فرستاده اند جبرئیل علیه السلام گفت ای آدم این رسول مرگ است و این نشانهٔ فناست و این موکل در سرای
بقاست گفت ای جبرئیل مرگ چه باشد گفت موکلی که جان برد و عقل را غارت کند حواس را بند بر نهد تن
از خدمت و حرکت فرو ماند تا ای عزیزان یاد کنید آن ساعتی را که اشک حسرت از دیده باریدن گیرد و عرق
ندامت از پیشانی روان شود و چشم گشاده بفرزندان می نگرد و امکان سخن گفتن نه سامان آرزو خواستن
ماند عیال در گوشه‌ها شهقه میزنند و فرزندان فریاد میدارند و برادران حیران و سرگردان شده یاران حزین
دل بریان گشته **شعر** زان پیش که از جام اجل مست شوی : زیر لگد حادثها پست شوی سرمایه
بدست آر درین ره کانجا سودی نکنی اگر تهی دست شوی **نظم** گر کاخ تو بر گنبد اعظم سازند : ور
کار تو چون سلسله درهم سازند : هم عاقبت این حجرهٔ فانی ترا : ترکان اجل سرای ماتم سازند آدم
علیه السلام گفت خداوندا من از مرگ میترسم مرگ را بمن نمای گفت ای آدم مرگ با نواع است اما نیکوترین
صورت بتو نمایم ای جبرئیل و میکائیل بروید و آدم را یاری دهید بر دیدن مرگ فرشتگان بیایند
و مرگ را با آدم بنمایند بصورت کبش املح باز کرده و دهن گشاده یکی بمشرق و یکی بمغرب و دهن و چشم
باز کرده دنیا در پیش وی چون دانه در یا با نی آدم بترسید و بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد ملک الموت را
دید که قبض روح وی می کرد و گفت ای ملک الموت همه فرزندان مرا این باید دید گفت این آسان ترین است
بر عاصیان فرزندان هفتاد بار چندین خواهد بود آدم گفت خداوندا جان دادن بر مومنان و مخلصان
و فرزندان من آسان گردان یا رب العالمین **نظم** دنیا همه رنجست و غم و محنت و آه : عاقل نکند وطن

درین

حکایت در خبر است که موسی کلیم الله علیه السلام روزی ملک الموت را بدید گفت یا ملک الموت
بچه کار آمدهٔ بزیارت یا بقبض روح گفت بقبض روح گفت چندانم مهلت ده که اهل و عیال را وداع کنم
گفت مهلت نیست گفت چندانکه خدای را سجده کنم دستوری یافت گفت ملکا پادشاها معبودا ملک الموت را
فرمای تا چندانم مهلت دهد که عیال را وداع کنم دستوری یافت بدر خانهٔ مادر آمد و گفت ای مادر
سفر دور در پیش دارم گفت یا فرزند چه سفر است گفت سفر آخرت روز قیامت مادرش بگریست
بدر خانهٔ عیال آمد و عیال و اطفال را وداع کرد او را کودکی خورد بود وی را دوست میداشت دست
در دامن او زد و میگریست موسی نیز بگریست خطاب آمد که ای موسی بدرگاه ما می آیی این گریه و زاری
چیست گفت خداوندا ازین کودکانم رحم می آید خطاب عزت در رسید که ای موسی عصا بر دریا
زن موسی عصا بر دریا زد دریا از هم شکافته شد سنگی سفیدی عظیم نمایان شد
خطاب آمد که یا موسی عصا بر سنگ زن بزد آن سنگ شکافته شد کرمکی ضعیف نمایان شد و برگ سبز
در دهن داشت و میخورد ندای عزت در رسید که یا موسی در میان این دریای صعب و در میان
این سنگ خاره رزق مور ضعیفی را میدهم آیا فرزندان ترا فراموش میکنم ای موسی دل فارغ دار
که من ایشان را نیکو دارم و بنیات خبر ایشان برمی آورم موسی علیه السلام ملک الموت را گفت جان
من از کدام عضو بیرون خواهی کرد گفت از دهن گفت از دهنی که بی واسطه با خدای تعالی سخن کرده ام
یا بدان دستی که الواح توریت گرفته ام یا از پای که بدان بطور رفته و استاده و مناجات کرده ام ملک الموت
ترنجی بوی داد بیک بوییدن روح وی را قبض کرد فرشتگان گفتند ای زاهد ترا بینا مرگ را چگونه یافتی
گفت چون گوسفندی را زنده پوست کنند بلکه از آن سخت تر **نظم** هر روز یکی ز در درآید که منم : خود را
بجهان نماید که منم : چون کار جهان برو قراری گیرد : ناگه اجلش ز در درآید که منم **نقل است** که حضرت
عیسی روح الله با مادر خود بهم در کوه بودند و روزه میداشتند و از گیاه کوه افطار میکردند حضرت
عیسی علیه السلام بطلب گیا رفته بود مریم برای نماز برخاست ملک الموت علیه السلام را دید که
بروی سلام میکرد گفت کیست که درین شب تاریک بر من سلام می کند که دلم از وی بترسید ملک الموت
گفت ملک الموتم گفت بچه کار آمدهٔ گفت بقبض روح گفت چندانم امان ده که فرزندم عیسی باز آید
گفت مهلت نیست روح وی را قبض کرد عیسی آمد مادر را دید افتاده پنداشت که خفته است بر بالین

وی بنشست تا نزدیک بود که وقت افطار ایشان در رسید آواز داد که ای مادر برخیز تا روزه گشاییم
عیسی بالای سر خود آوازی شنید که یا عیسی با مرده خطاب مکن خدایت فرزند دهد بمرگ مادر عیسی
بکار روی قیام نمود چون وی را دفن کرد بر سر خاک وی بنشست و می گریست از بالای سر خود آوازی
شنید نگاه کرد مادر خود را بدید در بهشت بر کوشکی از یاقوت سرخ بر تختی از زمرد نشسته گفت ای مادر
سخت اندوهگینم بی دیدار تو گفت ای فرزند مونس خدا را دان تا هرگز غمناک نشوی گفت ای مادر
روزه ناگشوده از دنیا بیرون رفتی گفت الهی پادشاه عالم مرا روزه گشودنی فرمود که بخاطر هیچ آدمی
نگذرد گفت ای مادر هیچ آرزو داری گفت آرزوی من آنست که یک شب نماز بپای دارم و یک روز روزه
دارم ای پسر اکنون که می توانی و زمام اختیار در دست تست عمل صالح کن پیش از آنکه بچنگ مرگ
گرفتار شوی پس چون حال دنیا چنین است که با کس وفا نکند با تو نیز نخواهد کرد دل بر دنیا منه بدنیاء غدار
ناپایدار فریفته مشو که او عاشقان بکشته است و مبارزان بشمار را گذاشته دنیا حریفیست که جز
خیل خیال و حمل امل نتازد و خیمه ایست بی عماد سرادقیست بی اوتاد بستانیست بی نبات بی ثبات
بازاریست بس کاسد سوادیست بی فاسد خاکیست ظلمانی بادیست سرگردان آتشیست بی قرار
آبیست ناپایدار شعر ای خداوندان طاق و طمطراق : صحبت دنیا نمی ارزد فراق : اندک اندک
خانمان آراستن : پس بیکبار از سرش برخاستن روایت از خواجه کاینات و خلاصه موجودات
محمد المصطفی صلعم پرسیدند که بهترین مردمان کدام اند گفت آنها که روی از دنیا بگردانیده اند و دست در عقبی
زده و ترک دنیا کرده و بزرگان دین گفته اند بدانید که مرگ راه آن جهان است که چاره نیست باید رفتن
و در دلست که چاره نیست اندر آمدن بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی فرمود کل من علیها فان و یبقی وجه
ربک ذو الجلال و الاکرام یعنی هر که بر زمین رسیده است بمرگ خواهد رسید خبر از عبدالله عباس
رضی الله عنه که چون حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد فرشتگان گفتند که اهل زمین همه تباه خواهند
گشتن بعد از آن حق تعالی این آیت فرستاد قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت یعنی هر تنی چشنده
مرگ است فرشتگان بی گمان گشتند بمرگ و طمع کردند بر بقای پس خدای تعالی این آیت فرستاد قوله تعالی
کل شیء هالک الا وجهه یعنی همه چیزها هلاک شدنیست مگر ذات پاک حق سبحانه و تعالی خبر است
از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم شنید از مردی که همی خواند که کل نفس ذائقة الموت گفت من

ونیز

نیز شربه مرگ بچشیم اصحاب بگریستند گفتند یا رسول الله چه باشد از خدای تعالی بخواهی تا ترا زنده بگذارد
در میان امت آن حضرت فرمود حق سبحانه و تعالی دوستان خود را جاوید نخواهد و نپسندد در این
جهان و بدانید که دوست آرزومند دوست است خنک آنرا که روح راحتش نزدیک خدای تعالی باشد
روایتست از حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق سبحانه و تعالی مرا بمرگ آگاهی داد
و اجل نزدیک رسیده است و باید چشیدن تلخی جان کندن و هول منکر و نکیر و فزع اکبر و تنگی گور و تنهایی
و بی مونسی و دیدن دوزخ که چون دوزخ را بدان هیبت بدشت قیام بر کشند و همه خلایق هر یک بزانو در آیند
و بیهوش کردند از هیبت دوزخ و حضرت ابراهیم علیه السلام گوید خلقی خلقی از تو میخواهم ابراهیم علیه السلام و اسحق را
و عیسی ع گوید از تو میخواهم عدا و بتول را پس حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم گوید خداوندا از تو میخواهم
امت را پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر آن بنده را که خدای تعالی رحمت کند و کسی حسن خلق بد
او را دایم دل تنگ و دیده گریان دهد روایتست از حضرت سید کونین و فخر عالمین صلعم که چون پیش حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام آمد دید شادان گشته فرمود که ای نور دیده من این شادی و نشاط از چیست
مگر فراموش کردی دیدار ملک الموت را و جواب منکر و نکیر و تنگی گور و تلخیهای مرگ که سخت تر از هزار
زخم شمشیر است وای فرزند عزیز از پس روشنای گور است و بدانکه گور مرغزاریست از مرغزارهای بهشت
و یا کندیست از کندهای دوزخ و بدانکه گور نخستین منزلست از منزلهای آن جهان آیا او را چه ساخته ای و
نمیدانی که این جهان سرای غم است و درین سرای شادی آنکس کند که وی را عقل نیست و مال این جهان را
آنکس جمع کند که وی را از حساب خبر نیست ای فرزند عزیز من فراموش مکن دوزخ را و فراموش مکن بهشت را
درین جهان شادی نکنند مگر نادانی و آبادانی نکنند مگر زیانکاری ای فرزند عزیز من حلال خور و حلال پوش
و صبر کن بر قضای حق تعالی تا خدای تعالی از تو خوشنود باشد و درین جهان نه توانگر ماند و نه درویش
نه پادشاه ماند و نه گدا نه شادی ماند و نه غم نه راحت ماند و نه تنگی نه پیر ماند و نه جوان نه بیمار ماند و نه تندرست
نه صالح ماند و نه فاسق و نه عاشق ماند و نه معشوق و نه آشنا ماند و نه بیگانه نه بنده ماند و نه آزاد که جمله
بجز مرگ خواهند رسید و به طپانچه مرگ فانی خواهند شد شعر شادی مکن که هست دنیا بدست
غمگین نشوی که رفت دنیا ز دست : کر زانکه کسی ز بهر دنیا بدست : دنیا بدو گذرد و دین آید بدست
و دیگر فرمود ای عزیز پدر یاد آور از آن روزی که ازین جهان بیرون باید رفتن و از آن روزی که بیرون آمدن

از گور و از آن روزی که استادن بشمارگاه رحمان قوله تعالی وتری الناس سکاری وماهم بسکاری ولکن
عزا عذاب الله شدید و فرمود ای عزیزه پدر هر که را مال بسیار باشد او را شمار بسیار بود و هر که را گوشت
بسیار بود تن او را در گور کرمان بسیار باشند و گرمای آتش دوزخ و گفت ای فرزند پند من نگهدار تا در دو جهان
سودمند باشی در خبر است از حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام که مردی بخدمت وی آمد گفت یا رسول الله
مرا وصیتی کن آن حضرت فرمود که نماز کن از برای دو روز و دو شب گفتند یا رسول الله کدامند آن دو روز
و آن دو شب گفت آن روز است که ملک الموت علیه السلام بیاید بقبض جان تو و دیگر آنست که بشمارگاه حاضر
باید شد یا نامه‌ات بدست راست دهند یا بدست چپ گفت آن دو شب کدام است گفت آن شب
که مرده را در گور نهند بسترش خاک بود و بالین سرش خشت و زیارت کنند کاش یاران و کزدمان و یاد
کنند آن شب را که نخستین بامدادش قیامت باشد گفت اگر کاری کنید منفعت یابید و اگر نکنید پشیمانی
کشید که هیچ سود نکند مگر عمل صالح چون روز قیامت باشد استان نیکوکاران گویند چرا زیاده عمل صالح
نکردیم و استان بدکاران گویند چرا باز نگشتیم تن خود را از معصیت نقل است از حضرت خواجه
عالم صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل علیه السلام پیش من آمد و گفت یا رسول الله بگر چهار سخن که گزیده است از چهار
هزار سخن گفت خواب مکنید بدان جایی که شما را چاره نیست باز گشتن از او و دیگر خشم میارید آنکس را که شما
را چاره نیست از گذشتن بدو و اندوه مدارید چنین چیزی را که او خود جوینده شماست و مگذارید چیزی که
خوشنودی خدای تعالیست جل جلاله و عم نواله روایت از سفیان که گفت سی سال بگرد عالم بگشتم
از دو چیز بیشتر ندیدم در شکم زمین از حسرت بسیارتر ندیدم و در روی زمین از غفلت بیشتر ندیدم
و دیگر یکی از عالمان گفت روی زمین پر عبرت و دل بندگان پر غفلت و شکم زمین پر حسرت تر و دیگر حسرت
مردگان بیشتر است یا غفلت از زندگان و مردگان را حسرت نیست مگر از غفلت زندگان روایت
از فضیل که گفت چرا غافل شود کسی که او را پنج خصم است خصم اول خدای عز و جل خصم دوم دلهای و دیگر
کرام الکاتبین خصم زبان است سیوم خصم تنهاست و چهارم ابلیس خصم نیکوئیهاست پنجم خصم ملک الموت
و او خصم جانهاست در خبر است از داود طایی که گفت هفت چیز از چشم من خواب خوش برده است
اول بعد مرگ ندانم که مرا بشارت بهشت باشد یا دوزخ دوم در گور ندانم که مرغزاری از بهشت باشد
یا بوی گندی از دوزخ سیوم در گور ندانم که منکر و نکیر را جواب با صواب توانم دادن یا درمانم چهارم

از گور

از گور برخیزم ندانم روی من سفید باشد یا سیاه پنجم نامه من ندانم بدست راست دهند یا بدست
ششم ندانم که ترازوی من بسوی من به نیکی گران بار باشد یا ببدی هفتم بشمارگاه باشم ندانم بجنت
برهم یا در مانم و گفته اند که مردمان دو گروه اند یکی خاص و دیگر عام عام را کراهیت از گور و مرگ و قیامت
و عرصه گاه اما خاص و خاصان دوست دارند مرگ باید بشارت و گور را دوست دارند باید راحت
و قیامت را دوست دارند باید کرامت و عرصه گاه را دوست دارند باید وصلت نقل است
از ابودردا که مردمان سه چیز را کراهیت دارند بیماری را و درویشی را و مرگ را و من درویشی را دوست
میدارم تا تواضع کنم خدای خویش را و بیماری دوست دارم تا کفارت گنهم کند ما را و مرگ را دوست
دارم از بهر آرزومندی که بخدای تعالی شوم و بزرگی گفت مرگ به از زندگانی است زیرا که خلقان دو
گروه اند نیک هست و بد است اما بد را مرگ به از زندگانیست از بهر آنکه چیزی کفارت کند همه را
حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مرگ کفارت مؤمن را دیگر آنکه گناهش زیاده نشود دیگر
از صحبت بدان برهد اما نیک را مرگ به از زندگانیست از بهر سه چیز اول رستن از وسوسه شیطان دوم
ایمن از زوال ایمان سیوم رسیدن بغفران دیگر از ابوالقاسم حکیم گفت دولت مؤمن از سه چیز است زندگانی
با طاعت و مرگ با شهادت و بی خصمی در قیامت روایت از مکحول که او همیشه گریان بود و چون بجانکن
رسید بخندید از وی پرسیدند که چرا خندیدی گفت چرا نخندم نزدیک آمد که از آنکس که می ترسیدم برهم و آن
ابلیس است و نزدیک آمد که بدانکس که امید داشتم برسم یعنی خدای تعالی روایت کردند که ملک الموت بعضی
از نیکان را آید تا جان ایشان بستاند گوید که ای ملک الموت نیک آمدی ای خوش آمدی پنجاه سالست که ترا می طلبیدم
یکی از عارفان بشنید از مردی که این جهان را ملک الموت را نیز نبود گفت چرا گفت زیرا که دوست بدوست نرسیدی
و گفته اند که مرگ دو است مرگ تن و مرگ دل از مرگ تن نترس از مرگ دل بترس که مرگ را تن بمیرد از خلق جدا
شود و هر که را دل بمیرد از خدای تعالی جدا شود و کافر جان کند بدشواری و مؤمن جان دهد بآسانی و کافر را
فراق جان است و فراق مال و مؤمن را فراق جان است و وصال ملک ذو الجلال و قیمت تن بجان است و قیمت دل
با یمان تا جان بجای بود تن راست بود و چون رنجی بوی رسد برگردد و گوشت زرد گردد و گوش شنوای
ناشنوا گردد و زبان گویا ناگویا گردد پس ای عزیزان عبرت گیرید از پندها بندگان و توبه کنید
از گناهان اگر که مرستی پس سید عالمیان مصطفی صلعم پرستی که مقصود از آفرینش کونات او بود فصل

در وفات حضرت سید کاینات صلعم

از ابن عباس که چون تب بر اعضای صدر بدر عالم
رسول عرب و عجم و شاه بارگاه نبوت حرم صدف در کرم مقرب بارگاه حضرت آله و مقصود آفرینش پادشاه
لم یزل ولا یزال رحمت عالمیان و مهتر آدمیان و سید آخر الزمان شفیع و مشفع آدمیان محمد المصطفی صلی الله علیه و آله
مستولی شد و چون سه روز بر آمد فرمان از حضرت ملک جبار در رسید بملک الموت امر فرمود که بزمین شو به نزد
حبیب من و بپرهیز از انکه بی اذن و بی دستور او و اگر امر کند روح مبارک او را قبض نمای ملک الموة با هزار فرشته
مقرب بر اسبهای ابلق رهوار با جامهای مکلل بدر پوشیده بدرگاه حضرت خواجه کاینات از روی نیاز
آمدند و در دست ملک الموت نامه بود از پروردگار عالم گفت السلام علیک یا اهل البیت نبوت و معدن رسالة
و مختلف الملائکه را دستوری دهید ما را که از راه دور آمده ایم حضرت بتول عذرا فاطمه زهرا جواب داد که حالا
محل ملاقات نیست که پیغمبر آخر الزمان بحال خود مشغول است و بار دیگر اذن طلبید همان جواب شنید سیوم
دستوری خواست باواز بلند چنانکه هر کس که دران خانه بود بشنید سید انبیا دیده مبارک بکشاد و پرسید
که شما را چه شد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت یا رسول مرد عرب با صورت مهیب در در ایستاده
اذن میطلبد سه نوبت اورا عذرخواهی کردم نمی شنود آن حضرت فرمود که ای فاطمه هیچ دانسته که او کیست گفت
خدا و رسول بهتر داند آن حضرت فرمود آن شکننده لذات و جدا کننده جماعات است یتیم کننده فرزندان
و بیوه کننده زنان است حریفیست که بی کلید در کشاید بی حربه جان رباید اگر در بندی از دیوار در آید و دود
از دودمان بر آرد ملک الموتست بقبض روح پدرت آمده است و حرمت آستانه ما نگاه داشته و اجازت
خواهد و اگر نه اجازت خواستن کار او نیست در بکشای حضرت فاطمه زهرا که این سخن بشنید گفت دریغا که
مدینه خراب شد که صاحب سکینه عزم سفر دارد آن حضرت او را بر سینه بی کینه خود منظم ساخت و زمانی نیک چشم
برهم نهاد چنانکه فاطمه گفت مگر روح مطهر از قالب معنبر آن حضرت بیرون رفت حضرت فاطمه زهرا گفت یا ابتاه
جواب نشنید و باز گفت یا ابتاه جان من فدای تو باد بمن نگاه کن و با من سخن بگوی آن حضرت دیده بکشاد
و گفت ای دختر مکری که حمله عرش بگریه تو در گریه آمدند بدست مبارک اشک از دیده او پاک میکرد و می گفت
بار خدایا او را در مفارقت من صبری کرامت کن پس گفت ای فاطمه چون روح مقدس مرا قبض کنند بگوی انا
لله و انا الیه راجعون بعد از ان فرمود که هیچ حزنی و اندوهی این دنیی بواسطه علایق جسمانی می باشد اکنون
چون قطع آن علاقه خواهد شد و انتقال بعالم وصال ملک متعال است خواهد داد حسرت و ملال و اندوه و کلال

چرا باشد

چرا باشد انگاه بفاطمه زهرا گفت پسرانت را حاضر کن فاطمه بطلب شاهزادگان فرستاد چون حاضر
شدند در برابر آن حضرت بنشستند آغاز گریه و زاری کردند شعر دوستان روز وداعست فغان بر گیرید
دل بیکبارگی از جان و جهان بر گیرید * شمع خورشید بآه سحری بنشانید * وز تف سوز جگر بار دگر بر گیرید
انگاه گفت بخوانید برادر مرا و وصی مرا امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام بطلب وی رفتند چون در آمد بر بالین
آن حضرت بنشست حضرت رسول سر مبارک خود را از بستر بر داشت و بر کنار حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
نهاد و از حضرت امیر المومنین علی منقول است که گفت آن حضرت مرا هزار باب علم در آموخت و از هر بابی
هزار باب دیگر مکشوف شد و مفتوح گردید آورده اند که ملک الموت بصورت اعرابی دستوری طلبید آن
حضرت گفت بگوی تا در آید در آمد گفت السلام علیکم ایها النبی خدایت سلام میرساند و مرا فرموده که قبض روح
مقدس تو کنم باذن تو آن سرور عالم فرمود زمانی بیاسا تا برادرم جبرئیل بیاید گفت فرمان بردارم حق
سبحانه و تعالی امر فرمود بملک دوزخ که آتش را مهر برنه که روح مطهر حبیب من محمد صلعم بآسمان خواهد آمد
و وحی کرد برضوان که برای روح مقدس حبیب من بهشت را آراسته گردان و پیغام رسید بحور العین
و مندیلی از سندس بهشت از برای وی جبرئیل گریان نزد حضرت رسول صلعم آمد فرمود ای دوست در چنین
حالی مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت یا رسول الله بمهم تو مشغول بودم گفت ای سید خوشدل باش که پر
وردگار عالم امروز امتان ترا در پناه عفو خود خواهد داشت و فردای قیامت چندانی از امت تو بتو
خواهد بخشید که تو راضی شوی ایشان دوستان تو و اهل بیت تو خواهند بود آن حضرت فرمود اکنون چشم
من روشن شد ای ملک الموت پیشتر آی با من آنچه مامور شده قیام نمای ملک الموت بقبض روح مقدس
مطهر آن سرور عالم مشغول شد آن حضرت در ان ساعت در سقف خانه میدید و دست خود را برمیداشت
و می گفت رب اغفر و الحقنی بالتوفیق الاعلی ناگاه دست مبارک آن سید مایل شد بعالم وصال از حال
فرمود شعر رفت آن طاوس عرشی سوی عرش * چون رسید اندر مشام من بوی عرش * باز روحش
این قفس در هم شکست * رفت خوش بر ساعد سلطان نشست * مدت عمر آن حضرت شصت و سه سال
بود و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین پس ای عزیز من طمع خام در دنیا بسته و غافل از کار
آخرت گشته و پیرو هوای نفس گشته و بدین دو سه روزه عمر فانی دل بسته که ناگاه بانگ از رحیل برآید
که ناچار دست از کار دنیا باید داشت پس عبرت گیر و بعمر غفلت زده اعتماد مکن و در ثبات توبه

وعذر گناه از حضرت آله بخواه که در دنیا بر کسی باقی نماند که برگزیده انبیا محمد مصطفی صلعم باقی نماند پس بر احوال
ایشان نگر و بر عمر قصیر خود اعتماد مکن رباعی اندیشه ز مرگ مصطفی باید کرد: شادی و طرب ز دل رها باید کرد
او با شرف کمال خود زنده نماند: ما را طمع خام چرا باید کرد

فصل در وفات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

در خبر است که حضرت خیر النسا فاطمه زهرا علیها السلام با حضرت امیر المومنین علی علیه السلام گفت یا ابن عم دوش در
خواب جمال با کمال حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیدم بر بالای بلندی ایستاده بود و بهر
طرف مینگریست گویا که منتظر کیست فریاد برکشیدم که یا ابتاه تو کجایی که در فراق تو دلم بسوخت و دلم
کباب شد آن حضرت گفت یا فاطمه اینجا انتظار تو می بردم گفتم یا رسول الله منتظر کیستی فرمود منتظر توام
ای فاطمه زمان فراق از حد گذشت مرا از شوق تو طاقت طاق شد وقت است که قفس تنگ در هم شکنی
و دل از علایق بدنی برکنی و خیمه از مضیق مضیق سفلی بفضای عالم علوی زنی و روی از محنت آباد دنیا
بر پیشانی و روی بعقبی آری گفتم ای پدر بزرگوار من نیز آرزوی لقای تو دارم و همواره امید من بود که
بدولت دیدار تو مشرف شوم آن حضرت فرمود بسی شتاب ای فاطمه فردا شب نزد من باشی از خواب
در آمدم و اشتیاق آن عالم بر من غلبه کرده میدانم که یا در آخر این روز یا در اول شب آینده رحلت خواهم کرد
چون حضرت امیر المومنین علی علیه السلام این سخن شنید آب حسرت از دیده فرو ریخت و گفت ای فاطمه هنوز از
داغ فراق پیغمبر نیاسوده ام از جراحت رحلت آن حضرت نفرسوده ام اینک نوبت فراق تو هم رسید و داغ
دیگر بر بالای آن داغ کشید شعر هر دم زمانه داغ غم بر جگر نهد: یک داغ بنک ناشده داغ دگر نهد: پس
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت یا ابن عم درین تعزیت شکیبایی پیش آور و زمانی از من غایب مشو
که وعده دیدار بدار القرار است این بگفت و در رخسار شهزادگان نظاره کرد و رخ از خون جگر تر میکرد
می گفت کاشکی بدانستمی که بعد از من شما چه خواهد رسید و سرانجام کار بکجا خواهد رسید شاهزادها ازین
سخن در گریه آمدند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت یا امیر المومنین ایشان را یک ساعت بر سر روضه پدرم
فرست تا با رسول خدای راز و نیاز عرضه سازند حضرت امیر المومنین علی علیه السلام گفت ای جانان پدر یکلحظه
بزیارت جد خویش روید که مادر شما رنجور است تا دمی بیاساید پس شاهزادها بیرون رفتند حضرت فاطمه
زهرا بر بستر تکیه کرد و گفت یا امیر المومنین علی ساعتی در برم قرار گیر و سرم در کنار گیر که عمر چندانی نیست
و نمانده است شعر بیمار غمت را نفس باز پسین است: پاس نفسش دار که آخر نفس اینست: پس حضرت

امیرالمومنین

امیر المومنین علی علیه السلام گفت ای فاطمه مهربان مرا طاقت شنیدن این مقالات و تاب دیدن این
حال نیست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام گفت یا وصی خیر المرسلین راه پیش آمده و بضرورت میباید رفت حالا
دمی بنشین و سخن من گوش کن و شربت تلخ فراق را نوش کن امیر المومنین علی علیه السلام بنشست و سر معصومه را
بر کنار گرفت و فاطمه دیده مبارک برهم نهاده بود ناگاه باران غم و سیلاب پر نم از چشم امیر المومنین
قطرها بر رخسار گلنار حضرت فاطمه زهرا و خاتون قیامت باریدن آغاز کرد حضرت معصومه گریه را دیده
باز کرد امیر المومنین را گریان دید گفت یا امیر المومنین و یا وصی رسول رب العالمین صبر کن که دیدار بقیامت
افتاد ایشان درین سخن بودند که خروش وا ویلا و وا مصیبتاه از در حجره بر آمد امام حسن و امام حسین علیهما السلام
از در در آمدند گفتند ای در مدینه علم رسول درگشای ای پدر بزرگوار ما را بخانه در آر که دیدار باز پسین
مادر خود ببینیم و وداع بکنیم امیر المومنین علیه السلام برخاست و در خانه باز کرد شاهزادها را در بر گرفت
و نوازش بسیار نمود گفت ای جانان پدر شما را چه رسید و چه دانستید که مادر شما در رفتن است و خبر
دار شدید گفتند ای پدر بزرگوار همین که بروضه جد بزرگوار خود رسیدیم خروش گریه بگوش ما رسید آوازی
شنیدیم که اینک ابراهیم خلیل میگوید که یتیمان زهرا آمدند اسمعیل میگفت که شفیعان فرود آمدند و جد بزرگوار
ما می فرمود که فرزندان ما آمدند چون بروضه در آمدیم سلام کردیم از مرقد مقدس مطهر آن حضرت آواز آمد
که ای فرزندان من و ای نور دیدگان من باز گردید تا دیدار باز پسین مادر خود دریابید که ما باستقبال مادر
شما آمده ایم و جمیع انبیا همراه آمده اند باز گشتیم و بیامدیم و خود را در درخانه آوردیم شاهزادها دیدند که مادر
بزرگوار ایشان تکیه کرده است در پای وی افتادند امام حسن علیه السلام فرمود شعر این چهره
من زرد چو کاه از غم تو: روزم چو شب تیره سیاه از غم تو: در هجر غمت نه صبر دارم نه قرار: آه از غم
تو هزار آه از غم تو ~~آه از غم تو~~ پس حضرت امام حسین علی روی بر کف پای مادر نهاد و گفت نظم دمی
بگشای تا نظاره کنم: تا بدرد غم تو ناله کنم: از غم فرقت جدایی تو: خود بفرمای تا چه چاره کنم: پس
شاهزادها در پای مادر افتادند و در زمین غلطیدند بزاری تمام و می گفتند ای مادر بزرگوار چشم باز کن
و با ما سخن آغاز کن و یتیمان خود را بنظر شفقت بنواز چون آواز شاهزادها بگوش آن معصومه رسید دیده
بگشاد و ایشان را در بر گرفت و گفت ای جانان مادر ندانم که بعد از من حال شما بکجا رسد و از
دشمنان چه خواهد کشید پس دختران را طلبید برادران سپرد و جمله را با امیر المومنین علی سپرد و پس فرمود ای

اسما بیرون روید و مرا تنها بگذارید اسما بیرون آمد زمانی انتظار برد آغاز گریه فاطمه زهرا شنید بخانه
در آمد دید که آن معصومه با خدای تعالی مناجات می کند اسما گفت گوش فرا داشتم می فرمود خداوندا
بحرمت پدرم مصطفی و بشوقی که بدیدار من دارد و بسوز دلهای حسن و حسین علیهما السلام که مصیبت خواهند
داشت و بفزع دختران نارسیدهٔ من که در ماتم من هیچ باقی نخواهند گذاشت که بر گناه کاران امت پدرم
رحمت کن و از سر صدق میگفت یارب از سر گناه عاصیان بیچارگان در گذر درین محل گریه بر اسما غلبه
کرد آن معصومه باز گریست اسما را دید که میگریست حضرت معصومه گفت ترا نگفتم که زمانی مرا تنها بگذار و منتظر
باش بعد از یکساعت مرا بخوان اگر اجابت کردم فبها الا بدان که من نیز به پروردگار رفتم و به پدر بزرگوار
خود پیوستم پس از خانه بدر آمد و انتظار برد ناگاه آواز داد که یا قرة العین رسول هیچ جواب نیامد دیگر
بار گفت یا سیدة النسا اجابت نشد و در خانه آمد و چادر عصمت از رخسار مبارک ما در ور کشید دید آن
[illegible] یار مصطفی از حجرهٔ عنا و کلبهٔ فنا بمجلس بقا و روضهٔ لقا انتقال نموده و ازین تنگنای با وحشت
بفضای قدس پیوسته انا لله و انا الیه راجعون والصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهرین پس کار دنیا
بدینسان گذران است و با هیچکس وفا نکند و کار او بجفا تمام است والله اعلم فصل در شهادت
حضرت امیر المومنین ع نقل است که حضرت امیر المومنین و امام المتقین آن شیر بیشهٔ شریعت و آن دُر دریای
حقیقت و آن شهسوار میدان هل اتی و آن تشریف پوشش انما و آن صاحب سر لو کشف الغطا و آن بحر کان سخا
مظهر العجایب و الغرایب حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام چون هلال ماه رمضان در انوار آسمان شکل
نعل براق یا مانند دشنهٔ دست مشتاقان روی باهل عالم نماید بمنشور کتب علیکم الصیام بر عالمیان خواند
و بشارت الصوم لی و انا اجزی به باهل ایمان رسانید و بهشت با همه نعمت مشتاق لقای روزه داران ماه
رمضان باشد پس چون این ماه میمون علم کشید بر خلقان عالم حضرت امیر المومنین شاه اولیا علیه السلام شبی
در خانه امام حسن و شبی در خانهٔ امام حسین علیهما السلام افطار کردی و زیاده از سه لقمه طعام نخوردی گفتند یا شاه
ولایت چرا زیاده طعام نمیخوری آن حضرت فرمود که نزدیک رسید که بدرگاه پادشاه ذو الجلال و کریم لایزال
باز گردم میخواهم که آلوده نباشم و منتظر فرصت می بود تا شب نوزدهم درآمد و آن حضرت همه شب بطاعت
و عبادت مشغول بود و مطلقا خواب نفرمود تا وقت آن درآمد که بمسجد رود وضو تازه کرد و میان در بست
و فرمود که میان را سخت تر در بند که برای مرگ که مرگ با تو ملاقات خواهد کرد که رقم خلود بر صفحهٔ صحیفهٔ هیچ کس
نکشیده اند

نکشیده اند و شربت حیوت جاودانی احدی را از موجودات نچشانیده اند شعر آری اساس فلک نه محکم
استوار نیست : دار فنا محل ثبات و قرار نیست آن حضرت یک یک فرزندان بر سبیل وداع کلمهٔ چند
میگفت گویا که از در و دیوار آن خانه آواز الفراق الفراق افتاد شعر رخت بربستیم و دل برداشتیم صحبت دیر
پر را بگذاشتیم : وقت شد کز غصه و غم وارهیم : بر غم و شادی عالم پا نهیم : پس امیر المومنین علی علیه السلام
روی بمسجد نهاد چون بدر مسجد رسید بانگ نماز گفت و در مسجد در آمد و چون از تحیت المسجد فارغ شد
برخاست و گرد مسجد در آمد و خفتگان را برای نماز بیدار کرد ابن ملجم ملعون علیه اللعنه والنار بر روی خفته بود
و خواب مکرش برده پس امیر المومنین علی علیه السلام پای بر روی زد و او را بیدار کرد و گفت قم و الصلوة
یعنی برخیزید و نماز گذارید و ازو در گذشت باز پیش محراب آمد و در نماز ایستاد ابن ملجم علیه اللعنه بر
خاست و گفت وا فضیحتا همین دم مردم در رسند و مرا بگیرند شمشیر بر کشید و پیش محراب آمد حضرت
امیر المومنین علی علیه السلام در نماز بود صبر کرد تا سر از سجدهٔ اول بر آورد همین که از سجده سر بر آورد آن ملعون
خارجی علیه اللعنة والنار شمشیر فرود آورد قضا را بر همان موضع آمده بود که روز خندق عمرو بن عبده علیه اللعنة
زخم زده بود چون این ضرب در محل آن ضربت رسید تا بفرق سرش شکافت آواز امیر المومنین علیه السلام بر آمد
که فزت برب الکعبه یعنی باز رستم و فیروزی یافتم بخدای کعبه آورده اند که آوازهٔ قتل امیر المومنین بر آمد
چنانکه اهل کوفه یکبار روی بمسجد نهادند و شاهزادها چون این خبر بشنیدند جامه بر چاک کرده و عمامها
از سر برداشته بمسجد بر آمدند پدر بزرگوار خود را دیدند در پیش محراب در پیش هلاک و تاب افتاده
در قدم پدر افتادند و نالهٔ وا ابتاه بر کشیدند و پای او را بر دیدها نهادند امیر المومنین خون از سر خود فرا
میگرفت و بر روی و محاسن خود میمالید و می گفت بدین حالت حضرت رسول صلعم ببینم و بدین صفت با فاطمه
زهرا ملاقات کنم و بدین هیئت عم خودم سید شهدا را مشاهده کنم و بدین صورت برادر خودم جعفر طیار را
بنظر درآیم و شاهزادها افغان و نالهٔ جان گداز بر داشتند و میگریستند و آه و ناله میکردند و اعیان اعاظم
کوفه و موالیان وا مصیبتاه می گفتند شعر افغان که راحت دل و آرام جان برفت : شاه زمان و
قدوهٔ خلق جهان برفت : پس حضرت امیر المومنین علی ع را از مسجد بیرون بردند صبح دمیده بود امیر المومنین
علیه السلام فرمود که روی مرا بجانب مشرق بدارید چنان کردند فرمود که ای صبح بدان خدای که تو بفرمان
او بر آمدی و بحکم او نفس زدی که روز قیامت از تو گواهی ساخت و چون تو صادقی براستی گواهی دهی که از آنگاه

که با حضرت مصطفی صلعم در اول جوانی خود نماز گذاردم تا امروز هرگز مرا خفته نیافتی و من ترا نا آمده
یافتم اگر سجده کرد و گفت بار خدایا گواه باش و کفی بالله شهیدا که فردای روز قیامة که خلایق همه
حاضر باشند و بعرش ناظر گواهی بدهی که هرگز خلاف حکم تو نکردم و سر از طاعت رسول تو نپیچیده ام
و در خاطر نیز نیاورده ام خروش از آن مردمان برآمد چون امیر المومنین علیه السلام را بخانه در آوردند خروش
از دختران آن حضرت برآمد ناله و زاری از روی زمین ببالای چرخ برین برآمد یک یک از فرزندان
آمدند و در پای مبارک آن شاه می افتادند و می گفتند ای پدر بزرگوار این چه حالتست که مشاهده میکنیم
غریبی و یتیمی باهم جمع شدند این صورت در شب جمعه نوزدهم ماه رمضان المبارک واقع شد امیر المومنین
علی علیه السلام در شب یکشنبه بیست یکم ماه درگذشت و چون یکشنبه در آمد فرمود که وی را بحجره خالی
بردند ام کلثوم را گفت که در بر روی پدر خود فراز کن و شاه زاده ها در بیرون نشستند یکبار آواز لا اله الا الله
شنیدند شاه زاده ها را طاقت نماند بدان حجره در آمدند امیر المومنین علی علیه السلام بجوار رحمت ملک
اکبر پیوسته و مرغ روح آن حضرت بجوار قرب پروردگار طیران نمود انا لله و انا الیه راجعون و صلی الله
علی خیر خلقه محمد مصطفی و امام علی مرتضی و ائمة الهدی و صلوات الله تعالی و سلامه علیهم اجمعین یا ارحم الراحمین

فصل در بیان موعظه

روایت کنند اصبغ نباته که روزی حضرت امیر المومنین و امام
المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام شنیدم که در خطبه می فرمود که ای فرزندان آدم از حق سبحانه و تعالی
بترسید هم در سر و هم در آشکار و بپندارید که بمردید و شما را در گور نهادند و پنهان شدید و در موقف حساب
که وقفوهم بداشتند و از هرچه کردید سوال کردند پس از برای دوری راه سفر زادی برگیرید و عمر در غفلت
مگذارید که مرگ در کمینست مبادا که شما را ناگاه بی خبر بربایند شعر مرگ بر آدمی کمین گذر دارد ملک الموت
کار این دارد روبپای من بر آن کس بر که تن خویش نازنین دارد هر روزی حضرت امیر المومنین
علی علیه السلام بگورستانی گذر کردی گفتی السلام علیکم یا اهل القبور ای ساکنان خاک سراهای شما را دیگران
متصرف شدند و مالهای شما را دیگران میخورند زنان شما را فراموش کردند پس آن حضرت فرمود که تجدد
مهر نداشتی جواب دادی که زاد و توشه معین بردارید از تقوی که بفریاد شما رسد قوله تعالی و تزودوا
فان خیر الزاد التقوی در اخبار چنین آورده اند که مردی بود نام او ربیع خثیم در سرای خود گوری ساخته
و هر روز بیامدی و در آن گور بخفتی و بدر آمدی و گفتی ای نفس کار و عاصی تا زمان بردار پندار که

بمردی

بمردی و در آن گور بخفتی و بدر آمدی و در قیامت تو رفتی و هول شدت قیامت بدیدی و زنهار خواستی
که رب ارجعنی لعلی اعمل صالحا گفتی خداوندا مرا بدنیا فرست تا عمل صالح کنم اکنون پندار که رفتی و آمدی و هیچ
عذری نماند بطاعت و عبادت مشغول باش و از خواب غفلت بیدار شو که ان کس نیام روایت
از عبدالله عباس از حضرت سید کاینات و خلاصه موجودات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که در شبانه روزی سه نوبت از آسمان منادی ندا کند که ای فرزند آدم که در قید حیوانید و در خواب
غفلت و شهوات بیش تا پید و خفته مباشید که زندانیان خاک و اداشته شما اند الرحیل الرحیل برادر
و برادران خود را در حبس جوارید و از تخت دنیا بر دارید که این سرای آبادان شما بر باد خواهد شد
و این مال که بخون جگر جمع کرده اید بدیگران خواهد رسید چنانکه از دیگران بتو رسیده قوله تعالی و انفقوا
مما جعلکم مستخلفین فیه و بعد از آن گویند نور تم البیوت و اظلمتم القبور از خواب غفلت و حرص شهوات
سرا و خانه روشن کردید و سراها فراخ کردید و گورها تنگ و تاریک کردید وای بر حال شما بدین حال که
قیامت شوید هیچ یاد نمی آرید از گور تنگ و تاریک و از دوستان دور و نزدیک همه ابر خاک کنند
و بیخبر از کار و بار آخرت روایت از حضرت سید عالم صلعم فرمود هر آن بنده مومنی بموعظه
و نصیحتی مر بنده را از گناهان باز دارد او را چندان ثواب باشد که بنده در راه خدای تعالی
آزاد کرده باشد و نیز فرمود که هیچ قومی نباشد که عاصی و گناه کار در میان ایشان نباشد و ایشان
توانند که نصیحت کنند بدیشان تا ترک گناه کنند و در نصیحت کردن تقصیری کنند خدای تعالی آن قوم را
بعجل عذاب کند از جهت مداهنه ترک نصیحت کرده باشد حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
مثل آن جماعتی که بمعصیت مشغول باشند و مردم ایشان را نصیحت نکنند و همچنان باشد که جماعتی
در کشتی باشند و یکی از ایشان تیشه بردارد و جایی که تعلق بدو دارد گوید که اینجایی را سوراخ
میکنم تا آب مرا نزدیک باشد اگر اهل کشتی او را منع نکنند کشتی را سوراخ کند و آب بدرون کشتی
درآید و همه را غرق کند و اگر نصیحت کنندش و نگذارند که سوراخ کند همه بسلامت باشند و او نیز بسلامت
ماند تا بدانی که سلامتی در نصیحت باشد از آنکه حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که النصیح بین
الملاء تقریع شعر چون نصیحت کنی تو مردم را بر کناری شو از میان گروه هر نصیحت که باشد از
سر مهر زود بود خلق را جمال و شکوه آورده اند که سه کس نزدیک حضرت امام حسین علیه السلام شدند

کمارا و عقلی و پندی و نصیحتی کن که بدان کار کنیم و از عذاب خدای تعالی برهیم یکی را گفت که خدای
تعالی را عالم میدانی گفت بلی گفت از گناه بپرهیز که مبادا از تو چیزی داند و بدان رسوا شوی در روز
قیامت دیگری را گفت خدای تعالی بصیر است گفت بلی گفت از گناه دور باش که از تو چیزی بیند که
در روز قیامت از وی شرمنده شوی و دیگری را گفت خدای تعالی سمیع است گفت بلی گفت از معصیت
دور باش مبادا که از تو چیزی شنود که فردای قیامت بدان سبب رحمت از تو باز دارد و ترا عذاب
کند روایت از حضرت رسول صلعم فرمود که عذر خواهید از خدای تعالی و توبه کنید از گناهان
خود و نیز هیچ آدم وجایز الخطا نیست نه گناه کاریست ولیکن بهترین گناه کاران توبه کارانند و عذر
خواهانند و دیگر فرمود خدای تعالی هیچ آوازی خوشتر و دوست تر از آواز لهفان ندارد گفتند یا
یا رسول الله لهفان چه باشد گفت آواز بندهٔ باشد که گناه خود یاد می کند و آهی از جگر سوزناک بر می آرد
و عذر گناه میخواهد و پشیمانی می کند از گناهان پس ای عزیزان نجات دنیا و آخرت از دوستی محمد
و آل محمد طلبید که نامهٔ اعمال تو مقبول درگاه جل و علا شود باید که دست محبت بر دامن ایمه اثنی عشر زنی
و توسل بایشان کنی تا رستهٔ دنیا و آخرت شوی و دوستی کنی با دوستان ایشان و دشمنی کنی با دشمنان
ایشان تا رستگاری دنیا و آخرت حاصل کرد و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین والسلام علی من اتبع
الهدی باب بیست و دوم در بیان خوف و ترس الهی المناجات الهی بلبل زبان ما را که طوطی قفس دهان
ماست بذکر اذکروا الله ذکرا کثیرا گویا گردان و دیدهٔ پسندیدهٔ ما را که طلایهٔ نهاد ماست بنظارهٔ فانظر
الی آثار رحمة الله بینا گردان و گوش ما را باستماع سماع و اذا قری القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم
شنوا و آئینهٔ سینهٔ ما را از وسوسهٔ الذی یوسوس فی صدور الناس ایمن گردان ایوان دل ما را که بنیاد
سلطان لا اله الا الله یافت از پادشاهی کتب فی قلوبهم الایمان خالی مگردان دست ما را از گرفتن لغو و لا
تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل نگاه دار و فرزندان هریک را در مکتب خانهٔ الرحمن علم القرآن بتعلیم غایت مشرف
گردان و مادران و پدران هریک را که محبوس زندان خاک گشته اند به بشارت یبشرهم ربهم برحمة منه مخصوص
گردان و در آن زمان که جان بر لب رسد از تلقین ان الله یغفر الذنوب جمیعا جدا مگردان بیماران اهل اسلام را
در دار الشفا خانهٔ و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شفای عاجل کرامت فرمای پادشاهان عهد ما را
از غارت ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها نگاه دار و بزیور ان الله یامر بالعدل والاحسان مزین دا

علمای دین را بنجات و درجات آراسته گردان و بلباس انما یخشی الله من عباده العلماء پوشیده گردان و حاجیان را
باستطاعت و لله علی الناس حج البیت بدان مقام برسان و شهدا را که سعدای آخرت اند بتشریف بل
احیاء عند ربهم مشرف گردان و درویشان را بخلعت اغنیاء التعفف آراسته گردان و حاضران جمع را از ناظران
حظیرة القدس گردان همه را بی حساب و عتاب و عذاب بدار السلام جمع گردان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین
المناجات خدایا گرفتار و بیچاره ایم ز بی نفس اماره آواره ایم ز بانی گزین دیو ایمن شویم ز سکونی کرم کن که
ساکن شویم ز مخوف است راهم دلیلی فرست ز گذر آتش آمد خلیلی فرست ز اگر دوزخ این نا سزا را سزاست
تو آن کن که از رحمت تو رواست ز من ار چه هم از لئیمی خویش ز تو مگذار کار کریمی خویش ز عطا و کرم راه پاکان بود
خطا شیوهٔ عیب ناکان بود ز خطا عفو در کش خطای مرا ز ببخش از کرم کردهای مرا ز بستری که داری تو ای پرده پوش
یکی پرده برکرد هایم بپوش ز مدر پردهٔ من که بی پرده ام ز بروی میار آنچه من کرده ام ز بآب کرم دفترم را بشوی
مریز این سیه نامه را آبروی ز چو یاد از سیه کاری خود کنم ز جوابر ز حیا آب بر خود کنم ز اگر چند بر نفس خود ظالمیم
بلا تقنطوا همچنان واثقیم ز اگر من گنه کارم ای کردگار ز تو آمرزگاری و پروردگار ز زدی پستم من چون توی دستگیر
وگر ذلتی رفته بر من مگیر ز سراپای من گرچه آلایش است ز امیدم ز عفو تو بخشایش است ز در اول چو پاک آفریدی
مرا ز یک مشت خاک آفریدی مرا ز در آخر چو بازم سپاری بخاک ز کنی ای داودم پاکم ای داور پاک
چو گردد گل تیره ماوای من ز بود تنگنای لحد جای من ز چو امید رحمت نماند از کسان ز ببخش و ببخشا و رحمت رسان
درین خاکدان چون نگاهم بری ز بپاکان رواست که پاکم بری ز خدایا بخود باز نگذاریم ز اگر من بدم تو نکو داریم
الهی گنه گرچه ناکردنیست ز گنه پیشهٔ بچهٔ آدمیست ز ازین بی نوایی نوایم ده ز گشایش ز مشکل گشایم ده
بخشم که دارم امید شفا ز شفایم ده از تربت مصطفی ز فی نعت خواجهٔ کاینات صلی الله علیه
روح مقدس سید انبیا را بصلوات زاکیات معطر و منور گردان از فیض اهل البیت ائمه اثنا عشر را که ملوکان عرصهٔ
تحقیق اند بر مفارق احوال سالکان راه دین و طالبان راه مقصد یقین باقی دار برکات الفضایل اولیای
کرام را و بزرگان اهل اسلام در رسان یا ارحم الراحمین باب در بیان خوف باری تعالی
فصل اول در بیان خوف باری تعالی بدانکه پادشاه ذو الجلال و کریم کارساز لم یزل و لایزال فرموده
که از وی باید ترسیدن چنانکه فرمود یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق سبحانه و تعالی چنان که یاد کرده
فرموده که بترسید از من که خداوندم و سزای ترسیدن آن بود که طاعتش دارد و روی عاصی نشود و دایم الدهر

با یاد خدای تعالی و فراموشش نکند و شکرش گوید و ناسپاسی نکند و دیگر فرمود قوله تعالی هو اهل التقوی و اهل المغفرة
او سزای آنست که از و بترسد او سزاوار که بیامرزد آنکسی را که از خدای تعالی بترسد روایت از آنکس
فلک رسالت و سرو چمن جلالت سید انبیا و خلاصهٔ اولیا شمع چراغ اصفیا شفیع روز جزا محمد مصطفی صلعم
می فرماید که پادشاه عالم جل جلاله می فرماید بعزت و جلال کبریای خودم که ندهم دو ترس بر بنده و نه دو ایمنی
هر که درین جهان از من بترسد ایمنش گردانم در روز قیامت و هر که درین جهان از من ایمن باشد او را بترسانم در روز
قیامت روایت کرده اند از ثابت گفت که از ازواج پیغمبر صلعم یکی سر مبارک حضرت در کنار گرفته بود
قطرهٔ از اشکش بچکید بروی آن حضرت پس سر آن حضرت از جای بر داشت و گفت چه چیز ترا می گریاند گفت
روز قیامت را یاد کردم که آیا یکدیگر را ببینند یا نه آن حضرت فرمود که بدانکه در سه مقام کسی کسی را یاد نکند یکی چون نامها
پران شود و همین آید بجانب راست و بجانب چپ یکی چون ترازوی که اعمال بدان وزن کنند سیوم آنکه چون پای
بر پل صراط نهند از حضرت پرسیدند یا رسول الله از اهل بیت تو کیست گفت آل من که ائمه معصومین اند و یاران
من و متقیان و پرهیزکاران و ترسکاران از خدای تعالی و کسی را با کسی فضل نیست مگر باعمال نیک
بترسیدن از خدای تعالی و هر که ترسناکتر است درجه اش عالی تر است و بخدای تعالی نزدیکتر است
و بترسد خدای تعالی روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که چون روز قیامت باشد
خدای تعالی ندا کند و گوید ای بندگان من شما را نسبتی نهادم و شما خود را نسبتی نهادید من که خداوندم
گفتم گرامی ترین شما پرهیزکارانند و گفتید بندگان ترسناکان تا جزای ترسکاری و پرهیزکاری از من ببینند
روایت کرده اند از یحیی بن معاذ که گفت کیست ایمن تر خلق در روز قیامت گفت آنکه ترسناکتر باشد بدرگاه
حق جل و علا بزرگی دیگر گفت امیدوارترین بدرگاه حق سبحانه و تعالی کسی باشد از ترسناکان باشد نزد
خدای تعالی دیگر فضیل گفت که ترا گویند از خدای تعالی ترسی خاموش باش و جواب مده اگر گویی که نمی ترسم
دعوی بزرگ آوردی و اگر گویی می ترسم دروغ زن باشی و ترسناکان مثل تو نباشند روایت کنند که تابعی
گفت چیزی نیست آن عبادت که در وی ترس خدای تعالی نباشد و چیزی نیست در آن ترسی که در او
پرهیزکاری نباشد و چیزی نیست در آن قرآن خواندن که در وی اندیشه نیست و چیزی نیست در آن نمازی
که در وی خشوعی نیست و چیزی نیست از مالی که در وی سخاوت نیست و چیزی نیست در آن دوستی که در وی حرمت
نباشد فضیل گفت هیچ چیز علامت نیک بختی است یقین در دل و پرهیزکاری در دین و زهد در دنیا

و کوتاهی

و کوتاهی عمل و زبان ذاکر و دل صابر و ترس از خدای تعالی در خبر است از حضرت رسالت پناه محمد
صلعم فرمود که همه کس در بهشت در آیند مگر آنکس که کبر دارد و محبت من و اهل بیت من ندارد و گفتند یا رسول الله
بهشت از کیست گفت از آنکس که عمل صالح کند و دوستی اهل بیت من داشته باشد در نیاید در بهشت
آنکسی که نگوید لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله و اعتقاد بامامت ائمه معصومین نداشته باشد و هرگز
بوی بهشت نبیند و آن حضرت فرمود که هر بنده که امید بخدای تعالی دارد به هر او را آنچه امید میدارد روزیش
گرداند خدای تعالی حسن بصری گفت مردمان گویند از طاعت امید آمرزش باز داشته است تا ازین جهان
بیرون شود در رنج و دیگری طاعت همیگوید که من نیکوکارم به خدای تعالی و دروغ همیگوید اگر کار نیکو
داشتی کردار نیکو کردی روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که حق تعالی [illegible]
مر پیغمبر را واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات و همچنین گوید که آمرزش خواه تن خود را و مردان مؤمن
و زنان مؤمنه و گفت هیچ مؤمن نیست که او را آمرزش خواهد اهل آسمان و اهل زمین او را از خدای تعالی
حکایت آورده اند که در زمان پیش مردی بود همیشه بمعاصی و گناه مشغول بودی روزی از گناهان
خود یاد آورد و آهی سرد از دل پر درد بر کشید و از سر اخلاص دو سه بار اللهم اغفرلی گفت و از ترس
باری تعالی جان بداد از برکت این کلمات و از ترس خدای تعالی او را بیامرزید و بهشت کرامت
کرد حکایت زنی بود در بنی اسرائیل صاحب جمال و در غایت خوبی و حسن بهتا مشهور که هر کسی
که را نظر بر جمال او افتادی دل از دست بدادی آن زن پیوسته بزنا و فساد مشغول بودی و در سرای
گشاده و تختی در آن سرای ساخته و بر سر آن تخت قرار گرفته و هر که بر در آن سرای گذر کردی نظرش
بر جمال آن زن افتادی دل او از دست شدی قضا را روزی زاهدی می گذشت نظرش بر جمال آن زن
افتاد هر زهدی که داشت همه در سر کار او نهاد و هر چند خود را منع کرد با دل خود بر نیامد و صبر و قرارش
برفت شعر از دست غمت بجان فگارم ای دل در دام بلای آن نگارم ای دل دل رفت ز دست
وین زود ستم بری بردی همگی صبر و قرارم ای دل پس ناله و زاری در گرفت و هر چند که خود را منع کرد نتوانست
منع آن کردن و بی علاج شد از دست دل خویشتن و با دل گفت شعر خود را و مرا بباد دادی ای دل در دام غم
بلا فتادی ای دل دل بردی و جان و صبر و آرام همه شصت ساله عمل بباد دادی ای دل باری بر خاست
و هر چه داشت درهم فروخت و زر بستد و روی برای آن زن نهاد و آن زاهد را بار داد و درون خانه

رفت وزری که داشت بدو داد و در پهلوی آن زن بر تخت نشست خواست که دست بروی دراز کند
خوف و ترس الهی دامن او بگرفت و با خود گفت که خوب نباشد که با این زن بیگانه درین خانه نشینم
از ترس و خوف الهی مانند بید لرزان شد و رنگ رویش برفت و بر خود بجنبید و روی از وی بگردانید
زن گفت ای زاهد چرا چنین میلرزی که آنچه ترا میسر شده است در خواب کسی را چنین میسر نمی شود که همه بنی اسرائیل
آرزوی دیدار من دارند که یکبار از دور مرا ببینند زاهد او را نصیحت کرد و گفت ای زن در مدت عمر خود هرگز
از من این فعل بد سر نزده است مرا دستوری ده تا بروم و آن زر را تمامی به تو بخشیدم و از تو طلب نمی کنم
زن او را دستوری داد زاهد خواست که بیرون رود زن از وی پرسید که چه نامی و کجا نشینی زاهد نام
و نشان خویش باز گفت و بیرون آمد و بجای خود رفت و توبه کرد از گناهی که کرده بود و بدرگاه
پروردگار باز آمد و عذر گناه میخواست و بطاعت و عبادت مشغول شد آن زن با خود اندیشه کرد
که این مرد امروز خواست که گناه کند که در مدت عمر خود گناه نکرده بود و از خدای تعالی ترسید پس وای
بر حال من که چندین سال است که این فعلهای بد از من در وجود آمده و عمر عزیز در گناهان صرف کرده ام
و ترسی و هیبتی از خدای تعالی در دل آن زن پیدا شد و لرزه در همه اعضای او افتاد و چون ابر بهاری
در گریه آمد و آه سوزناک از دل برکشید و از کرده پشیمان شد و توبه کرد از سر اخلاص و روی بدرگاه حق سبحانه
و تعالی نهاد روزی با خود گفت که بطلب زاهد بروم که او را دل در بند من بود خضر راه من شد بجلای زن
او شوم و با او طاعت و عبادت کنم برخاست و هر مالی که داشت برگرفت و به نزدیک زاهد شد احوال زاهد پرسید
زاهد را خبر کردند که زنی ترا طلب میکند زاهد نگاه کرد و او را بشناخت در حال از شرم گناه و از خوف الهی
نعره بزد و جان بجهان آفرین تسلیم کرد آن زن متحیر بماند گفت من از بهر دیدار او آمده بودم اکنون او را
این صورت پدید آمد و بکام دل نرسیدم پس روی بدرگاه پادشاه ملک جبار و کریم بنده نواز کرد و گفت
الهی گنهکارم و از کرده پشیمانم اگر توبه من قبول کرده و بر ضعیفه گنهکار بخشوده مرا هم بدو برسان آن
زن دست او بگرفت و روی بروی او نهاد و جان بداد حکایت آورده اند که مالک دینار گفت که در ایام
مردی بود عمر در خرابات بسر آورده و هرگز روی با قامت خیر نیاورده و هرگز شبی اندیشه طاعتی نکرده
پاکان وقت از صحبت او بر حذر بودند و از وی دوری جستند ناگاه موکل قضا بدو رسید و دست مطالبت
بر دامن عمرش دراز کرد دانست که وقت رحلت است در جراید اعمال خود نظر کرد خطی که رقم وفا داشتی

ندید

ندید و بجویبار عمل خویش نگریست شاخی که دست امید در وی توان زد ندید و نیافت از خوف
و ترس الهی آهی از سر سوز از سینه برکشید گفت یَا مَنْ لَهُ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةُ اِرْحَمْ عَلٰی مَنْ لَیْسَ لَهُ الدُّنْیَا
وَالْآخِرَةُ ای پادشاه دنیا و آخرت رحمت کن بر کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت این بگفت و از ترس و خوف
الهی جان بداد مردمان خبر یافتند از وفات او شادی کردند و او را در مزبله انداختند تا سگان مجلس برخم
دندان او را متلاشی کنند شبانه مالک بن دینار در خواب بدید که او را گفتند شخصی در فلان مزبله افتاده
بخاک مذلت او را کارسازی و در جای نیکانش دفن کن گفت خداوندا در میان خلقان به نامی
و بدکاری مشهور بود باعمال خود نگاه کرد همه خطا دید مفلس وار بدرگاه ما بنالید و عاجزوار بحضرت ما
اضطراب کرد دست بر فضل و رحمت ما زد دستش گرفتیم طمع بر رحمت ما بست بروی رحمت کردیم
و از عذاب اتش نجات دادیم و به نعیم مقیمش رسانیدیم کدام درد زده بدین درگاه بنالید که مرهمش
ندادیم کدام غمناک از حضرت ما خلاصی طلبید که ندادیم اگر عمر بباد داده عفو از ما طلب اگر نامه سیاه کرده
مغفرت از ما خواه که رحمت ما بسیار است و فضل و کرم ما بیشمار شعر لطف او لطفی است بیرون
فضل او فضلیست بیرون از شمار شکسته درگاه ما باش و سوخته راه ما کرد جز شکسته بودن
درین راه درست نیاید کار شکستگان دارند کار سوختگان دارند کار رخا لیغان دارند دنیا و آخرت
حکایت آورده اند مردی بود فاسق و فاجر چون بدر مرگ رسید وصیت کرد که چون وفات کنم مرا بسوزانید و خاکستر
مرا نیمی در دریا ریزید و نیمی در بیابان بباد دهید و چون وفات کرد وصیت او را بجای آوردند پادشاه
عالم فرمود ذرات و اجزای او را جمع کردند بکمال و قدرت خود او را زنده گردانید و گفت ای بنده من این
وصیت چرا کردی گفت مِنْ مَخَافَتِکَ گفت خداوندا از خوف و ترس تو کردم گفتم باشد که مرا زنده
نگردانی و عذاب نفرمایی گفت از من ترسیدی گفت آری پادشاه عالم فرمود چون چنین ترس
در دل بود من ترا بخشیدم و از دوزخت آزاد کردم طوبی هر آنکس را که دلش از ترس و خوف الهی
جفت بود بمعرفت حق سبحانه و تعالی آراسته باشد هر که دل را شکسته و حزین دارد از ترس
و خوف الهی رسته باشد و بدانکه از خدای تعالی سیصد و شصت بار نظر رحمت بدان دل باشد و گویند
اخلاص سری بود میان بنده و خدای تعالی که بدان هیچکس مطلع نشود الا که خدای تعالی و بزرگی میگوید
که چون دل مؤمن حزین و تنگ و شکسته باشد از خوف و ترس الهی بهتر بود از دنیا و هر چه در وی است زیرا که

این آراسته است با خدای تعالی و این سرای فانیست حکایت چنین آورده اند که شخصی را
عمر بشصت سال رسیده بود روزی حساب میکرد بیست یکهزار و شصت روز شده بود با خود گفت اگر
روزی یک گناه کرده باشم چندین باشد و روزی باشد که صد گناه کرده باشم فردای قیامت از عهده
آن چون بیرون آیم از خوف و ترس الهی نعره زد و جان بحق تسلیم کرد آوازی می شنیدند که طوبی این بنده را
که بروضه بهشت رسید و درجات عدن بیارامید آنها که مردان راه حق بودند حساب زندگانی چنین
کردند که حاسبوا قبل ان تحاسبوا یعنی حساب نفس خود کن پیش از آنکه از تو حساب خواهند نه همچون ما
بودند که عمر عزیز خود بلهو و بازی و گناه و غیبت و بهتان بسر بریم اکنون بی زاد و طاعتیم و مسافران راه قیامتیم
و چون راه گذریان شعر روز و شب منزلند در ره مرگ سفر براند زاد و توشه و برگ بر گرفته ز پیش منزل بای
خویش نشسته مسافرش بجای حکایت یحیی پیغمبر علیه السلام آثار و یاران چنین روایت کنند که حضرت
یحیی پیغمبر علیه السلام چنان بود که از خوف و ترس و بیم الهی که در مجلسی که حاضر بودی زکریا از عقوبات
الهی نغمه نگفتی جز شرح آثار رحمت نامتناهی نکردی چون حضرت یحیی پیغمبر ع را قوت استماع آیات
خوف و وعید الهی نبودی اگر ازان باب نغمه شنیدی از گریه و ترس و بیم و خوف الهی بهلاکت نزدیک
رسیدی روزی زکریا علیه السلام بر منبر بر آمد از چپ و راست نگاه کرد یحیی پیغمبر علیه السلام را ندید سخن
از وعید الهی درافکند و گفت در دوزخ کوهیست از آتش نام او غضبان و هیچکس ازان کوه نگذرد الا از
ترس الهی و گریستن و خوف و بیم الهی چون یحیی علیه السلام این شنید برجست و گلیم از دوش بیفکند و راه
بیابان گرفت زکریا ع از مسجد بخانه آمد مادر یحیی را خبر داد و گفت من ندانستم که پسرت در مسجد
نشسته وعید الهی بیان کردم او سر و پا برهنه از مسجد بیرون دوید و شنیدم که روی بصحرا نهاد بیا تا از پی وی برویم
مبادا که از بیخودی در چاهی افتد از عقب وی روان شدند و سه شب و روز کوه و صحرا پیمودند هیچ خبری از وی
نشنیدند شعر ای گلبن حدیقه جانها کجا شدی پنهان ز چشم بلبل شیدا چرا شدی صباح روز چهارم
بشبانی رسیدند گفتند از یحیی خبری داری گفت نه او را چه افتاد گفتند از خوف الهی سر و پا برهنه
از شهر بیرون آمد شبان روز است که او را می طلبیم هیچ اثری از وی نیافتیم شبان گفت من او را
ندیدم اما سه شبست که ازین کوه آواز ناله بیرون می آید که گوسفندان من بسبب آن از چرا فرو مانده اند
و گوش بران ناله نهاده اند و آب از دیده می بارند زکریا علیه السلام گفت این نشانه گریه یحیی علیه السلام

مادر

مادر و پدر روی بدان طرف نهادند مادرش رسید و یحیی علیه السلام را دید در سجده افتاده و چندان گریه
که خاک موضع سجده از آب چشم او گل شده مادرش نشست و سر او را از گل برداشته و بر کنار خود نهاد
یحیی علیه السلام خیال کرد که ملک الموت است و بقبض روح او آمده گفت ای عزرائیل پدر و مادر پیری دارم
چندانم امان ده که از ایشان بحلی حاصل کنم مادرش در خروش آمد و گفت ای جان مادر عزرائیل نیست
مادر تو است یحیی علیه السلام دیده باز کرد مادر را دید خواست که بگریزد مادرش پستان مبارک بدست
گرفته گفت بحق این شیری که ازین پستان خورده که با من بخانه آی درین محل زکریا علیه السلام برسید با
تمام یحیی علیه السلام را بخانه بردند و سه شبانه روز بود که طعام نخورده بود قدری آش پخته اندکی بخورد
و میل خواب کرد در خواب دید که میگویند ای یحیی مگر غضبان را فراموش کردی که سیر بخوردی و بخفتی
یحیی علیه السلام برجست و باز راه بیابان پیش گرفت یحیی معصوم علیه السلام که در مدت عمر خود گناه نکرده
بود و اندیشه گناه در خاطر خود نیاورده با وجود این حال از خوف و ترس خالق ذو الجلال و کریم لایزال
دایم الاوقات میگریست پس ای عزیزان وای بر حال ما شب و روز در خواب غفلت مانده در هوای نفس
گرفتاریم و هر چند گناه از ما در وجود می آید در خواب غفلتیم آخر شرمی بدارید و روی بدرگاه کریم پروردگار
آورید و عذر گناهان خود بخواهید و توبه کنید از گناهان و از روی اخلاص از خدای تعالی بترسید و اندیشه کار خود
کنید تا که چشم بر هم زنید اینک خاک مذلت شده اید در آخر حسرت خوردن بکاری نیاید تا زمام اختیار در دست
دارید فکر زاد آخرت کنید که راههای پر خطر در پیش دارید و شما امل دور و دراز در پیش گرفته اید و بر ریش
خود میخندید و مرید شیطان مردود گشته اید شعر دنیا بمراد رانده گیر آخر چه وین نامه عمر خوانده گیر آخر چه
موعظه آورده اند که بزرگی گوید که در بادیه میرفتم جوانی را دیدم پشمینه پوشیده و کلاهی بر سر نهاده با روی
زرد و دل پر درد و چشم پر آب و جان پر آتش از عشق کباب و در زیر لب چیزی می گفت و نوحه میکرد چون
گوش داشتم میگفت شعر جویای تو ام همیشه با غم بیتم خواهان تو ام دیده پر از نم بیتم آسوده رسته از غمت کم کم
در گشتن و وستانت محکم بیتم چون او را بدان حال دیدم گفتم ای جوان از کجا می آیی گفت از حرم مادر گفتم بکجا
میروی گفت بلشکر زمین گفتم سواری یا پیاده گفت سوارم بر پنج مرکب نشسته ام و پنج جنیبت بر دست گرفته
اول بر مرکب قضا نشسته ام و جنیبت رضا بدست گرفته دوم بر مرکب بلا نشسته ام و جنیبت صبر بدست
گرفته ام سیوم بر مرکب نعمت نشسته ام و جنیبت شکر بدست گرفته ام چهارم بر مرکب خوف نشسته ام و جنیبت ترک گناه

نجم بر مرکب رضا نشسته ام و جنیبت عبادت و دعا بر دست گرفته مردان راه و عاشقان درگاه
چنین رفته اند اگر از مردان راهی گامی بردار و اگر بعصیانی و گناه نالهٔ از کام بردار این انین المذنبین احب
الی من زجل المسبحین نالهٔ گنه کاران دوست تر دارند از آواز تسبیح گویان ما من مومن یبکی من خشیة الله
الا غفر الله له و توبه هیچ مومن نباشد که از ترس و خوف الهی بگرید الا که خدای تعالی اورا امرزیده گرداند
و گشت طاعت باب دیده رسته شود قطرهٔ آب دیده هفت درکهٔ دوزخ را سرد گرداند کدام آب چشم
آب چشم گناه کاران و آب چشم عاصیان و آب چشم غریبان آب چشم یتیمان و آب چشم مظلومان
و آب چشم محرومان و آب چشم پشیمانان آب چشم بیوه کان و آب چشم بی نوایان و آب چشم فقیران و آب
چشم ستم رسیدگان و آب چشم جوانان پر حسرت و آب چشم پیران پر معصیت هان ای عزیزان اگر از این حکایات
آبی در چشمتان نمی آید بر اندیشید از روزی که نامها پران شود و بعضی را بدست راست دهند و بعضی
بدست چپ فرمان در رسد که اقرأ کتابک نامرات بخوان ای پر عاصی نامرات بخوان ای جوان فاسق
نامرات بخوان ای زاهد با ریا نامرات بخوان ای روزه دار با غیبت نامرات بخوان ای در حرم مسلمانان
خیانت کرده نامرات بخوان ای فرزند مادر و پدر آزار نامرات بخوان ای با عجب و بکبر نامرات بخوان
ای بی نماز کاهل نامرات بخوان و ای بی خیر و احسان نامرات بخوان ای بخیل بی دیانت نامرات
بخوان ای حق مسلمانان برده نامرات بخوان ای قرین شیطان گشته نامرات بخوان ای جوان خلق آزار
نامرات بخوان ای در خواب غفلت مانده نامرات بخوان پس بندهٔ بیچاره نامه میخواند و بر هر گناهی
رسد چون خواهد که از صحیفها که میخواند منکر شود دست و پای و جوارح گواهی دهند آه از آن نامهای
سیاه آه از آن صحیفهای پر گناه عزیزا چه تدبیر ساختهٔ و چه اندیشه کردهٔ شعر نیندیشی از آن روزی
که گویندت بیا برخوان : سواد نامهٔ عمرت که سر تا سر خطا باشد : اگر اعمال خیر اینست که ما امروزی آریم
بسا رسوا یا ربا که فردا هم ز ما باشد : اما بندهٔ نیز باشد نامهٔ اعمال بوی دهند و گویند آهسته برخوان تا
دیگران نشنوند وی برخواند همه گناه بیند و هیچ طاعت نبیند گوید خداوندا وقتی نیز طاعتی
کردم بجمعه و جماعت حاضر رفته ام تسبیح و تهلیلی گفته ام گویند آن بر گوشهٔ دیگر نبشته ایم تا این
گناهها را بر خوانی و او سر در پیش اندازد و خطاب از عزت در رسد که غفرت لک ترا بیامرزیدم
از برای تولای تو بر اهل بیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و دست گیری تو بدر ماندگان و بیچارگان

ونامه

و نامه را بگردان و بر خلقان خوان وی نامه بگرداند و گوید هاؤم اقرؤا کتابیه ای دوستان
من بیایید و نامهٔ کردار من بخوانید و عمل خیر من مشاهده کنید غم بشادی بدل شد و محنت براحت
رسید شعر کار اگر بسته بود گشایش یافت : عیش اگر زهر بود شکر گشت : هان ای عزیزان
اگر میخواهی که در آن روز با شدت و زمان هول و هیبت که یوما کان شره مستطیرا و کار سخت بر شما
آسان گردد رنج و محنت شما براحت و آسایش بدل شود داد مظلومان بدهید و مراد محرومان حاصل
کنید و برگ بی نوایان را باز دهید و درماندگان را دست گیرید و بنوازید که کار دنیا اعتباری
ندارد و آخرش پشیمانی و حسرت خوردنست پس امروز کار فردا کنید که تا در رسوای آخرت گرفتار نشوید
والله اعلم حکایت آورده اند که فردای قیامت بنده باشد که او را گویند اقرأ کتابک نامهٔ خود را
بخوان تا بدانی که چه کردهٔ گوید خود میدانم چون خواندن گیرد زشتیها و ناشایستها بیند گوید خداوندا
مرا شرم می آید که بخوانم باز گویند ای بنده بخوان گوید خداوندا مرا بدوزخ فرست و بسوزان و از عذاب
این زشتیها باز رهان ای مالک در دوزخ کجا عذاب سخت تر است گوید در سعیر و سقر گوید ای مالک
مرا بدوزخ کن یعنی در سقر و یعنی در سعیر انداز و مرا باز رهان از خجالت و تشویر میزارد و می نالید هان ای
عزیزان اکنون که زمام اختیار در دست دارید اکنون جهد کنید که می توانید چون کار از دست برود
دریغ خوردن سودی ندارد امروز روز توبه است و روز گریه و ناله است و عمل صالح کردن و بطاعت
و عبادت رغبت کردن و از هوای نفس و شیطان باز نشستن شعر از گناهان خویش توبه بیار
چونکه هست اختیار در دست : روی بر درگاه خدا آور : پی روی گناه اگر کندیست : پس ای عزیز من فکر
زاد آخرت می باید کردن و گرد عصیان نباید گردیدن و شب به نماز و روز بروزه و دل حزین و خاطر
شکسته و چشم گریان همیشه با عذر گناهان شعر از حد برفت گناه و از شرم گناه : شد نامهٔ من
سیاه از جرم گناه : شرمت بادا همیشه شرمت بادا : بر پشت چرا گرفتهٔ کوه گناه موعظه آورده اند
که در بصره جوانی بود که شب و روز بفساد مشغول بودی چون وفات کرد کسی بجنازهٔ وی رغبت نکرد
عیال وی مزدوری گرفت و جنازهٔ او را به صحرا برد و بنهاد زاهدی بود در کناری بیامد تا بر وی نماز
کند مردمان را خبر شد گفتند چرا آمدی که این مفسد بود و هیچ مجلس از مجالس فسق از وی خالی نبودی گفت
مرا در خواب نمودند که برو و بر وی نماز کن که حق سبحانه بر وی رحمت کرده است مردمان چون شنیدند

رغبت کردند به نماز وی چون او را دفن کردند پیش عیال وی رفتند و گفتند او را چه خصلت بود زن
گفت هر چند مفسد بود اما خصلت نیک داشت و او آن بود که در شب برخاستی و زار زار گریستی
و ناله و آه کردی و گفتی خداوندا این گنه کار و بدکردار را در کدام وادی دوزخ عذاب خواهی کردن خداوندا بد کردم
و بد میکنم و نفس بد دارم و می گفت و زار زار میگریست زاهد گفت بسبب آن آبهای دیده بود که برحمت
خدای تعالی رسید که آب دیدهٔ عاصیان بنزدیک حق سبحانه و تعالی قدری عظیم دارد در نیم شبان برخیز
و توبه بیار و قطره چند از آب دیده بیار شعر در نیم شبان گریه و آهی بکن ۞ وز شعلهٔ آه جانگدازی
از آب دو چشم خویش در مزرع جان ۞ با درگه بی نیاز نازی بکن ۞ پس ای مؤمنان و موحدان هیچ اعمال
و حسنه بدرگاه پروردگار عالم بدرجهٔ قبول نمی رسد بی تولای خاندان نبوت و ولایت پس محبت
حضرت رسول و ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام بر دل و جان خود نقش کن و از دشمنان خاندان ائمه
هدی تبرا کن تا اعمال بدرجهٔ قبول رسد شعر یا رب تو بفضل خویش دلشادم کن ۞ گشتم زگنه خراب
آبادم کن ۞ بگریخته‌ام ز درگهت بخشندی ۞ بد کردم و باز آمدم آزادم کن حکایت آورده اند که مؤمنهٔ بود
در ماوراء النهر برخاست با شوهر و برادر تا بحج رود چون ببغداد رسید شوهرش در چاه افتاد و غرق شد
چون ببیابان رفت برادرش از شتر در افتاد و هلاک شد چون بمیقات رسید باحرام مشغول
شد دزدان مالش بردند چون بمکه رسید بدر مسجد حرام رسید عذرش افتاد آهی از میان جان بر
و گفت خداوندا از خانه بدور افتادم و از خویش و تبار خود جدا ماندم شوهرم غرق شد برادرم هلاک شد
مالم دزدان بردند درین محنت و پریشانیها بدر خانهٔ تو آمدم در بر من بستی و چرا نم گذاشتی میخروشید
و میجوشید و مینالید و آه سرد از دل پر درد بر می کشید و گریه و فغان در گرفت زار زار میگریست
با چشم گریان و دل بریان آه و ناله میکرد آوازی شنید که دلشاد باش که چندین هزار لبیک حاجیان
و یا رب غریبان در هوا مانده بود و زهرهٔ آن نداشت که بدرگاه ما رسد و قبول درگاه ما شود آب دیدهٔ
تو و آه جگرسوز تو بدرگاه ما کشید ما رنج ترا ضایع نکنیم که انا لا نضیع اجر من احسن عملا شعر توبه کنم من
از گناه بدم تو ببخش ۞ از لطف خودت هزار بارم تو ببخش ۞ در کار من ضعیف بیچاره نگر ۞ چون من بر تو
گناه کارم تو ببخش حکایت آورده اند که زنی بحضرت رسالت پناه محمدی صلعم آمد و گفت یا رسول الله
چکنم که گناه کرده ام آن حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی عفو کند چون توبه کنی گفت یا رسول الله چکنم

که حفظ

که حفظ آنرا نوشته باشند گفت حق تعالی از یاد شان ببرد و نوشته را محو کند که یمحو الله ما یشاء و یثبت
و عنده ام الکتاب گفت یا رسول الله آن زمین که در آن گناه کرده باشم چه کنم که بر من گواهی دهد گفت
خدای تعالی زمین را بدل گرداند که یوم تبدل الارض گفت چون کنم که آسمان سایه افکنده است گفت آسمان را
در نوردند که السماء کطی السجل للکتب گفت یا رسول الله همه سهل است با شرمی و حیایی که مرا باشد
از حضرت حق سبحانه و تعالی چه کنم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بگریست و گفت و احیا من ابعد و احیاء
من الله شعر با تن همه روز در نبردم چکنم ۞ از کردهٔ خویشتن بدردم چکنم ۞ گیرم که ز کرده های من درگذری
زین شرم که دیده که کردم چکنم ۞ پس بدانکه در روز عرصات پیران آورند گناه کرده باشند حق سبحانه
و تعالی گوید ای پیر پر گناه شرم نداشتی که با مویهای سفید گناه کردی اگر شما را شرم نبود من امروز
شرم میدارم که مویهای سفید شما را عذاب کنم بروید که بر شما رحمت کردیم تا ای بندهٔ عاصی از
درگاه ما نومید مباش که رحمت ما بسیار است که رحمتی وسعت کل شیء اگر حرفهٔ تو معصیت است
صفت من رحمت است تو حرفت خود را رها نکنی ما صفت نیکوی خود را بجلوه رها کنیم اگر طاعت کنی
از مایی و اگر از معصیت توبه کنی ما از آن توایم شعر عشق آمد و گفت از آن ما باش و مترس
در بوتهٔ امتحان ما باش مترس ۞ عمری بپیش است که تا از آن خویشی ۞ چون آمده از آن ما باش و مترس
فضل و کرم ما با تو آنست که بوقت گناه جاهلت خواندیم که انه کان ظلوما جهولا گناهت عفو کنیم و بوقت
شهادت عالمت خواندیم که شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة و اولو العلم قائما بالقسط بوقت طاعت
ضعیفت خواندیم خلق الانسان ضعیفا از معصیت درگذریم و گناهانت درگذریم و عفو کنیم که انی انا
الغفور الرحیم و هر که خود را از استماع شیطان بآواز رود و سرود و بانگ مطربان منزه داشته
چون بدر مرگ رسد پادشاه عالم فرشتگان را فرماید بروید و در پیش بنده صف کشید و نسیم فضل
از بستان معرفت بمشام اهتمام وی رسانید و بگویید که حق سبحانه و تعالی می فرماید اگر گناهت
بسیار است پادشاهت آمرزگار است اگر عصیانت فراوان است خداوندت رحیم و رحمان است
خوشا کسانی که ترا با ایشان چنین لطف و عنایت باشد شعر با لطف تو غم بشادمانی گذرد
عمر از نظر تو جاودانی گذرد ۞ گر باد بدوزخ برد از کوی تو خاک ۞ آتش همه آب زندگانی گذرد روایت
از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم مرویست رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه فرمود که مردی که در خلوت

از خوف عتاب و شوق ثواب اشک او روان شود فردای قیامت در سایهٔ عرش خدای
تعالی باشد و آتش دوزخ جز آب چشم او فرو نمیرد و گذر بندگان بر دوزخ خواهد بود و در خلوت نشین
واز عمر گذشتهٔ تباه خود یاد کن از سر صدق توبه بیار و قطرهٔ چند آب از دیده ببار از خوف ترس الهی
بترس از آتشی که آتش انگیز وی آدمی و سنگ است فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة حکایة
آورده اند که منصور عمار سالی بحج میشد و بکوفه فرود آمد شبی گرد کوچهای کوفه میشدم بدر خانهٔ
رسیدم آوازی از آن خانه بیرون آمد که میگفت خداوندا از آن گناه که کرده ام مخالفت تو نخواستم
و بعذاب تو جاهل نبودم اما شقاوت روی نمود و بدبختی روی نمود حاصل شد خداوندا اگر مرا
نیامرزی و بر من رحمت نکنی منصور گفت دهن بشکاف در نهادم و این آیت میخواندم که فاتقوا النار
التی وقودها الناس والحجارة آن جوان نعره بزد ساعتی اضطراب کرد و ساکن شد در سرای نشان کردم روز دیگر
بامدادان در آن سرای شدم پیره زنی را دیدم نشسته و جنازه در پیش گفتم ای پیرزن این کیست که
وفات کرده است گفت جوانی بود خداترس از حضرت رسول صلعم دوش در مناجات بود که
یکی در بگذشت و آیتی از قرآن برخواند این جوان ساعتی اضطراب کرد و جان عزیز بحق تسلیم کرد
گفتم طوبی له اولیای خدای تعالی چنین باشند حکایت منصور عمار گوید بمسجدی در شدم جوانی
دیدم نماز میگذارد با خضوع و خشوع و گریه گفتم ازین جوان بوی آشنایی می آید توقف کردم تا سلام
باز داد گفتم ای جوان میدانی خدای تعالی را وادیست در دوزخ نام آن لظی آن جوان نظر سوی من
انداخت و از سر تعجب گفت برخوان این آیه را برخواندم لظی نزاعة للشوی وی نعره بزد و بیهوش
شد چون بهوش آمد گفت زیادت کن گفتم یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها
الناس والحجاره آن جوان نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد بکار وی قیام نمودم چون جامه از وی
باز کردم بر سینه او نوشته بود بخط سبز فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة چون وی را
دفن کردم شبانه وی را در خواب دیدم که می آمد تاجی بر سر نهاده ما فعل الله بک گفتم خدای
با تو چه کرد گفت مرا بدرجهٔ شهدای بدر رسانید و زیاده گفتم چرا گفت ایشان بشمشیر کفار کشته شدند
و من بشمشیر ملک جبار روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم را گفتند یا رسول
فلان کس را دیدیم بسفر دریا شد باندک سرمایه و زود بجای باز آمد و چندان سود آورده که همگان

وفرزندان

وخویشان او را بر وی حسد می آید خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که من شما را خبر دهم از کسی که باز آمدنش
زودتر بود و غنیمتش عظیمتر گفتند بلی یا رسول الله گفت بنگرید بدین مرد که روی بشما دارد بنگریستیم مردی را
دیدیم از انصاریان جامهٔ کهنه پوشیده پیش وی باز شدیم وی را بشارت دادیم چون بحضرت رسالت
آمد آن حضرت فرمود آن حضرت فرمود که یارانرا خبر ده که امروز چه کار کرده گفت هر روز دیناری زر کسب
میکردیم امروز مشغول شدم و آن کسب از من فوت شد گفتم بروم بعوض آن در روی حضرت امیر المؤمنین
نظر کنم که حضرت رسول صلعم فرمود انظر الی وجه علی عبادة نظر در روی علی ابن ابی طالب علیه السلام
عبادت است رفتم و ساعتی در روی علی مرتضی نظر کردم پس حضرت رسول فرمود که هر روزی دیناری زر
کسب میکردی امروز از تو فوت شد تو بعوض آن در روی شاه ولایت نظر کردی و تو از دوستان
وی ترا چندان ثواب حاصل شده است که اگر بر اهل زمین قسمت کنند کمترین قسمتی که بیکی رسد آن بود
که گناهش را بیامرزند و بر وی رحمت کنند پس ای مومنان دوستی امیر المؤمنین علی علیه السلام و
فرزندانش نجات آخرت است هران مؤمنی که دست در دامن ایشان زند و محبت ایشان بر میان
جان و دل بندد از اهل نجات و آمرزیده است شعر صاحب کرمی که صد خطا می بخشد خوش بخشش
صنعی که جرم ما می بخشد بالله بخدا هر که علی را بشناخت هر گونه گنه کند خدا می بخشد وصلی الله علی محمد و آله
اجمعین والسلام علی من اتبع الهدی باب بیست سیوم در بیان امر معروف و نهی از منکر [illegible]
حمد بی غایت آن فاطر حکیمی را که آثار انوار صبح وجود از قعر چاه ظلمت آباد عدم برآورد و ثنای
بی نهایت آن قادر عظیمی را که بمقتضای خود شجرهٔ وجود بنفخ نفس رحمانی در برآورد بدیعی که بدستکاری
قدرت شکوفهٔ نوع انسان را از انواع اعضای این شجره برآورد عزیزی که هویت ذات او بواسطهٔ
انوار شموس صفات و اسرار نجوم اسما از کمال قلت قاف بشری سر برآورد حکیمی که حکمتش اعیان ثابته
را موجودات اعیانی گردانید کریمی که سوابق کرمش طایران همم اهل عرفان را باوج فلک باسرار و معانی
رسانید قدیری که ظهور ذات خود را در پردهٔ مظاهر پردهٔ جمال خود ساخت خبیری که در عین بطون
مظاهر اعیان پرداخته عظیمی که غیرت جمالش ذات خود را بسطوات عظمت محتجب گردانید تا هر خسیس
مقصد سرادقات جناب کبریا نتواند کرد قدیمی که از نسیم عنایتش روایح لطایف اسرار قدم بمشام
جان مشتاقان رسانید تا هر ایشان را جز بملاطفات آثار جمالش نخواند منزهی که سبحات انوار

تنزیهش اجنحهٔ طایران اوهام اولو العقول سوخته و مقدّسی که صلوات کمال تقدیسش بصایر کروبیان
از ملاحظ آثار لطایف جمالش پر دوخته **مناجات** خدایا توی آگه از حال من عیانست پیش تو احوال من
توی از کرم دلنواز همه بر بیچارگی چاره ساز همه بود هر کسی را امیدی بکس امید من از رحمت تست و بس
اگر نامه‌ام از گنه پاک نیست چو لطف تو باشد از آن باک نیست مرا چشم بر لطف و انعام تست
امید من از رحمت عام تست که دارم من عاصی دل سیاه بلطف تو امید پیش از گناه اگر پرسیم
از بد و ناصواب بجز اشک حسرت ندارم جواب بفضل تو ام هست حاجت بسی که کار تو نیست
از من کسی که کارم ورفته کارم ز دست کرم نیست طاعت امید از تو هست ببخشای بر من که بیچاره‌ام
گرفتار نفس ستمکاره‌ام ز عصیان که کارم و تیره روز چراغم بنور یقین بر فروز بیک
قطره کافتد ز لطفت بخاک شود گرد عصیان ما شسته پاک الهی باعزاز پاکان تو بسوز دل دردناکان تو
بحق محمد رسول انام علیه الصلوات و علیه السلام ز مهر نبوت قوی پشت او نگین شفاعت در انگشت او
بشاهی که دم زد ز ایمان نخست که بی مهر او نیست ایمان درست علی ولی سرور اولیا محیط کرم گوهر لافتی
بحق شهیدان خونین کفن گل باغ رضوان حسین و حسن بزین العبا دُر احسان او که آب رخ جنتم کربلا
بباقر سرافراز ملک بقا چراغ شبستان آل عبا بصادق امام زمین و زمان کز و مید هر صبح صادق نشان
بموسی کاظم امام صبور که بود از تجلی حق محض نور باعزاز سلطان دنیا و دین علی رضا کعبهٔ هشتمین
بحق تقی سرور اتقیا امام امم رهنمای خدا بحق نقی مجلس افروز دین بنور ازل شمع راه یقین بسوز
دل حالت عسکری که بودی چو حیدر بدین پروری بمهدی هادی امام انام که پاید از و ملک ملت نظام
که بر من تو از کردهٔ ناپسند در لطف و احسان خود در مبند سر از جرم عصیان مرا پیش بین مبین جرم من رحمت
خویش بین گناهم بیامرز و پوشیده دار که هم ستر پوشی هم آمرزگار خداوندا بعزت جلال کبریایی
عظمت تو که بر ما بیچارگان و گناهکاران و بر حاضران این مجلس از صغیر و کبیر رحمت کن و بیامرز یا اله العالمین
و یا ارحم الراحمین **فی نعت سید المرسلین** صلوات بی حد و درود بی عد بر مربی شجرهٔ ایمان
و آفتاب عالم عرفان گنج حقایق اسرار معنی بدر فلک انوار ربانی سید انبیا و خلاصهٔ اصفیا و شفیع
روز جزا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و بر اهل بیت او که مکاشفان اسرار عالم حقیقت اند و سرافرازان امامت شریعت اند و عارفان منازل طریقتند و الائمه المعصومین صلوات الله تعالی علیهم اجمعین

الطیّبین

الطیّبین الطاهرین **شعر** گر مهر دوازده امامت نبود از دوزخ جاودان امانت نبود اثنا عشری باش و علام حیدر
تا سود کنی و خود زیانت نبود **فصل در وجوب امر معروف و نهی از منکر بدانکه حضرت** امر معروف و فضایل
و شرایط و آداب آن حضرت امیر سید احمد همدانی علیه الرحمه در کتاب ذخیرة الملوک بیان فرموده و بهترین خوب
و بیان و تفاصیل عادتهای مالوف و رسوم معتاده که در میان خلق متداول و متعارف گشته است و آنچه از
منکرات است و منع از آن واجب قال الله تعالی و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن
المنکر و اولئک هم المفلحون بندگان مومن ازین آیت از سه امر از امور دین خبر میدهند اول وجوب امر معروف
دوم بیان آنکه اقامت این امر از فرض کفایات است اگر در شهری یککس بدان امر قیام نماید خروج از دیگران
ساقط گردد اگر همه درین امر اهمال دارند در مجمع عرض اکبر محل باز خواست حضرت جباری هم آثم و گرفتار بحق
آن داخل باشند و سطوت عقاب قهاری هم را شامل گردد سیوم حصول سعادت خلاص و نجاح و وصول
بدرجات فوز و فلاح باقامت آن امر شریف و استحکام ارکان این حصن منیع منوط است عن ابا ذر قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من قوم عملوا بالمعاصی و فیهم من یقدر ان ینکر علیهم فلم یفعل الا ان یوشک
ان یعمهم الله عذابا من عنده ابا ذر غفاری رحمة الله علیه روایت کند از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود نیست هیچ قومی که مخالفت خدای تعالی روا دارند از ارتکاب معاصی و مناهی کنند در میان
ایشان کسی باشد که بر افعال ایشان انکار تواند کرد ایشان را از آن معاصی باز توان داشت انکار نکند اهل
شرور را از آن منع نکند الا که حق سبحانه و تعالی نیکان و بدان آن قوم را عذاب ابدی گرفتار کند و عذاب خود را
بر و همه عام گرداند عن حذیفة قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الذی نفسی بیده لتامرون بالمعروف
و تنهون عن المنکر او لیوشکن الله ان یبعث علیکم عذابا من عنده ثم لتدعنه فلا یستجاب لکم و حذیفه یمانی
روایت کرد از حضرت رسول صلعم فرمود که بدان خدای که جان محمد در قبضهٔ قدرت اوست که شما را از دو چیز یکی
البته خواهد بود یا آنکه امر معروف کنید اهل معاصی را از منکرات باز دارید یا آنکه حق جل و علا عذابی از نزد خود
بر شما گمارد و هر چند دعا کنید اجابت نکند عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله من رای منکم منکرا فلیغیره بیده
فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف الایمان ابو سعید الخدری روایت کند از
رسول صلعم فرمود که از شما منکر بیند باید آنرا منع کند پس اگر بزبان نتواند بسبب وقوع فتنه بدل آنرا دشمن
گیرد و این ضعیف ترین مراتب ایمان است و مفهوم حدیث آنست که اگر منع کردن بدست و زبان عاجز گردد

[illegible]

وبدل هم دشمن ندارد و آنکس را از ایمان هیچ نصیب نبود عن عرس بن عمیره قال قال رسول الله صلعم
اذا عملت الخطیئة فی الارض من شهدها فانکرها کان کمن غاب عنها ومن غاب عنها فرضیها کان کمن حضرها عرس
بن عمیره روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که چون در روی زمین گناهی کرده شود
وهرکه حاضر باشد بر وی انکار نکند همچنان باشد که معصیت او کرده باشد قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
لتامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر او لیسلطن الله علیکم شرارکم ثم یدعوا اخیارکم فلا یستجاب لهم حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هرآینه بفرماید مردمان را بکارهای خیر و بازدارید ایشان را از
مخالفت فرمان حق تعالی اگر نه حق سبحانه وتعالی بدان بر شما گمارد بدان و مسلط گرداند تا بظلم وجور
شما را عذاب می کنند و بعد از آن چون نیکان شما را دعا کنند دعای ایشان را اجابت نکند قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم ما اعمال البر عنده للجهاد فی سبیل الله الا کنفثة فی بحر لجی وما جمیع اعمال البر والجهاد فی سبیل الله
عند الامر بالمعروف الا کنفثة فی بحر لجی حضرت خواجهٔ عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که مجموع طاعات
نزد غزا در راه خدای عز وجل همچنان است که جرعه در دریای بی پایان قال عن نبی صلی الله علیه وآله وسلم
ایاکم والجلوس فی الطرقات فقالوا یا رسول الله ما لنا منه بد انما هی مجالسنا نتحدث فیها قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم فاذا ابیتم الا ذلک فاعطوا الطریق حقه قالوا وما حق الطریق قال غض البصر وکف الاذی
ورد السلام والامر بالمعروف والنهی عن المنکر حضرت رسول صلی الله علیه وآله صحابه را وصیت کرد و فرمود که
بر شما باد که بر سر راه نشینید گفتند ما را از آن گزیر نیست نشستنگاه ماست که آنجا حکایت میگوییم فرمود
که اگر چنان است پس راه حق را بگذارید گفتند حق راه چیست فرمود که چشم از محرم نگاه داشتن و آزار
خلق ناجستن و جواب سلام دادن و امر معروف کردن و مردمان را از منکرات باز داشتن قال رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم کلام بنی آدم کله علیه لا له الا الامر المعروف ونهی عن المنکر او ذکر
الله عز وجل فرمود که سخن فرزندان آدم همه بروی ریاست و او را دران هیچ فایده نیست مگر امر معروف
ونهی از منکر یا ذکر حق سبحانه قال عن النبی صلی الله علیه وآله ان الله لا یعذب العامة بذنوب
الخاصة حتی یری المنکر بین اظهرهم وهم قادرون علی ان ینکروه فلا ینکروه فاذا فعلوا ذلک عذاب الله
العامة والخاصة فرمود که حق جل وعلا عذاب نمی کند عامهٔ خلق بگناه قومی خاصه تا آنگاه که معصیت باز
دارند و نداراند پس چون برین تقصیر ملازم گشتند حق جل وعلا و عام را بعذاب مبتلا گرداند روایت

از ابی امامه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم کیف انتم اذا طغی نساءکم وفسق شبابکم وترکتم جهادکم قالوا
او ان ذلک لکائن یا رسول الله قالوا نعم والذی نفسی بیده واشد منه قالوا وما اشد منه یا رسول الله
کیف انتم اذا لم یامروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنکر قالوا او کائن ذلک یا رسول الله قال نعم والذی نفسی
بیده فعند ذلک یقول الله تعالی حلفت بی لاتیحن لهم فتنة یصیر الحلیم فیها حیران ابو امامه باهلی روایت کرد که حضرت
رسالت پناه صلعم فرمود که چگونه باشد شما را آن زمان که زنان شما گردن کشی کنند بر شما و فرمان نهی نکنند
و چون شما بفسق و فجور مبتلا شوند و شما ترک غزا کنید و بلذات نفسانی مشغول گردید گفتند این خواهد بود
ای رسول خدای گفت بلی بدان خدای که جان محمد در دست قدرت اوست و ازین بدتر کنند چه باشد ازین
بدتر گفت چگونه باشید شما آن زمان که ترک امر معروف کنید و مردم را از منکرات منع نکنید گفتند این خواهد شد
ای رسول خدای گفت بلی بدان خدای که جان من بدست قدرت اوست ازین مشکلتر چه باشد گفت چگونه
باشد حال شما آن زمان که امر معروف را منکر دانید و منکر را معروف خوانید گفتند این خواهد شد ای رسول
خدای گفت بلی بدان خدای که جان من بدست قدرت اوست پس حق سبحانه وتعالی قسم یاد می کند که بعزت
وجلال خود که این قوم را هلاک و مبتلا کنم که نیکان و بدان ایشان دران بلیات متحیر گردند روایة از ابن عباس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم لا ینبغی لامرء شهد مقاما فیه حق الا یتکلم به فانه لم یقدم اجله ولن
یحرمه رزقا هو له ابن عباس روایت کرد که حضرت رسول فرمود که نشاید که کسی در مقامی حاضر شود که در آن
مقام حقی باشد و نگوید بلکه حق گفتن لازم بود چه حق گفتن اجل او نزدیک نمی آورد و او را از روزی که مقرر
کرده اند محروم نمیگرداند روایة عن جابر بن عبد الله الانصاری قال قال رسول الله صلعم اوحی الله
تعالی الی ملک ان اقلب مدینة کذا وکذا علی اهلها فقال یا رب ان فیها عبدک فلانا لم یعصک طرفة
العین قال اقلبها علیه وعلیهم فان وجهه لم یتمعر ساعة قط جابر بن عبد الله روایت کند که حضرت رسول فرمود
که حق جل جلاله وحی فرمود بملکی از ملایک ارضی که فلان شهر را با اهل آن برگردان که فلان کس از بندهٔ خاص
تست که یکقدم در تو عاصی نگشته است فرمود که آن شهر را با او و با ایشان برگردان که هرگز یکساعت با فاسقان
عاصی بجهت رضای ما روی خود ترش نکرده است روایت از رسول صلی الله علیه وآله وسلم عذب الله
قریة فیها ثمانیة عشر الفا عملهم عمل الانبیاء قالوا وکیف ذلک یا رسول الله قال لم یکونوا یغضبون لله ولا یامرون
بالمعروف ولا ینهون عن المنکر روایت از حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که حق سبحانه وتعالی شهری را

بعذاب هلاک کردانید که دران شهر هژده هزار مرد صالح بود که عمل ایشان چون پیغمبران بود گفتند یا رسول الله خدای تعالی
با آن علمای صالح که داشتند چگونه ایشانرا هلاک کردانید فرمود که علمای صالح داشتند ولی امر معروف نمیکردند
و دیگران را از کارهای بد باز نمیداشتند و بدان سبب هلاک شدند نقلست از عروه عن ابیه قال قال رسول الله صلعم
الهی عبادك احب الیك قال حبك عظمة الذی یغسر الی هوایی کما یتسرع البشر الا هوایی والذی
یکلف بعبادی الصالحین کما یکلف الصبی بامه الذی یغضب اذا تکف محارمی کما یغضب النمر
لنفسه عروه زبیر روایت کرد از پدر خود که موسی علیه السلام گفت الهی کدام بنده تو دوست ترست در نزد تو
حق سبحانه و تعالی فرمود آنکس که در تحصیل رضای ما چنان کوشد که دیگران در تحصیل از روی خود کوشند دیگر آنکه مرمحی
و حاجتی که در بندگان صالح ما گریزد از انفاس مبارک انقیاد استمداد همت می کند چنانکه طفل رضیع در مادر
می گریزد و مراد خود از و میجوید دیگر آنکه در وقت دیدن معاصی غضب بر بنده مستولی میشود بجهت نفس خود در غضب
می کند یعنی خاصیت پلنک است که چون غضب کند از اندک و بسیار خلق نمیندیشد از زدن و کشتن باک ندارد
پس مؤمن باید که در حال معاینه معاصی و مناهی در امر معروف و نهی و رد و رفع منکرات بجهة تحصیل رضای جباری
غیرت دین و غضب و حمیت چنان بروی مستولی کردد که از کثرت قوت مخالفان حق نااندیشد و بمهابت و
سطوت ملوک و سلطان سلاطین التفات نکند و در نصرت حق و ابطال باطل مال و جان شکرانه دارد روایت
عبیده الجراح قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ای شهداء اکرم عند الله عز و جل قال رجل
قام الی والی جائر فامره بالمعروف ونهی عن المنکر فقتله فان لم یقتله فان القلم لا یجری علیه ذلک
وان عاش عاش ابو عبیده جراح گفت پرسیدم از حضرت رسول الله صلعم از شهیدان کدامین گرامیتر نزد خداوند
کمردی که پیش حاکم ظالم سخن بگوید و او را بطاعت حق تعالی خواند و از عذاب آخرت بترساند و از ظلم و معاصی باز
دارد پس آن ظالم او را بکشد آنکس فاضلترین شهیدان است در نزد خدای تعالی پس اگر نکشد پس ازان قلم بروی
نرود اگرچه بسیار عمر یابد روایتست از ابن عباس رضی الله عنه قال قیل یا رسول الله صلعم اتهلك القریة
وفیها الصالحون قال نعم قیل بم یا رسول الله قال بتهاونهم وسکوتهم عن معاصی الله عز و جل عبد الله بن عباس
روایت کند که از حضرت رسول پرسیدم که شهری که دران شهر صالحان باشند حق سبحانه و تعالی اهل آن شهر را هلاک
کرداند گفت بلی گفتند بچه سبب فرمود بسبب خوار داشتن معاصی و خاموش بودن از منکرات روایة از حضرت رسالت
پناه محمدی صلعم فرمود الدین نصیحة ثلثة مرات قالوا لمن یا رسول الله صلی الله علیه و آله قال لله وللکتاب وللائمة

المسلمین

والایه المسلمین وعامتهم عبد الله روایت کرد که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که دین نصیحت است گفتند یا
رسول الله برای که فرمودی گفت بجهت حضرت پروردگاری و بجهت نفاذ فرمان او و بجهت اصلاح اهل اسلام و عامه
خلق و قیام باقامت نصیحت دینی که آن از کلام الهی و اخبار نبوی مستفادست اول بر علمای دین واجب است
و چون اکثر علمای این روزگار خود در مرتبه غفلت گم گشته اند و زمام اختیار بدست نفس هوا باز داده و غبار و حقد
و حسد آینه دلهای ایشانرا تیره کردانید و بواطن ظلمات حرص و امال کاذبه مظلم شده و زخارف امور فانی را
قبله خود ساخته و علوم رسمی را وسیلت شهرت و ریاست کرده این طایفه بنصیحتی دیگران محتاج اند دیگری را چگونه نصیحت
کنند در خبرست از ابن مسعود که حضرت خلاصه عالم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که حق جل و علا هیچ پیغمبر نفرستاد
مگر او را خواص اصحاب بودند پس آن پیغمبر تا در میان اصحاب خود زنده بود بکتاب فرمان حق سبحانه و تعالی
عمل میکرد و چون او وفات کرد آن خواص اصحاب بر سیرت پیغمبر خود می بودند چون ایشان منقرض شدند قومی
سخنهای ایشان یاد گرفتند و بر سر منبرها بر آمدند سخنهای پسندیده گفتند و کارهای ناشایسته کردند پس هر کس که
ایشانرا پند بروی واجب است که با ایشان بدست غزا کند یعنی ایشانرا قتل کند اگر بدست نتواند بزبان انکار کند
و اگر بزبان هم نتواند بدل با ایشان دشمن شود و اگر بدل دشمن ندارد او را از مسلمانی هیچ نصیبی نیست ای عزیز من
چون بر دلایل آیات و اخبار وجوب امر معروف و نهی از منکر معلوم شد اکنون بدانکه هر شخصی که خود را درمیان
حق باقامت این امر شریف منسوب و مشهور کردانید او را محتسب خوانند و این عمل که ازو صادر شود و احتساب نام
و آن شخص مامور را که مستحق احتساب گشته است محتسب فیه خوانند پس امر معروف را چهار رکن باشد اول
محتسب دوم احتساب سیوم محتسب علیه چهارم محتسب فیه و صحت رکن ازین ارکان موقوف است بحصول شرایط
و ادب آن رکن اول محتسب است و شرایط وجوب این رکن آنست که این شخص موصوف بود باسلام
و تکلیف و قدرت زیرا که کافر را اهلیت احتساب نیست و بر کودک اقامت امور شرعی واجب نیست ولی اگر کودک
انکار منکری کند آن ازو جایزست و بدان مثاب بود و دیگر یرا نرسد که منع او کند دیوانه و عاجز را برا اقامت
آن قدرت نیست بعضی از اهل علم و عدالت از شرایط احتساب داشته اند و این فاسد است چه در احادیث
نبوی آمده است که افضل الجهاد کلمة حق عند امام جایر یعنی فاضلترین غزا آنست که سخن حق نزد پادشاهان ظالم
گفته شود و استمرار عادات علمای دین انکار ملوک و احکام و اجماع سلف برانند دلیل قاطع است بر استغنای
اذن حاکم در امر معروف بلکه هر که به نصیحت دین مشغول گردد و بندگان حق را از معاصی و مناهی منع کند اگر حاکم و پادشاه

راضی باشند در ثواب شریک باشند و اگر حاکم کاره آن بود کراهیت او از جملهٔ منکرات است و انکار بر حاکم واجب
پس چون مباشرت منکرات انکار بر نفس حاکم واجب است اذن او چگونه شرط بود در اخبار صحیح که در زمان حضرت
خواجه کونین تا زمان مروان در عیدگاه منبر نبود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در صحرا نماز گذاردی پس برخاستی
و روی با قوم کردی و خطبه برخواندی و بعد از وی چنین بود چون نوبت بمروان رسید در مصلی منبری بنا کرد
و چون روز عید بر منبر شد ابو سعید خدری برخاست گفت ای مروان ما هذه البدعة قال ما هذه بدعة اردت ان ابلغ
القوم صوت الخطبة فقال والله لا اصلی وراءک ابو سعید خدری گفت ای مروان این چه بدعت است که پیدا کردی مروان
گفت این بدعت نیست این بدان جهت کردهام تا آواز خطبه بخلق رسانم ابو سعید برخاست و برفت و گفت که
والله که از پس تو نماز نگذارم در خبر است از شیخ ابو الحسن نوری قدس سره با خلق مخالفت نکردی و هر چه
از امور دینی بودی از آن بپرسیدی و هر گاه که منکری بدیدی از آن منع کردی اگر چه بیم کشتن بودی روزی بر
کنار دجله برفت بجهت طهارت نماز زورقی دید و در آن زورق سی خم سربمهر کرده بر یکی نوشته که لطف
شیخ از آن عجب داشت چه در مبایعات و تجارات چیزی نمیدانست که از آن لطف خوانند از ملاح سؤال
کرد که درین خمها چیست ملاح گفت چه کار داری تو درویشی خود را دان شیخ را التعطش بمعرفت آن زیادت
گشت ملاح گفت میخواهم که بدانم درین خمها چیست ملاح گفت تو درویشی و فضولی درین خمها خمر است
بجهت خلیفه آورده ایم که میخواهد مجلس خود را بدان بیاراید چوبی گران در آن زورق افتاده بود شیخ
ملاح را گفت این چوب را بدست من ده ملاح در خشم شد شاگرد را گفت آن چوب را بدست او ده تا
به بینم که چه خواهد کرد ملاح برخاست و آن چوب بدست شیخ داد شیخ آن چوب را بدست گرفت و آن خمها
یکیک بشکست و ملاح فریاد میکرد تا یوسف بن افلح که شحنهٔ جسر بود با کسان خود رسید شیخ را بگرفت
و پیش خلیفه بردند بغایت غیور بود و شمشیر او پیش از سخن او بودی و جمع اهل بغداد از آن اندوهگین بودند
چه شک نداشتند که البته شیخ را شهید خواهند کردن چون شیخ را حاضر ساختند خلیفه بر کرسی آهنین نشسته بود
و گرزی در دست داشت و میگردانید بانگ بر شیخ زد که تو کیستی که چنین گستاخی میکنی شیخ گفت من
محتسبم گفت بامر که این احتساب میکنی گفت بامر خدا و رسول گفت ترا که محتسب کردانید گفت آنکه ترا پادشاه
کردانید مرا محتسب کردانید خلیفه سر در پیش آورد و گفت ترا چه چیز برین داشت که این خمها را بشکستی
شیخ گفت شفقت در حق تو که منکری که تو در ازالت آن تقصیر روا داشتی آنرا از تو منع کردم و ترا

از گرفتاری آن در قیامت خلاصی دادم خلیفه گفت ترا اجازت دادیم که بعد ازین هر منکری که پیش تو
آید تغیر کن هیچکس ترا از آن منع نکند شیخ فرمود ما باین معنی بامر حق سبحانه و تعالی میکردیم چون فرمان
تو شد یکی از غلامان تو خواهم که بفرمان تو خلق را برنجانند این نتوانم کرد و امثال این حکایت که بر خلفا و سلاطین
انکار کردن بسیار نیک است و از آن جمله دلیل است بر آنکه اقامت امر معروف اذن حاکم و پادشاه نیست
مگر جایی که این معنی بفتنه خواهد کشید از انجا محل نظر است و کشف خطا از تحقیق این مسئله آنست که بدانند که محتسب را
در احتساب پنج حالت است اول حالت تعریف دوم وعظ و تلطف و سخن دلپذیر سیوم درشتی و عنف و دشنام چنانکه
گوید ای جاهل ای احمق ای بیشرم چهارم منع از منکرات بر سبیل مباشرت فعل چون شکستن اوانی خمر و آلات
ملاهی و کشیدن جامهٔ ابریشم از تن مردان و ربودن اشیاء مغصوب و باز گردانیدن بصاحب آن پنجم تهدید و تخویف
بزدن یا مباشرت ضرب اینجا کرد اند که در زجر و نصیحت و ابلاغ از طرفین بمعاونت و نصرة محتاجست و این معنی
بغوغا و فتنه خواهد کشیدن و اذن حاکم و پادشاه نشاید زیرا که امر حاکم در انفاد امثال این امور سد فتنه و تکسیر
غلبات و تعصبات عامه است چنین آورده اند که اگر عصمت شرط احتساب نیست و فاسق را می شاید که
فاسق دیگر را از فسق منع کند مثلا و حریر را می شاید که بر شارب خمر و زانی انکار کند چه شرب خمر و زانی را انکار
و زنا نیست یا جامهٔ حریر کبیره است و شارب خمر و زانی را می شاید که قاتل نفس را از قتل منع کند زیرا که با
اینها از معصیت واجب است بر امر و نهی دیگر مباح نمیگردد ما صحام واجب حرام نمی شود و مرتبهٔ دوم
احتساب از فاسق ساقط است زیرا که وعظ فاسق غالبا در دیگر اثر نکند بزبان انکار بر وی و عرض او ریخته
شود پس عدالت در مرتبهٔ واعظی شرط بود بخلاف مراتب دیگر چون این مسایل معلوم شد بدانکه احتساب سه
نوع است نوع اول احتساب امثال بر امثال چون احتساب عوام بر عوام و خاص بر خاص و کیفیت آن از بحث
سابق معلوم است نوع دوم احتساب اعلی بر ادنی چون احتساب سلطان بر رعیت و والدین بر فرزند
و زوج بر زوجه و سید بر بنده و این نوع احتساب را مجال وسعت تمام است و احکام آن در مراتب خمس جاری
و اصلاح مستصلح بر نوع که خواهد غالبا میسر است نوع سیوم احتساب ادنی بر اعلی چون احتساب احاد
رعایا بر سلطان و تلمیذ بر استاد و فرزند بر پدر و زوجه بر زوج و بنده بر سید این نوع احتساب در مرتبهٔ
سیوم و پنجم ساقط است و در مرتبهٔ اول و دوم واجب و در مرتبهٔ چهارم اختلاف است چه فرزند صالح را
بر پدر فاسق در مرتبهٔ سیوم که تهدید است دست عنف و در مرتبهٔ پنجم که ضرب است حرام بود و در مرتبهٔ چهارم

مباشرت تغییر است و چون شکستن مزامیر و ریختن خمر و کشیدن جامهٔ ابریشم از تن پسر و ربودن متاع غصب و رد
کردن بخداوند و سترده صورت دیوار خانه و شکستن اوانی و ذهب و فضه و امثال این که پدر بسبب آن
متاذی و متألم خواهد شد اختلافست و اظهر و اصلح آنست که فرزند را امثال این احتساب رخصت بلکه بر وی
واجب است چه فعل فرزند در مباشرت این نوع احتساب طاعت است و تألم و خشم پدر بسبب محبت باطل
حرام که در نفس اماره او راسخ گشته است معصیت است و آنرا در حقیقت اعتبار نیست اما احتساب فرزند
پدر را بعنف و سب و مباشرت ضرب حرام است زیرا که در حقوق والدین بتخصیص آیات و اخباری که
وارد است آن جمله موجب استثنا عموم حکم میکرد و جمهور اهل علم بر آنند جلاد را نمی شاید که پدر خود را قتل کند
تا حد قصاص اگرچه کافر بود پس چون ایذا رسانیدن فرزند پدر را بعقوبتی که آن حق ضابط سابق است جایز
نیست منع جواز آنرا و عقوبتی که روایی که مانع جنایت متوقع است در مستقبل بطریق اولی و حکم زوجه و عبد
در احتساب زوج و سید بحکم ولد و والدین نزدیک است و حکم احتساب احاد رعیت با سلطان سخت تر از همه
چه حرات احاد خلق در احتساب و حکم پادشاه دیوث و تلطف و وعظ و نصیحت ممکن نگردد اما قدرت از شرایط
محتسب چنانکه در اول باب ذکر کرده شده است بر هیچ عاقل پوشیده نماند که عاجز احتساب واجب نیست
مگر کراهیت منکر بدل چنانکه در حدیث نبوی ذکر کرده شد درین محل محتسب را عجز و قدرت چهار حالت
اول وجوب دوم سقوط وجوب سیوم احتساب چهارم تخییر حالت اول قدرت مطلق است و آن آنست
که بتعیین داند که باحتساب او واجب است باتفاق علما حالت دوم اگر داند که احتساب مفید نخواهد شد
ولیکن خوف ضرر نبود اینجا اگرچه احتساب واجب نیست لیکن بجهت اظهار شعار اسلام مستحب است و محتسب چون
بعلم و ورع موصوف است و داند که احتساب او را در دفع منکر یا در کسر جاه فاسق یا در تقویت قلوب
اهل دین اثر است باید که زوال مال و جاه اندیشه نکند و از ضرب و قتل نترسد و اهمال نصیحت دین روا
ندارد مگر داند که بسبب احتساب او دیگری را از اصحاب و اقارب او ضرری خواهد رسید آنگاه نشاید که
احتساب کند زیرا که احتساب او در دفع منکری بمنکری دیگر می کشد اقبح و افحش از اول این همچنان است
که ظالمی متغلب گوسفندی بظلم ذبح خواهد کرد اگر محتسب آن ظالم را از آن منع می کند در خشم می شود و بدان
سبب آدمی را ذبح خواهد کرد و امثال این احتساب حرام است اما اگر شخصی خواهد عضوی سلیم خود را از عصیان
قطع کند او را از آن نمی تواند کرد مگر بقتال ممکن است که آن بقتال کشد اصلح آنست که او را از آن منع کردن واجب نیست

اگرچه

اگرچه بتلف او و عضو او می کشد چه غرض حفظ نفس و عضو او نیست غرض سد سبیل منکرات و معاصی است و قتل
او بدین سبب معصیت نیست و قطع کردن او عضو خود را معصیت است و این همچنان است که وجوب دفع
صایل بر مال مسلمانان اگرچه بیک درم بود و آن دفع بتلف صایل کشد نه بدان معنی که نفس مسلمانان در مقابل یک درم
داشته می شود چه آن محال است بلکه بدان معنی که قصد مال مسلمانان معصیت است و تلف قاصد مال بسبب دفع
آن معصیت معصیت نیست و مقصود شارع دفع معاصیست و جمله معاصی به نوع باز گردد معصیت گذشته و حال
و آینده متوقع اول معصیت گذشته چون زنا و خمر که گذشته باشد و آثار آن منقطع شده باشد عقوبت آن بحد و تعزیر
متعلق است بمصلحت حکام و ولایت ام احاد رعیت را در آن مدخل نیست دوم معصیت حال آن آنست که صاحب آن
مباشر آن فعل بود چون داشتن آن و تار و مزامیر و خمر و پوشیدن جامه حریر و ابطال این نوع معاصی بهر چه ممکن بود
واجب است و تارک آن آثم و احاد رعیت اهل اسلام در آن شریک اند مادام آن معصیتی اقبح و افحش نگردد سیوم
آنکه عین معصیت متوقع بود تزیین مجلس شرب خمر و تهیه اسباب زنا پیش از حضور خمر و زانی این امری
مشکوک است و ممکن که حصول عین معصیت میسر نگردد و بسبب ما سبق و ما بقی کسی را بر آن احتساب نرسد مگر
بسببی که حرام حرام بود که حکم حرام بر آن مترتب گردد چون استادن اجلاف و اوباش بر در حمامات زنان یا بر راه ایشان
بجهت نظاره زنان و خلوت اجنبی با اجنبیه که ملاء آن مظنه وقوع این احتساب است رکن دوم نفس احتساب
و آداب این رکن را هشت درجه است اول معرفت منکر دوم تعریف بوعظ و نصیحت سیوم عنف چهارم تغییر بدست پنجم
تهدید بضرب ششم مباشرت ضرب هفتم استظهار باعوان و مقابله درجه اول معرفت منکر و آداب این درجه
آنست که بتجسس طلب منکر نکند و بر در و روزن و خانهای مردم گوش ننهد و بتکلف استنشاق روایح خمر نکند
اگر کسی خمری از مزامیر در زیر جامه گرفته باشد چنانکه شکل آن نمی نماید بدست استکشاف آن نکند و از همسایه
و رفقای فاسق استخبار فسق او نکند و بنده با یک مرد عدل گواهی دهد که در خانه فلان کس خمر خورده اند اصح آنست
که بی اذن او هجوم کردن بخانه او نشاید زیرا که حق ثابت مسلمان جز بشهادت دو عدل ساقط نمی گردد و در
اخبار آمده است که نقش خاتم سلیمان این بود الستر لما عاینت احسن من اذاعة ما ظننت یعنی پوشیدن آنچه
مشاهده کردی بهتر از فاش کردن آنچه گمان داشتی درجه دوم تعریف است و آداب محتسب درین
درجه آنست که ابتدا تعریف بوجهی کند و آداب دوم اگر آنچه گوید حق گوید و برای حق گوید و بر قدر ضرورت
احسن کند

احسن کند در موعظه و نصیحت و بتلطف حق شفقت اخوت بجای آورد چه علت اکثر اقدام عامه خلق بر منکرات جهلست
بحقیقت آن و غالب آن بود که چون بر حقیقت آن منکر واقف گردد ترک کند مادام سبب ابتدای تحقیق بلجاج
ستیزه بکشد و چون بلجاج و تعصب کشید وعظ و نصیحت سود ندارد و خاصیت جبلی انسان چنان افتاده است
که از نقصان آن روشنی کشف عورت خود استنکاف کند جهل و حماقت عورت باطل است و رسوای عورت
جهل هیچ بیش تراست از ستر عورت ظاهر از نجاست که ارباب نفوس از طبقه علم چون در مجلس تخلطیه
پاک کنند غضب برانگیخته متولی گردد و با وجود معرفت حقیقت آن در ابطال حق و دخول کل مدخل می کنند
تا عورت جهل او آشکارا نشود و مردم بر فضیحت حماقت او اطلاع نیابند و ازالت این مرض غالبا جز بحسن نصیحت
و تلطف میسر نشود و در شستن بول و خون محتسب باید که درین محل سخن بموعظه و تخویف از عذاب آخرت گوید اخبار
که درین وارد است و بروایراد کند و اورا از سیرتهای سلف و اکابر ائمه معصومین آگاه کند و اظهار شفقت
و نصیحت تلطف را در ایراد سخن رعایت کند و جنابت جانی جنابت خود شمرد چنانکه در روایة از حضرت
سید کائنات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که المؤمنون کجسد واحد اذا اشتکی عضو منها تداعی سائر
بالحمی والسهر فرمود که مؤمنان همه چون یک تن اند و خاصیت تن آنست که چون یک عضوی از آن الم یابد همه در تب و
بیداری شب بآن عضو شریک گردند همچنین علامت صحت ایمان است چون مؤمنی را رنجی و مصیبتی رسد هر مؤمن
که از آن خبر یابد اثر الم آن در خود بیابد و معصیت دین است و آن سخت تر مصیبت دینویست درجه سوم
در تعنیف و تغلیظ است بسخن درشت و دشنام و غیر فحش و ادب درین درجه آنست که چون از منع فاسق
و عاصی بطریق تلطف و نصیحت و وعظ عاجز گردد و می بیند که او در حالت نصیحت در معصیت اصرار می نماید
و بر مواعظ و نصیحت استهزا می کند واجب بود که او را بسخن درشت و تهدید و دشنام از فحش احتراز کند و نقطه
گوید که آن در واقع کذب نباشد چنانکه ای فاسق ای جاهل ای احمق چه کرد در متابعت هوای نفس مخالفت
حق روا دارد و احمق گویند چنانکه حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که الاحمق من اتبع نفسه هواها و تمنی
علی الله المغفرة یعنی احمق آنست که بر هوای نفس میرود و از حق سبحانه و تعالی آمرزش آرزو می کند و ادب
دوم آنکه آنچه گوید حق گوید و برای حق گوید و بر قدر ضرورت اقتصار کند در درشتی از قدر حاجت در نگذرد سیم
و اگر داند که عنف در وی اثر نمی کند و بآزار استحقار و غضب منزجر خواهد گشت غضب استحقار لازم شود و اگر
میداند که بسبب استحقار و غضب او را خواهند زد و آزروی ترس کردن او را ضرری نیست روی ترش کردن

واجب است

واجب است درجه چهارم تغییر منکرات است بدست چون کسر آلات ملاهی از طنبور و عود و نی و تاره
و چنگ و رباب و غیره و ریختن خمر و خلع جامه حریر و غصب کشیدن غاصب در جامه مغصوب در تن غاصب و امثال
آن و احتساب این درجه را دو ادب است اول آنکه تا که از تکلیف محتسب علیه بر آلت آن عاجز نگردد بدست
خود مباشرت آن نکند دوم آنکه بر تغییر بر قدر حاجت اکتفا کند چون تواند که دست غاصب بگیرد و از خانه
مغصوب بیرون آرد دست در ریش و گریبان او نزند و چون آلت مناهی را بشکستن باطل می تواند کرد
آنرا نسوزد و حد شکستن آلات مناهی آنست که تعب اصلاح آن تعب استیناف مساوی باشد در ریختن
خمر اگر تواند آنرا اصلاحیت غیر خمر بود امکان دارد که صاحب آن ازو عای خمری دیگر سازد و نشاید شکستن اگر
میداند که بعد از ریختن باز وعای خمر خواهد ساخت شکستن واجب بود چه در عهد حضرت خواجه کونین صلعم
اوانی خمر شکستن شده بود و آن حکم منسوخ نگشت چون در زجر و انقطاع فساق احتیاج بدان موکد گردد
و امضای حکم بدان لازم شود و دیگر آنکه اگر ظرف خمر جایی بود که دست محتسب بدان نمیرسد ولی می تواند که سنگ
بیندازد و آنرا بشکند بشکستن واجب بود و قیمت ظرف ساقط گردد بسبب آنکه حایل گشته است میان ما
و میان وصول بریختن خمر اگرچه شارب خمر بدن خود میان محتسب و خمر حایل شدی و قصد و دفع وی بضرورت
خروج واجب آید و این مسایل از جمله دقایق فقهیست که محتسب را در دانستن این گزیر نیست درجه پنجم تهدید و تخویف
فاسق است چنانکه محتسب علیه را بوعیدی که تخویف آن در شرع جایز نباشد و تخویف و تهدید نکند
چنانکه گوید خانه ترا خراب کنم یا زن و فرزندانرا اسیر کنم و امثال این تهدید اگر از سر عزم گوید این حرام بود اگر
تهدید غیر عازم بود دروغ گفته باشد و دروغ در شرع حرام است اما در وعید بضرب استخفاف تعرض کند
و او برای عازم بود تا حد معلوم بسبب مقتضای حال و وقت روا بود اگر داند که فاسق بر مباشرت فسق
مصر است و شدت زجر مانع او خواهد شد مبالغه تهدید او را از فسق باز خواهد داشت شاید که در
وعید از حد معلوم زیادت کند و این از جمله کذب محذور نیست چه مبالغه در مثل این حال همچنان است که مبالغه
در اصلاح ذات البین و تالیف زوجین و این معنی بجهت شدة حاجت از رخصات است و علمای سلف
پیوسته از مندوب داشته اند بران مواظبت می بوده درجه ششم منکر مساجد اما فحش منکرات
این قسم اسائت صلوات است ترک طمانینه در رکوع و سجود آن مبطل نماز است بنص حدیث و نهی از آن
واجب است و از آن جمله قرائت قرآن است بلحن و تلقین آن بر وجه صحیح واجب است و همچنین منع خوانده

لحن از لحن خواندن هم واجب است و سکوت بران معصیت فاحش زیرا که قرآن بلحن خواندن با وجود قدرة بر تعلیم
معصیت است و سکوت بر معصیت هم معصیت است اگر زبان قاری لحن از ادای مخارج عاجز است اگر بیشتر
قرات او لحن است ترک کند بر تصحیح فاتحه اقتصار کند و اگر اکثر قرات او صحیح است و لیکن تصحیح جمله عاجز است
علما گفته اند لا باس بقرات ولی باید که در خواندن آواز بلند نکند در جماعت منکر عام است بسبب عموم هیچ مجلس
نیست که درین روزگار آواز منکری خالی بود الا ما شاء الله اما از جهت تقصیر در تحصیل احکام شرع اما از جهت
تقاعد از تعزیت و تعلیم و نصیحت و ارشاد خلق چون درین زمان جهل چنان بر اهل روزگار غالب است
که در شهرهای معظم که مجمع علما و منبع فضلا است اکثر خلق باحکام صلاح و فساد و فروض اعیان جاهل اند فضلا
عن القری و الجبال و البوادی بر ولات حکام عصر واجب است که در هر قریه از قری ولایت و هر محلی از محلهای
شهر معلمی فقیه نصب کنند تا عامه خلق را تعلیم امور دین کنند و فرایض شرع بیاموزند و بتحصیل معرفت احکام و
محظورات فرمایند و صلحا و اتقیا را بلطایف مواعظ و دقایق و نصایح محمد و مقوی باشند و فساق و فجار را
بزواجر شرعی از مناهی و فجور منع کنند و اولاد اهل اسلام را بلطف تعلیم و حسن تادیب مودت بدارند و اهل
هوا و بدع را از فساد بصلاح از تحلیه و تخلیه و جهل و عصیان را بسطوه نور و عرفان منهزم گردانند و بر هر متعلمی
و فقیهی که از تحصیل فرض عین خود فارغ شده است بفرض کفایت پرداخته اند واجب است که اقارب و جوار
اهل محله و شهر خود را تعلیم فروض اعیان کنند و بعد از ان قصد قری جبال و بوادی کنند و اهل رساتین را بحق دعوت
کنند و وظایف مذکوره بجای آورند اگر درین معنی تقصیر روا دارند حکم حرج عام شود و حکام و فقهای عامه هم آثم و عاصی
باشند در مجمع قیامت بتقصیر مواخذ و از اضاعف حقوق آن مسئول والسلام علی من اتبع الهدی والله اعلم
فصل در معو... در حدیث آمده است که چون بنده مومن بگوید بسم الله الرحمن الرحیم پادشاه ذو الجلال و کریم لایزال
فرماید که ای فرشتگان بنده مرا بسه نام خواند الله و رحمن و رحیم من هم او را بسه چیز کرامت کردانم اول ایمن کردانمش
از عذاب خود دوم ارزانی دارمش از ثواب خود سیوم کرامت کردانم او را برحمت خویش در خبر آمده است
که چون مومنی را در منزل لحد بخوابانند و گویند بسم الله و علی ملة رسول الله از برکات بسم الله منکر و نکیر حاضر شوند
و گویند لم یبق لنا علی هذا المیت سبیل ما را برین میت راهی نماند و موضع لحد بر وی روضه از ریاض جنت گردانند
چون آن بنده مومن در روز قیامت سر از خاک بر آرد حضرت حق سبحانه و تعالی او را الهام دهد تا در هر منزلی
از منازل قیامت گوید بسم الله الرحمن الرحیم تا همچنان گویان به بهشت رسد الهی بحق حرمت این نام و این کلام
حاضران و ناظران و خوانندگان و شنوندگان این مجلس را فردای قیامت برضا و رحمت بنهایت مشرف گردا

وهمه را

و همه را بصد رحمان برسان یا اله العالمین یا خیر الناصرین و وقت ساعت بکلیه طاعت بیاراییم بقدر استطاعت
در تدارک اضاعت عمر بضاعت مزجاتی ببارگاه حضرت خداوند عالم فرستیم و حدیثی که زنده کننده جان و تازه
دارنده گل ایمان است روایت کنیم حدیثی روایت از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و آله
من بنی حسنا حتی یقول لا اله الا الله یحاسبه الله تعالی یوم القیامة راوی علای این حدیث حضرت امیر المومنین
علیه السلام و آن داماد رسول که خدای بتول پدر حسن حسین علیهم السلام منبع دو قطره مطلع دو زهره صدف دو درج
اختر دو برج یمین و عقیق ساغر دو رحیق مهر خاتم رضا علی مرتضی علیه السلام شعر آنکه بر کفر و شرک بد غالب
عالم دین علی بوطالب : جود بر ذات او چنان بدیاد : که گفتش در نماز خاتم داد : کرد عدو زو گریخت بود جای
حمله شیر حق که دارد پای : او چو خورشید بود از پی دین : از مه و مشتری دو قره عین : آن حضرت روایت می کند
از حضرت سید انبیا و سند اصفیا خواجه رسل و هادی سبل گلبن توکل صدق بلبل گلشن عشق سرو بستان سیادت
رهنمای دو جهان مهر سپهر دولت سپهر مهر رافت خورشید کیوان ملاحت کیوان خورشید صباحت محمد مصطفی
و رسول مجتبی صلعم می فرماید که چون زبان تا رسیده بر گلبن دهان او بلبل وار نوای با نوای کلمه شهادت یکبار بگوید که
لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله حق سبحانه و تعالی بیخ حساب از پدر و مادر او بر میدارد و فرزند صالح که
در هر شبانه روزی پنج نماز ادا کند پدر و مادر را بدعا مغفرت طلبد که اللهم اغفر و الوالدی اگر اثر آن برکت [روح]
بجان مادران و پدران رسیده بود هیچ عجب نبود که دعای زندگان در حق مردگان مستجاب است حکایت
آورده اند که حضرت عیسی علیه السلام بر گورستانی می گذشت دید که از قبری نور بر قبه افلاک می رسید در تعجب آن
حال بماند تا که آن صاحب خاک را چه خصلت و صفت پسندیده بوده است که مستحق این کرامت شده است
در خاطر مبارک عیسی علیه السلام آمد که دعای بکند تا صاحب خاک زنده گردد دست برداشت و سه بار گفت
یا حی یا قیوم انگه روی بآن خاک کرد و گفت قم باذن الله تعالی در حال از ان خاک بنده پاکی سر بر آورد آثار [حیات]
و شادمانی در روی او ظاهر پس عیسی ع ازوی سوال کرد که ای بنده خدای این درجه و کرامت بچه یافتی گفت یا
روح الله فرزند صالح دارم این کرامت بدعای آن فرزند صالح یافته ام که بامداد و شبانگاه بمن میرسد
[پس] عیسی علیه السلام فرمود که دعای فرزند نیکو بشما رفتگان میرسد گفت بحق آن خدای که ترا براستی بخلقان فرستاد چنانکه
شما بپیغمبران بر یکدیگر مفاخرت و مباهات میکنید بفرزندان صالح ما رفتگان مفاخرت و مباهات میکنیم پس باید که
خدای تعالی فرزندان صالح را از جمله آفتهای ارضی و سماوی در امان دارد و خدای تعالی نظر رحمت و مغفرت از ایشان

شکر نکند بحرمت محمد و آل محمد نقلست روی رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال من جمع له اربع خصال اصاب
خیر الدنیا و الآخرة قیل و ما هی یا رسول الله قال قلباً شاکراً و لساناً ذاکراً و بدناً صابراً و زوجة صالحة صدق رسول الله
خواجهٔ کونین و فخر عالمین بهای دلهای غمگین شفای جان مسکین آن دلیل راه و آن شفیع گناه محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم چنین می فرماید هر آن بنده مومنی در ذات او چهار چیز جمع آید خیر دنیا و آخرت نصیب و همراه
وی باشد اصحاب گفتند یا رسول الله این چهار چیز کدام است فرمود که دل شاکر و زبان ذاکر و تن صابر و جفت
موافقه آغاز از دل شاکر کرد از انکه قوی ترین هر بنده را شکر است که اگر سر دفتر عبادات و بهترین طاعات شکر نبودی
آغاز صحیفهٔ محمدت سبحانی و کتاب آسمانی از شکر نیامدی الحمد لله رب العالمین اول سخنی که آدم صفی علیه السلام
گفت این بود که الحمد لله اول نامی که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله بر زبان راند این بود که بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت آدم صفی شربت روح در صبوح فتوح نوش کرد و گفت الحمد لله از حضرت حق سبحانه و تعالی جواب شنید
که یرحمک الله ربک و لذلک خلقتک رحمت از پروردگار تو بر تو و از برای این ترا آفریدم که ترا با تو رحمت کنم
و بر فرزندان نیک بخت تو و آن باشد که در جمیع احوال متابع پدر بودن پس تو نیز همواره زبان خود را بکلمه شکر گویا
گردان که الحمد لله ثمن کل نعمة فرمود که گفتار الحمد لله بهای هر نعمت است ثنا گوی تا نعمتها یابی شکر گوی تا عطا یابی
و رضا ده تا رضا یابی و بقصور ناتوانی شکر نعم او را کجا بسر توانی برد و زبان فصیح افصح العرب و العجم که خطیب
منبر قل بود در حضرت جلال او چو خطبهٔ لا احصی ثناء علیک میگفت اگر تو با عجز و بیچارگی نمیدانی که چه میگویی
پس اظهار عجز خود بکن که العجز عن الشکر شکر شعر از بس که نعمت تو غذا گشت مر مرا ¤ هر موی نعمتی شدم اندر مکان خویش
پس شکر چون کنم که همه نعمت توام ¤ نعمت چگونه شکر کند بر زبان خویش ¤ و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله
الطاهرین و السلام علی من اتبع الهدی

باب بیست چهارم در بیان حکمة باری تعالی

حمد و سپاس و ثنای بیشمار حضرت ملکی را که اسباب معاش سالکان خطهٔ ملک دنیوی بتمهید قانون سیاست
حکمی نظام داد و حکیمی که ملک معنوی را باستحکام قواعد مکارم اخلاق و محامد اوصاف بنای انتظام نهاد قاهر
که سطوت قهر و رقاب جباران ظالم پست گردانید عادلی که آثار رافت عدلش اودیه مظلومان ضعیف را باوج
محل قبول رسانید جل جلاله و عم نواله و عظم شانه مناجات خدایا گرفتار و بیچاره ایم ¤ بی نفس اماره آواره ایم ¤ در اول
چو پاک آفریدی مرا ¤ ز یک قبضه خاک آفریدی مرا ¤ در آخر چو بازم سپاری بخاک ¤ کنی پاکم ای داور پاک ¤ چو گردد
گل تیره ماوای من ¤ بود تنگنای لحد جای من ¤ چو امید رحمت نماند از کسان ¤ ببخشش و جنت و رحمت رسان ¤

درین

درین خاکدان چون بخاکم بری ¤ بپاکان رحمت که پاکم بری ¤ خدایا بجود باز نگذاریم ¤ اگر من بمیرم تو بر دارایم
الهی گنه چون گنه کرده است ¤ گنه پیشه بیچه آدمیست ¤ چو من در رهت دست و پای زدم ¤ اگر این نوای نوای زدم
بپریدم بمقدار پرواز خویش ¤ بخوانم به هنجار آواز خویش ¤ ازین بی نوایی نوایم ده ¤ گشایش ز مشکل گشاییم
بخشی که دارم امید شفا ¤ شفایم ده از تربت مصطفی یا آل العالمین و یا خیر الناصرین

فی نعت سید المرسلین

با صد هزاران هزار صلوات زاکیات و تحف تحیات وافیات بروح پاک آن چشم چراغ آفرینش که تا بتاثیر
نور او از بیدهٔ صبح فطرت لایح نگشت هیچ موجودی را نوری در چشم نیامد لولاک لما خلقت الافلاک
سید سادات منبع سعادات خورشید آسمان عزت رهنمای عصیان امت شهباز بلند پرواز انا سید
ولد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نظم گر تو خواهی تا که باشی در دو عالم شادمان ¤ لب بمدح مصطفی
بگشا که رستی از غمان ¤ آن محمد کآفرینش بر طفیل ذات او ¤ وز طفیل ذات موجودش شد این کون و مکان
بهر ایجاد وجودش گشته پیدا کاینات ¤ زانکه بود او از ازل مقصود امر کن فکان ¤ ور بصورت بنگری وصفش نگنجد
بر زبان ¤ ور بمعنی بشنوی نعتش نیاید در بیان ¤ با همه فصحا بمدح او چو بگشایم سخن ¤ و از سر حیرت نهادم
فرو بندم زبان ¤ گرچه وصف ذات او دریافتن معلوم نیست ¤ که یقین روزی مرا روزی کند روزی رسان ¤ صلی الله
علی سیدنا و نبینا و حبیب الهنا و طبیب قلوبنا مولینا و مولی الثقلین و الکاینین ابو القاسم محمد صلی الله

فی منقبت امیر المومنین علیه السلام

خصوصاً بر آن امام معصوم ابن عم رسول زوج بتول ابو البرره و قاتل الکفره المسمی بحیدر
هو العلم العلامه مغلق الذی یقول سلونی کی ابن مشکلاة اسد الله الغالب و مطلوب کل طالب و مظهر العجایب
حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام نظم درمانده ام بمحنت و غم یا علی مدد ¤ افتاده ام ز پا دستم بگیر یا علی مدد
پوشیده ایم چشم ز ابنای روزگار ¤ داریم از تو چشم کرم یا علی مدد ¤ دست قضا چو زد قلم صنع بر مداد ¤ زد بر صحیفها
رقم یا علی مدد ¤ باد فنا که برکند اوراق چرخ را ¤ گوید زبان چرخ و قلم یا علی مدد شعر تا مور شیخ فرق شد علو
و زمشت بهشت میرسد مرسوم ¤ مولای دوازده امام شب و روز ¤ خاک قدم چهارده معصوم صلوات الله تعالی
علیهم اجمعین

این باب [illegible] در بیان حکمتهای [illegible]

و این باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول در بیان حکمة
بدانکه حق سبحانه و تعالی یاد کرد بر بندگان بدادن حکمت و فرمود قوله تعالی و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً
حکمت میدهد آنرا که خواهد و هر که را حکمت دادند خیر بسیارش دادند و بعضی از علما گفته اند پیغمبر انرا ختم کردند بحکمت
رسول صلعم و الله تعالی می فرماید که حکمت دهم آنرا که خواهم و بعضی از علما گفته اند که تواضع کنندگان از حکمت

دنیارا که حق سبحانه و تعالی دنیا را اندکی خواند قوله تعالی قل متاع الدنیا قلیل و حکمت را بسیار خواند پس
سخن گفتن بر درجه حکمت است و بعضی گفتند حکمت حق پیغمبر است و بعضی گفتند شناخت حلال و حرام است
و بعضی گفتند که فهم قرآن است و بعضی گفتند نوری است جدا کند میان الهام و وسواس و بعضی گویند علم لدنی
و میراث است و درست کردن میراث است و درست کردن بندگی است که خدای تعالی داند که خاطر بندگان
خود را قوله تعالی فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما و اضافت تن خود بندگی
نباشد مگر پس از درست کردن بندگی و درستی بندگی بجای آوردن معنی حرفهای اوست که بنده چهار حرف است
با پسند قسمت است نون نشان خدمت است و دال بیدار بودن است و ها همت قربت روایت کردند
از بزرگی که گفت حکمت بر سه روایت اول آسمانی دوم پیغمبری سیوم جهدی اما آسمانی قران است آنچه
از وی بیرون آید اما پیغمبری سنت است اما جهد بخدمت بنده است مر خدایرا روایة کردند از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود حکمة ترس خدای تعالی است و بهترین چیزی که در دل افکند یقین و حضرت
رسول صلعم فرمود شرف خواهی با دانایان صحبت کن که خدای تعالی ورا عزیز گرداند و شرف را بیفزاید
بر شرف بنده را بنشانند بجای پادشاهان آورده اند که لقمان حکیم فرمود پسر خود را که با علما نشین و با دانایان
صحبت کن که خدای تعالی زنده گرداند دلهای بحکمت چنانکه زنده گرداند بنده را و جاه دهد هر غریب را و توانگر
گرداند هر درویش را و راه نماید بهمه نیکیها روایت کردند که مردی بگذشت بر لقمان حکیم او را دید که مجلس میکرد
و مردمان بسیار گرد آمده آن مرد او را دید گفت نه تو بندهٔ فلانی چه رسانید ترا بدین منزلت گفت تقدیر خدای
تعالی و حکمة گفت حکمة چیست گفت سه چیز است اول راستی سخن دوم گذاردن امانت و دست باز داشتن از آنچه
مرا و را نبود روایة کردند که روزی لقمان حکیم مجلس میخواست مردی بروی بگذشت عجبش آمد گفت تو با من
نبودی بشبانی گفت آری گفت بدین منزلت بچه رسیدی گفت بدو امید و بدو بیم یکی که خدای تعالی مرا بدوزخ
بیم کرد من بیم خدای تعالی بیقین دیدم سیوم دیو را بشک دیدم بدل اندر جای نکردم خدای تعالی مرا ببهشت خود
امید کرد و شیطان مرا بدنیا امید کرد من امید بخدای تعالی دیدم بیقین و بدل اندر جای کردم و امید دیو را بشک
دیدم از دل دور کردم تا خدای عزوجل مرا بدین درجه رسانید حکیمی گفت که علم در جستن یافتم و حکمت در گرسنگی
یافتم و ترس خلق در هیبت خالق یافتم و هم او گفت که همه خلق مرده اند مگر علمایان آورده اند از ابو سعید که
چو گفت که سخن پیشینیان نافع تر بود که از آن ما بود گفت در سخن گفتن سه چیز بود عز مسلمانی و رستگاری و خوشنودی

خدای

خدای عزوجل و مر او را با سه چیز است عز جستن دنیا و ستایش مردمان و دیگر ابو القاسم حکیم گفت دل
الفت راست نه تهمت را و نعمت زبان شکر راست و نه نعمت را و چشم عبرت راست نه شهوت را و خلق صحبت راست
نه معصیت را و هم او گفت حکمت بر سه گونه است حکمت کردار است و حکمت گفتار و حکمت دیدار است
و حکمت گفتار حکما است و حکمت کردار عابدان است و حکمت دیدار عارفان است و مرد حکیم نبود تا در گفتارش
و در کردارش و دیدارش حکمت نبود اگر نه او را حکیم نخوانند روایت کردند که حق سبحانه و تعالی بموسی علیه السلام
وحی فرستاد که یا موسی مرا بپذیر بر سه چیز تا ترا بپذیرم بر سه چیز زبان و گوش نگهدار از غیبت و دروغ
تا ترا بهشت کرامت کنم و شکم را نگهدار از حرام و شبهت تا بحکمت گرامی کنم روایت کردند از شقیق
بلخی گفت مر حاتم را گفت اگر خواهی آسان بزیی و آسان بمیری و آزاد از گور برخیزی که پنج سخن را
نگاه دار نخست کس را حسد مکن که قسمت خدای تعالی را تو باز نتوانی گردانیدن و گشادن دوم بدنیا
حریص مباش که بیش از روزی نتوانی خوردن سیوم امل دراز مکن که اندر زندگانی خود زیاده
و نقصانی نتوانی کرد چهارم هیچکس را طمع مکن که دلها را تو نتوانی گردانیدن و گشادن پنجم
بدنیا حریص مباش که بیش از روزی نتوانی خوردن و امل دراز مکن که اندر زندگانی خود زیاده و نقصان
نتوانی کرد ششم بی حجت کار مکن که از عذاب خدای تعالی بی حجت نتوانی زیست و دیگر ابو القاسم حکیم
گفت مهران مؤمنی که این چهار چیز نگاه دارد علم اولین و آخرین را نگاه دارد یکی ظاهر چنان دارد
که اگر همه خلق بدو اقتدا کنند روا دارند دوم سر خویش با خدای تعالی چنان دارد که اگر همه خلق از
سر او آگه شوند روا دارند و سیوم اگر کش در آن حال بگیرد روا دارد و با خلق خدای معاملت چنان کند
که بر خویش روا دارد و هم او گفت از گفت علما پنج سخن برگرفته ایم و آنرا تاج همه عالم کرده ایم و هر
کس که بی علم کار کند بجهل اندر بماند دیگر در خشم حلیمی کردن هر کس که حلیمی در خشم نکند بخشم خدای تعالی
گرفتار آید دیگر از اندک مایه چیز جوانمردی کردن بسیار خوب است که از بسیاری مال جوانمردی آسانست
پنجم درویشان را یاری دادن و تواضع نمودن و حاجت ایشان بر آوردن ثواب بسیار است که با توانگر
همه کس تواضع و مدارا کنند دیگر مثل معرفت چون درختیست که هفت شاخ دارد یکی زبان که ثنا و مدح
بار دارد و دیگر چشم از عبرت بار آرد و دیگر گوش از شنیدن علم و حکمت بار آرد چهارم دل که شوق و محبت
بار آرد پنجم شکم تهی که او زهد و قناعت بار آرد ششم تن که او جهد و خدمت بار آرد هفتم دست

دعای که بدان جهاد و زیارت بار آرد و بالله التوفیق **فصل در بیان اخلاص** و آن پاک
ساختن علم است از ریا و غرض و سایر علل و راست کردن نیت با خدای تعالی شعر هر که با اخلاص قدم میزند
غیبی وقفت همدم میزند ؛ پس باید که در هر کاری که سازد نیت او طلب خوشنودی خدای تعالی
باشد و نفس خود را دران مدخل ندهد که غرضهای نفسانی و عملهای حقانی را تباه گرداند آورده‌اند که یکی از
خلفای خراسان فرموده بود که بی ادبی را در موقف سیاست داشته و تازیانه میزدند آن شخص در
اثنای آن حال زبان وقاحت بگشاد و خلیفه را دشنام داد خلیفه فرمود تا دست از و باز داشتند
و او را آزاد کرد یکی از خواص بزرگان خلافت پرسید که در محل تادیب آن شوخ چشم را از چه بیشتر باشی
کرد سبب بخشیدن و آزاد کردن چه بود خلیفه گفت من او را برای رضای خدای تعالی ادب میکردم
چون مرا دشنام گفت نفس را مدخل ندهم که این خصلت اخلاص و راست و صاحب عمل غرض آمیز از فضیلت
ثواب محروم و مهجور است شعر از سخنش آتش من تیز شد ؛ کار خدای غرض آمیز شد ؛ داعیهٔ نفس چو نمود روی
کار کز اخلاص نشد بهره ور ؛ ترک چنان کار کن او اثر ؛ **فصل دوم در دعا** و آن عرض نیاز است بدرگاه
الهی در خواستن مرادات از فیض فضل نامتناهی و هر صاحب دولتی را کلید دعا بدست آمد هر آینه بوعد
ادعونی استجب لکم در اجابت بروی او گشاده می شود و دعا برای تحصیل منفعت یا برای دفع مضرت
و سلاطین از هر دو نوع چاره نیست یکی دینیست و یکی دنیا جز منافع که نظام مملکت و قوام سلطنت است
و هر آینه از زاری و نیاز از حضرت غنی کارساز درخواست باید نمود تا بفراغت بر سریر بهشت متمکن تواند
بود شعر در مسند تازکی ننشیند مراد ؛ انکس که ره نیاز بر دل نگشاد ؛ دوم مکاره و مضار که آن
هجوم خصم و غلبهٔ دشمن باشد یا بلاهای دیگر چون آلام و اسقام و آن جز بتضرع و گریه و زاری و دعا مندفع
نگردد چنانچه حضرت مولوی در مثنوی فرمود شعر ای که خواهی کز بلا جان واخری ؛ جان خود را در تضرع آوری
کین تضرع را بر حق قدرهاست ؛ آن بها کانجاست زاری را کجاست ؛ با تضرع باش تا شادان شوی ؛ گریه کن
تا بی دهان خندان شوی ؛ ای خوشا چشمی که آن گریان اوست ؛ وی همایون دل که آن بریان اوست در حدیث
آمده است که دعای پادشاه عادل مستجاب است و هر تیر دعا که سلطان عادل شعار بر کمان نهاده و بشست
درست اخلاص بگشاید بی شک بهدف اجابت و نشانهٔ استجابت میرسد شعر دعای کز سر اخلاص باشد
درون دردمندان شاد باشد حکایت که شهری در بلاد اسلام چند شبانه روز متصل باران آمد

بمشابه

بمشابه که کار بر مردمان دشوار شد و راه آمد و شد فرو بسته گشت و منزلها روی بویرانی نهاد و دغدغه
بخاطر خورد و بزرگ افتاد جمعی از اهل منجم می گفتند که از نظرات فلکی استدلالی می توان کردن که تمام این شهر
بواسطهٔ کثرت آب خراب خواهد شد مردم دل از خانمان بر داشتند و جزع و فزع در خلایق افتاد چون کار از حد
بگذشت و طاقت طاق شد برجوع بسلطان کردند و او مردی عاقل و پاکیزه سیرت بود اهل شهر را تسلی داد
و خود بخلوت درآمد و روی نیاز بر خاک نهاد و گفت بار خدایا همه خلق بر خرابی این شهر اتفاق دارند
و تو قادری تصور ایشان باطل کن باثار قدرت خود و خلاف آنچه در خیال ایشان می گذرد و ظاهر گردانی
فی الحال باران منقطع شد و آفتاب بدید آمد و این دلیل روشن است که چون پادشاه پاک اعتقاد
بود و دل او با رعیت راست باشد و دعا در بارهٔ خود و ایشان کند بشرف اجابت اقران می یابد شعر
پادشاهی که نهاد از ره لطف ؛ بر سر او افسر شاهنشاهی ؛ هر چه میخواهی از و خواه که او ؛ دهد هر چه از و میخواهی
فصل در موعظه قوله تعالی هل اتی علی الانسان کما قال عز خلق الانسان من صلصال و لقد خلقنا
الانسان من سلالة من طین و هل بمعنی الاستفهام هل وجدتم ما وعد ربکم حقا هل استفهام را بود و تاکید را بود
اینجا بمعنی تاکید و تقریر است ای هل اتی علی الانسان این مرتبه بدرستی و راستی که بر گذشت بر آدم هنگام یعنی
مدتی از روزگار و این مدت چهل سال بوده است و بقولی کالبد آدم علیه السلام نهاده بود مصور از گل جان
بوی درنیامده بود چنانکه میان مکه و طایف چنانکه باخبار می آید که روزی ابلیس علیه اللعنه بوی برگذشت
دست بر شکم او زد و گفت هذا اجوف لا یتمالک و گفت این چنان تهیست و هرگز مالک نگردد و سر نباشد
و گفته اند چهل سال شد از وقت خلقت تا بوقت نفخ روح در وی کما قال عز و جل ان الله اصطفی آدم و علم
آدم اسجدوا لآدم و دلیل این تاویل ص و القرآن ذی الذکر ای الشرف سوگند بقران شریف و انه لذکر لک
یعنی این قرآن عز تو است و عز قوم تست جواب دیگر لم یکن شیئا مذکورا ای ذاکرا یعنی درین مدت
مر او را ذاکر نبودی که سامان ذکرش نبود که بیجان بود چون جان بوی در آمد ذاکر گشت تا عطسه آمدش
گفت الحمد لله لاجرم بذکر من عزیز گشت و مسجود ملایکه گشت و این نزدیکی محل ذکر است خبر داد که تا آدم را ذکر
نبود و را عز و شرف نبود و چون ذاکر شد بذکر من عزیز و شریف گشت و این دلیل است که هر که ذاکر تر بود
وی خردمند تر کما قال الله تعالی لایات لاولی الالباب الآیة تفسیر کرد خردمندان را بذاکرین الذین یذکرون
الله قیاما الآیة لاجرم گویم هر که ذاکر تر وی خردمند و لیکن لیث لم یکن شیئا مخلوقا و للبوانات قوله عز و جل

انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج اصل خلقت آدم پیدا کرد اکنون اصل خلقت پسرانش جهت از خاک و آب
من تراب من طین من صلصال من حماء مسنون اصل خلقت تو پیدا کردم من نطفة الی من ماء قلیل و جمع نطفه نطاق و
تا کبر نکنی و فتنه نکنی حکایت شیخ محمد واسع روزی شخصی را دید که میخرامید گفت کیست گفتند پسرست
بخواندش و گفت اگر این تکبر و فخر ترا بسبب پدر است خداوند عز و جل را بنده ایست ضعیف اگر بجهت مادر است
بچهار صد درم خریده ام و اگر از جهت تست باول نطفه بودی پاره آب گندیده و باز خون بسته باز پاره
گوشت با خوم داری تو در میان محمل پس ترا کبر و منی از کجا رسد نسبت بدنیا سود دارد فاذا نفخ فی الصور
فلا انساب بینهم قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم ولم تقل عنا کم و اعمالکم و المتقی الذی لا یودی الذر فکیف
اذا کان یودی خالق الذر آدم را از خاک و گل بی شرف و بی قیمت آفریدیم قیمت و شرف از ذکر من گرفت
فرزندان او را از نطفه بی قیمت آفریدیم و قیمت بتقوی گیرند قوله تعالی امشاج ای اخلاط واحده مشیج و ممزوج
ای مخلوط قال ابن عباس و عکرمه و مجاهد رحمهم الله یختلط ماء الرجل مع ماء المرأة یعنی آفریدیم فرزندان آدم را
از آب مرد و آمیخته با آب زن آب مرد از کجا خیزد از پشت و آب زن از پیش سینه قوله تعالی یخرج
من بین الصلب و الترائب هر کدام آب غالب تر بود شبیه فرزند بوی باز رود و حسن بصری
میگوید بیافریدیم از نطفه آمیخته با خون حیض و آب مرد که در رحم افتد با خون حیض بیامیزد و این
فرزند را در خون حیض بپرورد غذای وی خون حیض بود عن هذا اذا حبلت المرأة انقطع عنها الحیض
عندنا ما لم یضع حملها حتی خلق را آفریدیم تا مهمل و معطل و ضایع و بیکار نگذارند قوله تعالی ایحسب الانسان
ان یترک سدی زبانی آفریدیم شایسته مر خداوند را آواز ثنا و تسبیح را و چشمی شایسته دیدار عبرت را
و گوشی شایسته مر استماع توحید و معرفت را و پشتی شایسته مر خمیدن رکوع و سجود را اگر بپای ایستی
و با رکوع روی یا بسجود روی فرمان برداری نکنی گند نشکند و ویران نگردد قوله تعالی و شددنا اسرهم بندها
همه استوار کردم جدا تا مهمل و معطل نگذارانی بلکه مبتلا کنم قوله عز و جل نبتلیه لنبتلیه مثله فلا تمنن تستکثر تا
مبتلا کنمش بامر و نهی و خیر و شر ابتلا و فتنه آزمودن بود ابتلا از خداوند عز و جل نه علم را بلکه حاصل شدن
معلوم راست یا جزا عقب فعل بود هر ابتلا از خداوند عز و جل پیدا کردن حال بنده بود تا آنچه نازل است
بفعل وی پیدا کند تا چیزی معلوم وی شود کما ذکرنا غیره و این ابتلا از وی امر است و نهی و وعد و وعید تا کیست
که کفر اختیار کند کیست که بگردد کیست که طاعت آرد کیست که مخالفت کند و این امر و نهی از بعد بلوغ کند و پیش

از اکه

از انکه بحد بلاغت رسد آلت گذارد و نهی بود هنگفت بینی نا داده نگفت بگوی زبان نا داده کاری نفرمود
تا نخست آلت نداد چون ترا مبتلا آفرید بامر و نهی دانست که مر گذاردن امر و نهی را آلت باید آلت داد
قوله تعالی فجعلناه سمیعا بصیرا گفت ویرا شنوا و بینا گردانیدم و بدل دانا گردانیدم بعضی آلت بدین آیت
پیدا کرد و بعضی بآیت دیگر قال الله تعالی و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة فی العقوبة قال ختم الله علی قلوبهم
و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و قال خبرا عنهم و قالوا لو کنا نسمع او نعقل چون گوش آفریدیم برای
شنیدن کلام رب العالمین لاجرم رسول فرستادیم و کتاب فرستادیم تا دعوت رسول بشنوی
و کلام من بشنوی و امر و نهی من بشنوی و چون چشم آفریدیم آیات و حجت نصیب کردم تا ببینی
عقل و خرد دادم دانستن را ازین معنی بود که گفت افلا تسمعون القول و الهکم اله واحد گفت بشنوید قوله
عز و جل انا هدیناه السبیل اسم جنس و مثل ارادة السبیلین و هذا من باب الاختیار و الاکتفا کقوله تعالی
سرابیل تقیکم الحر و لم یذکر البرد و هو مراد ته و نظیر هذا قوله تعالی و هدیناه النجدین یعنی سبیل الخیر
و سبیل الشر و مبتلا کردیم آلت بیان کردیم و هدیناه السبیل ای بیناه الطریق التوحید و الکفر قوله عز و جل
اما شاکرا و اما کفورا یعنی بینا السبیلین لیکون العبد اما شاکرا و اما کفورا هر دو را پیدا کردیم ما خواه
مومن باشی و خواهی کافر باشی راه نمایم راه رفتن بر توست و نظیر فمن شاء فلیومن و من شاء فلیکفر مراد
ازین آیات وعید است نه اختیار کفر یعنی من گفتم صواب کدام است و خطا کدام است اکنون تو دانی
هر کدام که خواهی اختیار کنی و جزای تو به تو رسد نه جواز اختیار کفر که عقب وی وعید یاد کرد انا اعتدنا
للظالمین نارا اینجا نیز گفت انا اعتدنا للکافرین سلاسلا الایه ما آماده کرده ایم کافران ناسپاسان
نعمت دین و دنیا را سلسلهای آتشین هر سلسله بر روی فرشتگان سبعون ذراعا یسحبون بها
علی النار و اغلالا تغل بهم الی اعناقهم و نارا سعیرا علیهم غلهای گران تا نگریزند پس و بند باز فرو گیرند
بقعر دوزخ سعیرا آتش افروخته که انسان فروزنده وی باشند و قودها الناس و الحجاره پس
عزیزا اگر نجات آخرت بایدت از هوای نفس و هوای شیطان و لذات دنیای دون از سر بیرون
کن و دست در دامن تقوی و خدا ترسی کن و از گناهان صغیره و کبیره توبه کن و دوستی محمد و آل او را
بر میان جان و دل در بند و تولا بدیشان کن و تبرا از دشمنان او تا رسته باشی از عذاب آخرت والسلام
علی من اتبع الهدی باب بیست پنجم در بیان حیا و عفت ای یادت انس جان مهجوران

وای ذکر تو راحت دل رنجوران وای نام تو آب زلال تشنه زدگان وای اهل عالم در گردش فلک
حکمت سرگردان بی نام است که از برکات نامت نصیب ندارد و بی فرجام است که از شراب شوقت جرعه
بهره ندارد درویش است که دلخوش ذوق ریش است بی خویش از یاد تو در دو عالم مونس و خویش است

شعر در دهان هر زبان که گردانست : از ثنای تو اندرو جانست : بنده کاندر روز شب پویان
همه از تو ترا شده جویان : هیچ نامی ز نام تو عزیزتر نه و هیچ پیامی از پیام تو لطیف تر نه و هر که
بر زبان بسم الله گفت دنیا یافت و هر که بدل گفت عقبی یافت و هر که در سر گفت مولا یافت و الحمد لله رب العالمین

المناجات بنام خدای که فکر و خرد : نیارد که پا کنه او بی برد : همین گفت دید از و عقل چون بنگریست
که هست و ولیکن ندانست کیست : چه هستی که شد هست از و هر چه هست : ز بر دست هر دست او را است و
بزرگی که هرگز نبوده است خرد : سوی آن بزرگی خلایق نبرد : بصیر و سمیعست بی چشم و گوش : منزه بود علمش
از عقل و هوش : بصیری که در پردهای خیال : نهان گشته کار به چند جمال : رحیمی که بر هیچکس در نبست
اگر حق پرست و گر بت پرست : کریمی که تا خوان احسان نهاد : بر آن خوان نهاد آنچه بتوان نهاد : بساط
زمین و بسیط فلک : بر آراست از آدمی و ملک : بود ظاهر و باطن و هر چه هست : هم از آستینش طلب
هم ز دست : مبرا ز بهتان و غایت بود : که بی ابتدا بی نهایت بود : بود کار فرمای بخشنده کار :
هم آموزکار و هم آمرزکار : خطا ره نبرده سوی نامه اش : منزه ز سهو و غلط خامه اش : دل خلق غمگین از و
شاد از و : جهان راست پیدا از و داد از و : نشد خوار او پیش مردم عزیز : عزیزش نشد در جهان خوار نیز
می از عشق او در خم آورده جوش : ز جیب بر آورد صوفی خروش : گل دیر مسجد بهم ساخته چلیپا و محراب
بپرداخته : موذن نوست مناجات ساز : مغنی رسان خراباتیان : دل زاهد از او بمحراب بست : در ابروی
ساقی دل می پرست : برحمت کند سوی نیکان نگاه : بعذر بدان نیز بخشد گناه : هر نیک و دل لطف بر
بد کرده باز : ز نیکان غنی و ز بدان بی نیاز : بلطفش امید سیاه و سفید : وز و نیست ابلیس هم ناامید
کند عاصیان را بعصیان دلیر : که رحمت فرستد ز بالا بزیر : بود لطف عامش پناه همه : بامید عفوش
گناه همه : رقم زد بیان صفحه عدل و داد : که بر حرفش انگشت نتوان نهاد : چو اندیشه پرسش همراه نیست
ز کنه و کمالش کس آگاه نیست : نشد ملک از کس بدو منتقل : که در انتقالش توان بست دل : نشد خواهشش بی کس
تا نخواست : نشد کار کس راست تا نگذاشت : نگارنده حرف بیم و امید : رقم سنج لوح سیاه و سفید

کشاینده

کشاینده کار بالا و پست : بر آرنده حاجت هر که هست : بسمعش رسد ناله هر فقیر : نه دربان بود بر درش نه امیر
همه ساز او بند بالا و پست : همه طالب او چو هشیار و مست : بسمعش رسد ناله هر فقیر : نه دربان بود بر درش
نه امیر : همه ساز او بند بالا و پست : همه طالب او چه هشیار و مست : ز سرو سهی تا بشاخ گیاه : کند سوی هر یک
به نوعی نگاه : جز او هر چه بینی وجودیش نیست : نمودی کز آن هست بودیش نیست : بود لاف دانش اگر چه بسی
جز او نیست دانا و لیکن کسی : منجم که از خود ندارد خبر : کجا داند احوال شمس و قمر : بد و نیک چیزی در این نیست
که صد گونه در ضمن او خیر نیست : ز رو دید گیاهی که ناید بکار : شکر را بود انگبین زهر مار : دهنده بود
ستاننده هم : برنده جز او نی ستاننده هم : از و ما تقی سوی او راه جوی : گر است ره نماید بهر راه پوی **فی نعت**
سید المرسلین صلعم با صدهزاران هزار صلوات وافیات و تحف تحیات زاکیات بروح
مقدس و قالب مطهر آن خواجه کونین و فخر عالمین رسول ثقلین افصح عالم کاملین سید سادات و منبع
سعادات و شفیع عاصیان بروز عرصات مهتر و بهتر عالم سرور بنی آدم سلطان تخت شریعت در
دریای طریقت شهباز آسمان حقیقت و ساکن خانقاه نبوت آن صاحب صفه لولاک و آن برگزیده
خط افلاک و آن که خدای خانه کل و آن مقتدای زمره رسل **شعر** آن سیدی که او برسالت جهان گرفت
نور نبوتش همه کون و مکان گرفت : یعنی ابوالقاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم
اجمعین الطیبین الطاهرین **نعت** محمد عربی افتخار آل قریش : امام مشرق و مغرب امین وحی خدا
ز خوان جود نوالش جهانیان معمور : ز نور مهر جمالش جهان گرفته ضیا : ایا رسیده بجای که عقل دور
اندیش : بکنه ذات کمالش عجز داده رضا : شکافته بسر انگشت ماه بر گردون : عروج کرده بمعراج در شب
اسرا : توی که نیست ترا مثل در سراچه تن : توی که نیست ترا ثانی بهر دو سرا : ز بعد حمد خداوند نعت پیغمبر
بمدح شاه ولایت زبان کنم گویا : امیر جمله مردان علی بو طالب : وصی نفس پیمبر سپهر جود و سخا ولی
حق اسد الله طالب غالب امام متقیان شه سوار روز غزا : آیا شهی که مدار سپهر و مرکز خاک : بذات پاک
تو دارد از نشو و نما : سپهر جاه و جلالت ز اختلال بری : مدار مرکز فضلت چو نقطه پا برجا بغرب
تیغ تو قائم مدار ملت دین : بنسل پاک تو معمور معدن دنیا : مرا چه زهره که مدح تو بر زبان رانم
چو نیست حد بشر مدحت تو کردن ادا : بدار دست ز دنیا چو عاقلان درویش : ولی محبت حیدر مکن
بیار جام تولا بنوش باده صاف : که تا درون تو یابد ز غیر گشته صفا : اگر تو مومن پاکی و

مدار تیغ تبرا در نفع از اعدا: هزار شکر که عمرم بآخر آمد و نیست: بجز محبت آل علی بسر سودا: الهی در دم آخر که جان رسد بر لب: بحب آل محمد بخش جرم مرا: الهی بحق محمد و آل محمد که جمیع مؤمنین و مؤمنات را بانعام کرم و رحمت کنی بفضل خود و از شفاعت محمد مصطفی و علی مرتضی و ائمه الهدی صلوات الله علیهم اجمعین بی نصیب نگردانی یا آله العالمین

باب دهم در فضیلت حیا و عفت و موعظه

و این باب مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در بیان حیا

بدانکه آن خصلتی شریف و سیرتی مقبول است و حضرت خواجه کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان صفوت آدمیان خواجه هر دو سرا محمد رسول الله صلعم فرمود که حیا شاخیست از درخت ایمان و فرمود که الحیاء شعبة من الایمان و حیا از شرایط نظم عالم است اگر صفت شرم از میان برافتد هیچکس را شرم نباشد مناظم جهان خلل پذیرد و مصالح خلایق از یکدیگر فرو ریزد اما صفت حیا نمیگذارد که هرکس آنچه خواهد کند نظم صف شکن قلب مناهی حیاست راه زن خیل ملاهی حیاست: پس معلوم شد که خاص و عام را از حیا فایده تمام است و بی تاب آفتاب حیا و اخلاق آن نارسیده خام است شعر گر حیا نبود برافتد رسم عصمت از میان: ور حجابی در میان هست از تقاضای حیاست: و یکی از اقسام حیا حیای خیانت است یعنی گناه کار از کردار خود شرم دارد چنانچه حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که چون حضرت آدم صفی ع چون در بهشت گندم بخورد و لباسی که داشت از تن او فرو ریخت آدم علیه السلام بچپ و راست میگریخت و در پس هر درختی پنهان میشد خطاب عزت در رسید که ای آدم از ما می گریزی گفت نه بار خدایا از تو چگونه گریزم و کجا توان گریخت اما از خطای خود شرم میدارم و خجلت زده ام نظم اگر گناه بخشند شرمساری هست: و قسمی دیگر از حیا کرم است که حق سبحانه و تعالی بصفت حیا و کرم موصوف است چون یکی از بندگان هر دو دست خود را در دعا بحضرت او بر آورد شرم دارد که دستهای او را از فضل و رحمت خود تهی باز گرداند بلکه نقد مراد بر کف آرزوی او نهد شعر محال است اگر سر برین در نهی که باز آیدت دست حاجت تهی و نهایت کرم آنست که سایل را از نزد خود شرمسار و منفعل باز نگرداند

آورده اند که در عهد یکی از خلفا اعرابی در شوره زاری نشو و نما یافته بود و جز آب شور و تلخ ندیده و نچشیده بود نظم مرغی که خبر ندارد از آب زلال: منقار در آب شور دارد همه سال: و وقتی در قبیله وی تنگی و قحطی پدید آمد بضرورت جهة تحصیل توشه از وطن مالوف و مسکن معهود بیرون آمد

چون از

چون از شورستان در گذشت گذرش بر موضعی افتاد که خاک پاکش مصالح زراعت بود غدیری دید مقداری آب باران در و جمع شده و هبوب ریاحین خس و خاشاک را از و دور ساخته آبی در غایت صفا و لطافت بنظر وی در آمد عرب آن نوع آب هرگز بروی زمین ندیده بود متعجب شد و پیش آمد و قدری از آن آب بچشید و در مذاقش عجب خوشگوار و شیرین نمود با خود گفت که من شنیده ام که خدای تعالی در بهشت آبی دارد شیرین و خوشگوار که طعم وی هرگز متغیر نگردد فیها انهار من ماء غیر آسن اگر غلط نکنم خدای تعالی بر فقر و فاقه من بخشود بجز در گرسنگی و بیچارگی من این آب از بهشت بدنیا فرستاد و مصلحت در آن است که قدری ازین آب برداشته نزد خلیفه روزگار برم هر آینه در مقابل این خدمت در بارهٔ من احسان فرمایند و من و اهل بیت برکت انعام خلیفه از قحط باز رهیم پس آن مشکی که همراه داشت از آن آب پر ساخت و راه بغداد پیش گرفت هنوز به بغداد نرسیده بود که کوکبه حشمت و دبدبه عظمت خلیفه برسید اعرابی معلوم کرد که خلیفه است عزم شکار دارد فی الحال بر سر راه آمد و زبان دعاگویی و ثنا خوانی بگشاد خلیفه متوجه او شد گفت ای اعرابی از کجایی و از کجا می آیی گفت از فلان بادیه می آیم که اهل بادیه بغصهٔ قحط و بلای غلات در مانده اند گفت بکجا میروی گفت بدرگاه تو می آیم و دست تهی نیستم بلکه تحفه دارم و هدیه آورده ام که دست آرزوی هیچکس بدامن وصال او نرسیده و دیده تمنای هیچ مخلوقی جلوه جمال او ندیده خلیفه متعجب شد گفت بیار تا چه داری شعر آب کوثر آب حیات: در مزه همشیرهٔ آب حیوات: خلیفه فرمود تا قدحی از آن آب نزد وی آوردند آبی دید رنگ بد و بوی مشک و مزه بد در و اثر کرده قدری از آن بچشید و بغایت دریافت که صورت واقعه چیست از شرم کرم رخصت نداد که پرده از روی کار بردارد گفت ای اعرابی راست گفتی این عجب شیرین و لطیف است این را بهیچکس نتوان داد پس رکابداران را فرمود تا آن قدح آب را در مطارهٔ خاص ریخت و مشک آب او را در زاویه انداخت و در محافظت آن مبالغهٔ زیاده از حد نمود پس روی باعرابی کرد که با وجود ای عرب تحفهٔ زیبا و پسندیده نزد ما آورده حاجت تو چیست و چه مدعا داری گفت یا خلیفه مردم منند از بی نوایی و فاقه در معرض تلف اند امید بفضل خدای تعالی دارم و بکرم خلیفه پس خلیفه فرمود تا هزار دینار حاضر کردند و گفت ای اعرابی این زرها بگیر و از همین جا برگرد و روی بوطن خود نه اعرابی زر را گرفته فی الفور باز گشت یکی از خواص پرسید که حکمت درین چه بود که ازین آب هیچکس را نداد و اعرابی را

از همین موضع باز گردانیدی خلیفه فرمود که این آبی بود ناخوش وطعم بد بوی اما اینست که آبی که این
اعرابی بدان پرورش یافته این آب او را آب بهشت می نمود و نشایستی که چون از شما کسی قدری
ازان آب بخوردی بر کار نارسیده اعرابی را بران ملامت کردی وطعنه زدی و آن بیچاره منفعل شدی اگر او را
ازینجا باز نگردانیدی شاید که پیشتر رفتی و آب دجله را بدیدی وازان آب عذب لطیف بچشیدی وازکرده
وآورده خود خجل گشتی شرم داشتم که کسی نزد من آید و بوسیله از کرم ما توقع نماید خجالتی بر صفحه حال
وی نشیند و باز گردد شعر سخی را شرم می آید که سایل خجل از درگه او باز گردد قسمی دیگر از حیا
ادب است یعنی با آنکه عملی باشد که بحسب شرع وعقل ارتکاب آن ممنوع نبود حیا و ادب او را از اشتغال
بدان مانع شود چنانچه که آورده اند نوشیروان در خانه که گل ونسرین بودی با زنان وکنیزان خود مباشرت
نکردی که نرگس را چشمها می نگرد و می اند بحقیقت این صورت که از نوشیروان واقع شده حیا نیست زیرا که
حیا آفتی که ناشی از ایمان باشد و آتش پرست بود بلکه صورت او اینست که رعایت می کرده چون اندک
ملوک اسلام این صورت مرعی دارند حیا و ادب باشد شعر دل که پر از نور حیا می شود آینه
نور خ

فصل دوم در بیان عفت

و آن احتراز باشد از ارتکاب محرمات با لحظه خصوصا
از ن از جمله مکارم اخلاق است بزرگان گفته اند که آدمی دو نسبت دارد یکی
با ملایک بعد ت بعلم و عمل و دیگر بهایم که بدان مناسب حریص است و بر اکل وشرب
وشرط عقل آن ی نسبت ملکی را قوت دادن میل بجانب نسبت بهیمی نماید شعر
از ملایک بهر بهایم نیز هم ~~بگذر از خط ملایک کز بهایم بگذرد~~ بگذر از خط بهایم کز ملایک بگذری
ب ه در حرص خوردن مستولی شود و آدمی میان حلال و حرام فرق نمی کند و همچنین بوقت غلبه
شهوت عنان نفس باز کشیده دامن همت از لوث حرام پاک دارد جز بوجه شرع برین صورت
قیام ننماید و نظر از عملهای ناشایست فرو بندد تا درهای خیر و صلاح و فیروزی و فلاح بروی گشاده
گردد چون پادشاه بصفت عفت آراسته باشد هر آینه ظلمت فسق و فجور از عرصه مملکت دور شود
وغایله عار و بدنامی بزن و فرزند کسی نرسد شعر عفت آنجا که رایت افرازد دل و دین را تمام
بنوازد نفس از ننگ خوار و زار شود روح مقبول کردگار شود الحمد لله و المنة که این پادشاه کامکار
عالیمقدار که از بخت و دولت برخوردار باد شعر روی خوب است و کمال هنر و دامن پاک لاجرم همت پاکان

دو عالم با اوست

دو عالم با اوست

فصل سیم در حفظ اندام از معاصی

دل و عمل خالص کن اگر دو گیتی را نشاید بدانکه
نصف دین طاعت است و نصف از گناهان دست داشتن الا متقی و پرهیزکار را است و بدانکه تمام
اندام و اعضای تو در عرصات قیامت بر تو گواهی خواهند داد و ترا بر سر خلایق فضیحت و رسوا خواهند
کرد چنانچه خدای تعالی فرمود قوله تعالی یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون یعنی آن
روزی که زبان ایشان گواهی دهد بآنچه کرده است پس جمله تن خویشتن را نگاه دار وخاصه هفت اندام را چشم
وگوش و پای و شکم و فرج اما چشم را برای آن آفریده است که چون براه روی در پیش نگاه کنی و چشم
از پشت پای برنداری و هرچه ترا بدان حاجت نیست نه بینی و در ملکوت آسمان و زمین نظاره کنی
و عبرت گیری و عجایب و صنع پادشاه عالم را به بینی چنانچه خدای تعالی می فرماید فاعتبروا یا اولی الابصار
یعنی عبرت گیرید ای خداوندان بینش و جای دیگر میفرماید قوله تعالی فانظروا الی آثار رحمة الله یعنی بنگرید
بآثار رحمت خدای تعالی و از هرچه جز این نیست چشم را نگاه داری تا فردای قیامت در نمانی اما گوش را
از برای آن آفریده است تا سخنان خدا و رسول و علما و اولیا شنوی و علم حاصل کنی که ازان زاد آخرت
بیابی و بسعادت ابدی رسی و درین بشارت داخل باشی که فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون
احسنه یعنی ای محمد بشارت ده آن بندگان را که می شنوند قرآن را نیکو متابعت وی کنند و هرچه غیر این بود
گوش خود را نگاه دار خاصه از سخن بدعت و فحش و بیهوده و غیبت که شنونده چون گوینده بود چنانچه حضرت
رسول صلی الله علیه فرمود که السامع الغیبة احد المغتابین یعنی شنونده غیبت یکی از غیبت کنندگان است
شعر مکن غیبت وگوش کم کن بدان میالای کامت بخون کسان چو سگ نیستی فعل او هم مکن
که غیبت بود پیشه گمرهان اما زبان را برای آن آفریده اند که ذکر خدای تعالی گویی و قرآن خوانی و علم
برای راه نمودن خلق بگوی چنانچه خدای تعالی می فرماید فاذکرونی اذکرکم یعنی یاد کنید مرا تا شما را یاد کنم
روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله می فرماید که افضل الذکر لا اله الا الله فاضلترین ذکرها
لا اله الا الله است و هرچه جز اینست زبان را نگاه دار و خاصه از دروغ که دروغ از گناهان بزرگ است و چون
بدروغ معروف شوی هیچکس بر قول تو اعتماد نکند و از غیبت که از زنا بدتر است چه زنا بتوبه برخیزد و غیبت
برنخیزد و از جدل و خصومت کردن و بر خویشتن ثنا گفتن و از مزاح و تفاخر زبان را نگاه دار و وعده را خلاف
نکنی بلکه تا توانی وعده مکن خلاف کردن وعده از نشانه نفاق است چنانچه حضرت رسول فرمود علامة

المنافق ثلث اذا حدث کذب واذا وعد خلف واذا ائتمن خان یعنی نشانهٔ منافق سه چیز است چون
سخن گوید دروغ گوید و چون امانت بوی دهی خیانت کند شعر هر آنکس که گوید سخنها دروغ : نباشد
دگر وعده اش را فروغ : امانت خیانت کند اگر او : منافق بود بی خلاف و دروغ امانت عمرها را از حرام
و شبهه خوردن نگاه دار و از حلال اندک خوردن که چون معده سیر شود دل سیاه شود و حفظ تباه شود و
اندامها از عبادت گران گردد و شهوتها که لشکر شیطان است قوی شود و سیر خوردن از حلال کلید همه پلیدیهاست
پس اگر حرام بود چگونه بود و طلب حلال فریضه است بر مسلمانان و عبادت با خورش بسیار حرام است چون
بنای بود که بر سر سرگین بود کان مبر که حلال نایافت است که چون با جامهٔ کهنه و نان برنا خورش قناعت کنی
از حلال نمانی و یقین دانی که هر گوشت که از حرام بر تن تو بیفزاید باتش سزاوارتر است چنانچه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کل لحم نبت من الحرام فی النار اولی بها یعنی هر گوشتی که از حرام بیفزاید باتش
سزاوارتر است شعر هیچ افزونی مباد از حرام : در تن و در خانه و در کار و کام : گوشتی کافزود
بر تن از حرام : هیزم آتش است او را مقام امانت دست را نگاه دار از زدن مسلمانان و از حرام گرفتن
و در ودیعت و امانت خیانت کردن و بقلم چیزی نوشتن که بزبان نشاید گفتن از انکه قلم چون زبان
بلکه عظیم تر که نوشته بماند و گفته برود و چنان مکن که از دست و زبان تو مسلمانان در زحمت باشند
که حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه یعنی مسلمان آنکس است
که بسلامت باشند مسلمانان از دست و زبان وی شعر مسلمان کسی دان که خلق خدای : ز دست و زبانش
همه ایمنند : نه آنکس که در صبح و در شام خلق : بدست دعا پنجه او می کنند امانت فرج را از زنا نگاه دار
و این وقتی توانی که چشم را از حرام نگاه داری و دل از اندیشه آن نگاه داری و طعام شکم را از شبهه و حرام نگاه
داری و بسیار خوردن نگاه داری که بسیار خوردن شهوت انگیزد و شهوت آورد و اندیشه از نگریستن
دارد پس بیخ همه شهوتها سیر خوردن است خاصه شبهت و زنا برکت از عمر و مال ببرد چنانچه حضرت رسالت
پناه محمدی صلعم فرمود الزنا یورث الفقر یعنی زنا میراث آورد درویشی را آورده اند که لقمان حکیم فرزند
خود را گفت یا بنی لا تزن فان الطیر لو زنا بالتنا تر ریشه یعنی ای فرزند من در زنا شروع مکن و از ان اجتناب
نمای اگر چنانچه مرغی زنا کند هر آینه پر و بال او فرو ریزد پا را نگاه دار بخانهٔ ظالم رفتن و باز از پس نامحرم فرو
شدن که پای را برای آن آفریده است که تا بجایگاه و بمقام خیری روی چون زیارات و مساجد و غیره و بخانه پادشاهان

ووزیران و عامل ظالم نروی الا بضرورت و اگر تو اگر ظالم را تواضع کند برای توانگری دو بهره از دین وی
برود و چون توانگر ظالم باشد بدتر و زیانکارتر پس ای عزیزان رستگاری از پرهیزگاری و تقوی و طهارت
و طاعت و عبادت باشد پس جهد کن از صالحان باشی نه از زیانکاران و سر همه طاعتها دوستی و محبت
اهل بیت رسول صلعم اگر میخواهی از جملهٔ رستگاران باشی در محبت و دوستی ایشان بیفزای و دست در
دامن عروة الوثقی امیر المؤمنین و فرزندان عالی مقام ایشان زنی تا رسته باشی که دوستی ایشان نجات
دنیا و آخرت است و در دشمنی ایشان بدبختی و گمراهی هر دو جهانی حاصل است و همیشه جای ایشان دوزخ
باشد پس دیدهٔ بصارت بگشای و راه نجات طلب کن تا در دنیا و آخرت سرافراز باشی والله اعلم
فصل دهم عظیم بدانکه حق سبحانه و تعالی فرمود که چند چیز دادیم زمین را گفتیم نبات در تو امانت است
و ابر را گفتیم باران در نزد تو امانت است آهو را گفتیم که مشک در نزد تو امانت و کرم را گفتیم که ابریشم
به نزد تو امانت و عاصی را گفتیم توحید و طاعت بنزد تو امانت است چنانکه کسی نتواند که از ان امانت
چیزی بکرداند آنچنان نیز کسی نتواند که امانت ایمان و معرفت مومن را بکرداند اگر زمین نبات پدید آرد قیمت
آن گرسنگان دانند اگر ابر باران بارد قیمت آن زراعت گران دانند اگر زنبور انگبین آرد قیمت آن بیماران
دانند اگر کرم ابریشم آرد قیمت آن خواجگان دانند اگر آدمی زاد ایمان آرد قیمت آن خداوند جهان داند
حکایت روزی که نمرود عاصی طاغی لعنة الله حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش می انداخت همه پرندگان
بترسیدند زنبور مسکین انگبین بر شفقت باز برد و بدهان آب گرفته و گرد آتش بر می آمد و پرواز می کرد و فرشته
او را گفت دور شو ای نحل که تپش آتش بالت را بسوزد نحل گفت خبر نداری که دوست خدای عز و جل را
در آتش می اندازند آب در دهان تا آتش را بنشانم حق سبحانه و تعالی آب جوف او را و فی دهن او را عسل
گردانید چه کرده بود از برای دوستی از دوستان خدای تعالی قطرهٔ آب بر دهان بر داشته بود حق سبحانه
و تعالی رنج او را ضایع نگردانید معتاد سال معرفت مومن را که در دهان برداشته بود حق تعالی ضایع نگرداند
مومن که در دهن او کلمهٔ شهادت و در دل او نور معرفت باشد اگر خدای تعالی رنج او را ضایع نگذارد عجیب
و غریب نباشد خداوند عالم جل جلاله پنج خزینه ساخت و در وی جواهر عزیز نهاد و کلید آن به تو داد
گفت اگر انگبین می باید عسل در جوف زنبور نهادیم و کلید آن حیث توبه و حاجت و نیاز اگر ابریشم باید
خزینهٔ وی در سینهٔ کرم نهادیم و کلید آن حیث از ورق توت برگش اگر میوه باید اصل وجودش

در چوب خشک نهادیم و کلید آنرا جست تا آب دادن وی مشغول باشی و سعادت خاص در کوشت بان
نهادیم و آن دل تست و کلید آن بدست تو دادیم جهد آن کن تا با ما سازی و با ما پردازی و چون گل را
بر بنور دهی انگبین بار دهد و چون برگ بکرم دهی ابریشم و قز بار دهد چون بکستاتا نیاز عرضه کنی او
باران دهد و چون آب بدرخت دهی میوه بتو دهد اگر دل بمعرفت ما دهی جزای آن بهشت و رضوان دهیم
بانواع نعیم مقیم ارزانی نمائیم اللهم ارزقنا **حکایت** حسن بصری روزی در معبد نشسته بود زنی بنزدیک
وی در آمده و سوال کرد که پاکی دین چیست و قوت دین چیست و آرایش دین چیست و گوهر دین چیست و گنج دین
چیست خواجه دیوار سرای افتاده بود و لوحی بیرون آمد بروی نبشته که پاکی دین چیست پاکی دین وضو
و غسل و تیمم است و قوت دین پنج وقت نماز است و گوهر دین ترس از خدای تعالی است و آرایش
دین شرم و حیا است و گنج دین علمست و هر که را طهارت نیست پاکی دین نیست و هر که را نماز نیست
قوت دین نیست و هر که را بر من که خداوندم ترس نیست گوهر دین نیست و هر که را شرم و حیا نیست آرایش
دین نیست و هر که را علم نیست گنج دین نیست والله اعلم و احکم بالصواب والسلام علی من اتبع الهدی

باب بیست و ششم در بیان فضیلت حلم

حمد و ثنای بیقیاس مالک الملکی را که از انشای
موجودات لمعهٔ از اشعهٔ انوار قدرت اوست و ابداع مکونات شمهٔ از آثار شوکت و عظمت اوست
ای خداوندی که در سینه از آتش مهر تو چشمست و در گوهری از قول تو خوشست ای متعالی از ادراک
اوهام و ای منزه مقدس از حوادث صدف ایام جل جلاله و عم نواله **مناجات** الهی از آن نور گیتی فروز
شب تیره‌ام را فروزان چو روز بکن چشمم از داغ اشک پر که منعم شوم زان گرانمایه در بآه سحرگاه کن آگهم
که خاشاک عصیان بر دار ز هم مده احتیاجم بهر نا کسی ذلیلم مکن بر در هر خسی مبر بهر نان سوی
دونان مرا مکن زیر بار زبونان مرا نگردی چو منت کشیدن فنم مده منت خلق بر گردنم بنان جوام میالای کام
که بهتر بود آن ز آب حرام بده جا بکنج قناعت مرا توانگر کن از کنج طاعت مرا بخوان عوانان نشانم مده طعام
از سفال سگانم مده بدرگاه پیرم ببر بهر بار وزان بار منت مرا دور دار مکن بندهٔ خواجه ام بهر کام
دو جا بندگی کی کند یک غلام تمنا کنانم مبر پیش کس تمنا ز تو می توان کرد و بس تهی کن ز رنج طمع سینه ام
مترسان درین دشتم از خار و خس بترسان ز خود تا نترسم ز کس چو شد موی روی سیاهم سفید سفیدی روزم
دادم امید مرا جرم پیشین بگردن منه در آینده توفیق کردن مده چو من عاجز را چه آید ز دست بتوفیق تو کرده ام هر چه هست

مرا سرنوشت

مرا سرنوشت آنچه کردی نخست جز آن هر چه پیش آید از آن تست ز من گر دهٔ کار در پیش نیست اگر هم است و اگر بیش نیست
ارزش
خجل گناه را پیش کن خطی در رقم کردهٔ خویش کن نقوشی که در من بود دل فروش خود نقش کردی خود
کن هم بخشش و بشوئیم ز دل که از یاد آن هم نباشم خجل گنه کار من عفو کردار تست سزای من این نیز اوار تست
ز راه شریعت برونم مبر بجاه طبیعت درونم مبر در آندم که از من بجوئی حساب نمائی بمن کرده نا صواب
کنی مصطفی را شفاعت گرم دهی ساغر از ساقی کوثرم یا اله العالمین یا ارحم الراحمین و یا خیر الناصرین

فی نعت سید کائنات صلعم

با صد هزاران هزار صلوات و صلوة نامیات و تحف تحیات زاکیات
بر مرقد منور و مشهد معطر پیغمبری که طغرای مثال سعادت عبارت از نام نشان اوست و پروانهٔ برات
دولت رقعهٔ از احکام دیوان آن حضرت است صلی الله علیه و آله اجمعین **شعر** خواجهٔ کاینات رحمت یزدان
حق منبع جود و معدن احسان منزل وحی صاحب تنزیل ماحی کفر و آمر ایمان مقتدای بشر رسول امین
زینت دهر زبدهٔ ارکان منکشف بر ضمیر انور او سر اسرار و انگار و نهان آورنده برون ز حق باطل
کرده حق را بحق بخلق عیان داده اقرار بر نبوت او جمله کاینات پیر و جوان بعد احمد امام و هادی خلق
نیست غیر از علی یقین میدان عارف سر من عرف بیقین واقف از رمز سر کون و مکان ای که بر گرد ذیل
عصمت تو نشسته غباری از عصیان گر نبودی حسام قاطع تو کفر میکرد غارت ایمان با همه انبیا بود
همدم با محمد دو قالب و یک جان مثل تو گر نبودی باشد فاش میگویم این سخن نه نهان ای نهان
همه به پیش تو فاش عین لطفی بکن بکار جهان غرقهٔ بحر محنتیم همه دست ما گیر از ره احسان بر نبی و ولی صلوة و سلام
باد بر آل و شیعهٔ ایشان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین

باب بیست و هفتم در بیان حلم و خلق و رفق و موعظه

و این باب مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در حلم

بدانکه یکی از اخلاق الهی
حلم است کما قال الله تعالی ان الله غفور حلیم جملهٔ انبیا و اولیا را بدانکه ازین صفت نصیبی داده اند تا بقوت
آن صورت غضب را که مفسد ایمان و پیش رو لشکر شیطان است بشکسته اند تا از پای در آرند بلکه مردی آنست
که مالک نفس خود باشد **نظم** مردی کان نه بر که بزور است و پردلی با خشم اگر برآئی تو دانم که کاملی
در کتاب انجیل مذکور است که ملوک را واجب است که نفس خود را ریاضت دهد بحلم و دام سازد در فرمان
بر داری تا هر چه بشنود که خلاف رضای ایشان باشد در خشم نشوند و توانای آفت که زیر دستان مطیع
ایشان اند خشم گیرند هر آینه مردم متاصل نشوند و ملک را رونق نماند **نظم** بر دباری خزینهٔ خود است هر که را حلم نیست بیهوده است

دیو بند است حلم اگر دانی: غضب از دست نیز فی: مرد حلیم آنست که سیلاب غضب با آنکه چون کوه شامخ بود
اگر در قید او را از جای نتوان برد نایرهٔ خشم با وجود آنکه گرده اثر از التهاب او در خطر است و در وی تصرف
نتوان کرد بی مدد حلم آتش خشم هیچ سلطانی تسکین نیابد و او بی معاونت بردباری هیچ حاکمی گفت
و گوی رعایا بر نتابد پس پادشاه عالم دل آنست که حلم را زیور روزگار خود سازد و بدستیاری او
بنیاد خشم عالم سوز را براندازد و چون حلم را اندر آمد غضب گشت پشت غضب را همین بردباری شکست
شعر ستون خرد بردباری بود: سبک سر همیشه بخواری بود نقلست از سلیمان رواق که گفت روزی
در خدمت یکی از خلفا بودم نگینی از یاقوت دید طول چهار انگشت و عرض دو انگشت و در صفا و روشنی
چون خورشید تابان و چون ناهید درخشان بود روز دیگر نیز بمجلس او رفتم آن انگشتری فرمود
زرگری را طلب نمود گفت خاتمی بساز که این یاقوت نگین او باشد روز دیگر آن انگشتری را یاد کرد
بفرمود تا آن زرگر را بیاورند چون زرگر حاضر شد دیدم که رعشه بروی افتاده است چون پدید شده
خلیفه پرسید که سبب تغیر چیست گفت امان ده تا بگویم گفت امان دادم زرگر نگین بیرون کرد بچهار پاره
خلیفه تبسمی کرد گفت برو این چهار انگشتری بساز درین هیچ گناهی نیست و این صورت از خلیفه صادر
شد و غایت حلم و نهایت بردباری است شعر حلم سرمایهٔ کمال بود: سبب عزت جلال بود
حلم شادی رسان هر خجلت: مومیای هر شکسته دل است آورده اند که نوشیروان از ابوزرجمهر پرسید
که حلم چیست گفت حلم نمک خوان عاقلان است چون حروف او را برگردانی ملح شود چنانکه هیچ طعامی
بی ملح مزه ندهد هیچ خلقی بی حلم جمال نماید نوشیروان گفت علامت حلم کدام است گفت حلم سه نشانه
دارد یکی آنکه اگر کسی درشت روی و سخت گوید با وی سخن در میان آورد و بر آن جواب شیرین بزبان راند اگر بفعل
نیز او را برنجاند در مقابل او احسان نماید شعر با تو گویم که چیست غایت حلم: هر که زهرت دهد شکر
بخشش: کم مباش از درخت سایه فکن: هر که سنگت زند ثمر بخشش: هر که بخراشدت جگر بجفا
همچون کان کریم زر بخشش: علامت دوم آنست در حینی که آتش خشم زبانه کشد و صولت غضب و سطوت او بغایت
رسد خاموشی گیرد و این دلیل اطمینان دل و تسکین روح است و درویشان سالک علاج غضب بدین نوع
کرده اند نشانهٔ سیوم فرو خوردن خشم است از کسی که فی الواقع مستحق عقوبت بود آورده اند که روزی نوباوه
بوستان ولایت و ثمرهٔ باغستان هدایت سبط نبی هاشمی حضرت امام حسین بن علی ابن ابی طالب علیه

الصلوة

علیه الصلوات والسلام با جمعی مهمانان از اشراف بر خوانی نشسته بودند خادمش با کاسه آش گرم مجلس
در آمد از غایت دهشت پایش بحاشیهٔ بساط در آمد کاسه از دستش بر سر شاهزادهٔ عالمیان افتاد
و آش گرم بر جهارتش فرو ریخت شاهزاده از روی تادیب نه از روی تعذیب در وی نگریست و بر زبان
خادم جاری شد والکاظمین الغیظ شاهزاده فرمود که خشم فرو خوردم گفت والعافین عن الناس
گفت عفوت کردم خادم تتمهٔ آیت برخواند که والله یحب المحسنین شاهزاده فرمود که از مال خود ترا
آزاد کردم و مؤنت معاش تو در ذمت خود گرفتم و واجب و لازم گردانیدم و بدی را مکافات کردن
بدی را اهل صورت بود بجز وی بمعنی کسانی که پی برده اند درخبر آمده است از حضرت عیسی علیه السلام
سوال کردند که سخت ترین چیزها چیست جواب داد که خشم خدای تعالی گفتند بچه چیز از خشم خدای تعالی
ایمن توان شد گفت که ترک غضب خود کردن و حضرت مولوی در مثنوی اشارتی بدین حکایت کرده
نظم گفت عیسی را یکی هشیار سر: چیست در هستی ز جمله صعب تر: گفت ای جان صعب تر خشم خدا:
که از او دوزخ همی لرزد چو ما: گفت ازین خشم خدا چه بود امان: گفت ترک خشم خویش اندر زمان: ترک
خشم و شهوت و حرص آوری: هست مردی و رگ پیغمبری: و باید دانست که در بسیار مواضع غضب از حلم
بهتر است چه غضبی که از جهة حرص طمع مال بواسطهٔ تکبر بر خویشتن داری بود اما برای اعلام معالم دین
متین جهت حفظ اسم شرع مبین بسیار ستوده و پسندیده است اگر مثلا کسی در خیانت حرم
حرم خود حلم ورزد و عقلا و شرعا مذموم بود از نظر اهل مروت ساقط شود چون غیرت بی غضبی
نبود کمال مروت در آن است که محل حلم و موضع غضب را به نظر صحیح تمیز کند تا هر جا آنچه مناسب بود بکار
نظم قهر و لطف اندر محل خود نکوست: جای گل گل باش و جای خار خار: و حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام
را ستوده و در حق او گفته ان ابراهیم لاواه حلیم اسمعیل را گفت فبشرناه بغلام حلیم و در حق پیغمبر ما فرموده
فاعف عنهم روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله که مردی نزدیک وی آمد و گفت
یا رسول الله از خادم خود چند گناه عفو کنم آن حضرت فرمود هر روزی هفتاد بار عفو کن و آن حضرت فرمود
ای یاران هیچ آنکس بکشید که از شما بزرگتر باشد و از آن کس که از تو خردتر و از آن کس که از تو بهتر
و از آن کس که از تو کمتر بود چون چنین کنید خدای عز و جل و فرشتگان را به تو نیاز است و نیاز کشی
آورده اند که حلم صفت پرهیزکاران است روایت از حضرت خواجهٔ عالم صلعم فرمود که در روز قیامت منادی

کنند که کجایند آنکسان که مزد ایشان بر خدای تعالیست برخیزند آنکسان که مزد ایشان بر خدای تعالیست
عفو و رحمت کرده اند و آن حضرت فرمود که خشم تباه کند آدمی را چنانکه سرکه تباه کند انگبین را روایة
روایت کردند از حضرت رسالت پناه صلعم از حضرت یحیی ع پرسیدند و از عیسی علیه السلام که کدام چیز
از سخت ترین چیزی در دو جهان گفت خشم خدای تعالی گفتند یا روح الله خشم از کجا خیزد گفت بزرگ داشتن
تن خویش را و خوار داشتن مردمان روایة از حضرت امیر المؤمنین علی ع که غلام خود را چند نوبت
بخواند و او جواب نداد و آن حضرت برخاست و او را خفته یافت آن حضرت فرمود ای غلام آواز
من نشنیدی غلام گفت شنیدم آن حضرت فرمود چرا جواب ندادی گفت میخواستم که ترا بخشم آرم
و نیز از تو نترسیدم گفت ای غلام نتوانی که مرا بخشم آری من ترا آزاد کردم و مئونت تو بر خود
لازم کردم درخبراست از حضرت امام حسین علیه السلام روزی نشسته بود مردی بیامد گفت پسر علی بن
ابی طالبی آن حضرت گفت من پسر علی بو طالبم آن مرد دشنام داد پدر و مادر آن حضرت را گفت ای
ای مرد مگر تو گرسنه و طعام میخواهی تا طعامت بدهم یا زحمتی داری تا از تو بردارم اگر راه گم کرده تا راه
نمایم اگر از هلاکت روز قیامة میترسی بیا تا شفاعت کنم چو از آن حضرت این سخنان شنید آن مرد
روی بر خاک نهاد و توبه کرد و عفو خواست گفت بخدای که ترا دوست دارم و دشمن شدم از آن گفتار
شنیع و ایمان آورد گفت بخدای عز و جل که در دل من هیچ خجلتی نیست مگر آنکه در روی شما گستاخی
کردم پس حلم اینست که آن حضرت داشته اند دیگر حکیمی را طپانچه زدند بدان نگریست او را گفتند
چرا بروی خشم نگیری گفت بر من قضا کرده بود خدای تعالی گفتند از کی گفت پیش از آنکه خلق را
بیافریدی به پنجاه هزار سال گفت چون من این قضای خویش باز زنم روایة کردند از ابوسعید
که او را طپانچه زدند او گفت من با تو پنج کار توانم کرد ولیکن نکنم اول توانم که با تو باز زنم و زنم
و دوم توانم از تو بسلطان گله کنم و نکنم و سیوم توانم که بر تو دعای بد کنم و نکنم چهارم توانم که در روز قیامة
با تو خصمی کنم و نکنم پنجم اگر خدای تعالی مرا بیامرزد بی تو در بهشت نروم چون این بشنید لرزه بر اندامش
افتاد و از پای در افتاد و از هوش بشد روایة کردند از نوشیروان عادل که نبشته بود و بخا
دمان داده فرمود که چون مرا خشم آید این پند یک یک بمن دهید یکروز در خشم شد رقعه بوی دادند در وی
نوشته بود که خشم فرو خور که تو خدای ایشان نیستی پس دیگر بوی دادند در وی نوشته بود که بر بندگان

خدای

خدای رحمت کن تا بر تو رحمت کنند و در سیوم نوشته بود که بندگان خدای تعالی را بر حق دان زانکه
ایشان از او فراخی نبهد مگر خدای تعالی نظم تا توانی نیک نیک اندیش باش : مرهم جان دل درویش باش
رحم کن تا رحمتی آید ز تو : نی که هر دم زحمتی آید ز تو فصل دوم در بیان خلق و رفق مراد از خلق خوشخوییست
غرض رفق نرمی و دلجویی یعنی سازگاری باشد بمدارا و علامت اما خلق نیکوترین نعمتی و زیباترین خصلتی است
چون حق سبحانه و تعالی ایمان را بیافرید گفت الهی مرا قوی گردان حق سبحانه و تعالی او را به نیکو خوی
و سخاوت قوی ساخت و چون کفر آفرید گفت ای خداوند مرا قوت ده خدای او را به تندخوی و بخل قوت داد
در حدیث وارد است که به بهشت نرسید بخیل بدخوی شعر من ندیدم در جهان جست و جوی : هیچ اهلیت
به از خلق نکوی درخبراست از حضرت عیسی ع می گذشت ابلهی با وی همراه شد از عیسی ع پرسید مطلق بخلق
جوابش باز داد شخصی مسلم نداشت آغاز عربده و سفاهت کرد چندانکه او نفرین کرد عیسی ع رفق نمود هر چند او
از جا دله دری آمد عیسی بطریق ملاطفت و رعایت میفرمود عزیزی بدانجا رسید گفت یا روح الله چرا زبون
این مرد شده هر چند او قهر میکند تو لطف می نمای با آنکه او خود جور و جفا پیش می آرد تو مهر و وفا پیش
می فرمایی عیسی ع گفت رفق موافق کل اناء یترشح بما فیه مصرع کوزه همان برتراود که در وست : از این مرد
او این میزاید و از من این سیرت می آید من از وی در غضب نمی شوم و او از من صاحب ادب میشود من از
سخن وی جاهل نمیگردم و او از خلق من عاقل می گردد شعر چون نشوم من ز وی افروخته : او شود از من
ادب آموخته : من که زدم مایه ده جان شدم : خلق خوشم داد خداداد شدم : خلق نکو وصف مسیحا بود
خصلت بمرگ منفا جا بود روایة که حکما گفته اند نشانه خوشخویی ده چیز است ۱ با مردمان در کار نیکو
مخالفت ملکی ناکردن دوم از نفس خود انصاف دادن ۳ غیبت مردم ناجستن ۴ چون فرزندی
در وجود آید آنرا تاویل نیکو کردن ۵ چون کنه کار عذر خواهد آنرا در پذیرفتن ۶ حاجت محتاجان
روا کردن ۷ رنج مردمان کشیدن ۸ عیب نفس خود دیدن ۹ با خلق روی تازه داشتن ۱۰
با مردمان سخن خوش گفتن شعر با همه خلق جهان خلق پسندیده نمای : که بسوی خلد برین راه برین خواهد بود
و در این باب چه نیکو گفته است نظم خوش است عالم آزادگی و خوشخویی : بدین مقام در آ اگر بهشت جویی
اما رفق سازگاری و مدارا باشد در اخبار آمده است که رفق بهیچ نه پیوندد الا که آنرا زینت دهد و بهیچ کاری
مقترن نشود الا که آنرا برهم زند نا خوشی کردند حضرت حق جل و علا حبیب خود را بدین صفت تعریف

میفرماید فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا سخن درشت سبب قطیعت و نرمی و ملایمت وسیله مودت
موصلت است شعر بشیرین زبانی و لطف خوشی توانی که پیلی بموی کشی فصل که در موعظه روی
عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لو یعلم امیرها ماله فی ذکر الله لترک امارته واقبل علی ذکر الله
ولو یعلم التاجر ماله فی ذکر الله لترک تجارته واقبل علی ذکر الله ولو ان ثواب تسبیحة قسم علی
اهل الدنیا لاصاب کل واحد منه عشر الدنیا صدق رسول الله مهتر عالم سید اولاد آدم مقدم مخلوقات
مقصود مصنوعات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چنین میفرماید اگر سلطان عالم دنیا بدانند که در نام الله چه
حلاوتست در ذکر پادشاهان عالم نپرداختندی بجز از ذکر پادشاه عالم نکردندی و ملک و سلطنت را ترک
کردندی و بذکر او روی آوردندی اگر چه تجار عالم قدر ذکر او بشناختندی از مال و بضاعت روی گردانیدندی
و بجز ذکر و خدمت او اقبال ننمودندی اگر موحدان و مسبحان قدر توحید و تسبیح بدانندی جان و دل در توحید
و تقدیس او باختندی و در ضمن این حدیث سریست که اگر بشنوی در الطاف الهی تعجب کنی و این آنست که
که در ذکر تسبیح و ثواب تسبیح را بیان کرد و گفت هر که یکبار ذکر الله تسبیح گوید چندان وی را ثواب
حاصل آید که اگر بر جمله عالمیان قسمت کنی هر یکی را بمقدار دنیا برسد این مجموع مر گوینده یک تسبیح را
بود چون نام الله تعالی و ذکر خداوند یاد کرد بیان ثواب ذکر مشغول نگشت و خبر از آن نکرد زیرا که
ثواب تسبیح در اوهام بندگان آید اما ثواب ذکر خدای تعالی با نام الله در هیچ وهم و عقل نگنجد زیرا که
نهایت آن بجز خدای تبارک و تعالی نداند عزیز من کسی ذکر نام او گوید لطف کرامت بی نهایت یابد پس
مؤمنی که هفتاد سال و هر روز نام او گوید از صفحه سینه بر صحرای زبان آرد او از دیدار بهشت محروم نگردد هیچ
عجب و غریب نباشد اشارت درین حدیث و حکمت در بیان کردن ثواب تسبیح است که مقربان قدس
تفاخر نمودندی و خود را بر تو تفضیل که اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک
درین حدیث اشارتست که اگر ایشان را تقدیس و تسبیح است که بدان تفاخر کنند این مردان خاکی را نامی
ارزانی داشته است که چون این نام را بگویند هیچ طاعت در مقابل آن قدر و قیمت ندارد و آن قدر عطیه بدهد
جمله بر موافقت بگوییم بسم الله الرحمن الرحیم نظم یک شهر همه حدیث آن روی نکوست دلهای جهانیان همه
پرده اوست ما میگوییم و دیگران میگویند تا دوست کرا بود کرا دارد دوست عزیز من جهد کن تا خزینه
دل را از نور ذکر او خالی نکنی و از لوح زبان نام او را بحک غفلت پاک نکنی که این کلمه شرابی است که در قدح فرح

ریخته و از کاس استیناس کرده خداوند ذو الجلال و کریم لایزال احباب خود را بواسطه داود چون دوستان
در بوستان لطف برحمت عهد کشد و در آن چمن عشاق این شراب اشتیاق نوش کنند در طرب آیند
چون در طرب آیند در طلب آیند چون در طلب آیند در افق کونین منقطع شوند منفصل شوند چون منفصل شوند
متصل شوند و چون متصل شوند عقول ایشان مسعوق لطف گردد و قلوب ایشان مستهلک کشف شود
و خود را گم کرده او را یافته نشر انس در آن روضه دلستان یافته و در آن روضه قدس دمیده گل صفا
سر برزده بلال کرامات بر ریاحین اشارات سراینده الکای بشارت لقد رضی الله عن المؤمنین برایشان
رسیده و این لام را لام قسم خوانند و نیز متابعت را بود و در جای سوگند متابعت استعمال کنند چنانکه
لاعذبنه عذابا شدیدا یعنی بدرستی و راستی که خوشنود است خداوند جل جلاله از مؤمنان اذ یبایعونک
تحت الشجرة در آن وقت بیعت میکردند ترا تو در زیر آن درخت بنگری در حال خود که تو از جمله بیعت
کنندگان و از زمره نواختگان لقد رضی الله یا از جمله رنجگان از بی هوا و هوس رفتگانی و در رضای
جستگانی دوست من دعوی مؤمنی میداری اما بیان کو شعر در تهمت عشق تو منم فرسوده بی آنکه
مرا با تو وصالی بوده در سوزش خلق او منم بیهوده چون گرگ تهی شکم دهان آلوده در خبر است
از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع میفرماید که حضرت آدم صفی ع آن وقت که بر زمین آمده بود
و توبه وی قبول کرده شد هنوز قوت شجره در وی باقی مانده بود چون بدان وقت بطریق ذلت حاصل
کرده بود بجو گرد آمد قابیل تولد شد اثر آن ذلت و قوت آن طعام محرم در قابیل چنان اثر کرد که قابیل
بگشت بنگر در حال آنکس که مال او حرام بود و لقمه او با شبهه و جامه او مغصوب و نکاح او مفسد و گفتار او
هزل و غیبت او مزاح او بهتان و نماز او غفلت و زمره او عادت کسب و تجارت او خصومات و سخن
او لاف و وعدهای او خلاف حرکات و سکنات او گزاف روز در بازی و ضلالت شب در غفلت
و جهالت صورت مسلمانی سیرت شیطانی عند الله بگفتار کردار بمن خواجه اگر دوست
بودی از طاعت او نیاسودی و تن خود را در خدمت پروردگار فرسودی شعر ممکن نبود
که یکزمانی رنجی نرسد بجان عاشق عاشق چو بیافت بوی معشوق گردون نکشد کمان عاشق
عزیز من برحمت او تکیه مکن و بتاخیر عتاب او غره مشو که خداوند عزوجل در کلام خود یاد کرده است
که ولولا کلمة سبقت من ربک خداوند عالم و پروردگار بنین و بنات میفرماید که اگر در ازل

حکم محکم وقضای مبرم ما در حق عصیان وصفات عقوبت ما معجل شده بودی ملا که اگر موجل نشده بودی و حجاب
رحمت بر زلات ایشان پوشیده نشده بودی جزای عمل ایشان بدار الجزا حواله نشدی لکالدا[?] اما عقوبت
مرا ایشان را فی الحال فرستادمی همچنانکه در حق پیشینیان کردیم فاصبر علی ما یقولون پس ای دوست عزیز
من این ساعت جفاهای ایشان بکش و زهرهای آزار بچش که مکافات ایشان در پیش ایشان است و مراحل
صعب و منازل هایل در راه است اما مردمان از غفلت از آن حال بیخبراند و خبر ندارند **شعر**
مردمان یک سره بخواب درند ∴ وز سرانجام خویش بیخبراند ∴ سبحان الله یکی عقبه ایست که آنرا عقبهٔ مرگ
خوانند و جمله را ازین عقبه می باید گذشت و چون ازین عقبه بگذری حال معلوم است مر جمله را روضة
من ریاض الجنة است یا حفرة من حفر النیران والله اعلم قوله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین فی قوله
تعالی و لولا کلمة سبقت من ربک سئله مردی که نماز می کند بسمله در چه وقت گوید بسمله در طهارت
فریضه است یا واجب یا سنت اول این قاعده میباید دانست که ذکر خداوند ذو الجلال بر دو قسم است
ذکر دل و ذکر زبان اما ذکر دل همچنانکه گوید الله یعلم انی لست اذکره او لست اساه[?] و ذکر زبان همچنانکه
بسم الله و ذکر بدل فریضه است زیرا که دوست حقیقی آن باشد که از دوست خود فراموش نکند اما
ذکر زبان بر دو نوع است یک نوع فریضه است همچنانکه قربان کنی یا ذبح کنی بر قربان اگر بسمله نگویی بقصد
آنکه کردی و ذبیحهٔ تو مردار بود نوع دیگر بسمله در طهارت سنت است و در نماز واجب بسم الله گوید پس
ای عزیز من تقوی و پرهیزکاری شما را در آخرت بکار آید پس شعار خود سازید و بدل محب باری تعالی
باشید و بزبان ذاکر ذکر او باشید و محبت اهل البیت حضرت مصطفوی و مرتضوی بر میان دل و جان بندید
و تولا بدیشان جویید و تبرا از دشمنان ایشان کوید[?] تا رستگار دنیا و آخرت گردید الهی بحق محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین و باقی ائمه معصومین و جمله مؤمنین و مؤمنات که بر مای بیچارگان و بیمایگان
رحمت بکنی و بر حاضران و ناظران این مجلس از صغیر و کبیر ببخشای و رحمت کنی و همه را از شفاعت حضرت
پیغمبر و ائمه معصومین با نصیب گردانی و بر پدران و مادران و عزیزان خاک یکدیگر رحمت کنی و بیامرزی
یا اله العالمین **موعظه** در خبر است که اردشیر بابک که سریر سلطنت را بزیور حکمت آراسته
بود فرزند خود را دید جامهٔ قیمتی پوشیده گفت ای پسر سلاطین را باید جامه پوشید که در هیچ خزانه نباشد
هیچکس مثل آن نداشته باشد مثل این جامه که تو پوشیده یافت می شود و هر کس می تواند پوشید پسرش
پرسید

پرسید که ای پدر اصل آن جامه چیست گفت تارش از نیکوخویی و نیکوکاری و پودش از سازگاری
و بردباری اگر کسی درین کلمه تامل کند داند که جامع همه خیرات است **شعر** پادشاهان شهریار انرا ∴ با تمام آفریدگان
خدای ∴ سازگاری خوش است در همه حال ∴ سازگاری نکوست در همه وقت **حکایت** فریدون را
گفتند ملازمان را بچه چیز نگاه توانی داشت گفت بملاطفت و بردباری گفتند مشکلها را بچه چیز حل توان کرد گفت
بملایمت و سازگاری و درین باب گفته اند **در نظم** مهمی که بسیار مشکل بود ∴ برفق و مدارا توان ساختن
توان ساخت کاری بنرمی چنان ∴ که نتوان به تیغ و سنان ساختن **حکایت** جمشید از وزیر
خود پرسید که سلاطین را در انصاف کدام صفت از ضروریات است فرمود که برفق و نرمی و خوی خوش
زیرا که رعیت بدین صفت دعای پادشاه گویند و لشکریان بدین خصلت رضای پادشاه جویند و
سلطنت بدعاگوی رعیت و رضاجوی سپاه انتظام می یابد و دیگر برفق کوش حال مجرم او چنین میتوان[?]
داد که بعنف موسوم بود و مطبخی خود را گفت که برای وی فلان طعام پزد و دران تکلف بسیار بجای آورد
مطبخی آن طعام را زینت داده با نواع دیگر اطعمه بنظر وی آورده و سلطان بران طعام که خود فرموده بود نظر
انداخت مگسی دید در وی بر داشت و بینداخت انگه لقمه برگرفت در وی نیز مگسی بود دور کرد و در لقمهٔ
دیگر هم مگسی بود دست از طعام باز کشید و از طعام دیگر تناول نمود چون خوان برداشتند مطبخی را
طلبید و گفت این خوردنی که ساخته بودی بغایت لذیذ بود فردا هم ازین بسازی اما بشرطی که مگس بسیار
نداشته باشد حاضران تعجب کردند و مطبخی را شرمساری داد که تعرض را بدان راه نبود **نظم** چو در مقابلهٔ جرم
لطف بیند کس ∴ شود خجل زده و این خجالت او را بس **باب بیست هفتم در بیان عجب**
و تکبر التمجید ای مالک حکیم و ای صانع قدیم ای کلام تو مرهم دلهای خسته و جانهای مجروح آلهی
بحرمت خوانندگان سبوح قدوس رب الملائکة والروح که هزاران فاتحهٔ فتوح و راحت روح بروزگار
حاضران این جمع رسان و مجموع اهل ایمان رساینده گردان خانهٔ دل ما را به نور ایمان و معرفت آراسته
گردان و موضع شیطان مردود مگردان بفضل و کرم ما را به سعادت ایمان عزیز گردان و بلطف و رحمت
از مذلت کفر و عصیان نگاه دار ارواح علمای شریعت و مشایخ طریقت را در جوار رحمت خود آسوده
و آمرزیده گردان و بقیهٔ علما که در حیات اند[?] حیات با برکات ایشان را سالهای بسیار و قرنهای بیشمار
بر سر شریعت مصطفی باقی دار و صد هزار هزار نسیم روضهٔ رضوان و شمیم روح و ریحان بقالب

مادران و پدران و استادان این جمع رسانیده گردان و همه را بدار السلام جمع دار یا اله العالمین یا ارحم الراحمین
شعر ای خدای من و خدای همه ۞ وی بدرکات التجای همه ۞ وی عطای عمیمت افزونتر ۞ از خطای من و خطای همه
بر لا تقنطوا امیدی هست ۞ از برای من و برای همه ۞ کرده الطاف لا نهایت تو ۞ مستجاب از کرم دعای همه
بنده زنده از ره تحقیق ۞ بندگی کرده مقتدای همه ۞ هر که گردد گدای درگه تو ۞ شود از قدر پادشاه همه ۞ جمله کاینات
میگویند چو بلطف تو رهنمای همه ۞ کای ز اسرار بندگان آگاه ۞ وحده لا اله الا الله ۞ جل جلاله و عم نواله و عظم شانه

فی نعت نبی علیه السلام

با صد هزاران هزار صلوات بی پایان بران سلطان تخت
شریعت و آن کاشف اسرار حقیقت و آن قهرمان ملت حقیقت و آن سرور مقدسان عالم افلاک و آن
برگزیده عالم خاک و آن سر دفتر اتقیا و آن رهنمای زمرهٔ اشقیا و آن در صدف اجتبا و آن طرهٔ کمال جمال
اصطفا و آن مشرف بشرف انبیا خواجهٔ هر دو سرا محمد مصطفی علیه الصلوات والسلام نظم داعی امت سراج منیر
شمع جمع امم بشیر و نذیر ۞ صدر آفاق و خواجهٔ کونین ۞ صاحب ناقه و لوا و سریر ۞ بوی او بهتر از نسیم بهار
خوی او خوشتر از شمیم عبیر ۞ گر صغیر است و گر کبیره گناه ۞ در گذارنده از صغیر و کبیر ۞ همه را عذرخواه او بکرم
همه را رهنما و عذرپذیر ۞ ما سر از پای خود نمیدانیم ۞ ای سراپای ما همه تقصیر ۞ دوش ناهید بر صحیفهٔ ماه
می کشید این رقم بخامهٔ تیر ۞ انما المصطفی رسول الله ۞ دعوتش رهنمای هر گمراه ۞ و صلی الله علی نبینا محمد
و آله اجمعین

فی منقبة امیر المؤمنین ع

امیر سرور غالب علی ابن ابی طالب ۞ که از قدرش
نمودار یست این دو کون خضرا ۞ شهنشاهی که گر بر آفتاب از تاب رو کردی ۞ ز تابش مهر تابان را
فتادی لرزه بر اعضا ۞ سخی طبعی که آثار لطیف طبع جان بخشش ۞ بدی هنگام جان بخشی نمودار دم عیسی
وصی مصطفی کاندر شب معراج کس جز وی ۞ نبود آگاه از اسرار سبحان الذی اسرا ۞ گرفته پرتو نور علی کونین از آن معنی
ندارد بهره از خورشید تابان دیدهٔ اعما ۞ مرا مهرش ز دل بر میفروزد چون نهان دارم ۞ که نتواند شدن هرگز نهان کس آفتاب از
ز اجزای وجودم بوی حب مرتضی آید ۞ چو در راه وفایش کشته باشد خاک این اجزا ۞ خداوندا بحق کز اسمای صفات تو
که دارد علی عاشقان حضرت را واله و شیدا ۞ بحق سید کونین و فخر عالم و آدم ۞ که وصفش گفته در سورهٔ یس و طه
بشان اتقیا حیدر که سایل خواست از وی سر ۞ نعم فرمود آن سرور نیامد بر زبانش لا ۞ بحق خاندان طیبین و
طاهرین یارب ۞ بنور عصمت خیر النسا بنت نبی زهرا ۞ بحق حجت ثانی حسن بعد از ولی تو ۞ که منشور امامت را
بنام او بود طغرا ۞ بحق حرمت مظلوم دشت کربلا یعنی ۞ حسین ابن علی ابن ابی طالب سر شهدا ۞ بزین العابدین آن سید سجاد و العبا

که بود

که بود اندر کمال فضل چون آبا و چون اجدا ۞ بحق خاندان علم و دانش باقر و صادق ۞ که ایشان یافت در عالم علوم دین و تقوی احیا
بحق موسی کاظم که بود اندر مناجاتش ۞ دل دریا صفت مستغرق شوق تو چون موسی ۞ بحق حجت هشتم رضا و روضهٔ پاکش
که رضوان و ملایک را بدان حضرت بود ملجا ۞ بشاه اتقیا یعنی تقی کز همت عالی ۞ چو جد خویش فارغ بود از دنیا و ما فیها
بتعظیم نقی و عسکری آن سروری پرور ۞ که باشد حب ایشان اهل دین را عروة الوثقی ۞ بحق آفتاب دین و ملت مهدی هادی
که دیدار روی از تو مومنان دارند استدعا ۞ که ما را ذره از نور خورشید عطا بخشش ۞ در آن روزی که خلقان
ذره سان باشند با پروا صلوات الله تعالی و سلامه علیهم اجمعین

باب در بیان عجب و کبر

و این باب مشتمل
است بر دو فصل

فصل اول در عجب و کبر

بدانکه نصرت خداوند ذو الجلال و کریم لا یزال در دو جا
ده است چنانکه فرمود قوله تعالی لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة حق سبحانه و تعالی یاری دهنده است مر بنده
که بدان ضعیفی خویش و خدای تعالی نصرت دهد چنانکه فرمود قوله تعالی کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله
یعنی بسیار گروهند که در خویشتن ضعیفی و ناتوانی و شکستگی اندک بینند و ایشان را نصرت دهد و گروه
بسیار قوت خویش بینند بی نصرت بمانند آنگاه بهزیمت میشوند روایة کرد حسن بصری از حضرت رسالت پناه
محمدی صلعم فرمود که اگر شما گناه نکرده اید از شما ترسم از عجب و تکبر و طاعت و عجب بدتر از گناه است
دلیل بر آنکه گناه طاعت را باطل کند عجب نیز طاعت را باطل کند واجب آید و بر باید بر بنده که منت خدا را
بشناسد بر خویشتن بر طاعت و توفیق و پرهیزکاری و دور بودن از معصیت روایة کردند از حضرت
سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که سه چیز هلاک کننده است عجب بجای طاعت داشتن و هوا را متابع بودن
و بمردی خویش غره گشتن و حضرت رسول صلعم فرمود که هیچکس بکردار خویش در بهشت نشوند گفتند یا رسول
الله شما نیز گفت من نیز بگوی که خدای تعالی مرا برحمت بیامرزد آورده اند که عیسی ع فرمود که بسیار
چراغ که او را باد فرونشاند و بسیار عبادت که عجبش تباه گرداند روایة کردند که حضرت حق سبحانه و تعالی
ریسمانی بموسی ع فرستاد که این ریسمان بفلان مرد ده تا بدترین بنی اسرائیل نزدیک تو آورد آن مرد ریسمان
برگرفت و اندر بنی اسرائیل بگشت کسی را نیافت هر چند تردد کرد ریسمان بگردن خود کرد و بیامد و گفت یا
کلیم الله بدترین بنی اسرائیل را بنزد تو آوردم حق سبحانه و تعالی وحی کرد بموسی علیه السلام بدانکه او بهترین
بنی اسرائیلست و بدانکه او تن خود را بدترین شمرد از جملهٔ خاصان شد آورده اند که مردی پرسید از بزرگی
که نیک کردارم گفت چون پنداری که نیک کرداری چون بحقیقت آن برسی بد کرداری چون خود را بد کرداری

از جمله نیک کرداران باشی روایت از یحیی گفت از پس یک گناه گذشته بخدای تعالی از نیاز و آه و ناله بگریه
بنالد و عذر آن بخواهم دوست تر دارم از صد ساله طاعتی که برو بنازم و دل خوش باشم روایت
از عبد الله که گفت خفتن شب تا بروز و پشیمانی بر خویشتن در بامداد دوست تر دارم که همه شب نماز
کردن و همه روز روزه داشتن که بامداد بعجب و تکبر برخواستن روایة از حضرت امیر المومنین علی ابن
ابی طالب علیه السلام فرمود که تکبر علی ذل ذل یعنی هر که تکبر کند بر مردمان خوار شود عاقبت شعر
چون یقین است رفتنی باید بگور: پس مکن بر هیچکس تو ظلم و زور: زندگانی آنزمان کن در جهان
کز تو آزرده نگردد هیچ مور روایة از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که اکثر اهل النار المتکبرون
یعنی بیشتر اهل دوزخ متکبران باشند یعنی ظالمان پس بحقیقت تحقیق و یقین باید دانست که گناهی
بدتر از ظلم نیست و بدنامی بود بعد از مرگ و هرگز کسی یاد او بنیکی نکند در دنیا و آخرت رسته باشد نظم
دهوان ملک ظالم و فرمان قاطعش: چندان روان بود که برآید روان او: هرکس بظلم خانهٔ مردم خراب کرد
آباد بعد از آن نبود خانمان او: اما دل را از حسد و ریا و شرک و عجب و کبر پاک داری که با این صفات عمل
ترا هیچ جای قبولی نبود بلکه مقبول نباشد و اخبار بسیار درین باب وارد شده است و از آن جمله این خبر که
در اخبار صحیح آمده است از جابر انصاری که گوید از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله وسلم
شنیدم که با اصحاب گفت شما را چیزی بیاموزم که آنرا نگاه دارید شما را سود دارد اگر ضایع کنید شما را حجت
و عذر نزد خدای تعالی بریده شود ای مؤمنان بدانید که حق سبحانه و تعالی را هفت فرشته است که ایشانرا
بیافریده است پیش از آفرینش آسمانها و هر یکی را بدربانی آسمانی موکل کرده است چون کرام الکاتبین که مو
کل اند بر اعمال بندگان شبانگاه عمل بنده برند چون بآسمان اول رسند آن فرشته که موکل دربان آسمان اول است
گوید عمل آن بنده بر روی خداوندش باز زنید که من فرشته ام بر غیبت الله تعالی فرموده است که عمل کسی که مردمانرا
غیبت کرده باشند مگذار از تو بگذرد دوم از آن گروه که کرام الکاتبین عمل بندهٔ دیگر که غیبت نکرده باشد چون بآسمان
دوم رسد دربان آسمان دوم گوید این عمل بر روی صاحبش باز زنید که مراد وی ازین عمل عرض دنیا بود مرا فرموده اند
که عمل او را راه ندهم که در میان مردمان فخر آوردی سیوم عمل بنده برند بآسمان سیوم که نور از وی درخشان از نماز
و روزه و صدقه چون بآسمان سیوم برند گوید که این عمل بر روی او باز زنید که من فرشته موکل بر تکبرم که وی در
مسجدها تکبر کردی مرا دستوری نیست که عمل وی را راه دهم چهارم پس عمل بندهٔ دیگر برند چون ستاره درخشان

از تسبیح

از تسبیح و نماز و روزه و حج و عمره چون بآسمان چهارم رسد دربان آسمان چهارم گوید که این عمل بر روی وی زنید
که من فرشته موکل بر عجبم نگذارم که عمل وی از من درگذرد که هیچ کاری نکردی که عجب در میان او نبودی پنجم
چون عمل بندهٔ دیگر برند چون عروس آراسته چون بآسمان پنجم رسند دربان آسمان پنجم گوید عمل او بر روی او بر زنید
که من فرشته ام موکل بر حسد که وی حسد کرده است و من راه ندهم عمل او را ششم پس عمل بندهٔ دیگر بیاورند
چون ماه روشن از نیکوی چون بآسمان ششم رسند دربان آسمان ششم گوید عمل وی را باز گردانید که من فرشته ام
موکل بر رحمت و هرگز بر کسی که رنج و بلای و شدتی بودی رحم بر ویشان نکردی و بدان بلاها و رنجها و بلای ایشان
دلخوش بودی نگذارم که عمل وی از من درگذرد هفتم پس عمل بنده بیارند که روشنائی وی چون روشنائی
آفتاب بود از زهد و ورع و سه هزار فرشته در متابعت او روند چون بآسمان هفتم رسد آن فرشته گوید که
این عمل بر روی او زنید که من فرشته ام موکل بر ریا و باز دارم هر عمل که خالص و مخلص از برای رضای خدای تعالی
نباشد و آن ریا باشد بعمل خویش بزرگی جست در میان مردمان و آوازه جست در شهرها خدای تعالی فرموده است
که باز دارم عملی که خالص خدای را نبود حق تعالی عمل ریایی قبول نکند پس عمل بندهٔ دیگر بیاورند و از آسمان هفتم
درگذرانند و همه آسمانها از نور وی روشن و نورانی شوند همه فرشتگان بجایها همه در عقب وی روند تا از همه
حجابها درگذرند و بدرگاه حق سبحانه و تعالی رسانند و همه گواهی دهند که این عمل صالح و مخلص است حق تعالی گوید
ای فرشتگان شما رقیب نگاهبان من باشید و من مطلع بر دلهای ایشان و این عمل از برای من نکرده است او را
ما راهی نیست پس صحابه گفتند یا رسول الله بفرمای پس چگونه عمل بجای آوریم که به نزدیک خدای تعالی قبول افتد جواب
آن بود آنحضرت فرمود یا اصحاب بمن اقتدا کنید و عمل صالح خالص و مخلص از برای خدای تعالی کنید و غیر او بخاطر مگذرانید
و زبان نگه دارید و بر گناهان خود پشیمان باشید و بر خویشتن ثنا مگویید و خویشتن را از دیگران برتر مدارید
و کار دنیا را بکار آخرت مقدم مدارید و درشتی تکبر و غیبت مردمان مکنید و بر هیچکس حسد مبرید و حرام و شبهت
مخورید و در پیش مردمان بغیر از یاد و ذکر خدای تعالی مکنید در اخبار آمده است از عجب و ریا و تکبر و حسد و غیره
آن بر هیچکس آنچنان غالب نباشد اگر کسی پارسایی کند و علم آموزد پس فریضه بود که بنظافت دل بکوشد اگر دل
تا باطن تو ازین پلیدیها پاک شود و اصل این همه پلیدیها دوستی دنیاست روایت از حضرت رسالت پناه
محمدی صلعم که فرمود حب الدنیا راس کل خطیئة یعنی دوستی دنیا سر همه خطاهاست و بدان که دنیا کشت زار آخرت
است چنانکه حضرت رسول صلعم فرمود الدنیا مزرعة الآخرة یعنی زاد آخرت از دنیا توان گرفت که دنیا مزرعه

آفت است و عمل پسندیده بود و بعد از گاه حق تبارک و تعالی خالص و مخلص بود و هم از عجب و ریا و هم از کبر و غیبت
و حسد پاک بود و هبلود و صافی بود با صفا آورده اند که چون خواهی که با کسی دوستی کنی باید که در وی پنج
خصلت بود اول عاقل و کامل در صحبت احمق هیچ نبود و عاقبت و حسنه و خطیه بود روایت از حضرت
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام فرمود که عدو عاقل خیر من صدیق جاهل یعنی دشمن عاقل بهتر بود از
دوست نادان که احمق باشد دوم بدانکه نیکو خوی باشد در وقت خشم و حرص بر خویشتن بر نیاید باید
صحبت با کسی داری که در وقت نشستن آرایش تو بود و در وقت کار افتادن سه شخنه تو بود و در وقت حاجت
خزانهٔ تو باشد و صحبت با کسی دار که اگر کاری بکند یاور تو باشد و اگر از تو نیکوی بیند بر دل نویسد و اگر از تو زشتی
بیند بپوشاند و صحبت با کسی دار که اگر سخن گوی ترا راست گوی داند و سخن او راست باشد و اگر کاری پیش آید
خود را اسیر تو سازد و اگر حاجتی پیش آید آنچه داشته باشد بر تو ایثار کند و رنج خویش را برای منفعت تو
اختیار کند اگر ترا کاری افتد باک ندارد که کار خویش را بر کار تو برگزیند تا کار تو راست شود سیوم باید که
با صلاح بود که با هیچ مفسد فاسق دوستی نباید کردن که از خدای تعالی نترسد و از وی ایمن نتوان بود و چون
عرض و کردوی نیز برگردد و هر که از خدای تعالی ترسد بر هیچکس آزار نکند و دیدن مفسد فاسق گناه عظیم بود چهارم
باید که راست گوی باشد که با دروغ گوی صحبت داشتن و از ایشان راستی نبیند و هر چه گوید بدان اعتقاد نباشد و چون
دروغ گوی باشد به سخن تو نیز اعتماد نکند هر چند راست باشد پنجم باید که بر دنیا حریص نباشد و صحبت کسی مکنند که
دوست دار دنیا باشد که دوستی دنیا زهر قاتل است پس هر گاه با زاهدان و عابدان و پرهیزکاران نشینند
دنیا بر دل وی سرد و دشوار شود و در طاعت بیفزاید و ترس خدا در دل او باشد و هر که با اهل دنیا نشیند دنیا
بر دل او شیرین گردد و زهد در رف دافتد که طبع آدمی چنین است و دیگران مانند و نیز اگر دو ستور را در یکجای
ببندند هم رنگ یکدیگر نشوند الا خوی یکدیگر بگیرند و هر که با دونان نشیند همچو ایشان دون شود و هر که با خردمندان نشیند
او نیز خردمند شود و خرد او افزون شود در همصحبتی او نظم گر بندی اسب تازی را زمانی پیش خر رنگ او
همچون نگردد طبع او همچون شود فصل در معاعظه بدانکه در تفسیر قرآن است که چون مکلفان را در گور بنهند در حال
منکر و نکیر در آیند با هیبت و از ایشان سوال کنند که خدای تو کیست و دین تو چیست گوید نمیدانم ایشان در جواب
گویند که هرگز ندانی که در دنیا ندانستی دلیل بر صحت او قرآن است قوله تعالی اولئک علیهم یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون
و همچنین در تفسیری گوید که چون روز قیامت فاسقان را بدوزخ رانند عذاب و عقوبت کنند ایشان را مالکان

دوزخ

مر دوزخ را گویند از خدای تعالی بخواهید که یک روز عذاب دوزخ ما را ترک کند و یا بر ما سبک گرداند مالکان
این عقوبت نیست خازنان گویند ای بدبختان شما را هیچ پیغمبر نفرستادند تا شما را خبر دار کنند گویند آمده
بودند و لیکن ما قول ایشان را کار نکردیم و این روز را باور نمیداشتیم و تصدیق این سخن قول خدا است آنجا
که می فرماید وقال الذین فی النار لخزنة جهنم ادعوا ربکم یخفف عنا یوما من العذاب و همچنین در تفسیر قرآن
میگوید که گناهکاران را در دوزخ کنند و ماران و کژدمان را در ایشان گمارند تا ایشان نا امید گردند ایشان پیش
زبانیه دوزخ شوند فریاد کنند و گویند که از خدای خویش بخواهید تا ما را مرگ دهد تا ازین عذاب خلاص شویم
زبانیه ایشان را جواب دهند گویند شما را درین دوزخ درنگ می باید کرد که مقام ابد است فریاد بر آرند و گویند
خداوندا ما را بیرون کن تا در دنیا عمل صالح کنیم دیگر آنچه کردیم نکنیم ندا آید که شما را عمر دادیم و شما را مهلت داده
بودیم و اختیار طاعت و معصیت داده بودیم قوله تعالی اخسئوا فیها ولا تکلمون دور شوید باد شما را از رحمت حق سبحانه
و تعالی و سخن میگوید و عقوبت بچشید که امروز نادانان را و ظالمان را یاری و یاوری نیست و در تفسیر مسطور است
چنین روایت از عبد الله مسعود که روایت کرد از حضرت صلعم فرمود که دوزخیان را عذاب بر عذاب زیاده
گردانند اندر دوزخ کژدمانی هستند هر یک چند شتری باشند که بدیشان گمارند چنانکه بهر زخمی که بزنند
ایشان از رنج و ترس آن چهل سال می لرزند و ساکن نشوند همچنین در تفسیر است که این آدمیان
می پندارند که آن منزل که ما ایشان را امید هیم از مال از فرزند چیزی نیست و خطا می پندارند که آن منزل چیزی نیست
بلکه آن را استدراج گویند و ایشان نمیدانند معنی استدراج که اندک نزدیک گردانند در پرده نعمت و بر
خود داری بدرجه هلاک رسانند و بدانید ای بندگان که قرآن صد و چهارده سورة است در هیچ کدام آیت
نیست که خدای تعالی گوید ای بندگان من بترسید الا اکثر میگوید بترسید و حضرت رسول صلعم را می گوید یا
ایها النبی اتق الله یعنی ای محمد بترس از خدای تعالی و ایمن مباش و جمله آدمیان را می گوید یا ایها الناس اتقوا
ربکم یعنی ای آدمیان بترسید از خدای تعالی چندانکه توانید همچنین در تفسیر قرآن است که چون روز
قیامت مسلمانان آیند با طاعتی بسیار و چون آن طاعت ایشان را در کفهٔ ترازو نهند سبک آید و هیچ
وزن نکند دلیل بر صحت این قرآن است که می فرماید قوله تعالی فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا و چون مسلمانان پرسند
که طاعت ایشان را وزنی نیست و مقبول نیست عاجز و متحیر فرو مانند و با یکدیگر گویند در دنیا قرآن ما را خبر میداد
که آنجا بعضی طاعتها باشد روز قیامت که طاعت ایشان قبول نکنند و خدای تعالی گوید که ای محمد تو مید نفی

کشتی

کذالمان کسی باشند که ایمان حاصل کرده باشند بجهت و نماز شرعی نکنند و زندگانی بر وجه شرع نکنند ایشان
در دوزخ همگی خلاصی نیابند دلیل بر صحت این قرآن است انجا که میفرماید بسم الله الرحمن الرحیم والشمس وضحیها
و خدای تعالی درین سوره هشت جای سوگند همی یاد کند که از دوزخ ابدی خلاصی کسانی را بود که زندگانی
پاک کنند و روزگار خویش بوجه شرع گذرانیده باشند و همچنین در تفسیر قرآن مذکور است بگوی ای محمد مسلمانان را
که خمر میخورید و زنا می کنید و ربا میخورید و مال مسلمانان بظلم می برید و میخورید و ما ایشان را در قرآن چند جای
نهی کردیم و حجت بر گرفتیم قوله تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه
لعلکم تفلحون و اگر چنان بودی که نهی نا کردیم بتقدیر اگر حاکمان دنیا و پادشاهان مخلوق کردندی جمله ایشان را
مطیع بودندی از ترس عذاب خزی و این مسلمانان مرا ترک کردند و نیک فراموش کرده اند اما چون روز
قیامت بود ایشان را بدوزخ رانیم و عذاب دوزخ بچشانیم و گوییم قوله تعالی فذوقوا بما نسیتم لقاء یومکم
هذا انا نسیناکم ای محمد بگوی نیز هند کسانی که دعوی مسلمانی می کنند و خمر میخورند و زنا و لواطه می کنند و ربا
میخورند و مال مسلمانان می برند بظلم و جور میخورند و این جمله آزار خدا و رسول است هر که خدا و رسول را آزار دهد
لعنت بروی کند خدای تعالی و رسول در دنیا و آخرت و این مسلمانان که این چیزها انکار دارند و باور
نمی کنند یعنی بدل معصیتها میکنند و بزبان مسلمان میباشند و دلهای ایشان مسلمان نیست دلیل بر صحت
این قرآن است آنجا که می فرماید ومن الذین آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم لاجرم قرآن ایشان را منافق
میخواند و منافق و فاسق در دوزخ باشد چنانکه قرآن بدین ناطق است آنجا که میگوید واما الذین
فسقوا فماویهم النار و جای دیگر بحضرت رسول صلعم خطاب می کند سواء علیهم استغفرت لهم لن یغفر الله
لهم ای محمد اگر تو ایشان را شفاعت کنی و اگر نکنی هرگز نیامرزم ایشان را از بهر آنکه ایشان معصیت می
کنند و ترک رضای من کرده اند و دعوی مسلمانی می کنند و مسلمان بدوزخ نرود و بدوزخ کافران شوند
ای محمد این مسلمانان درین دعوی ما را فریبند و نمی دانند که ایشان درین معنی غلط افتاده اند بلکه نفس
خود را می فریبند دلیل بر صحت این قرآن است یخادعون الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون
و دیگر آنکه در دل ایشان جهل و نفاق است و خدای تعالی زیاده کرداند جهل و نفاق ایشان را آنجا که میگوید
فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون بدانکه عقل و شرع هر دو گواهی میدهند
بر آنکه عالم مؤمن از دوزخ دایم رستگار است هر عالم معتقد که خود را مؤمن شناسد جهل بود و هر چه روز

برآید

برآید جهل بر جهل زیادت بود و نمیرد الا کافر و دلیل برین قرآن است واما الذین فی قلوبهم مرض فز
ادتهم رجسا الی رجسهم وماتوا وهم کافرون و همچنین جماعت مسلمانان را اعتقاد چنان است
که قرآن یاد گرفتن و مال بصدقه دادن از ایمان است و سبب نجات ایشان است از آتش دوزخ
برات است اما مسلمانان را درین اعتقاد غلط افتاده است برای آنکه در تفسیر قرآن مسطور است
روایة کنند از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت باشد خلایق
را در عرصات قیامة بدارند و خدای تعالی خلقان را با حکمت خواند کسانی باشند که قرآن یاد گرفته
باشند که خدای تعالی ایشان را مال داده باشد صاحب قرآن را گویند نه ترا در دنیا توفیق داده بودیم
تا قرآن یاد گرفتی اکنون بیار تا چه کردی از عمل گوید خداوندا من پیوسته بخواندن قرآن مشغول بودم
از برای روز قیامت حق سبحانه و تعالی گوید آری کردی ولیکن از برای من نخواندی از برای آن خواندی
که مردمان گویند فلان مرد نیکوکار است و تو خواندی ایشان مدح کفتند و مقصود تو حاصل شد اکنون
برو ترا نزدیک ما هیچ حقی نیست و نصیبی نخواهد بود چون ازوی فارغ شود بفرماید تا صاحب مال را
بیاورند خدای تعالی گوید ای بنده ترا مال بسیار داده بودیم در دنیا و از حلال حساب و از حرام
عذاب ترا خبر دادیم بیا و حساب آن بده تا بچه خرج کرده گوید الهی از آن مال صدقه دادم بسیار کس از آن
نفع خدای تعالی گوید آری دادی ولیکن نه از برای ما دادی و از برای آن دادی تا مردمان گویند
فلان مرد بخشنده است تو دادی و ایشان ترا ستودند و مقصود تو بر آمد اکنون برو که نزد
یک ما از آن هیچ حق و نصیب نیست پس بفرماید تا هر دو گروه را بدوزخ برند دلیل بر صحت این
قرآن است که من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف الیهم اعمالهم فیها وهم فیها لا یبخسون اولئک
الذین لیس لهم فی الآخرة و همچنین جماعت دانشمندی و مفتی که مسلمانان را برای مصلحت خویش گمراهی دهد
و گوید شما هر چه می کنید از نماز و روزه درست و شریعت و گناه شما سهل است خدای تعالی کریم و رحیم
است و رحمت او بسیار است و برین سخن جهل بر ایشان زیاده می شود و ایشان را معصیت بر گمراه کرداند که نگو
که از خدای تعالی بترسید و از معصیت دور باشید که عذاب خدای تعالی را طاقت نیارید که وی سخت
عقوبت است نفس شما سخت ضعیف است ای دانشمند و فقیه دوست دارید که مسلمانان را چنین
گمراهی دهید از آن باشد که خود گمراه بود و از مهر ایشان فرمایند و فرمان برنده هر دو در دوزخ باشند چون روز

قیامت در عرصات ایشانرا خاص کنند ندا در آید که ای علما و فقها بندگان مارا چه آموختید ایشان گویند
خداوندا ما بندگان ترا گمراه کردیم و دلیل بر صحت این قرآن است آنجا که می فرماید قال الذین حق
علیهم القول ربنا هؤلاء الذین اغوینا الآیه دیگر جماعت علویان که دعوی می کنند که ما نسب خویش
بپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آمرزیده ایم و ایشانرا بدین معنی دعوی غلط افتاده است که روز قیامت
قرآن بجواب ایشان میگوید علویانرا اگرچه حسنی و حسینی باشند و خویشی پیغمبر ایشانرا سود ندارد
برانکه جزا بر عمل است آنجا که میفرماید قوله تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساء
لون فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و جای دیگر میگوید لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم
یوم القیامة یفصل بینکم والله بما تعملون بصیر پس ای عزیزان خلاصی ازین گناهان توبه است و بحضرت
تعالی باز گشتن و پشیمانی از گناهان و نیازی از سر سوز و ناله دردناک و دلی بریان و چشمی
گریان در نیم شبان بدرگاه رحیم و رحمان در آی و عذر گناهان خود بخواهی و بترس خوف الهی
چون بید لرزان باشی و آه دل سوز در سحرگاهان بناله در آیی با پادشاه ذو الجلال و کریم لایزال مناجات
کنی و آمرزش خواهی والله اعلم و احکم

فصل در موعظه

قال رسول الله صلی الله علیه
وآله ما زهد عبد فی الدنیا الا انبت الله الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه وبصره بعیوب الدنیا و عیوب
نفسه واخرجه من الدنیا سالما الی دار السلام خبریست مروی از لفظ مصطفوی صلعم چنین میفرماید سلطان
تخت شریعت و آن کاشف اسرار حقیقت و ماحی دریای طریقت و آن دانای بحر معرفت سید انبیا
و خواجه اصفیا محمد مصطفی والصلوة والتحیة والثنا مر امتان غمزده خود را و بندگان محنت سوده
خود را بشارت میدهد و برات نجات عمدا اشارت میکند بقبولی در دنیا و رغبتی می نماید بعقبی و میگوید
ما زهد عبد فی الدنیا یعنی هیچ بنده از بندگان خدای تعالی و هیچ محبی از محبان کبریا نیست که او روی
ازین زخارف دنیا بگرداند بواسطه حرارت مرگ و از کرفت دنیا زاهد شود در طلب عقبی عابد شود
تن را سبیل بر عبادت خدای تعالی کند و جانرا وقف بر محبت کبریا کند الا انبت الله الحکمة فی قلبه
وانطق بها لسانه مگر خدای تبارک و تعالی بلطف بی منتهای خود علم و عمل و حکمت در دل آن بنده نابت
و رایج کند و نیاز زبان آن بنده را در ابر علم و حکمت جریان آرد دلش خزینه حکمت شود و دیده اش
عبرت شود و سمعش طالب سیرت گردد و زبانش واعظ منبر موعظت شود وبصره بعیوب الدنیا و عیوب نفسه

وعیوب

وعیوب او را در دیده او آورد تا زبان انابت بتوبه معذرت بگشاید و عیوب دنیا را بدو نماید یا روی
ازو بگرداند و درد دین در نهاد او کارد و دوا روی در دلش پیش دیده او بدارد تا دران درد لباس
صبر در پوشد و شربت دوای آن درد بدست و پای خود می نوشد و اخرجه من الدنیا سالما الی دار السلام
و خدای تبارک و تعالی آن بنده را ازین دنیا محبوس پر محنت و بلا بسلامت تا بقیه قیامت برد و دارد تا ایمان
بحجره جنان در آرد عزیز من خواهی رستگار شوی پرهیزکار شو تا اهل اسرار گردی و معذورت نمایند تا بعفو
رسی طاعت آر تا برای جنت شوی فریفته مشو تا آشفته نشوی و دل در دنیا و مال فانی مبند تا خسته گردی

شعر
امروز بهر هرچه ترا پیوند است : کانها همه بر پای تو فردا بند است : سودی طلب از عمر که سرمایه
عمر : روزی چند است و کس نداند چند است

آورده اند که روزی ابراهیم خلیل الله علیه السلام را نمرود
مردود بزندان کرد گفتند خلیلا بزندان شو گفت من خود عمر بزندان گذرانیده ام که الدنیا سجن المومن یعنی دنیا
زندان مومن است گفتند دست و پای بده تا بند بر نهیم گفت من خود در بندگی و بند احکام شرع بر پا و دست
خود نهاده ام و دل را به بند محبت او بسته ام و جانرا بزنجیر مودت او بر پیچیده ام و دیده را در پرده یغضوا
من ابصارهم متواری کرده ام ابراهیم خلیل علیه السلام روزی چند در زندان مقام و قرار کرده بود و موکلان
نمرود هر ساعت بزبان تهدید و وعیدی میکردندی بعذاب شدید میترسانیدند حضرت ابراهیم علیه السلام میگفتی
که محبان حضرت او را از عقوبت غیر چه الم بود و مشتاقان در سرای ربوبیت او را از حبس تن ضعیف
جان و دل کی ریش شود ابراهیم خلیل علیه السلام در زندان نشسته و از ذکر محبوب زندان نسیم جنان گشته
صد هزار گلهای راحت دران منزل عقوبت شکفته ابراهیم خلیل روی بمحراب مناجات آورده و در صلوات
مشغول شده و ناله ربنا را بر آسمان دنیا رسانیده و می گفت خداوندا می بینی که چون متحیر شده ام و میدانی
که در مانده ام و غریب وار درین منزل اشرار از ابرار دور مانده ام عزیز من اگر امیری گشتی با میری رسیدی
و اگر محنتها بچشی نعمتها نوش شود اگر درین زندان بمانده و غم نبودی فردا ببستان جنان و احسان خدای تبارک
و تعالی برسی و دل در لطف او دار و خود را بر عبادت او وقف کن و جانرا بر مودت او صرف کن
و همه از و گوی و همه با او گوی او را خوان و او را دان در همه کارت عنایت کننده مهمات کفایت
کننده و هر که بنقط محبت رسید از غیر منقطع شود و هر که حلاوت طاعت مقاربت لطف او یافت از
اغیار مفارقت کند و از طبع عقل خود در شرع آویزد و از نفس کناره کند و با عقل همخانه شود و ذکر

خدایا مونس خود ساز دنام او را مبارک کی ایام خویش دار دنیا کارش مهیا شود و روز کارش صفا شود و در آخرت برحمت رحمن برید
و بجنت سبحان دار السلام برسد عزیزا بنده حضرت او باش تا بر همکنان امیر شوی و لباس صبر را در پوش
تا بر همه کهتران کهتر شوی و دل در و بند تا از بند بری خالص شوی او باش تا خلاصی یابی و بنده او باش تا
خواجه دیگران شوی الهی بحق ذات بیمثال تو که بر ما ی بیچارکان رحمت کنی و بخشایی و حاضران این
مجلس را بدار السلام رسانی

باب بیست هشتم در بیان شفقت و صدق النیة

الحمد لله الذی روح ارواح
العارفین بنسیم اسمه و روض اسرارهم فی ریاض قدسه و سقاهم شربه محبته فسکروا و اواهم الی بساط قربه
فاسکرو و قطعهم عن الخلایق فادرکوا فقر الحقایق قاموا علی منزل الصفا و استقاموا علی صدق الوفا
احمده و حمدا من استانس معه فی الدنیا و توسل الی رضاه فی العقبی و نشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له شهادة عبد معروف بربوبیته مقر بوحدانیته و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان
علیا ولیه و وصی رسوله و سلم تسلیما کثیرا اللهم یا اول الاولین و یا غیاث المستغیثین اخلص المومنین
من ایدی الظالمین والمظلومین اللهم عفوا لاباینا و امهاتنا و لجمیع المومنین و المومنات حیهم و
میتهم و ذکرهم و انثهم فانک تعلم منقلبهم و مثویهم ربنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل
فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک روف رحیم

المناجات

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان
آفرین خداوند بخشنده دستگیر کریم خطا بخش پوزش پذیر خداوند بخشنده مهربان کریم خطا پوش روزی
رسان عزیزی که هر کز درش سر بتافت بهر در که شد هیچ عزت نیافت سر پادشاهان کردن فراز بدرگاه او
بر زمین نیاز نه کردن کشان را بگیرد بفور نه عذر آوران را براند بجور اگر خشم گیرد ز کردار زشت چو باز آمدی ماجرا
در نوشت اگر با پدر جنگ جوید کسی پدر بی گمان خشم گیرد بسی و گر خویش راضی نباشد ز خویش چو بیگانگانش
براند ز پیش اگر بنده چابک نیاید بکار عزیزش ندارد خداوندگار و گر بر رفیقان نباشی شفیق بفرسنگ بگریزد از تو رفیق
و گر ترک خدمت کند لشکری شود شاه لشکرکش از وی بری ولیکن خداوند بالا و پست بعصیان در رزق بر کس نبست
ادیم زمین سفره عام اوست چه دشمن برین خوان یغما چه دوست و گر بر جفا پیشه بشتافتی کی از دست قهرش امان یافتی
بری ذاتش از تهمت ضد و جنس غنی ملکش از طاعت جن و انس چنان پهن خوان کرم گسترد که سیمرغ در قاف قسمت خورد
مر او را رسد کبریا و منی که ملکش قدیمست و ذاتش غنی یکی را بسر بر نهد تاج و تخت یکی را بخاک اندر آرد ز تخت
کلاه سعادت یکی بر سرش گلیم شقاوت یکی در برش گلستان کند آتشی بر خلیل گروهی بر آتش برد ز آب نیل

کر آنست منشور احسان اوست ور اینست توقیع فرمان اوست پس پرده بیند عملهای بد هم او پرده پوشد بالای خود
بتهدید اگر بر کشد تیغ حکم بمانند کروبیان صم و بکم و گر در دهد یک صلای کرم عزازیل گوید نصیبی برم بدرگاه
لطف و بزرگیش بر بزرگان نهاده بزرگی ز سر فرومانده کان را برحمت قریب تضرع کنان را بدعوت مجیب
بر احوال نابوده علمش بصیر بر اسرار ناگفته لطفش خبیر بقدرت نگهدار بالا و شیب خداوند دیوان روز حسیب

فی نعت خواجه کاینات صلعم

کریم السجایا جمیل الشیم نبی البرایا شفیع الامم امام
رسل پیشوای سبیل امین خدا مهبط جبرئیل شفیع الوری خواجه بعث و نشر امام الهدی صدر دیوان حشر
کلیمی که چرخ فلک طور اوست همه نورها پرتو نور اوست یتیمی که ناکرده قرآن درست کتبخانه چند ملت بشست
چو صیتش در افواه دنیی فتاد تزلزل در ایوان کسری فتاد چو عزمش برآهیخت شمشیر بیم بمعجز میان قمر زد دو نیم
بلاهت لات بشکست خرد باعزاز دین آب عزی ببرد شبی بر نشست از فلک بر گذشت بتمکین و جاه از ملک در گذشت
چنان گرم در تیه قربت براند که در سدره جبرئیل از وی بماند بدو گفت سالار بیت الحرام که ای حامل وحی برتر خرام
چو در دوستی مخلصم یافتی عنانم ز صحبت چرا تافتی بگفتا فراتر مجالم نماند بماندم که نیروی بالم نماند
اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم نماند بعصیان کسی در گرو که دارد چنین سیدی پیشرو

فی نعت امیر المومنین

ای ز عزت جای برتر یا امیر المومنین زانبیا هست جای برتر یا امیر المومنین
ذو الفقار از بهر آن آمد فرو از آسمان تا رباید سر ز کافر یا امیر المومنین لایق منبر توی من بعد خیر المرسلین
زان نهادی پا بمنبر یا امیر المومنین در خلا و در ملا یاری غمخواری نبود مصطفی را از تو بهتر یا امیر المومنین
آن زمان نور تو پیدا بود در علم نبود طینت آدم مخمر یا امیر المومنین لافتی در شان تو گفتند مکان سما
تا بکندی در ز خیبر یا امیر المومنین جان احمد شاد شد آندم که بنهادی بلطف بر نهال بستر او سر یا امیر المومنین
شهر علم مصطفی گفتی علی بابها خود توی آن شهر را در یا امیر المومنین از شعاع رای خورشید جهان گیر شد
روی مهر و مه منور یا امیر المومنین آیت تطهیر در شان تو نازل شد ز حق ای حقت گفته مطهر یا امیر المومنین
سی هزار و بیش احادیث صحیح معتبر گفت در شانت پیمبر یا امیر المومنین بنود پیدا نخواهد بود چون جود شما
از مونث و از مذکر یا امیر المومنین زاهد از جنت بطاعت خواهد از حق کی شود بی ولایت آن میسر یا امیر المومنین
نی نعیم آن جهان اضیف المرات را دوستانت را مقرر یا امیر المومنین

فی منقبت ائمة المعصومین

نوبهاران چون گیاه از خاک من سر بر زند همچو من بوسته دم از مهر حیدر بر زند در هوای نور چشم مصطفی یعنی حسن

مرغ روحم تا بچرخ هفتمی پر میزند ؛ از حسین تشنه لب گویم که در هر صبح و شام ؛ از زبانم حرف مدح و ذکر او سر میزند
مهر زین العابدین اندر دل و جانم نشست ؛ وز دلم یاد درش هر لحظه سر بر میزند ؛ باقر و صادق ز سوز شعلهٔ تیغ زبان
آتشی در خارجی و خس وابتر ؛ در تولّا و تبرّا پاک باید بود و دشمن ؛ هر جوانمردی که دم از دین جعفر میزند
دوستان موسی کاظم بتیغ آبدار ؛ دشمنان خانه از ابر به سر میزند ؛ خاک روب درگه سلطان علی موسی الرضا
از تفاخر پشت پا بر چرخ اخضر میزند ؛ هر که چون من از گدایان تقی باشد بقدر ؛ خویش را بر پادشاه هفت کشور میزند
بی سر و پایی که گرد خاک درگاه نقی ؛ تکیه بر ملک جم و ملک سکندر میزند ؛ نیستم غافل زمانی از خیال عسکری
مرغ روحم صد نوا از شوق عسکر میزند ؛ ای موالی آفتاب طلعت صاحب زمان ؛ طعنها از روی خوبی بر مه و خور میزند
واقفی را نیست بیم از خارجی و ناصبی ؛ زانکه دایم دم ز مدح آل حیدر میزند ؛ صلوات الله تعالی و سلامه علیه و علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین

این باب در بیان شفقت و قصد احتیاج [illegible] و این باب مشتمل است بر پنج فصل

فصل اول در بیان شفقت

بدانکه شفقت بر عامه و رعایا و مرحمت در حق کافهٔ برایا بر ملوک عظیم الشان سلاطین رفیع المکان لازم است چه زیر دستان ودایع حضرت که با اهل اختیار و اقتدار سپرده تا بر رعایا و رعایت ایشان حال عجزه و رعایت و درویشان بفراغت و رفاهیت مقترن بود و دلهای شکسته باهتمام رعایت و مرحمت گستری از هجوم بلای جباران و ستمکاران فارغ و مطمئن گردد پس پادشاهان باید که بامید رحمت الهی که ارحم الراحمین است بر رعایا و عاجزان ببخشایند و رخسارهٔ سلطنت را بجمال زیبای الشفقة علی خلق الله بیارایند ؛ شعر ؛ در شفقت هر که علم بر فراخت ؛ کار خود و جملهٔ خلقان بساخت ؛ از شفقت هر که سرافراز شد ؛ در دولت بر رخش باز شد ؛ سعادت آخرت و سلامت دینی برحم و اشفاق باز بسته است ؛ آورده اند که سبکتکین پدر سلطان محمود غزنوی بود در اوایل حال یک اسب بیش نداشت و اوقات او بنهایت عسرت می گذشت همه روز بعزم شکار بصحرا رفتی اگر صیدی بدست آمدی بدان گذرانیدی روزی دید که آهویی با برهٔ خود میچرید سبکتکین اسب برانگیخت آهو بگریخت بچهٔ او خرد بود از مادر باز ماند سبکتکین آهو بچه را بگرفت و دست و پایش ببست و در پیش نهاد و روی بشهر پیش گرفت آهو بچهٔ خود را گرفتار دید بازگشت و در پی میدوید و فریاد میکرد و مینالید سبکتکین را رحم آمد و دست و پایش باز کرد و بگذاشت مادرش شادمان او را پیش گرفت و روی بسوی آسمان کرد که قبلهٔ دعاست و بزبان بی زبانی که داشت مناجات کرد و روان شد ؛ مصرع ؛ آنی که زبان بی زبانان دانی ؛ سبکتکین دست تهی بشهر آمد شبانگاه

حضرت

حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله را بخواب دید که با وی میگوید که ای سبکتکین بواسطهٔ آن شفقت که از تو در وجود آمد بجهت آن کرم و مهربانی که کردی در حق آن آهوی بیچارهٔ زبان بسته در نزد حضرت پادشاه پادشاهان قرب تمام یافتی و ما از تو خوشنود شدیم و حق سبحانه و تعالی ترا بشرف پادشاهی رساند تا [illegible] تو باید که بر بندگان خدای همین نوع شفقت بجای آوری و در بارهٔ رعیت خود طریقهٔ شفقت و مرحمت فرو نگذاری و بزرگی فرموده که چه بواسطهٔ شفقت بر حیوانی پادشاهی این جهانی یابد اگر بجهت مرحمت و شفقت بر انسانی سلطنت ملک باقی یابد غریب و عجب نباشد ؛ شعر ؛ دست رعایت ز رعیت مدار ؛ کار رعیت برعایت گذار ؛ مرحمتی کن که جگر خسته اند ؛ در کرم لطف تو دل بسته اند ؛ در رحمت ؛ که حکما گفته اند که یکی از آثار شفقت سلطانی آنست که چنان رعیت را دوست دارد که پدر فرزند را و هرچه بر خود نپسندد بر ایشان نیز روا ندارد تا ایشان هم مال و جان خود را از و دریغ ندارند و هرچه دارند فدای وی کنند و همه همت خود را بر درازی عمر و زیادتی دولت او گمارند چنانکه او از رحمت و شفقت بر خلق خدای تعالی بیشتر باشد خدای عز و جل را نیز نظر مرحمت و شفقت بر وی بیشتر بود ؛ نظم ؛ ببخشا تا ببخشایند بر تو ؛ دری از غیب بگشایند بر تو ؛ اگر رحمت ز حق داری تمنا ؛ تو هم بر دیگران رحمت بفرما ؛ آورده اند که اردشیر بابک پسر خود را وصیت کرد که ای فرزند جهد کن تا بشفقت تمام و مرحمت مالا کلام رعیت را از مرتبهٔ رعیتی بمرتبهٔ دوستی رسانی تا دلها از آن تو شود و چیزهای دیگر تابع دل اند ؛ روایت ؛ کرده اند که حکیمی را پرسیدند که بهترین شکار سلاطین را کدام است فرمود که صید دلهای رعیت کردن خوبترین شکار است زیرا که چون دل ایشان را بجود و میل دادی دیگر همه چیزها با وی مضایقه نمیکنند که همه در پی دل اند و از پی دل میروند چون دوستی پادشاه در دل رعیت جای گرفت در هیچ چیز با وی مضایقه نمی کنند ؛ شعر ؛ ملک معنی طلبی پیروی دلها کن ؛ لشکر گر نبود ملک مسلّم نشود ؛ و یکی از شفقتها آنست که چند انکه توانند مردمان را بزراعت و عمارت تحریص کنند و در اجرای کاریزها و احداث جویهای ایشان مددکاری بجای آورند ؛ آورده اند که نوشیروان بعامل خود نامه نوشت که در ولایت تو اگر یک قطعه زمین نامزروع یابند بفرمایم تا ترا بردار کشند و حکمت درین آنست که فایدهٔ پادشاه از خراج باشد و فراخی وقت بسیار بود که مملکت با آبادانی بود و آبادانی نشود الا بزراعت را تا با رعیت مسامحت نکند و آثار شفقت در حق ایشان بظهور نرساند زراعت نشود ؛ نظم ؛ مملکت معمور خواهی خلق معمور دار ؛ وز سر ایشان بلای عاملان را دور دار ؛ نقل ؛ آورده اند که در زمان سلطان ابوسعید خدابنده مرا

بار رعایا زیادتی میکردند و بعضا از ایشان چیزی میگرفتند روزی سلطان امرا را گفت من تا امروز جانب رعیت
میگرفتم بعد الیوم این رعایت را بر طرف خواهم کرد اگر مصلحت دانید همه را غارت کنید و هیچ چیز از امتعه و غیر آن
بر ایشان مگذارید اما بشرط آنکه دیگر از من علوفه و مرسوم نطلبید و بعد ازین یکی از شما این نوع التماس از من کنید او را
بسیاست رسانم امرا گفتند که جای علوفه و مرسوم چگونه توانیم بود وظیفه خدمت بچه نوع بجای توانیم آورد گفت
چون مجموع مصالح ما و شما از سعی رعایا باشد در عمارت و زراعت و حرفه و تجارت چون ایشان را غارت کنیم آن زمان
چنین توقعات از که توان کرد شما اندیشه کنید که اگر کار از رعایا زراعت بستانید و غلات ایشان بجور بدایشان را
بضرورت ترک زراعت باید کرد و بعد ازان زراعت نکنند محصولشان نباشد شما چه خواهید خوردن امرا چون این
سخنها استماع کردند روی بنوازش رعایا و رحم و شفقت آوردند و رعایت ایشان کردند **شعر**
شنیدم از بزرگان سخن سنج ۞ که سلطان از رعیت بهتر از گنج ۞ کزان خرج ار شود آخر سر آید ۞ وزین هر لحظه دخل نو در آید
و از جمله شفقتها آنست که روز بار رعایا باشد و بخود تفحص حال دادخواه کند تا هر کس سخن خود با وی گوید و او بنفس
خود کماهی بحال مظلومان وقوف یابد بنواب از حجاب نتوانند بعرض رسانیدن و طمع بر کسی حکم کردن **شعر**
ببخش ای کوه چون دست دهد زر ۞ مکن با کس بسیم و زر تفاخر ۞ بده چون داد نعمت کردگارت ۞ که نعمت بهر تو میراث
خوارت ۞ به یزدان ده چو در بخشش شتابی ۞ به یزدان هرچه دادی باز یابی ۞ بر آور حاجت درویش و از پیش
بترس از روز حاجتمندی خویش ۞ جوانمردی سعادت را دلیل است ۞ ذلیل دو جهان چون بخیل است
سخی طمع ایمن است از دوزخ و نار ۞ بخیل اندر سقر باشد گرفتار ۞ منه در خانه گر نانی نداری ۞ که در بسته بمهمانی
نداری ۞ به بود تر خبر دیرا دیر کردن ۞ چه بهتر بی نوایی سیر کردن ۞ مخور غم بهر رزق اندوزی او ۞ که با هر کس بود آن شه
روزی او ۞ بتابستان مده کوزه آب ۞ زمستان آتشی و موضع خواب ۞ **در خبر است** که اکابر حرمین بنام خلیفه
نوشتند که خلافت و تدبیر ملک و سلطنت نشاید ترا که نگهبانان و متعلقان تو بر مردم ظلم کنند و انواع جور و ستم
از ایشان صادر می شود او در جواب نوشت که از آنها که شما میگویید من خبر ندارم دیگر باره خبر فرستادند که عذر
تو از گناه تو بدتر است و بزرگان گفته اند آنچه ترا جواب باید گفت بدیگران حواله مکن و مهمات رعایا بر دست
گرفته و بوقت سوال از عهده جواب بیرون میباید آمدن بی خبری و غفلت در میان چه کار دارد و این عذر از تو
که خواهد شنود و که قبول خواهد کرد **آورده اند** که یکی از خلفا گفت که در ولایتی که تعلق بمن دارد اگر پلی ویران
باشد و گوسفندی بگذرد و پای گوسفندی بسوراخی فرو رود و اهل آن ولایت رسد فردای قیامت از من خواهند پرسید و برا

از عهده

از عهده آن بیرون می باید آمدن پس هر که منصب سلطنت قبول میکند پای تمکین بر سریر حکومت مینهد باید که
حقوق این امر قیام باید کرد و حفظ حدود و رسوم آن از روی شفقت و مرحمت و نیکو خواهی رعیت بجای باید
آوردن از سر شفقت و مرحمت **شعر** فراز تخت حکومت نشستن آسان نیست ۞ دران مقام بسی احتیاط باید کرد
مراد عاجز محنت رسیده باید داد ۞ غم فقیر مشقت کشیده باید خورد **فصل دویم در بیان صدق** وصدق راستکاری
و سبب رستگاری اوست **شعر** راستان رسته اند روز شمار ۞ جهد کن تا ازان شمار شوی ۞ بزرگان گفته اند
که عرصه سخن ازان فراختر است که گوینده پای بیان در سنگلاخ آید تا گل صدق در چمن سخن بوی برخورداری رسیده
و نفس ناطقه را دسته تا دروغ بر بستن نشاید **شعر** زبان پاک را حیف است بسیار ۞ که از لوث دروغ آلوده
سازی ۞ اگر پا بر نداری از ره صدق ۞ سر از گردون گردان بر فرازی ۞ یکی از بزرگان گفته باشد که تقدیر که
دروغ گفتن و خوف و عتاب و در راستی میل نمودن از آن دروغ مردم را بیم نجات گذشته **شعر** راستی آور که شوی رستگار
راستی از تو ظفر از کردگار ۞ از کجی افتی بغم و کاستی ۞ از همه غم رستی اگر راستی **آورده اند** که مسترشد خلیفه در حق
نامه پسر خود نوشته بود که اگر خواهی که مردم از تو ترسند باید که دروغ نگویی که مردم دروغگوی را مهابت نبود در
هزار شمشیر برای خاک الفغان او ذکر کرده باشد یعنی اگر هزار تیغ برهنه و کوکبه دولت کسی پیش نکند شر زبان او جوهر صدق
ندارد در نظر مردمان هیچ شکوه نیاورد **شعر** تو در کار خود راستی برنگار ۞ که هم رستگار گردی و هم رستگار
بود گرچه مردم بسی کج خرام ۞ بآخر شود راستان را غلام ۞ اگر چند باشد کمان سخت گیر ۞ بآخر تواضع کند پیش تیر
و در ترجمه صد کلمه حضرت امیر المومنین علیه السلام است **شعر** گر زبانت خوش است جمله خلاق ۞ در مودت برادران تو
گر زبانت بدست در خانه ۞ خصم جان تو دیگران توانند **آورده اند** که حجاج ظالم جمعی را سیاست می کرد چون یکی ازینها
رسید گفت ای امیر مرا مکش که بر تو حقی ثابت کرده ام حجاج گفت ترا بر من چه حق است گفت فلانی دشمن ترا
غیبت میکرد و نسبت به تو سخنان فحش میگفت من او را منع کرده ام از دشنام تو باز داشتم حجاج گفت
برین معنی گواه داری گفت دارم به اسیر دیگر اشارت کرد که او را دران مجمع حاضر کردند آنکس گفت آری میگوید
و من شنیدم که آنکس را از دشنام و غیبت تو منع میکرد حجاج گفت تو آنجا بودی گفت آری گفت چرا با او منع
نکردی در منع دشمن گفت من ترا دشمن میداشتم بر من لازم نبود که طرف تو رعایت کنم حجاج گفت
هر دو را آزاد کرد هم یکی را بسبب حق وی و دیگری را بجهت صدق وی و این مثل در میان مردم بسیار مشهور است که ان کان
الکذب منجی فالصدق انجی اگرچه دروغ کسی را میرهاند پس راست رهاننده تر است **شعر** براستی آنجا که علم برزند

فالصدق

یاری حق دست بهم بر زند : راستی خویش نهان گر کند : بر سخن خویش نهان کس نکرد : راستی آور که شوی رستگار
راستی از تو ظفر از کردگار : چون سخن راستی آری بجای : ناصر گفتار تو باشد خدای : چنانکه کذب آبروی را
میبرد هزل و مزاح و طیبت لهو و لعب نیز مسقط عزت خصوصا از ارباب اختیار که مزاح کردن ملازمان
ایشان را دلیر میشوند و اورا اعتبار در دل نماند و بسا که چون با کسی مزاح کنند کینه در دل مردم انتقام اذان گیرند زاید
و در روشنائی نامه مذکور است **شعر** مکن تو پیشه دروغ و هزل پیشه : مزن تو تیشه بپای خود زنهار تیشه
اگر شاهی برد هزل آبرویت : وگر ماهی کند چون خاک کویت **دیگر** غیبت از ذوی الاقتدار خوب نمی نماید
چون ایشان را قوت و قدرت آن هست که مواجه هر چه خواهند بگویند پس خود را در حساب اهل غیبت نباید
داشت ملازمان را هم از غیبت دیگران منع باید کرد که مضرات بسیار و مضرت در دنیا و آخرت بیشمار دارد
غیبت کس تا بتوانی مکن : زانکه ز غیبت برود آبروی : گوش منه بر لب غیبت گران : تا تو هم انباز نباشی در آن

فصل سیوم در بیان انجاح بدانکه اگر خواهی که حاجات تو نزد حق سبحانه و تعالی روا باشد
باید که بهر آنچه توانی حاجات خلق را برآوری **در اخبار** آمده است که حق سبحانه و تعالی یاری دهد
بنده خود را مادام که او یاری میدهد بندگان او را که توقع بخشایش از خدای تعالی داری تو نیز بلطف و کرم
بر شکستگان بخشایش نمای **در حدیث** آمده است که هر که انعام ربانی روی بوی آورد افضال
سبحانی در حق او بسیار شود و کثرت احتمال مرونات محتاجان و ادای حقوق فرو ماندگان بروی لازم
بود زیرا که وجوب شد فاقه اهل احتیاج برقدر وقیمت هر چند نعمت اختیار و اقتدار بیشتر باشد انجاح
مرادات فقرا و مساکین و روا کردن حاجات ضعفا بیشتر باید پس صاحب سعادتی که دولت سعادت
سلطنت بوی ارزانی داشته باشند و لوای عظمت او را در عرصه جهانداری کامکاری برافراشته باید
که مئونت خلق را تحمل نماید و در حالت قدرت قضای حاجت محتاجان را غنیمت شمرد و صورت مطلوب
و چهره مقصود مستحق را در نقاب تعویق و حجاب توقف روا ندارد و چون گل اقبال در باغ دولت
شکوفه یابد و شکوفه مراد در چمن مملکت بر شاخسار بخت جلوه می بیند و برآوردن مرادات درماندگان را
غنیمت شمرند و روا کردن حاجات محرومان و بیچارگان را دستاویز شکر شناسند **شعر** امید خلق روا کن
بمکرمت که تو نیز : مقرر است که با خود امیدها داری : بدین مراد ز غفران بلطف تا بدهند : مراد ما که تو از حضرت خدا داری
در خبر آمده است که شادی بدل مومنی رسانیدن برابر عمل آدمیان و پریان است پس شرط سلطنت آن

باشد که پیوسته منتظر حاجات محتاجان بود و دل ایشان را بر روا کردن حاجات شاد سازد تا ثوابی بدین عظمت
از وی فوت نشود **آورده اند** که اسکندر ذو القرنین روزی تا شب در مجلس حکومت نشسته بود و هیچکس پیش او
رفع حاجتی نکرد چون وقت برخاستن شد ندمای خود را گفت که من امروز را از حساب عمر نمیشمرم یکی از ایشان پرسید
که روزی که در بهجت و فراغت گذرد و در سلامت و کرامت بشب رسد و امور بر نهج مراد و مهمات بمراد کام و فراغت
خاطر میسر و محصل و خزانه معمور و سپاه مکمل اگر ملک این روز را از عمر حساب نکند کدام روز را شمار عمر توان
آوردن گفت روزی که از پادشاه راحتی بمظلومی نرسد و حاجت محرومی روا نگردد چگونه از عمر توان شمرد
شعر ز عمر آنقدر پیش نباید بکار : که در نفع خلق خدا بگذرد : وزان زندگانی چه حاصل بود : که در کار نفس و هوا
بگذرد **آورده اند** که پادشاهی از اسکندر پرسید که لذت سلطنت در چه چیز است گفت در سه چیز اول دشمنان را
منکوب کردن و مغلوب ساختن دوم دوستان و هواداران را سر برافراختن سیوم محتاجان را حاجت روا
کردن و بنواختن و غیر ازین هر لذتی که باشد هیچ اعتباری ندارد **شعر** همین بس ز شاهی و فرماندهی : که از
دشمنان ملک سازی تهی : دوم دوستان را بود دلنواز : رعایای خود را بود کارساز : سیوم حاجت
مرد امیدوار : برآرد نگرداندش شرمسار : سیوم پادشاهان کردن فراز : گذشته ازین کارگاه مجاز
از ایشان کسی گوی دولت ربود : که در بند آسایش خلق بود **در مذمت طمع گوید** طمع بسیار کردن خواری آرد
نتیجه خواریش دشواری آرد : مدار از کس طمع هر دم بخواری : مشو خوار از توقع هر عزیزی : طمع آرد بمردان روی زردی
طمع از سر بنه کرم مردمی : بهر آن سختی که با تو روی بنمود : چو آسان گیریش آسان شود زود : بهر بادی ملرز از جا
چون بید : بتمکین باش همچون ماه و خورشید : چو مردان روی محکم نه درین راه : ز آز و آرزو کن دست کوتاه : قناعت
کن بنان خشک خویش : چو کردی ز ثروت شغل مندیش : سبکباری بود در بار قناعت : کجا باخیر چو باز آید قناعت
طمع داری سگ هر تیره کیشی : چو بربیدی طمع سلطان خویشی : ز نفع اختلاط سفله بگریز : که دنیایی بنخرد ابلیس

فصل چهارم در بیان حکم دوزخ قوله تعالی و ان جهنم لموعدهم اجمعین بدرستی که دوزخ وعده گاه همه آدمیان است
یعنی جای ابلیس و متابعان وی از عادیان است قوله تعالی لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم مر دوزخ را هفت
در است هر دری را از ایشان است که در یکی کفار خدای تعالی انکار آورده باشند یا معصیتی کرده باشند هر کدام را بهره
قسمت کرده در خبر است از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم که چون روز قیامت خلق هجده هزار عالم را
زنده گردانند بجانب عرصه گاه قیامت روان کنند دوزخ را از زیر زمین هفتم حاضر کنند دویست ساله راه

عانده باشد که آواز غریدن او بسمع خلق عالم برسد واز خشم برخود میپیچد که تکاد تمیّز من الغیظ چون بخشم
خلایق رسد شرارت او عالم را متغیر گرداند و آسمان بر خود بلرزد و پاره پاره شود واز هیبت دوزخ
و در آن دم پیغمبران همه امت خود را فراموش کنند و آواز نفسی نفسی بر دارند و ابراهیم علیه السلام از همه
بلندتر آواز میدارد که یارب نفسی نفسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله برحال خود بر منبر لوای حمد بدست وی
میگوید امتی امتی و چون این آیت فرود آمد حضرت خواجه عالم با کس سخن نگفت و میگریست که حضرت فاطمه
زهرا از در در آمد و گفت ای پدر بزرگوار ترا چه خبر میگریاند گفت ای فرزند عزیز من این آیت از پادشاه
عالم بمن آمده است که ان جهنم لموعدهم اجمعین این آیت برخواند و صفت درکات دوزخ کرد حضرت فاطمه نعره
بزد و از هوش برفت و چون کبوتر نیم بسمل طپیدن گرفت و حاضران بگریه و ناله در آمدند و گفتند
کاشکی مارا خدای تعالی خلق نکردی و مادر مارا نزادی و حاضران هر کسی بنوعی گریه و زاری و ناله میکردند
که از ناله و گریه ایشان فرشتگان هفت آسمان بگریه در آمدند پس حضرت رسول صلعم از خانه بیرون
آمد با صحاب بگورستان بقیع حاضر شد ندا از حضرت خداوند ذو الجلال و کریم لایزال این آیت
نزول کرد قوله تعالی ان منکم الا واردها الایه در و بر در دو زیاده تا این آیت آمد قوله تعالی ثم ننجی الذین
اتقوا الی آخره پس دوزخ هفت درکه است هر یکی از دیگری فروتر و درکه اول جهنم است و پنج جای
جهنم مذکور است و این جهنم مر جمله خلایق باشد و اهل کبایر در وی باشند و از وی فروتر لظی است
و درکه دوم خیانت کرانند و کسانی که بی ایمان روند عیاذا بالله و درکه سیوم ترسایان باشند
و درکه چهارم سعیر است در وی جهودان باشند و درکه پنجم سقر است در وی مشرکان باشند و بت پرستان
باشند و درکه ششم جحیم است در وی مغان و جهودان باشند و درکه هفتم هاویه است در وی آل فرعون
و اصحاب مایده منافقان و زنادقه باشند و عذاب ایشان از همه سخت تر باشد و هر یک را در وادی اندازند
هفتاد سال از سالهای آن ماید تا بقعر وی برسند و در تفسیر آمده است که دو فرقه در وی شوند یکی آنان که
خون ناحق کرده باشند و ظلم و جور و ستم بر آل محمد کرده باشند دوم کسانی که مال را گنج نهند و زکوة مال ندهند
و در وی یکی هفتاد هزار کوشک باشد از آتش و در هر کوشکی هفتاد هزار سرای و در هر سرای هفتاد هزار خانه
و در هر خانه هفتاد هزار زاویه و در هر زاویه هفتاد هزار غار و در هر گوشه هفتاد هزار الوان عذاب و در وی
دیگر ازین زیاده گفته اند و شیخ منصور عمار و حسن بصری و علما آورده اند که در هر درکه مر گروهی را

روبه

روباشد چنانکه گذشت و درین درکها کافران و مشرکان و غمازان و ظالمان و غیبت گویان و منافقان
باشند چنانکه در ما قبل میگوید قوله تعالی الا من اتبعک من الغاوین و ان جهنم لموعدهم اجمعین و این کنایت
معروف یعنی سابق باشد و آن کافران و غاویان اندر هفت درکه مر کافران را باشد و درین قول انکار
نباشد مر در آمدن اهل کبایر را در دوزخ یعنی روا باشد الهی بحق وحدانیت و صمدانیت و کمال الوهیت
خود که بر ما بیچارگان رحمت کنی و بخشایی و بیامرزی و حاضران این مجلس را و مادران و پدران ایشان را
بجنت رسانی یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین

باب بیست نهم در بیان تواضع و نکوهش التجبد

ملکا پادشاها بحرمت نواختگان درگاه تو و بآبروی گداختگان بوته بلای تو
و بحرمت کرم روان راه رضای تو که عطای ترا از بلا فرق نکردند و بآبروی آن مخلصانی که دل در
دنیای دنی نبستند که حاضران این جمع خیر را رقعهٔ نیاز بحضرت بی نیاز عرضه میدارند که مقصود و مراد هر
یک را حاصل گردان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

مناجات

بنام آنکه آدم ساخت از خاک ۞ روانش داد و
عقل و هوش و ادراک ۞ خداوندی که بر لوح دل و جان ۞ رقم زد نقش خط و خال جانان ۞ حکیمی کو بحکمت کرد پیدا
زمین و آسمان و جمله اشیا ۞ همیشه لطف عامش هست یاور ۞ بهر کس خواه مومن خواه کافر ۞ خداوندی که دارد
جا بهر دل ۞ مراد نامرادان زوست حاصل ۞ چراغ مهر و مه را او دهد نور ۞ بحکم اوست روز و شام دیجور
زنور اوست مهر و ماه روشن ۞ بحکم اوست این سر سبز گلشن ۞ ازو باشد فلک را سر بلندی ۞ بدو دارد ملک
ارجمندی ۞ بحکم اوست این گردنده افلاک ۞ چنین گردان بگرد مرکز خاک ۞ نه آنکه هیچکس از ابتدایش ۞ خبر دارد ره
بر انتهایش ۞ همیشه بود و خواهد بود دایم ۞ مدام این ذات پاکش هست قایم

فی نعت سید المرسلین

با صد هزاران نور انور بقالب مطهر سرور کاینات و خلاصهٔ موجودات افضل و اکمل عالمیان مهتر و بهتر آدمیان
خلاصهٔ دو جهان سرور ایوان رسالت بدر آسمان هدایت صدر ایوان قبل خورشید آسمان توکل شهباز
میدان امر کل شعر رسول مشرق و مغرب امام انس و ملک ۞ که بر بساط شرف شهسوار کونین است
زهی بلند مکانی که در صف دعوی ۞ هم نشانه او قلب قاب قوسین است ۞ رسول امین شهریار مکان مکین ابوالقاسم
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین نظم بحق سرور اولاد آدم ۞ بحق آنکه نام اوست خاتم
محمد احمد و محمود و حامد ۞ که جبریل امینش بود قاصد ۞ رسول المرسلین آن سرور دین ۞ که اندر شأن او حق گفت
بعزت صدر ایوان رسالت ۞ برفعت خسرو تخت جلالت ۞ رسالت گشت آخر ختم بروی ۞ شده او پیشوا خلق

دلیل و هادی راه هدی اوست . خلایق پیرو وند و پیشوا اوست . صلی الله علی سیدنا و رسول الله و آله الطیبین
والطاهرین . فی منقبت علی المرتضی باصد هزاران هزار تحیات زاکیات با برکات بروح پاک سرور مطلبی
وابن عم نبی و آن مشکل کشای لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و آن شهسوار میدان لا فتی و آن تیز روی
پویش هل اتی و آن کاشف اسرار الهی و آن ماحی کفر مناهی و آن مشکل کشای شریعت و آن شهباز
میدان طریقت و آن در دریای حقیقت . علی حبه جنة . قسیم النار والجنة . وصی المصطفی حقا
امام الانس والجنة . کل بوستان ابی طالب و مظهر العجایب و مظهر الغرایب اسد الله الغالب و مطلوب
کل طالب والسلطان اولیاء الله فی المشارق و المغارب امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین ابو الحسنین
علی ابن ابی طالب علیه السلام شعر چون کردگار گردش لیل و نهار کرد . اول بنور نور علی آشکار کرد
از نور شاه کون و مکان را بیافرید . انگه مدار هفت و نه و پنج و چار کرد . آن معجز نبی و ولی مرتضی علی . که آدم
بنام نامی او افتخار کرد . برکند بیخ بدعت و انداخت رسم دین . در کشوری که مرکب عزمش گذار کرد . اسلام
بود چون مه نو زیر ابر کفر . شمشیر برق طلعت او آشکار کرد . روز غدیر سید مرسل بامر حق . دستش گرفت
بر همه فرمان گذار کرد . شاها توی که روز غزا ذو الفقار تو . روی زمین ز خون عدو لاله زار کرد . ذات
تو از خمیر شد برون . او را بجز خدای که یارد شمار کرد . انکس که گرد آل ترا خوار از دلش . ابلیس وار در دو جهان
خوار و زار کرد . دادم بدست حب تو شاها عنان بخت . شکر آن خدای را که مرا بختیار کرد . مهرت ربود
ازمن بدل قرار و صبر . هر دم هزار شکر خدا را که در دلم . مهر ترا که بود یکی صد هزار کرد . راه سقر ببست و بهشت
ابد خرید . آن عاقلی که پیروی هشت و چار کرد . صلوات الله علیه و علیهم اجمعین . این باب در بیان تواضع
و نکوهش و خرسندی و مواعظ ... اول در تواضع بدانکه سبب رفعت است چه در حدیث که هر که فروتنی نماید برای
خدای تعالی حق جل و علا او را بر دارد و درجه او بلند گرداند شعر تواضع ترا ارجمندی دهد . ز دور فلک
سربلندی دهد . آورده اند که نصر بن احمد از ملوک سامانیه پسر خود را وصیت کرد که ای فرزند دل بند اگر خواهی
که مملکت که ما بمشقت تمام بدست آورده ام و سلطنتی که عمر عزیز تمهید قواعد آن صرف کرده ایم اگر خواهی
که سالها با تو بماند بر خزینه اعتماد مکن که مال در معرض زوال است و بر لشکر دل منه که مرد سپاهی متقلب الحال است
تکیه بر دوام ملک و قیام حکم بر کرم تمامی و در تواضع و کرم دو کمند که مر دلهای مردم را و هر که یکی صید دو دام
هرگز از وی رهایی ندارد گویا اشارت حضرت سید عالم سرور بنی آدم محمد رسول الله صلی الله علیه وآله بدین

عبارت که سید القوم خادمهم و بدین بود چه هر گاه که کسی را بخدمت و تواضع نمودن دل او صید تو گشت پس او
محکوم و تو حاکم او باشی و او صید تو و تو صیاد او شوی شعر تواضع میدهد از روشنایی . جبین بیگانگان را آشنایی
تواضع هر که دارد سرفراز است . بروی او در اقبال باز است . و تواضع آنست که هر کسی مقدار خود را نگاه دارد
از مقدار کسی کمتر داند پس عزت و حرمت بر طرف نهاد و دیگری را عزیز و محترم سازد و ازین معنی کسی اجتناب
می نماید که شرف ذات و علو قدر او در معرض اشتباه مانده باشد فاما انکه فی نفس الامر بزرگست و عالی مرتبت است
و او از تواضع نترسد زیرا که تواضع از بزرگی و جلال است و هیچ کم نمی کند بلکه ریاست و سلوک او نزد خالق و خلق
می افزاید شعر تواضع ز گردن فرازان نکوست . گدا گر تواضع کند خوی اوست . ازینجا معلوم میشود که تکبر از خصایص
ناقصان و ساقطان است و غرض ایشان ازین پوشیدن نقصان خویش است اما حقیقت قبایح خود را
ظاهر میگرداند چه کبر آدمی را خوار و بیمقدار میگرداند شعر تا توانی بگرد کبر مگرد . مست کبر بوی کبر نخورد
که تو بی کبر و بی ریا باشی . خاص درگاه کبریا باشی . تواضع از هر کس زیبا می نماید از اهل دولت زیبا تر چه پیرایه بزرگ
تواضع است آورده اند که ابن سماک در مجلس یکی از خلفا درآمد خلیفه از برای او برخاست و تعظیم کرد
و گفت ای خلیفه تواضع در پادشاهی تو بزرگتر است از پادشاهی تو خلیفه گفت سخن نیکو گفتی زیادت آن گفت
هر که را خدای تعالی مال و جمال و بزرگی بدهد او در مال با بندگان حق سبحانه و تعالی مواسا و احسان کند در جمال
خود پارسایی ورزد و در بزرگی تواضع نماید حق تعالی او را از مخلصان مقرب نویسد خلیفه دوات و قلم
طلبید و بدست خود این سخنها را بنوشت و این نوشتن نیز علامت تواضع خلیفه است شعر زیرکان آنرا که خوانند
بسی . بر تواضع زبان نگردد کسی . از تواضع رسیده اند بکام . از تواضع بلند کرده نام . متواضع بزرگ نام بود .
منظر لطف باکرام بود . تواضع را احترام درباره اشراف و انام چون سادات عظام و علمای علام و مشایخ
کرام و اعتباری تمام دارد و موجب ارتفاع لوای دولت متواضع باشد آورده اند که حسن شیبانی رحمه الله
نزدیک رشید آمد او را تعظیم بسیار کرد چنانچه بر پا خاست و او را بجای خود نشانید و چون برخاست
چند قدم بر رسم مشایعه با وی برفت یکی از خواص گفت با چنین تواضع که نمود مهابت خلیفه نماند خلیفه گفت مهابتی
که به تواضع زایل شود نابود اولیتر قدری که باحترام بزرگان بکاهد کاسته و محو شده بهتر است شعر
قدری که بتعظیم کسان کاسته گردد . مردم بچنان قدر کی آراسته گردد . آورده اند که اسماعیل سامانی پادشاه
خراسان بود و سلطان نسب سامان بود روزی عالمی بمهمی بنزد وی آمد او را تعظیم بسیار نمود و تحمل رفتن

هفت قدم از عقب وی برفت شبانه جمال با کمال حضرت رسول را در خواب دید که میفرمود که ای اسمٰعیل
یکی از علمای امت مرا تعظیم کردی و عزیز داشتی و من از خدای تعالی درخواستم تا ترا در دو جهان
عزیز گرداند و چون هفت قدم در عقب وی برفتی دعا کردم تا هفت کس از نسل تو پادشاهی کند و دو
وی در بارهٔ تو مستجاب شد یکی از علامات تواضع میل کردن است بصحبت علمای دین و دریغ که ایشان
صاحب یقین نه جماعتی که خود را بصورت علمای ربانی و مشایخ حقانی بخلق نمایند بطمع حطام فانی سخنان
حق را بر زیور خوش آمد بیارایند بلکه بصحبت کسی باید رفت که کاره صحبت مردم باشند و بکسی اعتقاد باید
کرد که نخواهد که کسی بدو اعتقاد نماید **در خبر است** که چون عبدالله طاهر حکومت خراسان داشت و به نیشابور
نزول نمود و اعیان و اشراف بسلام وی آمدند فرمود که هیچ کس مانده است درین شهر که بر ما سلام نگفته باشد
و ما را پیش نرسیده باشد گفتند درین شهر هر کسی که رسمی دارد شما را پرسیده اند و بمجلس شما رسیده اند اما دو درویش
که هر یک در گوشه نشسته اند و دیده از مشاهدهٔ این و آن بسته و از غوغای خلق باز رسته و بسودای ذکر
خدای تعالی پیوسته **شعر** معتکفان حرم کبریا : نشسته ز دل صورت کبر و ریا : دیده نه در کون و مکان در نظر
مال نه و هر دو جهان در نظر : ملک نه و نوبت شاهی زده : تخت در ایوان الهی زده عبدالله پرسید که
این دو تن کیانند گفتند احمد حرب و محمد اسلم که علمای ربانیند بدرگاه سلاطین و امرا تردد ننمایند گفت
اگر ایشان بسلام ما نیامدند ما بسلام ایشان برویم پس سوار شد بنزدیک احمد حرب رفت یکی گفت که عبدالله
می آید احمد را مجال فرار نشد عبدالله بخانهٔ وی درون رفت احمد برپای خاست و مدتی سر در پیش افکند و باز
عبدالله نیز برپای ایستاده بود احمد سر برآورد و در روی وی نگریست و گفت ای پسر طاهر شنیده بودم
که مردم نیکوروی و خوش منظری حالا من نگرم از آن خوبتری که خبر داده بودند اکنون این روی بنافرمانی خدای
تعالی زشت مگردان و چنین رخساره را هیمهٔ دوزخ مساز پس روی بقبله آورد و نماز در پیوست عبدالله
گریان گریان از خانهٔ وی بیرون آمد و بنزدیک محمد رفت بار نداد و هر چند جهد کرد سود نداشت گفتند
صبر باید کرد تا روز جمعه به نماز بیرون آید شاید که ملاقات واقع شود عبدالله از مرکب فرود آمد و پیش محمد
اسلم آمد و سلام کرد پرسید که چه کسی و چه کار داری گفت عبدالله طاهرم بطلب زیارت تو آمده ام گفتا
حاشا ترا با من چه کار و مرا با تو چه گفتار پس روی بدیوار آورد و در وی ننگریست عبدالله پیش آمد و روی
بر قدم او نهاد و مناجات کرد و گفت الهی این مرد برای رضای تو مرا دشمن میدارد که بندهٔ بدم و من

او را برای رضای تو دوست میدارم که بندهٔ نیکست بحرمت آن دشمنی و دوستی که برای تست که بد را در کار
این نیک کن هاتفی آواز داد که سر بردار که ترا در کار طاعت او کردیم **شعر** اگر چه ما بدان روزگاریم : ولیکن
نیکو انرا دوست داریم : چه باشد گر بدانرا در قیامت : بنیکان بخشد از راه کرامت **در خبر است** که یکی از سلاطین بدیدن
درویشی رفت و درویش فی الحال سجدهٔ شکر بجای آورد و وزیر شاه پرسید که این چه سجده بود گفت سجدهٔ شکر
دیگر باره سوال کرد که برای چه سجدهٔ شکر کردی گفت برای آنکه سلطان را بنزد من آورد و نه مرا به نزد سلطان برد
زیرا که آمدن پادشاه نزد من درویش از عبادت است و رفتن درویشان بدرگاه پادشاهان معصیت
پس چون سلطان را طاعتی حاصل شود و معصیتی از من صادر نگشت محل شکرگذاری و سپاس داری باشد
شعر اگر دم ز درویش پرسی زنی : برفعت قدم زیر کرسی زنی : کسی کاستعانت بدرویش برد
اگر بر فریدون زد از پیش برد و تواضع و نکوهش کردن بد آنکه حق سبحانه و تعالی تواضع از بندگان
دوست دارد و دشمنان را بوی نکوهیده است چنانکه گفت عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا
واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و خاصان رحمن که بروی زمین بروند و حضرت رسالت پناه محمدی صلوات الله
علیه فرمود که مرا تواضع فرمودند چنانکه روند بتواضع و آن حضرت فرمود واخفض جناحک للمؤمنین گفت
فروتن باش مؤمنانرا و باز داشت از بزرگی کردن و اما صفت دشمنان چنانکه گفت فالذین لا یؤمنون
بالآخرة قلوبهم منکرة آنکسان که در آن جهان بگر دیده باشند و دل ایشان بزرگی کند و فرمود که انه لا یحب
المتکبرین خدای تعالی دوست ندارد بزرگی کنندگانرا و گفت یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم
روایة کردند از حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که داود نبی علیه السلام گفت بار خدایا که در آید
در قبهٔ تو و آنکه بپذیری نماز را بداود وحی فرستاد که یا داود در قبهٔ من آنکس آید که نماز آنکس بپذیرم که تواضع
کند مرا و عمر عزیز بذکر من بگذراند و تن خویش را از روزها نگاه دارد از بهر رضای من گرسنه را سیر گرداند و غریب
را جای دهد و بر معصیت زده رحمت کند فردای قیامت نور روی او مثابه در میان مردمان چون آفتاب
و اگر مرا بخواند که خداوندم لبیک عبدی گویم اگر بخواهد بدهم و در جاهلیتش علم دهم و در ظلمتش نور دهم مثل او
در میان مردمان چون فردوس است در بوستانها و نه جویهایش خشک شود و نه میوه هایش
بگذرد **روایة** کردند از حضرت سید کاینات صلی الله علیه وآله که گفت متکبرانرا برانگیزانند روز قیامت
مانند خوک بر صورت نامردان تا مردمان مرایشانرا بزیر پای بسپرند از خواری ایشان نزد خدای عز و جل

تا میان خصمان داوری نکنند پس از تابش دوزخیان بدترین باشند و همین بخور اند ایشان را
از زقوم کریم وند داب دوزخیان آن روایت از حضرت خواجهٔ کونین و فخر عالمین صلعم فرمود در بهشت
در نیاید آنکس که چند سپند دانه کبر در دل داشته باشد گفتند یا رسول الله کبر چیست گفت آنکه سخن را
سر باز زند و مردمان را خوار دارد و آن حضرت فرمود کبر عظمت خدای را سزاست و هر که یکی از آدمیان کبر آرد
با آتش دوزخ بسوزانم و علما گفته اند سزد بزرگی و بزرگواری مر خدای تبارک و تعالی را چنانچه کبر سزید
از ابو القاسم حکیم گفت سزاوارتر بکبر آن را که سه چیز است بی سه چیز علم بی جهل و قدرت بی عجز و زندگانی بی مرگ
دیگر خبر از خواجهٔ عالم صلعم فرمود که بهر که نیک مردی باشد جان از تن او بیرون آید از سه چیز پاک باشد
به بهشت رود یکی کبر و دیگر خیانت و دیگر حسد و دیگر آن حضرت فرمود که هر بنده که پشمینه پوشد و نعلین را پای
کند و بر دراز گوش سوار شود و گوسفند چراند و با عیال خود طعام خورد و با درویشان نشیند حق سبحانه و تعالی
کبر از دل او بر دارد و دیگر حضرت سید عالم صلعم فرمود که با حضرت پادشاه عالم مناجات کردم و گفتم
خداوندا کیست دشمن ترین بنزدیک تو گفت آنکس که دلش بر کبر بود و زبانش در شب و روز درشت بود
درویش ترش و بخیل بوده باشد و بر اهل خویش بد خوی باشد و فرمود که تواضع خوبترین اعمال است
روایت کردند از موسی علیه السلام دو مرد دعوی کردند یکی گفت من فلانم پسر فلان از بزرگی بر هیچ پیغمبری
اقرار نکردم و آن دیگر گفت و بنازید بر پدر مسلمان گفت خداوند ذو الجلال و کریم لایزال که اگر پدرم مسلمان
نبودی من هرگز پدرم را فضل ننهادمی و ننازیدمی بر و پس خدای تعالی وحی کرد بموسی علیه السلام که میان
قضای این دو مرد را راندم اما آنکه به پدر مسلمان خود بنازید و فخر کرد من که خداوندم بر من حقست که او را
با پدرش به بهشت در آورم و آن مرد دیگر که به پدر کافر خود فخر کرد و بنازید بر من حق است که او را
با پدرش بدوزخ رسانم و حضرت رسول صلعم فرمود که هر که پیشانی بر خاک نهد به نیاز بدرگاه بی نیاز
و پادشاه کارساز و نیازمندی کند و از کبر و منی دور شود خدای تعالی او را به بهشت رساند روایت
از عبد الله عباس گفت سر تواضع آنست که هر کس را که بینی پیشتر از وی بر وسلام کنی و از مسلمانان همه را
از خود بزرگتر و خوبتر داری و اگر از تو کراهیت کند او را از خود خوشنود گردانی و او بستایی که پرهیزکاری
و نیک مردی و مسیح موصلی گوید در خواب دیدم حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوٰة والسلام گفتم یا امیر المومنین
مرا پندی ده که بدان کار کنم گفت هیچ چیز ندیدم بهتر از تواضع درویشی را بتوانگری رسانند روایت از

بایزید

بایزید گفت تواضع چهار است تواضع تن است و تواضع عقل است و تواضع جان است اما تواضع تن
دنیا جویان راست و تواضع دل عقبی جویان راست و تواضع عقل هدی جویان راست و تواضع جان مولا جویان
هر که به تن تواضع کند دنیا یابد و هر که بدل تواضع کند عقبی یابد و هر که بعقل تواضع کند هدی یابد و هر که بجان تواضع
کند مولا یابد و گفته اند که توانگری در یقین است و عزت در قناعت و آسانی و شرف در تواضع است
فصل دوم در نکوهش و خرسندی کرامت و بزرگتر دو چیز است یکی گذاردن امر و دیگری دور شدن از نهی و هر تن
کردار نیکو کند از مرد و زن و علما گفته اند زندگانی درین جهان دو چیز است یکی خرسندی دیگر زیستن
در طاعت و توانگری بمال بسیار نکو درویش گشته از بی خرسندی و درویشان و بمال بسی توانگر شد
از خرسندی روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که بامداد برخیزد
و ایمن در خانهٔ خود و عافیت بود و از قوت یک روزه ایمن بودی باید که شکر خدای تعالی بجای آرد آن
حضرت فرمود که بهترین امت قانعان اند و بدترین ایشان طامعانند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که خرسند باش تا شاکرترین مردمان باشی و پرهیزکار باش تا عزیزترین مردمان باشی و مردمان را
دوست دار چون تن خود را تا مومن باشی و نیکوی کن با همسایگان تا مسلمان باشی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود فرزند آدم را در دو وادی از زر و سیم پر باشد دیگر آرزو کند و فرزند آدم پیر شود و حرص دیگر جوان گردد
و حضرت رسول صلعم فرمود که دور باشید از ما درکنا مان که آن سه است یکی کبر و یکی حسد و یکی حرص اما کبر ابلیس
کرد از آن کافر شد اما حسد قابیل کرد با برادران ملعون گشت اما حرص آدم کرد و برابر داشت که گندم بخورد
تا از بهشتش بیرون کردند و روزیش در تختی نهادند روایت از سید کاینات صلعم فرمود دیگر در حکمت
بر حبشی او را دید در کار سخت و آب همی کشید بمزدوری از و پرسید که هر روز چند ستانی گفت ده دانگ گفت قران
بیا هر روز ترا درهمی بدهم و قرآنت بیاموزم گفت آری روا باشد روز دیگر بیامد و در مسجد نشست چون ده روز
تمام شد عیالش نفقه طلب کردند بیامد به نزدیک حضرت رسول صلعم گفت یا رسول الله امروز ده روز شد
و فرزندان من نفقه میجویند بحضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود تا ده درم بود و داد بخانه برد و برشید سنه
درم و دو دانگ بر آمد و باز کرد دید و در پهار بحضرت امیر المومنین علیه السلام باز آورد خدای تعالی وحی کرد
بحضرت رسول صلعم که ما هر روز او را دو دانگ روزی کرده ایم تو میخواهی که بروی بیفزایی اگر او را هزار درم
بدهی از سه درهم او را دو دانگ بیش نبود روایت کرده اند از بزرگان دین که چهار چیز بر چهار چیز بخشند و تقدیر به

بخشش بر کوشش بخند و اجل بر امل بخندد و قضا بر حذر بخندد و روایة کردند از حضرت سلیمان بن داود علیه السلام
روزی نشسته بود مردی بیامد بلند بالا و نیکو روی و فصیح زبان برهنه و بی نوا بود و بنالید از درویشی و مفلسی سلیمان ع
او را کرسی زرین داد برگرفت و برفت پس از سه روز آن کرسی را بیاورد و بباز ارتا بفروشد هر چند گردانید
بهفتاد درم بیش بر نیامد و کس او را نخرید و سلیمان ع او را بخواند و گفت این کرسی را مفروش گفت یا نبی الله
هر جا که عرض کردم کفتند دویست و هفتاد درم بیش نمیخرند سلیمان ع متحیر گشت جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت خدای
تعالی میفرماید که من آن مرد را درویشی قضا کرده ام تو میخواهی که او را توانگر کنی گفت بعزت من اگر از مشرق تا مغرب
بگردانند نخواهند از وی بگیرد از هفت درم سلیمان کرسی از وی بستاند و هفت درم بوی داد روایت
کردند تو جل رقاق گفت چهار چیز بجستم و طلب او خطا بود توانگری در طلب جستم خود در خرسندی بوده است
و راحت در بسیاری مال جستم خود در اندک بوده است و نعمت در خوردن و پوشیدن جستم خود در
پرهیزکاری بوده است آورده اند که حکیمی گفت که خرسندی در توانگری است هر چند که برهنه است و گرسنه است
و حریص در درویشی است هر چند که بر دنیا پادشاه است روایة از سلیمان ابن داود ع که روزی بر تخت
سلطنت نشسته بود درویشی گذر کرد که باد مشادروان او را برداشته بود و می برد سلیمان دید که آن مرد در دشت
در آبادانی و زراعت مشغول بود سلیمان ع او را گفت ای مرد نه بینی که باد تخت و شادروان مرا برداشته
و مرغان سایه کرده مرد گفت ای سلیمان پادشاهیت بیرون از سه چیز نیست یکی آنچه بر تو گذشته است من
با تو برابرم آنچه نگذشته است نیز برابرم اکنون این ساعت چراغم خود را ضایع و دل خوشی بر پادشاهی
کی یکساعت است و آخرش مرگ است و از تو خواهند ستدن سلیمان علیه السلام گفت بخواه آنچه از من خواهی
تا ترا از آن بی نیاز کنم تا تو فراغت کنی و با من در صحبت باشی آن مرد گفت از من سه چیز قبول کن و از من باز
دار تا با تو صحبت کنم سلیمان گفت آن چه چیز است آن مرد گفت مرا ده روز که قسمت من نباشد باز داری
و هر بلای که برای من قضا کرده باشد باز داری و از من بگردانی و دیگر چون اجلم باز آید از من باز داری تا من ترا
پرستم و خدمت کنم سلیمان علیه السلام گفت من از این کار دورم آن مرد گفت پس من چرا با تو صحبت کنم

فصل در قصهٔ عزیر پیغمبر علیه السلام

بدانکه در لشکرگاه موسی کلیم علیه السلام دوازده هزار پیغمبر بودند و همه بر دین
موسی علیه السلام بودند و عزیر پیغمبر از آن جمله پیغمبران بود و او دو پسر داشت یکی ده ساله و یکی بیست ساله و او را
چهل سال بود و هیچ آفریده ندانستی که در ازل و ابد چه رفته است و چه خواهد رفتن و عزیر علیه السلام

توریة را یاد داشت بعد از موسی علیه السلام روزی عزیر ع برخاست و دراز گوشی که داشت بار کرد و از دهی
مقام داشت بیرون آمد و مغزهای بر آن نهاد که خر وادی پر داشت و یا پخته بدیدن دوستی میشد و در روایت
مختلف است و نمدی سرخ پوشیده بود و کلاهی از نمد بر سر نهاده روان شد و در آن راه که میشد گذارش بر کنار
کوهی افتاد و در آنجا دهی خرابی بود و روزگاری بر آن گذشته بود مقابر چندی بر سر آن راه بود و آن قبرها خراب
شده بودند چنانچه استخوانهای ایشان پوسیده و ریزیده از آن قبرها بیرون افتاده بود بخاطر او بگذشت که خدای
تعالی این استخوانها را که پوسیده اند روز قیامت چگونه زنده خواهد کرد بدین قدر که حق تعالی می فرماید قوله تعالی
او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها یعنی آنکس که بر آن ده خراب بگذشت و بر آن استخوانهای ریزیده
و پوسیده نظر کرد و تعجب در دل او کار کرد و در خاطرش گذشت که حق سبحانه و تعالی چگونه اینها را زنده
کند میفرماید که چون اینقدر در دل او بگذشت حق تعالی مرگ را بروی گماشت چنانکه فرمود قوله تعالی فاماته الله
مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه
و انظر الی حمارک و لنجعلک آیة للناس و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله
علی کل شیء قدیر چون مرگ بروی گماشت او بمرد و دراز گوش او نیز بمرد صد سال بروی بگذشت و اعضای
ایشان را باد در اکناف و اطراف عالم ببرد و ریزیده و پوسیده شدند چنانکه اثر شان نماند اما آن طعام و شراب
یعنی پنیر با شیره و یا انجیر و آن قبا و نمد و کلاه نمد بماندند بحکم جبار عالم چنان شد که در آن صد سال هیچ آفریده
بر آن ده نگذشت و در آن طعام تغیری پدید نیامد و همچنان بر قرار خود بماند چون صد سال بر آمد فرزندان او
یکی صد و ده ساله و دیگری صد و بیست ساله شده بودند و توریة از میان ایشان محو شده بود و وقت آمدن عزیر
علیه السلام شده بود ایشان هر دو برادر در کوچه خود نشسته بودند و با هم حکایت گذشته میکردند حق سبحانه
و تعالی اظهار قدرت کرد و باد را فرمان کرد تا ذرات استخوان سر عزیر را از اطراف عالم گرد کرده می آورد
و ذره ذره بر هم نشاندند تا استخوان تمام شد بعد از آن پی بر آورد و گوشت میرست و پوست بر می آمد بدین نوع
سر عزیر پیغمبر علیه السلام درست شد و به در حد قبضهٔ او پدید آمد و جان در سرش بفرمان خدای تعالی در آمد
چون چشم باز کرد هیچ اعضای خود را ندید اما چنانچه سرش ترکیب شد همه اعضای خود را از گردن تا دست و پا
و شکم بچشم خود بدید که اول استخوان پدید آمد و بر هم یک پیوسته شد و پی بر پی آمد و گوشت میرست و موی بر می آورد
تا ... اعضایش بدین نوع درست شد و جان در وی آمد تا تمام شد و نمد و کلاه دید نهاده نمد در پوشید و کلاه

توریة را

بر سر نهاد و حق سبحانه و تعالی وحی کرد بر عزیر علیه السلام که چه مقدار است که خفته گفت یک روز یا
بعضی از روز حق تعالی گفت یا عزیر تو صد سال است تا مرده بر و و نظر در ان دراز گوش خود کن بدانجانب
نظر کرد هیچ دراز گوش ندید اما آنچنان که خود را بچشم سر بدید که چگونه زنده و ترکیب یافت دراز گوش را
چنان بدید که باد اعضای او را برهم می نشاندند تا استخوان پی و رگ و گوشت و موی بر وی آورد و جان در بدن او در آمد
و زنده شد عزیر روی بر خاک نهاد و یا معبود و پادشاه عالم مناجات کرد و شکر باری تعالی کرد و پس سجده
نهاد بدان سخنی که در خاطر خود گذرانیده بود بجای آورد و تسبیح و تقدیس و تهلیل بجای آورد و توبه کرد از ان اندیشه
که بخاطر خود گذرانیده بود بعد از ان وحی کرد که ای عزیر نظر کن بدان طعام و شراب تو که درین صد سال هیچ
تغیری در ان پدید نیامده است چون نظر کرد همان دید و از ان تازه تر که بود تغیر و تبدیل در ان نشده عزیر
با خود گفت که بدیدن آن دوست که مشام بود خود مرده باشد چون صد سال بدین گذشته است و عالم از
آن گردیده من باز گردم دراز گوش را باز کرد و باز گردید و روی بجانب وطن خود کرد چون از ان راه برسید
پسران شان او را دیدند ملاحظه کردند و دیدند که بعد از صد سال ازین راه شخصی می آید قبای سرخ از نمد و کلاه سرخ
از نمد پوشیده برادر بزرگ با برادر کوچک گفت که در ان زمان که پدر ما بدین راه می رفت بدیدن آن دوست بدین
صفت بود که این مرد است که می آید هم جامه و هم کلاه و هم دراز گوش و صد سال است که کسی بدین راه نیامده
است ایشان این سخن بودند که عزیر علیه السلام برسید و سلام کرد پسران جواب دادند و گفتند تو چه کسی و از کجا
می آیی عزیر گفت من عزیرم ایشان گفتند تو چه میگویی که عزیر صد سال است که رفته است گفت بلی چنین است
اما بر شما ظاهر گردانم بعد از ان حکایتهای گذشته همه تقریر کرد ایشان گفتند عزیر توریة یاد داشت و این زمان
در میان ما نیست گفت همان یاد دارم و آغاز کرد و بخواند آوازه در ان شهر افتاد و خلایق آنجا جمع شدند کسانی
که او را دیده بودند او را بشناختند چون توریت بشنیدند پسران بدست و پای پدر در افتادند پدر چهل
ساله و پسران یکی صد و ساله و یکی صد و بیست ساله بعد از ان خلایق بر چند گروه و ملت شدند و ولادت
حضرت عیسی علیه السلام بظهور پیوست بعضی گفتند که عیسی پسر خداست و بعضی گفتند عزیر و عیسی و مریم هر سه
بنده از بندگان خدا اند استغفر الله العظیم و قول حق او بود و خدای تعالی یکیست و واحد و یکتا و ازین فعلها
مبراست و قدرتها نماید و پاک و بی عیب و بی زن و بی فرزند و قادر است بر قدرتها و باک ندارد و همه را بمیراند
و باز زنده گرداند لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم حکایت رابعه عدویه در خبر آمده است که او زن مؤمنه بود
او را رابعة العدویه خوانندی

عبادت و طاعت خدای مشغول گردد و درهم

و شب و روز روزه داشتی و در شبها عبادت کردی شبی در محراب خوابش برده بود دزدی بخانه
رابعه در آمد و آنچه بود در ان خانه تمامی بر داشت خواست که بیرون رود از خانه هر چند کوشید راه نیافت
و در خانه بسته شده بود و از هیچ جای راه نیافت دزد متحیر بر جای بماند ناگاه هاتفی آواز داد که چون رابعه
خدمت ما میکند بر ما نیز واجب است او را و خانه او را نگاه داشتن از دزد چون آن بشنید آن رختها را بر جای
بگذاشت راه یافته بیرون آمد و از دزدی توبه کرد و دیگر بسر گناه نرفت پس هر که با خدا باشد خدای تعالی
نگهبان او باشد روایت که عبد الله بن مبارک غلامی بخرید به ده دینار چون شب در آمد سیاه گفت ای خواجه
روز خدمت تو کردم تا شب نخفتم اکنون اجازت فرمای تا بعوض خواب بندگی حضرت خدای عز و جل کنم بعوض
روز چون اجازت یافت وضو ساخت و جای خلوت طلب کرد و در نماز ایستاد تا بروز طاعت کرد
چون صبح بر آمد دست بدعا بر داشت و گفت ای خداوند کریم و خدای رحیم اگر این خواجه را خود بودی ترا
بروز چنان پرستیدی که من بشب اگر آزاد بودمی شب و روز ترا عبادت کردمی عبد الله گوش داشته
بود و می شنید تا او چه گوید آن غلام برخاست و بیرون آمد و آهنگ ویرانه کرد عبد الله بر اثر وی برفت تا بدان
ویرانه غلام را دید در ان ویرانه بطاعت مشغول شده شبی بود عظیم تاریک و قندیلی از هوا آویخته بود لیکن
و بی قلاب از قدرت حق سبحانه و تعالی و از نور حضرت رسول روشن چنانچه همه ویرانه از نور او روشن
شده بود عبد الله برفت و در قدم غلام افتاد و گفت تا اکنون بنده من بودی اکنون من بنده تو باشم ترا آزاد کردم
از برای رضای خدای تعالی غلام سر بر آورد و گفت الهی مرا فاش کردی ازین پس زندگانی نمیخواهم این بگفت
و سر بسجده نهاد و جان بحق تعالی تسلیم کرد عبد الله بن مبارک گفت چون فرا رفتم و در وی نظر کردم گمان
که مگر صد سال است تا مرده است کارش را راست کردم و بخاکش سپردم چنین باشند مردان خدای
اگر ترا نیز هوس خدا پرستی هست چنین مطیع میباید بود شعر مردان خدا خدا نباشند : الا ز خدا جدا نباشند
حکایت گویند اویس قرنی مردی بزرگ بود و سه شبانه روز بود که هیچ نیافته بود تا بخورد و چیزی نداد
از خانه بیرون آمد از خدای تعالی راضی و بشکم گرسنه نگاه کرد یکدینار دید بر زمین افتاده روی از ان بگردانید
و برنگرفت پنداشت که از کسی افتاده باشد برفت و عزم آن کرد که گیاه صحرا بخورد ناگاه گوسفندی دید که می آمد
و گرده گرمی در دهان گرفته بیاورد و در پیش اویس نهاد اویس روی از ان بگردانید که پنداشت که از کسی ربوده
باشد آن گوسفند بفرمان خدای تعالی بسخن آمد و گفت یا اویس من بنده آنکسم که تو بنده اوی و این نصیب

حق تعالی برای تو فرستاده است بستان وی دست فراز کرد و آن کرده را بستدی گوسفند ناپدید شد
روایة ابو عبد الله طرایفی گوید که روزی با عبد الله بن الخیلان بودم مردی بود از بزرگان دین نگاه
کردیم وقتی قصد حج کردم بمدینه و گرسنه و هیچ نیافتم که بخوردم خوابم در ربود جمال با کمال حضرت رسول صلعم
دیدم که پیش آمد و گرده اصفهانی بدست من داد که بخور من میخوردم و در روی حضرت رسول علیه السلام نظر میکردم
تا یک نیمه از ان کرده بخوردم و آن حضرت برفت و من از خواب در آمدم آن یک نیمه کرده با من بود و صلوة
بدادم و دو روز بدان کرده قناعت روایة ثعبان ثوری گوید که روزی در بادیه میگذشتم غلامی دیدم
که شبانی میکرد و دور از گوسفندان نماز میکرد و گرگان دیدم که گله او را محافظت میکردند نزدیکش رفتم
و گفتم یا برنا هرگز گرگ با گوسفند آشتی نکند گفت بلی وقتی که صاحب گوسفند خدمت خالق خود کند و بندگی
خدای بجای آورد پس خالق گرگ را بفرستد تا بعوض او شبانی کند و چون من با خالق آشتی کنم گرگان
با گوسفندان من آشتی کنند گفتم یا غلام خدا را شناسی گفت بلی گفتم کجاست گفت بالای همه است اما بعلم
همه از وی پر است که ان الله بکل شیء محیط گفتم خدا را بظاهر یا بباطن گفت بهر دو گفتم هر دو را بیان کن
گفت بظاهر چنان دانم که چون نقشی دیدم بدانستم که نقاشی هست و چون صورت بدیدم بدانستم که مصوری
هست و چون کتاب دیدم بدانستم که متکلمی هست و چون خلقت بدیدم دانستم که خلایق را خالقی هست
که آنچه اراده کند و گوید که کن هنوز کاف بنون نرسیده باشد که آخر شده باشد اما بباطن چنان شناسم که
آنچه تدبیر کردم تقدیر او باطل کرد و تدبیر اه من با تقدیر او بر نیامد بدانستم که من بنده ام و او خداوند من است
و کردگار نه برنگ و پوست بلکه بارادت اوست و انکس که بحکم او راضی بود دران جهان ملک و پادشاه بود
و نشان رضای خالق آنست که مایه بنده با طاعت و صدق و اخلاص کرد و از چشم و گوش و زبان و دست
و پای که بغیر حق نگوید و نشنود و بجای که نباید رفتن نرود و چیزی که نباید دیدن نه بیند و دست را بسخاوت
آموزد و گوش شنیدن سخن خدای تعالی شنوا کرداند و زبان را بذکر خدای تعالی گویا کرداند و چشم بقدرت
خدای دیدن بینا کرداند پس ای بنده خدای باید که جمله اعضای خود را به بندگی او جاری سازی تا رستگاری [illegible]
آورده اند ابو سلیمان دارانی گوید که در نخاس خانه شدم تا بنده بخرم یکی را بر من عرضه کردند که آثار صلاح
در روی ظاهر بود گفتم نام تو چیست گفت انگه تو نام نهی گفتم چه کار کنی گفت انگه تو فرمایی گفتم چه طعام
خوری گفت انگه تو دهی سلیمان بگریست بیکدست محاسن خود بگرفت و بیکدست بروی خود میزد و میگفت

که تو

که تو دعوی بندگی خدای میکنی هرگز با خدای خود چنین نگفته که این عاجز فقیر میگوید با تو در حال او را بخرید و آزاد
کرد و گفت حقیقت بندگی چنین است که این بنده میگوید والله اعلم و احکم فصل سیوم در موعظ روایت
کرد عبد الله عباس از حضرت سید انبیا و خلاصه اصفیا محمد رسول الله صلعم فرمود که چون روز قیامت باشد
مردم را در عرصه عرصات آرند که مال از حلال جمع کرده باشند و بحرام نفقه کرده باشد فرمان آید از پادشاه ذو الجلال
که وی را بدوزخ برید و مردی دیگر را بیاورند که مال از حرام جمع کرده باشد و بحلال نفقه کرده باشد خطاب در رسد
که وی را نیز بدوزخ برید پس مردی را بیاورند که مال از حلال جمع کرده باشد و بحلال نفقه کرده باشد ندای عزت
در رسد که از وی حساب طلبید بهر درم وجه که از کجا آورده و بکجا نفقه کرده حساب کنند پس حضرت رسول
فرمود که بدانید ای بندگان از حلال حساب است و از حرام عذاب و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود این
دعا اللهم اعوذ من الدنیا فانها من الآخرة و گفت بار خدایا نمیخواهم که دنیا را از من باز داری که دنیا آخرتش [illegible]
هرانکس که بر دنیا حریص بود آخرتش نبود آورده اند که چون روز قیامة باشد دنیا بیارند بازینتهایش پس دنیا
گوید بار خدایا مرا بنده از بندگان که سزای ایشان باشم پس از خدای تعالی خطاب در رسد که دنیای دون من ترا
نپسندم که چیزی دهم در رضای من نباشم باشد بندگان خویش و هم بندگان ترا فرستادم بدوزخ و نیز روایة
کنم و دنیای بی پایان است و مال بی پایان دنیا کسی جمع کند که بی عقل بود و شرط دنیا کسی طلبد و بیوفایی بی
شرمی و بی رحمت و شفقت و بی معرفت از بهر دنیا کسی جنگ کند که بر دنیا مشغول بود و بی علم و بی طاعت بی دین بود
روایة کند ابن عباس که چون روز قیامت بود دنیا را بیارند و بر صورت زنی زشت روی و سخت [illegible] بود و از
چشم از دهانش بوی گندی بدید آمده باشد و خلقان از وی متنفر باشند و خلق قیامة او را به بینند و بر مثند
ندا کنند که این چیست بدین زشتی و بدین بدشکلی پس دنیا را بدین صفت و صورت بر خلقان عرضه کنند و منادی
از خدای تعالی ندا کند یا خلایق آدمیان این را شناسید مردمان گویند نعوذ بالله از شناختن این صورت بد و
پس بار دیگر ندای عزت در رسد که این دنیاست که شما از برای این مر او را جنگ و خصومت کردید و برادر
برادر را کشته اید و این آن دنیاست که شما بدو غره بودید بهوا و بهوس و شهوات و لذات او مشغول بودید
و از طاعت خدای تعالی باز ایستادید یا غافلان یا جاهلان یا منافقان یا ظالمان یا فاسقان که این آن دنیاست
که شما او را دوست داشتید جمله خلایق سر در پیش افکنند و شرمسار کردند پس دنیا گوید الهی کجا اند دوستان
من و کجا یند طالبان من بگویند تا با من حاضر شوند تا بدوزخ روند هم اگه از خدای تعالی ندا در رسد که ای دوستان

دوستان دنیا را اندر دوزخ افکنند خلقان نا امید گردند از رحمت خدای عز و جل پس دنیا را با ایشان زندان
کردند چنانکه در دنیا زندان بود بقدر عمل ایشان **روایت** عیسی علیه السلام روزی میگذشت سه تن رفیق وی بودند
چون بزمین شام رسیدند دو خشت زرین دیدند که بر جایگاهی نهاده بود آن سه تن رغبت آن دو خشت کردند
حضرت عیسی علیه السلام گفت ای قوم این دو خشت تمام را کشته اند از دو درگذرید ازین دو خشت ایشان سخن عیسی علیه السلام را
قبول نکردند پس علیه السلام گفت شما غره شدید بدین دنیا پس عیسی از ایشان درگذشت ایشان آن خشتها
برگرفتند چون بنزدیک شهری رسیدند یکی را گفتند یک درم زر ببر از بهر ما طعام بستان تا بخوریم این کس که او را
بطعام خریدن فرستادند این شخص با خود گفت حیف باشد که این دو خشت را ایشان برند ولیکن من پاره
زهر قاتل بستانم و درین طعام کنم تا ایشان این طعام را بخورند و بمیرند و این دو خشت زرین مرا باشد القصه
آن دو کس هم که رفیق بودند اتفاق کردند که چون این مرد بیاید و طعام بیارد طعام را بستانیم و پیش دستی
نماییم او را بکشیم و این دو خشت زرین یکی از تو و یکی از من قسمت کنیم چون ایشان چنین اتفاق کردند آن شخص بیامد
و طعام آورد این دو تن شمشیر در نهادند و او را بکشتند و چون دل از وی فارغ کردند ایشان نیز طعام
خوردن رغبت کردند چون از آن طعام بخوردند زهر در ایشان کار کرد ایشان نیز بر جای بمردند و خشتها بر جای
بماندند و بعد از دو روز عیسی بدانجا رسید دید که ایشان هر سه تن بر جای مرده بودند عیسی علیه السلام گفت
ای دنیای دون بی وفا با هیچکس وفا نکردی و دنیا بر هیچکس وفا نکند تو دل برین کنده دنیای دون نهاده
و کار آخرت از دست داده **بیت** دنیا همه رنجست و غم و محنت و آه :: عاقل نکند وطن درین منزلگاه :: پس ای عزیز
من بنگر به دنیا و دوستی دنیا چه میکند **شعر** دل درین دنیا مبند دنیای فانی بگذرد :: نوبت پیری در آید
نوجوانی بگذرد **روایتست** از حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام که هر کس شش چیز بجای آورد
و هیچ باقی نگذارد از طلب بهشت و گریختن از دوزخ هر کس که خدای تعالی را بدانست و طاعت وی داشت و شیطان را
بدانست و مخالفت وی برخاست و چون بدانست که کدام است و دست در وی زد باطل را بدانست
که کدام است دست از وی بداشت و دنیا را بدانست و بینداخت و آخرت را بدانست و در طلب وی ایستاد
یکی از حکما گوید که دنیا چاشتی و شامی بیش نیست برای این مقدار خویشتن را هلاک مکن از دنیا بحکمی روز
فرا گیر تا در آخرت در بروی تو بگشایند که سرمایه دنیا هواست و سود وی ناویه است و یکی بو خازم
گفت چه کنم که دنیا را دوست میدارم تا این دوستی از دل من بشود گفت هر چند که دنیا بدست آری از حلال بدست
آور

آور بجای خویش نه و دوستی وی زبان دارد این بحقیقت از آن گفته است که دانسته است که چون چنین کند
خود دنیا بروی دشمن شود و دل وی ناخوش شود یحیی بن معاد میگوید دنیا دکان شیطان است از دکان
وی چیزی بر مدار و چیزی برمگیر و با او شیطان سود و زیان با تو سودی نکند و نفس ترا فدای دوزخ سازد
و آورده که اگر دنیا زر باشد و فانی و آخرت سفال و باقی واجب بودی بر عاقل سفال باقی دوست داشتن
بر زر فانی فکیف چون سفال فانی اختیار کند بر زر باقی و گفته اند حذر کنید از دنیا که شنیده ام که هر که او دنیا را
بزرگ داند در قیامت وی را بدارند و بر سر وی منادی کنند که اینست چیزی را که خدای تعالی حقیر داشته است
ایشان او را بزرگ داشته اند **آورده اند** که لقمان حکیم پسر خود را وصیت کرد و گفت ای فرزند عزیز دنیا را
باخرت بفروش تا هر دو سود کنی و آخرت بدنیا مفروش تا هر دو زیان نکنی **در خبرست** که از ابو امامه که او روایت
کرد که حضرت رسالت پناه محمدی صلعم را برسالت بفرستادند لشکر ابلیس بنزدیک وی شدند که چنین پیغمبر را فرستادند
اکنون ما چه کنیم ابلیس ملعون گفت امتان وی دنیا را دوست دارند ایشان گفتند پس باکی نیست و ازین غم مدارید
اگر چه بت پرست نشوند اما دنیا را دوست میدارند و دوستی دنیا ایشان را بران دارد که هر چه ستانند بنحق
ستانند و هر چه دهند نه بحق دهند و هر چه نگاه دارند نه بحق نگاه دارند و سر همه گناهان دوستی دنیاست
آورده اند که حسن بصری نامه نوشت پیش عمر بن عبد العزیز که آن روز آمده گیر که بازپسین کسی که مرگ بوی رسید
و بمیرد آن روز را آمده گیر گوی که دنیا هرگز نبوده است و آخرت همیشه باقی بوده است و دیگر آنکه عجب از کسی که داند
که مرگ حقیقت شاد چگونه باشد عجب از کسی که داند که دوزخ حق است چگونه او را خنده آید و عجب از کسی که داند که دنیا
بر کسی نماند دل بدنیا چون نهد و عجب از کسی که داند که قدر بر حقیقت دل بروی چگونه مشغول دارد و نیز فرمود
که هیچکس از دنیا نشود که نه بوقت مرگ سه چیز گلوگیر وی نشود که از آن جمع کرده سیر نخورد و آنچه او امید داشت به
نرسد و زاد آخرت چنانکه باید نساند **در خبرست** از یحیی بن معاد گوید عاقل آنست که سه کار کند دنیا را
دوست ندارد و گور را عمارت کند پیش از آنکه بگور شود و خدا را خوشنود کند پیش از آنکه بدرگاه او شود و گفت
شومی دنیا بدان درجه است که آرزوی او ترا از خدای تعالی دور کند **روایت** از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که دنیا طلب کند برای لاف و تفاخر خدای تعالی بروی خشم گیرد و اگر برای آن کند که از خلق ممتاز بود
از برای نفقه حلال روز قیامت می آید با روی چون ماه شب چهارده پس بر دنیا اعتماد نیست **آورده اند**
که اویس قرنی چنان تنگ گرفته بود دنیا را بر خویشتن که قوم وی پنداشتند که وی دیوانه است یک سال و دو سال

بودی که ندیدندی وقت بانگ نماز اول از خانه بیرون رفتی پس از نماز خفتن باز آمدی و طعام وی
استخوان خرما بودی که از راه برچیدی اگر چیزی جز استخوان خرما یافتی بخوردی و استخوان را بصدقه دادی اگر نه
با استخوان خرما روزه گشادی و چندان خرما خریدی که بدان روزه گشادی و جامهای وی خرقهای بودی
که از سر گنج انها برچیدی و بشستی و کودکان سنگ بروی انداختندی که دیوانه است گفتی سنگ خردتر
اندازید تا جای نشکند که از طهارت و نماز باز مانم و از برای این بود که حضرت نبی صلعم هرگز وی را ندیده بود
و ویرا ثنای بسیار گفته بود مردان راه حق هرگز بدنیا نیامیخته اند و با دنیا نبوده اند و همگی در طلب آخرت بودند
تا بجزای و کرامت حق تعالی رسیدند والسلام علی من اتبع الهدی **باب سیوم در بیان علو همت**
التمجید الهی ببرکت متحیران جلال تو و ببرکت کدا خیکان هیبت تو و مقهوران قهر تو ای ملکی که ملوکان عالم
مملوک تو اند ای جباری که جباران عالم مقهور تو اند و ای حفیظی که همه اهل عقل محفوظ تو اند و ای رازقی که همه اهل
زمین مرزوق تو اند ای غفاری که همه اهل خطا مغفور تو اند که ما را از صحرای هدایت بیرون آری و از بین وحشت
برون به انس رسانی ملکا میدانی حالم پادشاها می بینی احوالم خداوندا من عاجزم و هیچ حیله و قوة ندارم
و هرچه خواسته اند ان بنرام هر کسی تعلق بکسی دارند و این بیچاره درمانده گنهکار تکیه بر لطف تو دارد یارب حاجت
بسیار دارم ترا روا کردن آن ملال صورت نتوان کرد ای رهنمای درماندگان درهمی این ضعیف که میدانی
و بر غمی این بیچاره میبینی آن چیست که ندانی و نداری و نتوانی و همه چیز تو دانی و توانایی و توانی و بر همه چیز توانا
بقدرت برآوردن می توانی و بی مهلت برین بنده برسانی و عاقبت برخورداری بدان باز گردانی و نشره خطا
از ما کفایت گردانی و هیچ بیرحمی را بر ما دست مده بار رحمت خود ما را بیامرز یا اله العالمین یا خیر الراحمین
مناجات بنام خدای که هستی از وست ✽ زبردستی و زیر دستی از وست ✽ فروزنده شمع کیوان و هور
رساننده روزی مار و مور ✽ نگارنده چهره ماه و مهر ✽ برآرنده سقف گردان سپهر ✽ ازان پس درودی که جان
بکرداز دانش روان پرورست ✽ از آنکس که جانها بفرمان اوست ✽ بر آنکس که لولاک در شان اوست
محمد رسولی که یزدان پاک ✽ بمه روی آراست این تخت خاک ✽ رسولی که از فره ایزدی ✽ نبودی بجز ذره ایزدی
درود فراوان ز یزدان پاک ✽ بران نازنین پیکر جان پاک ✽ ز بعد ثنای خدا و نبی ✽ بود بر روان علی ولی ✽ علی
شیر پروردگار ✽ که دین نبی شد از و آشکار ✽ الهی بحق ده و دو امام ✽ ببخشی گناهی همه خاص و عام ✽ پس انکه
بر آنها که جان باختند ✽ سر داد و دین را برافراختند ✽ که بر جمله شیعیان علی ✽ تو رحمت کنی ای خدای غنی ✽

الهی ببرکت سر سینه محمد مصطفی و بقدر منزلت علی مرتضی و بحق جاه منزلت ایمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
که بر حاضران و ناظران اهل این مجلس و بر پیران حاضران رحمت کنی و ببخشایی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین
مبنی برحمتک و کرمک **باب در بیان علو همت و جد و جهد و موعظه و غیره و این باب بود بر چهار فصل فصل اول**
در بیان علو همت در خبر آمده است که ان الله یحب معالی الامور حق سبحانه و تعالی مرد بلند همت را دوست میدارد و اعمال
بزرگ بنظر قبول مینوازد و رفعت و ارجمند با همت بلند پیوندی دارد که جای ایشان از یکدیگر **شعر**
مرغ همت چو بال بگشاید ✽ عز و اقبالش آشیان باشد ✽ پیش چون کان همت عالی ✽ کمترین کوی آسمان باشد
سلاطین را همت پیشکاریست کافی و مددگاری وافی هر که را از ایشان همت بیشتر است بقدم شوکت از
دیگران پیشتر است **شعر** همت بلند دار که نزد خدای خلق ✽ باشد بقدر همت تو اعتبار تو **آورده اند** که یعقوب لیس
در مبادی حال جوانی یکی از پیران قبیله ویرا گفتند که خاطرم بحال تو نگران است که چه درین سن که توی هنگام استیلای
شهوت و غلبه تهمت است بهمانی ترتیب کن تا از برای تو کریمه از خاندان بزرگ بخواهم یعقوب گفت عروس
که من خواهش کرده ام دستیفها او اماده است پیر گفت آن را بر من عرضه کن تا ببینم که کیست و از عروس نشان ده
تا بدانم که کیست یعقوب گفت بخانه رفت و شمشیر بیرون آورد و گفت من عروس ممالک شرق و غرب را
خطبه خواهم کرد دست فهمان او تیغ جوهر دارست و شمشیر جوهر گذار **شعر** با بخت نیک هیچکسی را تیز نیست
مهر عروس ملک به از تیغ تیز نیست ✽ درین معنی این مشهور است **شعر** عروس ملک کسی در کنار گیرد چست ✽ که
بوسه بر لب شمشیر آبدار زند **آورده اند** که وقتی اسکندر میخواست که جهانگیری کند از سر حد روم با تحریک عزیمت
و عجم برافراخت و رکاب همایون بتسخیر ربع عالم حرکت داد بغایت اندیشه ناک و ملول بود از استیلای یمین
که وزیر او بود چون علامات فکر و نشان صبر بر جبهه حال نامیه اقوال او ظاهر دید گفت ای شاه جهان اسباب
دولت مهیا و اماده و حشم و خدم در موقف بندگی و فرمان برداری ایستاده خزانه معمور و مملکت نو بنو
بخت بصفت استمدادت آراسته و نهال دولت بشرف استقامت پیراسته اقبال کمر موافقت بسته و جاه
و جلال بر آستانه عالی بخدمت کاری نشسته تنوع غم انور و تفرق خاطر اظهر را سبب چیست اسکندر در جواب
جواب گفت که تامل میکنم که عرصه جهان بغایت مختصر است و مساحت روی زمین بسیار مختصر شرم میدارم
از برای این مقدار ملک سوار شدن و توجه بر تصرف و تسخیر آن نمودن **مصرع** کرای آن بکند طول و عرض هفت اقلیم
که من بنیت تسخیر آن سوار شوم ✽ هزار عالم ازین کر بود هنوز کمست ✽ که تا بعزم تصرف بدان سوار شوم ✽

فرمود که شک نیست که ایالت حکومت این پایه از جهان لایق است در خور همت ارجمند تو است عرصهٔ ملک
ابدی را بدان ختم کن تا همچنان بضرب تیغ جهان سوز ساحت سرای فانی را در اقتدار ضبط القانی می آری برکت
عدل عالم افروز ملک سعادت باقی هم در قبضهٔ استحقاق تو آید تا ازین نقصان برکت آن کمال تلافی پذیرد
واین اندک بزیب آن بسیار رونق گیرد شعر ملک عقبی خواه کان خرم بود ذرهٔ آن به ز صد عالم بود جهد کن
تا در میان این نشست عرصهٔ آن عالمت آید بدست اسکندر بدین سخن تسلی یافته بر حکیم آفرین کرده زبان
تحسین گشود امروز شاه باز عقل هر کاملی در هوای ثنای اسکندر جهت آن پرواز می کند که همای همتش باستخوان
ریزهٔ دنیا سر فرو نیاورد شعر تو بال شاهباز شاهی باستخوان منگر همای همت خود را بلند ده پرواز
شیخ فرید الدین عطار مثنوی فرمود مرد همت باش تا راحت دهند هر زمانی ملک صد شاهت دهند
هر که را شد همت عالی پدید هر چه جست آن چیز شد حالی پدید هر که را یکذره همت داد دست کرد او خورشید از
یک ذره است نقطهٔ هم ملک جانها همت است پر و بال مرغ جانها همت است اهل همت جان و تن در باخته
سالها با سر ختن در ساخته مرغ همتشان بحضرت شد قرین هم ز دنیا در گذشته هم ز دین گر تو مرد
همتی همت بخواه دور شو کاهل ولی نعمت نه ای کار دنیا چیست بیکاری همه چیست بیکاری گرفتاری همه هست دنیا
آتشی افروخته هر زمانی خلق دیگر سوخته مرد دنیا جان و دل در خون نهند صد هزاران دام دیگرگون نهند تا بدست
آرد حبی زر از حرام چون بدست آرد بمیرد والسلام وارث او را بود آن زر حلال او بماند در غم زر با وبال
ای که چیزی را بهیچی داده تو پس چنین بر هیچ دل بنهاده تو فصل در بیان جد و جهد جد سعی کردنست در تحصیل
مطالب و جهد رنج بردن است در اکتساب مقاصد و مآب جد و جهد از خلاف ملوک جهانگیر و سلاطین
کشورستان است و این صفت تابع همت میباشد هر چند همت عالی تر بود جد و جهد در طلب مقصود بیشتر
واقع شود باید که مرد بلند همت از تحمل مشقت نترسد چه حال از دو بیرون نیست اگر بجهد دامن مقصود بدست
آید فهو المراد و اگر در حجاب توقف ماند عذر آن بنزدیک عقلا اصحت و علو همت در طلب مفاخر و مآثر بر همه
ضمایر هویدا و لایح شعر در طلب میکوشم ار یابم زهی بخت بلند ور نیابم عذر من افتد بنزد کار سند روایت
در امثال علمای حکمای هند مذکور است که موری کمر جهد بر میان بسته بود و از تودهٔ خاک گردی میان را به تکلیف میبرد
میشد ذره ذره بر میداشت بر طرف دیگر میریخت مرغی برو گذر کرد شخصی دید ضعیف و نحیف که بنشاط تمام قوت دست
و پای میزد در نقل کردن آن خاک جد تمام و جهد مالا کلام بجای می آورد مرغ گفت ای کالضعیف و نحیف بگو این چه کار است

کوشش

کوشش کرده و این چه مهم است که در آن خوض کرده مور بزبان حال گشاده گفت مرا با یکی از قوم خود نظر است
و چون طالب وصال او گردم این شرط پیش آورد که اگر سر وصل ما داری قدم در نه و این تودهٔ خاک را ازین راه
بردار حالا مستعد آن کار شده ام و میخواهم که بدان شرط اقدام نمایم و از عهدهٔ آن عهد بیرون آیم مرغ گفت
این گمان می بری بقدر آرزوی نیست و این کار که اختیار کرده قدم در جد و جهد پیش نهاده گفت اگر پیش
بر دارم فهو المراد الا معذور خواهد داشت شعر من طریق سعی می آرم بجا لیس للانسان الا ما سعی دامن مقصود
اگر آید بکف از غم و اندوه جانم بر طرف ور نشد از جهد کار من تمام من در آن معذور باشم والسلام آورده اند
که افریدون نژاد در مبدای ایام سلطنت که ریاحین دولت در ریاض سعادت میدمید و ریاح شادمانی
مهبط کامرانی وی میوزید اندیشهٔ تسخیر بعضی از ممالک که در تصرف جمعی از متعلقان بود پدید آمد و از انجا
گفته اند شعر کفاف نفس اگر چند اندک است ولی جهان تسخیر گرفتن زحمت عالیست این معنی را با ارکان دولت
مشاورت فرمود جمعی گفتند ای ملک ملکی داری آراسته مبالغتی بجمل خواسته بی ضرورت اغیار رفتن انگیختن
و آتش تشویر برافروختن صواب نمی نماید و آنچه هست تمتعی بردار و از ارتکاب مخاطره فرو گذار نظم
در فراغت کوش و در ذلت که نیست آرزو را هیچ پایانی پدید افریدون گفت قناعت بمقتضای طبایع
سرافکنده است و نشستن در کنجی از اقتضای دنائت همت عجایز از کار روان مانده فرصت که چون
خیال سحاب گذرانده است غنیمت باید شمرد و در حصول امال از زر کوب اندیشه نباید کرد چنانکه گفته اند
شعر کمر سلطنت نباید بست هر که را رغبت تن آسا است از مشقت کجا بر آساید هر که را همت
جهانبانیست آورده اند که ملکی پسر خود را بجرب خصمی فرستاده بود خبر آوردند که ملک زاده کامکار در راه
زره از تن بیرون میکند و در شب در یک منزل خیمهٔ اقامت میزند پدر بدو نوشت که ای پسر حق تعالی که عزت
آفرید کلفت و مشقت را بدان قرین ساخت و مذلت را که خلق کرد و آرام و راحت را با او رفیق کرد انگه
عزت را بملوک داد و مذلت بر رعایا قسم پادشاه با عز مملکت است و قسم رعیت امن و استراحت
و این هر دو بخش که جمع نمیشود لاجرم پادشاه باید که آسایش او را وداع نماید و راحت را با رعیت گذارد
و اگر چنین نمیکند با استراحت میباید ساخت و از عزت مملکت اعراض میباید نمود شعر لذت شاهی
ترا پس راحت دیگر مجوی با وجود سلطنت سرمایهٔ دیگر مخواه آورده اند که یعقوب لیث در بدایت حال خود را در مهلکه

افکندی و خطرهای کلی را مرتکب شدی و از آسایش نفس بر طرف بودی و از کشیدن محنتها یکنفس نیاسودی
و با وی گفتندی را روی کردی ترا برین باعث جفا کشیدن و خود را در غرقاب هلاک افکندن چیست گفت مرا
دریغ می آید که عمر عزیز خود را در صلاح من در وی صرف کنم و روی توجه بر آنست که دران غرض بسیار باشد
آورم و جد و جهد من در آنست و جهد من آنکه خود را بمرتبه رسانم که ابنای جنس من کسی با من شریک نباشد گفتند
که این مهم بغایت صعب کاری بسیار مشکل است گفت من دانستم که شربت مرگ اسهل است و چشیدنست و
بار فنا کشیدنی اگر در کاری بلند تلف شوم بهتر ازین است که در مرتبه پست بمیرم لاجرم بدین جد و جهد رسید
بدان منصب که رسید شعر میباش بجد و جهد در کار داماد طلب ز دست مگذار هر چیز که دل بران
گراید گر جهد کنی بدست آید چنانکه بجد و جهد بزرگی تمهید می یابد بضد این که بطالت و کسالت اساس
دولت و شوکت درهم می شکند آورده اند که یکی را از آل طاهر سوال کردند که سبب زوال ایالت و انتقال
دولت شما چه بود جواب داد که شراب شب و خواب بامداد یعنی از کاهلی بکار ملک نپرداختیم و او
کسالت و رسم جلالت برانداختیم لاجرم سفینه اختیار ما در گرداب زوال غرق گشت و کشتی امید بساحل
مراد نرسید شعر بنای دولت خود آنکس خراب کند که شام میخورد و صبحگاه خواب کند فصل سیوم در موعظ
بانکه شهوت صحبت بر آدمی مسلط است تا متقاضی باشد که تخم پیدا کند تا نسل منقطع نشود تا نمودن کار نیکی
از لذات سهلست و آفت این شهوت عظیم است ابلیس ملعون روزی بخدمت موسی علیه السلام گفت با هیچکس از زنان
بخلوت منشین که هیچ زن با مرد خلوت نکند من با وی ملازم نباشم تا وی را فریفته نکنم سعید مسیب میگوید که هیچ
پیغمبر نفرستاد خدای تعالی که ابلیس بسبب زنان از وی نا امید نشد و من بر خویشتن از هیچ چیز چنان نترسم
که ازین سبب جز در خانه خویش و خانه دختر خویش نشوم بدانکه درین شهوت نیز افراط است و تفریط و
افراط آن بود که چنین نبود که از فواحش شرم ندارد و همگی خویش بران دهد و چون چنین بود واجب بود
شکستن آن بروزه و اگر چه شکسته نشود روایت از حضرت یحیی پیغمبر علیه السلام پرسیدند که ابتدای زنا از کجا
خیزد گفت از دیدن چشم و از شهوت و فتنه داود نبی علیه السلام از دیدن چشم افتاد حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود نگریستن بدتر است از کردن که ابلیس ملعون تیرها بزهر آب داده است هر که از بیم خدای تعالی
چشم نگاه دارد وی را ازان ده که حلاوت آن در دل او بماند و از ایمان دور ماند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
هر که چشم زنا کند همچنان باشد که فرج کرده باشد و زنای چشم نگریستن است بزنان و هر که چشم نگه نتواند داشت

بروی واجب بود که بشهوت حرام ریاضت دهد و علاج این شهوت روزه داشتن است و چشم از کودکان نیکوروی
نگاه نتواند داشت این را آفت عظیم تر چه این خود حلال نتواند کرد و کسی که کودک ساده روی نگرد حرام است
روایت کردند که شخصی گفت روزی جوانی ساده روی بدیدم و عشق او در دل من کارگر شد چنانکه صبر و
قرارم نماند شب و روز باه و ناله و درد و فراق بسر می بردم و گریه و زاری میکردم چنان بطاقت شدم
که بیم بهلاکت رسید روی بدرگاه حق سبحانه و تعالی کردم و بنیاز تمام دعا کردم که خداوندا این درد را
از من بردار و آتش عشق او در دل من بنشان شبی در خواب دیدم شخصی با من گفت که میخواهی محبت از تو
بردارم گفتم بلی دست بر سینه من فرو آورد چون بیدار شدم کفایت افتاده بود و آن شور و درد از تو
زایل شده بود چون یکسال ازان بگذشت باز آن شورش عشق او در دل من افتاد و بغایتی که صبر و قرارم نماند
و گریه و زاری از من در وجود آمد باز دعا کردم در شبانه همان شخص را دیدم گفت خواهی که درد از تو برود
گفتم خواهم این شخص گفت گردن پیش دار پیش داشتم شمشیری برآورد و گردنم بزد چون بیدار شدم از من زایل شده
بود چون سال دیگر برین بگذشت باز درد سوزناک در من پیدا شد شب و روز بیقرار شدم باز شبانه آن شخص را
دیدم که بمن گفت برو و سنت پیغمبر صلعم بجای آور و زنی بنکاح خود در آور چون بیدار شدم هم در از روز زنی بنکاح
خود در آوردم ازان محنت و مشقت خلاص شدم فصل نقل میکنند بزرگان دین از ارباب چند که از ایشان
خیرات و صدقات دهند که ایشان را دران هیچ فایده نیست و آن توانگران و ارباب سوال اند و اهل پند و غرور
و اهل ریا و از ایشان مردم بسیارند گروهی باشند که مال و زر و سیم خرج مسجدها و رباطها و پلها کنند و کسانی باشند
که از وجه حرام کسب کرده باشند و بر ایشان فریضه است که آن مالها را بصاحب مال رسانند ایشان درحمام
مسجد خرج می کنند و مقصود ایشان ریا باشد که مردم ایشان را گویند که فلان خوب کسی است که این نوع خیرات میکند
یا برای مطربان و دف و طنبور و غیر آن یا بمعصیت گوناگون و پندارند که کاری بزرگ کرده اند چون بتحقیق این
رسند تمامی معصیت باشد گروهی دیگر باشند مال و زر و سیم از ممر حلال کسب کرده باشند ولیکن مقصود ایشان
ریا باشد اگر یک دینار باشد که خرج کنند که نام خویش بر سنگی یا بر تختها نویسند تا ایشان را بستایند و ثنای ایشان
کنند اگر ایشان را گویند بنام خود منویس که خدای تعالی داند او را ازان کراهت شود و دنیا و در آنجای اینست که
او را در قرابت و همسایگان محققان باشند بر ایشان صرف نکنند و بدیشان ادن فاضلتر ازان عمارت و مسجد باشد
بخشت پخته یا غیر آن خرج کنند گروهی باشند که مال و زر خرج کنند بر نقش و نگار مسجدها و می پندارند که کاری کرده اند

حضرت رسول صلعم فرمود که چون مسجد بنگار کنند و مصحف بسیم و زر آگنند اگر خرج دل مؤمنی که خاضع و خاشع
باشد و در ولایت معرفت باشد بهتر از آن نقش و نگار است بحقیقت پندارند که کاری کرده اند چون بحقیقت
آن رسی در آن هیچ نبود و گروهی دیگر باشند که دوست دارند که درویشان را بر در سرای خود گرد آورند تا خبر آن
بشهر و مجلس رسند تا مردمان بدانند که او خیر و صدقات بکسانی دهد که در میان خلق مشهور باشند
و غیر مستحق باشد خرج جماعتی کنند که در راه حج و مقصود او آن باشد که وی ثنا و شکر او گوید و خود پندارد که
خیری میکند چون بحقیقت آن رسی هیچ نیست حکایت آورده اند که یکی با بشر حافی مشورت
کرد که دو هزار درهم حلال دارم حج خواهم شد گفت بتماشا خواهی شدن یا برضای خدای تعالی کار کنی
گفت بلکه از برای رضای خدای تعالی گفت برو کسانی که وام دارند بدیشان ده و یا فرا یتیمی ده یا بمردی
مستحق باشد که بنور معرفت معروف باشد که راحتی بدل مؤمنی رسانیدن از صد حج فاضلتر است پس از حج
اسلام گفت رغبت حج اسلام پیش می بینم در دل گفت از آن که مال از وجه حلال بدست آورده تا بجائی
خرج کنی نفس تو قرار نگیرد چون بحقیقت آن نگری هیچ نباشد و گروهی دیگر باشند و خیال بخیلی بر ایشان
مستولی باشد بنه بر و ننهند و گویند این زکوة فراکسانی دهند که در خدمت ایشان باشند و بجائی مشهور و معروف
چون معلم و شاگرد یا جهت ایشان اجتماع ایشان برپای باشند و چون مدرس که زکوة طاعت علمای خود دهند
که از سرای او برود و بدو دهند و گویند جای اجر ما باشد و مستحق زکوة ندهند و بکسانی دهند که پیوسته بکه
امیدوار باشند که روزی ایشان را شفاعت کنند و بدین مقدار زکوة عرض خواهند و صف ایشان گویند و شکر
و ثنا نیز چشم دارند که خلقان بگویند که زکوة میدهند و گروهی دیگر چنان بخیل باشند که پیش از زکوة ندهند و نگاه
دارند و دعوی باسانی می کنند و پشت برنماز کنند و در روز روزه دارند مثل آن کسان و انسان کسی بود که خیر او در
سر بود شخصی که به سر من درد میکند و او داروی برپای می نهد بیماری چون زایل شود زبسیار خوردن علاج او
شود نه گرسنگی کشیدن و این امثال این غرور ارباب اموال بسیار است و از این صفت رسته و رستگار نباشند
مگر آنکه علم حاصل کنند و صدقات قربة الی الله کنند و دوستی خاندان مصطفی و مرتضی و اهل البیت و اولاد ایشان
بر دل و جان بندد و از گناهان توبه کند و از ترس و خوف علی محمد ز شب و روز با خدای تعالی با نیاز باشد
اللهی بحق محمد و آل محمد که برمای بیچارگان بخشای و رحمت کن یا رب العالمین فصل در بیان دخمه
نوشیروان حکایت دخمه انوشیروان اما راویان اخبار و ناقلان آثار چنین میفرمایند که روزی خلیفه بغداد با جمع

بزرگان

بزرگان نشسته بودند از هر نوعی سخن از روایات و حکایات می گفتند خلیفه فرموده اند احوال پادشاهان
ما تقدم یادگاری خواهم که فتوحی شود و موعظه روزگار ما شود و از جمله ندیمان و ارکان دولت یکی گفت پا
دشاهان که بوده اند هیچ حکایتی و یادگاری بهتر از دخمه نوشیروان نیست و نباشد چنانکه اند مداین گو تنگی
کرده است و مجموع عمارت آن از گچ و موی اسب و بیضه کبوتر کرده است خلیفه فرمود که ما را بجانب مداین باید رفت
و بچشم خود آن را باید دید و مشاهده باید کردن که از دیدن آن بسیار [illegible] حاصل میشود پس فرمود تا اسباب
سپاه کردند و عطرهای فراوان از هر نوعی بر داشتند و بطالع سعد از شهر بیرون رفتند چون نزدیک شهر
مداین رسیدند و سادات و قضات و موالی و اهالی و اکابر و اشراف شهر باستقبال خلیفه بیرون
آمدند و خلیفه را باعزاز و احترام تمام بشهر آوردند بعد از چند روز خلیفه در شهر مداین بود و در قصر نوشیروان
عادل رفت کوشکی دید بغایت عظیم که چشم هیچ آدمی در آن عصر ندیده بود قصری دید بزرگ و عجب خلیفه هرگز
ندیده بود متحیر بماند گفت سبحان الله که بیافریند وی را و چندان توانگری دهد و مرتبه چندین کرامت فرماید اما
چه دانیم که در دنیا چندین عمارت کرده است از جهة تربت خود دخمه ساخته است و از عقل بجا باشد که چون
بدانجایگاه رسیدیم تربت او را زیارت کنیم خلیفه آنجا مقام کرد و جماعت ایشان را از حدود
بخواندند و احوال دخمه نوشیروان از ایشان پرسید جمله گفتند که از احوال دخمه خبر نداریم که کجا است
اما در واسط پیری هست پارسا و بزرگ شاید که او داند خلیفه فرمود تا نامه نوشتند و قاصدی روان
کردند تا حالی بخدمت خلیفه آید قاصد رفت بدر سرای آن پیر و آن پیر در سرای نبود و در سرای زنی نشسته بود
آمد سلیطه زبان دراز بالا درشت کوی چنانکه هر که در روی او نگاه کردی مکدر شدی زن گفت ای مرد
چه کسی و از کجای قاصد گفت از پیش خلیفه می آیم و نامه دارم و شوهر ترا خلیفه میخواند گفت شوهر من
پیر است و پیش خلیفه نتواند آمدن و قاصد را پیش شوهر فرستاد قاصد آن پیر را دید و ضعیف شده
و سلام کرد و گفت ای شیخ خلیفه ترا میخواند و مهمی با تو دارد شیخ گفت حالم ضعیف است اما فرمان
تحفه بیاورم و پیش خلیفه رفت حکایت در اخبار آمده است که چون قاصد بطلب شیخ رفت
روستایی زراعت میکرد و گاو و مال آن گاو در زمین بند شد برزگر آن را بشکافت خم بزرگ بدید مهر
برزگر خرم شد که آنچه یافتم زر سرخ است چون سر خم باز کرد خوشه گندم دید هر دانه گندم مثل بیضه مرغی
چون آن بدید در تعجب بماند آن گندم را در طبقی نهاد و پیش خلیفه بردند خلیفه با یاران خود در تعجب بماندند

هر چند که از پیران می پرسیدند که این گندم در عهد کدام پادشاه رسته است کس جواب نمی کرد چون
آن پیر در آمد و بخدمت خلیفه رسید خلیفه پرسید از وی که دخمه نوشیروان کجاست و طبق گندم را بوی نمودند
که این گندم در عهد کدام پادشاه رسته است شیخ گفت از احوال دخمه نوشیروان و از این گندم خبر ندارم
اما پدری دارم شاید که او داند خلیفه گفت ای شیخ تو بدین پیری پدر داری گفت بلی دارم گفت کجاست
گفت فلان موضع است بدهی که آنرا جبل الجودین خوانند خلیفه فرمود تا هزار دینار زر بشیخ دادند و او باز
گردید و قاصدی همراه او بجبل الجودین فرستاد چون قاصد بدانجا رسید از خانه زنی بیرون آمد نیکوی اما زبان
سلیط گفت کرا میطلبی گفت فلان مرد را گفت ببازار رفته است بر در خانه بنشین تا بیاید چون ساعتی
بر آمد مرد کهلی در آمد و سلام کرد قاصد گفت خلیفه ترا میخواند گفت فرمان بردارم با قاصد روانه شد بخدمت
خلیفه رسید چون در آمد سلام کرد مردی کهل عجب بدید آمد فرمود تا طبق گندم بیاوردند گفت میدانی
که در عهد کدام پادشاه این گندم بوده است و دخمه نوشیروان کجاست گفت ای خلیفه من از اینها خبر ندارم
اما پدری دارم این احوال او را او داند و نام او موبد یزدان پرست خوانند بولایت بصره نشیند
خلیفه فرمود تا او را هزار دینار بدادند و روانه ساختند پس قاصد بطلب موبد یزدان پرست فرستاد
قاصد ببصره رسید [illegible] آن مرد رفت در سرای بزرگ دید حلقه بر در زد زنی بیرون آمد جوان و با جمال نیکو
روی در غایت خوبی خوش خوی و شیرین زبان گفت ای عزیز چه میطلبی گفت ای قاصد خلیفه ام
و موبد یزدان پرست را میخواهم و خلیفه او را طلب میکند گفت زمانی باش که بشکار رفته است تا باز آید
قاصد را بخانه برد و طعامی بیاورد و تواضع کرد بعد از ساعتی مرد در آمد و آهوی بر فتراک بسته زن پیش
رفت و سر و روی او را از خاک پاک کرد و گفت دانم که شاد آمدی و درین دولت خوش دل باش موبد
قاصد را بدید سلام کرد و گفت مرحبا خوش آمدی چه حاجت داری گفت خلیفه بطلب این آمده است و ترا میخواند
گفت السمع والطاعه پس موبد زن را گفت ای روشنای چشم من آنچه از طعام حاضر است بیاور که
مهمان عزیز است [illegible] از مهمان [illegible] که فرستاده خداست آنچه از اطعمه و اشربه بیاورد و از سر فراغت
آن شب بسر بردند و روز دیگر بخدمت خلیفه حاضر شدند به خلیفه سلام کرد و دعا گفت خلیفه مردی جوان
و خوب دیداری یافت و بر او تعجب زیاده شد پس فرمود تا طبق گندم پیش آوردند خلیفه گفت احوال
این گندم میدانی که در کدام دور بوده است و دخمه نوشیروان کجاست موبد گفت من از همه احوال

خبرم

با خبرم خلیفه گفت اولا احوال خود را بگوی تا تو را جوانی و پدرت کهل و پسر پدرت پیر و ضعیف موبد گفت
مرا چهار صد و بیست سال عمر است و پسر من دویست و پنجاه سال عمر دارد و پسر پسرم صد و بیست سال است
خلیفه گفت سبب آن بگوی که جهت آن چیست موبد گفت اول بدانکه آن پسر که پیر است و ضعیف از مال دنیا چیزی
ندارد و زنی بدخوی و سلیطه دارد و دراز زبان دارد و بدخوی و زشت روی و تلخ گوی و دراز زبان دارد و ناکدبانوی
آن پسرم همیشه در رنج است که پیر و ضعیف گشته چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده الهم نصف الهرم
غم خوردن همه پیریست و آن مرد کهل از دنیای چیزی دارد اما زن سلیطه و زبان دراز دارد دیگر نسبت
کار من که جوانم الله تعالی از مال دنیا مرا نعمت داده است و زنی دارم پارسا و نیکو روی و جمال [illegible]
خدمتگار چون بیرون باشم خوشدل باشم و چون بخانه آیم بعشرت باشم از این سبب جوان و باقی [illegible] خلیفه
گفت راست گفتی احوال گندم بگو گفت پیش از این پادشاهی بود عادل چنانکه [illegible] اگر گوسفند [illegible] یکجا آب
خوردندی و چنین گویند که دران روزگار شخصی زمینی از شخصی بخرید که در آنجا سرای کند چون [illegible] سرای
مشغول شد خم زری بدید آمد دست بدان نیاد و فروشنده را خبر کرد و گفت این خم زر بگیر که من زمین
خریده ام نه خم زر فروشنده گفت من زمین و هر چه در وی است بتو فروخته ام [illegible] میان ایشان خصومت شد
پیش قاضی شدند قاضی عاجز شد پیش پادشاه شدند احوال بگفتند پادشاه میان ایشان صلح کرد و
چون هیچکدام این خم زر را تصرف نمی کنند فرزندان هم دیگر را بهمدیگر دهید و این زر را بدیشان دهید پس همچنین
کردند و پادشاه از آن طمع نکرد این گندم در عهد آن پادشاه بوده است خلیفه گفت ای موبد [illegible]
از دخمه نوشیروان عادل ما را خبر ده که کجاست برویم و زیارت کنیم موبد گفت از اینجا تا دخمه نوشیروان
عادل پنج فرسخ بود خلیفه احوال چگونه گفت جوی آب است عظیم و از پس آن جوی آب کوهیست از سنگ
بالای آن کوه هفت فرسخ و بر سر آن کوه کوه دیگر است و گنبد سفید در میان آن سنگ خانه کرده است
و زمین آن خانه از زر سرخ و گوهرهای قیمتی در و نشانده و از نور جواهر آن خانه روشن چون روز است و درون
خانه تختی نهاده از بلور و جواهر مرصع کرده نوشیروان بر صفت زندگان بر آن تخت نشسته و جامه پادشاهانه
پوشیده بر رسم خویش تاج بر سر نهاده و از [illegible] دراز آویزه چنانکه هر که تباه نشود و از احوال خویش خبر کرده
اما راه این کوه بیرون این کوهست چنانچه پیاده دشوار تواند رفت خلیفه چون این سخن بشنید عزم راه کرد آنچه
در کار بود با خود برد چون بپایان آن کوه رسید [illegible] فرمود تا کوه را چندان کنند که خلیفه با خادم [illegible]

سواره با ذوالریاستین و با وزیرش ابوالفروس با احمد بن اران البصری آن شش تن سواره بکوه شدند و بست
جامهٔ زربفت و بیست من کافور منصوری سود دارو ماهی خورد کرده با خود بکوه بردند و دیگر روز و یکشب برفتند
خلیفه با یاران چون از دور دخمه را بدیدند پیاده شدند گفت بزیارت چنین ملک عاقل سواره نرویم بخدمت شتابید
چون بدر دخمه رسیدند دری دیدند از آهن آویخته و برین در نوشته که هرچه بکاری بدروی و هرچه کنی همان بینی
دست در نهادند و گفت بسم الله الرحمن الرحیم در حال ساعت در باز شد خلیفه با حسن سهل با یاران بدرون
دخمه شدند خلیفه پردهٔ دیبا دید زربفت آویخته دست بر پرده زد در ساعت از هم فرو ریخت چون پوسیده بود
خلیفه در خانه شد خانهٔ تمام زرین و سیمین دید در طاق دیوارها جواهر نهاده بود و تختی دید از بلور نهاده و
نوشیروان بران تخت نشسته خلیفه پنداشت که نوشیروان زنده است سه بار خدمت کرد و تواضع نمود برسم خویش
بگوشهٔ تخت بوسه داد و در روی نوشیروان نگاه کرد هیچ رنگش نگردیده بود از پس که دارو ها بر خویشتن
مالیده بود خلیفه دست بر جامها نهاد که بروی بود همه خاک شد خلیفه جمله جامها از وی باز کرد و بیست دست
جامه با خود برده بود در وی پوشانید و کافور و دارو ها بروی ریخت موی روی نوشیروان بقاعدهٔ خویش
ابرو انگور ... سفید نشسته بود و عصابه بر پیشانی او بسته و چهار خط بزبان پهلوی نوشته خلیفه درو
نگرد عجب آمدش بگریست و این آیت برخواند قوله تعالی ان فی ذلک لعبرة لاولوا الابصار خلیفه چنین
گفت که موبد آنچه برین عصابه نوشته است برخوان موبد برخواند بر خط اول نوشته که گیتی ناپایدار است
هر چند کمتر کوشی بهتر و بر خط دوم نوشته بود که اگر عمر صد سال باشد چون عاقبت مرگست یک ساعت
بر خط سیوم نوشته بود که دنیا را بخور پیش از آنکه دنیا ترا بخورد و بر خط چهارم نوشته بود که آن تو ده
داده باشی دست بر سینه و انگشتری در دست راست و سه خط بران نگینش نوشته بود اول آنکه برده
باری و کم آزاری و نیکوکاری اختیار کنید و بر خط دوم نوشته که بر کهتر خویش آن پسندی که از مهتر خویش
چشم داری و بر خط سیوم نوشته که اگر همهٔ دنیا بگیری عاقبت مرگ است و بر دست راست نوشیروان
لوحی زرین نهاده بود از سیم و بران نوشته بود فی الحال خلیفه برگرفت بروی نوشته بود موبد برخواند
که بعد ازین چندین سال گذشته باشد در فلان تاریخ پادشاهی از امت حضرت محمد مصطفی صلعم که با چند مرد
بآهستگی بزیارت من آیند و این خلیفه بخدمت تمام باشد و حق مرا شناسد ای اگر مرا با ایشان حقی باشد و از
بزرگی خویش بجای من نیکوی کند و خلعت افکند و عطرها بمن ریزد اما ناقصی با او باشد با ما خیانتی کند دریغا

که من زنده بودمی یا کسی از اهل ما زنده بودی حق این ناقص بگذاردمی و این خلیفه معذور دارد که تن من مرده است
و حق گذاری نتوانم کرد از بزرگی و کرم خویش ما را معذور دارد و این خطا که در زیر زانوی من نهاده است بر
و آنچه بر و نوشته ایم طلب کند و برگیرد و از ما یاد می کند خلیفه چون این برخواند دست ...
لوحی دید از یاقوت سرخ برگرفت و خطی چندی بروی نوشته بود بموبد داد که برخوان موبد ...
که سی گنج در فلان جا یست و ده گنج جواهرات ملون و ده گنج زر سرخ و ده گنج ...
شما ما قرا است جمله برگیر بمراد خویش برگیر و خرج کن و ما را معذور دار خلیفه را عجب آمد ...
آن لوح برگرفت و بیرون آمد حسن بن سهل گفت ازین جواهرهای قیمتی اگر فرمایندی ...
خشم آمد و گفت هیچ عاقل گوید اینکه تو گویی و این کار دزدانست خادم در بیرون ...
نگه میداشت گفت تو نیز برو و نوشیروان را زیارت کن خادم درون دخمه رفت نوشیروان را بدید و از آن جامها
و جواهرها عجب بماند صد و شصت سال عمر خادم بود انگشتری نوشیروان از طمع ... و بیرون آورد
و پنهان با خود داشت خلیفه وزیر را گفت آیا ناقص کیست ذوالریاستین گفت این خادم باشد چون خادم
بیرون آمد جمله از جستند انگشتری نوشیروان با او بود انگشتری را ازو بستند و در دخمه ...
بحرمت تمام خلیفه از دخمه بیرون آمد بانگ عظیمی بصفت بانگ رعد برخاست ...
و بفرمود تا آن راه ها را خراب کردند تا هر کس بدانجا نروند چون بمیان کوه آمدند ...
دیده بود بکندند خانهٔ دید از سنگ تراشیده و بسیار صلاحهای نیکو از هر باب در آن خانه نهاده و در
گرفته تا زنگ نخورد آن جمله برگرفت و بجای دیگر رفتند زر سرخ دید نهاده بر جای دیگر رسیدند بکندند جواهر
دیدند بسیار و در جبها نهاده بر و اشته بر میان در جبها نهاده بود لوحی در آنجا بود بسیار ... نوشته بود هر
که را پادشاهی نه کامرانی نه و هر که را زر نه مروت نه و هر که را فرزند نه خوشی نه و هر که را ... نه هیچ غم ...
سیمین یافتند بر آنجا نوشته بود که چون بیابی بخور و بده چون در ماندی باز نیابی و آنچه از تو باز ماند زیان کنی و
پشیمانی سود ندارد و آسیایی دیدند از زر سرخ ده مره بوزن پنجاه من بر هر جانب چند سخن نوشته که ...
شناس را از ما درود دهید و کارها بکار دانان ... از بلا بگریزید و پند حکما و سخن دانایان بشنوید ...
مجویید در کارها شتاب مکنید و کارها از وقت درمگذرانید و پس و پیش کارها را نگاه کنید و از هر کاری ...
شدن بیرون شدنش را بنگرید و بهره مردم را میان از بدو ... نگاه دارید و اندر کارها ...

وتدبیر نمایید و آزموده را بنا آزموده مدهید و خود را در جوانی نیک نام کنید و بردباری و بی آزاری پیشه کنید
وخویشتن را بر آنچه عرف کنید و توانگری و خرسندی قناعت کنید سیوم بر شکسته و ریخته و دریده و سوخته
غم مخورید و در خانه کسان فرمان مدهید و از مکر و حیله ایمن مباشید و خویشتن را اسیر زن مکنید چهارم بر
برگ دختران غم مخورید و از دزدان عطا مپذیرید و در لاف گاه منشینید و از همسایه بد و مردم بد بگریزید
وادب و خدمت پادشاهان بکنید و با مردم خسیس و نادان رنج مبرید در زمین کسان درخت منشانید
و تخم و زراعت مکنید با هر گروه مردم نا آزموده بر میامیزید پنجم از نوکیسه وام مکنید و از بی اصلان دختر مخواهید
و با بی قیمت و بی شرم منشینید با مردم غماز و بی دیانت و وفاداری کوشش مدارید با مردم معیوب دوستی
مجویید هر که از ملامت و سرزنش نترسد از و دور باشید و با هیچ کسان طمع مکنید مادینه با نرینه استوار مدارید
جنگ مردمان بر خویشتن مکشید و بیگناه را از خویشتن ایمن مدارید ششم بر نیم سواران و پیدلان بی تجربه مروید
و بر تن درستی خود ایمن مباشید و پیران جهاندیده را خوار مدارید و در همه کارها پر از احتیاط دارید
و از سلطان حذر باشید سلطان اگر چه ضعیف بود او را بزرگ دارید با پادشاهان اگر نزدیک باشید
خود را دور نمایید از کینه مردم بر حذر باشید دشمن خود را بزرگ دارید و قدر خویش از هر کس بشناسید
و با خداوندان دولت کینه مدارید هفتم خداوندان علم و ادب را خوار مدارید و از زبان شاعر و پادشاهان
بترسید و بر هیچ کس افسوس مدارید و غیبت کسان مجویید و کار زمستان تا بستان راست کنید و کار
امروز بفردا مگذارید و کرده با ناکرده برابر مدارید و زن بجوانی خواهید و پیر زن مخواهید و کارها بهوش و دانش
کنید هشتم از پس مردم بجز نیکی مگویید و از خداوند بلا و محنت عبرت گیرید و با مردمان بهر کاری نیکوئی کنید
وخویشتن را از بدی و بدخویی و بد سیرتی نگه دارید و چشم و زبان و دل نگاه دارید و زبان بهنگام به از سود نابهنگام
دانید جایی که مدارا باید کردن تندی مکنید و با همه کس آشتی باشید لجوجی در کارها پیشه مکنید و با سایر
مهتران نیکوئی کنید و در جنگ پیش باز مشوید و در جنگ جای صلح بگذارید نهم خرج بمقدار دخل کنید و نا
شمرده بکار مبرید تا ننهاده برمگیرید اول تا درخت نو بکارید اگر کهنه را مکنید و پای باندازه گلیم بکشید و دست
و زبان و دل را نگاه دارید از کارهای ناشایسته دور باشید و اندر جایی تمام مشوید و آنچه برنگوید و اندازه
بر دیگران روا مدارید و بد کردن [illegible] میارید و نیک کردن فخر مکنید و هر که از مادر ابله زاید بر و رنج مبرید
ابله و دیوانه و مست را پند مدهید و [illegible] با او پرهیز کنید و بر ضعیفان ببخشید و طعام و شراب

تنها مخورید و زیر دستان را نیکو دارید و بجوانی و پیری بیندیشید کار پیری بجوانی کنید ناخوانده مهمان کس مشوید
و بر سر پیران رحمت کنید و مهتران را بزرگ دارید و حق مادر و پدر بزرگ دارید و صله رحم را عزیز دارید و بر
بیوگان رحمت کنید و بدروغ سوگند مخورید و آن جهان را باین جهان مفروشید چون خسرو این سخنان بشنید
از آن گنجها پیش خوشتر آمد گفت این سخنها را برگیرید تا بگنج بها درج کنیم تا موعظه بندگان خدای تعالی باشد و
بفرمود تا گنجها بر داشتند و این آیت برخواند وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور و از آنجا به بغداد آمد و خادم
سیاست فرمود و حسن بن سهل را خوار کرد و از پیش خود براند و موبد یزدان پرست را مال و اسباب داد
و توانگر گردانید و خداوندان حدیث چنین گویند که توانگری خلیفه از خزینه نوشیروان بود و این حکایت برین
موجب بود والسلام علی من اتبع الهدی باب سی و یکم در [illegible]
پرستش خدای تعالی ای خداوند خداوندان وای آرزو بخش آرزومندان وای منزه از علایق وای جدا
از عوایق ای روزی دهنده همه خلایق الهی ما بیچارگان را از خرمن سوختگان مگردان الهی ما را بفضل خود دایم
و طاقت فراق تو نداریم و در خدمت تو آرام گرفته ایم ما را بتازیانه عدل رانده گردان الهی ببرکت قانعان
داده تو الهی ببرکت سینهای آشنایان تو الهی ببرکت متوکلان حضرت تو الهی ببرکت خوانندگان تو که ایشان
لبیک گفته الهی ببرکت پیرانی که ایشان را از آتش آزاد کرده الهی ببرکت آن جوانانی که بر ایشان رحمت
کرده و بخشیده الهی ببرکت آب چشم عاصیان الهی ببرکت آن بندگان که کار ایشان [illegible] خلق بسیار [illegible]
باقی تویی بی فنا تویی مستحق هر ثنا تویی اجابت کننده هر دعا الهی چو از سرای فنا بدان [illegible] وحشت [illegible]
ساعت معاینه کردارها بما نمایی بما رحمت کن و آنچه بیم شبان تاریک در پس پرده کرده ایم از عادت
گذار حمد اسعبودا آنچه فرمودی نکردیم و از کرده خود بیزاریم الهی چون نامه زندگانی از سر [illegible] ما را بدوش
دیگران از دروازه دنیا بکار لحد برند و در گور تنگ و تاریک بجا بمانند و باز گردند بر ما رحمت کن الهی جا
مصلحان پوشیده ایم مصلح نبوده ایم از ما عفو گردان الهی چون عزیزان نازپرورده ما را فراموش کنند
بر ما رحمت کن الهی چون در حجره بی شمع مبتلا گشتیم چراغ ایمان ما را [illegible] گردان الهی چون [illegible]
سزای همه بدیها هستیم و چون در کرم تو [illegible] خداوند بها [illegible] که بر های بیچارگان و گناهکاران رحمت
کنی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین و یا ارحم الراحمین المناجات الهی تویی آگه از حال من عیان است پیش تو احوال من
که بر من تو از کرده ناپسند [illegible] سر از جرم عصیان [illegible] ببین جرم من [illegible]

ور لطف و احسانی [illegible]

که حق سبحانه و تعالی روزی بندگان بیکبار ندادی گفتند از بهر پنج چیز یکی اگر جمله بدادی کسی از وی یاد نکردی
دوم اگر بی روزی نماندی و جای نداشتی همگی تبه شدی و بی روزی بماندی سیوم اگر جمله بدادی خدای تعالی
را بی نیاز شدی و حق سبحانه و تعالی دوست میدارد نیاز نیازمندان را چهارم اگر جمله بدادی وقت اجل خویش
بدانستی و زندگانی ایشان سرد شدی و زندگانی و روزی برابرانند روایت کردند از شقیق که گفت هزار و هفتصد
استاد را شاگردی کردم و چند شتر از کتاب جمع کردم خدای را در چهار چیز یافتم یکی در ایمنی روزی دوم در
اخلاص کار سیوم در عداوت شیطان چهارم در آرایش مرگ حکایت کردند از حاتم که مردی او را گفت
از کجا خوری گفت از خرمن رحمن که در وی نه زیاده شود و نه نقصان آن مرد گفت روزی شما از کجاست حاتم
گفت از آسمان فرود آید و روزی همه جانوران از آسمان فرود آید زیرا که خدای تعالی گفت قوله تعالی وفی السماء
رزقکم وما توعدون گفت روزی شما از روزنه فرود آید آن مرد گفت بخسپید تا روزی شما در دهان شما افتد
حاتم گفت آری دو سال در گهواره خفته بودم که روزی در دهان من می افتاد آن مرد گفت توبه کردم دیگر از حاتم
پرسیدند که هیچکس را از خود بهمت تر دیدی گفت بلی عیال خود را گفتم من به حج خواهم رفتن نفقات از من
چند خواهید تا بدهم گفت چندانکه زندگانی باشد گفتم زندگانیت بر من نیست گفت روزیم هم بر تو نیست
چون حاتم برفت زنان همسایگان از زن حاتم پرسیدند که حاتم برای شما نفقه چند نهاد گفت حاتم را روزی خواره
دانیم نه روزی دهنده روزی من و روزی حاتم بر خدای تعالی است روایت کردند از ابراهیم ادهم پرسیدند
که پیشه چه داری گفت ندانم که کارگران خدای را پیشه نباشد و دیگر معتصم را پرسیدند که پیشه چه داری گفت پیشه
دارم که دنیا نخواهم و بجویندگان باز گذاشتم و گزیدم درین جهان ذکر مولا و در آن جهان لطف مولا روایت
کردند از بایزید بسطامی که او از پس امام نماز گذاردی چون سلام داد امام از وی پرسید که چه می خوری گفت
این نماز را که از پس تو کردم و باز خواهم کرد چون کنم که روزی دهنده خلق را نشناسی گفت اگر روز آورد و روزی آورد
و شام آورد اگر جان آورد و جامه آورد اگر جهان کرد و جهان آورد پس این غم خوردن چه کار آید شعر مردان گنجی
بدان گنج قناعت ⁂ غنی حال است مردان را قناعت ⁂ دریغ است اگر سیر دو درم زر ⁂ که با خاک کردن هم برابر
نبودی گر بسر بودی ز مخلوق ⁂ بسر خلوت نشستن بودی معشوق ⁂ مرا گر خورش بودی و پوشش ⁂ کجا بودی بمدح خلق
کوشش ⁂ امیدم هست همراهی مردان ⁂ ازین امید نومیدم مگردان ⁂ درونم را بنور حق منور ساده ⁂ دلم را سعی با مصطفی ده

فصل دوم در پرستش خدای تعالی بدانکه پادشاه ذوالجلال و کریم لایزال جل جلاله و عم نواله

فرموده

فرموده است مر بندگان خدای را بعبادت و پرستش چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید قوله تعالی واعبدوا الله ولا
تشرکوا به شیئا و فرمود که یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم روایت کردند از حضرت رسالت
پناه محمدی صلعم فرمود که حضرت حق تعالی فرمود که بنده من اگر بگذاری آنچه فریضه است و از عابدترین بندگان
و چون خرسند شدی آنچه ترا روزی کرده ام توانگرترین مردمان باشی و حضرت رسول صلعم فرمود که خدای تعالی وحی
کرد با آدم صفی علیه السلام که من علمها که دادم در چهار سخن است یکی مراست و یکی تراست و سیوم آن که میان من و تو است و چهارم
میان تو و بندگان است اما آنچه مراست مرا بیگانگی بشناسی و با آنچه وعده کرده ام ترا بدهم که با من انباز نگیری
و آنچه تراست آنچه فرموده ام بگذاری تا آنچه وعده کرده ام بدهم اما آنچه میان من و تست آنست که با سر و زبان
با من راست گوی و از هیچ خلق باک نداری اما آنچه میان تو و بندگان است هرچه بر خود پسندی بر ایشان نیز
همان پسندی آورده اند که خدای تعالی موسی علیه السلام را گفت یا موسی من خلق خود را بدانش سوی آفریده ام
از هر سوی از و طاعت خواهم جداگانه و از راست ایشان کردار نیک خواهم و از چپ ایشان گذاشتن لقمه حرام
خواهم و از پیش ایشان رضا بقضای من خواهم و از پس ایشان کوتاهی امل خواهم و از زیر ایشان رکوع و سجود
خواهم و از زبر ایشان دعا و تضرع خواهم و هر آن بنده که از راست مرا طاعت دارد در گذاردن فرمانهای من درهای
بهشت بر ایشان بگشایم و چون از چپ مرا طاعت کنند به ترک کردن حرامها هفت در دوزخ بر ایشان در بندم
و چون از پیش مرا طاعت دارند رضا بقضای من ایشان را خوشنود گردانم و از ایشان خوشنود باشم و چون
از پس مرا طاعت دارند بکوتاهی امل بخود ایشان نزدیک گردانم و بخدمت خود ایشان گرامی گردانم و اگر از زیر مرا
طاعت کنند به سجود و رکوع کوشکها از برای ایشان بنا کنم در بهشت و چون از زبر مرا طاعت دارند بدعا و تضرع
شمار و حساب بر ایشان آسان گردانم گفت یا موسی ابلیس ملعون شش چیز خواهد بخلاف این شش چیز اول
از راست ایشان گذاشتن امرهای خدای تعالی خواهد دوم از چپ ایشان نگاه داشتن [illegible] از خلقان خواهد و از پیش
ایشان ناپسندکاری خواهد بقضای من و از پس ایشان درازی امل خواهد و از زیر ایشان دروغ و غیبت خواهد
اگر از راست او را طاعت دارند درهای بهشت بر ایشان در بندم و اگر از چپ او را طاعت دارند درهای
هفت دوزخ بر روی ایشان بگشایم و از خدمت خویش ایشان دور گردانم و اگر از پس او را طاعت کنند بدانچه میخواهند
نرسند و از امید ایشان نومید گردانم و اگر از زبر او را طاعت دارند شمار بر ایشان سخت گردانم روایت
کرد لقمان حکیم گفت پنج چیز از من آهنگ پنج چیز کرد به پنج چیز پیش بند کردم چشم را به نگریستن حرام آهنگ کرد او را

به عبر تنها بند کردم و زبانم فضولی گفتن آهنگ کرد بذکر خدایش بند کردم و دلم آهنگ دنیا کرد به پرهیزکاری
اورا بند کردم و دو دستم آهنگ حرام خوردن کرد بکسب کسبش در بند کردم تنم آهنگ خواب کرد بعبادتش بند کردم
روایت کرده اند از ابو القاسم حکیم که گفت پنج چیز نشان دوزخیان است اول چشم با شهوت دوم زبان با غیبت
و گلوی با شبهت چهارم دل با تهمت پنجم دست با خیانت و هم او گفت هر بایستی نیز از حکمت نبودی و آن دو
دو سخن که یوسف عراقی گفته است از من بودی یکی آنکه هر که را مایه دانائیست مایه آتش زیانکاریست هر که
پیشه توانائیست بران چیزه پشیمانیست روایت از حسن بصری که گفت حکیمی فرزند خود را وصیت کرد به پانزده
کار اول اگر خواهی که فضل نماز کنان شب بیابی و تو از ایشان باشی زبان از دروغ و غیبت نگهداری دوم اگر خواهی
فضل روزه داران بیابی و تو از ایشان باشی در خدای تعالی عاصی مشو سیوم اگر خواهی که فضل زاهدان بیابی
و تو از ایشان باشی بخیر خواه خلق خدای باش چهارم اگر خواهی که فضل عالمان یابی و تو از ایشان باشی آنچه خدای تعالی
و رسول خدای و ائمه معصومین گفته اند بدان عمل کن پنجم اگر خواهی که فضل غازیان بیابی و تو از ایشان باشی
با هوای شیطان جهاد کن ششم اگر خواهی فضل یاد کنندگان خدای یابی و تو از ایشان باشی با تفکر باش هفتم
اگر خواهی فضل عارفان بیابی و تو از ایشان باشی دست بر دل خود نه آنچه خود را پسندی برادر مسلمان را پسند
هشتم اگر خواهی فضل صابران بیابی و تو از ایشان باشی مردمان را از تن خود انصاف بده نهم اگر خواهی که عافیت
هر دو جهان یابی ایمن شوی در پشیمانی خوردن بر کنیان و در یاد کردن خدای تعالی در بامداد و شبانگاه
و گریختن از یار بد و جستن یار نیک و دوستی نیکان و دشمنی بدان که نیکان و دوستان خدای و رسول خدای
و اهل بیت رسول و دوستان و شیعیان راه حق و پیروان راه حق ایشانند و دشمنی ایشان دشمنی خدا و رسول
و ائمه است پس اگر خواهی که بهشت را دریابی و رضای خدا و رسول دوستی کن با دوستان ایشان و دشمنی کن با
دشمنان ایشان تا رستگار دنیا و آخرت باشی روایت از کعب الاحبار گفت نوشته یافتم در توریة که حق سبحانه
و تعالی میگوید با فرزندان آدم شما را آرزومند کردم به بهشت از من نپذیرفتید و شما را ترسانیدم از آتش دوزخ
نترسیدید و رغبت کردم شما را بحور العین بدیشان رغبت نکردید و از معصیت شما را باز داشتم خود را باز نداشتید
و وعده کردم وعده مرا باور نداشتید و از شما آنچه خواستم نداده اید و آنچه دادم شکر آن بجای نیاوردید و آنچه
شما را بفرمودم دست از آن باز داشتید و توکل بر دنیا کردید و از حرام خوردن و پوشیدن شما را منع کردم شما
حرام خوردید و بهشت می جوئید بی کردار و خدای تعالی فرمود که بعزت و جلال من که در نیابید مگر بسختی و رنج در

از سختی

روایت از سفیان ثوری گفت هر که عمر ببازی گذرانیده بود و کار خود را ضایع کند بوقت جان کندن پشیمان باشد
پس ای عزیزان از گناهان توبه کنید و بخدای تعالی باز گردید تا نجات یابید فصل در موعظه چنین عزیزان حجابند
که دوستی جاه و حشمت دنیا بیشتر خلایق هلاک شده اند بدین سبب در طرف دو عداوت و معصیتهای بسیار افتادند
و چون شهوتها غالب شود راه بریده شود و دل بنفاق و خیانت اخلاق آلوده شود حضرت رسالت پناه محمدی فرموده
دوستی مال و جاه نفاق در دل خلق رویاند چنانکه آب تره را رویاند و آن حضرت فرمود که حضرت امیر المؤمنین علی
فرمود که خلق را هلاک دو چیز گردانید یکی هوای نفس و دوستی دنیا از این آفت کسی که خلاصی خواهد باید که نام نیک دهد
که آن فرمان برداری امر خدا و رسول است و قناعت کند بداده خدای تعالی و فرمود قوله تعالی تلک الدار الآخرة
نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا الآیه و فرمود که سعادت آخرت کسی را نهاده ایم که در دنیا بزرگی و
دنیا نجوید و فساد نکند و حضرت رسول صلعم فرمود که اهل بهشت کسانی اند ژولیده موی و شوریده پوشش و جگر ریش
و روی گرد آلود کسی ایشان را بچیزی ننهد اگر در سرای امیران شوند راه ننهند اگر طلب نکاح کنند کسی دختر بدیشان
ندهد اگر سخن گویند کسی گوش بسخن ایشان نکند و در روزنهای ایشان دود آه برود و در سینهای ایشان معرفت جوش
میزند اگر نور ایشان در روز قیامت قسمت کنند بهمه خلق برسد شعر اگر خواهی شوی آگه ز کار دوستان درویشان
بره تخم محبت کار در بستان درویشان ؛ سر و سامان درویشان مگر درویش میداند ؛ ندانند هیچکس دیگر سر و سامان
بر درویشی درویشان محمد فخر می آرد ؛ نبی آیت فرستاده خدا در شان درویشان ؛ امیر المؤمنین حیدر که او شیر خدا آمد
بعهد او درست آمد همه پیمان درویشان ؛ منم آن درویش میگویم کمر بسته بزناری ؛ که نا کس در جهان بسیار میمانند به زندان
من آن درویش میگویم که گر آهی زند ناگه ؛ بیک کش جواب آید که ای سلطان درویشان ؛ خدا تیغ طریقت را نهاده در
کف ایشان ؛ تو خود را در میان مفکن مشو تاوان درویشان ؛ نمک بر خوان درویشان بنا حق زهر میگردد ؛ لطیف
حق شناس آمد نمک بر خوان درویشان ؛ الا ای احمد جامی بر درویشان تولا کن ؛ حیات جاودان یابی تو هم از کان درویشان
و حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرموده بسا کسانی که روی ایشان خاک آلود و کهنه جامه که اگر سوگند بخدای
دهند بهشت بخواهند بدیشان بهشت دهند اگر از دنیا چیزی خواهند باندکی بدیشان ندهند و حضرت امیر حمزه
عمر در مسجد معاذ را دید که میگریست گفت چرا میگریی گفت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم
که اندکی ریا شرک است و خدای تعالی دوست دارد پرهیزکاران را اگر غایب شوند کسی ایشان را نجوید و اگر حاضر
آیند کسی ایشان را نداند و بر ایشان التفات نکنند و دلهای ایشان چراغهای راه اهل هدی باشد و از همه شبهتها و ظلمتها

رسته باشند و ابراهیم ادهم میگوید که هر که شهرت و نام و نشان دوست دارد در دین صادق نیست و ابو بکر
گفت کسانی بصدق آن بود که نخواهد هیچکس از اعمالش را دانند و اصحاب شناسند و قومی از پی آگاه نروند اما بدانکه چون
دوستی مال و جاه بر دل غالب شد بیماری دل بود و باصلاح حاجت که الا ید به نفاق و ریا و دروغ و بتلبیس و عداوه
و حسد و منافره و معصیتهای کشد همچون دوستی مال و جاه بلکه این نیز بر طبع آدمی غالب بود و کسی که مال و جاه از قدر
حاصل کند که سلامت دین وی در آن بود کافی بود و پیش از آن نخواهد بیماری دل نبود که بحقیقت جاه و مال را
دوست نداشته باشد اگر کسی مال و جاه را دوست دارد و همه اندیشه وی بخلق مستغرق بود و فریفته دنیا شود و آخرت
از دست وی برود پس آن قدر که محتاج بخلقان نباشد کافیست والله اعلم بالصواب **فصل در صفت کوه قاف**
و لوای حمد بدانکه عبد الله سلام از حضرت محمد صلعم سوال کرد و آن حضرت خبر آن بداد عبد الله گفت یا رسول الله
درازی این جهان چند است گفت بر روزه راه گفت یا رسول الله چگونه است گفت نه بامداد آفتاب از مشرق برآید
و بشام بمغرب رسد و فرو شود عبد الله گفت یا رسول الله از پس کوه قاف چه زمین است گفت هفتاد زمین است
و پس از آن هفتاد کوه از نور و بعد از آن زمینی دیگر هست که معدن فرشتگان است و آنجا نه سرما باشد
و نه گرما و درازی هر زمینی ده هزار ساله راه است و از پس آن حجابیست از تاریکی و از پس آن بادیست گرد
عالم درآمده و گرد در می آید تا روز قیامت و از پس آن خدای تعالی عالم است گفت یا رسول الله صفت کوه قاف
بگو گفت بالاش پانصد ساله راه است و پهنایش نیز پانصد ساله راه است و گرد بر گردش هزار ساله راه است
و در گرد او هفت زمین است یکی از فرشتگان است و یکی از آن دد و دام سیوم از آن پریان چهارم از آن پرندگان
پنجم و ششم ویران است که هیچ آفریده بدانجا نرسیده است و نیست و هفتم آدمیان گفت صدقت یا رسول الله صفت
لوای حمد مرا خبر کن گفت درازی لوای حمد هزار ساله راه است و سنانش از یاقوت سرخ و چوبش از سیم سفید و علمش
از زمرد سبز است و آنرا سه زبانه است از نور آویخته یکی بمشرق و یکی بمغرب و برو نود شقه و بهر شقه سه سطر نوشته
اول اینکه بسم الله الرحمن الرحیم و سطر دوم نوشته که الحمد لله رب العالمین و سطر سیوم نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله
علیا ولی الله و درازی هر سطری پانصد ساله راه است گفت صدقت یا رسول الله عبد الله گفت یا رسول الله در روز
قیامت آن لوای حمد کرا باشد آن حضرت فرمود که مرا باشد چون بعرصات درآیم آن لوای در پیش من می برند گفت
یا رسول الله آن لوا را که بردارد گفت آن لوا را پسر عم و وصی من و خلیفه من علی ابن ابی طالب علیه الصلوات والسلام عبد الله گفت
یا رسول الله لوای چنین را چون بردارد گفت یا عبد الله بدانکه علی شیر خداست بقدر حاملان عرش و جمله فرشتگان خدای تعالی قو

وقوة

وقوت علی را عطا کرده است **نظم** پس اگر گفت یا قوم اسمعونی و اعلموا منی : حدیثی بشنوید از من زفضل آن شه والا
دراز روزی که صحرای قیامت میشود حاضر : برانگیزند کل آفرینش را در آن صحرا : گروهی را کشد مالک کشان در جانب دوزخ
گروهی را برد رضوان بسوی جنت المأوا : ز خیل اولیا و انبیا در عرصه محشر : کسی پیش از علی در جنت الفردوس ننهد پا
ز سلسبیل و زنجبیل و شربت کوثر : علی پیش از همه نوشد از آن شربت اصفا : چو فرمود این کرامتها نبی در باره حیدر
عمر برخاست گفت ای خواجه دارم مشکلی بکشا : تو فرمودی که پیش از من ز خلقان در نیاید کس : بفردوس و جنت زیر سایه طوبی
مقدم میکنی اکنون علی را شرح آن برگوی : نبی گفتا چنین است این سخن آن کفته ام اما : سوی جنت چو رو آرم لوای حمد در دستم
علی بردارد از بهر کرامت آن لوا فردا : عمودی از زمرد باشد اصل آن بدست او : برو بسته بود هشتاد علم از جمله خضرا
بود هر شقه در وسعت ز مشرق تا حد مغرب : کشیده سر فراز طارم اعلی ز استعلا : عمر برخاست دیگر باره کای سید کجا باشد
لوای اینچنین بردن علی را قوت و یارا : نبی گفت اسکت ای ابن خطاب این عجب نبود : ز تیغ حضرت جبار لیکن بر قوت افزا
بقدر قوت جبرئیل میکائیل و اسرافیل : که ایشانند بر کل ملایک اعظم و اعلا : بقدر حاملان عرش و کرسی بلکه بالاتر
بقدر جمله کروبیان عالم بالا : خدا داده بفضل خود علی را قوت و قدرت : نکرده هیچکس را این کمال و منزلت اعطا : چو بشنیدند
این را مومنان از حضرت سید : بصدق دل همی گفتند آمنا و صدقنا : تعالی الله زهی فضل و عطای قادر بیچون : که چندین
قدر قوت کرده بهره با تن تنها : علی را مرد عاقل چون کند با دیگران نسبت : مگر آن بی بصیرت کو ندانی کوه از حبا
گرفته پرتو نور علی کونین را لیکن : ندارد بهره از خورشید رخشان دیده اعمی : چو فردا در حساب آرند خیر و شر هر بنده
شود اهل نفاق از شومی اعمال خود رسوا : که ما را ذره از نور خورشید عنایت بخش : در آن روزی که خلقان قدر ساز بیا
نا پروا **باب سی دوم در فضیلت خاموشی و تنها نشستن التحمیه** ای خدای بی نیاز و ای
صمد کارساز ای اکثر رحمت تو دستگیر ما و ای کرم تو عذر پذیر ما ای داننده هر حالی و ای شنونده هر سوالی ای
علیم هر حالتی و ای سمیع هر مقالتی ای مجیب هر خواننده ای قریب هر داننده ای کریم نده مکرای پذیرنده بپذیر اگر توبه
کردند ای تو بپذیری که خواند اگر بپذیری نقصانی نیست اگر بنوازی رنجانی نیست الهی غافلی کرده ایم نه کافری
کرده ایم غافلانیم نه کافرانیم صمدا بحرکت معجزات جلال تو و مقصودان قهر تو که بر ماه بیچارگان و گنه کاران و سیاه کاران
و ضعیفان درماندگان رحمت کن و بمغفرت اندازانی دار یا اله العالمین یا خیر الناصرین **مناجات** الحمد لله خالق البرایا
و الشکر لواهب العطایا : ای نام تو صدر هر کتابی : آرایش فصل هر خطابی : مفتاح خزینه معانی : عنوان صحیفه امانی
منشور کمال لایزالی : طغرای مثال بیمثالی : مفتوح در سر هر سخن سنج : بر دل ره یقین گشاده صدگنج : ذات تو منزه از تغیر

عقل از تو فتاده در تحیر ❊ هم اول بی بدایتی تو ❊ هم آخر بی نهایتی تو ❊ سر نامهٔ نامه‌ها تمامت ❊ قانون نجات شد کلامت
بر هر چه رقم زدی بهستی ❊ بی منت خامه نقش بستی ❊ از علم تو نکته‌ایست عالم ❊ زان دایره نقطه‌ایست آدم ❊ در راه تو عقل حکمت اندیش
بی حس شده از حقیقت خویش ❊ هم اول بی بدایتی تو ❊ هم آخر بی نهایتی تو ❊ از عجز مقدسان افلاک ❊ بگشاده زبان ما عرفناک
در مجلس خاص عزت از ادب ❊ شد پیر خرد چو طفل مکتب ❊ صنع تو ورای چرخ و غبرا ❊ افراشته بی ستون خضرا ❊ سبحان الله زهی خداوند
بی شبه و شریک و مثل و مانند ❊ او راست کمال پادشاهی ❊ کس واقف او نشد کما هی ❊ گه مشعل روز بر فروزد
تمثال غراب شب بسوزد ❊ گه جامهٔ شب کند مطرا ❊ گه جلوه دهد عروس بیدا ❊ زلف تو شب است و عارضت روز
شد شاهد شب چنین دل افروز ❊ آیت بمعاشی بهری کرد ❊ وانت بلباس بهری کرد ❊ بر صفحهٔ دل رقم روان کرد آثار
کمال خود عیان کرد ❊ هر دل که ز مهر او صفا یافت ❊ از پرتو مهر مصطفی یافت **فی نعت سید المرسلین علیه السلام**

با صد هزاران هزار صلوات بران سیدی که در صحف آدم نام او منتقی خوانند خدای عالم در صحف ابراهیم علیه السلام میذ میذ و در
توریة موسی علیه السلام حزنا قدما با و در زبور داود علیه السلام اکلیلا و در کتاب عزیر و مسیح خید خید در صحف ادریس
یعنی در کتاب شعیا نور الله الذی لا یطفی در انجیل خطیبا در آسمان اول عبد القایم در دوم عبد الخالق و در سیوم عبد الرحیم
در چهارم مصطفی در پنجم مرتضی در ششم حبیب الله و در هفتم مجتبی و در دریاها عبد الرزاق و در برها عبد الجبار و در وحوش
و طیور عبد القهار و در بهشت حال عبد المنعم و در پیش جن عبد الکبیر و در پیش شیاطین عبد العاصم و در پیش حوریان عبد العظیم
و در پیش رضوان بهشت عبد الکریم و در پیش دوزخیان عبد العزیز و در پیش ملکان مقرب الاول و الآخر و الظاهر و
الباطن و الانبیاء و الحشر و آخرهم بعثا و الظهور هم دنیا و اقربهم و عند الله منزلا و در کتب پیشینیان متوکل و مختار
و منصور و حاشر و عاقب و حامد و ماحی و در پیش خلقان محمد و احمد یعنی کفر محو کرد و ایمان برکشید و عالم همه
کلمه و زنگ بود بوجود رسول صلی الله علیه و آله و سلم بظهور آمد کفر نیست شد و بساط توحید بگسترد قوله تعالی لیخرجکم
من الظلمات الی النور والرسول یدعوکم اسم محمد را معنی آن است میم مقام محمود است که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا
حی حجتهای اوست از خدای تعالی که ما ودعک ربک و ما قلی و میم دیگر مناجات رسول است با خدای تعالی
که فاوحی الی عبده ما اوحی و دال نشانهٔ دولت است از آن رسول که بالدام والعصود نصر من الله و فتح قریب
آن سایهٔ رحمت الهی ❊ آن مظهر لطف پادشاهی ❊ آن خواجه که شد فلک غلامش ❊ آرایش عرش گشت نامش
آن مخزن سر ذو الجلالی ❊ آن مهر سپهر لایزالی ❊ مهری که نبود سایهٔ او ❊ عرش است کمینه پایهٔ او ❊ آن مطلع صبح آفرینش
روشن بتو چشم اهل بینش ❊ ای خسرو بارگاه تمکین ❊ کام از تو علیین ❊ ای پایهٔ تو مقام محمود ❊ ای مایهٔ تو کلام معبود

اهل بینش

ای صدر

ای صدر نشین مسند شرع ❊ اصلی تو و دیگران همه فرع ❊ شهباز هوای قاب قوسین ❊ پرکرده ز تو آشیان کونین
از سر تو کس نگشت آگاه ❊ در خلوت خاص لی مع الله ❊ هر چند که آخری بتقدیم ❊ شد نور تو بر همه مقدم ❊ والشمس حکایتی ز رویت
واللیل کنایتی ز مویت ❊ شاهی و ترا فلک سپاه است ❊ خلق تو عظیم حق گواه است ❊ حیدر که گشوده در الفت ❊ در
کشور شرع پادشاه است ❊ شد سرو حدیقهٔ جلالت ❊ سرسبز به آبروی آلت ❊ هست از تو روان پر روان شاد ❊ بر روح
روانت آفرین باد و صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین **این باب در بیان خاموشی و تنها نشستن**

مبنی بر چند فصل بدانکه حضرت پادشاه ذو الجلال و کریم لایزال فرموده است نگاه داشتن زبان از دروغ
و غیبت فرمود قوله تعالی و لا تقف ما لیس لک به علم یعنی بگو آنچه ندانید و در دیگر آیت قوله تعالی ما یلفظ من قول الا
لدیهم رقیب عتید هیچ گفتار نیست که بگویید الا که نه نگاه بانیست خاصه از جهت اختیار و صلاح تن خویش
و صلاح مسلمانان و چیزی از دنیا نخواهد من بپذیرم فتالم به بهشت **روایت** کردند از حضرت سید کاینات و خلاصهٔ
موجودات و رحمت عالمیان و مهتر و بهتر آدمیان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که بمیرد به دوستی
من و بر دوستی علی و ائمه معصومین او را برهاند خدای تعالی از عذاب گور و از سختی روز قیامت و او را دوست
و همنشین پیغمبران گرداند در بهشت و بدهدش ثواب پیغمبران و آن حضرت فرمود که هر که علم آموزد تا بدان عمل
ترغیب جوید تا مردمان را از راه ضلالت براه هدایت برد جای او بهشت باشد و هر که علم آموزد تا مردم را لعنت
جوید لجاجت برد و مردمان را بر خود جمع گرداند روز قیامت در آتش دوزخ باشد **روایت** کردند که زنی پیش
حسن بصری آمد پرسید که بگوی پاکی دین از چیست گفت اگر دانی بگوی زن گفت ای شیخ پاکی دین از طهارت
و وضو و قوت دین از نماز و آرایش دین شرم است و گنج دین علم است هر که را طهارت نیست تمام نیست او را پاکی نماز
و هر که را نماز نیست او را قوت دین نیست و هر که را ترس خدای تعالی نیست او را نیکویی این نماز نیست و هر که را شرم
نیست او را آرایش دین نیست و هر تنی را که علم نیست چون شهریست که در وی آب نیست و هر تنی که در وی پرهیزکاری نیست
چون درختیست که او را میوه نیست و تنی که در وی شرم نیست چون دیگیست که در وی نمک نیست و هر تنی که در وی جهد
نیست چون بنده ایست که او را بخداوندش حاجت نیست **آورده‌اند** از وهب بن منبه که ایمان
برهنه است و پوشش او پرهیزکاری و آرایش او شرم است و خواسته او فقر است حکیمی گفت خدای تعالی
هر بنده را سه چیز داده است اندر وی سه چیز دیگر نیست و آن صورت نیکو که در وی عقل نیست و مالی که در وی سخاوت نیست
و علمی که در وی عمل نیست **آورده‌اند** که شقیق از ابو القاسم حکیم پرسید که ای استاد من از عالم یاد آید یا غا

کدام است گفت اگر چنانی بفریضهای خدای تعالی تو عالمی اگر استواری بپذیر فکاری خدای تعالی تو عابدی
و اگر بسنده کاری بقضای خدای تعالی تو زاهدی و دیگر فرمود که علم دو است علم شریعت و علم حقیقت و علم شریعت
نجات باز آرد و علم حقیقت کرامت باز آرد و هم او گفت که علم با عمل کار کردن و با خلاص مردم و بی علم جاهل
و علم بی عمل ضایع است و کاری بی اخلاص باطل است و هم او گفت شریف ترین علم پیش الکس است که وی را شغل
دنیا پیش آید و بعلم کار بکند و حرمت علم آنست که چون چشم برآید آنرا فروشاند و بعلم کار کند چون بری
دو جای خویشتن انگاه ندارد این علم و علم او را بکار نیاید مصرع تا جان ندهی بوصل جانان نرسی و هم او گفت که
چهار چیز نغزت تر است مردمانرا باید بکار دارند توانگری و بردباری و درویشی و خرسندی و خواری گناه
و ترس کاری و علم با پرهیزکاری و هم او گفت بنده از علم منفعت یابد و از گناهان توبه کردن بعلم عافیت یابد
از گفتار نصیحت یابد آورده اند که حکیمی گفت جوینده چهار چیز از چهار چیز چاره نیست و جوینده آخرت را از خیر
و طاعت و عبادت چاره نیست و جوینده علم را از دل غریب چاره نیست و جوینده مولا را از بلا و محنت دنیا
چاره نیست و حکیمی گفت هر که در علم آموختن زود تن آسانی جوید در رنج بماند و هر که در رنج صبر کند باسانی رسد
و هر که بتعجیل جوید در ذلیل بماند و هر که در ذل صبر کند با شرف رسد و هر که توانگری بتعجیل جوید اندر درویشی
بماند و هر که در درویشی صبر کند بتوانگری رسد در خبر است از حضرت سید انبیا صلعم فرمود که خنده کم کنید آن حضرت
کم خندیدی و سفیان ثوری از حضرت روایت کند از ان حضرت پرسیدند آنچه از ان بیشتر ترسی چیست آن
حضرت زبان خویش را گرفت پس گفت بلا موکل است بسخن گفتن و گفت هر که را خدای تعالی نگه دارد آنچه
میان دو لب اوست و میان دو پای اوست در بهشت رود بلی هیچ شبهتی و گفت بر تو باد که خاموشی
که وی غلبه کنی شیطان را که هرگز شیطان را یاد نکنی و هر که دروغی بگوید بی عذری دور گردانند فرشتگان از بهشت
او بیک له راه و هزار گناه بروی نویسند و گفت چون مؤمنی دروغی بگوید بی عذری هشتاد هزار فرشته
بروی لعنت کنند و هفتاد هزار گناه بروی نویسند و کمترین گناه چنان بوده باشد که با مادر خود زنا کرده باشد
روایت از عبدالله عباس گفت دروغ گوی بوی بهشت نیابد آورده اند از لقمان حکیم مر پسر خود را وصیت
کرد که هر که زبان خود را نگاه دارد و خاموشی گزیند و خود را گرامی دارد و هر که زبان خود را دراز کند تن خود را خوار
کند و هر که زبان خود نگاه دارد و خاموش شود تن خود را گرامی و عزیز دارد و اگر تو تن خود را خوار داری کسی
دیگرش عزیز و گرامی ندارد ای فرزند عزیز چون سخن خواهی گفت بیندیش و عاقبتش را نیکو بدان چنانکه تیر

اندازان

تیر اندازان بنگرند در تیر انداختن اگر کسی تیری بر مسلمانی زند آسانتر باشد از انکه سخن زشتی گوید زیرا که باشد تیر از
وی بگذرد و سخن از و نگذرد و زخم تیر زود به شود و جراحت سخن هرگز به نشود روایت از حضرت عیسی علیه السلام
فرمود که بزرگی کارها در سه چیز است در سخن گفتن با احتیاط و در خاموش بودن و در نگریستن سخنی که در یاد حق سبحانه
و تعالی نباشد لغو است و هر خاموشی که در تفکر نیست آن غفلت و هر نگریستن بجز عبرت است آن لهو است هنگ آنرا که
سخن کردن او با پادشاه ذو الجلال و کریم لایزال باشد و خاموشی تفکر باشد و نگریستن او عبرت روایت از یحیی
سفیان گفت خاموشی آرایش است مر عالم را و پوشش مر جاهل را و وهب گفت عافیت دو بهره است
یکی اندر خاموشی و دیگر بهره گریختن از مردمان بو بزرگی گفت چهل سال در صحبت بودم و با رابعه قریب بیست سال
از سخن این دنیا نشنیدم مگر دو سخن یکی آنکه مرا گفت مادر و پدر تو زنده اند گفتم زنده اند گفت با ایشان نیک باش
و دیگر گفت در ده شما مسجد هست پس گفتم رابعه گفت مرا با این سخن چه کار است استغفار کرد پس از خاموشی بهتر چیزی
در خبر است از مالک دینار گفت چون سخنی می در دل خویش و بیشتر در دین خویشتن باش و تنگی و در وزی
خویش جوی بدانکه گفته اند بکار تو نیامده است و دیگر گفته اند که چهار سخن مگوید دیگر هر چه خواهید بگوید اول
دروغ مگوید و از خداوندگار خود گله مکنید و دیگر خویشتن را ستایش مکنید چهارم کسی را بد مگوید دیگر شقیق گفت در
دو راه است یکی فراختر و یکی تنگ تر اما آنچه فراختر است تا بدانش گفتار چنی بگوی و اما آنچه تنگ تر است تا از
عقوبت ناگفته بترس بگوی دیگر حکیمی گفت هر که را زبان و سرش با خلق گویا است و زبان و سرش
با خدای تعالی گنگ است و هر که را زبان و سرش با خدای تعالی گویاست زبان و سرش با خلق گنگ است پس
نیکوترین سر همه خاموشی بود که دایم بیاد خدای تعالی باشد دیگر حکیمی گفت زبان آتشیست سوزنده و گرگیست درنده
و شیریست شکار کننده و کاردیست برنده روایت کردند از قیس بن ساعده و از اکثم صیفی گویند که بیک جای بهم نشسته بودند
پرسیدند مر یکدیگر را که فرزندان آدم را چند عیب است یکی گفت بیش از انکه بشماری و گفته اند که هشت هزار است
و گفت هر که یک چیز نگاه دارد جمله عیبها را بپوشاند و آن زبان است که خاموش باشد دایم و مؤلف گوید که بر همه
نیکیها خاموشی بود و از جمله طاعتها که تفکر کند در صنع الهی و خاموشی گزیند تا بر خویشتن زیان نکند که زبان موذی
است شعر زبان از دست برنج اندرم بهر سر تا بر نجی سرم والله اعلم و احکم

فصل در بیان تهجد ناشستن

روایت کردند از خواجه کونین و فخر عالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که گفت بهترین طاعتها
آنست که پوشیده ماند و بهترین روزها که بطاعت و عبادت بسر برده و دیگر فرموده و فضل نهاد کردار نهانی را

برکردار آنکه را امضا و درجهاد غزونی داد بنده خود را نزدیک نگرداند بخدای عز و جل بچیزی غیر از سجود کردن نهانی
و دیگر فرمود پنج گروه را خدای تعالی بهشت پذیرفتگاری کرده است یکی حج کننده سوی خانه حق سبحانه و تعالی و دیگر
غزا در سبیل راه خدای تعالی و دیگر کسی که خواب خوش ترک کند از بهر سجود و در کوچ رفتن چهارم عبادت بیماران
کند از جهت رضای پروردگار پنجم نشستن در خانه با اهل خویش تا مردمان از وی بسلامت باشند روایة
از حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام فرمود که در آخر زمان مردمان باشند که پادشاهان ایشان راست نباشند
مگر به بخیلی کردن و مردمان ایشان راست نباشند مگر که بمتابعت شیطان و هوای نفس و خیانت کردن خنک
آن کسانی که بدان روزگار از خدای تعالی بترسند و بدان صبر کنند و بر درویشی خود خرسند باشند و در ناتوانی صبر
کنند و بر دشمنی کردن مردمان نیز صبر کنند مگر کسی که دشمن باشند برضای خدای تعالی و رسول و ایمه معصومین ایشان
دشمن دارند پس خدای تعالی ایشانرا ثواب پنجاه صدیق دهد در آخرت روایة از حضرت رسول صلعم فرمود
که خویشتن را دوست خدای گردانند و بدترین خلقان اهل فسق اند از ایشان برکنار شوند و بپرهیز از ایشان گفتند
یا رسول الله کدام نشینیم گفت بدانکسی که از خدای تعالی یاد دهد و سخن گفتن او علم شما بیفزاید و بدان جهان رغبت کند
و دیگر گفته اند همنشین نیک به از تنهایی و تنهایی به از همنشین بد مثل همنشین نیک همچو عطاری است که مشک
فروشد اگر به تو ندهد بویش به تو میرسد و مثل همنشین بد همچو کوره زرگر است اگر تش آتش بتو نرسد
دود دشش کردش به تو میرسد و دیگر حاتم گفت صحبت باکسی کن که از سه چیز بتو ترسد شرم بجای رحمت و ترس
بجای طاعت و بیمت بجای معصیت و دیگر گفته اند پنج چیز حلاوت طاعت بیاید گفت بچهار چیز گفت بخوردن حلال
و صحبت با نیکان و کوتاهی امل و دست باز داشتن از گناهان حاتم گفت همه سال پرهیز بودن بگرسنگی
و غنودن بهتر از نیک طمع بدنیا دار کردن و سفله را ستودن جهت غم بودن است و جاهل را آزمودن جز درد سر
نبود و پنج نادان همیشه ضایع بودن است والله اعلم فصل سیوم در موعظ روایتست از حضرت خواجه
کاینات و خلاصه موجودات افضل و اکمل آدمیان محمد رسول الله صلعم فرمود که دنیا و هرچه در دنیاست ملعونست
و آنچه از وی برای خدای تعالی است آن مذموم و آنچه بیرون ویست ملعون است و دوستی دنیا سر همه گناهانست
پس بدانکه هرچه در دنیاست سه قسم است یکقسم آن است که ظاهر و باطن از دنیاست و بتواند بود که آن برای حق
تعالی بود از جمله معصیت است که آن نیت و قصد خدای را نشود و تنعم در مناجات از این جمله بود که آن محض دنیاست
لیکن ممکن بود که بنده از جمله دین شود آن چیز ذکر و فکر است و مخالفت شهوات است که این چیز اگر بسبب آخرت

و دوستی

و دوستی خدای تعالی بود اگرچه در دنیا بود خدا راست و اگر غرض آن بطلب علم است تا بدان قبول و جاه حاصل شود
و غرض فخر آنست با مردمان بچشم پارسایان بوی نگرند و غرض دست از دنیا داشتن آنست که تا بچشم زاهدی
نگرند این دنیا ملعون و مذموم است اگرچه بصورت چنان نماید که خدا راست تبارک و تعالی قسم سیوم آنست
که بصورت آن برای حظ نفس است و لیکن ممکن بود که بقصد و نیت خدا را شود و از دنیا نبود چون طعام
خوردن و قصد بدان قوام طاعت بود و عبادت و نکاح کردن چون قصد بران فرزند بود و اندک مالی طلب کردن
چون قصد بران فراغت طاعت بود و بی نیازی از سوی خلق روایة از حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود که هر که دنیا طلب کند برای لاف و تفاخر خدا را بیند بر خویشتن بخشم اگر برای آن کند تا از خلق
بی نیاز بود روز قیامت می آید روی چون ماه شب چهارده پس دنیا آفت حظ نفس است و در حال آخرة
زاهدان هیچ حاجت نیست هرچه آخرت زاهدان حاجت است چون برای آخرت باشد نه از دنیاست
همچنانکه ستور در راه حج از جمله زاد راه حجست و هرچه حق سبحانه و تعالی دنیا نام آنرا هوا گفته است قوله تعالی ونهی النفس
عن الهوی فان الجنة هی المأوی و در جای دیگر در پنج چیز جمع کرده است و گفت قوله تعالی انما الحیوة الدنیا لعب
و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد و گفت دنیا همه پنج چیز است بازیست و نشاط و لهو و نهاد
و آراستن خویشتن و بسیار جستن مال و فرزندان و بار دیگران نیک ذکر کردن و آن چیزها که آن پنج چیز دروی است
و در یک آیه جمع کرده قوله تعالی زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر گفت در دل خلق دوستی
این هفت چیز را بسته اند زن و فرزند و زر و سیم و اسب و سباع و گاو و گوسفند و آنرا انعام گویند قوله تعالی ذلک
متاع الحیوة الدنیا این است برخورداری خلق پس بدانکه هرچه ازین جمله برای کار آخرت بود هم از آخرت است
هر که را تنعم و زیادت از کفایت برای آخرت نبود بلکه دنیا بر سه درجه است و مقدار ضرورت در طعام و جامه و مسکن
و ورای آن مقدار حاجت است و ورای آن مقدار زینت است و زیادت تجمل است و آن آخر ندارد هر که بضرورت اقتصار
کرده است و هر که بدرجه تجمل شد افتاد در هاویه که آخر ندارد و هر که بقدر حاجت اقتصار کرد از خطرها خالی نیست
که حاجت زاد و طرف است یکی آنست که بضرورت نزدیکتر است و یکی آنست که به تنعم نزدیک است و میان هر دو
درجه است که آن گمان و اختیار توان دانست و باشد که زیادتی بران حاجت نبود از حساب حاجت کرد
و در خطر حساب افتد و بزرگان اهل حرم بدین سبب بوده است که بدین قدر اقتصار کرده اند و بالله التوفیق
بگو با من چنین غمگین چرایی خرد با غم نسازد آشنایی چرا از بهر دنیا میخوری غم که نا شد نوبت اسکندر و جم چو نبود [illegible]

درو غمگین مخور گرم هوشیاری، خورد هر چند بی درد و الم نیست، مخور غم زانکه دنیا جای غم نیست، والسلام علی من اتبع الهدی

باب سی سیوم در بیان دوستی باری تعالی التمجید

حمد و ثنای نامتناهی حضرت
حکیمی را که حقایق آثار تریاق توبه را سبب شفای بیماران سموم معاصی گردانید کریمی که بمقتضای خود تشنگان بادیهٔ
غفلت بعین الحیات رضا و رحمت رسانید رحیمی که کمال رأفتش اثقال اغلال اوزار از رقاب گردن زنان ناویه
حجاب بر داشت حلیمی که هزاران فضایح اعمال قبایح افعال از جافیان بدکردار و عاصیان تیره روزگار بیک آه
ندم گذاشت کریما براه روان راه دین شریعت و بآه محجوبان اسرار حقیقت که بر مای بیچارگان و گناهکاران
رحمت و مغفرت ارزانی دار یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین مناجات الهی در طاعتم باز کن بطاعتکم محرم راز کن
مرا دیده بگشا و بکشا نقاب، که بینم جمال تو بی حجاب، بر ظلمت دل آب کلم، کن از نور اسلام روشن دلم، دلی ده
که یابد تسلی ز تو، زبانی که خواهد تجلی ز تو، ز شهد شهادت مرا کام ده، وزان جانفزا باده ام جام ده، ز آب وضو سازکن
چاره ام، ببر گرد عصیان ز رخساره ام، بکن دستم اندر عبادت دراز، دهش پنجه از پنج نوبت نماز، مکن خجل
در صف طاعت ز من، درخت مرا بر مکن زین چمن، بروزه لب طعمه جویم ببند، در دوزخت را برویم ببند، ز چشمهٔ
زمزم بر سبوی، وزان معصیت نامه ام را بشوی، بسنگ در کعبه ام ده قرار، وزان پا طاعتم کن کران، بر مهر آن از گر
ز دل که باشی تو نا راضی و من خجل، امانم ده از تیره سیل خراب، مده خانهٔ عقل و دینم بآب، منه مهر لعل بتان بر دلم
باتش پرستی مکن مایلم، سگ نفس را عود دارو برند، بزنجیر زلف بتانم مبند، نظر سوی شاهد نیندازیم، مبادا
که شیطان دهد بازیم، مرا ناسزا بر زبانم ز قهر، منه در دهانم ازان لقمه زهر، براز نکته خوش دهانیم ده
رطب وار شیرین زبانیم ده، بود نفس لوم برون ز درون، پناهم توی هم درون هم برون، من ناتوان پیرو هم جوان
چو من نیز پرسش کن ناتوان، در اقوال بران نا روایم مدار، که آخر ز عفوش بکیش مسار، مرا نور ده گرچه نارم
سزاست، ز من معصیت وز تو رحمت رواست، گر از دوزخم ره بجنت دهی، نه جنت شود پر نه دوزخ تهی
بویرانه خانه دارم هوس، که همخانه آنجا تو باشی و بس، ز یادم مروای ز یاد همه، بده دادم ای داد داد همه
بری وارم از خلق مستور دار، ز بیگانه و آشنا دور دار، جدا دار چندان ز خویشان مرا، که ز من نشناسم زبان شان مرا
مرا دین ده و کن ز دنیا غنی، چو مهرم بن از دور و روشنی، چو نعمت رسانی بروز و شبم، کن از شکر شکر فشان لبم
سزاوار شکرت زبانیم ده، بلی آن زبان هم بیانم ده، مرا چشم دادی که دارم عزیز، زبد دیدنم دیده بردوز نیز
میفکن حسد در دل من بکش، مینداز در کار من کشمکش، غضب را چو سوزم توستی سبب، بخشم تحمل ده آنکه غضب

بدیدم

بدیدم بشب ز آب چشمم نوید، وزان سبز کن کشت زار امید، بکن چشم از دانهٔ اشک ... چشم زان گر نماید در
باه سحرگاه کن آگهم، که خاشاک عصیان بر دار زرهم، ببر بهر نان سوی دونان مرا، مکن زیر بار ز بونان مرا، نگردی
چو منت کشیدن فنم، منه منت خلق بر گردنم، بنان حرامم میالای کام، که بدتر بود آن ز آب حرام، بده جا بکنج
قناعت مرا، توانگر کن از کنج طاعت مرا، بخوان عوانان نشانم مده، طعام از سفال سگانم مده، بدرگاه میرم
ببر بهر کام، دو جا بندگی کی کند یک غلام، تمنا کنانم مبر پیش کس، تمنا ز تو می توان کرد و بس، تهی کن ز بیخ
طمع سینه ام، که در سینه بنود ز کس کینه ام، مترسان در دین و دشمم از خار و خس، بترسان ز خود تا نترسم ز کس
چه شد موی روی سیاهم سفید، سفیدی ز رو نیز دارم امید، مرا جرم پیشین بگردن منه، در آینده توفیق کردن بده
چو من عاجزی را چه آید ز دست، بتوفیق تو کرده ام هر چه هست، مسجل گناه مرا پیش کش، خطی در رقم کرده خویش
کش، گناهم ببخش و بشویم ز دل، که از یاد آن هم نباشم خجل، گنهکار من عفو کردار تو، سزای من این آن سزاوار تو
ز راه شریعت در دونم مبر، بچاه طبیعت در دونم مبر، در آندم که از من بجوی حساب، نمای بمن کرده ناصواب
کنی مصطفی را شفاعت گرم، دهی ساغر از ساقی کوثرم

فی نعت سیدالمرسلین صلعم

باصد هزاران هزار صلوات بیحد و درود بیعد بر سلطان بارگاه نبوت و خورشید فلک رسالت سید
انبیا و سند اصفیا در دریای شریعت شهباز دریای حقیقت صدر بدر هر دو عالم خلاصهٔ اولاد آدم
ابوالقاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و بر اهل بیت او که سروران صفوف ولایت و نجوم طریق هدا اند
شعر بعد حمد ذات بیچون شش نعت مصطفی، همچو بلبل ساز آهنگ نوا عشاق وار، دست از فتراک
سلطان رسل کوته مدار، تا کنند ترا بر سمند فتح و فیروزی سوار، آن رسول الله که هست عاصیان امتش
از شفاعتخواهیش روز حساب امیدوار، در شب معراج جبریلش عنان دار براق، بسته همچون چاکران زین
پوش بر کتف استوار، یا رب آن شب را چه قدری بود کان شب از شرف، بود در وصفش ز صبح عید و ایام بهار
گفت یا سید ملایک را بسر بگشوده اند، در هوای گرد نعلین تو چشم انتظار، رفت تا جایی که جبریلش نه همراهی بماند
گفت با صدر رسالت نیستم زین پیش بار، اگر ماند اندر ره معراج از وی جبرئیل، طفل طبعم در ره فضلش کجا آرد
چون ز فضل سید عالم شنیدی شمه، بشنو از گرد اکنون خبر کن دلدل سوار، زان شهنشاهی که خورشید درخشان
از سپهر، یافت در روز ازل از شعلهٔ تیغش فروغ، آن هژبر بیشهٔ مردی که در اسلام چنین، گشت الاسلام نبی
از تاب تیغش آشکار، آن شجاع بی نظیری که در شام و صباح، داد ... و او خود بر ...

علت شاهیست بایستی و نازش کرشمه دست از دامن پاک حیدر و آلش مدار صلوات الله تعالی وسلامه علیه وعلیهم اجمعین
الطیبین الطاهرین الحمد لله رب العالمین فصل اول در دوستی باری تعالی بدانکه خدای تعالی سه چیز را از خود ابتدا
کرد پس از بندگی توبه چنانکه فرمود قوله تعالی ثم تاب علیهم لیتوبوا و دیگر خوشنودی چنانکه فرمود قوله تعالی رضی الله
عنهم ورضوا عنه و دیگر در دوستی چنانکه فرمود قوله تعالی یحبهم ویحبونه روایت کردند از حضرت خواجه کونین و فخر عالمین
صلعم فرمود که هر که را سه چیز بود حلاوت ایمان بیابد یکی آنکه حق سبحانه و تعالی را دوست دارد و رسول خدا
و ایمه معصومین را دوست دارد و دیگر علم شریعت را دوست دارد و اگر او را به آتش اندازند از دین و مذهب
ایمه اثنی عشر علیهم السلام نگردد که کافر شود روایت کرده از خواجه کاینات و خلاصهٔ موجودات محمد العربی الهاشمی
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که از سه چیز دوری نکرد [illegible] مزهٔ ایمان نیافت یکی پرهیزکاری که نفس
خود را از حرامش باز داری دوم تن خود را از سفاهتش باز داری سیوم نیکوی خلق تا با مردمان مدارا کند
تا از شر ایشان نفس نگه داری در خبر است از حضرت رسول صلعم فرمود که هر که خدا را دوست دارد و قرآن خواندن
و قرآن خوانان را و مرا و اهل بیت مرا دوست دارد و مسجد و جماعت را دوست دارد که خانهٔ خدا است و مسجد را
از این سبب خانهٔ خدا گویند که خلقان در نماز شوند حق تعالی در اجابت بروی ایشان بگشاید و حاجت ایشان
بر آورد و بپذیرد و بیامرزد ایشان را در روز قیامت روایت کردند از یحیی بن معاذ که آبادانی دل در سه
چیز است اول بیم و ترس خدای تعالی دیگر امید بکرم او و دوستی خدای تعالی و ترس و بیمش چندان باید که از
معصیتش باز دارد و امیدش چندان باشد که فریضهای خدای تعالی بگذارد و دوستیش چندان باید که خلقان عالم بدو دل
بد نکنند آورده اند از رابعه که فرمود شرم دارم از خدای تعالی که او را پرستم با مید بهشت پس من مزدور بد باشم
که مزدم ندهد کار نکنم و نیز شرم دارم که خدا را پرستم از بیم دوزخ آنگاه چه بندهٔ بد باشم که کار از بیم عقوبت کنم ولیکن
او را پرستم که دوستش دارم و دوستی او مرا از همه آفتها نگه دارد و در همه وقتها نظم بترس از خدا و میازار کس
ره رستگاری همین است و بس نظم خدایی که بالا و پست آفرید زبر دست هر دست دست آفرید روایت
از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله وسلم که اعرابی از آن حضرت پرسید از صفت دوستی حق تعالی که حضرت
آنحضرت فرمود که دوستی است که طاعت بسویش خرد آید و گناه خرد بزرگ آید و کان چنان برد که از و بدتر گناه
نیست اعرابی بیفتاد از هوش برفت چون با هوش آمد گفت بفرمای آن حضرت فرمود گناه دارم و امید بهشت
و پرهیز نا کردن از نهی او و بیم دوزخ [illegible] و دوستی خدای تعالی بجا است و دوستی او چهار علامت باید که اول

تن خود

تن خود را باز ندارد از خدمت دوست دوم آنکه مال خویش دریغ ندارد از دوست خویش سیوم آنکه دوستی نکند
از دوستی کس زیاده باشد در یک دل دو دوستی نگنجد چهارم آرزومند باشد بدیدار دوست هر که را دوست دارد مدام
زبانش از ذکر او خالی نباشد روایت کردند از یحیی بن معاذ که گفت علامت دوستی خدای تعالی سه چیز است خود
او گزیدن از کار دنیا و کلام او گزیدن از سخن مخلوق و تنهایی گزیدن از میان آدمیان و از برای دوستی خدای تعالی
قرآن است و دوستی رسول خدای دوستی اهل بیت او که ایمهٔ اثنی عشر اند صلوات الله علیهم اجمعین روایت
از حضرت خواجهٔ کونین و فخر عالمین صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که را دوستی خدای تعالی بخشند دنیا بر دلش سرد
گردانند و دست از جستن دنیا باز ندارد و خلق را در طلب جستن او افکند آورده اند که لقمان حکیم فرزند خود را وصیت
کرد که ای فرزند دوستی خدای تعالی سه چیز است اول بسیار روزه داشتن و بسیار نماز کردن و بسیار صدقه
دادن و دوست داشتن آن بود بسیار رنج برد از برای دوستی خدای تعالی روایت کردند از سهیل بن عبد الله گفت
گفت دوستی حق سبحانه و تعالی بحقیقت آنکس راست که اقتدا کند بحضرت رسول و اهل بیت او و ایمه معصومین
علیهم السلام و کردارش و گفتارش و رفتارش و دیدارش همه برضای حق سبحانه و تعالی دلیل این قول خدا است
قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و چنین گفته اند که متابعت حضرت رسالت پناه محمدی صلعم
و اهل بیت او علیهم السلام بر هفت چیز است سه بر دل و سه بر تن و یکی بحال اما آن سه چیز که بر دل است همه کافر انرا
باسلام خواستن و همه یاران را بطاعت خواستن و همه گمراهان را اطاعت خدا و رسول خواستن اما سه که بر تن است
بر همه مردمان پرهیزکاری خواستن و همه خلقان را از خدای تعالی روزی خواستن و همه خلایق را توبه و انابت
خواستن اما آنکه بحال است همه دنیاداران را حساب آسان خواستن روایت از حضرت سید عالم صلعم فرمود که مومن
را کاهش در حلاوة روزه و طاعة و عبادة باشد و منافق را کاهش در خوردن و خفتن و آشامیدن چیزی خوش
باشد و آن حضرت فرمود که پنج چیز در میان منافق نباشد فروتنی و پرهیزکاری و در زبان پاکی و در روی روشنایی
و در دل دوستی و در دین مسلمانی روایت کردند از عون بن عبد الله گفت مثل کافران و منافقان چو چوبیست افکنده
در راهی گویند از آن کلید سازیم گویند نشود گویند از و دری سازند گویند نشود گویند از و ناودانی سازند گویند
نشود چون هیچ چیز را نشاید گویند او را بآتش بسوزانیم که سزای آتش است و مومن نیکی کند و بترسد که از
وی بپذیرند و منافق بدی کند [illegible] که عفو بخشش کند و مومن مال [illegible] منافق دین پیش مال دارد
و مومن جای جوید تا [illegible] و منافق بهانه جوید تا [illegible] و مومن نیکی کند و نگوید و منافق بدی کند و بگوید

وبخندد و مومن بگرید و بترسد و منافق نگارد و امید دارد که بدر رود و مومن بجای بلا بدعا گریزد و منافق
با فسوس دارد و مومن در عذر خواهی باشد و منافق در عیب جویی مردمان باشد و مومن درهم فدای دین کند و
منافق دین فدای درهم کند مومن نیکیهای کرده فراموش کند و گناهان یاد دارد و منافق نیکیها را یاد کند و گناها
فراموش پس ای عزیزان جهد کنید که از جمله مومنان و متقیان باشید نه از منافقان و گمراهان و بی دینان باشید
واز خدای تعالی بترسید و از گناهان توبه کنید و در نیم شبان برخیزید و بدرگاه پادشاه ذوالجلال و کریم لایزال
در آی و آه جگرسوز و ناله از سر سوز بر آور و چند قطره آب از جویبار دیده بیار و عذر گناهان رفته از پروردگار
جوی که آتش دنیا را آب باران کشد و آتش شنده آتش دوزخ آب چشم گناهکاران و پرغمان است شعر
ای خواجه دهر مکافات خانه ایست : هر چیز کرده بتو آن می کنند زود : امروز جهد کن که نکویی بد کسی
فردا اگر نکفته پشیمان شوی چه سود : آن رشته متاب که در دل گره شود : در عقده هیچ که نتوانیش گشود
هر چند گفت و گوی منت دلپذیر نیست : لیک این قدر بجمع رضا این می توان شنود : آب و زمین هر بدست
تو داده اند تخم نجات بکار که بتوانیش درود فصل دوم در بیان یاد کردن خدای بدانکه حضرت حق
سبحانه و تعالی حاضر گردانید یاد کردن خود را از میان همه طاعتها و چهار چیز فرمود قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و دیگر فرمود به بوستگی قوله تعالی فاذکروا الله قیاما و قعودا الی آخره چهارم ذکر وی در
یاد کردن شما او را یاد کردی فاذکرونی اذکرکم روایة کردند از عبدالله عباس که گفت که حق سبحانه و تعالی
هیچ کاری فریضه نکرد تا وقتش پدید نکرد و حد وقتش نهاد فرمود قوله تعالی اذکروا الله ذکرا کثیرا و در نگاه داشتن فرمود
اذکروا الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و خدا را یاد کنید اگر ایستاده باشید و اگر نشسته باشید و اگر خفته و هیچ عذری نمانده
آدم را که دور باشد از یاد کردن خدای تعالی و هیچ حکمه نیست در یاد کردن خدای تعالی و گفته اند که قوت
مومن و منافق در خوردن و آشامیدن است و قوة مومن در ذکر و جد و جهد خدای تعالی است و پرسیدن او را
از ابن عبدالله پرسیدند قوت مومن چیست گفت در یاد کردن آن زنده که هرگز نمیرد و بعضی گفته اند که خدای تعالی
فرق کرد میان خاص و عام در یاد کردن خدای تعالی و عام را گفت اذکروا نعمتی یاد کنید نعمت مرا و دیگر خاص را گفت
فاذکرونی یعنی مرا یاد کنید و بفرمود عام را بیاد کردن دنیا و نعمت و خاص را بیاد کردن خود فرمود قوله تعالی ادعونی
استجب لکم و گفت فاذکرونی اذکرکم یعنی گفته اند ثوابهای نعمتها و طاعتها از خزینه وعده کرده ام برحمت و بعضی گفته اند
در معنی این آیت مرا یاد کنید بتوحید تا من شما را یاد کنم در بهشت و مرا یاد کنید بطاعت تا من شما را یاد کنم برحمت

ومرا

ومرا یاد کنید در نعمت تا من شما را یاد کنم در شدت و مرا یاد کنید بجماعت تا من شما را یاد کنم بوانش فرشتگان
و مرا یاد کنید باقرار خطا تا من یاد کنم شما را بکرم و عطا مرا یاد کنید یعنی بندگی تا من شما را یاد کنم بفضل خود و مرا
یاد کنید در دنیا تا من یاد کنم شما را در عقبی مرا یاد کنید در روی زمین تا یاد کنم شما را در شکم زمین و هر که مرا یاد
کند در معصیت من او را یاد کنم در لعنت روایت کردند از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود هر آن بنده که خدا
را یاد کند در نهانی خدای تعالی یاد کند او را در آشکارا و هر که او را یاد کند بهر کاری خدای تعالی او را یاد کند در همه
مهمات و کارهای او و نیز آن حضرت فرمود که دلها زنگ گیرد گفتند یا رسول الله زدودن آن چیست گفت خواندن
کتاب خدای تعالی و بسیار یاد کردن خداوند تبارک و تعالی روایت از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم که
اعرابی پرسید از رسول خدای که یا رسول الله کارهای مسلمانی بسیار است مرا راه نمای بکاری که دست بروزنم
گفت بر تو باد که همیشه یاد کردن حق سبحانه و تعالی و فرمود که یاد کردن خدای نشان ایمان است و بیزاری
از نفاق و نفاق حصار نیست از شیطان علیه اللعنه و بنده باید که خود را از آن نگاه دارد و حضرت رسول صلعم
فرمود هر که در مسجد نشیند دور از مردمان و بیاد کردن پادشاه کارساز و کریم بی نیاز بدل و زبان منادی از آ
سمان ندا می کند و میگوید برخیزید که آمرزیده شدید و گناهان شما را به نیکیها بدل کردند روایت کردند از حضرت
موسی ع که گفت یا رب کدام بندگان تو عالم ترند گفت آنکه حکم کند بر تن خویش همچنانکه حکم کنند مردمان گفت کدام
توانگرترند گفت آنکه بداده من که خداوندم خوشنود است روایت کردند از وهب بن منبه که گفتا یافتم در بعضی کتا
بهای خدای تعالی که گفتا یا فرزند آدم چون مرا یاد کنی من ترا یاد کنم و چون مرا یاد نکنی من شما را از یاد بگذارم و
در آن ساعت که تو مرا یاد کنی رحمت من تراست و بزرگی گفته است همه چیزها در یاد کردن مولیست و همه چیز
و فساد در دوستی دنیاست حکایت کردند از یحیی بن معاذ که گفت عیش عارفان ذکر خدای تعالیست و عارف
از ذکر مولا سیر نباشند و مولا را نیز از وی سیری نیست و گفت بار خدایا بیاد هیچ چیز خوش نیم در دنیا مگر ذکر
خداوند کریم بی نیاز و عقبی ام خوش نیست مگر بعفو پادشاه ذوالجلال و بهشتم خوش نیست مگر بیاد تو و بعضی گفته اند
سه چیز از گنجهای خدای تعالیست دل خایف زبان ذاکر و تن صابر روایت از ابو القاسم حکیم گفت عزیز تر است
آنکس که معصیت او را ذلیل نگرداند و دولتیست مر آنکس را که طمع او را از راه نبرد اگر دنیا خواهی شده و بلا از
دوزخ خلاصی خواهی بترس از خدای تعالی اگر بهشت خواهی طاعت اگر شفاعت خواهی دوستی حضرت محمد مصطفی
و علی مرتضی و ائمة الهدی علیهم السلام اگر مولا خواهی زبان ذاکر دیگر فرمود هر که بدنیا نگرد چاکر دنیا گردد و هر که بعقبی

بکرد چاکر عقبی گردد و هر که بمولا نگرد دنیا و عقبی هر دو را مسخر کند و هر که بطلب بهشت کند بحقیقت از طاعت بماند
نیابد و هر که دوزخ بشناسد از ذکر خدای تعالی غافل نباشد محال است که کسی را دوست داری یادش نکنی
و چون یادش کنی مژده یادگار بیاری چون مژده یادگار بیاری آوری تمام بدو مشغول شوی و دعوی را
معنی باید روایت که خدای تعالی داود علیه السلام را گفت یا داود هر که مرا بشناسد و آهنگ من کند و مرا
جوید و هر که مرا جوید مرا یابد و کسی را بر من نگزیند تا از همه بلاهای دنیا و آخرت ایمن گردد و حکیمی را پرسیدند
کدام طعام خوشتر است گفت یک لقمه از ذکر خدای و در دهان یقین بر خوان رضا و بر درخت معرفت خوشتر است
از همه طعامهای دنیا آورده‌اند که حکیمی گفت شناخت سه چیز است شناخت قدرت و شناخت محبت
و شناخت هیبت شناخت قدرت یقین باز آرد و شناخت قرب شرم باز آورد و شناخت
محبت معرفت باز آرد هم او گفت غذا چهار است غذای تن است و غذای دل است و غذای جان است
و غذای عقل غذای تن طعام و شراب و شهوت است و غذای دل طاعت و حرمت است و غذای عقل علم و حکمت
است و غذای جان دیدار بی منت است و عارف را شادی نیست مگر بمعرفت او و نعمت نیست مگر بذکر
او و هوای نفس را راحت نیست مگر بمعصیت او و جان را راحت نیست مگر بخدمت او و دانشش نیست
مگر بکلام خداوند و حلاوتش نیست مگر بطاعت او و لذتش نیست مگر بجنت او و توانگریش نیست مگر بخزینه
او و هم او گفت مایه ایمان ترسکاری پروردگار عالم و مایه علم فروتنی است و مایه عبادت پرهیز
کاریست و مایه زهد کوتاهی امل است و مایه معرفت و نیاز مندی است و بایزید گفت که خدای تعالی
معرفت را چراغ مومنان گرداند و محبت را شادی دل مومن گرداند و اسلام را امیر مومن گرداند و قرآن را
مونس مومن گرداند و یقین را توشه مومن گرداند رفق را همراه مومن گرداند و بهشت را سرای مومن
گرداند و درجت طوبی را نصیب مومن گرداند و خوشنودی را خزن مومن گرداند الهی این خصلتهای
نیک را نصیب های بیچارگان گردان و همه را بجاده شریعت و طریقت و حقیقت مستقیم گردان و دوستی
محبت ائمه معصومین در دلها ثابت و روشن گردان بحق محمد و آله المعصومین علیهم السلام شعر دلا همواره
تسلیم رضا باش بهر حالی که باشی با خدا باش خدا را باش اگر مرد خدایی مکن بیگانگی گر آشنایی
خدا را دان خدا را خوان بهر کار خدا را گر توانی یاد مگذار چو حق بخشد کلاه سربلندی تو دل در دیگری
بهر چه بندی حدیث دوزخ و جنت رها کن پرستش خاص از بهر خدا کن ترا از هر دو گیتی برگزیدست

هم آخر بهر کاریست آفریدست ز تو جز بندگی کردن نشاید ولا گر جز خداوندی نشاید اگر لافی زنی هم لاف دین زن
همیشه دست در حبل المتین زن بهر کاری مددکارت خدا بس دلیل راه دینت مصطفی بس پس از احمد دلیل رهنمایت
علی باشد امام و پیشوایت امامان بحق اثنی عشر دان که هست شد جملگی خیر البشر دان الهی بحق جمله انبیای
مرسلین و اوصیای وصیین که بر مای بیچارگان رحمت کنی و بر مادران و پدران ما و اهل این مجلس بیامرزی بفضل
و رحمت خود و حاضران و ناظران این مجلس را بی نیاز گردان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

باب سی و چهارم در بیان وعظ و مناجات

ملکا پادشاها با آب دیده مهجوران بادیه محنت و هجران و بسوز سینه
رنجوران بادیه محنت و هجران الهی سوختگان آتش هجرانیم به نسیم عنایت سوختگان خود را بنواز و گشتگان بادیه دردیم
کار ما باز الهی رنجوران امراض عناییم شربتی ده و مجروحان ضرب بلاییم مرهمی نه الهی نواختگان لطف توییم گر
بیرانی و انداخته قهر توییم گر کس نتواند که برگیرد ای قهاری که سرکشان را با حکمت آورزش ندای جباری که گردن آورانرا
پیش تو گردنش نهای مقتدری که تیر تقدیر تو هیچ تدبیر دفع نشود وای مدبری که رقم قلم تو هیچ آفریده محو نگردد
الهی گنهکارانیم و چشم بر کرم و لطف تو داریم ما را از کرم خود نا امید مگردان الهی ما سوختگان اگر چه سزاوار سوختن
هستیم تو پادشاهی عفو ترا امیدواریم و از کرده پشیمان توبه ما بپذیر و رحمت کن و قلم عفو در نامه خطای اهل
مجلس درکش و بیامرز بفضل و رحمت خود یا اله العالمین یا ارحم الراحمین المناجات ای مقصد هر امیدواری
بخشنده هر گناهکاری گر بار گناه ما گران است لطف و کرم تو بیکران است یارب بصفای صبح خیزان
یارب بدعای اشک ریزان یارب بدل نیازمندان یارب به نیاز مستمندان گم کرده سر مخنتیم کن آگاه بنمای
سوی حقیقتم راه بفروز دلم به نور ایمان برمن بگشا دری ز عرفان بیدار کنم ز خواب غفلت مستم مکن از شراب غفلت
یارب ز فریب نفس مکار وز جور طبیعت جفاکار گر بنده همین گناهکار است لطف و کرم تو صد هزار است
از لطف و کرم ببخش ما را خطی بکش و ببخش تو ما را فی نعت سید المرسلین صلعم سرای دل چو معمور است سرا از نور
نورش زبان آن به که بگشاییم به نعت خواجه لولاک حبیب حضرت عزت محمد آنکه او یکشب گذشت از عرش
از کرسی رسیدش تا با وادنی محمد آنکه او مه را اشارت کرد بر گردون دو نیمه شد مه تابان که معجز شب یلدا قرین یار غار
بار رحمت امین و آن صدیق شفیق و مشفق امت امام مسجد الاقصی سراسر دفتر و دیوان بعشقش چون بیارایم پس آنکه
داماد و شه مردان دیوان کرم مطلق ز بر دستی که در میدان اگر او روی بنماید ز تیغ او دلیرانرا فتادی لرزه بر اعضا

عطا بخشی گر بسایل از و نانی طلب کردی ٭ دو صد اشتر بخشیدی بیک سایل نگفتی لا ٭ نزاده مادر گیتی مثال او یکی دیگر
سخی طبعی جوانمردی ملک آیین ملک آسا ٭ علی و ایلیا و مرتضی دانم شهنشاهی ٭ که میران عرب دارند بخاک پای او بس
نبی الله را ابن عم رسول الله را همدم ٭ حبیب الله محرم رجال الله را مولا ٭ ابا احمد زیک نور آمده اندر دم اول ٭ باخر
گفت پیغمبر علی روحست در اعضا ٭ دو سلطان اند در دنیا دو سردار اند در عقبی ٭ دو بحر اند از یکی گوهر دو گوهر از یکی دریا
یکی حامی شرع دین ٭ یکی ساقی یوم الدین ٭ یکی ماه و یکی پروین یکی یس یکی طاها ٭ یکی شاه شریعت دان یکی ماه طریقت
دان ٭ یکی سر حقیقت خوان یکی دان ساقی فردا ٭ ز آدم تا دم خاتم نجد و باب معصومند ٭ ز خاتم تا دم محشر مبرا اند از فحش
امام از نسل ایشان دان که جز ایشان نمی‌شاید ٭ نه در دنیا نه در عقبی امام و پیشوای ما ٭ بمداحی اولاد پیمبر چون کمر بستم
بلطف مرتضی دارم ز بهر دو کون استغنا ٭ طمع دارم من از زر وکه فردا در دم محشر ٭ گناهم را ببخشاید برد بر جنت المأوا
شراب و شهد و انگبین و شربت کوثر ٭ ز دست ساقی کوثر بیابم ساغر صهبا ٭ و صلی الله علی خیر خلقه محمد المصطفی
و امام علی المرتضی و ائمة الهدی صلوات الله تعالی و سلامه علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین

باب دویم در بیان عهد و وفا

و این باب مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در بیان

آنکه وفاء عهد کار جوانمردان است و صاحب کمالان
و حسن عهد از خصال بندگان ستوده حال رخساره هر عهد آرایش از خال وفا یابد مرغ دل هیچکس کردن از رشته
محبت او نتابد حق سبحانه و تعالی فرمود قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعهد یعنی ای مؤمنان وفا کنید
بعهد من یعنی عهدی که با من بندید تا وفا کنم بعهدهای شما که با یکدگر بندید و جای دیگر میفرماید قوله تعالی و اوفوا
بالعهد اوف بعهدکم و وفا کنید بعهد من یعنی عهدی که با من بندید تا وفا کنم بعهدهای شما جزای خیر بعوض آن شما
دهم و در حدیث آمده است که لا دین لمن لا عهد له کامل دین نیست کسی که رعایت عهد نکند ٭ نیست بر مردم صاحب نظر
خدمتی از عهد پسندیده تر ٭ آورده اند که حضرت اسمعیل علی نبینا علیه السلام با دوستی همراه افتاد آن دوست او بدر
خانه خود رسید حضرت اسمعیل علیه السلام را گفت من همراهی ترا دوست میدارم وعده کن با من درین موضع
بنشین تا من بخانه خود روم و مهمی که دارم بسازم فی الحال بیرون آیم حضرت اسمعیل علیه السلام وعده کرد که
آنجا بنشیند آن مرد بخانه در آمد و او را مهمی کلی افتاد و اسمعیل را فراموش کرد و بچاره کار خود مشغول شد
و خانه او راهی دیگر داشت از آنجا بیرون رفت و بعد از سه روز بدان موضع باز آمد اسمعیل را دید بر در خانه نشسته
گفت ای ثمره شجره خلت وای پسر پدر ملت این چه جای نشستن است گفت از آن روز باز که تو وعده مرا اینجا نشاندی نشسته‌ام
و دیده انتظار براه معاونت تو نهاده گفت چون من نیامدم تو چرا نرفتی گفت با تو عهد کرده بودم روا نداشتم

که خلاف

که خلاف وعده کنم اگر تو مدتها نمی‌آمدی من از سر این کوی نمی‌رفتم لاجرم [illegible] الی در کلام خود او را
بدین نوع صفت کرده است قوله تعالی کان صادق الوعد و پیغمبر و راست گوی [illegible] درست عهد خلق پسندیده
وفادار ٭ از عهده عهد اگر برون آید مرد ٭ از هر چه گمان بری فزون آید مرد ٭ حکایت صالحین آورده اند
خواجه غلامی پارسا و خدا ترس داشت ناگاه این مرد بیمار شد عهد کرد [illegible] که اگر ازین بیماری شفا یابم
این غلام را آزاد کنم الله تعالی او را شفا داد و دل در غلام بسته بود او را آزاد نکرد و دیگر بار بیمار شد غلام را گفت
برو و طبیب را بیاور تا مرا علاج کند بیرون رفت و در آمد که طبیب [illegible] خواجه را بگو که او خلاف میکند
بدانچه میگوید و وفا نمی‌کند من او را علاج نمیکنم خواجه متنبه شد که چه میگوید گفت طبیب را بگوی که از خلاف
باز گشتم و از نقض عهد توبه کردم و بعد ازین مصرع گر سر برود از سر پیمان نروم ٭ غلام گفت ای خواجه طبیب میگوید
تو صفت وفا پیش آری ما نیز شربت شفا بارزانی داریم خواجه غلام را آزاد کرد فی الحال شفا یافت ٭ شعر
اگر بعهد محبت وفا کنی با حق ٭ ز روی لطف و کرامت وفا کند با تو ٭ آورده اند که پادشاهی را مهمی صعب پیش آمد
عهد کرد که اگر پادشاه عالم مهم مرا بدلخواه من بسازد که هر نقدی که مرا در خزینه باشد بفقرا و مساکین قسمت نمایم
پادشاه ذو الجلال بزودی و خوبی مهم او را کفایت کرد پادشاه خواست که بعهد خود وفا کند خازنان را
طلبید فرمود تا نقود خزینه را حساب کنند بعد از حساب مبلغی کلی آمد ارکان دولت گفتند ای ملک این
مقدار مال بدیشان نشاید دادن که لشکری برگ و نوا مانند پادشاه گفت من عهد کرده‌ام که این همه نقود را
بدرویشان و مستحقان رسانم علما فتوی نوشتند که ملازمان ملوک نیز والعاملین علیها از جمله مستحقان اند
ملک درین قصه متحیر شد بر غرفه نشسته بود ناگاه دیوانه را دید که از و گذر کرد فرمود که آن دیوانه را طلب کنید
تا درین باب با او مشاورت کنیم دیوانه را آواز کردند ملک گفت ای دیوانه من عهد با خدای تعالی بسته
بودم که مهم من ساخته کرده هر نقود که در خزانه دارم تصدق نمایم این زمان مهم من کفایت شد و مال بسیار است
و امرا همه باتفاق راضی نمی‌شوند سپاهیان را استحقاق آن ثابت می‌کنند تو چه میگویی دیوانه گفت ای
ملک در وقت عهد که نذر میکردی که مال بدرویشان هم سپاهیان را در خاطر گذرانیدی ملک گفت نه یکی از
وکلا گفت ای دیوانه مال بسیار است بچه و سپاهی بی برگ و نوا دیوانه از آن کس برتافت و گفت ای ملک تو
دیگر با آنکس که نذر و عهد کردی کار داری یا نه اگر ترا با آنکس دیگر کار خواهد بود بعهد وفا کن اگر با او دیگر کار نداری و
محتاج او نخواهی شد هر چه خواهی کن پادشاه بگریست و همه مال و نقود را بفقرا و مساکین گذاشت ٭ شعر

چو محتاج خواهی شد آخر بدو متاب از وفاداری خویش رو وفاداری آیین شاهنشهیست ❊ غم خویش
خوردن ز کار آگهیست ❊ و حسن عهد از هیچکس چنان خوب نمی نماید که از سلاطین زیرا که سخن ایشان بهمه کس میرسد
و احوال ایشان بهمه مجامع گفته می شود و مجموع خلق بر عهد و پیمان ایشان اطلاع می یابند و عظ در اوصیای هوشنگ
آورده اند که هوشنگ فرزند خود را گفت از نقض عهد و خلاف وعده اجتناب کن که شماتت آن زود و دیر رسد
شعر دست وفا در کمر عهد کن ❊ تا نشوی عهدشکن جهد کن ❊ ملوک را خود از عهده عهد سلطنت بیرون آمدن از
جمله لوازم است آورده اند که افراسیاب در تعریف احوال ظالم و تفحص حالات مظلوم مبالغه بسیار میکرد
و رنج بیحد میکشید روزی جمعی از ندیمان گفتند درین باب بسیار مبالغه می نمایی و از فرحی و تماشا باز می مانی
گفت وعده خود را خلاف نمی توانم کرد گفتند ما از تو عهد نشنوده ایم گفت پادشاهی در ذات خود وعده ایست
و بر ذمت پادشاه لازم است که بدین وعده وفا کند و وفا آنست که داد مظلوم از ظالم بستاند که بدین
طریق نرود خلاف وعده کرده باشد مصرع خلاف وعده نباید ز اهل دولت و دین آورده اند که پادشاهی از حکیم سوال
کرد که کدام صفت مرد را عزیز میکرداند گفت بوعده وفا کردن یکی از فضایل حسن عهد آنست که بقای جهانی
بران بسته زیرا که مدار عالم بر سلطنت است و مدار سلطنت و لشکر و ملوک عالم خزاین خود را بر حشم و لشکر خود
بران امید صرف میکنند که بهنگام خروج دشمن وفا نمایند اگر رسم وفا برافتد بر هیچکس از سپاهیان اعتماد نماند
و ارکان ملک خلل پذیرد و دیگر در سواد معامله و زراعت و تجارت بسی عقود و عهد واقع است اگر بوفا
نرسد نسق و نظام عالم محو و نابود گردد پس روی از طریق وفاداری بر نباید تافت و بصحبت وفاداران
بباید شتافت شعر میل کسی کن که وفایت کند ❊ جان هدف تیر بلایت کند ❊ بهر چنین دوست که جانی بود
دوستی جان نگرانی بود ❊ جان که از و به بجهان یار نیست ❊ هیچ نیرزد که وفادار نیست ❊ یار توان یافت بگیتی بسی
لیک وفادار نیابد کسی ❊ صحبت آنکس که بصدق و صفاست ❊ دامن او گیر که اهل وفاست حکایت در تاریخ
ولایت خراسان مذکور است که در آن وقت که یعقوب لیث به نیشابور رسید محمد طاهر حاکم آنجا بود با او جنگ
شد و او شهر را محاصره کرد ارکان دولت محمد طاهر پنهانی کتابتها به یعقوب فرستاده بودند و در آن اظهار خلوص
مبالغها نموده مگر ابراهیم حاجب که هیچ کتابت نکرده بود و کس نفرستاده بود چون یعقوب به نیشابور رسید
رعایا و حشم را در ضبط ایالت خود در آورده ابراهیم حاجب را طلب کرد و گفت چگونه بود که همه یاران تو بما کتابتها
نوشتند و با ایشان موافقت نکردی ابراهیم گفت ای ملک مرا با تو سابقه و معرفتی نبود که تجدید آن عهد کردمی نیز از محمد طاهر
بیگانگی

بیگانگی نداشتیم که طریق مخالفت او پیمودمی از خود رخصت آن نیافتم که حق پرورش انعام او بشکستمی و عهد
و پیمان بر طرف نهادمی شعر من نه آنم که سر از خط وفا بر دارم ❊ ور بجه سازند جدا چون قلم بند ز بند ❊ یعقوب گفت
تو لایق آنی که ترا تربیت کنند و مستحق آنکه مهم ترجیحات ببند مصرع آفرین باد بر وفاداران ❊ پس اورا
از جمله آن مردم اختصاص داد و آنها که بنفاق جانب ولی نعمت خود را فرو گذاشته بودند بانواع عقوبتها
بفرمود شعر کسی کی حق شناسد از و امید بر ❊ کسی کی نیست وفایش بدو مکن پیوند ❊ ز حسن عهد بعالم
اگر علم گردی ❊ لوای رفعت تو بگذرد ز چرخ بلند ❊ والله اعلم والحکم بالصواب فصل در موعظه
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تزال ید الله علی امتی ما لم یفعلوا ثلاثة ما لم یوقر جبارها اشرارها و ابرارها
فجارها ما لم تمل قراوها الی امرائها فاذا فعلوا ذلک سلط الله علیهم الجبابرة روایة از صدر بدر انبیا محمد
رسول الله صلی الله علیه وآله میفرماید همیشه عصمت آفریدگار و نصرت پروردگار با امت من یار شد تا سه کار نکنند
یکی آنکه بزرگان ایشان و بدان ایشان را تبجیل نکنند و صلحان ایشان و فاسقان ایشان را بزرگ دارند
و عالمان و زاهدان ایشان با امرای ایشان میل نکنند و با ایشان صحبت ندارند چون این سه کار کنند حق
سبحانه و تعالی جباران و ستمکاران بر ایشان گمارد تا بدانی که هر چه از ما وقت بما میرسد از شومی معاملت
بد ماست چنانکه در خبر است که مشکری از والیان خود بهتت ایشان را دشنام میدهد که آن هم از شمامت
در معاملت نیکو شوید تا نیکو از او در شما کار کند چنانکه در شهر اصحاب کهف چون دست از فرمان خدا
داشتند و بار سیاهی ایشان و با مرا وقت میکردند خدای عز و جل ظالمی را بر ایشان گماشت چنانکه خبر
دادیم قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب الکهف در زمان علی فترة من الرسل که آثار انبیا مندرس شده
بود و آن معجزات متلاشی شده و سراپرده شریعت را اختلال بدید آمده و در هر گوشه بساط ظلمات
گسترده بودند و جباری علم ظلم نصب کرده و محرابها از اولیا خالی شده ناگاه از بارگاه جلال نور توفیق
بر دل چند کس تافت تا هر یک از ایشان راه راست یافت تا روزی ملک بر تخت نشسته بود و تاج
بر سر نهاده و کمر پادشاهی بر میان بسته و بر سریر سروری با سرور تکیه زده و خدم و خیل و حشم دست
پیش گرفته و بخدمت ایستاده که ناگاه خبر نایل به او رسید تا گربه در زیر تخت بانگی کرد چنانکه متغیر شد
و تاج ملک از سرش افتاد دل آن جوانمردان در بر بجوشید و سر ایشان بخروش آمد گفتند تا کی دوستی حق را
متواری کنیم و تا کی راه ضلالت را متابعت کنیم حلقه مهر ایمان در گوش کردند قدم در بادیه طلب نهاده

وقصد کعبه وصل کردند و ردای احرام اسلام در کتف کشیدند و روی بدرگاه الله تعالی آوردند گفتند ای قدوس
ما را از دقیانوس نگاه دار چون در راه ما جنبی با خود دیدند خواستند که زحمت اغیار منقطع شود روی بایشان
آوردند که شبان و سگ گله را باشد شبان مرافقت کرد ایشان شبان گفتند که سگ را دور کن گفت ای عزیزان
مدتیست که بر آستانه ما پاسبانی کرده است شرم میدارم که او را برانم و از خود دور گردانم اگر چنان است که
سگی چند روز خدمت شبانی می کند روا نمیدارد که او را از خود دور گرداند بندهٔ مومن که سالها در درگاه
پادشاه ذوالجلال و کریم لایزال بندگی و خدمت کرده باشد هم روا ندارد که از رحمت خودش مهجور گرداند
و در نفس بازپسین از عصمت خودش محروم کند یکی از ایشان بانگ بر سگ زد باز نگشت دیگری سنگ
انداخت هم باز نگشت دیگری باز گشت و او را بر درختی بست و برفتند سگ از درد بنالید و آهی برکشید
و گفت سالهاست تا بدوستی از دوستان تو صحبت داشته ام طاقت فراق او ندارم در حال آن سگ را
زبان گویا شد و آواز داد که ای جوانان والله لقد عرفته قبل ان عرفتموه چرا مرا نمی برید گفتند تو از جنس ما
نیستی گفت ای عزیزان عزیزی که شما او را میجویید هم از جنس شما نیست و شما را نمی راند شما مرا چرا میرانید
گفتند ما او را می شناسیم و تو چه شناسی گفت شما از و باز نمی شناسید و من مدتیست که خستهٔ مهر
اویم و من با شما لایق باشم تا اگر کاری افتد نگاهبانی کنم و اگر شما خسبید پاسبانی کنم و بنشینید چاکری کنم
اگر باردارید حمالی کنم سگی حق نانی و استخوانی فرو نگذارد و پنجاه سال است که نعمت حق سبحانه خورده
و یک شکر نگفته و نمی ترسی که فردای قیامت فرو نگذارندت پس خدای عز و جل بر آن جوانان ثنا گفت و ایشان را
بنام فتوت خواند قوله تعالی اذ اوی الفتیة الی الکهف فقالوا ربنا اتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا
چون ما و اگر فتند و فراز آمدند آن جوانان بغار کوه رفتند و گفتند ای آفریدگار ما را از پردهٔ خود رحمتی یعنی ما را
بر اسلام نگاه دار و کار ما بساز ما را در کار ما نوابی و مخرجی باز نمای داد بدانکه فتوت هشت چیز است وفا
و راستی و امانت و سخاوت و تواضع و نصیحت و توبه و هدایت و بروایت دیگر جوانمردی آن باشد که در
عطا شاکر بود و در بلا صابر بود و در وقت قدرت بر دشمن غافر بود **حکایت** آورده اند روزی
حاجی در مسجد مدینه آمد خواست که بخسبد همیانی داشت در میان وی هزار دینار آن همیان را بخانه فرستاد
و بخفت چون بیدار شد دست در میان نهاد همیان را ندید و فراموش شده بود که بخانه فرستاده است
نگاه کرد در مسجد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دید نشسته او را نشناخت دست در دامن آن حضرت

زد که همیان من تو گرفته حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت زر چند بود گفت هزار دینار آن حضرت
حاجب را بخانه آورد و هزار دینار برکشید و بوی داد چون حاجب بخانهٔ خود رفت همیان را دید و قصه
با یاران خود گفت و معلوم شدش که آن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده است بیامد و عذر خواست و گفت اگر
سخاوت و علم از خاندان شما منشور است زر باز آورده ام مرا بحل کن که خطا کردم آن حضرت فرمود هرچه داده ایم
باز نستانیم پس نستاندن او ببین زیرا که آفریدگار را جان داده از بندگان باز نستاند خداوندا بحرمت منزلت ائمه
اثنی عشر علیهم السلام که ما بیچارگان و گناهکاران و حاضران این مجلس را از شفاعت سید انبیا با نصیب
گردان و همه را بفضل و کرم خود برآور و منزلت خود برسان و همه را از خواب غفلت هشیاری ده و دل همه را
بمعرفت ایمان آراسته گردان و جمله مرادات و مقصودات حاصل گردان یا اله العالمین یا خیر الناصرین و یا ارحم الراحمین

باب [illegible] پنجم در بیان عدالت و مشاورة التحمید حمد اعم و ثنای اتم حضرت
ودودی را که صفای مودت و وفای محبت را تاج و طوق جانهای شیفتگان عکس جمال و مفتاح ذوق
سوختگان سبحات جلال ساخت ذوقی که مخموران درد درد فراق و مغموران سوز اشتیاق را با قداح افراح
شراب اتصال وصال بنواخت لطفی که بلطایف جودش ناقصان ظلمت خاک را بتوالی رشاش کرم ذره وار
بخشید جمیلی که از ساقی کوس انوار جمالش مهجوران بادیهٔ هیمان و رنجوران زاویهٔ احزان از شربت وصال رسید
و بجمله به اظهار آثار نفس رحمانی سایر آن عرصهٔ وجود را بار عام داد با معطار اسرار حقایق عرفانی و الطاف حظ
شهود را آرام داد که برمای بیچارگان رحمت کن بفضل و کرم و لطف بعد ما این ضعیفان و بینوای گنهکار را گردان
یا اله العالمین و یا خیر الناصرین **مناجات** خداوندا چو غفار الذنوبی گنه بخشی و ستار العیوبی بلطف خود کرم
را ببخشایی بروی من دری از لطف بگشایی مکن از جرم و عصیان شرمسارم مرا این شرمساری بس که دارم
مرا تا جان بود از جرم و عصیان پشیمانم پشیمانم پشیمان من بیچاره با این روسیاهی نیم نومید از لطفت الهی
ز روی لطف و احسان یاریم ده ز تشکل عمر برخوردار ایم ده دلم چون لاله پرخون چند باشم بداغ هجر محزون چند باشم
چو لاله چند باشم داغ بر دل بصحرای ندامت پای در گل ز باد لطف خود پروردگارا شکفته ده گل امید ما را
مرا جز ناله یاری نیست شبها انیس جز ملک یاربی نیست شبها چو مقصود از تو این امید دارم که چون تو نان فسازی خوارم
خداوندا بحق دوستانت بحق جمله پیغمبرانت ز نور خویش گردان روسفیدم که از لطفت جز این نبود امیدم
نعت نبی علیه صلوات زاکیات و درود وافیات بر صاحب لوای کوثر و مقتدای اهل محشر بحر علم

توحید بدر فلک تحقیق سید انبیا و خلاصهٔ اولیا ماه یثرب و بطحی امین گنج ما اوحی سید المرسلین و خاتم النبیین
و شفیع المذنبین و فارس یوم بدر و حنین سید سادات و منبع سعادات یعنی ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم و بر آل او و اولاد او صلوات الله علیهم اجمعین قطعه بعد توحید حضرت دیان : بکشا در مدیح خواجه زبان :
خواجهٔ کاینات رحمت حق : منبع جود و معدن احسان : منزل وحی صاحب تنزیل : ماحی کفر و آمر ایمان : مقتدای بشر
رسول امین : زینت هر روز بدهٔ دوران : منکشف بر ضمیر انور او : سر اسرار آشکار و نهان : آورنده برون ز حق باطل
کرده حق را بخلق حق عیان : داده اقرار بر نبوت او : جمله کاینات پیر و جوان : بعد احمد امام و هادی خلق : نیست غیر از
علی یقین میدان : عارف سر من عرف بیقین : واقف از رمز سر کون و مکان : ای که بر گرد ذیل عصمت تو :
ننشسته غبار از عصیان : با همه انبیا بدی همبر : با محمد دو قالب یکجان : مثل تو گر بود نبی باشد : فاش میگویم این
سخن نه نهان : غرقهٔ بحر خشیتیم همه : دست ما گیر از ره احسان : بر نبی و ولی صلوات و سلام : باد بر آل و شیعه و خویشان
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین **باب دویم در بیان عدالت و مشاورت اولو الامر** بدانکه عدل شحنه ایست ملک آرای
و لمعه ایست نور افزای و ظلمت زدای پادشاه ذو الجلال و کریم لا یزال بندگان را بدین صفت فرمود قوله تعالی جل شانه
قال ان الله یامر بالعدل و الاحسان عدل آنست که داد مظلومان دهند و احسان آنکه مرهم راحتی بر جگر مجروحان
نهند در حدیث آمده است که یکساعت عدل پادشاه در پلهٔ میزان طاعت راجحست از عبادت
شصت ساله زیرا که نتیجه طاعت جز بعامل نرسد و فایدهٔ عدل بخاص و عام و خورد و بزرگ واصل گردد و نظام
ارباب دین و دولت و مصالح اصحاب ملک و ملت برکت آن قایم و منتظم شود و ثواب عدل از حد قیاس
افزونست از حیز قیاس بیرون آورده اند که یکی از سلاطین را داعیه شد که حج خانهٔ خدای تعالی بگذارد و بقدم
حرکت طواف حریم عزت بجای آورد و بمزید صفا اجابت دعا از اشباه و اکفا ممتاز و سرافراز گردد شعر
هست طواف حرم کردگار : در دو جهان واسطهٔ اقتدار : و اشراف مملکت و ارکان دولت بموقف عرض رسانیده
که ای ملک شرط ادای حج امنیت طریق است و سلاطین را دشمن بسیار باشد اگر با خیل و حشم عزیمت نماید تجهیز
ایشان درین راه دور دراز تعذری تمام دارد و اگر ندارد باندک از ملازمان چند توجه نماید خطرات کلی متصور است
دیگر آنکه سلطان در بلاد حکم جان دارد در جسد وقتی که سایهٔ دولتش از سر رعایا دور شود هرج و مرج پدید آید و تمام
مهمات خواص و عوام از سلک انتظام بیرون رود و سلطان فرمود پس چون این سفر میسر نمی‌شود و حکم که ثواب
حج دریابم و از همت این طاعت بهره مند گردم گفتند درین ولایت درویشی هست که مدتها مجاورت حرم

کرده

کرده و شصت حج با شرایط بجای آورده حالا در گوشهٔ عزلت نشسته است و در آمد و شد بر مردمان بسته
شعر گشته ز غوغای خلایق ستوه : پای کشیده است بدامان کوه : شاید که ثواب حج ازو توان خریدن
و از موهبت آن بحظی کامل توان رسید پادشاه از صدق و عقیدتی که با اهل الله داشت بخدمت درویش شتافت
در اثنای سخن فرمود مرا آرزوی حجی از ضمیر سر بر زده است و ارکان ملک و ملت صلاح در توقف می‌بینند و استماع
افتاد که ترا حج بسیار است چه شود اگر ثواب یک حج بمن فروشی تا تو بنوایی رسی و من بثوابی رسم درویش
گفت من ثواب همه حجها بتو می‌فروشم شاه پرسید هر حجی بچند مقرر میفرمایی گفت هر گامی که برداشته ام
حجی بتمامی دنیا و هرچه در وی است سلطان گفت از دنیا و از متاع دنیا من اندکی را تصرف دارم و این بهای
یکقدم نمی‌شاید پس حجی چگونه توانم خرید برین تقدیر بر همه حجها در خیال چون توان گذرانید درویش گفت ثمن همه
حجهای من پیش تو آسان است پادشاه گفت چگونه درویش گفت در قضیهٔ مظلومی که عدل کنی و یکساعت بمهم داد
خواهی پردازی ثواب آن بمن بخش تا من ثواب شصت حج را بتو بخشم هنوز صرفه من داشته باشم درین
ثواب پس معلوم شد که سلطان را بعد از اقامت فرایض و سنن هیچ طاعتی واجب‌تر از اشتغال بمصالح بند
آورند
گان خدای نگریستن نیست چه اگر حمایت عدالت نباشد ارباب شوکت و قوت دمار از ضعیفان بر آرند
چون ضعفا هلاک شوند اقویا بر جای نمانند و معیشت خلایق بهمدیگر باز بسته اند و انتظام احوال مردم بی عدل
ممکن نیست شعر عدل نوریست کزو ملک منور گردد : وز نسیمش همه آفاق معطر گردد : عدل پیش آر مراد دل درویش
برآر : تا ترا هرچه مرادست میسر گردد : و از فضیلت عدالت همین نکته بس است که عادل محبوب همه مردان است اگرچه
عدل را فایده بدیشان لاحق نشده باشد و مصداق این حال و مقیاس این مقال قصهٔ نوشیروان عادل و حجاج
ظالم است با وجود آنکه نوشیروان کافر بوده و آتش پرست و حجاج بر قواعد اسلام زاده و صحابه و تابعین را
دیده هرگاه که نوشیروان یاد کنند برو آفرین کنند بسبب عدل او و چون ذکر حجاج گذرد برو نفرین کنند بواسطهٔ ظلم او
شعر دادگری شرط جهانداریست : دولت باقی نه ز آزاریست : مملکت از عدل شود پایدار : کار تو از عدل تو گیرد قرار
هر که درین خانه شبی داد کرد : خانهٔ فردای خود آباد کرد : [illegible] که عبد الله طاهر پسر خود را گفت آیا دولت درین
خاندان تا کی بماند پسر در جواب گفت ما دام که بساط عدل و نوازش انصاف در دیوان گسترده باشد شعر تا پای بارگاه
بود در بساط عدل : بر فرق او نهاده بود تاج سروری : چون دست از آستین تعب برون کنی : باشد نصیب گردن او طوق
مهتری

در اخبار آمده است که پادشاه سایهٔ لطف خداست در روی زمین که پناه هر دلتنگ و مظلومی و مقرر است
که هر کرا از آفتاب رنجی رسد جهت استراحت پناه بسایه میبرند تا رنج ایشان براحت مبدل گردد و همچنین مظلوم
نیز که از تاب حرارت و شرارت ظلم نیز تنگ آید پناه بسایه که عبارت از پادشاه است التجا نماید تا از
کلف بیداد ظالمان برکت آن از ظل ظلیل امن و امان و آسایش و آرامش یابد در مثنوی گفته است شعر
شاه عادل سایهٔ لطف حق است ؛ هر که دارد عدل لطف مطلق است ؛ خلق را در سایهٔ خود جای ده ؛ واز شرف
بر فرق گردون پای نه آورده‌اند که حکما گفته‌اند که عدل سویت نگاه داشتن است میان خلق یعنی
گروهی را بر گروهی مسلط نسازد و هر طایفه را در پایهٔ او نگاه دارد و خدام و سلاطین را اصل چهار گروه اند
اول امرا چون شمشیر و لشکریان ایشان بمشابه آتش اند دوم اهل علم چون وزرا و کتاب و این طایفه بمنزلهٔ هوا اند
سیوم اهل معامله چون تجار و محترفات و اینها بمشابه آب اند چهارم اهل زراعت و ایشان بمشابه خاک اند
پس همچنانکه یکی از ارکان چهارگانه بر دیگری غلبه کند مزاج خلق تباه شود و بغلبه یک گروه ازین اصناف چهارگانه مزاج
ملک روی به تباهی آورد و صلاح عالم و نظام امور بنی آدم منقطع و منتظم گردد شعر هر یکی را از خلق مرتبه ایست
پیش ازین و زیاده تعیین گر کسی بگذرد ز حد خویش فتنها خیزد از یسار و یمین هر کسی بجای خود نشان پس بدو
بجای خود بنشین ؛ و یکی از فضایل عدالت آنست که خاک در اجزای پادشاه عادل تصرف نمیکند آورده‌اند که یکی
از علما در مجلس یکی از خلفا حدیثی روایت کرد که اشخاص پادشاهان عادل در قبر متغیر نشود و اجزای ایشان
از یکدیگر نریزد خلیفه فرمود که مرا در صدق حدیث حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم شایبه و ریبی نیست اما داعیه
دارم که مر نوشیروان را بچشم کشف الواقع نظر عدل بود بر زبان معجز بیان حضرت رسالت پناه محمدی صلعم گذشته
که من متولد شدم در زمان ملک عادل پس عزیمت مداین کرد چون رسید گفت دخمهٔ نوشیروان را بکشایند
و بدانجا در آمد و ویرا دید تازه در خاک خفته چنانکه شخصی در خواب باشد و سه انگشتری در دست داشت بر نگین هر
یکی نوشته اول اگر با دوست و دشمن مدارا کن دوم بی مشورت خردمندان درکارها شروع منما سیوم زکات
فرو مگذار دیده و در روایت دیگر آمده که لوحی از زر بر سر او آویخته بود و بران لوح نوشته که هر که خواهد که ملک او
بسیار شود بوصف عدل خود را بسیار سازد خلیفه فرمود تا آن پندها را بنوشتند و خاک بعطر آلوده و سر دخمه را بپوشیدند
آورده‌اند که یکی در آن دفعه از ندمای خلیفه اجازت همی طلبید و بعد از رخصت فرمود که عدل را خاصیتی است

که بعد از وفات ضرر خاک از کافر عادل باز میدارد اگر عادل بسعادت اسلام مستعد باشد چه عجب که در عقبی ضرر آتش
از و باز دارند خلیفه این سخن را پسندید و فرمود تا ذیل وصایا ثبت کردند شعر عدل در دنیی نکونامی کند ؛ در عقبی
نیک فرجامی کند ؛ اندرین عالم معظم سازدت ؛ چون بدان عالم رسی بنوازدت ؛ و از جملهٔ ارکان عدل انصاف
کلام دادخواه است یعنی گوش بسخن مظلومان کردن و روی عاطفت بساختن مهمات ایشان آوردن از آنکه
بسیار گویند و به تنگ نیایند زیرا که پادشاهان حکم طبیب دارند و مظلوم بمشابه بیمار است و مریض میخواهد
که تمام احوال پیش طبیب باز گوید پس اگر طبیب تمام سخن بیمار گوش نکند بر حقیقت مرض وی چون مطلع گردد و تشخیص
آن و علاج او کی قادر گردد شعر تو طبیبی و منت بیمارم ؛ حال خود از تو چه پنهان دارم آورده‌اند که روزی یکی با بزرگی
حال خود باز گفت گوش بدان نکرد دیگر باره باز گفت التفات نکرد سیوم باره عرض کرد گفت چند درد سر دهی
گفت سر توی درد بکجا برم آن بزرگ را خوش آمد و حاجتش را روا کرد شعر سر بر آوردی بدولت پای مردی کن بلطف
دست دین داران خدا افتادگان را دستگیر آورده‌اند که یکی از سلطان بزرگی را پرسیدند چه میگویند هر چیز را
زکوة است زکوة سلطنت چیست جواب داد زکوة پادشاهی و جهانداری آنست که اگر مظلومی دادخواهی
نماید متظلم را که حاجت خود را عرضه کند سخن او را اصغا فرماید و با او بمدارا و مواسا سخن کند و جواب درشت
باز دهد و از سخن گفتن با فقرا و ضعفا عار ندارد که مکالمه با خردان از خصایل بزرگان است در خبر است
که سلیمان علی نبینا و علیه السلام در موکب سلطنت با شرف نبوت سخن موری ضعیف استماع فرمود شعر
نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست ؛ سلیمان با همه حشمت نظرها بود با مورش آورده‌اند که پادشاهی
بود در دار الملک چین بزیور عدل آراسته و نهال جانش بصفت نصفت پیراسته بودی ؛ ستم را زیان عدل را
سود از و ؛ خدا راضی و خلق خوشنود از و ؛ ناگاه آفتی بحس سامعهٔ او راه یافت و گرانی در گوش او پدید
آمد ارکان دولت را جمع کرد چنان زار بگریست که جمله حاضران بحال او از زار زار بگریه در آمدند و از برای
تسلی او حیلتها انگیختند و تدبیرها کردند ملک فرمود که شما گمان مبرید که بر فوت سمع میگریم چه میدانم که عاقبت کار
قصور و فتور که بقوی و حس و حواس راه خواهد یافت پس بر بطلان چنین چیز مرد خردمند چگونه اندوهگین
شود اما گریه من برای آنست که ناگاه مظلومی دادخواهی بر درگاه من فریاد کند و صدای استغاثهٔ او بگوش من
نرسد و او محروم باز گردد و من عند الله مواخذ باشم اما درین باب فکری کرده ام بفرمایید که درین دیار منادی
کنند که کسی بغیر از دادخواه جامهٔ سرخ نپوشند تا بدان علامت بر حال مظلومان اطلاع یابم و داد ایشان از داد •

راستی بدهم : داد مظلومان بده مقصود محرومان برآر : دین و دنیایت بدین داد و دهش مأمور دار
و بسیار بوده که بیک داد که کرده اند بفریاد مظلوم رسیده اند و از عقوبت دنیا و عقبی راه نجات یافته اند
چنانکه گفته اند در خبر آمده است که سلطان ملکشاه روزی بر کنار زنده رود شکار میکرد در اثنای آن
جهت استراحت در مرغزاری فرود آمد از ملازمان او غلامی که حاجب خاص او بوده بدهی در آمد گاوی دید
که بر کنار جوی میچرید بفرمود تا آن گاو را بگرفتند و بکشتند و قدری گوشت از وی کباب کردند و آن
گاو از آن عجوزه بود که چهار یتیم داشت و معیشت ایشان از شیر او حاصل میشد چون از این واقعه خبردار
گشت از خود بیخبر شد و بعد از زمانی که بحال خود آمد برخاست و بر پلی که گذرگاه سلطان بود رفت و منتظر
بنشست گوکبهٔ دولت ملکشاهی برسید عجوزه برجست و عنان مرکب سلطان بگرفت همان غلام حاجب
تازیانه برآورد و خواست که بزند و منع کند سلطان گفت بگذار که مظلوم می نماید تا بدانم که تظلم او چیست
و داد خواهی او از دست کیست پس روی به پیرزن آورد که سخن گوی پیرزن در دم زبان بگشاد که ای پسر
الپ ارسلان اگر داد من بر سر پل زنده رود ندهی بعزت جلال احدیت که بر سر پل صراط داد خود از
تو بستانم اندیشه کن که بر سر این پل داد من خواهی داد یا بر سر آن پل پس ازین دو سر پل کدام اختیار میکنی شعر
انصاف خود و داد من امروز بده : بدهی به از آن بود که بستانند ت سلطان از هیبت این سخن پیاده شد
و گفت زنهار ای مادر من طاقت آن سر پل ندارم بگوی تا بر تو که ستم کرده است تا داد تو از او بستانم
پیرزن گفت ای ملک همین غلام که نزدیک تو ایستاده است و تازیانهٔ عقوبت بر سر من کشیده
و چشمهٔ عیش مرا مکدر ساخته است گاوی که معیشت من و عیالان من از شیر او مهیا شدی او بکشت
و کباب کرد سلطان ملکشاه بفرمود تا غلام را سیاست کردند و عقوبت فرمود و بعوض یک گاو
هفتاد گاو ماده از مال حلال پادشاه دادند و عذرخواهی کرد پیرزن روان شد بعد از چندگاه ملک وفات
کرد پیرزن هنوز در حیات بود چون سلطان را در قبر نهادند و خلایق از سر خاک او رفتند در نیم شبی
آمد بر سر قبر سلطان و گفت الهی این بندهٔ تو که درین خاک است وقتی که من درمانده بودم دست من
بگرفت و حالا او درمانده است تو بکرم و لطف دستش گیر و من بیچاره بودم او از مخلوقیت خود بر من بخشید
این زمان او بیچاره است تو بخالقیت خود بر او ببخشای دعا کرد و برفت یکی از عباد وقت سلطان را
در خواب دید پرسید که حق تعالی با تو چه کرد گفت اگر دعای آن پیرزن دادخواه بفریاد من نرسیدی از چنگال

عقاب

عقاب عقوبت خلاصی ممکن نبود شعر گفت که برهکند آن زال پیر : گر بدعایم نشدی دستگیر : بی نظر رحمت پادشاه
حال من غم زدی بودی تباه : داد من او را بدعا ره نمود : فیض دعایش در رحمت گشود : رکنی دیگر محافظت حکم آلهی
یعنی داوری که دهد مطابق شرع باشد و در خشم و رضا جانب حق فرو نگذارد که حکم بالای همه حکمهاست هر که سر از حکم پادشاه
ذو الجلال و کریم لایزال به پیچد هیچکس از حکم او سر نه پیچد نظم هر جا که پادشاه و سلاطین و سرور است : محکوم آستان
در کبریای اوست آورده اند که یکی از خلفا گناهی کسی گناه بزرگ کرده بود فرار نمود برادر او را گرفتند پیش خلیفه آوردند
حکم کرد که برادرت خود را حاضر گردان اگر نه او را بقتل رسانیدند آن شخص گفت ای خلیفه اگر عاملی تو خواهد که کسی را بگیرند و تو
بروی نشان فرمان نویسی فلانکس را بگذار آن عامل آنرا بگذارد یا نه گفت بلی بگذارد گفت پس من حکمی آورده ام از پادشاهی
که بعنایت کرم آن پادشاه مرا بگذاری گفت حکم تو کدام است این آیت برخواند قوله تعالی ولا تزر وازرة وزر
اخری یعنی هیچکس را بگناه دیگری نگیرند خلیفه متاثر شد و بگریست و گفت او را بگذارید که حکم محکوم نشان بر هم آورده است
که الا له الحکم وهو خیر الحاکمین مثنوی حکمی که آن زبارگه کبریا بود : بالاتر از مقوله چون و چرا بود : حکمی که صادر است ز دیوان
خود ز بهره مخالفت آن کرا بود در خبر است که عمر بن لیث یکی را بسخن غرض مجوسی ساخت مادر آنکس عرضه
نوشته بر سر راه عمر بن لیث آمد و بایستاد چون برسید بتعجیل پیرزن کاغذ باز کرد که بدست عمر دهد مرکب
عمر تند بود در رسید و عمر متغیر شد تا آن ضعیفه را دور کردند و از آنجا درگذشت باز عجوزه بر سر راه آمد و بایستاد
تا عمر باز گشت پیش آمد و تظلم نمود عمر پرسید که این عجوزه چه کس است گفتند مادر فلان مجوسی است عمر از او
متغیر شد روی بگردانید و بدو ملتفت نشد پیرزن گفت ای ملک حکم تو در بارهٔ فرزند بیگناه من چیست
گفت اگر او را صد چوب بزنند و رویش سیاه کنند و گرد شهرش بگردانند و ندا کنند که هر که در سلطان عاصی
شود سزای او اینست پیرزن گفت این حکم تو میدانی گفت آری من حکم میکنم پس گفت حق سبحانه و تعالی کجا شد
که هر حکم خواهی کنی از هیبت این سخن لرزه بر اعضای عمر افتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد بفرمود تا مجوس را از
زندان بیرون آوردند و خلعت خاص خود در وی پوشید و بر مرکب خود سوار کرد و گفت او را در شهر و بازار بگردانید
و بگویید و منادی کنید که هر که حکم خدای تعالی کند عمر لیث که باشد که خلاف آن کند یا در خاطر خود بگذراند شعر
او حاکم است ما همه محکوم امر او : ما را چه اعتبار بود حکم حکم اوست : رکنی دیگر خلوص نیت است در باب رعیت و به
نیکو خواهی ایشان مایل بودن چه نیت شاه را در هر باب اثری تمام است اگر نیت عدل کند برکت بر جمعیت
دهد نعوذ بالله خلاف این باشد برکت از همه محصول برود و عقد جمعیت رعیت گسسته شود شیخ مصلح الدین

سعدی این معنی را در سلک نظم کشیده نظم

۲ دران کوش تا هرچه نیت کنی :: نظر در صلاح رعیت کنی :: که سلطان اگر نیت بد کند :: مهم جهانی بهم برزند وی
سکندر که بر عالمی حکم داشت :: در آندم که میرفت کنی گذاشت :: میسر نبود دش کز و عالمی :: ستانند و مهلت دهندش دمی
آورده اند که پادشاه قباد روزی در شکار از لشکر دور افتاد و هوا گرم شد و از تشنگی بیطاقت گشته هر طرف
نگریست و سایه و سرچشمه طلبید از دور سیاهی در نظرش در آمد مرکب بران طرف راند خیمه دید در میان
بادیه زده و پیرزنی با دختری در سایه آن نشسته بودند چون قباد برسید آن زن از خیمه بیرون دوید و عنانش
بگرفت و فرود آورد و ماحضری که داشت حاضر کرد سلطان تناول کرد و آبی بیاشامید و خوابی برو غلبه کرد چون
از خواب در آمد بیگاه شده بود شب هم آنجا بماند و اقامت نمود در شامگاهی گاوی از صحرا در آمد و دختر پیرزال
آنرا بدوشید شیر بسیار حاصل شد چنانچه قباد در عجب ماند بخود گفت این جماعت بجهت آن در صحرا نشسته اند تا کسی
اسرار ایشان اطلاع نیابد هر روز چندین شیر از گاوی میگیرند اگر در هفته یک روز به سلطان دهند مال ایشانرا نقصان
نرسد و خزانه را توفیری باشد نیت کرد که چون بشهر رود آن مواضع را بر رعیت نهد چون صباح شد دختر گاو را
بدوشید فریاد بر آورد و پیش مادر دوید و گفت ای مادر پادشاه را نیت ظلم است دعا کن که از نیت بگردد قباد عجب
شد گفت هر صباح شیر بسیار این گاو میداد امروز قدری شیر پیش نداد و هرگاه که پادشاه نیت ظلم کند حق تعالی
برکت از میانه بردارد سلطان گفت راست گفتی آن نیت را از دل دور کرد گفت برو بر سر گاو پس دختر
رفت و یکبار دیگر گاو را بدوشید شیر بسیار شد بار دیگر پیش مادر دوید و گفت مژده نیکو نیتی پادشاه
بدور سانید و ازینجاست که گفته اند ملک عادل بهتر است از ابر بارنده و آفتاب تابنده و حکیم فردوسی فرماید
شعر هران نم که از ابر بهاران بود :: ز اندیشه شهریاران بود :: چو بر گردد اندیشه پادشاه :: نیابد زمین نم ز ابر سیاه
چو عادل بود شه ز سختی منال :: که عدلش بهست از فراخی سال در همین معنی نقل کرده اند از بهرام گور که وقتی
در هوای گرم بباغی رسید پیرمردی که باغبانی میکرد آنجا حاضر بود گفت ای پیر اندرین باغ انار هست گفت آری
گفت قدحی آب انار بیاور پیر بباغ درون رفت فی الحال قدحی آب انار بیرون آورد و بهرام درکشید
گفت ای پیر هر سال ازین باغ چند حاصل می کنی گفت سیصد دینار گفت چند خراج میدهی گفت پادشاه
ما از درخت خراج نمیگیرد و از زراعت عشری میگیرد بهرام با خود اندیشه کرد که در مملکت من باغ بسیار است
و در هر باغی درخت بسیار و بیشمار اگر از حاصل ده یکی بدیوان دهند مبلغی حاصل می شود و رعیت را
چندانی زیانی نمی شود بعد ازین فرمایم تا خراج از محصول باغات نیز بگیرند پس باغبانرا گفت قدحی دیگر

آب انار بیاور پیر برفت و بعد از وقت بسیار آب انار بیاورد بهرام گفت ای پیر آن نوبت زود باز
آمدی این نوبت انتظار بسیار دادی و برابر آن آب نیاوردی پیر ندانست که او بهرام است گفت
ای جوان گناه از من نیست از پادشاه است که درین وقت نیت خود را تغیر داده و اندیشه کرده لاجرم
برکت از میوه بیرون رفته من نوبت اول از یک انار آن همه آب گرفتم و این کرت از ده انار برابر آن
حاصل نشد بهرام ازین سخن متاثر شد و آن اندیشه را از دل بیرون کرد و گفت ای پیر مقدار آن آب دیگر بیرون
آور آن پیر بباغ درون رفت و زود بیرون آمد خندان و قدحی پر از آب انار بدست بهرام داد و گفت
ای سوار عجب حالیست که باز پادشاه نیت ظلم را تغیر داده فی الحال اثر برکت ظاهر شد از یک انار این همه
آب حاصل شد بهرام صورت حال با پیر بگفت و این سخن از ان پادشاه دولتمند بر صحیفه روزگار تا قائم است سلاطین ازین
سخن پند پذیر شوند و نیت خیر بر حال رعیت مصروف دارند شعر هر شاه که او نیت خود راست کند :: یابد
ز خدا آنچه که درخواست کند :: حکما فرموده اند که عدل خوبترین فضیلت است و ظلم زشت ترین رذیلت نتیجه
عدل بقای وسعت مملکت و معموری خزاین و آبادانی قریه و مداین و ثمره ظلم زوال مملکت و خرابی
ممالک آورده اند که در وصایای هوشنگ بن سیامک مذکور است که پسر خود را فرموده ای پسر رایت
ظلم را معلوم مگردان و رایت خود را منکوس مگردان و از ناوک آه مظلومان و ستم دیده و ناله محرومان محنت کشیده پرهیز که
بزرگان گفته اند شعر آنچه یک پیرزن کند بسحر :: نکند صد هزار تیر و تبر :: از سوز خاتمه و وخامت ظلم اندیشه
کن که جور سبب تغیر دولت و تبدیل نعمت است و در طلب مال که از خس دوست تر موده هر خس از رعیت
مناقشه منمای که می شاربه سنگ و خاربه شبهت شعر از رعیت شهی که مایه ربود :: بیخ دیوار کند و بام اندود
ارباب حکمت درین باب مثلی پرداخته اند و اهل ظاهر آنرا حکایتی ساخته آورده اند که سلطان محمود غزنین
بارکان دولت خود گفت که کسی را پیدا کنید که ابلهترین مردمان باشد ایشان حکما و ندما و وزیر دستان
خود را و خوش طبعانرا باطراف اکناف فرستادند ایشان متوجه شدند باستعلام چنین کس مشغول بودند
در استکشاف احوال جهال و احمق مبالغه می نمودند تا آخر شخصی را دیدند بر سر شاخ درختی نشسته
و تبری در زیر آن شاخ میزد تا شکسته گردد و معلوم بود که اگر آن شاخ بگسلد هر آینه آن شخص از سر آن
شاخ بلند بر زمین افتد اگر هزار جان داشته باشد یکی را بسلامت نبرد ایشان اتفاق نمودند که اینک
[illegible] آوردند و صورت حال بموقف عرض رسانیدند سلطان

الا که ابله ترین خلقان است کفته شد حضرت سلطان بیان فرماید کفت حاکم ظالم که بجور و تعدی رعیت
خود را بر اندازد و خود را بدین واسطه منکوب و پریشان حال سازد شعر رعیت چو بیخ‌اند و سلطان درخت
درخت ای پسر باشد از بیخ سخت : بتر بر بن آن زخمی مزن : که بالای شاخش کنی وطن : کر چون دست
کردی بیخ درخت : ز پا اندر آید بیکبار درخت : کسی کو جفا و ستم می کند : یقین است کو بیخ خود می کند :
آورده‌اند که در امالی خواجه امام خطیب مدنی مذکور است که در سمرقند ظالمی بود که خلایق از جفای
او در عذاب و از تعدی بی نهایتش در شکنجه و عقاب بودند چون بشکایت ظلم و عدوان بدرکاه آفریدکار
و پادشاه بنده نواز بسیار شدند شبی در غرور بر تخت خفته بود تیری از هوا در آمد و بر سینهٔ او چنان
خورد که از پشتش بکذشت فی الحال هلاک شد چنانکه کفته‌اند شعر از هر کرانه تیر دعا کرده‌ام روان
شاید کزان میانه یکی کارکر شود : علی الصباح آن تیر از سینهٔ او بر کشیدند بران تیر نوشته بودند تبتغی ولا
تبغی سهام تنتظر و نفذ فی الاصلاح یعنی ستم کنند برای ستمکاران تیرها مقرر است که در اعضا دو در
ز سوزن فرو برود و زنکی این معنی را برین سیاق نظم کرده است شعر هان ای نهاده تیر جفا بر کمان ظلم
اندیشه کن ز ناوک دلدوز در کمین : کر تیر تو ز جوشن فولاد بکذرد : پیکان آه بکذرد از کوه آهنین
حکیم خاقانی چه زیبا کفته است شعر بترس از تیرباران ضعیفان در کمین شب : که هر که از ضعف نالان‌تر
وی تر زخم پیکانش : بترس از آه مظلومی که پیدا است و خون بارد : تو خوش خفته بیالین تو آید سیل
زنش فصل بیست و هفتم در مشاورت و تدبیر بدانکه پادشاه ذو الجلال و کریم متعال و حکیم لم یزل و لایزال
حبیب و برکزیدهٔ خود را می فرماید که شاورهم فی الامور یعنی مشاورت کن با اصحاب خود در کاری
که واقع خواهد شد و بزرکان کفته‌اند که حضرت رسالت پناه محمدی صلعم با آنکه از همه خلقان داناتر بود
و توجه وحی الهی استظهار کلی داشت حق سبحانه و تعالی او را بمشاورت فرمود تا در میان امت
سنتی شود و بعد از وی چه در مشورت فواید بسیار است یکی آنکه کار را بصلاح و نیکوی نزدیک کرداند
دیگر کسی که بمشاورت کاری کند اگر نیکو نیاید زبان طعن بر وی کشاده نکردند اگر بعد از مشاورت کار را هیچ
و نتیجه نباشد او را معذور دارند دیگر آنکه دامن شخصی باطراف واحد و جوانب احاطه نمی تواند کرد
هند و همتها بر کارند هر یک را چیزی بخاطر رسد و رایی که صواب باشد بر همه ظاهر کردد
لازم است که ... [illegible]

در مهمی که روی نماید بمشورت عقلا شروع نکند و مشورت را در حل مشکلات حاکم عدل و ممیز شناسند و یقین دانند
که تدبیر چندین عقل از تدبیر یک عقل صایب‌تر و پر فایده‌تر خواهد بود تو در مشورت را چرا بسته‌ای مذهب عقل را
حدی نیست که ارباب حکمت چنین کفته‌اند خیر من الواحد و چون در حدوث واقعات و وقوع حادثات از مشورت
کزیر نیست با اهل حکمت و اصحاب تجربه و مردم دور اندیش و پیران عاقبت بین واقع شود که تدبیر این طایفه صحت
و نتیجه تدبیر صایب کردن واجب بهرام کور پسر خود را وصیت کرد که در امور ملک مشاورت کن با خردمندان
که تدبیر با صواب چون صد دست بدست یک کس نیاید اگر جماعتی باشند از دست ایشان بیرون نرود
حادثهٔ صعبی پیش آید بتدبیر پیش آید از پیش توان بردن تدبیر را بچیزی دیگر نسبت مکن که آنچه بتدبیر میسر
شود به شمشیر تیز نشود و شمشیر مثل تدبیر نباشد کار را راست کند عاقل کامل سخن شعر که بصد لشکر چنان میسر نشود
و دیگر حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلام در مشورت فرموده است لا صواب مع ترک
المشورة شعر در همه کار مشورت باید : مشورت کار بسته بکشاید : کر تو در کار مشورت نکنی
نادان باشد از صواب آید آورده‌اند که سلطان روم را با عزیز مصر مخالفت افتاد و لشکر کشیده قصد یکدیکر
کردند در لشکر رومیان کسی بود که بهر صورت که حادث شدی عزیز مصر را از آن آکاه کردی چون اخبار او همه راست
بود عزیز مصر بر سخن او اعتماد کرده بود و این سخن بقیصر رسید مطلق بدو التفات نکرد و بروی انکس نیاورد تا مصاف
نزدیک رسید قیصر او را بخواند و در پیش خود بمهمی مشغول ساخت و در اثنای آن حال سر آن لشکر و امرا و سپاه
خود را طلبید و کفت امرا عزیز و خاصان بارکاه بمن نامها نوشته و سوکند خورده‌اند که چون صف مصاف
راست شود عزیز را البته پیش من آورند شما دل فارغ دارید و بقوت تمام روی بکارزار آرید آن مرد چون
این سخن بشنید متحیر شد از پیش قیصر بیرون آمد در حال آن معنی را نوشته بعزیز فرستاد عزیز چون این حال را
معلوم کرد بترسید و توقف مصلحت ندید مصاف ناکرده روی بکریز نهاد قیصر در عقب او لشکر فرستاد و تمامی
بنه و اموال ایشان بدست آورده بدین یک تدبیر سپاه عظیم را منهزم ساخته شعر هر که بی تدبیر کاری کرد
ملک از دست داد : ملک اگر خواهی بنای ملک بر تدبیر نه : بهر تدبیر ممالک لشکر و خیل و حشم جمله نیکو است لیکن
از همه تدبیر به آورده‌اند که یکی از ملوک حکیمی را کفت تدبیر بهتر است یا شجاعت حکیم جواب داد که شجاعت بمثابه
تیغ است و رای بمنزلهٔ دست قوی که آنرا کار فرماید هر که را دست نباشد تیغ بکار نیاید و اگر تیغ را
کر دست نباشد ضایع است بزرکان درین باب نکته کفته‌اند که الرای قبل الشجاعة الشجعان عزیز رسید

پرسید که بهترین رایها و صایب‌ترین تدبیرها کدام است گفت آنکه فتنه را فرو نشاند بر ملوک لازمست
حسب المقدور در تسکین فتنه کوشش نماید آورده‌اند که ملک بهاطله را مهمّی واقع شده بود و صورت آن حال
بدین منوال بود که دشمن عظیم از خراسان قصد ملک بهاطله کرد و او نیز لشکر عظیم ترتیب داده روی بدفع
دشمن آورد ارکان دولت ملک ملاحظهٔ عاقبت کرده و طریقهٔ پیش‌بینی پیش گرفته نامها بدشمن
ملک نوشته شد و اخلاص و اختصاص ظاهر کردند دشمن ملک را خوش آمد و نامه مکاتبت ایشانرا در خریطه
نهاد و مهر کرد و بخزینه سپرد قضارا بوقت مصاف ملک بهاطله غالب شد و دشمن روی بهزیمت نهاد
خزانهٔ او بدست ملک افتاد بعد از عرض بعضی خزینه و آن خریطه ظاهر شد که بدشمن او نوشته بودند ملک را
معلوم شد که دران خریطه چیست سر باز نکرده همچنان بمهر او گذاشت و با خود گفت که اگر این مکاتبت را
بخوانم بالضروره بارکان خود بد باید شد و ایشان نیز که این حال معلوم کنند از من هراسان خواهند شد
از برای دفع ضرر خود قصد من کنند و آتش فتنه بالا گیرد و تسکین آن بغایت مشکل بود در حال مقرّبان
خاص درگاه خود را بخواند و آن خریطه بدیشان نمود و گفت این نامهاست که بزرگان لشکر ما از برای عاقبت
اندیشی بخصم ما نوشته بودند و او همه را درین خریطه جمع کرده و مهر بران نهاده و حالا بمهر اوست که بدست
من افتاده است و خدا را حجتی در گردن من باشد اگر سر این خریطه را گشاده باشم و مطالعه کرده و دانسته که
درین نامها چه چیز است و چه نوشته‌اند و نامهای کیانند بفرمود تا آتش برافروختند و آن خریطه را مکتوم
بسوختند چون ارکان ملک آن لطف و مکرمت بدیدند همه بقرار دل باز آمدند و در متابعت او یکدل شدند
بدین رای ستوده جمله مطیع فرمان شدند شعر بتدبیر کاری توان ساختن ؛ که نتوان بتیغ و سنان ساختن
مکن تکیه بر گنج و تیغ و سپاه ؛ ز فرزانگان رای و تدبیر خواه ؛ و گفته‌اند که با هر کس از اصاغر و اکابر که
و معتمد باشد مشورت باید کرد که خرد او را چیزی بخاطر رسد که بزرگانرا بخاطر نگذشته باشد و هیچکس
بر مشورت زیان نکرد آورده‌اند که یکی از علمای مرو دختری داشت بحسن جمیل و جمله معارف شهر در صدد
خواستگاری او بودند آن عالم متحیّر بود بکدام دهد در همسایگی او گبری بود عالم او را طلب کرد و گفت
مرا دختریست و خلق او را خطبه میکنند تو درین باب چه صواب می‌بینی گبر گفت من مردی ام از دین و بیگانه چه لایق
مشورت تمام این سخن را از من پرسید عالم گفت اگرچه بیگانهٔ اما مرد امینی و بزرگان گفته‌اند و مبالغه
کرده‌اند که با مردم امین مشاورت باید کرد چنانکه گفته‌اند المستشار مؤتمن حالا تو هرچه خواهی گفت من درین

آن خواهم

آن خواهم رفت گبر گفت در تزویج کفارت شرط است در مذهب مسلمانان بدین مذهب میباشد و درویش
ما با صل و نسب و نزدیک اهل روزگار بمال و جاه و طلب زر و سیم عالم را این سخن بسیار خوش آمد گفت
درین باب خوب گفتی که دین برهمه راجحست او را غلامی بود مبارک نام بغایت عالم و متدین عالم گفت
من همچنین را از مبارک دیندارتر نمی‌بینم دختر خود را به او داد بعد از چند گاهی مبارک را خدای تعالی فرزندی
کرامت کرد عبدالله نام نهاد که فاضل اهل اسلام و زاهد زمانه و عارف یگانه بود شعر رو مپیچ از مشورت
زیرا که ارباب خرد ؛ مشورت را پیشکار اهل دولت گفته‌اند ؛ پس بر سلاطین لازم است که عقده که پیش
آید بسرانگشت تدبیر بگشایند و هر خللی که از حوادث ایام بزاید غنیمت مشاورت و مواظبت را صایب
تدارک تلافی نماید شعر برای لشکری را بشکنی پشت ؛ بشمشیری یکی یا ده توان کشت ؛ مشو مغرور عقل و دانش خویش
بنه آیینه تدبیر در پیش ؛ مدد خواه از خردمندان آگاه ؛ که تا یابی بسوی مقصود خود راه ؛ و هم درین باب گفته‌اند
شعر چنین است آیین کار جهان ؛ بیکسان نگردد مدار جهان ؛ کارها با مشاورت کنی تا در آن
سود بیکرانه کنی ؛ هرچه آن بمشاورت سازی ؛ جزم میدان که آن زیان نکنی

فصل سیوم در موعظه

گاه گهی بخنده یابم از و گاه بخت ؛ زمانی به نیک و زمانی به سخت ؛ گهی تن در آهن گهی در حریر ؛ گهی تنگ تابوت گاهی
جهاز است با مرکبی فراز ؛ که خندید روزی که نگریست باز ؛ بشب گر دلت خندد از بخت خویش ؛ بشب خنده را
روز گریه بود پیش ؛ لب شاد خندان که خندان بود ؛ غم گریه بر دل دوچندان بود ؛ بران گریه خندد دل روزگار
که روزی بخندید که نگریست باز ؛ چو دشمن بمیرد ترا خنده چیست ؛ که هم دوستت بر تو خواهد گریست
شب تیره را گر دروشن بماه ؛ که مشعل بود و شب روانرا براه ؛ چنان کاسمان روشن از اختر است
زمین روشن از نور پیغمبر است ؛ اگر ره روی راه ایمان بجوی ؛ براهی جز از راه ایمان مپوی ؛ اگر دولت روشنایی بود
بدان در گهت آشنایی بود ؛ شبی تیره در پیش و راه دراز ؛ چراغی برافروز کاری بساز ؛ ازینجا ترا راه گور است
پیش ؛ ببر توشهٔ گور همراه خویش ؛ بشب گور اگر گور روشن بود ؛ بچشم تو آن گور گلشن بود ؛ چنین شب که
روشن قیامت بود ؛ چو روشن نباشد ندامت بود ؛ خدایا چو روزم بدان شب رسد ؛ روانرا دم سرد بر لب رسد
نهنگ اجل چون برآورد دود ؛ زه در رفت کشتی بگرداب گور ؛ ز ما هرچه آید که نا دلپسند ؛ ببخشش ببخشش دران دم بند
بیا ای که کارت همه سرسریست ؛ سرت را هوای جهان داوریست ؛ بخفتند شاهان بیدار بخت ؛ بسی شد بر دیگران
تاج و تخت ؛ چو باید بتاجی سر افراختن ؛ که مرگ از سرت خواهد انداختن ؛ گرایوان بدین طاق مینا کشی

سرت از پری تا ثریا کشی : مشو فتنه چندین برین نوعروس : فنونش ببین با هزاران فسوس : دل از عشوهٔ
مهرش آزاد کن : ز بدمهریش اندکی یاد کن : جهان سربسر گر بهار است و باغ : بهارش خزان کرد و باغش
راغ : چرا دل کنی خوش برین بوستان : که پرداخته ماند از بی دوستان : چرا سرکشی همچو شمشاد و شاخ
همی آیدت دهره دهر یاد : چو گل چند پوشی بصد حیله تن : فراموش کردی همانا کفن : رهی راستان جوی
اگر راستی : رها کن طریق کم و کاستی : خداوندا ببرکات نواختگان درگاه جبروت و مشتاقان درگاه
ملکوت و بحق آن دوستی و محبت حبیب بارگاه عظمت و سر منزلت ولی با کرامت و بحق قدر ائمهٔ اثنی
عشر علیه السلام که برمای بیچارگان و مادران و پدران حاضران این مجلس بکرم لطف بعنایت بنجات و رحمت
رسانی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین و یا ارحم الراحمین باب سی ششم در بیان نفس خود و
دام شیطان التحمید شکر و سپاس آن صانعی را که حدایق ریاض موجودات را از بیدا ظلمت آباد
عدم بصحرای وجود آورد و تخم ارادت را در مزرعهٔ بستان غیب ترتیب فرمود تا از آن تخم شجرهٔ آسمانی
سر برآورد و بطراوت لطف کرم را بفرمود تا جمال با کمال انسان را بزینت حسن ایمان بنور کمال عرفان بیاراست
و خلعت مطرز فتوت و طلعت انوار خورشید فتوت را خال جمال او ساخت و آب حیوان که کیمیای
خزانهٔ قدم و نتیجهٔ جود ذات اکرم و رشحهٔ ندا بحر اعظم بود بی واسطه بعنایت بدل و نفخت فیه من روحی در شجرهٔ
وجود آدم دمیده شکوفهٔ آن را از غصن خلعت خلیل فتی بذکریم بکمال از ابراهیم بشکفانید و لطایف ثمرهٔ
آن شکوفه در حدیقهٔ بستان سید انبیا بکمال رسانید حقایق شراب طهور آن ثمره در دار و خانهٔ صدر خاتم
رسول با تش اسرار قوله تعالی فاوحی الی عبده ما اوحی تصفیه داد و جرعهٔ از آن شراب بی واسطه مشرب
ولایت ساقی کوثر بجان مستسقیان امت احمد رسانید مناجات نخستین چو در جنبش آمد قلم : بنام خدا
آفرین زد رقم : خدای که بر تختهٔ کاینات : قلم زد به هستی و مرگ و حیات : چو بر آفرینش قلم می کشید
چنانچه ببایید قلم می کشید : چو بر گرد نامش بر آمد قلم : ز خجلت سر افکند زیر قدم : قلم خط بفرمان او باز داد
بجای قدم در رهش سر نهاد : درین ره قلم چون ز سر پای ساخت : دو سر یافت چون از رهش سر بتاخت
زبان قلم را قلم در کشم : سخن را ببالا علم برکشم : زمانی برین سقف مینا روم : چو عیسی درین دیر خضرا دویم
در آفرینش بجوییم باز : ز پنهان او برکشیم راز : ببینیم کین چرخ گوهر نگار : بگردند کی بر چه دارد مدار
که افراشت خرگاه نیلوفری : سراپردهٔ گلشن اخضری : برین سقف ایوان افراشته : خطی مهر و مه را که بنگاشته

که افروخت

که افروخت این مشعل آبگون : که افراخت این قبهٔ بی ستون : سیاهی چو مشکین علم برکشید : بنقش سفیدی رقم در کشید
نگه کن کنون تا ببالای : طراز بلندی و پستی که بست : خداوند خوانندهٔ رهنمای : خداوند اندیشه و وهم و رای
شب و روز و خورشید و ماه آفرید : سپهر و سفید و سیاه آفرید : برآرندهٔ خیمهٔ بی ستون : نگارندهٔ طارم نیلگون
شبستان چشم ترا نور داد : شب تیره را شمع کافور داد : چو در ظلمت آباد تن جان نهاد : در و مشعل از نور
ایمان نهاد : چنین هفت مشکل بدور کشید : ز جدول گرفت و ز مسطر کشید : ز مه آینه در رخ شام داشت : ز خورشید
مشعل برین بام داشت : ز شب سرمه در چشم ناهید کرد : فلک را برخسارش امید کرد : سر زلف شب را بمه تاب داد
بشب شب چراغی بمهتاب داد : چه میگویی از مشعل اختران : چراغ زمین اند پیغمبران : الهی عاقبت همهٔ بندگان
امت محمد صلعم بخیر و خوبی مبدل گردانی و برحمت خودت ارزانی داری یا اله العالمین و یا خیر الناصرین
باب فی نعت سید المرسلین با صد هزاران هزار درود بی شمار و صلوات بسیار بر سید کاینات و خلاصهٔ
موجودات ماه آسمان مروت آفتاب فلک فتوت سلطان مسند رسالت خورشید برج سیادت
امام انبیا سالار اصفیا سید اولیا در دریای شریعت سر اسرار حقیقت یعنی ابو القاسم محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم و بر اهل بیت عظام او که سفینهٔ نجات غرقه شدگان دریای طبیعت اند و خزانهٔ اسرار
علوم شریعت اند علیه السلام شعر بزرگوار خدایا بذات بی مثلت : بحق عرش و کرسی لوح بی پایان
بآفتاب و بماه بحق لیل و نهار : بحق ارض و سما و بزینت رضوان : بحق ناز و نعیم و بهشت کوثر و جام : بحق حور
قصور و بطون و غلمان : بحق صحف و زبور و بحرمت انجیل : بحق عزت توریه برکت قرآن : بحق جملهٔ پیغمبران بحق
بحق احمد مرسل کزین کون و مکان : بحق شاه ولایت علی عالی قدر : که هست پایهٔ قدرش فزونتر از کیوان
بحق حرمت خیر النسا شبیر و شبر : بحق عابد و باقر بصادق ره دان : بحق رفعت کاظم امام با تمکین : بحق
قرب رضا شاه سرور سلطان : بحق علم تقی و بحق حلم نقی : بحق عسکری و مهدی آن شه دوران : بحق چارده
معصوم کز کرم بگذر : ز هر خطا که بکردیم ما گنه کاران : بحق احمد و حیدر که چون شود محشر : برآورند سر از خاک جمله خلقان
چو سر ز خاک زنی با خمار هجر مرا : ز دست ساقی کوثر شراب وصل چشان : به آبروی علی تو بفتحی مسکین شعر
ببخش از کرم خود گناه بی پایان : بحق علی و ولی جملهٔ فرزندان علیهم السلام ختم این باب در بیان [illegible]
[illegible] بدانکه نفس ها چهار است یکی نفس اماره دوم نفس لوامه سیوم نفس ملهمه
چهارم مطمئنه چنانکه حق سبحانه و تعالی در کتاب کریم خود فرموده و نفس اماره را یاد کرده است در

در سورهٔ یوسف علیه السلام فرمود قوله تعالی وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة اما نفس لوامه را یاد کرد و فرمود
قوله تعالی لا اقسم بالنفس اللوامه اما نفس مطمئنه را یاد کرد و فرمود یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
وچنین گفته اند علما در معنی این سه آیت که اماره تن است لامارة بالسوء ولوامه دل است ومطمئنه جان است
وبعضی گفته اند اماره نفس ظالم است ولوامه نفس مقتصد است ومطمئنه نفس سابق است وبعضی گفته اند اماره در دنیا
ولوامه در قیامت ومطمئنه در بهشت اما سهیل گفت که اماره تن شهوت است ولوامه تن غضب است ومطمئنه تن
معرفت است واسطی گوید تن همه تاریکیست وچراغ او سر است وهر که را سر نیست همیشه در تاریکیست وبدانکه شناختن
تن اول بندگیست که بنده اول شناسد واختلاف کند نیک بخت دنیا وآخرت گردد وچنانچه حق سبحانه وتعالی
فرمود قوله تعالی قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها نیک بخت گشت وپیروز آمد که تن خود را پاکیزه کرد از جحود
وابن عطا گفت خدای تعالی تن را آفریده است نه از بهر بی ادبی وبنده را فرموده است بنگاه داشتن ادب وتن همی
رود وطبع خویش در میدان مخالفت وبنده را باز میدارد او را بجهت خویش از بدی معاملات وحکیمی گفت خود را
دیناری گردانیدم دانگی از و حسد ودانگی طمع ودانگی امل ودانگی بدخویی خورنده آتش وخسبنده است وشتاب
کننده است ومانندهٔ ابلیس است وفرعون وکودکان وزنان ودیوانگان ومستان بجه مانندهٔ ابلیس اند
زیرا که بر آدم حسد برد ومانندهٔ فرعون بلندی جست وبخدای تعالی دعوی کرد ومانند کودکان که بسیار خورند
ومانند زنان خویشتن را آراست ومانند دیوانگان بخندیدن بسیار ورفتن بی ادب ومانند مستان بگویند
وبی سببی خشم گیرند روایة روایت کردند از بایزید بسطامی که تن خود را گفتم که تو کیستی کاشکی ترا
بشناختمی تن گفت من عارفم گفتم عارف را علامتها بود حرمت وتعظیم وشکر ومحبت ترا ازین هیچ نیست
وسروری دنیا وخوار داشتن او پس دیگر گفت عابدم گفتم عابد را علامتهاست وترا ازین نیست اهل
طاعت وتمردی معصیت وآراستگی حرمت جواب نیافت گفت من خلقم از خلق خدای تعالی وهم او گفت
که در جواب دیدم که گفتی خداوندا حکمتم کر تو رسم جواب آمد که تن بگذار بیا حکیمی گفت دست باز داشتن از
دنیا علامت زاهدان است ودست باز داشتن از تن علامت عارفان است والله اعلم در خبر است
که احمد حرم گفت هزار و مقصد استاد را شاگردی کردم از هوای تن نرستم تا از یار بعد پرهیز نکردم سلامتی دنیا نیافتم
پرسیدند از یحیی بن معاذ که دوستی خدای تعالی بچه یابی گفت بدشمنی تن گفته اند مقصود سه است یکی کعبه دوم
بهشت سیوم دوستی خدای تعالی وهر که خواهد بخدای تعالی رسد از هوای تن بباید گذشت وگفته اند با تن

مکر بکر

مکر بمخالفت دنیا و دیگر صحبت مکن مکر بزهادت و با دیو صحبت مکن مکر بعداوت و با خلق صحبت مکن مکر بنصیحت و با
خدای تعالی صحبت مکن مکر بموافقت پرسیدند از جنید گفت داروی که تن وارد و از وی چیست گفت چون
از هوای تن بیرون است چون از تن بیرون آمدی در راحت افتادی مخالفت کنی داروی کرده باشی
گفت زندان تو تن است چون از تن بیرون آمدی در راحت افتادی هرچند که با او باشی در زندانی و در بلایی
یحیی گفت آن مرد را سعادت است که خصم وی عاقل است وخصم ما عقل نیست وآن تن من است که او همی فروشد
نعمت جاودانه را بشهوتی یک ساعته بود نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا وبالله التوفیق
فصل در بیان شناختن ابلیس بدانکه حق سبحانه وتعالی آدم را خبر داد بدشمنی شیطان و بفرمود مارا
بدشمنی داشتن او را دیگر گفت مر آدم را علیه السلام وحوا را قوله تعالی الم انهکما عن تلکما الشجرة واقل لکما ان
الشیطان لکما عدو مبین و فرمود که شما را نهی کردم از خوردن آن درخت وگفتم شما را که دیو شیطان دشمن است
واو را دشمن گیرید ودر آیت دیگر گفت قوله تعالی الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو
مبین مر شما را فرمودم یا فرزند آدم که شما شیطان را طاعت مدارید که شما را دشمن است در آشکارا ونهان ودر
چهارم آیت فرمود یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة یا فرزند آدم باز ندارد شما را آن دیو
وباز دارد شما را از بهشت چنانکه بیرون آورد مادر وپدر شما را از بهشت یحیی بن معاذ گفت دشمن آدمی سه است
تن ودنیا وشیطان اما پاسبان تن دست باز داشتن از آرزوهاست وپاسبان دنیا زهد است
وپاسبان دیو شیطان خوشنودی خدای عز وجل وعلما گفته اند که فرزند آدم از شیطان چون رهند اگر
در خشم شود در پیش شوم اگر بجا درآید در دلش نشینم آورده اند از عبدالله عباس فرمود قوله تعالی
من شر الوسواس الخناس گفت دو دیو است در دل آدمی که چون غافل گردد وخدای را فراموش کند وسوسه
کند چون خدای را یاد کند خاموش گردد و در دل بندد و دیو شیطان است ودو فرشتهٔ مقرب هستند
نام دیوان یکی را وسواس خوانند ودیگر را خناس ونام فرشتهٔ مقرب والهامست چون بنده معصیت کند
خدای را فراموش کند این دیوان شاد گردند وآن فرشته که بر دل الهامست غمناک گردند وگریان گردد
وضعیف گردد وجهد کند تا خدای تعالی توفیق دهدش تا بنده از آن معصیت برگردد ودر طاعتش آورد
تا وسواس وخناس ضعیف گردد آورده اند از کعب الاحبار گوید که مؤمن را سه حصار است یکی یاد کردن خدای
تعالی دوم قرآن خواندن سیوم سجده بردن برای رضای خدای تعالی وپرستیدن او وگفته اند که شیطان

بقول عارفان و زاهدان کار نکند جواب داد که دزد در خانه چکند که هیچ کالا نبود و چند گفت خاطب چهار است
یکی از خدای تعالی که بنده را به بیداری خواند یکی آن فرشته که بنده را بطاعت خواند و سیوم آنکه تن بنده را بشهوت
خواند و آن شیطان است چهارم بنده را بعداوت خواند دیگر عابدی ابلیس را دید او را بگفت تو فرزند آدم را
بچه کار کنی گفت بسه چیز یکی به بخیلی دیگر بگزیری و تیزی و دیگر بمستی و اگر ازین چاره نکردم من از وی ناامید گشتم
در خبر است که حضرت موسی علیه السلام ابلیس را بدید گفت یا موسی از خدای تعالی مرا توبه خواه تا من سه چیز
ترا بیاموزم که از آن بدتر گناه نیست موسی ع گفت قبول کردم توبه ابلیس از خدای تعالی بخواست ندا آمد که بگوی
توبه تو آنست که گور آدم را سجده کنی ابلیس گفت من آدم را بزندگی سجده نکردم بمردگی گورش را چگونه سجده کنم
موسی گفت اکنون آن سه چیز چیست گفت دور باش از تیزی و تندی که من با اهل خود بروی بخندیم و افسوس کنیم
دوم دور باش از زنان که من دامی که در دنیا نهادم بزرگتر از زنان ننهادم و نیز مردان را قوی تر از زنان
روایت کردند که عیسی علیه السلام شبانی را در بیابانی بدید با گوسفندان او را گفت چرا در شهر نیایی و علم
نیاموزی گفت که من علم آموخته ام گفت که بگوی گفت یکی تا طاعت یابم معصیت نکنم و دیگر تا خدای تعالی را
یابم او را پرستش کنم دیگر تا حلال یابم حرام نخورم دیگر تا نصیحت یابم حسد نبرم و دیگر تا غیبت خویش بینم
غیبت دیگران نکنم دیگر تا بد بود دشمنی یابم با آدمی دشمنی نکنم دیگر تا راست یابم دروغ نگویم عیسی ع گفت
همه علمها آموخته
فصل روایت از حضرت خواجه کونین و فخر عالمین محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسید چه ثواب باشد پدر را که فرزند خود را قرآن علم و معرفت خدای بیاموزد جبرئیل فرمود
یا رسول الله هر پدری که فرزند خود را قرآن بیاموزد چنان باشد که هزار حج کرده باشد و بیست هزار عمره بجای
آورده باشد و ده هزار غزا کرده باشد و ده هزار مؤمن متقی را سیر کرده باشد و جامه پوشانیده باشد و بهر حرفی ده
هزار حسنه در دیوان او نویسند و ده هزار بدی در دیوان او محو کنند و چون آن مادر و پدر را در گور نهند آن قرآن
نور و روشنایی دهد تا نامه نیکی او گران بار شود و از صراط چون برق بگذرد و آن نور از وی جدا نشود تا وی را
به بهشت رساند زیاده از آنکه تمنای او باشد بدو دهند در خبر است از حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که هر که از دنیا برود و یک ورق بگذارد از قرآن یا حدیثی نوشته بجای بگذارد که بران ذکر خدای تعالی
نوشته باشد فردای روز قیامت همه کس در آفتاب ایستاده باشند و آن ورقها که او نوشته باشد یا فرموده
باشد که نوشته باشند مانند سپری بالای سر او بدارند تا آفتاب برو هیچ گزندی نرساند و

قرآن

قرآن نتواند خواندن در قرآن نگاه کند خدای تبارک و تعالی روشنای چشم او را زیاده گرداند و ثواب عبادت
یکساله او را بنویسند و حضرت رسول صلعم فرمود که هر که در قرآن نگرد اگرچه نتواند خواندن عبادت است
و در مسجد نشستن اگرچه نماز نکند عبادت است اگر چنانکه حدیث دنیا نکند و منتظر نماز باشد و در روی مادر
و پدر از سر شفقت نگرد عبادت است و نظر در روی استاد کردن عبادت است و نظر در روی محبان و شیعیان
ما کردن عبادت است و سلام بر برادر مؤمن کردن عبادت است حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید بالای هر
عبادتی عبادتیست و دوستی ما و دوستی اهل بیت ما و دوستی شیعیان ما بالای همه عبادتهاست و حضرت رسول
میفرماید که هیچ روزی نگذرد که فرشته ندا کند یا اهل گورستان شما را رشک و حسد از چیست در زیر آن خاک
ایشان بزبان حال گویند و جواب دهند که ما حسد بر ایشان می بریم که بمسجدها نشسته اند و ذکر و طاعت خدای
تعالی می کنند در دنیا گاه بنماز گاه بروزه و بصدقه مشغول میباشند ما را بدیشان رشک می آید پس ای عزیز
من بدانکه خدای تعالی آمرزش و رحمت به نیکوکاران دهد قوله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین
در خبر است از حضرت امام علی زین العابدین علیه السلام تن خود را چنان زار و نزار کرده بود که استخوانهای پای و پهلوی او نمایان
شده بود گفتند یا ابن رسول الله دانی که خدای تبارک و تعالی در حق شما چه شماره است از بهر چه این همه رنج و سختی
بر خویشتن نهادی گفت پادشاه ذو الجلال و کریم بی زوال میگوید که رحمت من نزدیک نیکوکاران است حضرت
رسالت پناه چندان نماز و عبادت کرده بود که هر دو پای مبارکش اماس کرده بود جبرئیل امین گفت یا رسول الله
تن خود را هلاک کردی جواب داد از آنکه بنده نیکوکار باشم روزی بفاطمه زهرا علیها السلام گفت ای فرزند
عزیز من طاعت کن من که پدر توام مرا ذکر بطاعت کردن فرستاده اند تا نگوی من شرف پدرم که پیغمبرم
به قیامت شوم که فردای قیامت نسب نپرسند قوله تعالی فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون و حضرت
فاطمه زهرا چندان نماز گذارد که هر دو پایش آماس کرده و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام چون در نماز بودی
از ترس خدای تعالی سینه مبارکش چنان جوشیدی که دیگ بر سر آتش جوشد پس ای عزیز من این
غفلت است که ما را برده است شب و روز بدنیا مشغول گشته ایم و از کار دین دور گشته ایم و بلهو
و نشاط و بازی مشغول گشته و دل خود را بجمع مال دنیا بر آمیخته روایت از عبدالله مسعود که گفت
عجب آید مرا از خنده که آتش در پیش اندر است و عجب از شادی و خرمی که مرگ در پس وی است گفت
که ابلیس بدبخت شد از سبب پنج چیز اول آنکه بگناه خود مقر نیامد دوم از گناه پشیمان نشد سیوم

خویشتن را ملامت نکرد چهارم آهنگ توبه نکرد پنجم از رحمت خدای تعالی نومید شد حضرت آدم علیه السلام
که اصطفا یافت و خدای تعالی او را برگزید از پنج چیز بود اول چون گناه کرد دویست سال ربنا ظلمنا
می گفت دوم از گناه پشیمان شد سیوم تن خود را ملامت کرد چهارم توبه کرد پنجم از رحمت خدای نومید
نشد اما ای فرزند آدم تو همه روز بمعصیت مشغول شدهٔ و از دین بیخبر و بدنیا مشغول گشته و در بند آز
و حرص و شهوت پیوسته شدن آورده اند از احمد قیس میگوید که چهار چیز بچهار چیز نیرزد همه نعمت دنیا
بغم خوردن نیرزد و همه شیرینی تلخی جان کندن نیرزد و همه شادی دنیا بحساب و شمار آخرت نیرزد و بزرگان
دین گفته اند که اصل توحید چهار است یکی شناختن دنیا بفنا دوم آخر بعقبی سیوم شناختن تن بفنا چهارم
شناختن خدای تعالی نیز ابو بکر را گفتند که این منزلت بچه یافتی گفت بچهار چیز اول بامداد چون برخاستم
به تن خود نگاه کردم دانستم که بنده ام و بنده را از خدمت کردن چاره نباشد قوله تعالی ان کل من فی السموات
والارض الا آتی الرحمن عبدا دوم چون نگاه کردم دنیا را سرای عاریتی دانستم که با کسی نمانده است
از وی دست بداشتم قوله تعالی وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور سیوم مال و فرزندان را دشمن دانستم
دست از ایشان بداشتم قوله تعالی ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم چهارم در کلام خدای تعالی
نگاه کردم بهشت جایگاه متقیان و مطیعان یافتم و دوزخ جایگاه عاصیان یافتم دست از معصیت بداشتم
قوله تعالی ان المتقین فی جنات و عیون بزرگی گوید طلب بهشت کردن بی طاعت گناه است و چشم داشتن
بشفاعت رسول صلی الله علیه و آله بی آنکه آنچه فرموده است بجای آوردن از محال است و امید داشتن
برحمت خدای تعالی بی آنکه امر او را بجای آوردن از جملهٔ نادانیست و اوزاعی گوید مؤمن بسیار طاعت کند
و کم گوید و منافق کم طاعت کند و بسیار گوید بزرگان گفته اند از جمله چهار کس مباش یکی آنکه بواسطه خود را
میستاید دوم بکوشش معصیت میکند و در معصیت آویخته باشد سیوم ابلیس را لعنت می کند و در سر با او
آمیخته است چهارم دنیا را ستایش می کند که دنیا فریبنده و دین فروخته باشد در خبر است که یحیی رازی میگوید
که رزق و روزی را فرموده اند تا ترا طلب کند و ترا گفته اند که خداوند خود را طلب کنی و تو همه روز در طلب آن میباشی
که او طلب تو می کند شعر بشغل جهان رنج بردن چه سود · که روزی بکوشش نشاید فزود · ز دنبال روزی چه باید دوید
تو بنشین که روزی خود آید پدید آورده اند که چون بندهٔ گناهی بکند بروی ننویسند تا آنکه پنج شود و چون حسنه
نیکو بکند آن پنج گناه او محو کنند و پنج حسنه در دیوان او بنویسند ابلیس فریاد بر آورد و گوید هر چند جهد میکنم

او بحسنه

او بحسنه باطل میکند پس ای مؤمنان توبه کنید از گناه بد و بدرگاه حق سبحانه و تعالی رجوع کنید تا برحمت
و مغفرت حق تعالی واصل شوید الهی بحق محمد نبی و علی ولی و فاطمه بنت نبی و حسن و حسین سبطی نبی صلوات الله
علیهم اجمعین که بر ما ی بیچارگان و گناهکاران و بر مادران و پدران و حاضران این مجلس از صغیر و کبیر رحمت کنی
یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین باب سی هفتم در بیان شناختن و خرسندی قضا الله
شکر و سپاس مر واجب الوجود را که انتظام عالم وجود از و یافت و بکمال قدرت آدم خاکی را از کتم
عدم بصحرای وجود در آورد و ای قاهری که همه فرزندان آدم را بشربت مرگ مقهور میگرداند و ای رازقی که همه
خلق عالم بقدرت مرزوق میگرداند و ای قادری که از چوب خشک میوهٔ تر میدهد و ای صانعی که از قطرهٔ
آب وجود انسانی بید قدرت خلق میگرداند الهی بحق ذات بیمثال خود و بحق وحدانیت و صمدانیت
کمال الوهیت خود که عقل هیچ کس بدان نرسد و راه نبرد بحق سری که در اسرار الوهیت خود مخفی داری و کسی را
بدو اطلاع نیست که بر جمیع مؤمنین و مؤمنات و بر جمیع گناهکاران امت محمد رحمت کنی و بیامرزی یا اله العالمین
سخن حق شعر سخن چون بدانش بود رهنمای · بلندی پذیرد ز نام خدای · خداوند بخشنده دادگر
نگارندهٔ انجم و ماه و خور · بد اندیشش نزدیک و از دیده دور · چراغ دل و دیده زو دیده نور · دلی را کز و رو
شنایی بود · بدو دولت آشنایی بود · شبی دوست را محرم راز کرد · در آشنایی بدو باز کرد
چو شمع تجلی از و بر فروخت · چو پروانه روح الامین پر بسوخت · گهی یونسی را بماهی دهد · بیوسف گهی پادشاهی
دهد · زمانی بخاک افکند بندهٔ · که از خاک بردارد افکندهٔ · که آتش گلستان کند بر خلیل · گهی سنگ
بارد باصحاب فیل · گهی پشه را مغز پیلی دهد · چو خواهد که او را و پیلی دهد · گهی عنکبوتی کند پرده دار · نگه دارد
از چشم اغیار رویار · گهی دست نهیش بلا تقربا · بر آدم کند دور بخشش عصی · سلیمان از و تاج و تخت زمین
بانگشتری یافت زیر نگین · محمد گهی قدس را عود داد · ترنم سرایی بداود داد · گهی بشبانی شود راز گوی
خوشا آن شبانی که شد راز جوی · گهی شیر بیشه ترسا دهد · پناهش درین دیر فرزا دهد · خدایا تو دانی که
وهم و خیال · بدرگاه وصفت نیابد مجال · نگنجد بیان تو اندر بیان · نیابد نشان تو هر بی نشان جل جلاله
و عم نواله فی نعت نبی صلعم با صد هزاران هزار تحف تحیات و وافیات بر آن سید رسل و هادی سبل
و آن شافع سبل و آن فرمان گذار قل صدر ایوان رسالت بدر آسمان جلالت خورشید فلک هدایت
شمع شبستان ضلالت سید سادات و منبع سعادات کشیده بارگاه کبریا برگزیده خدا شمع

جمع انبیا خواجهٔ هر دو سرا یعنی ابو القاسم محمد المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم **نظم** زهی مکه احرام و یثرب حرم
چو بیت الحرم روضات محترم ؛ بلند افسر شرع شاها توی ؛ سرافراز پیش وطه توی ؛ فلک قبهٔ طارم قدرتت
زمین مفرش مسند صدرتت ؛ ز تاج لعمرک سر تاج دار ؛ ز خلقت نسیم سحر مشکبار ؛ لوای تو فتح عجم یافته
ز انا فتحنا رقم یافته ؛ رخت نو بهار فرستادگان ؛ قدت سرو بستان آزادگان ؛ لبت منبع چشمهٔ آب نوش
خضر بر کنار لبت جرعه نوش ؛ در اول توی مقتدای همه ؛ پس از انبیا پیشوای همه ؛ تو موجود بودی و آدم
نبود ؛ تو بودی و نامی ز عالم نبود ؛ تو بودی و افلاک و کونین نه ؛ سراپردهٔ قاب قوسین نه ؛ همه آفرینش
طفیل تو باد ؛ تو سرخیل و جمله خیل تو باد ؛ تو آب حیاتی من خاک تو ؛ بجان بندهٔ سرو آزاد تو ؛ برین خاک
چون آب اگر بنگری ؛ چو خاکم بزیر قدم بسپری ؛ ز نعلین تو تاج باید سرم ؛ ز منجوق مه بگذرد افسرم ؛ گر آیی چو خورشید
اندر نظر ؛ برآرم برفعت بخورشید سر ؛ اگر دولتت رهنمایی کند ؛ گدای درت پادشاهی کند ؛ گر از چون
تو شاهی گدایی چو من ؛ نوای بر دبی نوایی چو من ؛ شکفتم نیاید ز اکرام تو ؛ که عام است بر عالم انعام تو
بلطفی که داری ز بهر خدای ؛ در قهر در بند و لطفی نمای ؛ مطیعان بطاعات اعمال خویش ؛ بامید نیکوی
حال خویش ؛ مرا گر چه پیش از گنه پیشه نیست ؛ چو پیش تو ره یابم اندیشه نیست ؛ رهی را بدرگاه
اگر ره دهی ؛ ز لطف تو این چشم دارد رهی ؛ کرم در پذیری غلامی کنم ؛ بنام تو این نامه نامی کنم
گر از گنه نامه ام پاک نیست ؛ چو نام تو بر وی بود باک نیست ؛ بلی نامه را از سیاهی چه غم ؛ چو باشد ز نام تو
بر وی رقم ؛ چو بر نامه نام محمد بود ؛ بتا سل سرمد موید بود ؛ تو دانی که مدحت سرای توام ؛ ستاینده خاک پای توام

ذکر دوازده امام علیهم السلام

قادرا یا رب بحق گرد نعلین نبی ؛ تو تیای چشم بینایان اهل روزگار ؛ یا بحق
آن شهنشاهی که مردان رهش ؛ بر سر گردون بیان چرخ دارند افتخار ؛ یا بحق گوهر دریای عصمت فاطمه
مادر شبیر و شبر زوج شاه ذو الفقار ؛ یا بحق قرة العین نبی یعنی حسن ؛ آنکه زهر کین چشید از دشمنان مفسد نابکار
یا بحق تشنهٔ گرداب دشت کربلا ؛ بیکس اندر بحر کین افتاده و دور از دیار ؛ یا بحق سرور عباد زین العابدین
آن علی نامی حسن خلقی حسینی یادگار ؛ یا بحق باقر آن مجموعهٔ علم آله ؛ آنکه مجموع علوم دهر بود دانش یادگار
یا بحق صدق صادق آنکه جعفر نام اوست ؛ چار حد قلعهٔ دین گشت از وی استوار ؛ یا بحق حرمت موسی کاظم یا آنکه
آن قتیل کرمان دون پلید نابکار ؛ یا بحق حرمت شاه خراسان آنکه او ؛ بوده نور چشم عالم هم نهان و آشکار
یا بحق نام فرزند رضا یعنی تقی ؛ نور چشم متقی و شمع جمع روزگار ؛ یا بحق آنکه خورشید از سپهر چار زینت

چون نقیبان فلک گردد نقی ساز و شعار ؛ یا بحق عسکری لشکر کش مردان دین ؛ آنکه پشت لشکر اسلام از وگشت استوار
صانعا یا رب بحق مهدی آخر زمان ؛ آنکه باشد در کفش زامر ایزد ذو الفقار ؛ یا بحق خاندان طیبین و طاهرین
جرم ما را یا رب از لطف کریمت در گذار ؛ مانده در بحر گناهم غرقه از سر تا قدم ؛ هم بدین شادم که هستم مرتضی را دوستدار
از نسیم رحمت عامت برون آید مگر ؛ کشتی اعمالم از گرداب عصیان بر کنار ؛ اندران ساعت که مرغ روحم از زندان تن
بر فراز آشیان لامکان آرد گذار ؛ بر زبانم دار بر یاد علی نادعلی ؛ تا بدین امید گردم روز محشر آنگاه رستگار
صلوات الله علی نبینا محمد وآله اجمعین

باب در بیان شناختن و خرسندی بقضا و موعظه

و این باب مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در شناختن دنیا

بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی دنیا را
بده نام نکوهیده خواند تا بندگان خدای تعالی در وی زاهد گردند و رغبت در ان نکنند یکی قلیل خواند
قوله تعالی قل متاع الدنیا قلیل و دیگر نیست شده خواند قوله تعالی ما عندکم ینفد و ما عند الله باق
سیوم دیگر فتنه است قوله تعالی و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور پنجم غرورش خواند ششم
لعبش خواند هفتم لهوش خواند هشتم زینتش خواند نهم تفاخرش خواند دهم تکاثرش خواند
و فرمود قوله تعالی انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد
و گفت بدانید که این دنیا بازیست چون بازی کودکان و لهو است چون لهو جوانان و آرایش است چون آرایش
خاتونان و نازش است چون نازش دهقانان و بسیار آمد نیست چون بسیار آمدن سلاطین یعنی زود
بآخر رسد و نابدیدار شود **روایت** از حضرت خواجهٔ کونین و فخر عالمین صلعم بزغالهٔ دید افتاده مردار
شده و بخواری بروی زمین افتاده یاران را گفت خوار است این بزغاله بدین مرداری گفتند بلی یا رسول الله
از خوارش بیفکنده اند گفت دنیا نیز در نزد خدای تعالی خوارتر است ازین بزغاله بر خوانندگان و حضرة
فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که این جهان و آنچه در وی است و میانه اش بجان کردن است و آخرش
بفنا رسیدن است و آن حضرت فرمود اگر دنیا را به نزد خدای تعالی چند پشه قیمت بودی هیچ کافر را یک
شربت آب ندادی و آن حضرت فرمود بهترین شما به نزد حق سبحانه و تعالی زاهدترین شماست و در دنیا
زاهدتر آنست که راغب تر است بدنیا **روایت** کرده اند از ابراهیم ادهم گفت زهد سه چیز است زهد است فرض
و زهد است فضیلت و زهد است سلامت در شبها گفته اند زهد سه حرف است شناختن دنیا و بگذاشتن
از آرزوی بهشت و جستن او و حرمت داشتن مولا و ادب نگاه داشتن با او و گفته اند زهد سه حرف

را ترک کردن زنا و ما ترک کردن لهوی و دوال ترک کردن دنیا دیگر جنید گفت زهد سه حرف است یکی
دست باز داشتن از حرام و آن زهد عام است دوم دست باز داشتن از بسیاری مال و آن زهد خاص است
سیوم دست باز داشتن از آنچه ترا از خدای تعالی باز دارد و آن زهد عارفان است دیگر سفیان
ثوری گفت که زهد کوتاهی امل است نه قرص خوردن است و نه پشمینه پوشیدن دیگر راهب را
گفتند دوستی دنیا از چه باشد گفت از عقل و دل آرمیدن بدو و یافتن آرزوها گفت پس چگونه باشد و چگونه
کنم گفت نشنوی که مراجعی بود آفریده اند که حکما نسبت کرده اند دنیا را به هفت چیز تا بیابی که به هیچکس
وفا نکند مثل میغ تابستان ماند که آبی از وی بر نیاز رسد و بدان ماند که کسی در خواب بدو شادی
رسیده باشد یا فرح در خود ببیند چون بیدار شود چیزی نه بیند و حسرت خوردن خفته در خواب با
مجنونی در صحبت باشد یا با او در وطی باشد چون بیدار شود چیزی نیابد یا غایبانه مجنونی را بوسه
یا در خواب بیند که الوان طعامها میخورد چون بیدار شود سیری در خود نه بیند روایة از حضرت رسالة
پناه محمدی صلعم که در شب معراج چون بخداوند خود رسید در غم امتان و گنه کاران خود بود و زار زار
میگریست هم بدعا مشغول شد قوله تعالی غفرانک ربنا والیک المصیر تا از حق سبحانه و تعالی ندا آمد که ای محمد
چندین غم امت چه میخوری من خدای پاک و تو رسول پاک و در میان دو رحمت پاک آمرزیدن این
مشتی خاک سهل است هم را بیامرزیدم از برای این غمناک مباش حضرت رسول صلعم فرمود که خداوندا خو
شنود نباشم در قیامة تا یکتن از مخلصان من در آتش باشد که لا ارضی و احد من امتی بالنار با این
همه تضرع و زاری که آن حضرت از برای امتان در حالتی که بود امتی می گفت شما نیز اگر امید و دعوی امتی
او می کنید از گناهان صغیره و کبیره خود را نگاه دارید وجد و جهد بکنید و از حق تبارک و تعالی دور مباشید
و از دنیا از سوزناک جانکاه مشغول شوید و از معصیت پشیمان شوید و دل خود را شکسته دارید
که حق تعالی می فرماید که با خسته دلانم و دوست میدارم بنده را که ذکر من می کند و من ثوابش میدهم
و مرا میخواند با آه سوزناک و من او را جواب میدهم حضرت خداوند ذوالجلال و کریم بیزوال با خواجه کاینات
خطاب کرد که یا محمد دو نعمت با امتان تو کرده ام که اگر با جبرئیل و میکائیل کردمی تا منتها که مرا با ایشان
بودی یکی آنکه اگر مومنی مرا یاد کند من او را یاد کنم مرا به یگانگی که خداوندم یاد کند من او را به رحمت و آمرزش
یاد کنم و او مرا در میان گروه گنه کاران یاد کند من او را در میان ملاء الاعلی یاد کنم و او را بیامرزم قال الله تعالی

فاذکرونی اذکرکم اگر مرا به راه برخواند و حاجت خواهد اجابت کنم قوله تعالی فادعونی استجب لکم بخوانید مرا
تا اجابت کنم و بخواهید تا ببخشم و خدای تبارک و تعالی میفرماید که بنده گنه کار که با آه و ناله مرا میخواند
من دوست میدارم که در خزینه من همه چیز هست الا حاجت و نیاز نیست والله الغنی وانتم الفقراء خدای غنی
بر اطلاق است و مستغنی بر اتفاق فصل بود در پسندکاری روایت کردند از حضرت رسالت
پناه محمدی صلعم فرمود که سعادت مرد است خیر خواستن از خدای تعالی و ناپسندکاری نکردن آنچه بقضا
تقدیر کرده است و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید هرکه
پسندکار است بقضا و تقدیر و قسمت مرا خوشنود کرداننده است بر من واجب است که چون پیش من آید او را
خوشنود گردانم و هر که پسندکار است بقضا و تقدیر و قسمت من بخشایمش از آتش دوزخ و مردی بیامد
بنزدیک خواجه عالم صلعم که مرا وصیت کن بسیار نه که فراموش کنم آن حضرت فرمود یک چیز مکن که از همه
رستی خدا را تهمت مکن و شرک میار روایة کردند از موسی علیه السلام گفت بارخدایا کیست دشمن تر
در نزد تو و دشمن ترین خلق بتو گفت آنکه مرا تهمت کند گفت بارخدایا تهمت چه باشد گفت کسی که من
قضا و تقدیری کرده باشم و رزق و روزی بدو رسانم وی از من بهتر خواهد و بوی و دنیای مرا تهمت کند
و نپسندد و پندارد که من بخیلی از وی باز داشتم از آنچه او از من خواهد روایة کردند از حضرت سید
کاینات صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدای تعالی بنده را خیر میدهد و او خوشنود باشد بدانچه بدو قسمت
کرده ام و آن حضرت در غزا بود و او را سنگی بر روی مبارک زدند و رویش بشکست سر بر آورد و گفت
بارخدایا تو دانایی بر کل احوالم حق تعالی این آیت فرستاد فاصبر لحکم ربک فانک باعیننا گفت بپسند
قضا را که ناچار بتو میرسد که از تو غافل نیستم روایة کردند که در بنی اسرائیل از حضرت موسی علیه السلام در
خواستند تا با خدای تعالی بگوید که این قوم را عبادتی فرماید که او بدان عبادت از ایشان خوشنود
باشد حق سبحانه و تعالی خطاب کرد با موسی که خوشنود باشند از من آنچه قضا کرده ام که نزدیک
من عبادت است و تقدیر و قسمت بر شما تا من از شما خوشنود باشم که ازین بزرگتر عبادتی نیست و از خوشنودی
کردن گفت بارخدایا کدام بنده تو توانگرتر است گفت آنکه به قسمت من پسندکارتر باشد آورده اند که موسی
خطبه خواند نیکو و همه ثنای واجب الوجود بجای آورد قومش از خوش آمد پرسیدند از موسی علیه السلام کی
تو داناتر کسی هست گفت نه حق تعالی وحی کرد با موسی که مرا از آدمیان کسی هست که از تو داناتر است

بارخدایا مرا توریت دادی و در وی همه علم است با من سخنی گفتی گفت یا موسی بنده‌ایست از بندگان
من که اورا پیغمبری دادم و بقومی فرستادم و آن قوم اورا بگرفتند و دستها و پایهایش ببریدند
و هرچه ایشان بریده بودند من باز دادم دیگرباره بدیشان فرستادم برفت و گفت پسندیدم رنج و
آنچه تو مرا پسندی گفت خداوندا چنان که تو گفتی قوله تعالی انی اخاف ان یقتلون من ترسم مرا بکشند
در خبر است از حضرت سید کاینات صلعم فرمود که خدای تعالی بموسی وحی کرد که از بندگان کسی
هست که دوستی من از دل او بیرون نشود اگر اورا پاره پاره کنند موسی گفت بارخدایا آنکس در
روزگار من هست گفت هست در فلان شهر موسی بیامد بدان شهر مردی را دید انگشتهایش افتاده
و اندامش مجروح گشته و زرداب از وی همی رفت و او همی گفت بارخدایا هرچه خواهی بکن
با من الا زبانم بگذار تا ترا ابدا یاد کنم بعزت و جلال تو که ترا فراموش نکنم موسی گفت ای مرد
مبتلا جواب داد که من درستم تا خدای را می‌شناسم گفت موسی را شناسی گفت از خدای تعالی در
خواسته‌ام تا اورا بمن نماید گفت منم موسی گفت خوشا و طربا بدیدار کلیم الله موسی گفت حاجتی هست
ترا در دنیا گفت یکی شربت آب که سه روزست که آب نخورده‌ام موسی رفت تا آب آورد چون
باز آمد آن مرد مرده بود گفت بارخدایا بنده از بندگان تو بود ترا چنین دوست دارد و ترا شکر
کند و تو اورا بدین حال از دنیا بیرون بری با آرزوی شربت آبی و ندهی حق تعالی گفت یا موسی این بنده
عامیان بود و بیک شربت آب از و باز گرفتم بمرتبه بزرگانش رسانیدم تو که موسی سر علم ما را نمیدانی
اورا غسل ده و دفنش کن که فرشتگان چشم بتو دارند موسی اورا دفن کرد و تعجب کرد در صنع خدای
در روایت آورده‌اند از حضرت عیسی عم بگذشت مبتلای دید که مرغان گرد بر گرد او در آمده بودند و کودکان
او را همی زدند و او لبها میجنبانید عیسی بنداشت که آن کودکان را دشنام میدهد نیک نزدیک فرا رفت
میگفت اگر تو مرا بآتش بسوزانی گران ندارم بر کرم بخوشتن باز داری و سبکی و هرگز روی از تو نگردانم
اگر روزی هزار بارم بکشند و پاره پاره سازند که جز دوستی تو نخواهم عیسی علیه السلام گفت بارخدایا
این سختی و بلا بدین مرد پدید آمده است و این مرد چنین خوشنود و خرسند گشته است ندا آمد که از وی
بپرس که تو آنرا دوست داری که جانت بستانم و بهشت رسانم و عافیت دهم یا در بلا بگذارم
عیسی عم از وی سؤال کرد آن مرد جواب باز داد گفت یا عیسی تو با خدای تبارک و تعالی بگوی که تو کدام دوستتر

داری

داری که دوستی من دوستی ترا خلاف نکند پرسیدند از عیسی علیه السلام که کدام فاضلتر نزد خدای تعالی جواب
داد که خوشنودی خدای عز و جل و در دوستی چنانکه در کلام خویش گفته قوله تعالی رضی الله عنهم ورضوا عنه
وحق سبحانه و تعالی از ایشان درین جهان خوشنود است و ایشان را در آن جهان خوشنود گرداند از کرم
خویش آورده‌اند از وهب بن منبه فرمود که در زبور داود علیه السلام خوانده‌ام که بر صراط گذشتن که دیر
باشد گفت اگر پسندکارتر باشد بحکم خداوند جهان بحکم اگر مادام زبانش پر باشد بذکر خدای تعالی
در خبر است از ابراهیم بنده خریده‌اند او را گفت تو چه خوری گفت آنچه تو دهی گفت چه پوشی گفت آنچه تو در
پوشانی گفت چه نام داری گفت آنچه تو خوانی گفت چه کار کنی گفت آنچه تو فرمایی گفت هیچ آرزو هست
بر من گفت بنده را نرسد از خداوند خویش آرزو جوید پیش از آنکه خداوندش فرماید ابراهیم ادهم عتاب کرد
با تن خود و گفت یا تن در عمر خویش یک ساعت چنین نبوده با خداوند خویش که این بنده با من
آورده‌اند که پرسیدند از یحیی بن معاذ که عیش بندگی خویش کرد و گفت چون بنده پای بر جایگاه بندگی نهد گفتند جایگاه
بندگی چیست گفت آنچه گوید خداوند اگر بدهی بپذیرم و اگر ندهی پسندکارم و هر که پسندکاری کند در قضای
خدای تعالی شادی شادیش بیفزاید و در دو جهان از وی پسندد و چون داند بنده که خدای تعالی
از و خوشنود است چون کوشش داشتن بقضای خدای تعالی راضی باشد و خدای عز و جل نیز از و
راضی و خوشنود باشد ابو القاسم حکیم گفت فاضلترین همه کارها دو چیز است یکی در خدمتش تدبیر یکی
و در قسمتش و هم او گفت بندگی آنست که در سختی پسندکاری کنی و در راستی پرستکاری و وزد رحمتش
رحمت بینی موعظه خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست : پس اعتماد برین پنج روز فانی نیست
درخت قد صنوبر خرام انسان : مدام رونق نوباوه جوانی نیست : گلست خرم و خندان و تازه و خوشبوی
ولی امید بقای تیش چنانکه دانی نیست : مدام پرورشش اندر کنار دایه دهر : طمع مکن که در وبوی مهربانی نیست
مباش غره و غافل چو پیش پرورشش : که در طبیعت این گرگ گله بانی نیست : چه حاجت است عیان از ز انتها
که بی وفایی دور فلک نهانی نیست : کدام باد بهاری وزید در عالم : که باز در عقبش آفت خزانی نیست
اگر ممالک روی زمین بدست آری : بهای مهلت یکروز زندگانی نیست : دل ای رفیق درین کاروان
سرای مبند : که جای ساختن ایام کاروانی نیست : جهان زدست بدادند دوستان همه ای : که پای بند
عیان جز جهان ستانی نیست : نگاه دار زبان تا بدو رخت نبرند : که از زبان بتر اندر جهان زیانی نیست

تو علم آر و عمل کن بدو که مرد از آن : رهی سلیم ترا از کوی نی نشانی نیست : مکن که حیف و دو دوست بر خود آزردن
علی الخصوص بیران دوست را که ثانی نیست : کف نیاز بدرگاه بی نیاز برآر : که کار مرد خدا جز خدای خوانی نیست
بدین صفت که در آفاق شعرهای ترا : برند دجله و آتش برین روانی نیست : نه هر که دعوی زور آوری کند باید
بسر برو که سعادت به پهلوانی نیست : زمین بتیغ بلاغت گرفت سعدی هم : سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست

روایت کنند از حضرت خواجه کاینات و خلاصه موجودات افضل و اکمل عالمیان مهتر و بهتر آدمیان محمد رسول الله صلعم فرمود که پادشاه ذوالجلال و کریم بی زوال با بندگان خود رحمت و مغفرت همراه کند چون بنده را در گور نهند فرزندان بناز پرورده و خویشان و یاران محبان روی از و بگردانند و اورا دران خانه تنها بگذارند بی یار و بی مونس آن بیچاره در حال خود درمانده ملک تعالی فرشته بفرستد تا گوید خدای تعالی ترا بشارت میدهد به بهشت و درجات بهشت در برابر چشم او بدارند و گویند ملک تعالی میگوید ای بنده من اگر اهل دنیا از تو روی بگردانند من که خداوندم از تو عنایت نگردانم دل مشغول مدار و حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران یعنی قبر روضه ایست از روضهای بهشت و چون بدکرداری بود گودی باشد از گندهای دوزخ و عذاب گوناگون و دیگر فرمود اول منزل من منازل الآخرة گور او منزلیست از منزلهای قیامت در خبر است از حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم که روزی بر دو گور بگذشت و گفت اهل این گورها در عذابند و آن حضرت بگریه درآمد و گفت ای یاران بدانید که ایشان بزرگ داشتندی یکی آنکه خود را از رشاشه بول نگه نداشته است و یکی دیگر سخن چینی کرده تا بعذاب گرفتار شدند پس آن حضرت چوبی برگرفت و بدو پاره کرد و یکی بگوری فروبرد و نیمه دیگر بگور آن دیگر در حال سبز شدند و برگ برآوردند حضرت رسول صلعم فرمود که حق تعالی بشفاعت عقوبت از ایشان برداشت روایت از رابعة العدویه که بر کوری بگذشت آن کور را کج می اندودند گفت چرا چنین میکنید گفتند تا کور او روشن گردد رابعه گفت سبحان الله کور می باید که درون او روشن باشد نه بیرون او حکایت آورده اند که صحابه میرفتند چون بکوفه رسیدند علیان مجنون را دیدند بر نی نشسته و رشته لجام او ساخته و کودکان از پس او میدویدند او بانگ میکرد و میگفت دور باشید تا اسب من شمارا لگد نزند هرون پرسید که این کیست گفتند علیان دیوانه است گفت اورا به نزدیک من آورید چنانکه نترسد ملازمی رفت و علیان را گفت هرون ترا میخواند نزدیک وی آمد سلام

وبایستاد

وبایستاد و در هرون نگریست و گورستانها ویرا دید و از جانب دیگر گورستان ملاحظه نمود گفت یا هرون بهر قصور بهم و بنده قبور بهم اینک گورستانهای ویران و اینک قبرستان آبدان هرون بگریست و گفت زیاده کن گفت شنیدم از حضرت رسول صلعم که گفت من رزقه الله مالا و جمالا و سلطانا فانفق من ماله و اعف فی جماله و عدل فی سلطانه کتب الله من الابرار هر که را خدای تعالی مال دهد و جمال دهد و امرا و سلطنت دهد و آن مال خود نفقه کند در خیرات براه خدای تعالی و جمال خویش پارسایی و در سلطنت خویش عادل بود خدای تعالی نام اورا در دیوان نیکوکاران نویسد هرون فرمود که ده هزار دینار بوی دهند تا وام خویش بگذارد علیان گفت یا هرون حق با خداوند ده و حق دین خویش بگذار و از گردن خویش آزاد کن که مرا بمال تو حاجت نیست و روی از و بگردانید و بگریخت هرون گفت هر که در راه خدای تعالی گریزد چنین بود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرمود ففروا الی الله خداوندا پادشاها بی نیازا بعزت عظمت کبریای تو که برهای بیچارگان و گناهکاران بنظر لطف و شفقت نگر و از جرم گناهکاران امت محمد رسول الله صلعم بگذر و همه مومنین و مومنات و مادران و پدران این مجلس را بمغفرت خویش بیامرز و ببخش یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

باب هشتم در بیان دفع اشرار

المجید ای خداوند بی نیاز و ای محمود کارساز و ای اکرم رحمت نواز و دستگیر ما و ای اکرم عذر پذیر ما و ای داننده هر حالی و ای ستوده هر سوالی و ای علیم هر حاجتی و ای [illegible] هر معاملتی و ای مجیب هر خواننده و ای [illegible] عیب هر داننده بحق عظمت جلال تو ای [illegible] [illegible] تجلی عزت [illegible] الهی [illegible] عذاب [illegible] مجرمان بکمال جلال و [illegible] تو که برهای بیچارگان رحمت و مغفرت ارزانی فرمای یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

المناجات

نخست آفرین آفریننده راست : که شد آفرین زآفریننده راست
خداوند بخشنده دادگر : نگارنده انجم و ماه و خور
خدایی که گوهر زکان آفرید : خرد بخشد و خرده‌دان آفرید
رواق سپهر از کف دود کرد : همه نقش طاق زراندود کرد
چو شب را شبستان باین نهاد : ز قندیل مه شمع زرین نهاد
بخورشید جد شبان سیاه : بنیلی سر آغوش گل زیر ماه
فراز سر ترک مردوی روز : ز دیباچه چتر کمی فیروز
چو هندوی شب را سیه پوش کرد : زماه نوش حلقه در گوش کرد
چو اندازه روز و شب کرد راست : کی شب فزود و دو کی روز کاست
شب و روز در عین آرایش اند : چو کاهش پذیر شد در افزایش اند
زمین را بگسترد بر روی آب : ز لرزش نگه بود [illegible]
ز کوه گران سنگ بستش ستون : و زان یافت این ربع مسکون سکون
شکوه گرانی از و یافت کوه : که در زیر پا شد زمین را شکوه

زمین را بمسمار سنگین بدوخت ؛ چراغ شب از اختران بر فروخت ؛ خور و خواب و آرام و خفت آفرید
زن و یار و فرزند و جفت آفرید ؛ دری بسته عاشقان باز کرد ؛ شب تیره را پرده راز کرد
بشب تعبیر خیز بکشای راز ؛ بنه روی بر روی خاک نیاز ؛ سرا پرده کبریایش ببین خداوندی
پادشاهیش ببین ؛ چو رفتی بدرگاه لطفش فراز ؛ بیاید ترا لطف او پیش باز ؛ نه حاجب نه دستور
پیش کار ؛ که مانع شود اندران پیشکار ؛ اگر ره روی زود راهت دهند ؛ چو درروی پناهی پناهت دهند
تو آن را بدان کو بداند ترا ؛ چو او را بخوانی بخواند ترا ؛ بدین دولت ار باشدت بختیار ؛ زهی مرد دولت
زهی بختیار ؛ **فی نعت سید المرسلین علیه السلام** ز بعد حمد … نعت مصطفی گویم ؛ محمد که حق خواندش
گهی یس گهی طه ؛ شه ملک عرب سلطان اقلیم عجم شاهی ؛ که از قدر جلال آمد امین گنج ما اوحی ؛ طبیب علت امت
ادیب فاعل بدعت ؛ خطیب منبر و ملت امام مسجد الاقصی ؛ ز عرش و فرش یک شب در گذشته پایه قدرش
زاید دیا فیه تشریف سبحان الذی اسری ؛ ثم بعد نعت سلطان رسل مدح شهی گویم ؛ که جبریل امین مدحش بعرش
لافتی گوید ؛ امیر المؤمنین حیدر علی ابن ابی طالب ؛ امام شرق و مغرب امیر و والی والا ؛ نشستن بر سریر دین پس از
احمد سزد او را ؛ که باشد از همه کس در همه چیز اعلم و اتقی ؛ علی را پیشوای خویش اند بعد پیغمبر ؛ کس اکش نیالوده است دامن
مادر از فحشا ؛ زبان چون قاصر است از شرح اوصاف کمال او ؛ همان بهتر که خاموشی گزینم اندرین طغرا
خداوندا بحق ذات بی شبه و مثال تو ؛ بدان پاکان که با نفس هوا آسنید در هیجا ؛ بحق مصطفی و مرتضی و هر دو سبط او
بزین العابد و باقر شهان بی استغنا ؛ بحق صادق و کاظم بمعصوم ستمدیده ؛ که سلطان خراسان است شاه …
باسرار تقی و جاه و مقدار نقی یارب ؛ بحق عسکری و عزت مهدی خلق آسا ؛ که جمع حاضران از کرم بخشی تو ای …
بحب مرتضی و مصطفی بخشش کن ما را ؛ الهی بحق جاه و منزلت جمیع انبیا مرسلین و اولیای وصیین که بر ما
بیچارگان و درماندگان رحمت کنی و بخشایی و بجنت رسانی یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین **باب**
در بیان دفع اشرار و مفسدان و این باب مبنی بوده چنانچه میل بمصاحبت اخیار و ابرار
واجب است اجتناب و احتراز از مجالست اغیار و فجار هم لازم است چو صحبت بحسب خاصیت موثر
می باشد پس همچنانچه از همنشینی نیکان فواید کلی بحصول می پیوندد و از اختلاط بدان نصایح نالایق
ظهور می یابد صحبت نیکان سبب مزید دولت و منزلت و مخالطت بدان موجب ملال و نقصان است
شعر با دولتیان نشین که خاری ؛ در صحبت گل شود بهاری ؛ با هر که مقلبت منشین کز سر که گشت کام شیرین

واشرار

واشرار بر دو قسم اند یکی واجب الدفع و یکی واجب المنع اما آنها که دفع ایشان سبب نفع مسلمانان است
وصلاح کلی در نابودن ایشان است سه گروه اند اول دزدان و دفع کردن ایشان بر ذمت حکام ولایت
لازم است **حکایت** در وصیت هوشنگ این بوده که ای فرزند باید که ارباب فسق را مالیده و وجود
داری و کشته مفسد از امنکوب و مقهور و ضرر دزدان و راه زنان و کشتر قتان جابر از ره گذریان
دور سازی تا راهها ایمن گردد و تجار از اطراف و جوانب بولایت تو تردد نمایند و انواع امتعه و …
جهت خرید و فروخت بدید آید و این معنی سبب رفاهیت خلق گردد **نظم** تا نکوشی بعدلت نشوی ؛ هرگز از
ملک سلطنت شادان ؛ راهها را ز دزد ایمن ساز ؛ گر تو خواهی ممالک آبادان **حکایت** از امیر حمزه عرب
روایت کردند در کتاب جواهر الاماره که ایشان گفته اند وقتی در جاهلیت به تجارت جانب مداین
میرفتم و چهل جامه از برد یمانی با من بود چون بحوالی مداین رسیدم دزدان سر راه بر من گرفتند و مرا
غارت کردند و بردهای مرا بردند من بصد محنت خود را بمداین رسانیدم و بداد خواه بدرگاه نوشیر وان رفتم
چون صورت تظلم من بسمع نوشیروان رسید برکماهی حال من اطلاع یافت حاجبی را فرستاد تا مرا
بوثاق فرستاد و مرا فرود آوردند گفت اینجا باش تا دزدان را طلب کنند و بردهای ترا باز ستانند
من در وثاق می بودم هر روز از مطبخ خاص خوانچه طعام ملوکانه می آوردند و پیش من می نهادند و من روز
بدرگاه کسری میرفتم و نظاره میکردم و مملکت داری و رعیت پروری نظر میکردم بعد از چهل روز که بوثاق
آمدم و جامهای برد را دیدم نهاده و دستی بریده و کاغذ و چهل تنگه سرخ در وی و در آنجا نوشته
که چهل روز بایست که دزد را بدست آرند و درخت توبه تو رسید و این چهل تنگه مزد چهل روزه انتظار
راست چون بولایت خود رسی باید که از ما شکایت نکنی از این حکایت معلوم می شود که ملوک رفیع
مقدار از قبل بدست آرند و دفع دزدان و راه زنان اهتمام بسیار دارد پس والی عادل باید که راهها ی
مسلمانان از خوف دزدان و راه زنان و بسطوت سیاست ایمن سازد و هر که متعرض مسلمانی
گردد او را در هنگام بنکال عقوبت عبرت دیگران گرداند تا تنبیه دیگران شود **شعر** ببر دست دزد و
سر راه زن ؛ که ایمن شود راه بر مرد و زن ؛ چو شد راه ایمن شود کاروان ؛ ز بهر تجارت بهر سو روان
و زان پس کز نفع یابند خلق ؛ دعا دم بسود اشتابند خلق ؛ شود شهر معمور و ده نیز هم ؛ ز آیینه دل
زدایند غم **قطعه** رند خونریز و اوباش فتنه انگیز که در بلا دیگره روی و تندخوی دست تعرض بجان و فرزند

مردم دراز کنند وکسی بجهت حفظ مال خود متعرض حال ایشان نگردد جز صاحب قدرت را بر ایشان دست
نباشد ولیکن دفع ایشان ضرورست **در اخبار** که در شهر حلب رند و اوباش بسیار شدند و مردم از دست
ایشان به تنگ آمدند نزد سلطان مصر بداد خواهی آمدند سلطان حاکمی مصلح نام فرستاد تا بدفع
رندان و اوباش اشتغال نماید مصلح بیامد بعضی ازان مفسدان از سیاست کردن آن جماعت متنبه شدند
وانکاری که میکردند باز نه ایستادند حال بدان رسید و کار بدان انجامید که آنجا که ملک در مسجد جامع
و نماز گذاردی در پیش محراب او نوشته شد که ای مصلح ما را مرنجان و ما ازان جمله ایم که اگر یکتن را بکشند
ده تن دیگر سر بر دارند و کشتن را فخر خود میدانند و ازان هیچ عاری ندارند **شعر** ما عاشق ایم و کشته شدن
اعتبار ماست : شمشیر عشق تیز ز سنگ مزار ماست : بی زخم تیغ عشق ز عالم نمیرویم : بیرون
شدن ز معرکه بی زخم عار ماست : یمکن که تو از کشتن ما به تنگ آیی و ما از کشتن خود به تنگ نیاییم
مصلح که این خط برخواند دانست که با ایشان از در حیله و تدویر باید آمدن فرمود تا در زیر آن خط
ایشان بنوشتند که ما مردی و مردانگی شما را دانستیم و یکدل و یکجهتی شما را معلوم کردیم از انجا که
گفته اند **شعر** در سر بازی و سر بازی شما را مثل نیست : بر چنین یاران یکدل آفرین باد آفرین :
حالا هرچه رفت پشیمانیم و در مقام عذرخواهی درآمده و در صدد تقویت و تربیت ایشانیم والسلام
حضار مجلس ازین جواب متعجب شدند و او در خلا و ملا در تعریف ایشان مشغول شد بهتان و دزدان را
دست از حبس و قید کوتاه کرد و یکروز اعیان و اشراف شهر به نزدیک وی آمدند در خواستند که
از جهتی در باب اوباش سخن گویند و او بر ایشان سبقت گرفت و فرمود ای عزیزان ما از کشتن
آن جوانان پشیمانیم و بغایت حیف است مردم چالاک و دلیر را کشتن چو در هر قرنی ازین طایفه اندک
پیدا میشوند من امروز بدیشان محتاجم که قلعهٔ روم یاغی شده اند و مرا در دفع ایشان مردان کار آمدنی
میباید اگر شما هوا دار منید جماعتی که سردار و پیشوای آن قوم اند به نزد من می آورید تا به نظر تربیت
ملحوظ تقویت محظوظ بسازم **شعر** ازین نام داران با هوش و هنگ : کسی را که بینم سزاوار جنگ
دهم جوشن و مغفر و مرکشی : بگردون و گردان رسانم سرکشی : اگا برطلب کشند بهر کار و پیشکار
ایشان بهر بیت حالا از پی کسب کار رفته اند و از سطوت سیاست شما گوشه گرفته اند مصلح
فرمود تا ایشان را طلبیدند و تعظیم بسیار و تلطف بیشمار نمود و خلعت و نعمت بسیار داد و جامه ازری

خود

خود بدان پیر داد و بیساولی درگاه خود بفرزندان او داد و ارزانی داشت و همه را خلعت داد و بعنایت
بیغایت و بعاطفت بی نهایت بهره مند گردانید و بعد از چند روز که خاطر ایشان اطمینان یافته ایمن
شدند مصلح فرمود مرا جمعی مردان خونخوار پیشه احتیاج است تا ایشان را تربیت کنم شما این جماعت
را میشناسید هر که را دانید که از و کاری می آید و معرکهٔ حرب را شاید بیارید ما خلعت دهیم و ایشان را
تربیت کنیم پیر و فرزندان او بغایت خوشدل و شادمان بیرون آمدند و از هر اطراف و جوانب
سیصد و شصت تن چرار و رند خونخواره در هم کشیدند و نزد وی آوردند فرمود که تا ایشان را فردا
بیاورید که تا خلعت مهیا شدن باشد و هم در زمان بفرمود تا خیاطان را طلبیدند و سیصد و شصت جامه
بتکلف بریدند و بدوختند ملازمان درگاه و بیرا از اعیان شهر و ولایت و رعایا همه در کار حیران بماندند
که او را سلطان مصر بدفع ایشان فرستاده و او بخلاف امر سلطان است و دست ایشان را قوی
میدارد **شعر** بجای خار گلبن می نشاند : بجای زهر شکر میچشاند : اما چون شب درآمد سیصد و شصت
مرد یگانهٔ فرزانهٔ کاردیده مقرر کرد که سلاح پوشیده در جامه خانه منتظر ایستاده باشند چون رند
دان بدانجا درآیند هر یک یکی را بقتل رسانند روز دیگر آن جماعت آمدند و دست بوس
کردند اشارت نمودند که بجامه خانه روند و خلعت پوشند و بیرون آیند و صف خدمت برکشند
و کمر ملازمت بر میان هوا داری بندند چون درآمدند بجامه خانه همان بود که بقتل رسیدند همان پیر را
با چهار پسر کشتند و سرهای آن قوم بی سرانجام بر نیزه ها کردند و گرد شهر بگردانیدند و عرصهٔ آن شهر و
ولایت از فساد ایشان پاک شد **شعر** بداندیش مردم سر افکنده به : درخت بد از بیخ برکنده به
سیوم ستمکار دل آزار که در تیرگی الظلم ظلمات یوم القیامة درمانده قصد مال مسلمانان کند
و از تهدید الا لعنة الله علی الظالمین نه اندیشد نه از عقوبت خدای ترسد و نه از سیاست سلطان
باک دارد و در دفع چنین کس بر پادشاه واجب است تا اثر شامت او بمملکت نرسد و نتیجهٔ وخامت
عاقبت او در ان ولایت ظهور نکند که خاصیت ظلم وخیم است و جزای ظلم عذاب الیم **شعر** کار ظالم
ملک ویران کردن است : عالمی را دیده گریان کردن است : ای نهاده تیر ظلم اندر کمان : نی ز شمشیر بلا
یابی امان : اما قسم دوم اجب المنع اند طایفه باشند بصفتهای نا ستوده و سیرتهای ناپسندیده موصوف
و هر آینه مقالات و ملاقات ایشان اهل دولت را زیانی دارد و یکی ازان سخن چینانند که باخبار دروغ

وراست میان جمعی کرد و فتنه انگیزند و دوستان را با یکدیگر دشمن سازند در حدیث آمده است که سخن
چین را در قرآن مجید فاسق خوانده است آنجا که فرمود قوله تعالی ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا و بزرگان گفته اند
که چون کسی نزد تو خبری می آرد که فلان ترا چنین گفت و بجای تو چنین کرد البته سخن ترا هم در نزد غیری
خواهد گفتن از و ایمن مشو که غیبت تو نیز خواهد شعر هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بیگمان عیب تو
پیش دگران خواهد برد و بر تو شش چیز واجب است اول آنکه او را است گوی ندانی که حق
سبحانه و تعالی او را فاسق خوانده است و سخن فاسق راست نباشد دوم آنکه او را منع کنی از نمیمه که آن
منکر است و نهی منکر واجب است سیوم آنکه او را دشمن داری از بهر آنکه او را خدای تعالی دشمن میدارد
چنانچه در اخبار آمده است که دشمن ترین شما آنها اند که سخن چینند میان دوستان دشمنی می افکنند
چهارم به برادر مسلمان گمان بد نبری که بعضی گمان بوبال کشد پنجم تجسس آن چیز نکنی تجسس معنی
عیب است ششم هر چه سخن چین گوید چنان نکنی و اصل خود آن است که سخن چین را نزد خود راه ندهی و مطلق
سخن او گوش نکنی شعر سخن چین را مده نزدیک خود جای که در یکدم کند صد فتنه برپای سخن چین را
مکن نزدیک خود رام که بد گوید ترا هم در سرانجام حکایت یکی از خواجگان اصفهان
برده میخرید و فروشنده گفت این غلام عیبی دارد که سخن چین است خرنده گفت چه خواهد بود او را
بخرید روزی چند برآمد این غلام کدبانو را گفت که خواجه من ترا دوست نمیدارد زنی دیگر خواهد
خواست کدبانو ازین سخن متغیر و ازین خبر متاثر شد غلام دید که سخن او کارگر آمد تیر تدبیر فاسد او به نشانه
رسید گفت میخواهی که ترا دوست دارد گفت آری میخواهم غلام گفت من طلسمی میدانم و افسونی جهت
محبت یاد دارم چون خواجه بخسبد استرهٔ تیز بردار و از موی زیر محاسن او قدری باز کن و بمن ده تا افسون
کنم زن برین عزیمت راسخ شد گفت البته امروز چنین خواهم کرد پس غلام نزدیک خواجه آمد و گفت ای
خواجه حق نان و نمک در میان است و من خبری شنوده ام و ترا آگاه میسازم تا از خود غافل نشوی
خواجه گفت این چه خبر است غلام گفت زن تو دوستی دارد و قصد هلاک تو کرده است اگر خواهی که
راستی سخن من بدانی چون بخانه روی خود را بخواب نما بنگری که چه می بینی مرد بخانه رفت و طعامی تناول
فرمود و تکیه کرده و خود را بخواب برساخته دیده بقصد برگشاده زن پنداشت که خواجه در خواب است
استره بدست گرفت و آمد و محاسن خواجه بالا گرفت تا موی چند ببرد اشد خواجه دیده باز کرد و آن حال
مشا

مشاهده فرمود پنداشت که قصد کشتن او دارد برجست و دست زن محکم بگرفت و استره از دستش بستد
و کشتن باز برید اولیای زن را خبر شد خواجه را بگرفتند و بقصاص بکشتند بشومی سخن چین خانمان آن
عزیز خراب شد شعر میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است سیه جاه
مردم دران بسته پای به از فتنه از جای بردن بجای دیگر غمازانند دیدار ایشان نادیدن و گفتار ایشان
ناشنیدن است شعر ندیدم ز غماز سرگشته تر نگون طالع و بخت برگشته تر در اخبار آمده است
که غماز حلال زاده نباشد حکایة در بنی اسرائیل خشک سالی پدید آمد و آثار قحط ظاهر شد حضرت موسی
علیه السلام با اشراف بنی اسرائیل باستسقا بیرون رفتند و چهار شبانه روز دعا کردند اثر اجابت پدید
نیامد موسی علیه السلام بنالید که الهی چهار شبانه روز دعا کردند ~~اثر اجابت پدید نیامد موسی علیه السلام~~
میکنیم و مستجاب نمیشود خطاب آمد که اگر چهل شبانه روز دعا خواهی کرد که بغیر اجابت نخواهد رسید
زیرا که درین قوم غمازیست که بشومی او نمیگذارد که دعای تو بدرجه اجابت رسد و مستجاب شود
موسی علیه السلام گفت بار خدایا با من بگوی که آن غماز کدام است تا او را توبه دهم ندا رسید که من غماز را
دشمن میدارم چگونه غمازی کنم تو تمام قوم خود را بگو تا از غمازی توبه کنند موسی علیه السلام بفرمود تا همه قوم
از غمازی توبه کردند حق سبحانه و تعالی باران داد سلاطین و سرفرازان مطلقا گوش بسخن غماز نکرده اند
و این جماعت را دشمن داشته اند در اخبار آمده است که پادشاهی یکی را تربیت میکرد و گفت اگر خواهی که تو
و روزگار تو بالا گیرد و ساعت بساعت مرتبهٔ تو بیفزاید در نزد من از همه مقربان مقرب تر باشی باید
که سه کار نکنی اول دروغ نگویی که در چشم مردم خوار و بی مقدار باشی دوم مرا در پیش من ستایش نکنی که من خود را
به از تو میشناسم سفاهت نکنی و از غمازی برحذر باشی و بد چشم و غیبت رعیت پیش من نگویی که چون من بد ایشان
بشنوم با ایشان بد شوم و جز بدی من نگویند و چون خشم من ظاهر شود ترسان شوند و التجا بدیگری
برند و رعیت بشوند خایف کردند و پادشاه دیگر طلب کنند و خلل کلی بمملکت راه یابد شعر ز غماز عالم برابر
بهم خلل راه یابد بخیل و حشم ز غماز کرد جهان سرنگون که ناپاک جان است و تیره درون چو غماز را
دیدی اندر زمان بشمشیر سیاست ببرش زبان حکایت یکی از ملازمانرا نوشیروان عادل گفت اگر تحقیق
این سخن راست است ترا بسبب غمازی دشمن خواهم گرفت اگر دروغ است ترا بجهت آن عقوبت خواهم کرد اگر
توبه کنی از تو در خواهم گذرانید گفت توبه کردم نوشیروان گفت من نیز عقوبت کردم شعر هر که غمازی کند نزدیک
شاه

هم به نزد شاه کرد دو روسیاه . عالمی در آتش و دود نداز و . نی خدا و خلق خوشنود ندازو . در خبر است که یکی از غرض
قصه نوشت بمعتصم خلیفه که فلان کس از معارف مرده است و از و مال خطیر مانده و یک پسر طفل دارد اگر فرمان
شود تا کفاف طفل بگذارد و باقی بخزانه رساند بقرض چون طفل بزرگ شود بدو تسلیم کند حالا خزانه را فرقی
و توفیری میباشد معتصم بر پشت رقعه بعزبی جوابی نوشت که ترجمهٔ او اینست که متوفی را خدا بیامرزد و بر مال او بر آن
خوار برکت کناد و بنیات خیر پرورش ها د و غماز بلعنت خدای گرفتار باد نظم غماز کس نزدیک شاه
بتر کس از سوز آه بیکناهان . که آه بیگناهان سخت گیرد . بسی کس را ز تخت و بخت گیرد جماعت غرضکار
غرضانند که در هرچه شروع کنند و گویند غرض داشته باشند از روی اخلاص و هوا داری سخنی بعرض رسانند
حکایت هوشنگ در وصایا فرموده که از متابعت و موافقت اصحاب غرض دامن اعتراض و اعراض
در باید چید که صاحب غرضان از سر دعوی بی معنی لاف زنند و جواهر حسنات را در رشتهٔ سیآت
کشند و فعل جمیل و کردار نیکو را در کسوت قبیح و صورت زشت باز نماید شعر مرو راه صاحب غرض
پیش خویش . ز صاحب غرض می شود سینه ریش . که او جمله نیرنگ و مکر و فن است . برون دوستدار
و درون دشمن است . و چون معلوم شد که غرض گویان بتزویری که تدبیر نام کرده اند و بدی را نیکوی در
گذار می کنند و خوبی را بزشتی در میشمارند پس بی تحقیق سخن ایشان را حکم نباید فرمود و در نقض
کلام این قوم مبالغهٔ تمام باید شعر چو ارباب غرض لب برگشایند . نکویی را بزشتی وانمایند . بگلی
تا سخن بروشن نگردد . کسی باید که بر آن نگردد آورده اند که اسکندر پرسید از ارسطو که ملازمت ملوک کدام
طایفه موافق اند و کدام گروه لایق حکیم فرمود که لایق خدمت سلاطین کسی است که امین باشد نه خاین زیرا
که امانت سبب عزتست و خیانت موجب مذلت و امانت قانع باشید نه طامع که قناعت گنجینه
بیکران و طمع رنجیست بی پایان شعر مرد قانع بزرگوار بود . طامع البته خوار و زار بود . و دیگر
باید که نیکوگوی باشد نه غیبت جوی که آدمی به نیکوگویی همه جا محبوب و مقبولست و بعیب جویی در نزد
کر نزد همه کس مردود و مخذول است و باید که کارکننده باشد نه لاف زننده که مرد مصاف محترم است
و صاحب لاف و کذاف متهم و موافق باشد نه منافق که نتیجهٔ وفاق مهر و وفاست و ثمرهٔ نفاق
جور و جفا و بر طریق سنت باشد نه براه بدعت و قاعدهٔ سنت آدمی را روضهٔ جنت کشد و داعی
بدعت را بهاویهٔ ضلالت و شقاوت افکند و باید که ملوک هفت طایفه را در خدمت خود راه ندهند

اول حسود را که زهر حسد بهیچ حال علاج نمی پذیرد و رنج حسود بهیچ دارو دوا نمیگیرد شعر حسد
رنجیست سوزنده کز و آتش نهان افتد . چه جای جان که از حساد آتش در جهان افتد . و عایلهٔ حسد از
جملهٔ مفاسد عاویه بدان سبب که نفس حسود بغایه خبیثست و او هام اصحاب نفوس خبیثه را در زوال
نعمت اثری باشد و من شر حاسد اذا حسد یعنی پناه آرید بخدا از ضرر حسود در حدیث آمده است
که حسد حسنات بنده میخورد یعنی ناچیز میکرداند چنانکه آتش هیمه را فی نفس الامر خوارترین صفتی
و ذلیل ترین خصلتی است و اصلا از حسد و فاوت همت و خساست طبیعت در وجود آمده که نتایج جهل اند
و از اینجاست که اظهار این صفت بر نقصان عقل دلیل روشن است نه بینی که حسود همیشه از راحت غیری
در مشقت باشد شعر درین غصه جان مید هد مردکی . که هرچه دارد وجود آن یکی . از این هر ساعت
هزار شربت زهرآلوده و غم و غصه تجرع می کند و هر کجا کسی پای نشاط بر زمین می نهد او دست حسرت
بر سر می زند که کفی للحسود حسده شعر حسود را حسد اولیت اندرین عالم . که در عنا دو غم و رنج آرد هم دم
حکایت در باب هلاک حسود بحسد او حکایت آورده اند که در زمان اسکندر جانوری بدید آمد
که هر که را چشم بروی افتادی فی الحال هلاک شدی اسکندر هر چند از حکما چاره جویی کردی هیچکس چاره
این بلا ندانست و دفع این غایله بهیچ نوعی نتوانست و بآخر ارسطاطالیس بعد از تامل بسیار
فرمود که چاره انگیختم و تدبیر کردم که این مندفع گردد و این آفت که از خلق منقطع گردد فرمود تا آینه
بخشد بمقدار آنکه آدمی در پس آن مخفی تواند بود و گردونی ترتیب دادند و آینه را بر پشت گردون
بست و خود در پس آینه بر گردون نشست و گردون را بجانبی که جانور بود روانه کرد جانور بوی آدمی
شنید بدان طرف متوجه شد نظرش بران آینه افتاد و صورت خود را دید چون نزدیک گردون
رسید بیفتاد و بمرد اسکندر را از آن حال اعلام کردند متعجب شد و از حکیم پرسید که درین کار که کردی
چه حکمت بود گفت ای ملک این جانور بعد چندین سال در عالم از قدرت الهی بواسطهٔ بخارات متعفنه
که در زمین محبوس بوده موجود شد و در چشم او زهر قاتل است که نظرش بهرچه می افتد فی الحال هلاک
می شود و من آینه پیش وی بردم تا چون نظرش بر آینه افتاد و عکس آن نظر هم بدو راجع شد و اثر
آن در وی سرایت کرد و بمرد اسکندر بر حکیم تحسین کرد و این تعبیهٔ حال حسودان است که شر حسد
او بدو راجع شود که النار تاکل نفسها ان لم تجد ما تاکل آتش که همه نیابد خود را میخورد و هیچ نماند

نفسها

دوم آنکه در خدمت و ملازمت ملوک نپسندیدست که بخیل ممسک باشد چون بخیل مرد از خلق مبغوض است چنانچه سخاوت پوشنده عیبهاست بخل نیز پوشنده هنرهاست شعر مرد هر چند در هنر کوشد ❊ بخل آن جمله را فرو ریزد ❊ از لئیمان تیره دل بگریز ❊ در کریمان پاک جان آویز نقلست که در جامع الحکایات آورده اند که سلاطین باید که مردم بخیل را ملازم خود نسازد که از ایشان خجالت رسد چنانچه منقول است که عمر بن لیث جشنی ساخته بود و محفلی آراسته و رسولان از اطراف و جوانب رسیده بودند همه دران مجلس جمع آمده بودند مجموع اسباب ضیافت مرتب و مهیا بود جز میوه ها که اندک و بسیار بنظر در نمی آمد عمر بن لیث وکیل را گفت میوه بسیار بیاور وکیل برفت و اندک آورد عمر رنجیده گفت برو و میوه بیاور گفت میوه متعفن و پوشیده مانده اگر گویی بروم و بیاورم عمر بسیار خجل شد و اورا از وکالت عزل کرد بارها می گفت آن ممسک مرا خجالت داد که هرگز تدارک آن نمی توانم کرد شعر نزدیک اکابر هنرور ❊ عیبی نبود ز بخل بدتر سیوم از آنجماعت که لایق ملازمت نیستند مردم دون همت و سفله اند خدمت ایشان نزانت پدر چراکه چون همت سلاطین عالی است پس باید مرد دون را دور ساخت گفته اند از بخیل ممسک بدتر باشد زیرا که بخیل آنست که کرم ندارد با کسی اما خود از مال خود بهره دارد و ممسک آنکه نخورد و با کسی هم کرم نکند و سفله آنکه نخورد و کرم نکند و نخواهد کسی را نیز که کرم بکند آورده اند که پادشاهی بود بغایت جوانمرد و بخشنده روزی با یکی از نزدیکان خود گفت که مرا آرزوست که هزار هزار دینار به یکی بخشم تو چه میگویی گفت این مقدار بسیار است و این مبلغ را به پانصد کس باید داد و بخشید گفت اگر نصف این بخشم چون باشد گفت هنوز بسیار است گفت ثلثی توان بخشید گفت آن هم زیاده باشد گفت در ربعی چه گویی گفت هنوز کثر دارد القصه بر عشر قرار داد که صد هزار درهم باشد گفت اگرچه بسیار است بیکگس متوان بخشید پادشاه فرمود که ای بیدولت من میخواستم که این مبلغ بتو بخشم خود را ازین محروم کردی و مرا از سخاوت باز داشتی او بتضرع در آمد که ای ملک خطا کردم شما از کرم خود بگذرید گفت تو سفله لایق عقوبت نه لایق عطیت هم خود را زیان کردی و هم مرا و زیان من آنست که اگر این مقدار مال بتو بخشیدمی بسخاوت در عالم علم شدمی تا انقراض عالم ادوار صیت کرم من باقی ماندی و زیان تو آنست که از چندین مال محروم شدی اکنون برو و صد هزار دینار بخشش که بران قرار داده بستان و دیگر در مجلس چنین سفلگی مکن شعر سفله نخواهد دگری را بکام ❊ خس نگذارد مگسی را بجام ❊ سفله سیه رو بود و بد نهاد ❊ خاک سیه بر سر هر سفله باد ❊ چهارم از آن جماعتست

کرانند

ست

کرانند که نام هر کس در میان آید خواهد که مساوی چیزی باز گوید اگر آن واقع است غیبت باشد اگر غیر واقع هم بهتان باشد و هم غیبت و در خبر آمده است که عقوبت غیبت از عقوبت زنا بدتر باشد و حضرت ملک تعالی عز و جل در قرآن فرموده است که باید بعضی از شما بعضی را غیبت نکند آیا دوست دارید که گوشت برادر مومن بخورید و این از غایت تهدید است و ازینجا معلوم میشود که غیبت کران مردار خوار باشند و هر که رائحه انسانیت دارد از مرده پرهیز دارد و از مردار خوار بگریزد شعر از غیبت مردمان بپرهیز ❊ و از مردم عیب جوی بگریز آورده اند از جمله پیغمبران مرسل یکی را در خواب نمودند که چون برخیزی در فلان بامداد و در فلان صحرا گذری کن و نخستین چیزی که ترا پیش آید بخور و دوم چیزی که پیش آید پنهان کن سیوم که پیش آید نگاه دار و چهارم را نا امید مگردان پنجم چیزی که در نظر آید از و بگریز چون بامداد شد دران صحرا که نموده بودند روان شد اول چیزی که پیش آمد کوهی بلند و سیاه رنگ بود پیغمبر متحیر شد که این لقمه را چون توان خورد اما چون حکم خداوند است از آن چاره نیست بطرف کوه روان شد که آنرا تناول کند چون نزدیک رسید دید کوهی بدان عظمت لقمه خورد شد آنرا برداشت و بخورد دید شیرین تر از انگبین و خوشبوتر از مشک شکر خدای تعالی بجای آورد و از آنجا پیشتر رفت طشتی زرین دید براه افگنده و آن طشت را در آن جفر پنهان کرد و خاک سیه بران ریخت و بگذشت هنوز دو قدم نرفته بود که آن طشت را دید بر روی زمین است دیگر باره پنهان کرد باز آشکارا شد سیوم نوبت در اخفای آن مبالغه کرد باز ظاهر شد پیغمبر با خود گفت مرا گفته بودند که پنهان کن من کار خود کردم و آنچه فرموده بودند بجای آوردم از آنجا در گذشت مرغی دید از بازی هراسان شده می پرید گفت یا نبی الله مرا پنهان کن که دشمن در قفای من است آن پیغمبر اورا در گریبان خود پنهان کرد فی الحال باز خشم آلود گرسنه برسید گفت یا نبی الله امروز همه روز در طلب این صید بودم و صید من پناه به تو آورد و من بغایت گرسنه ام مرا نومید مگردان از روزی من پیغمبر با خود گفت مرا گفته اند آنرا نگه دار و این را نومید مگردان چه کنم کارد برکشید و قدری از ران خود ببرید و پیش باز نهاد و باز گوشت را برداشت و مرغ را بگذاشت پیغمبر پیشتر رفت مرداری دید افگنده و گندیده شده از وی بگریخت اما چون شب در آمد پیغمبر مناجات کرد که الهی آنچه فرمودی بجای آوردم حکمت آنرا معلوم گردان ندا رسید که آن کوه عظیم دیدی که یک لقمه شد و آنرا خوردی آن خشم است که اول عظیم نماید چون فرو خوردی شیرین تر از همه چیز تنها باشد دوم آن طشت زرین که هر چند پنهان کردی ظاهر

خیر است هرچند کسی خواهد که نیکی را مخفی دارد البته ظاهر می شود و آن سیوم معنیش آنست که چون از
تو کسی چیزی طلبد جهد کنید تا حاجت او را روا سازید پنجم آن مردار کنده که دیدی غیبت بود هیچکس را
غیبت مکنید و زنهار که از غیبت بگریزید که غیبت کردار نیکی را باطل کند شعر مران غیبت هیچکس بر زبان
که طاعت ز غیبت فتد در زیان ٭ بهر غیبتی طاعتی کم شود ٭ ز غیبت گری کار درهم شود ٭ صحبت ملوک
باید که از لوث غیبت گر و بهتان گو پاک باشد چنانچه گفتن غیبت حرام است شنیدن غیبت نیز حرام است
وعذاب غیبت کننده و شنونده برابر است شعر گوش و زبان دور ده غیبت منه ٭ از بد کس گوش و زبان
پاک به ٭ کسانی که سزاوار درگاه ملوک نباشند مردم ناحق شناس و غدار و ناسپاس اند که حقوق
ولی نعمت نشناسند و شکر منعم را بکفران مبدل سازند همیشه این جماعت منکوب و مقهور باشند
و از دلهای آشنا و بیگانه دور نه بخت ایشان بیدار و نه دولت ایشان میسور شعر کسی کو می کند نعمت فراموش
از و کردن فراموشی صواب است ٭ از آن کو حق نمیداند بپرهیز ٭ که روح از صحبت او در عذاب است ٭ و گفته اند
که سر تیغ زبان که در حق گذاری کند باشد او را از زبان تیغ سر باید داد شعر حق نان و نمک بنه کردن
بشکند مرد را سر و گردن ٭ با ولی نعمت ار برون آید ٭ گرچه بهر است سرنگون آید ٭ حق شناسی نزد کوا بود
ناسپاسی نه نیک کار بود پنجم دروغ گویان کذب پیشه هیچکس پسندیده نیست و مرد دروغ گوی
نزد سلطان بسیار بی ادب و بی روی باشد شعر میفروز هرگز چراغ دروغ ٭ چراغ دروغ است بی فروغ
تو از کذب تعظیم و حرمت مجوی ٭ کزان آبرو می شود آب جوی ششم مردمان بسیار گوی و پریشان
سخن نیز لایق خدمت نباشند زیرا که بسیار گوی را قدری نماند در خبر است که در سخن بسیار گفتن حرص
باشد مطعون شود و مجنون یعنی دیوانه و در مثل آمده است که بسیار گوی بیهوده گوی باشد آورده اند جوانی بیان
با حضرت عیسی علیه السلام گفتند ما را پندی ده که چون بدان کار کنیم بهشت رویم عیسی علیه السلام فرمود که هرگز
سخن مگوید گفتند این صورت میسر نمی شود گفت چون سخن گوید چیزی بسیار مگوید که بسیار گفتن دل را
تیره سازد شعر ابلهی کز صرفه زر میکنی ٭ صرفه گفتار کن گر میکنی ٭ چند ز پاس دراتقی برنج ٭ پاس سخن دار
که این است گنج ٭ گفتن بیفایده ترک حیات ٭ قول موحد صفت انبیاست ٭ هرچه به هنگام نگوید کسی
خامشش از گفت نکوتر بسی ٭ نی همه گفتار ز انسان خوش است ٭ هرچه پسندیده بود آن خوش است
آورده اند که سه پادشاه در مجلس نوشیروان حاضر بودند قیصر روم خاقان چین دارای هند نوشیروان فرمود که

قرنها

قرنها باید که چنین مجمعی دست دهد بباید تا هر یک سخنی بگوییم که سخن پادشاهان پادشاه سخن است
و دریغ باشد که این اجماع بتفرقه انجامد و اثری از این بر صفحه روزگار نماند شعر درین سرای کهن خوی کن
بخوش سخنی ٭ که بهتر از سخن خوب یادگاری نیست ٭ ایشان اشاره بکسری کردند که اول شما افتتاح فرمائید
نوشیروان از دریای فکر در آبدار برآورد و گوهر شاهوار بر طبق بیان نهاد و گفت که بر سخن ناگفته هرگز
پشیمان نبوده ام و بر بعضی سخنان که گفته شد بسیار ندامت خورده ام و قیصر روم در خزانه خیال نظر
فرموده این نقد تمام عیار نثار مجلس شهریار نموده که آنچه نگفتم توانستم که بگویم و آنچه گفتم برد آن قادر
نبودم یعنی تیر سخن که از شست بیان جدا نشده است قدرت آن دارم که هرگاه خواهم بیندازم اما
چون از کمان تقدیر بیرون رفت باز نتوانستم گردانید خاقان چین نافه سر مهر بیان گشاده بر انجمن این
شمیمه مشام حضار محفل سلطنت را معطر ساخت که چون سخن نگویم زبردست و من بر و غالبم و چون
گفته شد من زیر دست اویم و بر وجه نتوانم شد یعنی عروس سخن در پس پرده فکرت است مشاطه
مشیت را اختیار باقیست اگر خواهد بر سریر نطقش جلوه دهد اگر خواهد در نقاب عدمش بدارد
اما چون از پس حجاب بیرون آید پرده از جمال بردارد دیگرش بخلوت خانه خفا نتوان فرستاد
دارای هند از ریاض گفتار خود این گل خوش بوی و این ریحان دلجوی چید بنزهتگاه فصاحت آورد
که کلمه که بگفت در می آید منهج صواب است یا در معرض خطا اگر صوابست قایل در عهده آن میماند
تا از عهده آن بیرون تواند آمدن یا نی و اگر خطاست هیچ فایده ندارد پس در هر دو حال خاموشی اولی است
شعر به پیری رسیدم در اقصای یونان ٭ بدو گفتم ای آگه با عقل و هوشی ٭ ز مردم چه بهتر بهر حال گفتا
خموشی خموشی خموشی خموشی ٭ شعر نظر کردم بچشم عقل و دانش ٭ ندیدم به ز خاموشی خصالی ٭ نگویم
لب به بند و دیده بر دوز ٭ ولیکن هر مقامی را مقالی ٭ پس ای عزیزان سخن باندازه باید گفتن تا در سر زبان
نروی شعر سخن بسیار دانی اندکی گوی ٭ یکی را صد مگو صد را یکی گوی ٭ کسی کو سخن در زبان در اشتی
بگفتی که سر از زبان داشتی ٭ چو خواهی که باشی سر اندر امان ٭ نگهدار هر جا که باشی زبان
فصل
در موعظه
بیا ای که سال از چهل در گذشت ٭ بسر بر که نشنت بی سر گذشت ٭ جوانی گذر کرد و پیری رسید
سمن جامه بر روی سنبل کشید ٭ خزان گرمی باغ را سرد کرد ٭ گل سرخ را لاله زرد کرد ٭ صبا غنچه را خار
در دل شکست ٭ سهی سرو او چمن گرد بست ٭ سموم آتش نیستی بر فروخت ٭ بداغ چمن لاله را دل بسوخت

جوانا به پیرانه سر گوش گیر * که هیچ نباشد جوانی ز پیر * ز عشرت فزونی خوشی است امید * چو پیچی که موی سیه شد سپید
بهنگام پیری جوانی مکن * سبک روح گشتی گرانی مکن * جوانی رها کن بنوزادگی * که از پیر ناید جز افتادگی
برون رو که سیما بگون گشت موی * گریزند یاران چو سیماب ازوی * چه خرم بود سایه سروبن * که آید بجای در
کهن * جوانا چو سال اندر آید به بیست * زمانه همی گویدت چون تو کیست * چو بر سی گذشت سال آزاده مرد
برانگیزد از سر و ازاده گرد * چو از سی بحد چهل رفت سال * زمانه بفرسایدش پر و بال * چو سال اندر آید به پنجاه و
شصت * بکنج مصیبت بباید نشست * ز شصت او رساند بهفتاد سال * وز آنجا گذشتن نیابد مجال
همین پنج افکنده در مغز جوش * که گفت ای سراینده تیز هوش * چو دوران چرخ آزمودم بسی * ز دهقان دهر
نگذرد بر کسی * بیا ای بسر برده عمر عزیز * بسر میرود این چه مانده است نیز * جوانی بکردار خوابست خوش
تو در خواب با عجب شادی بکش * سحر که چو بگریزد از چشم خواب * نیابی نشانی از آن دیدن خواب
چو خوابست بر داین شب دیر باز * کنون روز بیداری آید نیاز * سر از خواب بردار بیدار باش * نه هنگام
نه هنگام مستیست هشیار باش * همه همگنان کار خود ساختند * بپرداختند آنچه پرداختند * تو اکنون که هست [illegible]
خود هم خویش داری و بخت یار * براندیش لختی ز فرجام خویش * بپرداز کار سرانجام خویش * حکیم این جهان
کشت زاری نهاد * ز سعی تو آنرا شماری نهاد * گرت خرمنی هست فردا بکار * بکشش رنج امروز تخمی بکار
درین کشت زار ار تخمی نکاشت * بگاه درودن بری بر نداشت * ازین کشتن آسان توان یافت سود * بکار آنچه
آسان توانی درود * زمین مزرع سبز فردای تست * درختی بر آور که زیبای تست * چو هر دانه روید از کشت زار
مکافات آنجا نیاید بکار * جهان سال و مه در پی کار تست * سزای مکافات کردار تست * چو هر کرده
تست بر جای خویش * مکن بد که نیکت نیاید به پیش * ازین داستان پند گیر ای خرد * کی اگه بد کرد نیکی برد
کنون هوش پیش آر و بگشای گوش * گر از بهره یابد خداوند هوش * صمدا معبودا بحق پاکان درگاه تو
و بسینه گداختگان محبت تو که بر ما بیچارگان بیامرزی و بخشایی از لطف و کرم خود و حاضران این
مجلس را از صغیر و کبیر رحمت رسان و از ورطهای پر خطر بگذران یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین باب
سیم در دریغ خوردن بر دنیا یقین داشتن بخدای تعالی و [illegible] فصل اول در بیان دریغ خوردن
و نصیحت و نکوهش و این باب مشتمل است بر چهار فصل

الخطبة

الحمد لله الذی
روح ارواح العارفین بنسیم انسه و روض اسرارهم فی ریاض قدسه و سقاهم شربة محبته فسکروا و هاموا

الی

الی بساط قربه فسکروا واقطعهم عن الخلایق فادرکوا فیض الحقایق فقاموا علی منزل الصفا و استقاموا علی الصدق
الوفا احمده حمد من استانس معه فی الدنیا و توسل الی رضاه فی العقبی و اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له شهادة عبد معترف بربوبیته مقر بوحدانیته و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا
ولیه و وصی رسوله و الحسن و الحسین و علی ابن الحسین و محمد ابن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی
و محمد ابن علی و علی ابن محمد و حسن ابن علی و محمد ابن الحسن صاحب الزمان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
الطیبین الطاهرین المناجات بنام الهی که آدم ساخت از خاک روان بخشید و از عقل و هوش ادراک خداوندی که [illegible]
دل و جان رغم [illegible] نقش خط و خال جانان حکیمی که بحکمت کرد پیدا زمین و آسمان جمله [illegible] همین لطف عامش هست یاور
بهر کس خواه مومن خواه کافر خداوندی که دارد جا بهر دل مراد نامرادان است حاصل چراغ مهر او و مه نور بحکم اوست
[illegible] دل چو روز نور اوست مهر و ماه روشن بحکم اوست این دوار گلشن [illegible] فلک را سر بلندی
[illegible] عطای ارجمندی بحکم اوست این گردنده افلاک چنین گردان بگرد مرکز خاک
ز آنکه هیچکس ز ابتدایش نبرده ره کسی بر انتهایش همیشه بود خواهد بود دایم معلم
این ذات پاکش هست قایم [illegible] خواهد بود با صد هزاران صلوات زاکیات و تحف تحیات
وافیات بروح پاک سید ولد آدم شفیع امتان عاصی بروز جزا خواجه لولاک طبیب علت گناهان
[illegible] هر کس [illegible] صلوات [illegible] دعا [illegible] مستجاب
اللهم صل علی محمد و آل محمد

فی نعت سید کاینات صلی

باصد هزاران هزار صلوات زاکیات و تحف تحیات وافیات بروح پاک سید ولد آدم مهتر
بهتر عالم خواجه لولاک لما خلقت الافلاک برگزیده سبحان الذی اسری شفیع امتان عاصی بروز جزا
محترم کعبه و بطحی امین گنج ما اوحی سلطان بارگاه طبیب علت گناه شهباز بلند پرواز انا سید
ولد آدم محرم اسرار حرم پیشوای انبیا چراغ اصفیا ابو القاسم محمد رسول الله صلعم شعر ز بعد حمد خدا بر رسول
و آل بگو * درود وافر صلوات بحد و بیمر * محمد عربی شه سوار او ادنی * بجاه و مرتبه از جمله انبیا برتر * حمید
حامد و محمود و هم ابو القاسم * شفیع خلق و سوار براق و هم منبر * اگرچه آدم از و پیشتر بدید آمد * بصورت بنیرت [illegible]

ولی ز آدم خاکی نشان نبود هنوز ❊ که بد رسول خدا پیشوای اهل بشر ❊ و صلی الله علیه وآله وسلم فی منقبت
شاه ولایت **فی منقبت علی ع** خصوصا بران امام معصوم و وصی رسول زوج بتول تاجدار هل اتی تشریف
پوشش لا فتی واقف اسرار قل کفی امین اصطفی اسد الله الغالب و مظهر العجایب و سلطان اولیاء الله
فی المشارق و المغارب امیر المؤمنین و امام المتقین ابو الحسنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام

شعر
مه برج شرف مهر سپهر حشمت و دولت ❊ محیط علم و دانش اصل و بود آدم و حوا ❊ ولی
ایزد داور امیر المؤمنین حیدر ❊ که ذاتش را نداند کس بجز یکتای بیهمتا ❊ هزاران سال اگر اوصاف او
گویند جن و انس ❊ یکی از صد هزاران وصف او نارند داشت ❊ بمدح حیدر صفدر بر آوردم چو غواصان
بسی درهای با معنی ز بحر طبع گوهر زا ❊ ز بهر لطف او ز بهر حدیث اینچنین گفتن ❊ ز بهر هو مدح او شاید
کلام اینچنین زیبا الهی اندران ساعت که جان ما رسد بر لب ❊ بحب مصطفی و مرتضی بخشی گناها ما را
خدا ❊ **فی ذکر ائمة اثنی عشر علیهم** خداوندا بحق مصطفی و حیدر صفدر ❊ بحق شبر و شبیر و نور دیدهٔ زهرا ❊
بحق عابد و باقر بحق جعفر صادق ❊ بحق کعبهٔ هفتم امام اولیا موسی ❊ بسلطان خراسان و بحق روضه پاکش
که یک طوف درش هفتاد حجت از ره معنا ❊ باعزاز تقی و هم نقی سلطان دین یا رب ❊ بحق عسکری
لشکر کش دین شافع فردا ❊ بحق عصمت مهدی امام قایم بر حق ❊ که بر ذات شریفش ختم خواهد گشت این دنیا
بحق آب روی عابدان کز سر این معنی ❊ ز شوق وصلت از کون و مکان بودند بی پروا ❊ که ما را در دم
رفتن نصیب ایمان کامل کن ❊ بحق ذات بیچون خدای دارندهٔ اشیا ❊ درین مجلس جوانی که بگریکند با جهد
بر آری از ره بخشش بدنیا کام یکیک را ❊ **فصل اول در بیان در نغ خوردن** روایت است از حضرت
خواجهٔ کونین و فخر عالمین صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که دریغ خوردن بر دنیا و هر که دنیا جوید یکسال
از بهشت دور باشد و با دوزخ نزدیک گردد و فرمود دریغ خوردن بطاعتی که از وی رفته باشد
هزار سال براه بهشت نزدیک شود دیگر فرمود حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که چهار چیز علامت
بدبختی بود خشکی چشمی که در وی آب نباشد و سختی دل که در و رحم نباشد و درازی امل که در دوستی دنیا باشد
و حضرت رسول صلعم فرمود بندهٔ را روز قیامت بیاورند که فریضهای خدای تعالی کرده باشد و دشمنی
دنیا داشته باشد او را به بهشت فرمایند و دیگری را بیاورند که فریضهای خدای تعالی نکرده باشد و دوستی
دنیا داشته باشد او را بدوزخ فرمایند و ندا کنند بر سر خلقان که بدانید که این فلان بن فلان است که دوست

دشمنه

داشته است آنچه خدای تعالی دشمن داشته است و آن دوستی دنیا پیروی شیطان است ایشان را
با شیطان بدوزخ فرمایند **روایت** کردند از حضرت عیسی علیه السلام مردی را دید خفته گفت ای مرد
خدای چرا بر نخیزی و خدای را پرستی آن مرد گفت من خدای را پرستیده ام بدوست ترعبادتی
عیسی علیه السلام گفت چه عبادت کردهٔ گفت دنیا را با اهل دنیا گذاشته ام عیسی علیه السلام گفت عجب
که تو از عبادت کنندگانی مردی دیگر عیسی علیه السلام گفت یا روح الله مرا علم بیاموز تا خدایم دوست
گیرد عیسی علیه السلام گفت دنیا را دشمن گیر تا خدایت دوست گیرد عیسی را گفت یا روح الله تو بر سر آب میروی
ما چرا نمی توانیم رفتن عیسی علیه السلام گفت شما درم و دینار را دوست دارید گفتند آری **دیگر**
خبر است از سفیان ثوری گفت هیچکس درین زمانه مال جمع نکند مگر پنج طایفه یکی بخیل سخت دل
دیگر حریص غالب کسی که براه هوای نفس رود و از پرهیزکاری دور باشد و فراموش کردن آن جهان
دیگر رضای هوای شیطان جستن و پیروی کردن **روایت است** از حضرت رسالت پناه
محمدی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که مؤمنی که بمیرد و او را بر جنازه نهند چون او را بردارند مرده آواز کند
به آواز بلند چنانکه بشنوند آواز وی جمله فرشتگان و گوید یا برادران من یا فرزندان من یا دوستان
من یا همسایگان من یا بردارندگان من زنهار زنهار که مرا ببینید که دنیا با من چه کرد شما عبرت گیرید آنچه
جمع کردم بوارثان بگذاشتم و ایشان از گناهان من هیچ برنداشتند حق سبحانه و تعالی در روز قیامت با
من عتاب کند و شما مرا بگور بسپارید و هیچکس با من یاری نکنید بجز حق جل و علا کسی ندارم **فصل**
در بیان یقین بدانکه یقین بر سه روایت و خدای تعالی هر سه را در قرآن یاد کرده است یکی علم الیقین
و دوم عین الیقین سیوم حق الیقین و آن دوستانراست و گفته اند که علم الیقین مخلصان راست
و عین الیقین عارفانراست و حق الیقین دوستانراست و گفته اند علم الیقین اهل مجاهده راست و عین
الیقین اهل مراقبه است و حق الیقین اهل مشاهده راست و گفته اند علم الیقین در دنیاست
و عین الیقین عقبی است حق الیقین از پس مرگست و گفته اند علم الیقین مؤمنانراست در دنیا و
کافرانرا نیست و عین الیقین در عقبی است و کافرانراست زیرا که مؤمنان باور همین دارند بدل
خویش درین جهان بخبر کردن و خدای تعالی او را نادیده خبر کرد و خدای تعالی او را براستی آورده
منافق و کافر ندارد دنیا به چشم سر نه بینند در قیامت چنانکه خدای تعالی فرمود مؤمنانرا قوله تعالی الذین

باور

یومنون بالغیب و کافران را فرمود قوله تعالی ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل صالحا و اما حق الیقین
هم راست چنانکه خدای تعالی فرمود قوله تعالی ونادی اصحاب الجنة واصحاب النار الی آخره
و وعدهٔ خدای تعالی حق است چنانکه گفت لهو حق الیقین فسبح باسم ربک العظیم اما از جهت اخبار
روایت کردند از خواجهٔ عالم وسرور بنی آدم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که از حضرت جبرئیل علیه السلام
پرسیدم که تفسیر یقین چیست گفت چنانکه باید وی طاعت همی کند یقین داند که خدای تعالی همی بیند
و همی کند بداند که هرچه به بنده رسد همه بقضای اوست و از خویشتن نتواند گردانید اگر ترا نرسیده است
بکوشیدن نتوان رسانید در خبر است از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه فرمود که صلاح
امتان در زهد است و در یقین و فساد ایشان در بخل و درازی امل و آن حضرت فرمود میترسیم از امت
خویش از حقیقی یقین و پرسیدند از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از یقین گفت یقین آنست که
تهمت نکنی خداوند خویش را از آنچه بتو رسد و از حضرت عیسی ع پرسیدند که تو بر سر آب بچه روی
گفت بایمان و یقین گفتند ما را نیز ایمان و یقین هست گفت پس بروید گفتند نمیتوانیم گفت از چه بود
شما را که نتوانید رفتن گفتند همی ترسیم از موج دریا گفت چرا نترسید از خداوند موج دریا تا در غایت
باشید و گفته اند یقین دو است یکی در روزی و دیگر در آمرزش و این هر دو در یقین عظیم است
و گفته اند علم خویش بیقین پیوند و یقین در هم پیوند و اخلاص عمل بمشاهده پیوند و از جملهٔ اولیا است
نقل است که ذوالنون گفت سه چیز علامت یقین است نگریستن بخدای عز وجل در همه چیزها
و باز گشتن بدو از همه چیزها و یاری خواستن از و بهمه چیزها روایت از بزرگی گفت در بادیه غلامی را
دیدم در غایت خردی و ضعیفی من او را سلام کردم گفتم کجا خواهی رفتن گفت تا خانهٔ خدای تعالی
گفتم تو خردی و قلم مکلفت بر تو نرسیده است گفت ای شیخ دیدم که ملک الموت کوچکتر از مرا
جان بستد من میترسم او از من نیز جان بستاند گفتم راه دور است و پایهای تو خرد است
گفت بر من است پا نهادن و خدای تعالی راست رسانیدن آورده اند که دو مرد در بیابانی
میرفتند یکی گفت آیا خدای تعالی تواند که روزی ما در این بیابان دهد یکی گفت بلی تواند و او قادر
و توانا و دیگری گفت در این بیابان روزی چگونه دهد هر دو در این فکر بخسپیدند فرشته از آسمان
فرود آمد و گوسفندی بکشت و بریان کرد و آن مرد را بیدار کرد که از خدای تعالی روزی خواسته بود

گفت برخیز که خدای تعالی ترا روزی فرستاد مرد گفت یار من خفته است او را بیدار کنم فرشته گفت نگذاشتش و گفت
بگذارش تا بخسپد که خدای تعالی اینجا روزی چگونه دهد شعر روزی تو باز نگردد ز در کار خدا کن غم روزی مخور
بر در او شو که فرازی ده اوست روزی از او خواه که روزی ده اوست گرچه همه خلق بسی جهد کرد بیشتر از روزی خود کس
نخورد فصل در نصیحت و نیکوئی روایت کردند از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای عزیزان
یکدیگر را دشمن مدارید و از یکدیگر مبرید و از بندگان خدای باشید و دوست و برادر هم باشید و حق سبحانه و تعالی
فرموده است حلال نیست بعد از سه روز که ببرید از یکدیگر و باهم سخن نگوید و فرموده اند مومنی که ابتدای سلام کند در بهشت آرند
پیش از آنکه بروی سلام کنند روایت از حضرت خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم که گفت مر ابوب انصاری را که ترا راه کنم
بر صدقه که خدای تعالی دوست دارد و آن آنست که میان مسلمانان صلح اندازد و آشتی دهد با یکدیگر که از دوستی افتاده
باشند و میان ایشان دشمنی و جنگ باشد و دیگر آن حضرت فرمود حسد نیست مگر بر دو تن یکی آنکه قرآن داند و هر روز خواند
و دیگر آنکه مال دارد از حلال و هر روز خیری کند برضای خدای تعالی و بعیالان خویش از حلال روایت از حضرت رسول ص
که خبر داد از موسی علیه السلام که خدای تعالی او را نزدیک گردانید بمناجات مردی را دید در سایهٔ عرش گفت یارب این چه شخص است
گفت این مردیست که بر مردمان حسد نبردی و سخن چینی نکردی در خبر است از محمد کعب گفت اگر توانید دست از سه چیز بدارید
تا حق سبحانه و تعالی از شما خوشنود شود بر کسی بیداد مکن و ستم جایز مدار که خدای تعالی می فرماید انما بغیکم علی انفسکم و دیگر عهد
مشکن که خدای تعالی میفرماید فمن نکث فانما ینکث علی نفسه سیوم آنکه با کسی مکر و کیدی مکن که خدای تعالی میفرماید
ولا یحیق المکر السیئ الا باهله حکایت کنند که در روزگار موسی علیه السلام دو برادر بودند یکی حمزه نام داشت و یکی لمزه ایشان
بغایت صالح و زاهد بودند و از مال دنیا محروم بودند یک پیراهن داشتند هرگاه که بخدمت پیغمبر آمدندی یک برادر آن
پیراهن را پوشیدی و دیگری در تنور نشستی و یکی آن پیراهن پوشیدی و بخدمت آمدی روزی حمزه آمد و لمزه در خانه بود موسی علیه السلام سوال کرد
که از چه سبب برادران هر روز باتفاق نمی آیند حمزه جواب نداد تا روزی دیگر که لمزه آمد موسی علیه السلام از او سوال کرد
جواب داد که بواسطه آنکه ما هر دو برادر یک پیراهن داریم اگر آن برادر پوشد بنده برهنه بمانم و نمی توانم آمدن یا کلیم الله بگیر این
شما اصحاب فکر کنید تا ما باتفاق بیاییم موسی علیه السلام فرمود که بیک پیراهن قناعت و صبر کنید و در عبادت خدای تعالی کوشش
نمایید القصه قبول نکردند موسی علیه السلام فرمود که هرگاه که گلهٔ گوسفند از در خانهٔ شما گذرد یک گوسفند بگیرید و در خانه بر آورید و بعد
از آن بپرورید القصه چون صبح شد مردمان شهر گوسفندان بگله می بردند لمزه یک گوسفند گرفت و در خانه برد و گله باز را

خبر شد بخانهٔ لمزه درآمد دید که گوسفند گرد خانه برآورده است و بدر آن خانه رسیده که بیرون کند کلّه بان با لمزه نزاع کرد که از چه سبب گوسفند مرا از دیدهٔ لمزه در جواب گفت اگر دزدیده بودی باز نیاوردی این گوسفند فرموده موسی پیغمبر گرفته ام که گرد خانه برآوردم کله بان را از انجابت رحمت آمد آن گوسفند بانه راس گوسفند دیگر بلمزه داد و بدو بخشید چون یک سال برآمد بیست راس گوسفند شد القصه بیکبار شد آن دو برادر از طاعت باز ماندند بواسطه آنکه در صحرا گرفتار روغن و کشک و پشم بودند القصه از خدمت موسی باز ماندند بمرتبه رسید که برادران را بواسطه طاعت نزاع شد حمزه گفت اگر شما اموال پیدا شد مرا طاعت برجاست لمزه گفت از طاعت و پیغمبر بیزارم که بخدمت روی آورم حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که انما اموالکم و اولادکم فتنة مقصود آنکه اگر آن برادران را اموال نبودی آن یک برادر نبودی از طاعت و عبادت حق سبحانه و تعالی باز نماندندی پس ای عزیزان محبت دنیا او را بلعنت رساند پس ترک دنیا عبادت است و دریغ خوردن که چرا طاعت از من فوت شد والله اعلم والحکم **حکایة** در خبر است که روزی عبد الله مبارک با کبری براه میرفت نام وی ماه یار بود عبد الله وی را گفت ای خواجه ترا چه زیان می شود اگر مسلمان شوی و با من بیست و چهار حرف بگوی ماه یار گفت آن بیست و چهار کدام است گفت بگو که لا اله الا الله محمد رسول الله و بعده علیا ولی الله ماه یار گفت این نیکوست ولیکن میگویند که این بیست و چهار حرف بهشت شش چیز دروغ می شود عبد الله گفت آن شش کدام است گفت **اول** آنکه شما میگوئید روزی به تقدیر خداست و بنده میرساند و من شما را می بینم که روزی که بر شما و پروردگار شماست ایمن نمی باشید و بسبب روزی رنج و مشقت بر خود می نهید و جهد و کوشش میکنید **دوم** آنکه شما میگوئید که هر که نماز بامداد بکند و همچنان روی بقبله بجای نماز بنشیند و ذکر خدای تعالی بکند تا آفتاب برآید اندر یکساعت چندان مزد و ثواب بیابد که بیک بار حج کرده باشد و چندین درم و دینار بصدقه داده باشد و چندین ~~درم و دینار بصدقه داده باشد~~ و چندین بنده آزاد کرده باشد و چندین گرسنه را سیر کرده باشد و چندین برهنه را جامه پوشیده باشد و دیگر من شما را می بینم که چون نماز گذارید زود از مسجد بیرون آیید و پندارید که اگر دیرتر بیرون آیید روزی شما کم شود **سیوم** شما میگوئید که درویشی میراث پیغمبر است و کم شغلی حرمت کمتر باشد بوقت مرگ و روز قیامت رنج و حسابش کمتر باشد و من هیچکس را نمی بینم از شما که جهد کند از توانگری بدرویشی نه از توانگران نه از درویشان الا که جهد می کنند از درویشی بتوانگری **چهارم** شما میگوئید که بیماری هدیه خدای تعالی است و کفارت گناهانست و میگوئید که یکروزه تب کفارت یکساله گناه است و من می بینم که چون یکی از شما بیمار شد زود دست ها بدعا

و درویشان از صدقه میدهید تا خدای تعالی او را شفای دهد **پنجم** شما میگوئید که مرگ حق است و حکم خدای تعالی است و بر حکم خدای تعالی راضی بودن واجب است و من می بینم که هرگاه که یکی از شما بمیرد شما جامه میدرید و خاک بر سر می کنید و در خانه سیاه می کنید و بر خدای خویش عصیان می کنید **ششم** آنکه شما میگوئید که ثواب درجات حق تعالی در رنج و مشقت و تکلیف است که حق تعالی به بندگان خویش نهاده است و عطا و بخشش نیست و هر کس که بکشیدن دارد و تکلیف بجای آورد بهشت جاودانه او راست و من شما را می بینم پشت بر واجبات کرده اید و ترک فرمان حق تعالی کرده و بنهی اندر شده و پیوسته با دروغ و فسق و غیبت و هرزه گفتن مشغول گشته و خدا را آزرده و بر نفس خویش بیداد کرده و ظلم تا لاجرم جاوید در دوزخ و عذاب بمانید عبد الله گفت یا ماه یار تو مردی سخت دانا و پرهیزکاری و من محتاجم مرا پندی ده ماه یار گفت یا عبد الله آن خور که داری و آن گوی که دانی و خود را بر جای دار دیگر گفت یا دانا پندم زیاده کن گفت یا عبد الله زاهد دین دار کینه دار نبود و دنیا دوست دوست خدا نبود گفت یا دانا زیاده کن گفت یا زاهد چون در میان مردم باشی زبان نگاه دار از هر چه بکار نیاید و چون طعام خوری شکم را نگهدار از حرام و شبهه و چون در خانه مردم باشی چشم را نگاه دار عبد الله گفت زیاده کن گفت سه پند از من نگاه و سه دیگر را اگر میخواهی نگاه دار و اگر میخواهی مدار اول دروغ مگوی اگر راست خواهی بگوی و اگر نخواهی مگو دوم حرام مخور و اگر خواهی بخور و اگر میخواهی مخور سیوم گناه مکن و توبه خواهی بکن و خواهی مکن عبد الله گفت زیاده کن گفت بدانکه هفت چیز بیاید و هفت چیز ببرد **اول** حسد بیاید و ثواب و حسنات نماز ببرد **دوم** غیبت بیاید و ثواب روزه ببرد **سیوم** روی ریا بیاید و ثواب صدقه ببرد **چهارم** منت بیاید و ثواب زکوة ببرد **پنجم** طمع بیاید و ثواب جهاد ببرد **ششم** کبر بیاید و ثواب تواضع ببرد **هفتم** دروغ بیاید و ثواب راستی ببرد عبد الله گفت یا دانا پند زیاده کن گفت یا زاهد سخن نیکو هر چند افزائیم نیکوتر باشد اما هیچ سخن نیکوتر از آن نباشد که گوییم لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله عبد الله گفت کدام گناه است که بالای آن گناه نیست گفت عاصی شدن بر مادر و پدر و معلم و ایشان را رنج رسانیدن گفت کدام جهاد است که بالای آن جهاد نیست گفت جهاد بر نفس خود و خصمی کردن شیطان آن بر چون این پندها بشنید شکر خدای تعالی بجای آورد و گفت مرا این تمام است که علم اولین و آخرین از لب گوهربار خواجه عالم و پیشوای بنی آدم محمد مصطفی شنیدم والله اعلم بالصواب **فصل** جابر بن عبد الله روایت کند که شنیدم سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم من لا یرحم الناس لا یرحمه الله تعالی هر آنکس که بر مردم رحمت و شفقت نکند خدای عز و جل بر وی رحمت نکند عبد الله گوید که حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مردی بسبب سگی در بهشت رفت گفتند چگونه یا رسول الله

فرمود مردی در گرمای گرم بر کنار چاهی بر گذشت سگی را دید از تشنگی زبان بکنار چاه میکرد آن مرد دستار از سر برگرفت و فرو
کرد و از چاه آب برآورد و بدان سگ داد حق تعالی وی را بیامرزید و از گناهش درگذشت و عفو کرد و بهشت بوی داد که بر سگ رحمت بود
حسن بصری روایت کند که رسول فرمود که امت مرا بهشت نه به نماز و نه بروزه بسیار یابند لیکن بسببهای رحمت و سخاوت و شفقت
بر مسلمانان و فرمود که مسلمان را بر مسلمان شش خصلت واجب است اگر یکی بجای نگذارد حق این بگذاشته بود اول چون او را
بخواند اجابت کند دوم چون بیمار بود به پرسش رود سیوم چون بهم رسند سلام کنند چهارم چون نصیحت خواهد نصیحتش کند
پنجم چون عطسه فرود آید بعد الحمد لله یرحمک الله بگوید ششم چون بمیرد به جنازهٔ وی رود روایت کنند که خدای تعالی بموسی
وحی کرد که دانی ترا از بهر چه برسالت فرستاده ام و برگزیده ام گفت الهی تو عالم‌تری گفت برحمتی که بر خلقان میبری باز ندا آمد که یا موسی
شبانی شعیب بودی بزغاله از میان گوسفندان بیرون آمد و بر کوه رفت از پس وی برفتی و ماندن گشتی و چون وی را دریافتی
در کنارش گرفتی و دست به پشت وی مالیدی و می گفتی ای فقیر خود را ماندی کردی و مرا رنجور کردی و با مادرش رسانید
بآن رحمت و شفقت که با آفریده کردی ترا برگزیدیم و کرامت بتو کردم آورده اند که سفیان روزی در بصره میرفت در دست کودکی
بلبلی را دید که پا بپا بریسمان بسته گفت ای غلام می فروشی گفت فروشم درمی بوی داد و بلبل را بکشاد و رها کرد چنین گفته شد
که بلبل هر روز نوبتی بربام وی بیامدی و چیزی بخواندی و باز رفتی و شب بخانهٔ سفیان آمدی چون سفیان را وفات رسید
بلبل بر سر گور آمد و بانگ کرد و زاری نمود و روز سیوم بیامد و خویشتن را بر گور زد و زار بنالید تا جان بداد و همه خلایق به تعجب
آمدند و وی را همانجا بنگاه دفن کردند از جهت شفقت سفیان روایت که روزی رسول صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد نشسته بود
مردی از در مسجد درآمد و دو رکعت نماز بگذارد و ترتیب رکوع و سجود تمام و خشوع تمام بپرداخت و بیرون رفت مردی دیگر
درآمد و نماز کرد بخلل رسول علیه السلام فرمود که آن اول کس را نماز کرد بترتیب از وی قبول نیست و نماز این پسین قبول است
گفتند چگونه یا رسول الله گفت آن اولین نماز از برای ما کرد که ما نشسته بودیم بریا بود و این بی ریا بود و ایزد تعالی طاعت
باریا قبول نکند آورده اند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که کردار بنده ببرند و کرام الکاتبین آن عمل بر آید بدید اند
و حقیر می پندارند و کرام الکاتبین عمل بنده دیگر را ببیند حقیر و اندک برند بدانجا که حکم خدای است ندا آید از خدای تعالی که یا
ملایک نام این بنده در علیین بنویسید که بنده من این عمل را باخلاص کرده است و برضای من که خدای تعالی ام و دین خبر
دلیل آنست که اندک طاعت باخلاص بهتر است از بسیاری که بی اخلاص بود و خدای تعالی اندک را بزرگ کرداند
دلیل بر این آیت که قوله تعالی وان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرا عظیما و طاعت بسیار که بی اخلاص بود
هباءً منثورا شود روایت کنند حمزه بن الجلیل گفت که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که کرام الکاتبین …

کردار بنده از بندگان خدای تعالی ببرند با ایمان آراسته و بنماز و روزه و حج آراسته ملایک آن عمل را بزرگ
دارند از عظمی که باشد پس عمل این بنده ببرند از حضرت باری تعالی جل جلاله ندا آید که یا ملایک باز گردید و این
عمل بر روی وی زنید که من که خدای تعالی ام ازین عمل بیزارم یا ملایک شما در کردار ظاهری کنید و از ان خبر ندارید که روی
چیست من عالم الاسرارم درین عمل هیچ اخلاص نمی بینم و عمل بی اخلاص نمی پذیرم یا ملایک نام این بنده در میان
دورویان نویسند آورده اند عبدالله بن عباس گوید که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که خدای تعالی چون بهشت را
بیافرید چیزها در وی بیاورید که هیچ چشمی ندیده است و بخاطر هیچکس نگذشته است پس ندا رسید از خدای تعالی
به بهشت که سخن گو بهشت گفت قد افلح المؤمنون و گفت من حرامم بر همه مرایان و حاسدان و بخیلان حضرت امیر المؤمنین
فرمود که مرایی را سه علامت است اول چون تنها بود کاهل بود در طاعت و چون پیش مردمان بود بنشاط بود و چون
مردم او را ثنا گویند زیادت کند جمیله بن محمد گوید که من مجاور کعبه بودم و موی سرم دراز شده بود پیش سرتراش
رفتم بحکم فراست دانستم که وی از اهل خیر است پیشش رفتم و گفتم موی سرم باز کن از برای رضای خدای عز و جل گفت … دارم
و پیش وی دنیاداری نشسته بود که سر وی میتراشید او را بگذاشت و مرا بنشاند و موی سرم باز کرد و پس کاغذی
را که سر پیچید پارهٔ زر در وی بمن داد گفت این بستان و نفقه کن و چون از وی بستدم و برفتم با خویشتن گفتم و وعده
کردم که اول چیزی که خدای تعالی مرا فتوح دهد باستاد حجام دهم چون در حرم شدم مردی را دیدم که مرا طلب میکرد گفت
یا ابوالقاسم کجا بودی گفتم خیر است گفت این صره زر را بستان چون نگاه کردم صد دینار زر در آنجا بود و گفت که
فلان دوست فرستاده مرا بستدم و خرم شدم و آمدم تا پیش استاد حجام گفتم سلام علیک گفت علیک السلام
حاجتی هست گفتم آری و آن صره بوی دادم گفت این چیست گفتم من با خدای خود عهد کرده بودم که اول چیزی که بفتوح
بمن رسد به تو دهم گفت ما استحیی من ربک شرم نداری از خدای خویش که تو مرا گفتی از بهر خدای سرم بتراش
و اکنون مرا میگویی مزدش بستان هرگز دیدی کسی که از برای خدای تعالی کار کند و انگه مزدش بستاند آن صره را
ببنداخت من از روی تعجب بماندم و اخلاص از وی بیاموختم در خبر است از محمد سماک گفت دیدیم که حاسد ظالم است
و محسود مظلوم و اصل این از آدم علیه السلام است و باز حضرت رسول الله گفت پنج تن بر پنج تن حسد بردند
و حاسدان مقهور شدند و محسودان منصور شدند نخستین از حاسدان ابلیس بود و محسود آدم صفی الله منصور گشت و قوم …
حاسد بودند مقهور گشتند چنانکه خدای تعالی میفرماید ونجینا اسحاق یا ملک … دیگر یوسف پیغمبر علیه السلام محسود بود
منصور گشت و جهودان حاسد بودند مقهور گشتند پیغمبری و دیگر به بسیاری زنان چنانکه خدای تعالی میفرماید یحسدون

واو را بدو چیز …

الناس علی ما آتیهم الله من فضله دیگر گفتند نبوت در نسل اسحق بود و در نسل اسمعیل نبود عزیز را به نبوت چه کار است
و خدای تعالی ایشانرا مقهور گردانید و فرمود قوله تعالی و آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما
ما دادیم آل ابراهیم را کتاب و موسی را توریة و داود را زبور و پیغمبری و پادشاهی و بزرگی مر سلیمانرا آورده اند از
وهب بن منبه گفت که حاسد را سه علامت بود چون حاضر بود چاپلوسی کند و چون غایب بود غیبت کند و چون کسی را مصیبتی
رسد شادی کند و گفته که هر که نه برادر مسلمان دارد او را دین نبود و غیبت کننده عابد نبود اصمعی گفت اعرابی را دیدم
صد و پنجاه ساله گفتم چه عمر تو دراز است گفت از حسد دست باز داشتم تا چندین بزیستم روایت کردند که
ابلیس به سرای فرعون آمد و در نزد فرعون گفت تو کیستی ابلیس گفت اگر تو خدای بودی بدانستی که بر در توست
فرعون گفت یا ملعون ابلیس گفت روا بود که ملعون ملعون را آمد بود و در پیش فرعون طشتی دید مکلل و باقیمت فرعون گفت
ای ملعون مرا طشتی چنین باشد چگونه خدا نباشم ابلیس بخندید و ناپدید شد و در زمان بیامد و هشت بهشتی
از آن طشتها بیاورد در حال یکی بر گردن فرعون نهاد و گفت اگر خواهی تا شب هزار ازین طشت بیاورم مرا به بندگی
قبول نمیکنند تو با این یک طشت چگونه دعوی خدایی میکنی و ناپدید شد فرعون را صحبت او آرزو شد بلطف آواز
داد ابلیس حاضر شد فرعون گفت بر پشت زمین هیچکس را شناسی از ما و قوم ما بهتر باشد گفت بلی حاسدان
از عابد تر اند زیرا که مرا دوستی بود هر چه فرمودم مرا فرمان میبرد او را گفتم حق تو بر من واجب است از من حاجتی
بخواه گفت مرا همسایه ایست و او را گاوی است آن گاو او را بکش گفتم بیا تا پنج گاو بتو دهم از برای آن
یک گاو گفت آن نخواهم و آن گاو را کشته خواهم بدانستم که حاسدان از عابد تر اند و گفته اند که سه حاسد بیکجای گرد
آمدند یکی گفت من نخواهم که هیچکس بجای کسی نیکوی کند دیگر گفت اگر یکی را صد سال عمر باشد و در طاعت و عبادت
براه خدای تعالی صرف کند و خدای تعالی در عوض او بقدر ریشه در دنیا و آخرت نیکوی کند من آنرا نخواهم سیمی
گفت من نخواهم که حق سبحانه و تعالی کسی را بیامرزد اگر چه من دران میانه باشم پس ای عزیزان جهد کنید
تا از بندگان نیکوکار باشید و از کبر و حسد و گناهان صغیره و کبیره دور باشید و پیروی شیطان و هوای نفس مروید
که شمارا از برای آن آفریده اند تا بندگی و طاعت او کنید و پیوسته زبان بذکر خدای تعالی گویا گردانید که
در خبر است که ابراهیم خواص گفت در بصره در بازار بودم غلامی را دیدم که میفروختند و دلال میگفت اگر میخرید این
غلام سه عیب دارد یکی آنکه شب نخسبد دیگر بروز هیچ نخورد سیوم خاموش بود مگر بناچار سخن گوید ابراهیم گوید
بخریدم غلام شدم گفتم ای غلام در من رغبت داری گفت او داند چنانکه خواهد کند گفتم ای غلام ترا عارف می بینم گفت

اگر تو

اگر تو عارف شناختی بجز یزدان من شغل نبودی ابراهیم گفت دانستم که وی آگاه است پس رفتم با خداوند وی گفتم
این غلام بچند گفت بچند آنکه تو خواهی که او دیوانه است و هیچ او دیوانه را بخرد جز دیوانه گفت متحیر شدم از گفتار وی
گفتم ای جوانمرد مرا کجا شناختی که من نیز همان راه رفته ام که تو میروی و ترا بوقت اسحار بدان درگاه گفتار بلطف
اسرار می بینم ای جوانمرد چون چنین است این غلام را چرا میفروشی گفت از غیرت که وقت مناجات من با پادشاه مناجات
می کنم حق سبحانه و تعالی با او مناجات میکند و من نمی توانستم دید که منزلت او بلند تر از منزلت من باشد گفتم اکنون
بمن فروختی بهر چه دادم گفت فروختم من هر چه داشتم پیش او آوردم و غلام را دست گرفتم و گفتم الهی پادشاها
پروردگارا این غلام را آزاد کردم بهر رضای تو که پادشاه عالمی غلام روی بمن کرد و گفت اگر مرا آزاد کردی من نیز
ترا آزاد کردم از آتش دوزخ پس گفت دست بمن ده دست بوی دادم گفت چشم فرا گیر فرا گرفتم یک گام با
نهادم گفت بگشای چشم را بگشادم خود را در کعبه دیدم غلام از چشم من غایب شد ندانم که بر آسمان شد
یا بر زمین فرو شد در خبر است از حضرت رسالت پناه محمدی فرمود که اشتیاق حق سبحانه و تعالی معلوم
بعضی آنند که به بهشت مشتاق اند و بعضی آنند که بهشت بدیدار ایشان مشتاق است و فرمود که بهشت مشتاق
چهار کس است اول بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بفاطمه زهرا و امام حسن مجتبی و امام حسین علی علیهم السلام
و پیروان و محبان و شیعیان و محبان خصوصا مقداد اسود و عمار یاسر و سلمان فارسی پس ای مؤمنان دوستی
اهل بیت رسول و ائمه معصومین اندر میان جان بندید تا نجات دو جهانی یابید که نجات دنیا و آخرت در
دوستی ایشان است والله اعلم

فصل در موعظه نظم

جهانرا برون از جفا کار نیست : که دوران اندکی وفا وار نیست : کدامین گل آمد بدین تازه باغ : که چون لاله بر دل نه بنشست داغ : که در بر گرفت این دلارام را
که با او نه برهم زد آرام را : که آمیخت با این نو آیین عروس : که از وی نه بیند هزاران فسوس : که بر کین شادی آمد ور دو دست : که خار غم آخر دلش را نخست : که نوشید ازین جام یکجرعه می : که بنهم خمارش نباشد ز پی
که بر فرش این خیمه بنشست راست : که آخر به تنها ازوی نخاست : که بر داری دهر بگرفت دست : که دست اجل پای او را نبست : برفتند فرزانگان و مهان : همه رخت بر داشتند از جهان : جهان بیسر نا دیده بگذاشتند
که پندار بود آنچه پنداشتند : دلا شب روان بر نهادند بار : سحر که سر از خواب نوشین بر آر : چرا چون شکوفه سر افکنده : چو گل دیده بگشا اگر زنده : سحر که رخ از خواب نوشین بشوی : سوی خوابگاه عزیزان بپوی
قد سرو آزادگان را ببین : که با رسته از خاکشان بر زمین : معنبر خط و زلف مشکین یار : سراسر همه برزده مور و مار

شده سروهای سهی چون خلال : همان بدرهای مهین چون هلال : بهار عذار پری پیکران : خزان اجل برده بر هر کران
خرامنده شمشاد را بر چمن : نه نرگس نه سنبل نه گل نه سمن : بیا ای که عمرت بپایان رسید : شب وصل را روز هجران رسید
چنین ای برادر که آمده اند : که تا بنگری رخت بربسته اند : مرا روزگار جوانی نماند : نشاط دل و شادمانی نماند
اگر کرد پیری و افتادگی : دریغا جوانی و نوزادگی : نشاط آن زمان از دل من گریخت : که عنبر دم گرد کافور بیخت
گل سرخ من لاله زرد شد : تنور تمنای من سرد شد : گرفتم یکی راه دشوار پیش : نه بر قدر اندازه کار خویش
بیابان دراز است و رهوار لنگ : اجل با شتابست و ما با درنگ : چو سرمایه استطاعت نماند : بدست اندرم جز قناعت نماند
برین عمر کوتاه و راه دراز : بترسم که مانم ز مقصود باز : خدایا بتوفیق یاریم ده : درین سیر چابک سواریم ده
ز دیوان خود وجه ادرار من : بمن آنچه دانی سزاوار من : حوالت بکم همتانم مکن : مقیم در این و آنم مکن
دلم تازه گردان بعمر دراز : بنوعی که کوته بود دست آز : همای مرا پر توفیق ده : هوای مرا فر تحقیق ده
مگر کین بیابان بپایان رسد : مرا این نامه را خط بعنوان رسد : یا اله العالمین این بیچارگان درگاه تو و گنه کاران مقهور قهر تو
همه را بر جاده شرع مصطفوی قایم مقام ساز و حاضران این مجلس و ناظران این محفل را و مادران و پدران حاضر و غایب
بدرجه فروح و ریحان و جنة نعیم برسانی و بلطف و کرم خود ببخشای و بیامرزی یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین
والسلام علی من اتبع الهدی [illegible]
حمد بغایت و شکر بی نهایت پادشاهی را که محبان خاندان را بخلعت محبت و کسوت مودت که بسبب سفید روی دنیا
و سرخ روی عقبا است سرافراز عالم ساخت و صلوة الهی و تسلیمات نامتناهی نثار حضرت رسالت پناهی که شهنشاه
شاه مردان الکمال بشارة نظام علی شیعتکم هم الفائزون نواخت و بر آل طیبین و عترت معصومین صلوة الله و سلامه
علیهم اجمعین که بی ولای ایشان بدرجات بهشت نتوان شتافت و از درکات دوزخ نجات نتوان یافت مناجات
خدایا توئی آگه از حال من : عیان است پیش تو احوال من : ز فیض ازل بخش آگاهیم : خلاصی ده از جهل گمراهیم
ز کاری که نبود رضایت در آن : مرا باز دار و ز من بگذران : نگهدار از من بد روزگار : ز هر بد که باشد از آن دور دار
چنان کار دنیا و دینم بساز : که از هر دو عالم شوم بی نیاز : ز کسب حلالم بده توشه : که گیرم ز خلق جهان گوشه
غنی کن ز گنج قناعت مرا : حضوری ده از ذوق طاعت مرا : نگهدارم از صحبت ناکسان : بصاحبدلی اهل دردی رسان
مکن بر مراد جهان مایلم : وزین آرزو سرد گردان دلم : مکن بر مراد جهان کامکار : که خجلت برم در سرانجام کار
نداند کسی جز تو بهبود من : تو دانی زیان من و سود من : بکاری مرا صرف کن روزگار : که آید مرا روز محشر بکار

رفیق رهم ساز توفیق را : که یابم نشان ره تحقیق را : چنان کن بیاد خودم همنفس : که ناید بغیر از توام یاد کس
بنور یقین ساز روشن دلم : مکن یکدم از یاد خود غافلم : برویم در معرفت باز کن : در آن خلوتم محرم راز کن
ز جام محبت رسان ساغرم : وز آنها ده دستگیری کرم : چنان ساز مایل بعقبی مرا : که نبود تمنای دنیی مرا
اجل گر زند چاک پیراهنم : بگیرد غبار جهان دامنم : چو تیغ اجل رخنه در جان کند : بگیرد غبار جهان دامنم
چو تیغ اجل رخنه در جان کند : عزازیل آهنگ ایمان کند : تو باشی نگهدار ایمان من : ز رحمت کنی رحم بر جان من
در آن حالم از لطف یاری دهی : وز آن محنتم رستگاری دهی : چو در تنگنای لحد جا کنم : در آن وحشت آباد ماوا کنم
ز رحمت فکن یک نظر سوی من : در لطف بگشای بر روی من : نویدی ده از لطف و بخشایشم : که باشد در آن خواب آسایشم
چنان قوتم ده در آن اضطراب : شود بر من آسان سوال جواب : چو خلق جهان رو بمحشر کنند : سراسیمه سوی ره آورند
ز گرمای محشر در آن اضطراب : شود سنگ آب از تف آفتاب : گرفتار عصیان و مجرم بسی : سیه کرده رخ را ز کردار کم
نباشد در آن عرصه پر ملال : پناهی بجز سایه ذوالجلال : چو میزان عدل آید اندر میان : که گردد کم و بیش هر کس عیان
بفضل خود ای صانع ذوالمنن : مرا سایه لطف بر سر فکن : بود دهم هم کو بهای گناه : که در پیش او کوه باشد چو کاه
چه باشد که از رحمت بیکران : کنی پله طاعتم را گران : از آن منزل پر ز خوف و خطر : که پران شود نامهای عمل
بود آنچنان نامه من سیاه : که نتوان درو سر کشیدن نگاه : بیا کرم نامه ام را بشوی : وز آن شستن شویم بهره آبروی
چو از دوزخ آتش علم بر کشد : که خلق جهان را بهم در کشد : بزن آب از لطف بر آتشم : وز آن آذر سوزش برون کشم
چو بر روی دوزخ نماید صراط : با فغان در آیند خلق بساط : بباریکی از موی باریکتر : ز دود شب هجر تاریکتر
چو شبهای تاریک هجران دراز : چو دود دل عاشق جانگداز : ز شمشیر برنده برنده تر : زبانه زند همچو نار سقر : نگیری گر از دست من ولی من : بقعر جهنم بود جای من
چو پاکان که بر وی علم افکنند : در ایوان جنت بساط افکنند : مرا هم باقبال آن سروران : از آن ورطه پر خطر بگذران : وز آنجا چو پاکان فرخ سرشت : در آور بانعام خود در بهشت
خدایا بحق کریم حرام : [illegible] : بغیر از تو کس را چه یارای آن : که گوید چنین کن بمن یا چنان : الهی بحق امامان دین : [illegible]
بحق شهیدان خونین دل : بدلهای صافی نهان زرگل : بحق قبول دل مقبلان : بآئینه صاف روشن دلان : بآب رخ خاکساران عشق : بدرد دل بیقراران عشق
که رحمت کنی بر همه خاص و عام : قلم در کشی عاصیان را تمام : نمایی رهی را بدیشان چنان : که باشد نجاة تمامی در آن
بتخصیص اهل بر گشته را : سیه نامه بخت برگشته را : که عمری بغفلت تلف کرده است : بجهل و ضلالت بسر برده است
بیامرزیش با همه ناخوشی : خط عفو در نامه اش در کشی : فی نعت و منقبت النبی و الولی علیهما السلام : چون در بیان کار
تکلم کنی دلا : اول بنام حضرت بیچون کن ابتدا : آن خالقی که هر دو جهان را نثار کرد : در خاک پای سید کونین مصطفی

بعد از ثنای ایزد و نعت نبی بگو ان؛ این مطلع ولایه سلطان اولیا؛ آن مطلع لایت و آن مقطع ولا؛ شاه نجف
امام اسد الله مرتضی؛ آن شاه با ولایه و با عز و با شرف؛ آن شهسوار دین اسد الله بو العلی؛ آن سرفراز کوی نجف
آن هادی ره حق و آن مهدی هدی؛ ایدل اگر نجات طلب میکنی یقین؛ غیر از علی و آل علی نیست رهنما؛ گر ره بسوی دگر نمو[د]
میکنی طلب؛ اول ز جان بیا و بزهرا کن ابتدا؛ از جان و دل شناس حسن را امام دین؛ و آنگه حسین شاه شهیدان کربلا
زین العباد و باقر و صادق شناس امام؛ موسی کاظم است و دگر شه تقی رضا؛ خاک ره تقی و نقی شو که تا رسی
با عسکری پاک بمهدی پادشاه؛ یا رب الهی بر جمیع مومنین و مومنات و بر مای بیچارگان رحمت کن و بیامرز
یا اله العالمین و یا خیر الناصرین؛ فصل در [بیان] شیعیان پاک اصل ایشان پاک است
زیرا که ایشان از فضل طینت پاک حضرت رسالت پناه محمدی صلعم مخلوق شده اند چنانکه حضرت شیخ مفید رحمة الله
در کتاب ارشاد آورده که جابر بن عبد الله گفت شنیدم از حضرت رسول صلعم با حضرت امیر المومنین ع میفرمود
الا ابشرک الا اعطاک الا ابشرک یعنی که پادشاه عالم ابتداء نور ما که آفرید یعنی شاد کردانم ترا یا بشارت عطا
کردانم ترا یا بشارت دهم ترا پس حضرت امیر المومنین گفت بلی یا رسول الله فرمود بتحقیق که مخلوق شده ایم من و تو
از یک نور و طینت و یک خاک آفریده شدیم پس زیاده ماند از ان طینت زیادتی پس خلق کرد خدای تعالی
از ان زیادتی طینت ما کل شیعیان را پس چون روز قیامت شود بخوانند مردان را بنام مادران ایشان
تا ولد الزنا معلوم شود مگر شیعیان ما ولد الزنا نباشند؛ شعر: گواه پاکی اصل است ولای شاه دان؛ که بر کمال
معالیش اهل آیت گواه؛ در کتاب تهذیب آورده که حضرت امام جعفر صادق ع فرموده اند که در وقتی
که با زنان صحبت کنید بسم الله الرحمن الرحیم بگویید تا شیطان از شما دور شود زیرا که گاه است که شیطان
در بعضی نطفها مشارکت می کند شخصی گفت یا ابن رسول الله چنین است پس بچه معلوم توان کرد که کسی از نطفه
پدر است یا از نطفه شیطان آن حضرت فرمود که بر دوستی و دشمنی ما معلوم می شود یعنی هر که شیعه ما ست
از نطفه پدر است و هر که با ما دشمنی دارد از نطفه شیطان است و ولد الزنا ست؛ شعر: جرم وجود مدعی از
فعل مادر است؛ کور اخطای مادر او خاک بر کرد؛ دیگر در شان زایران امام حسین علیه السلام بخصوص روایتی
واقع شده است دلالت میکند بر پاکی و حلال زادگی چنانکه شیخ ابوجعفر موسی علیه السلام در کتاب مصباح
در بیان فضیلت روز عرفه که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که خدای تعالی روز عرفه را بر جانب
زایران امام حسین علیه السلام نظر انداز د بعد از ان بجانب حاجیان احتمال دارد که باشد؛ فصل در بعضی از

از مهربانی و شفقت که حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و اهل البیت علیهم السلام و با شیعه خود نموده اند
چنانکه در کتاب بشایر المصطفی لشیعة المرتضی آورده که حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله با شادی و فرح تمام بحضرت امیر المومنین
آمده که چون حضرت امیر المومنین علیه السلام آن حضرت را بدان فرح بدید فرمود یا رسول الله من هرگز شما را بدین خوشحالی
ندیده ام سبب این شادی چیست آن حضرت فرمود که آمده ام که ترا بشارة دهم بدانکه یا امیر المومنین این زمان جبرئیل
بر من نازل شد گفت برو بنزد امیر المومنین و بشارة ده او را بدانکه شیعه او از صالحان اهل بهشت است پس چون امیر المومنین
آن کلام فرح انجام از سید انام شنید بر زمین افتاد و خدا را سجده کرد و شکر بجای آورد پس سر مبارک از سجده بر
و هر دو کف احسان بجانب آسمان بر داشت و فرمود که خداوندا گواه باش که من نصف حسنات خود را بشیعه خود بخشیدم
چون حضرت بتول عذرا فاطمه زهرا علیها السلام از شاه اولیا این سخن بشنید فرمود ای پدر بزرگوار گواه باش که من نیز نصف
حسنات خود بشیعه علی مرتضی بخشیدم و آن نور دیده سیدة کونین یعنی امام حسن و امام حسین علیهم السلام از پدر بزرگوار
و مادر عالیمقدار خود آن شنیدند فرمودند بار خدایا گواه باش که ما هم نصف حسنات خود را به شیعه پدر خود بخشیدیم پس چون
حضرت سید المرسلین صلعم از آل عبا آن شفقت نسبت بشیعیان آن حضرت دید بحر شفاعت موج زن کردید فرمود
که خداوندا گواه باش که من نیز نصف حسنات خود بشیعیان مرتضی علی بخشیدم پس جبرئیل از حضرت رب جلیل
نزول کرد و گفت یا رسول الله خدای تعالی میفرماید شما از من کریم تر نیستید پس بدانید من که خداوندم بتحقیق بخشیدم
و آمرزیدم جمیع گناهان شیعه علی ابن ابی طالب ع و حسنات و فضایل ایشان زیاده از ان است که شمه از ان توان
گفت یکی از حسنات امیر المومنین علیه السلام مبارزت خندق است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مبارزت
مرتضی علی علیه السلام بعمر بن عبدود افضل من عمل امتی الی یوم القیامة یعنی مبارزت و جنگ امیر المومنین با عمر بن عبدود
در روز خندق بهتر از عمل همه امت من تا روز قیامت و هم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود لو ان الاشجار
اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا فضایل علی مرتضی علیه السلام یعنی اگر همه درختهای عالم قلم شود
و دریا ها مداد گردد و همه جنان حساب کنند و همه خلقان کتابت کنند از عهده حساب و شمار فضایل علی ابن ابی طالب
بیرون نتوانند آمدن؛ فصل در بیان دوستی اهل البیت و دوستی دوستان ایشان نعمتیست که از ان بزرگتر نعمتی نیست زیرا
که حضرت خواجه کاینات و خلاصه موجودات صلی الله علیه و آله شکرانه این نعمت سجدها فرموده اند چنانکه ابن عباس رحمة الله علیه
نقل کرده که گفت روزی با حضرت خواجه عالم در سفر همراه بودیم ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پنج سجده
پیاپی بجای آورد که آن سجدها قیام و رکوع نبود گفتم یا رسول الله این سجدها را سبب چه بود فرمود که جبرئیل علیه السلام

آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید من علی ابن ابی طالب را دوست میدارم شکرانهٔ او را سجده کردم چون سر بر آوردم
جبرئیل گفت حضرت خیر النساء فاطمهٔ زهرا علیها السلام را دوست میدارم سجدهٔ دیگر کردم چون سر بر آوردم گفت حق سبحانه
و تعالی میفرماید دوستان ایشانرا دوست میدارم سجدهٔ دیگر کردم چون سر بر آوردم گفت خداوند ذو الجلال و حکیم کارساز
میگوید که دوستان دوستان ایشانرا دوست میدارم سجدهٔ دیگر کردم و شکر خدای بجای آوردم شعر بدین
مژده گر جان فشانم رواست ؛ که این مژده آسایش جان ماست ؛ در کتاب مصابیح القلوب مولانا حسن شیعی سبزواری رحمة الله
آورده است که ای مؤمنان بشارت عظیم است اگر پایهٔ مرتبهٔ دوستی ایشان نداریم باری از دوستان دوستان
ایشانیم آورده اند که مرد صالحی در خواب دید که قیامت شده است و خلقان در موقف سیاست بازداشته اند
و فرشته را دیدم که صحیفه در دست دارد گفت این صحیفه چیست گفت این صحیفه ایست که نام دوستان امیر المؤمنین
علی علیه السلام در اینجا نوشته است گفت بنما تا به بینم نام من درین صحیفه نوشته است. بوی نمود نام خود را
ندید گفت مرا پایهٔ مرتبهٔ آن نیست که نام من درین میان دوستان مرتضی علی باشد اما در آخر این صحیفه که من دوستان
دوستان او را دوست میدارم پس خطاب عزت در رسید که چون این بنده از روی نیاز این سخن را ادا کرد نام
او را در اول صحیفه بنویس که از جملهٔ دوستان ماست و ما را نیز اگر دعوی دوستی دوستان ایشان در متابعت
و پیروی ایشان است که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و ما دعوی می توانیم کرد که دوستان و دوستان
دوستان ایشانرا دوست میداریم شعر کی توانم گفت هندوی توام ؛ هندوی هندوی هندوی توام
فصل در بیان وفاداری شیعیان بدانکه وفا و محبت ایشان چنان است که اگر ایشانرا ذره ذره کنند ذرهٔ در محبت ایشان
قصوری پیدا نشود و اگر مال تمام عالم بدشمنان ایشان دهی که ذرهٔ عداوت ایشان کم نشود چنانکه در نهج البلاغه
آورده اند که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود لو ضربت خیشوم المؤمن بسیفی هذا علی ان یبغضنی ما ابغضنی و لو صببت
الدنیا بجملتها علی المنافق علی ان یحبنی ما احبنی یعنی اگر بزنم دماغ مؤمن را بدین شمشیر خود تا که دشمن دارد مرا دشمن
ندارد و اگر بریزم دنیا را با تمامی اموال و اسباب بر منافق بر آنکه دوست دارد مرا دوست ندارد مرا و هم امیر المؤمنین
فرمود که اگر دوست مرا پاره پاره سازند دوستی ما از وجدا نشود و در کتاب اسماء الرجال ابن داود آورده است
که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام میثم را رحمة الله فرمود یا میثم چه خواهی کرد در وقتی که عبید الله علیه اللعنه [illegible]
از من که علی را تبرا کن گفت معاذ الله که از تو تبرا کنم پس آن حضرت فرمود که ترا کشته خواهند کشت و ترا خواهند آویخت
میثم گفت والله که در دوستی شما کشته شدن در راه خدا سهل است و اندک حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود

پس تو همراه من خواهی بود در درجه در روز قیامت و چون عبید الله زیاد علیه اللعنه میثم را طلبید گفت من ترا نمی کشم
گفت مولای من مرا خبر داده که مرا خواهی کشت پس میثم دعا بنیاد کرد و مدح و ثنای علی ابن ابی طالب علیه السلام
و مر دعا نرا بر دوستی آن حضرت همی خواند تا جان در راه او نثار کرد ذرهٔ باک نداشت رحمة الله علیه شعر
صفت عاشق صادق بتحقیق آنست ؛ که گرش سر برود از سر پیمان نرود ؛ فصل در بیان اینکه [illegible] و محبان حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام از برای خدای تعالی دوست میباید داشت چنانکه شیخ شهید رحمة الله علیه در اربعین حدیث آورده است
که حضرت خواجه کائنات صلی الله علیه و آله و سلم یکروز بعضی از اصحاب خود را فرمود که ای بندگان خدای دوستی خدای
تعالی نمیتوان یافت مگر بدین وسیله که دوستی کنید برای خدای تعالی و دشمنی کنید برای خدای تعالی که دوستی و دشمنی
ایشان از برای آنست که دوستان خدای تعالی تا او را دوست داریم و کیست دشمن خدا تا او را دشمن داریم پس آن حضرت
سید عالم صلی الله علیه و آله اشارت بجانب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کرد و گفت آیا تو می بینی این را گفت بلی
یا رسول الله پس فرمود ولی هذا ولی الله فواله و عدو هذا عدو الله فعاده یعنی دوست علی ولی الله دوست خدای
تعالیست پس دوست دارید دوست علی مرتضی را و دشمن دارید دشمن علی را و دوست دار دوست علی را
اگرچه قاتل پدر و فرزند تو بوده باشد و دوستی امیر المؤمنین آنست که با دشمنان او دشمن باشی چنانکه در نهج البلاغه
آورده اند که حضرت شاه ولایت فرمود که دوستان سه اند و دشمنان سه اما دوستان اول دوست تست
دوم دوست دوست سیوم دشمن دشمن تست اما دشمنان اول دشمن تست سیوم دوست دشمن تست دوم دشمن دوست تست
و هم در نهج البلاغه آورده اند که در وصیتی که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با امام حسین علیه السلام نوشته آورده
که زنهار دوستی نکنی با دشمن دوست خود اگر چنین کنی دشمنی کرده باشی با دوستان خود و مولانا بیدلی در این باب
فرموده شعر شاد ای محبان شاه مردان ؛ که با مخالف او دشمن اند از دل و جان ؛ بد دشمنان علی دوستی
کنی اگر ؛ دم از محبت او میزنی زهی بهتان ؛ درین معنی سید رازی سبزواری فرموده شعر با خارجی که باد بروز زندگی
انگشت بر نگین [illegible] مزن ؛ انگشت در کف تو چو پیچ آفرید ؛ یعنی بخیر بدامن آل عبا مزن ؛ از خارجی مدار دم
کین دریغ ؛ یا دم ز دوستی شاه اولیا مزن ؛ کمال فادی راست واحسرتا اگر که نگیرند دست ما ؛ کاه جزا محمد و روز جزا علی
وانرا بود نجات که دارد براه دین ؛ هم پشت و محمد و هم پیشوا علی ؛ از جان محب آل عبا شو که تا شود ؛ حشر تو با محمد و [illegible]
میگویم از میان دل و جان بروز و شب ؛ پیوسته یا محمد و هواره یا علی ؛ کوری چشم خارجی و ناصبی مراست ؛ هم معتقد احمد و هم رهنما
هم صاحب شفاعت و هم صدر بخشش است ؛ بر هر که محمد و بر هر خطا علی ؛ فصل در بیان اینکه بر آوردن حاجت شیعیان تجه

چه مقدار ثواب دارد در کتاب عدة الداعی آورده اند که ابن عباس رحمة الله گفت با حضرت امام حسین علیه السلام
در مسجد حرام بودم حضرت امام حسین علیه السلام معتکف بود در طواف خانهٔ کعبه بودیم که شخصی از شیعه آمد و گفت
یا ابن رسول الله فلان کس بر من قرض دارد اگر توانید قرض مرا ادا کنید حضرت امام حسین علیه السلام فرمود برب
این خانه که پیش من از مال دنیا چیزی نمانده است آورده اند که سه نوبت امام حسین علیه السلام تمام اموال خود را
در راه خدای تعالی تصدق نموده چنانکه هیچ از آن نمانده پس آن مرد شیعه گفت اگر مصلحت حضرت امام حسین ع
باشد از و مهلت خواهد از آن قرض خواه من که مرا تهدید میدهد بحبس ابن عباس گوید که چون حضرت امام حسین
علیه السلام این سخن بشنید طواف را قطع کرد همراه آن مرد برفت که مهلت خواهد ابن عباس گفت یا ابن رسول الله
فراموش کردی که معتکف بودی امام حسین علیه السلام گفت فراموش نکردم ولیکن شنیدم از پدر بزرگوار خودم
که گفت از حضرت رسول صلی الله علیه وآله شنیدم که هر که برآورد حاجت برادر مومن را مثل کسی باشد
که خدای تعالی هزار بار عبادت کرده باشد و همه شب بنماز برخاسته باشد شعر برآور حاجت درویش مسکین
اگر خواهی ثواب بی نهایت ٭ که هر کس کو برآرد کار درویش ٭ همین دارد خدایش در حمایت ٭ و هم در کتاب
عدة الداعی آورده که ابراهیم تیمی گفت که با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام طواف خانهٔ کعبه میکردیم حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود آیا خبر دهم ترا که چیست ثواب درین طواف گفتم بلی یا ابن رسول الله فدای تو
گردم خبر ده مرا که هر که بیاید بسوی این خانه در وقتی که عارف باشد بحق این خانه پس از طواف برگرد این خانه برآید
هفت بار و دو رکعت نماز بگذارد در مقام ابراهیم بنویسد خدای تعالی از برای او ثواب ده هزار حسنه و برآرد
برای او ده هزار درجه فرمود آیا خبر دهم ترا بچیزی که بهتر ازین باشد گفتم بلی یا ابن رسول الله فدای تو گردم فرمود که هر که حاجت
برادر مؤمن برآرد مثل کسی باشد که این خانه را ده بار طواف کرده باشد او را ده هزار حسنه نویسند و ده هزار
درجه برآرند و خدای تعالی همه را با نهاج حاجت مؤمنان موفق دارد ان شاء الله تعالی فصل در بیان آنکه هر
در طریق محبت اهل بیت اطهار و اولاد ابرار ایشان از سر تحقیق و درستی قدم اخلاص نهاده دست اعتصام بحبل المتین
استوار ساخته واز خدای تعالی همیشه عزت و نصرت دوستان و مذلت و نکبت دشمنان خواسته اگر
بصورت بنا بر ضرورت از عتبهٔ دوستی آستانهٔ ملایک آشیان غایب است اما بمعنی از دل و جان بخدمت حاضر است
واین معنی از کلام فرخ انجام امیرالمؤمنین علی علیه السلام ظاهر است چنانکه در نهج البلاغه آورده که در وقتی که خدای تعالی
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را ظفر داد بر اصحاب جمل که طلحه و زبیر و عایشه بودند و در آنجا بودند شخصی از دوستان گفت

یا امیرالمؤمنین من دوست میداشتم که برادر من فلان اینجا حاضر بودی تا بدیدی که خدای تعالی شما را چه نصرت داد بر دشمنان
حضرت امیرالمؤمنین فرمود اهوی اخیک معنا ایا میل محبت برادر تو با ماست یا نه گفت بلی پس فرمود بتحقیق اینجا حاضر اند
بعد از آن فرمود لقد شهدنا فی عسکرنا هذا اقوام فی اصلاب الرجال وارحام النساء یعنی بتحقیق حاضر اند درین لشکر ما قومی
که هنوز در پشتهای پدران و رحمهای مادران اند و در کتاب نزهة الکرام آورده ابن عامه گوید روزی در خدمت
حضرت خواجهٔ عالم صلعم نشسته بودیم که آن حضرت فرمود که یکی از اهل بهشت خواهد آمد و سوال خواهد کرد از آن
چیزی که خواهد ضرور مهم اوست چون لحظه بگذشت اعرابی پیدا شد بر شتری نشسته و شتر را بخوابانید و در مسجد
آمد و سلام کرد و حضرت رسول علیه السلام گفت و علیک السلام و ما نیز جواب دادیم اعرابی گفت کدام از شما رسول
گفتیم این حضرت رسالت رسول خدای پس اعرابی رو بسوی رسول خدا کرد و گفت یا رسول الله من دی شب
این آیه میخواندم که واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا آمدم تا از شما بپرسم که حبل المتین کدام است که خدای تعالی
فرموده است که در وی دست در زنند و از پیروی او متفرق و پراکنده مشوید و بر مردمان فرض کرده که دست در وی زنند
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم سر در پیش افکند و سر برداشت و گفت ای عزیزان وای اعرابی
بدانید و آگاه باشید که حبل الله را بشما نمایم پس دست مبارک بر پهلوی حضرت امیرالمؤمنین نهاد و گفت اینست
حبل المتین که خلق را واجب است که دست در وی زنند و تمسک بوی جویند که حق با اوست پس آن اعرابی بجهت
امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و هر دو کتف او را بوسید و گفت خداوندا ترا گواه میگیرم که من دست در حبل المتین
تو زدم چنانکه تو فرمودی خلق را که دست در وی زنند و تمسک بوی کنند بار خدایا او را شفیع و ولی من گردان پس
اعرابی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم را وداع کرد و باز گردید عمر آنجا حاضر بود در عقب اعرابی رفت چون اعرابی
خواست که بر شتر نشیند عمر گفت بتو حاجتی دارم گفت از حضرت رسول صلی الله علیه وآله در حق تو شنیدم که فردی
از اهل بهشت خواهد آمد و میخواهم که در حق من دعایی کنی اعرابی گفت حمد و ثنا مر خدای را که مرا رهنمونی کرد و از بهر
ایشان که از اهل بهشت گشتم که دست در حبل المتین زدم که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و او در پیش
شماست و تو از من دعا میخواهی مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال ٭ باز گرد و دست در وی زن و از وی در
خواه تا از برای تو دعا کند و امامه گوید من و حضرت رسول سوال عمر و جواب اعرابی را شنیدیم پس اعرابی که پیغمبر
پیغمبر را ندیده بود چون حق را بشناخت از اهل بهشت شد و امثال آنها که سالها در خدمت حضرت پیغمبر صلعم
بودند و از حق ناشناسی خود از اهل جهنم شدند نظم گرفته پرتو نور علی کونین را لیکن ندارد بهره از خورشید نابینا

پس اویس قرنی بخدمت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله وسلم نرسیده بود اما در محبت ثابت
قدم بود واورا از آن شرف حاصل شد که حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمود شنیدم از حضرت سید عالم
صلعم که بعدد قبیله ربیعه ومضر مردم بشفاعت اویس در بهشت درآیند روایة کردند که شخصی ابن عباس را گفت
خوشا حال شما که حضرت پیغمبر را دیدید ودر مجلس او حاضر شدید ابن عباس گفت آن کسانی که حضرت پیغمبر را ندیده
بوی ایمان آورده اند ایمان ایشان قوی تر است وخدای تعالی در قرآن مدح ایشان گفته است قوله تعالی
الذین یؤمنون بالغیب وگفته اند مراد بکسانی که ایمان آورده اند کسانی اند که در زمان غیبت صاحب الزمان اند
وانتظار او می کشند ونظام عالم بوجود شریف آن حضرت میدانند چنانکه در عیون الرضا امام علی ابن موسی الرضا
علیه التحیة والثنا آورده اند که لو خلت الارض طرفة العین من حجة لساخت باهلها یعنی اگر خالی باشد زمین یک
چشم زدن از حجت خدا یعنی امام در وبنا شد فرو ریزد روایت از حضرت امام علی زین العابدین علیه السلام که
فرمود کسانی که در غیبت صاحب الزمان باشند وانتظار ظهور او کشند بهترین هر طایفه اند که در زمان بوده اند
پس اگر از شیعه اهل بیت حضرت محمد مصطفی وعلی مرتضی علیهما السلام شب وروز در محبت ایشان ثابت قدم
باش ودست در حبل المتین زن تا رستگار باشی شعر جان ودلم فدای تو یا مرتضی علی ؛ صد جان
فدای رای تو یا مرتضی علی ؛ شد پادشاه هر دو جهان از سر یقین ؛ هر کس که شد گدای تو یا مرتضی علی ؛ دایم مصطفی
شب معراج او قدر ؛ نبود کسی ورای تو یا مرتضی علی ؛ هر مشکلی ز خیر فتد در جهان مرا ؛ حل میکند ولای تو یا
مرتضی علی ؛ تا جان بود به تن من بیچاره ز صدق ؛ در سر بود هوای تو یا مرتضی علی ؛ طوطی طبع من شده شکرفشان ازین
تا گفته ام ثنای تو یا مرتضی علی ؛ هر جا که روی میکشی بی یاد علی ؛ تا شاد شوی ز غم بخوان نادعلی ؛ روزی که برای
حاجتی درمانی ؛ همت طلب از علی واولاد علی ؛ الهی بحق سید کونین محمد مصطفی بحق شاه ولایت علی مرتضی
وبحق حرمت ائمة الهدی صلوات الله تعالی وسلامه علیهم اجمعین وبحق حرمت سادات عالیشان وعلما
وعابدان وزاهدان وشیعیان ودوستان ومحبان خاندان آل امیر المومنین علیه السلام که دیدار صاحب
الزمان محمد مهدی ابن حسن العسکری علیهما السلام را نصیب مای بیچارگان ودرماندگان گردان ومنظور عنایت
منظور آن امام الانام سید الانس والجان گردان بحرمت سری که در اسرار کال آنحضرت خود مخفی داری که عقل
وضمیر کس بدان نرسد که بر مای گناهکاران ونامه سیاهان ودرماندگان وبیچارگان رحمت ومغفرت ارزانی
گردانی وبکرم لطف خود ببخشایی وعفو کنی یا اله العالمین ویا خیر الناصرین فصل در موعظه

جهان را چنین است آیین وساز ؛ که هر روز گردد دگرگونه باز ؛ نماند بکس جاودان تاج وتخت ؛ بخاک افکند سوی تخته رخت
که آمد که فرجام او نیست مرگ ؛ درین باغ نه بار ماند نه برگ ؛ دو روزه تماشای بستان باغ ؛ نیرزد بصد ساله تیمار وداغ
مزن تکیه بر تخت دولت مناز ؛ که بر تخته میبایدت خفت باز ؛ فراخای ایوان فیروزه رنگ ؛ همانا نیرزد بتابوت تنگ
فرود آی ازین توسن تیزگام ؛ که هرگز نخواهد شدن با تو رام ؛ بعیش خوش عمر شیرین مناز ؛ که زهر است کند تلخی مرگ باز
درازای امید کوتاه کن ؛ بنومیدی اندیشه راه کن ؛ گرت نیست کوتاه راه امل ؛ بسر در دراز است راه اجل ؛ سرت گرچه
سرمایه سروریست ؛ دریغا که آن سروری سرسریست ؛ بهار تو نوروز عالم بس است ؛ دریغا که باد خزان از پس است
رکاب تو دارد بسی فر وزیب ؛ دریغا که داری عنان در نشیب ؛ حصاری که آباد کردی بگنج ؛ دریغا که بر باد ماند برنج
چراغ تو پیرایه روشنیست ؛ ز باد اجل دریغا که نا ایمنیست ؛ جهان چون چراغیست مردم فریب ؛ تو بر سان پروانه ناشکیب
نجوید کسی روشنی زان چراغ ؛ که پروانگان را بسوزد بداغ ؛ چراغ تو آیین مختار بس ؛ همین رسم وآیین ترا کار بس ؛ محمد چراغ
فرستادگان ؛ سهی سروی از باغ آزادگان ؛ پس از انبیا پیشوای همه ؛ بجز داوری رهنمای همه ؛ درودی چو گیسوی ومشکبار
بیا پی برو تا بروز شمار ؛ الهی بحق سر سینه مصطفی بحق سر اسرار مرتضی بحق قدر ومنزلت ائمة الهدی صلوة الله علیهم اجمعین
که بر مای بیچارگان وحاضران این مجلس رحمت کنی یا اله العالمین ویا خیر الناصرین یا
در بیان وصیت وختم کتاب التجیید ملکا پادشاها تا باب رسد مجوران بادیه محبت ومهمان ر
سینه رنجوران گر رب عنایتم المناجات خداوند بیچون خدای تو است ؛ بر اقلیم جان پادشاهی تر است
تعالی الله ای از تو بود همه ؛ وجود تو اصل وجود همه ؛ مبرا ازین وازان ذات ؛ ندانم چه تا چنان خوانمت ؛ بصره
بسر جلالت نبرد ؛ خرده بکنه کمالت نبرد ؛ نشانی ز هستی دیدن در نیست ؛ توی هست وهستی ده غیر نیست ؛
خدایا چو کردی جهان منزلم ؛ ز باران رحمت سرشتی گلم ؛ چشاندی ز شهد شهادت مرا ؛ نمودی طریق عبادت مرا ؛ بگوی بنان
رفتم جامه ؛ مرا خانه جز کنج مسجد مبر ؛ بکن دستم از دانه سبحه پر ؛ مگردان تهی دستم از لعل ودر ؛ بده در شبم قطره اشک نور
وزان گوهرم کن شب تیره روز ؛ مدارم بپاپوش کس بهر کام ؛ که بهر تو بس در نمازم قیام ؛ بهر کس تواضع مکن پیشه ام
ببر جز رکوعت ز اندیشه ام ؛ سرم را بخدمت منه پیش کس ؛ که سجده ترا می توان کرد وبس ؛ درم گر بلطفم نمایی کرم
بحشکم کرم بخشش وانگه درم ؛ چنان کن بیاد خودم همنفس ؛ که ناید بغیر از تو ام یاد کس ؛ نه بیهوده ام کز طریق صواب
عنان عنایت ز من بر متاب ؛ چو من گنهکار وبیچاره نیست ؛ پشیمانم اکنون ولی چاره نیست ؛ نه در سجده ام در پی بندگی
نه رو بر زمینم ز شرمندگی ؛ درونم صراحی صفت از حرام ؛ چه حاصل مرا از سجود وقیام ؛ ز وسواس شیطان دلم در ...

زیاد

نیاید تو چون پوششم کنم بهره یاب : بکردن مرا از چه افزون گناه : چه حاصل که سازم روانش تباه : بپیش عذر من و ز بیم دستگیر
از آن در گذر وین زمین در پذیر : گیاهی که او را نشد اعتمید : زباران رحمت مکن ناامید : گناه از من و عفو تو رحمت سزاست
که از بنده این لایق آن از خداست : گنه کرده عمری تبه کرده ام : تو رحمت کن ار من گنه کرده ام : گنه کارم از لطف امیدوار
که هم جرم بخشی و هم آمرزگار : دو لم ز ریش گنه ریش بین : ببین جرم من رحمت خویش بین : گنه بیحد و انتها کرده ام
خطا بین که عمری خطا کرده ام : چو اشک ندامت برون شد ز شمار : گناهی که کردم بروم میار : چو پرسی ز من کرده ناصواب
در آموز پیش از سوالم جواب : بر آن کارم امروز کن کامگار : که فردا نباشم از آن شرمسار : ز عصیان که کردم مکن سینه ریش
نگیری ز من باز احسان خویش : بشغلی کنی در جهان مایلم : که از وی رضایت شود حاصلم : نمایی ره شرع پیغمبرم
کنی پیرو ساقی کوثرم : الهی بحق رسول امین : چراغ شبستان راه یقین : بحق شهی کاولیا را سر است
که معراج او دوش پیغمبر است : بذات کریم و کریمی ذات : بحق محمد علیه الصلوة : که از لطف خویشم مکن ناامید : ز رحمت رسان قاسمی را نوید

فی نعت سید المرسلین

گهر ریز ای کلک سحر آزمای : ز نعت محمد رسول خدای : سپهر وفا بحر احسان و علم : جهان کرم کوه انصاف و حلم
محمد که شمع بقا جام اوست : جهان روشن از پرتو نام اوست : بود میم او چشمه آفتاب : وز آن چشمه یابد فلک نور و تاب : … از
بود خوشتر از چشمه زندگی : ز سر حلقه میم او تا بپای : دهانیست گویا بحمد خدای : ز حا ایش کم دال بود صد فتوح : مدار حیاتست انجام روح
پس از حا و میم او عنبر سرشت : بود غنچه از هشت باغ بهشت : قدمگاه او تاج دین پرور است : نور دیده و سرمایه دولت است : درین صفحه لاجورد آنچه هست
بآرایش نام او نقش بست : نهان عز و اقبال در دست او : شد حلقه خاتم انگشت او : رسول عرب شاه امی لقب : وکیل عجم رهنمای …
ازو حجت دین مکمل شده : بمهر نبوت مسجل شده : بهشت برین لاله باغ اوست : جهان روشن از نور مازاغ اوست : باکرام خاص و بفضل عمیم
شفاعت گر روز امید و بیم : چراغی که شد دیده را چشم نور : چه نوری که از چشم بد باد دور : در انگشت او خاتم سروری : قوی پشت از مهر پیغمبری
هزار آفرین بر جمال چنین : جمالش ز نور جهان آفرین : بکویش سلیمان نه فرخنده کی : بود خاتمش حلقه بند کی : ازو عرش را زینت و زیب و نور
دو ابروی او قاب قوسین بود : سحاب کرم رحمت کردگار : که رحمت بر آن ابر دریا نثار : سواد خط حبه پرتاب اوست : زلال بقا لعل سیراب اوست
اگر باد خلقش نبودی دلیل : بجیدی گل از آتش نمرود خلیل : خلیل از رخش شرم بسیار داشت : که او نور وی شعله در نار داشت : مسیحا گر از آسمان …
محمد ز کون و مکان درگذشت : از آن شد مسیحا بچرخ برین : که بر درگهش رو نهد بر زمین : اگر تافت سوی تجلی و طور : شد از طلعتش آسمان پر ز نور
ز معراج او تا بمعراج این : تفاوت بود ز آسمان تا زمین : کلیم ار شد و بهره از نخل یافت : باقبال او نخل از جان شتافت : چه غنچه …
که یوسف بزلف سیه شد بچاه : شتربان او صالح ناقه دار : کمندار ادب بدوش از مهار : حیات از خضر آب حیوان دهد : لبش زنده کرد سنگ را جان دهد
ازو تا بیونس بسی راه بود : رسید او بماهی و این ماه بود : نم چشمه کوثر از جام اوست : برات شب قدر ز انعام اوست : چو گوهر شراو شعله زد در عرب

نشاید آتش کین ابولهب : چنان طاق اسلام ازو شد بلند : که کسری در ایوان کسری فکند : دو ابروش پیوسته محراب بود
بمحراب رویش عنان تاب بود : یتیمی که پروردش ام الکتاب : شد از علم دین حاصلش چند باب : از آن فش نشد لوح مطلب پسند
که از لوح محفوظ شد بهره مند : بلوح ار نساید قلم زان چه غم : که او را طفیل است لوح و قلم : نبود احتیاجش بتعلیم کس
که آموزگارش خدا بود و بس : نبودش از آن سایه کز نور بود : ازو ظلمت آب و گل دور بود : نیفتاد از آن بر زمین سایه اش
که از عرش بود از شرف پایه اش : چه غم عاصیان را ز عذر گناه : که باشد شفیعی چنین عذر خواه : چنین عذر خواهش ز عصیان چه باک
بنوح از خطرهای طوفان چه باک

فی منقبت ولایت علی

قلم را چنان در سخن کن علم : که احسنت خیزد ز لوح و قلم
جهان پر کن از گوهر شاهوار : بمدح علی شاه دلدل سوار : امام زمان و زمان امام : وصی پیمبر علیه السلام : خلیلی که نار ازل نور اوست
کلیمی که کشف نبی طور اوست : امیر عرب شهریار عجم : وصی نبی شاه مولد حرم : از آن قبله شد سجده گاه وجود : که آنجا علی آمد اندر وجود
ز ناف زمین نافه شد پدید : که عطرش باطراف عالم رسید : ملک را شد آدم از آن قبله گاه : که تابنده بود از رخش نور شاه
بر او داده چون زر و دولت الست : بغیر از نبوت دگر هر چه هست : نبودی اگر خاتم انبیا : که بودی نبی جز شه اولیا
دلش پر ز الهام رب جلیل : چه غم گر نیامد بوی جبرئیل : چه باک ار نشد پای او عرش سای : همین بس که دوش نبی کرد جای
مسیح ار بر آمد بچرخ بلند : علی شد ز کتف نبی بهره مند : بجای رسانید از قدر پای : که از دست قدرت سر عرش خدای
سر اولیا شاه مردان علیست : وصی نبی شیر یزدان علیست : نباشد کسی از خفی و جلی : سزای امامت بغیر از علی
علی شهر علم نبی را در است : ز خاک درش عرش را افسر است : خدا را ولی و نبی را وصیست : علی با خدا و خدا با علیست
اگر مشکلی گرددت منجلی : ز ناد علی جوی یاد علی : بود نامه فتح در مشت او : کلید در خیبر انگشت او
بجندان ز شرف چشمه کوثرش : بود قطره از می کوثرش : نجف گوهر ذات او را صدف : بود گوهرش در پاک نجف
نجف چون حرم کعبه امت است : درش قبله گاه بنی آدم است : کلید در خلد در مشت او : نگین ید الله در انگشت او
طفیل محبتش باغ نعیم : بر او منکشف حال خلد و جحیم : بفرمان حق روز و شب کار او : بود حکم او حکم پروردگار
خضر تشنه فیض انعام اوست : می زندگی جرعه جام اوست : زلال خضر گرچه جان پرور است : نم چشمه ساقی کوثر است
بهر روضه خاک درش چون گل : زده آب از چشمه سلسبیل : اگر سلسبیل است اگر کوثر است : سبیل ره آل پیغمبر است
فروغی که خورشید انور گرفت : ز رخسار آل پیمبر گرفت : چمن را کمال از کمال علیست : جمال گل از رنگ آل علیست
بدهر هر چه هست از خفی و جلی : طفیل علی دان و آل علی : دو سلطان که فخر بنی آدم اند : جهان را سر و سرور عالم اند
حسین و حسن آن دو فرخ سرشت : دو نخل گلستان باغ بهشت : دو سرو سرافراز باغ دل اند : دو نور دو چشم چراغ دل اند

دو مهر ند و نور مه انجم اند ؛ دو چشمند و در چشم جان مردم اند ؛ دو صبح سعادت ز روشن دلی ؛ یکی چون نبی و یکی چون ولی
از ایشان بود کار دین را نظام ؛ بر ایشان بود دین و ملت تمام ؛ الهی بشاهی که دین پرور است ؛ که سردار دین است و دین را وراست
بحق حسن رهنمای زمن ؛ دلیل خلایق بوجه حسن ؛ بحق حسین آن اسیر بلا ؛ گل گلشن روضهٔ کربلا
بزین العباد گرامی صفات ؛ که شد نوح کشتی بحر نجات ؛ بپاکی باقر امام انام ؛ سمی محمد علیه السلام
بصدق رضای که با صفات ؛ که بر نور صبح صفا ثقات ؛ بموسی کاظم امام سلیم ؛ که بود از تجلی حق چون کلیم
بحق رضا کعبهٔ هشتمین ؛ در شمس قبلهٔ آسمان و زمین ؛ بحق تقی سرور اتقیا ؛ طفیل رهش طارم کبریا
بحق نقی قدوة المتقین ؛ امام بحق قطب دنیا و دین ؛ بحق حسن رهنمای بشر ؛ امام زمان عقل هادی عشر
بمهدی هادی که بر راه او ؛ اگر چشم دشمن وگر چشم دوست ؛ کزین هشت و چار اختر برج دین ؛ منازل شناسان راه یقین
بساز آنچنان کار دنیا مرا ؛ که حاصل شود قرب عقبی مرا ؛ ز اعدای ایشان مرا دور دار ؛ مرا از محبان ایشان شمار
الهی بحق چهارده معصوم پاک که بر ما و حاضران این مجلس رحمت کنی و ببخشایی یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

فصل در بیان وصیت نامه

بدانکه این وصیت نامه رسیده ~~از روضه خواجه عالم و سرور بنی آدم شهباز دور زمان~~
از روضه خواجه عالم و سرور بنی آدم شهباز دور زمان فاتح مقام سلیمان ناصر اهل ایمان رهنمای دو جهان محمد
مصطفی علیه التحیة والثنا چنین روایت میکند اسمعیل بن محمد مصری که من در مسجد مدینه حضرت رسالت پناه
محمدی بطواف و طاعت و عبادت مشغول بودم که ناگاه خواب مرا در ربود جمال با کمال حضرت رسالت پناه را
دیدم که هر دو دست خود بر داشته بود و دعا میکرد و حضرت امیر المومنین علیه السلام در پیش آن حضرت دستها بر
و بر عمامه خود نهاده و حضرت امام حسن و امام حسین با محبان و شیعیان و دوستان حاضر بودند تا ساعتی
که آن حضرت از دعا فارغ شد و نظر بر اهل مجلس انداخت ناگاه نظر مبارکش بر من افتاد سلام کردم و خواستم
که باز گردم آن حضرت فرمود که ساعتی توقف کن نظر بسوی حضرت امیر المومنین علی علیه السلام کرد و گفت یا امیر المومنین
وصیت نامه بنویس بر امتان من که در دنیا بودم غم شما داشتم و در آخرت نیز غم شما دارم الله اکبر از بهر خدای تعالی
توبه کنید از فعلهای بد و باز درگاه حق سبحانه و تعالی گردید که هر شب دوشنبه و پنجشنبه فرشتگان عملهای شما را
باسمانها بر بند و بجملهٔ فرشتهای گردانند و به پیش من عرض می کنند و میگویند یا رسول الله امتان تو چه کارها می
در پیش فرشتگان از نجات سر بر نمی توانم آورد اینک نزدیک شد که قیامت برسد و در توبه بسته گردد و بر
پادشاهان نیز واجب است که امر معروف و نهی از منکر کنند بلکه ایشان نیز بفسق و فجور و ظلم دست تطاول دراز کرده اند

وای بر

وای بر بدکاران وای بر ظالمان وای بر نوحه گران وای بر مجرمان وای بر گناهکاران وای بر بخیلان وای بر جاهلان
وای بر بی نمازان وای بر زانیان وای بر ربا خوارگان وای بر غیبت گویان وای بر قماربازان از بهر خدا توبه کنید
و از گناهان پشیمان شوید و بر مادر و پدر عاق مشوید دست بخیرات بگشایید و رحم و شفقت از فقیران کم مکنید
و دایم بطاعت و عبادت کوشش نمایید وای امتان بی وفا در میان شما هفت صفت پیدا شده است **اول**
آنکه بی نمازان بسیار شده اند **دوم** قرآن چنانکه شرط است نمیخوانند **سیوم** ربا می کنند **چهارم**
ربا میخورند **پنجم** زنا می کنند **ششم** الحیاء من الایمان حیا از میان شما کم شده است
هفتم رحم و شفقت از میان شما کم شده است و مردان و زنان بهمدیگر رحم و شفقت نمی کنند در عوض
نیکی بدی می کنند **شعر** نه بیند کسی بخت فیروز را ؛ که فردا کند کار امروز را ؛ و حضرت رسول فرمود ای امتان
شرم بدارید از خدای تعالی که سخت از عملهای بد شما منکرم و سخت از این کارها عجب مانده ام از ناخوشی این کارها
که باسمانها میبرند و شب و روز شرمساری می برم زنهار و صد هزار زنهار ای امتان بی وفا غم کار خود بخورید
که دور زمان باخر رسیده است و برکت از میان مردمان بیرون رفته است و شفقت در دلها نمانده است
امیران و حاکمان دست ظلم و تطاول دراز کرده اند و علما و قضات بعلم عمل نمیکنند و سخن حق از ظالمان و جاهلان
باز گرفته اند و در میان شما علامتها پیدا شده است و از شومی ظالمان و جاهلان ایمنی و رفاهیت از میان
شما برطرف شده است و امر معروف و نهی از منکر باز داشته اید و نمی کنید از آن واسطه دعای شما بمحل قبول
نمیرسد که روز بفسق و فجور مشغول شده اید از آن سبب و مستی آخرت از میان شما برخاسته است و از آخرت
محروم خواهید شد ای گمراه امتان توبه کنید و از گناهان پشیمان شوید و روی بدرگاه پروردگار عالم کنید
و گناهان را ترک کنید و خلق آزاری مکنید تا بدوزخ گرفتار نشوید و جملگی بجمع کردن مال دنیا مشغول شده اید
و ترک نماز و روزه و طاعات و عبادات و دست از خدا پرستی داشته اید و پیوسته بهوای نفس و پیروی شیطان
شعار خود کرده اید و زکوة و خیرات بمستحق نمیرسانید و خمس آل محمد نمیدهید و آل را نخوار میدارید و حق ایشان
نمیرسانید و خیرات بدرویشان نمیدهید از آن سبب بلاها و فتنها و خشکیها و بی برکتیها بشما رسیده است
ای امتان حق مادران و پدران بجای آورید اگر کسی با کسی جنگ و خصومتی کرده اید بحلی خواهید و کینه هیچ برادر
مسلمان در دل مگیرید که دنیا باخر رسیده است و این وصیت از من بشما فرستاده ام از من که رسول صلعم
ای امتان توبه کنید و بخدای باز گردید شب دهم شهر شعبان المعظم بود که این وصیت نامه بدست اسمعیل بن محمد مصری

رسیده است از مرقد منور پرنور سلطان انبیا صلی الله علیه وآله وسلم بر حریر سفید نوشته اسمعیل گوید
چون از خواب درآمدم این وصیت نامه بر حریر سفید نوشته ~~اسمعیل گوید چون از خواب درآمدم این وصیت نامه~~
~~بر حریر سفید نوشته~~ بود بر دست خود بدیدم و دعا کردم تا همه کس ازین بهرمند باشند روز دهم شعبان بود
که این وصیت نامه بر سر منبر حضرت رسالت پناه محمدی صلعم خواندند و بعضی ازان سوادها نوشتند و بهر شهری
و دیاری فرستادند و یک سواد بمصر و شام و یکی بیمن و طایف دیگر بروم روحات و یکی بمصر و بغداد و تبریز
و عراق و عراقین و خراسان و هندوستان و ترکستان و هر جایی که دیار اسلام بود و باید که این وصیت نامه را
شهر بشهر و ده بده برسانند و باید که عالمان و خطیبان این وصیت نامه را بر بالای منبرها و مساجدها بخوانند
و هر کس روشن کرده و نگاه نکنند و چنان خوانند که همه کس بشنوند و بهمه شهرها و دهها و محلتها برسانند
و در عمل آرند اسمعیل گوید بالله العظیم ثم بالله العظیم در آن وقت حضرت سید کاینات صلعم دست چپ بر سینه مبارک
منبر زد و از دیده آب میریخت و میگفت ای اسمعیل این وصیت نامه را پنهان مکنید بر امتان من برسانید و بگویید
که غافل مباشید بیاد خدای تعالی و یک لحظه و یک لمحه از یاد حق تعالی غافل مشوید که هان قیامت رسید
و توبه و استغفار کنید و از گناهان بپرهیزید اگر این وصیت نامه را پنهان کنید در قیامت شما را شفاعت نکنم
و هر آن مومنی که این وصیت نامه من بامتان من رساند در حق ایشان دعا بسیار است اللهم اجرنا من النار
السالمین و مناص الظالمین

فصل دوم در وصیة حضرة فاطمة زهرا علیها السلام

روایت کردند از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم که آن شب که از معراج باز آمد آنچه دیده بود از عجایبها با حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام بگفت که ای فرزند عزیزه من آنچه من دیده ام در دوزخ از عذابها و عقوبتهای گوناگون
از زنان و مردان اگر بگویم تو طاقت شنیدن آن نداری یا فاطمه زهرا طاعت خدای تعالی و طاعت رسول
خدا و طاعت شوهر خود نگاه دار که هر کدام ازینها خللی افتد امید رستگاری نبود ای فرزند در دوزخ ماری دیدم
که هزار نیش دارد و هر نیشی هزار قطره زهر دارد اگر یک قطره ازان زهر در عالم افتد هیچ شرابی و طعامی نباشد
الا که همه تلخ گردد و پر زهر شود و آن ماران و کژدمان آن شخصان را در دهن خود میخایند بدان زهرها و او مینالند
و فریاد می کند و از برادرم جبرئیل علیه السلام پرسیدم مرا از حال ایشان خبر داد و گفت یا رسول الله او مردی بود
که مال مسلمانان برده بود و نامحرم بخانه خود راه داده بود و راضی بود بر آنکه اهل وی پیش نامحرم روند ای فرزند
عزیز من مردی را دیدم دو مار سهمگین سر خود در چشمهای وی کرده بود و او فریاد و ناله می کرد چنانکه اهل دوزخ

از فریاد

از فریاد او و عذاب او عذاب خود فراموش کردندی از جبرئیل علیه السلام پرسیدم گفت مردی بود که بنامحرم
بسیار نگریستی و قول خدا و رسول خدا را غلط پنداشتی و وعظ و نصیحت آخرت را التفات نکردی یا فاطمه
هر که راضی شود که اهل وی بی امر شرع کار کند و وی را براه خدای تعالی نخواند ضعیف تر باشد در پای مردم در عرصات
از مورچه خردتر یا فاطمه بر تو باد که بی رضای شوهر نفسی نزنی تا فردای قیامت رسواترین خلق نگردی
یا فاطمه بخدای که هفت آسمان و هفت زمین آفریده است و مرا بنبوت کرامت کرده که اگر جمله طاعات و عبادات
که خدای عز و جل فرموده است بجای آوری که رضای شوهر بدان نباشد فردای قیامت در زنجیرهای آتشین
کشند و انگه در میان خلایق گردانند و گورزهای آتشین هر لحظه بر سر وی کوبند و مردمان از هیبت او بلرزند و با فغان
و ناله در آیند یا فاطمه باید که حرمت شوهر همچون حرمت رسول خدای داری و بدست و زبان وی را نرنجانی و بی رضای
شوهر آب سردی نخوری که بعزت و جلال خدای تعالی که فردای قیامت مثل آن آب حمیم و زرداب دوزخیان ترا
بچشانند یا فاطمه بر شوهر خود شکیبا باش و با حیا و گستاخ مشو که گستاخی شوهر رسوایی آخرت باشد یا فاطمه یک
ادب نفس آنست که در روی حلال خود تازه روی باشی و خوشخوی و بردبار و با تواضع و خوش گفتار هر وقت
که وی در تو نگرد تو در اعضای وی نگری چون او چشم از تو بردارد تو در روی او نگری که آینه بهتر از روی وی نبود
زن بهتر از روی شوهر نباشد یا فاطمه هر که یکبار کاری برضای شوهر خود بکند بعوض آن هزار مراد وی بر آرند در سختترین
روزی که آنرا عرصات گویند یا فاطمه تو خود را از محرم نگاه دار تا از نامحرم نگاه توانی داشت یا فاطمه در دوزخ زنان را
دیدم بعذاب گوناگون از برادرم جبرئیل علیه السلام پرسیدم مرا از ایشان خبر داد زنی را دیدم بموی آویخته و آتش
بگرد او درآمده و او فریاد و فغان میکرد گفتم چه گناه دارد گفت وی موی خود از نامحرم نگاه نداشته است زنی را
دیدم به پستانها درآویخته گفت آن زنی بود که بی اجازت شوهر کودک مردم را شیر میداد و زنی را بپای آویخته
و باتش بریان شده آن زنی بود که بی اجازت شوهر از خانه بیرون شده باشد برادر خود زنی را دیدم دستها و پا
بهم بسته و آن زنی بود که خود را از حیض و جنابت پاک نکرده باشد و زنی را دیدم در تابوت آتشین و فریاد میکرد
آن زنی بود که فرزندی داشت از حرام و شوهر را گفت از آن تست و زنی را دیدم که روی خود در دهن خود میخایید و آن
زنی بود که قوادی کردی میان دو حرام و عذاب او سخت ترین عذابها از حلق او بر می آمد یا فاطمه زنی را دیدم با عذاب
دردناک و در میان آتش و فریاد میکرد و آتش در شکم او نمایان بودی آن زنی بود که با شوهر خود مخالفت کردی
بامداد و شبانگاه بدو لعنت کنند فرشتگان که در میان آسمان و زمین بوده باشند و لعنت خدای از و منقطع

نشود یا فاطمه هر زنی که شوهر خود را منت نهد و گوید که من هرگز از تو چیزی ندیدم حرام گرداند بر وی خدای تعالی
طعامهای بهشت و بنویسند بر وی بعدد هر موی که بر تن وی بود گناهی یا فاطمه هر زنی که بی اجازت شوهر از سرای
خود بیرون رود بهر قدمی که بردارد از بهر وی خانه بنا کنند در دوزخ و لعنت کنند بر وی هر چه آفتاب بر وی تابد
یا فاطمه هر زنی که از شوهر خود گریزد خدای تعالی دری از درهای دوزخ بر وی او بگشاید و نپذیرد از وی نماز
و روزه اگر بمیرد شوهر از وی راضی نباشد جای وی دوزخ باشد و میان گوشت و پوست وی خدای تعالی
پر گرداند از کژدمان و ماران یا فاطمه هر زنی که فرمان شوهر نبرد عاصی بود و خدای تعالی بنظر رحمت در وی نگرد
اگر بمیرد و شوهر از وی راضی نباشد بر وی بود عذاب سخت و دردناک یا فاطمه هر زنی که منت نهد بر شوهر
خود که حلال تو مال من خورده و لباس من پوشیده هرگز بوی بهشت نه بیند و شوهر از وی راضی نباشد
مقام وی در دوزخ باشد بعذابهای دردناک یا فاطمه زنی که لعنت کند شوهر خود را او را در آسمان ملعونه
نام نهند و گناه وی بیشتر بود از ریگ بیابان و هیچ نیکی از وی نپذیرند یا فاطمه هر زنی شوهر خود را برای
نفقه تکلیف نماید که شوهرش طاقت آن نبود هرگز برحمت خدای تعالی نرسد و از شفاعت من بی نصیب باشد
یا فاطمه هر زنی که شوهر خود را برنجاند یعنی اگر او را طلاق دهد و شوهر را در آن اکراه بود اگر همه مال دنیا از آن او باشد
و بصدقه دهد خدای تعالی او را نه پذیرد و هر طاعتی که کرده باشد ثواب آن شوهرش را باشد و او را در آن هیچ
نصیبی نباشد و نفس وی فدای آتش دوزخ باشد یا فاطمه اگر روا بودی سجده کردن بجز خدای تعالی را
من حکم کردمی تا زن شوهر خود را سجده کردی یا فاطمه خنک آن زنی که شوهر از وی راضی و خوشنود
باشد جای وی بهشت جاودانه باشد یا فاطمه خوشنودی شوهر بهتر از نماز شب و روزه روز هر ساله باشد
یا فاطمه طعام پختن برای شوهر بهتر بود از بنده آزاد کردن از فرزندان اسمعیل علیه السلام یا فاطمه شربتی آب
بشوهر دادن بهتر بود از عبادت یکساله یا فاطمه زنان امتان را بگو تا ازین گناهان برحذر باشند و توبه کنند
تا بدین عقوبتها گرفتار نشوند و خدای تعالی از کرم لطف بی غایت گناه ایشان عفو کند الهی از گناه جمیع گناه کاران
امت محمد صلی الله علیه و آله از کرم بی نهایت بگذری و ببخشایی و بیامرزی و بجنت رسانی و حاضران این مجلس را
بعنایات و الطاف الهی با نصیب گردانی یا اله العالمین و یا ارحم الراحمین موعظه گزیری بچاهی در افتاده بود
که از هول او شیر نر ماده بود ‡ همه شب ز فریاد و ناله نخفت ‡ یکی بر سرش کوفت سنگی و گفت ‡ تو هرگز رسیدی بفریاد کس
که میخواهی امروز فریادرس ‡ همه تخم نامردمی کاشتی ‡ ببین لاجرم بر چه برداشتی ‡ درخت زقوم ار بجان پروری ‡ مپندار هرگز کزو بر خوری

رطب ناورد چوب خرزهره بار ‡ چو تخم افکنی بر همان چشم دار ‡ کرم کن نه پرخاش و کین آوری ‡ که عالم بزیر نگین آوری
خدا را بدان بنده بخشایش است ‡ که خلق از وجودش در آسایش است ‡ کسی نیک بیند بهر دو سرای ‡ که نیکی رساند بخلق خدای
بروز قیامت که دیوان نهند ‡ منازل بمقدار احسان نهند ‡ یکی را که سعی قدم پیشتر ‡ بدرگاه حق منزلت بیشتر
یکی باز پس خاین و شرمسار ‡ بترسد همی مرد ناکرده کار ‡ ز لبش تا بدندان رو پشت دست ‡ تنوری چنین گرم نانی نبست
بدانی که غله بر آرد داشتن ‡ که سستی بود تخم ناکاشتن

فصل در بیان وصیت نامه حضرت

بدانکه حضرت خواجه عالم و سرور بنی آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که یا امیر المؤمنین
ترا وصیت میکنم و شیعیان و محبان ترا که بدان کار کنند و بعمل آرند تا رستگار دنیا و آخرت باشند و هر آن
بنده که این وصیت در عمل آورد بهشت جای او در بهشت باشد یا امیر المؤمنین طلب کن از خدای تعالی مال حلال
که طلب کردن مال حلال بر مؤمن و مؤمنه فریضه است یا امیر المؤمنین مؤمن را سه علامت نماز گذاردن و روزه
داشتن و صدقه دادن و احسان نمودن یا علی مرد ستمکار را سه علامت بود بر زیر دستان ستم و غضب کردن
و چون دست دهد مال مسلمانان بردن بناحق و باک نداشتن یا امیر المؤمنین بدخوی را سه علامت بود چون پیش دیگری
تو آید چاپلوسی کند و چون غایب شود غیبت تو گوید و چون ترا مصیبتی رسد شاد شود یا امیر المؤمنین منافق
را سه علامت است چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلاف کند نصیحت او را سود ندارد یا مرتضی علی
توبه کار را سه علامت است پرهیزکاری کردن و حریص بودن بر علم چنانکه شیر به پستان نرود و او نیز بر سر گناه نرود
یا شاه ولایت عاقل را سه علامت است خوار داشتن دنیا و رنج خلقان کشیدن و چون بلا رسد بران صبر کردن
یا امیر المؤمنین مرد احمق را سه علامت آسان گرفتن فریضهای خدای تعالی و سخن بیهوده گفتن و بیهوده در پس افکندن
از طاعتهای خدای تعالی یا امیر المؤمنین نیکبخت را سه علامت است دور افتادن از معصیت و خوردن
قوت از وجه حلال و نشستن و برخاستن با علما و نماز پنج وقت بجماعت گذاردن یا امیر المؤمنین بدبخت را سه علامت
دور افتادن از علما و نماز تنها گذاردن و خوردن قوت از وجه حرام یا امیر المؤمنین بدکار را سه علامت است طاعت
خدای را بجای نیاوردن و بندگان خدای را رنجانیدن در حق کسی که با او نیکی کند بدی کردن یا مرتضی علی
نیکوکار را سه علامت است میان خود و میان خدای تعالی عمل صالح کند و دین خود را بعمل صالح کوشش کند مردمان را
همان پسندد که خود را پسندد یا مرتضی علی سخت دل را سه علامت است بر ضعیفان و زیر دستان رحم نکند و
اندک چیزی قناعت نکند و پند و نصیحت او را سود ندارد یا امیر المؤمنین نادان را سه علامت است نافرمانی خدای

و رنجانیدن همسایگان و باکسان بد نشست و خاست کردن یا امیر المؤمنین مخلصان را سه علامت باشد
دشمن مال دنیا باشد و دشمن دارد کسی را که او را بستاید و ثنا گوید و او را خوش نیاید کسی را که سخن بیهوده گوید
یا امیر المؤمنین دانا را سه علامت بود راست گفتن و پرهیز کردن از حرام و از همه کس خود را کمتر دیدن یا امیر المؤمنین
جوانمرد را سه علامت است چون بر دشمن قادر شود عفو کند و زکوة مال خود را بدهد و صدقه دادن را دوست دارد یا
امیر المؤمنین بخیل را سه علامت بود ترس از گرسنگی و ترس از سوال مردم و چون بمردمان رسد مرحبا گوید و شرم
ندارد یا مرتضی علی دوست را سه علامت مال خود را پیش مال تو دارد و نفس خود را پیش نفس تو دارد
و فیض خود را پس از فیض تو دارد و راز ترا پنهان دارد یا امیر المؤمنین کافر را سه علامت است شک در دین
خدای تعالی و دشمنی با بندگان خدای تعالی کردن و غافل در طاعت خدای تعالی بودن یا علی آمرزیده را سه علامت
باشد ترس از خدای تعالی و ترس از رسول خدا و ترس از روز قیامت یا امیر المؤمنین بهترین مردمان
نزدیک حق سبحانه و تعالی منفعت رساننده است و بدترین مردم آنست که عمر ایشان دراز باشد و عمل بد باشد
یا شاه ولایت دشمن ترین مردمان نزدیک خدای تعالی آنست که مردمان گویند در وی نیکوی است خدای تعالی
داند که در وی نیکوی نیست ظاهر او نیک نماید و باطن او بد باشد یا علی هر که در راه خدای تعالی دوستی در
دین کند غنیمت است و در آخرت بشارت که خدای تعالی بحضرت رسول صلعم فرستاد که من در میان فرشتگان
دوستی و برادری نهادم و تو نیز در میان امت دوستی و برادری نه تا همدیگر را دوست و برادر باشند یا امیر المؤمنین
پنج چیز دل را بمیراند بسیار خوردن و خواب کردن و قوة از حرام خوردن و ایمان را از بندگان دور گرداندن یا شاه
ولایت پنج چیز دل را سخت گرداند اول طعام بر سیری خوردن دوم ظلم کردن بر مسلمانان سیوم ترک
فریضهای خدای تعالی کردن چهارم نان و آب بر دست چپ خوردن پنجم بر زیردستان رحم ناکردن
یا امیر المؤمنین پنج چیز فراموشی آورد پس خوردهٔ موش خوردن و برابر قبله بول کردن و در آب بول کردن
و بر خاکستر بول کردن یا شاه ولایت پنج چیز دل را نرم کند با علما نشستن و بر یتیمان و دست بر سر یتیم مالیدن در
سحرگاه استغفار کردن و بروز روزه داشتن و ترک اسراف کردن یا مرتضی علی پنج چیز چشم را روشن کند
در خانه کعبه نظر کردن و بروی پدر و مادر نظر کردن و در آب روان نظر کردن و در خط مصحف نگاه کردن و در سبزه
نگریستن یا امیر المؤمنین پنج چیز مرد را پیر کند بسیار غم و سختی و اندوه بسیار و مباشرت زن در شب و پرهیز خواب نکردن
و وام اگرچه یکدینار باشد بسیار بویهای خوش با خود نگاه داشتن یا علی مرد نیکوخوی درجهٔ نماز گذاران

و روزه داران و غازیان دریابد یا علی ابن ابی طالب راست گوی را راستی اگر درین جهان زیان دارد اما در آن
جهان سود دارد و دایم بطاعت باشد و فرشتگان پیوسته از خدای تعالی برای او آمرزش میخواهند یا علی
صدقه پنهان خشم خدای را فرو نشاند و او را برائت باشد از آتش دوزخ و چون صدقه دهی باید که در بامداد دهی
که بلا آن روز بگرداند و رزق و روزی را زیاده گرداند یا مرتضی علی کسی که در مسجد نشسته است همسایه خدای تعالی است
مادام که در مسجد است یا شاه اولیا حجامت و فصد مکن در اول ماه تا شانزدهم ماه اگر فصد و حجامت کنی هفدهم ماه خوبست
تا آخر ماه مگر بیست چهارم که خوب نیست یا شاه ولایت پرهیز کن از سیوم ماه و پنجم ماه و سیزدهم ماه و شانزدهم
و بیست یکم و بیست چهارم و بیست پنجم از هر ماه که این روزها روز نحس اند زیرا که خدای تعالی این روزها را در قرآن
یاد کرده است چنانچه فرمود قوله تعالی فی ایام نحسات لنذیقهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا الی آخره یا امیر المؤمنین
چون بنای عمارتی کنی روز یکشنبه بنا کن که خدای تعالی آسمان و زمین را در روز یکشنبه بنا کرده و بنا فرموده
یا شاه اولیا چون سفر کنی روز دوشنبه کن که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز بسفر رفته است و روز
سه شنبه خون گم کن که درین روز بود که حوا حایض شد هم درین روز بود که قابیل برادر خود هابیل را بکشت
و روز چهارشنبه نحس است و روز پنجشنبه طلب حاجت را نیک است که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام درین
روز بود که بطلب حاجت بنزدیک نمرود علیه اللعنه رفت در کنعان بود و حاجتش روا شد و روز جمعه عقد و
نکاح خوبست که همه پیغمبران درین روز عقد و نکاح بسته اند و روز دوشنبه روز صدقه دادن است و نیک
بود در آن صدقه دادن که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این دعا گفت اللهم بارک لامتی فی سبتها و خمیسها و جعل ذلک
فی بکورها یا علی روز چهارشنبه تن برهنه بر پای مخیز و شیطان پشت او را تباه کند یا امیر المؤمنین بر تو باد که
در میان قامت و بانگ نماز دعا کن که آن دعا را خدای تعالی رد نکند و بعد از فریضهای نماز فریضه دعا کن که آن را
خدای تعالی مستجاب کند یا امیر المؤمنین بدرستی که بدترین دزدان باشد گفت یا رسول الله چگونه است
گفت از دین خود بدزدد چنانکه در نماز رکوع و سجود تمام نکند چنان باشد که از دین خود دزدیده باشد یا شاه
اولیا بدرستی که دوست خدای تعالی واصل رحمت وی شده است و دنیا را خوار و زار داشته است یا مرتضی علی
اگر همسایه فاسق و جوانمرد باشد بنزدیک خدای تعالی نزدیکست بمن که رسولم و دوست تر باشد از همسایه
پرهیزگار که بخیل باشد یا علی جوانمرد نزدیکست بخدای تعالی و برحمت او و دور است از عذاب آخرت و بخیل دور است
از رحمت خدای تعالی و نزدیک است بعذاب آخرت یا امیر المؤمنین سخاوت نام درختیست در بهشت و جوانمرد را

[illegible]

شاخهای خود در بهشت می برد و بخل نام درختیست در دوزخ که روز قیامت بخیل را با شاخهای خود
در دوزخ میکشد یا علی بر در بهشت بنوشته که ای بهشت تو حرام شده بر همه بخیلان و بر مادر و پدر آزاران و
سخن چینان یا شاه ولایت چون خدای تعالی بهشت آفرید بهشت گفت خداوندا مرا از بهر چه کسان آفریدی
خدای تعالی فرمود از بهر جوانمردان و از برای پرهیزکاران بهشت گفت خداوندا رضا دادم و قبول کردم
یا شاه اولیا بر در دوزخ نوشته دیدم که هر که بر خلاف هوا و هوس رود بهشت جای وی است
و هر که بر موافقت نفس و هوا رود او را در دوزخ جای باشد و چون خدای تعالی دوزخ را بیافرید گفت خداوندا
مرا از برای چه کسان آفریدی فرمود از برای بخیلان و متکبران دوزخ گفت رضا دادم و قبول کردم که سزاوارم
بدیشان یا امیر المومنین بپرهیز از دعای جوانمردان که هر گاه ایشان دعا کنند پادشاه ذو الجلال و کریم بی زوال
دعای ایشان را مستجاب گرداند یا امیر المومنین رضای خدای تعالی در رضای مادران و پدران است و خشم
خدای تعالی در خشم مادر و پدر است و هر که را مادر و پدر از و راضی و تسلیت خدای تعالی از و راضی و تسلیت
و هر که مادر و پدر از و خوشنود نیست خدای تعالی نیز از وی خوشنود نیست یا امیر المومنین همسایه را گرامی
دار اگر چه کافر باشد و سایل را رد مکن اگر چه کافر باشد یا شاه اولیا بدترین دزدان باشند حضرت امیر المومنین
گفت یا رسول الله دزد کدام است گفت هر چه از ترا از و بدزدند آنرا شیطان ببرد و دیوان ببرند و گناه
آن در گردن کیال بماند و روزی دیوان و شیطان از انجای بخورد یا شاه ولایت هر که طعام حلال خورد دین او
صافی و دل نرم شود و چشم او روشن شود و براه خدای تعالی دایم گریان باشد از خوف و ترس خدای تعالی
و دعای او پیش خدای تعالی زود مستجاب شود یا امیر المومنین هر که طعام شبه خورد دین او بد باشد و دل او
تاریک گردد و بمیرد یعنی ایمان در دل او کم شود و یقین او ضعیف گردد و دعای او نیز دیگ خدای تعالی زود
مستجاب نشود و هر عبادت که کند خدای تعالی قبول نکند یا امام متقیان چون خدای تعالی بر بنده خشم
گیرد او را روزی حرام دهد تا که از دنیا بیرون رود و دیو او را وسوسه میدهد و بدوزخ میبرند یا مرتضی علی
خدای تعالی بنده را که دوست دارد دعای او نه پذیرد و اجابت نکند فرشتگان گویند خداوندا دعای بنده
خود را اجابت کن حق تعالی گوید ای فرشتگان بگذارید که وی بنده مومن و مخلص منست و شما بروی از کمال مهربانی
نباشید و بسیار مومن و مسلمان باشند که بمیرند که حاجت ایشان روا نباشد و نشود از برای آنکه من آواز مناجات او را
دوست میدارم و من میخواهم که دایم الاوقات مرا یاد کنند و ناله و فریاد بر آرند ناگاه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون

[illegible]

سماعت و لایت نقد بوق در رسد پس بسبب این حرکات ایشان از زوال نشده از دنیا بیرون روند یا امیر المومنین
خدای تعالی نماز بی طهارت را قبول نکند و صدقه نیز که از وجه حرام بود قبول نکند زیرا که مال خود و کسب خود صدقه
باید دادن و از مال مردم صدقه دادن را خدای تعالی قبول نکند یا مرتضی علی اگر صدقه دهی بنام مردگان خود ده که خدای
فرشتگان را موکل کرده است تا صدقه زندگان را میرسانند و مردگان شادی شوند و میگویند خداوندا بشارت ده
ایشان را و پر نور گردان گورهای ایشان را و بهشت رسان چنانکه بسبب خیرات ایشان گورهای ایشان پر نور شود
و مردگان گویند واحسرتا ما چندان مال و زر حاصل کردیم و در دنیا بگذاشتیم امروز ما را هیچ فایده نیست
و نمیباشد یا امیر المومنین چون روز قیامت باشد خدای تعالی بفرماید فرشتگان را که قومی را به بهشت برید
چون بدر بهشت رسند درهای بهشت را در بندند و گویند ما فرشتگان ما با شما همان کنیم که شما با مومنان
و مسلمانان کرده اید ایشان گویند ما چه کردیم فرشتگان گویند شما در دنیا بر ایشان میخندید و تمسخر میزدید امروز
ما نیز بر شما میخندیم و تمسخر میزنیم اکنون شما را از نعمت در بهشت رویید باز گردید که بهشت جای شما نیست و بدوزخ
روید که جای شما دوزخست زنهار بر هیچکس مخندید و تمسخر مزنید و افسوس مدارید و هیچکس را از خود مرنجانید
یا شاه اولیا جماعتی دیگر را خدای تعالی بفرماید به بهشت بردن چون به بهشت رسند باز خدای تعالی بفرماید
که ایشان را باز گردانند و بدوزخ برند که ایشان در دنیا حرام خورده اند و سخن من که خداوندم نشنوده اند
در میان ظالمان و فاسقان رفته اند و بر گناهان بزرگ دلیری کرده اند اکه بفرماید اکنون جزای ایشان دوزخ
ایشان را بدوزخ برند یا مرتضی علی هر که بر تو رسد از مسلمانان بروی سلام کن تا ترا بدان نیت نیکی بو رسند
و از ثواب من که خداوندم بی نصیب نباشی یا علی چون صدقه دهی از مال حلال ده که یک لقمه از حلال بصدقه
دادن فاضلتر و بهتر بود از صد دینار زر مال حرام و یک خرما در زندگی خود بصدقه دادن بهتر بود که بعد از مرگ تو بنده
وارثان تو بصدقه دهند یا امیر المومنین رحم و شفقت به پیوند اگر چه از تو نپذیرند تا در عمر تو و دین تو برکت پدید
آید و بر بنده رحم و شفقت ملعونست چنانکه خدای تعالی نهی فرموده است یا شاه ولایت بسیار در دنیا شادمان مکن
که خدای تعالی مردمان شادمان را دوست ندارد و انده و بکین باش که خدای تعالی اندوهگینان را دوست میدارد یا
شاه اولیا هر که چیزی بخشد و باز بستاند همچنان باشد که سگی قی کرده باشد آنرا باز خورد یا مرتضی علی گشاده روی باش
که خدای تعالی گشاده رویان را دوست میدارد یا امیر المومنین چون کاری کنی خاصه برای رضای خدای تعالی کن
و چون صدقه دهی از برای رضای خدای تعالی ده و بریا مده که صدقه بریا دادن همان کند با دین که آتش با هیزم

یا علی هرکه که روز میشود آن روز میگوید که من روز توام و بر تو گواهی میدهم تا چه خواهی کردن پس جهد کن
تا در دیوان تو نیکوی نویسند نه بدی یا علی چون خدای تعالی ترا درین جهان خصلت نیک دهد تو هیچ غم مخور
آنچه بر تو گذشته است در دنیا اول زبان خلاف گوی دوم نگاه داشتن امانت سیوم جوانمردی چهارم
لقمه حلال حاصل کردن یا شاه اولیا پرهیز از صحبت توانگران و اصحاب دنیا که روزی جمع کردن مال و زر
دنیا گذرانند و در قیامة زیانکار مانند یا امیر المومنین اهل دنیا را رستگاری نیست مگر تو اگر جوانمرد و جوان
پرهیزکار و پیران خداترس یا علی دوست بد بود اگر راز ترا آشکارا کند و دشمن ترا دوست دارد و دوست
ترا دشمن دارد هرگز از وی ایمن مباش که هیچ منفعت از وی نتوان یافت یا علی احتیاط کن در محلی که آب و
خواهی کرد که در آنجا شرط عظیم است و در نماز گذاردن جهد کن و ایمان خود را صافی دار و چون وضو سازی
آب بسیار بر عضو خود ریز و چون از وضو ساختن فارغ شوی سه بار انا انزلناه برخوان و ده بار بر من صلوات
فرست خدای تعالی ترا از جمیع بلاها نگاه دارد و از همه غم و اندوه برهاند و فرج بتو رساند و دعای تو مستجاب
گرداند و چون از وضو ساختن فارغ شوی بر همان تری که بر دست باقی ماند مسح سر بکن و بهمان تری مسح
پایها و این دعا برخوان که سبحانک اللهم و بحمدک و ان محمدا عبدک و رسولک هرکه بعد از وضو چنین گوید خدای
تعالی گناهان صغیره و کبیره ویرا بیامرزد و عفو کند یا امیر المومنین در وقت آفتاب برآمدن و فرو رفتن خدای
تعالی را یاد کند اگرچه گناهان او بعدد ستارگان آسمان باشد و خلق زمین خدای تعالی او را ثواب دهد و بیامرزد
یا امیر المومنین چون نماز بامداد بگذاری بر جای نماز بنشین تا آفتاب برآید هرکه چنین کند خدای تعالی ثواب
حج و عمره بدان کس دهد و همان باشد که بنده آزاد کرده باشد و هزار دینار در راه خدای تعالی بصدقه داده باشد
یا شاه اولیا بر تو باد که نماز بجماعت گذاردن بحق سبحانه و تعالی چنانست که بندگان خدای تعالی بحج و عمره
شتابند و بر نماز جماعت حریص باش بدرستی که کاهلی نکند مگر منافق که خدای تعالی او را دشمن گرفته است
یا علی نماز بجماعت گذاردن همچون نماز فرشتگان است که در آسمان سیوم آیند و بر تو باد که در صف اول بایستی
یا مرتضی هرکه در روز جمعه غسل بکند از برای نماز جمعه هر گناه که کرده باشد حق سبحانه و تعالی او را بیامرزد
و عفو کند و آن نوری باشد در گور وی و در ترازوی گران بود در روز قیامت یا شاه ولایت دوست ترین بنده
نزدیک خدای تعالی آن بنده است که سر بر زمین نهد و بگوید رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی انه لا یغفر
الذنوب الا انت یا امیر المومنین خمر خواره را لعنت کوی مدان که او ملعون است و دشمن خدا و رسول

وخمره خواره دشمن میدارند زمین و آسمان و هرچه آفتاب بدو میتابد او را لعنت میکنند پس خمره خواره ملعون باشد
و از رحمت خدای تعالی دور باشد مگر که توبه کند از کرده و خورده خویش پشیمان شود و دیگر مانع زکواة را
کوی مدان که او بخدا و رسول بجنگ بیرون آمده است چنانکه خدای تعالی در قرآن فرموده است قوله تعالی فان لم تفعلوا
فاذنوا بحرب من الله و رسوله یا مرتضی علی هرکه در ماه رمضان روزه دارد و از حرام پرهیزد خدای تعالی از وی خوشنود
شود و ویرا به بهشت برند و چون وقت نماز رسد فی الحال وضو سازد تا شیطان کور شود و بندگان زکواة ادا
کردن یا شاه اولیا که نزد خدا دور بر دو تمام فرد اوند بد خدای تعالی عملهای او را باطل کند و طاعتهای او را قبول
نکند من که رسولم فردای قیامت دشمن او باشم یا امیر المومنین حضرت جبرئیل ع فرمود که بنده مومن را هفت خصلت
اول پنج نماز بجماعت گذارد دوم نشستن و برخاستن با علما سیوم یتیم را عزیز داشتن چهارم از پی جهاد رفتن
پنجم تشنگان را آب دادن ششم زکواة مال دادن هفتم در میان مسلمانان صلح دادن یا مرتضی علی چون یتیم
بگرید عرش خدای تعالی بلرزد و خدای تعالی گوید یا جبرئیل وای بر کسی که یتیم را بگریاند که بدو اندوهی رسد من که خداوندم
در آخرت او را بگریانم و بهشت بر آنکس مباح گردانم که یتیم را بنوازد و بخنده آورد و خوشنود گرداند خدای تعالی
فرماید که در آدمی فاضله و خوبتر از زبان خوش نیست که آدمی بسبب زبان به بهشت رود و هم بسبب زبان بدوزخ
رود پس در زندان کن زبان گزنده را تا به بهشت روی یا ولی الله هر که در ماه عرب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
روزه دارد خدای تعالی بدان روزه بدرجه روزه داران رمضان ثواب کرامت کند فردای قیامت روی وی چون
ماه شب چهارده باشد و ثواب آنکس خدای تعالی بوی دهد که همه عمر روزه داشته باشد یا امیر المومنین هرکه روزی
پنج بار بگوید اللهم اغفرلی و لوالدی و لجمیع المومنین و المومنات الاحیاء منهم والاموات خدای تعالی او را
در میان اولیا و انبیا خویش ثابت گرداند هرکه ده بار بگوید لا اله الا الله قبل کل احد لا اله الا الله بعد کل احد
لا اله الا الله یبقی ربنا و یفنی کل احد در آسمان و زمین هیچ فرشتگان نماند که او را آمرزش خواهند یا علی
هرکه هر روز بگوید اللهم بارک لی فی الموت و فیما بعد الموت خدای تعالی هر چیزی که در دنیا بخواهد بدو دهد و از
دنیا و فردای روز قیامة با او حساب نکند یا مرتضی علی هرکه پیش از آفتاب برآمدن صد بار این تکبیر بگوید
خدای تعالی او را ثواب صد غازی و صد حاجی بدهد و به بهشت جاودانه رساند یا شاه ولایت هرکه هر روز ده بار
بگوید الحمد لله قبل کل احد الحمد لله بعد کل احد الحمد لله علی کل حال خدای تعالی او را بیامرزد اگر اهل کبایر باشد یا شاه اولیا
هرکه هر روز و شبی بر من صد بار صلوات فرستد فردای قیامة واجب شود مرا که آنکس را شفاعت کنم اگرچه آنکس از اهل

یا علی ولی الله هر شب نماز گذار که یک رکعت نماز شب فاضلتر از هزار رکعت نماز باشد که بروز گذارد یا شاه ولایت
در همه عبادت تنها خاموشی باش مگر ذکر خدای تعالی یا علی هر روز توبه کن که من هر روز هفتاد بار توبه کنم یا علی
استغفار بسیار گوی که کلمه استغفار حصاریست محکم دفع آتش را یا امیر المؤمنین هر مسلمان مؤمن که
شکر نعمت خدای تعالی بگذارد و بر بلای او صابر شود و چون گناه کند توبه کند جای او بلا شک در بهشت باشد
از هر دری که خواهد در رود و خواب بسیار دل را بمیراند و روز را کم کند و فراموشی آورد یا علی هر که مسلمانان را
بخاطر و طبع خوش طعام دهد خدای تعالی او را هزار حسنه بدهد و هزار سیئه از دیوان اعمال او محو کند و حاجت او
بر آورد یا علی بشتاب در روا کردن حاجت مسلمانان که خدای تعالی حاجت ترا روا کند یا مرتضی علی
مهمان را عزیز دار و گرامی و چون مهمان بیاید با روزی خود بیاید و چون برود گناهان اهل خانه را بیرون
برد و ذره ذره در دریای نیستی افکند یا علی پرهیز از ستم رسیده که خدای تعالی دعای ستم رسیده گان را
مستجاب کند اگرچه کافر باشند یا علی پرهیز از سوگند دروغ خوردن اگرچه دنیای ترا زیان دارد و روزی
و عمر را بکاهد و دین نیست او را که حجت نیست عقل نیست او را که عصمت نیست ایمان نیست او را که دروغ
گوید و مروت نیست او را که صدق نیست عبادت نیست او را که امانت نیست و علم نیست او را که رفق نیست جوانمرد
نیست او را که شرم نیست و کرم نیست او را که حلم نیست یا مرتضی علی اول روز و آخر روز خواب مکن که روزی
کم کند و دل سست گرداند و دین را زیان دارد و در خانه تنها و تاریک خواب مکن و در آستانه در منشین
و بالای در منه که خوب نباشد و پای برهنه بجای مرو و بدست چپ آب و نان مخور که خوب نیست و دست
در زیر روی منه و در مجلس قرآن نشین و خواندن قرآن ترک مکن و هر که از تو چیزی پرسد او را بیاموز و در مجلس
دف و طنبور و ساز منشین که مجلس فسق است و شیطان که دین را نیست گرداند و هر گناهی که کرده
از آن پشیمانی خود اگر کسی با تو بدی کند تو با او نیکی کن و بروزی او خرسند باش و از خدای خویش گله مکن و نجاست
از خانه خود بیرون کن که سنج جهان کندن از آن است یا امیر المؤمنین چون چیزی بخوری یا بیاشامی و جامه نو بپوشی
بگوی بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله علی کل حال چون در مسجد خواهی رفتن اول پای راست در پیش نه و بگوی بسم الله
والسلام علی رسول الله اللهم افتح لی ابواب رحمتک و ابواب فضلک چون از مسجد بیرون روی پای چپ بیرون نه
و همین دعا بخوان و در آفتاب منشین که نازکی روی ببرد یا ولی الله وام بسیار مکن تا آسان توان بر
که وام بار دین است و فرو افکندن دین است و بروز خواریست و بشب اندیشه یا علی در هر منزلی که شب بمانی قرآن

وسوره بقره خواند نور از آن بالین او برآید تا هفتم زمین و هفتم آسمان رسد و هر که شب جمعه سوره دخان برخواند
هر گناه که کرده باشد و خواهد کرد خدای تعالی بیامرزد و هر که در وقت تکیه کردن از آخر سوره الکهف این آیه
برخواند قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی آخره خدای تعالی از سر بالین او نوری پدید آورد که روشنی او تا خانه
کعبه منور کرد و هر که در وقت خواب کردن والسماء والطارق را بخواند بعدد ستارگان آسمان و خلق زمین
نیکوی در دیوان او ثبت کند و چون در محل خواب استغفار بسیار بگوید و ده بار بر من صلوات فرستد اگر
بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و این را بسیار گوی که
درین جا بسیار فایده است و سوره اخلاص نور قرآن است و آیة الکرسی را بسیار برخوان که بهر حرفی هزار
برکت و هزار رحمت بتو رسد و هر که بوقت خواب کردن سوره تبارک الذی بیده الملک را برخواند بعدد
هر حرفی ثوابی در دیوان اعمال او بنویسند و چون در وقت خواب کردن این دعا را برخواند که اللهم
اعصمنی بالاسلام اللهم اعوذ من شر کل دابة وانت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم خدای تعالی
او را از شر آدمی و دیو و پری در حفظ امان خود نگاه دارد و از شر جمیع چرنده و گزنده و غیره نگاه دارد
یا امیر المؤمنین هر شب که خواهی خفتن سوره حشر را بسیار بخوان تا خدای تعالی ترا از شر دنیا و آخرت نگاه
دارد و هر وقت که در اندیشها و اندوهها فرومانی و خواهی که حاجتهای تو روا گردد این دعا برخوان که یا حی
یا قیوم یا لا اله الا انت برحمتک یا ارحم الراحمین استغیث فاغفر لی واصلح لی شأنی وفرج همی وغمی یا
شاه اولیا چون طعام خوری اول ابتدا به نمک کن و ختم بنمک کن که شفای هفتاد گونه بیماری شود مگر مرگ را
و در طعام سیاه دانه بسیار کن که او شفاست همه دردی را یا مرتضی علی چون طلب حاجتی خواهی
کردن از خدای تعالی خواه که زود اجابت گردد آیة الکرسی را بسیار خوان یا علی هر که دروغ بسیار گوید
خدای تعالی آب روی او را ببرد و نور ایمان او ببرد و برکت از روزی و رزق او ببرد و برکت در عمر
او نباشد و هفت گروه اند از امت من که در بهشت خواهند رفت اول جوانان که توبه کار باشند دوم اگر برای
سر خود صدقه دهد سیوم اگر دست از حرام باز کشد چهارم اگر نماز شب برپای دارد پنجم اگر نماز
مال ایشان از دست ایشان فوت شود ششم اگر نمی از ترس خدای تعالی چشم ایشان گریان باشد
هفتم اگر حساب خود را در دنیا با خدای تعالی کرده باشد یعنی راستی را پیشه خود کرده باشد و زکوة
مال داده باشد و آنچه خدای تعالی فرموده باشد بجای آورد یا شاه اولیا هر که را علوی دایم با شر و فساد

باشد و طاعت وی پیش خدای تعالی مقبول نباشد آنکس ملعون است و هر که را زندگانی چنین باشد مرگ او را
خوشتر از زندگانی او یا امیر المؤمنین چون چهل روز بر مؤمن بگذرد که او با علما ننشیند یقین که دل او سخت شود
که علم زندگی دل است و هر که را علم نبود بمثل نه مرده باشد و نه زنده و عبادت او درست نبود مگر بعلم و در عمل
منفعت نباید الا بعلم نی علم خدای تعالی هیچ طاعت و عمل قبول نکند و هر که را بقدر پرهیزکاری نبود خود را
از گناه باز ندارد او را دینکم بودن بهتر بود چه در روی زمین زیرا که در دل او ایمان نیست پس او لا باشد
بدوزخ یا مرتضی علی چون خوردنی خواهی ساخت از طعام او را نیکو طبخ کن چون خواهی که تناول کنی
نیکو احتیاط کن و خود بجای و لقمه خود بردار چون در دهن نهی نیک بجای که نرم شود و انگه فرو بر و همیشه
مسواک کن و هر ماهی ناخن بچین و در وقت فرود آمدن باران و فراهم آمدن لشکر اسلام و در خواندن قرآن و بلند
خواندن تقصیر مکن در عقب هر نماز فریضه حاجتهای خویش از خدای تعالی بخواه که حاجت تو روا کرده و چون
جامه نو پوشی کهنه را بدرویشان مستحق ده که چون مسلمانی از تو یاری خواهد او را یاری ده یا مرتضی علی چون روزی
بر اهل و عیال تو کم شود کلمه استغفار بسیار گوی و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسیار گوی تا روزی
و رزق ترا خدای تعالی بیفزاید یا علی بزرگان را حرمت دار و زیردستان را ترحم کن تا از پسندیدگان خدای
باشی یا علی هیچکس نباشد از بنی آدم که در وی رگ دیوانگی نباشد و رگ بینایی و رگ نابینایی و سرام نیز باشد
دیوانگی را بلغم ببرد و سرام را برص بر عقب او ببرد و نابینایی را درد چشم ببرد یا امیر المؤمنین بدخواه را راحت
نیست و دروغگوی را وفا نباشد و بخیل را مروت نباشد و بدخواه را توبه نیست یا امیر المؤمنین روزه
دار از آنکه شادی بهاست یک شادی در وقت روزه گشادن بود و یک شادی در وقت آخرت به بهشت
رفتن بود و یک شادی دعایش مستجاب شود و چون روزه خواهد گشادن بگوید اللهم لک صمت وبک آمنت و علیک
توکلت و علی رزقک افطرت یا غفار اغفر لی ذنوبی یا غفار یا شاه ولایت دوست دار مردمانرا آنچه بخود
دوست داری و دشمن دار از آنچه ترا دشمن دارد و تو او را دشمن داری یعنی مؤمنانرا دوست دار که
ایشان خدا و رسول را دوست دارند و منافق و کافر را دشمن دار از آنکه خدا و رسول را دشمن دارند
و اقربای خویش را گرامی دار و فرزندان خود را عزیز دار و ایشانرا علم و ادب بیاموز تا که از
ثواب مؤمنان و موالیان و عالمان بی نصیب نباشی و پرهیز از آنها سود کند بیرون از شرع و بیع
و خرید و اگر پرهیز نکنی فردا در روز قیامت از زیان کاران باشند و سودی نداری یا علی گوشت خوش

خور گاو دوست نیست و از مرغان هر کدام مبتلا است او را مخور که در آنجا حکمت است و از ددگان هر کدام که خدای
تعالی حرام فرموده است و هر کدام را که خداوند باشد نیز مخور که بی اذن خداوند حرام باشد مویز سیاه بخور که
صفرا حاجت را کم کند و بلغم را در خود بپچد و دفع کند و زنان را نوشتن خط میاموز و فرشتگان آمرزش خواهند
آنکس را که در خانه ایشان سیاه دانه باشد و عسل و مویز باشد و فرشتگان در آن خانه نروند که در آن خانه
صورت باشد یا بوی خمر یا خمر در آن خانه باشد یا در آن خانه سگ زنده یا در آن خانه که فرزند نا فرمان
مادر و پدر آزار یا در خانه که مهمان نشود البته فرشتگان در آن خانه در نشوند یا علی انار شیرین بخور که در و
دانه از انار بهشت است اگر کسی ترا دعوت کند اجابت کن اگر همی ترا با پاچه گوسفندی دعوت کنند و بر
مسلمانان تکلف مکن که او را بدشمنی گیری و هر که مهمانرا عزیز دارد خدای تعالی او را عزیز دارد در هر
دو جهان یا شاه اولیا چون سر از بیماری برداری باید که چهل روز از گوشت خوردن خود را باز داری
تا قوة تو زیادت گردد و روغن گوسفند بسیار مخور که دل را سیاه گرداند و خواب بسیار آرد و چون خواب
بسیار کنی دل را بمیراند و چون خواهی که آتش بکشی بگوی الحمد لله علی کل حال و باید که بیمار را علاج کنی تا
سه روز بروی نگذرد و چون از علاج وی فارغ شوی او را بخدای تعالی باز گذار و باید که مغز استخوان
بسیار بخوری که عقل را زیاده کند و بلغم را ببرد و چاشنی ترشی فراموشی آورد پرتو باد که از ترشی احتیاط
کنی و ترشی رحم را زایل کند و باید که در پیش مردمان با تواضع باشی تا خدای تعالی ترا عزیز دارد
و بزرگ گرداند هر روز یکبار محاسن خود را شانه کن چون بسفر خواهی رفتن سوره یس را بسیار
خوان و سوره انا انزلناه ده بار برخوان تا از همه بلاها ایمن باشی و چون از ظالمی بترسی این دعا را
بسیار برخوان یا آله جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و آله ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و منزل
التوریة والانجیل والزبور والفرقان کن لی جارا من فلان بن فلان یا امیر المؤمنین چون زن بخانه آوری
پای عروس و پای مرد را بشوی و آن آب را در خانه بچهار طرف خانه بریز و دست بر پیشانی زن نه
و بگوی اللهم بارک لی فی هذه الناصیة و بارک لها فی الناصیة و در هفته اول از ترشی باز دار که رحم
ضایع کند و در سه شب هر ماهی با عیال خود صحبت مکن که فرزند دیوانه آید و شب یکشنبه و چهارشنبه با زنان
صحبت مکن که فرزند دزد و راه زن آید و در گرما گاه با زن صحبت مکن که فرزند کاسه چشم آید و شب چهارشنبه
با زن صحبت مکن که فرزند شش انگشت آید و مرد و زن اندام خود را بیک دستارچه پاک مکن که جدایی افتد

در وقت صحبت در فرج زن و ذکر خود نگاه مکن که فرزند نابینا آید در وقت صحبت با هم سخن مگویید که فرزند گنگ
در زیر درخت میوه دار با زن صحبت مکن که فرزند ظالم آید و در میان بانگ نماز و قامت با زن صحبت مکن
که فرزند بدخوی آید و در وقتی که زن حایضه باشد با وی صحبت مکن که فرزند مخبل آید چون شبی بجای خواهی رفتن با
زن صحبت مکن که فرزند در معصیت خروج خواهد کردن یا امیر المومنین در شب دوشنبه با زن صحبت کن که فرزند
حکیم و عالم آید و دیو از وی بگریزد و پس از نماز پیشین شب جمعه با زن صحبت کن که فرزند نیک بخت آید و شهید میرد
یا امیر المومنین در هیچ شهری و دهی نروی تا این دعا را نخوانی اللهم انی اسئلک خیرها و در یاد از خدا را
یاد کن و چون بانگ نماز گویند با موذن همراهی کن و چون خواهی که طعام خوری به انگشت طعام بخور که شیطان با دو انگشت
طعام خورد طپانچه بر روی هیچکس مزن و بخدای تعالی دروغ سوگند مخور و زنا مکن و راز و رنج خویش از مردمان باز
دار و هر خوابی که بینی با همه کس مگو و با مردم بد صحبت مدار و وصیت من یا امیر المومنین نگهدار و بجای آور که من
از حضرت جبرئیل علیه السلام شنیده ام دایم الاوقات ورد خود ساز قران خواندن و پرهیزکاری پیش آر
و دایم الاوقات صلوات بر من و رسول و بر آل من که ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین فرست
یا شاه اولیا علم اولین و آخرین بتو دادیم و درین وصیتها خاصیت بسیار است نگاه دار و بکار بند و صلی الله
علی سیدنا و نبینا محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین والسلام علی من اتبع الهدی

فصل اندر ذکر حضرت رسالت پناه محمدی صلعم

بدانید ای مومنان موحدان چنانکه حضرت حق سبحانه و تعالی جل جلاله و عم
نواله باسمای خویش خود را ستوده و حضرت رسالت پناه محمدی را نیز بدین اسمای خوش مدح کرده و نامهای شریف
آن حضرت بدین نوع ستوده است رسول و مدثر و مزمل و مذکر و امین و شهید و عزیز و حریص و رؤف
و رحیم و نور و برهان و راضی و بنده و مصطفی و مجتبی و مرتضی و مستقیم و هادی و صابر و نعمت و داعی
و رحمت و ذاکر و تنبیه و فضل و منصور و صدق و ثایر و کریم و مختار و شاکر و عالم و مومن و مبعوث
و معصوم و موید و مغفور و منادی و مصدق و مجاهد و متهجد و آمر و ناهی و شاهد و مشهود و بشیر و نذیر
و داعی و سراج و منیر و سایه و بشارت و آفتاب و محمد و محمود و احمد و قاسم و طیب و طاهر و خطیب
و واعظ و واحد و ناجی و مطهر و چون اسماء الله تعالی را نهایت نیست از ان حضرت رسالت پناه محمد را نیز
نهایت نیست اما آیتهای که در شان اسماء حضرت رسول صلعم آمده است بیان کنیم فصل در بیان اسمای آیات قران
فی شان اسمای حضرت رسول صلعم قوله تعالی الم یجدک یتیما و وجدک ضالا و وجدک عائلا قد جاءهم رسول امین

انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم یا ایها الرسل یا ایها النبی یا ایها الرسول یا ایها المدثر یا ایها المزمل
انما انت منذر انما انت مذکر انما انت نذیر النبی الامی و جئنا بک علی هولاء شهیدا عزیز علیه ما عنتم رؤف
رحیم قد جاءکم من الله نور قد جاءکم برهان لعلک ترضی اسری بعبده انا بشر مثلکم الله یصطفی ولکن الله یجتبی
الا من ارتضی من رسول فاستقم کما امرت وانک لتهدی وما صاحبکم بمجنون و جاءهم الهدی و ینصرک الله نصرا
یعرفون نعمة الله وما ارسلناک الا رحمة یجدون الناس قد انزل الله الیکم قل بفضل الله علی رجل منکم قد
جاءکم الحق وصدق بالحسنی یتلوا علیهم انه القرآن کریم یخلق ما یشاء و یختار و کن من الشاکرین واصبر وما صبرک
و علمک ما لم تکن تعلم حتی یحکموک حتی اذا قضی الله و رسوله یحیطون من الله وانک لعلی خلق عظیم آمن الرسول
بعث فی الامیین والله یعصمک لیغفر لک الله انا سمعنا منادیا ینادی للایمان محمد قالما معهم فتهجد به
وامر اهلک وما آتیکم الرسول والنجم اذا هوی کهیعص الفلق ثم عبس الشمس والضحی کزرع لتبین للناس من بعد
اسمه احمد ایدک بنصره محمد رسول الله کهیعص طه یس ق والقرآن حم عسق

اسمای فی غیر القرآن

آنچه در صحف آدم مذکور است نام شریف حضرت رسول صلعم متقی و در صحف ابراهیم علیه السلام مید مید و در صحف موسی
اخرنا قدمایا و در زبور داود اکلیلا و در کتاب عزیر و مسیح دعوا و در صحف ادریس خید خید یعنی یا خدا امته
من النار و در کتاب شعیا نور الله الذی لا یطفی و در انجیل خطبا و در آسمان اول عبد القایم و در دوم عبد الخالق
و در سیوم عبد الرحیم و در چهارم مصطفی در پنجم مرتضی و در ششم حبیب الله و در هفتم مجتبی و در دریاها عبد الرزاق
و در برها عبد الجبار و در وحوش و طیور عبد القهار و پیش جهال عبد المنعم و در پیش جن عبد الخبیر و پیش شیاطین
عبد القاسم و در پیش حوریان عبد الطاهر و در پیش بهشتیان عبد الکریم و در پیش دوزخیان عبد العزیز و در پیش
ملکان مقرب الاول والاخر والظاهر والباطن اول الانبیا خلقا و آخرهم بعثا و اظهرهم دینا و اقربهم عند
الله و در کتب پیشینیان متوکل و مختار و منصور و حاشر و عاقب و حامد و صاحی و در پیش مردم محمد و احمد
یعنی کفر محو کرد و ایمان برکشید پیش از رسول صلعم عالم همه ظلم و کفر و نکرت بود حضرت رسالت پناه محمدی
صلعم بظهور آمد کفر نیست شد و بساط توحید بگسترد قوله تعالی لیخرجکم من الظلمات الی النور والرسول یدعوکم
[illegible] اسم پاک محمد صلعم را معنی است و میم مقام محمود است که قوله تعالی عسی ان یبعثک مقاما محمودا [illegible]
[illegible] دوست از خدا [illegible] ما ودعک ربک و ما قلی میم دیگر مناجات حضرت رسول است با حق تعالی که فاوحی
[illegible] عبده ما اوحی دال نشانه دولت است از ان رسول که با الدوام [illegible] نصر من الله و فتح قریب

هو الله تعالی

این کتاب از املای اقل خلق الله

زین العابدین

[illegible]



هر کسی را دوست دارد البته نام خود با نام او نقش کند تا هر که ببیند و بداند که آن از دوستی اوست اکنون ...

خالی او را دوست گرفت و نام او را با نام خود نقش کرد اول در کلمهٔ شهادت گفتن دوم در بانگ نماز گفتن

قامت گفتن و در همه آفرینش کسی نظر کند در اشجار و اوراق و اثمار وغیره و باز هر یک چیزی از آدمی را که ...

نام شریف محمدی نوشته است اول سر آدمی بر مثال میم است و دو دست وی بر مثال حی است و ناف وی بر مثال

... دیگر هر دو پای وی بر مثال دال است پس آدمی تمام از صنعت خدای و از نام حضرت محمد مصطفی ترکیب کرده است

پس نام خدا با نام محمد و در ... تفکر کنی بدانی که با همه است تا همه بدانند که خدا و رسول او یکدیگر را دوست میدارند

فصل در ذکر اعضای آنحضرت گفته است و بدین عبارت ستوده است و در همه کتابهای آسمانی

چنانچه در قرآن اول سر مبارکش را گفت که لعمرک اعضایش را گفت یا ایها المدثر چشمش را گفت ولا تمدن عینیک

... ش را گفت ما زاغ البصر رویش را گفت قد نری تقلب وجهک فی السماء گوشش را گفت که ویقولون هو اذن

زبانش را گفت که وما ینطق عن الهوی دلش را گفت که ما کذب الفؤاد سینه اش را گفت الم نشرح لک صدرک ظهرش را

گفت که انقض ظهرک دستش را گفت ولا تجعل یدک ... قیامش را گفت که تقوم ...

گفت که کصورت النبی پایش را گفت طه ما انزلنا یعنی طی الارض ... زمانه او را گفت که والعصر یعنی ...

عالم به نماز دیگر رسیده بود که حضرت محمد صلی الله علیه وآله بظهور آمد ... والعصر یعنی بحق نماز دیگر یعنی بحق آن

زمانی که تو در وجود آمدی وجامه اش را گفت وثیابک فطهر علمش را گفت وعلمک ما لم تکن تعلم امرش را گفت که فلیحذر

الذین یخالفون عن امره نام وکنیتش را گفت که ورفعنا لک ذکرک نمازش را گفت که فتهجد به نافلة لک ...

گفت که ... النهار سبحا طویلا بامدادش را گفت که واذ غدوت من اهلک خوابش را گفت که لقد صدق الله

رسوله الرؤیا بالحق دخولش را گفت که رب ادخلنی مدخل صدق ... را گفت که لقد جاءکم رسول من انفسکم

... ش را گفت که ودینهم الذی ارتضی منهم کتابش را گفت که وانه لکتاب عزیز اسلامش را گفت ومن یبتغ

غیر الاسلام دینا امتش را گفت که کنتم خیر امة محبانش را گفت که والسابقون الاولون اهل بیتش را گفت که انما

یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت عیالش را گفت که وازواجه امهاتهم قبله اش را گفت که قبلة ...

... ش را گفت که قام عبد الله ... را گفت که ان الذین ینادونک ... شهرش را گفت که لا اقسم بهذا البلد

گفت که ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد حکمتش را گفت که حتی یحکموک ...

[illegible]